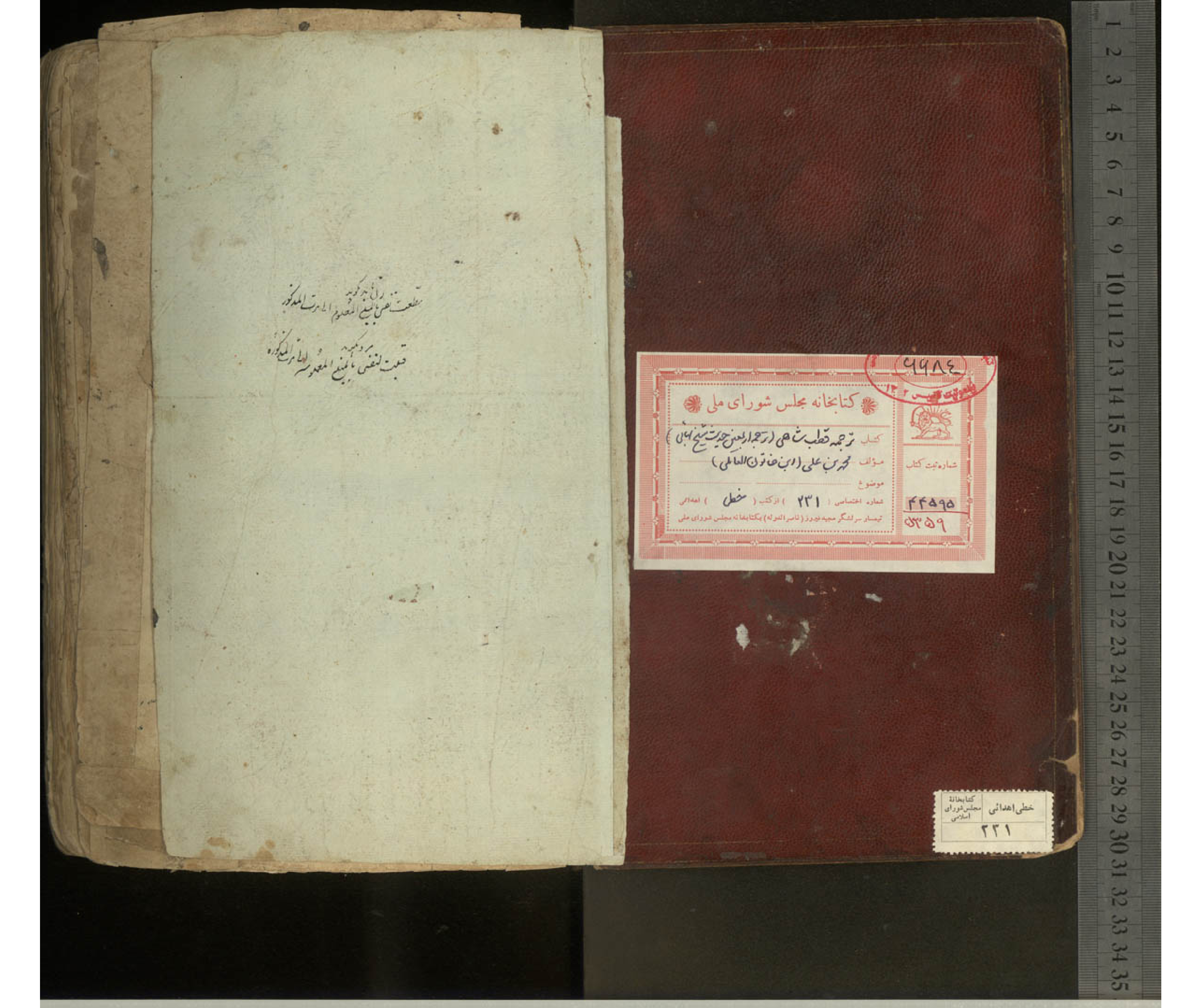


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ترجمه قطب شاهی (ترجمه اربعین حدیث شیخ بهائی)
مؤلف محمد بن علی (ابن خاتون العاملی)
موضوع
شماره اختصاصی (۲۳۱) از کتب (خطی) اهدائی
تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۵۹۵
۵۳۵۹
۶۶۸۴
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۳۱



لو نفیران یغزوا ۲ ان جادکم فاسق بنبأ ۳ ولا تقف ما لیس لک به علم **انجام** بیان بعضی علم فقه که در بیست
مذکورست و در ضمن آن یک آیه و چهار حدیث دیگر با ترجمه مذکورست **آیه** انما یخشی الله **حدیث اول** لا تفقه العبد ۲
الفقه فقه ۳ یا بنی تفقه ۴ العلماء ورثة الانبیاء **حدیث دویم** من عرف الله و عظمه در بیان بعضی از صفات
خدا که دل کرده باشد و شرح آن مشتمل است بر آغاز و نمایش و طراز و انجام **آغاز** مشتملست بر دو نمایش **نمایش**
اول ترجمه اصل حدیث **نمایش دویم** ترجمه شرح بعضی فقرات حدیث که احتیاج بشرح دارد و در آن چهار حدیث
و سه حدیث با ترجمه و چهار آیه با تفسیر گزارش یافته است **نمایش** ۱ بیان آنکه صوفیه را او ... فان من قرأ
۲ بیان آنکه بهشت را در عوض عمل صالح میدهند یا بتفضل ۳ سبب ذکر آداب آنکه با آنکه مقام محتاج
بآن نیست ۴ آنکه خوف و رجا بعضی ترس از خدا و امید برحمت او هر دو باید مساوی باشد **حدیث اول** خلق الله
الارواح قبل خلق الابدان **دویم** لیس من عبد الا و فی قلبه **سیم** عجب ما کان فی وصیة لقمان **آیات اول**
الست بربکم **دویم** ادخلوا الجنة **سیوم** واذا لقوا الذین آمنوا **چهارم** واذا جاءک الذین **نمایش** بیان آنکه مراد
بمعرفت و شناسائی خدا در این حدیث چیست و آنکه چنانکه بکنه ذات خدا نمی توان رسید بکنه صفات او نیز
نمی توان برد و در آن یک آیه و چهار حدیث بدستور مذکورست **آیه** ان بعض الظن اثم **حدیث ۱** ما عرفناک ۲
ان الله احتجب عن العقول ۳ کلما میزتموه باوهامکم ۴ من عرف نفسه **طراز** بیان آنکه معرفت چند مرتبه
دارد و تشبیه مراتب آن بمراتب معرفت نور و در آن یک آیه مذکورست الله نور السموات **انجام** بیان
صفت عشره اولیا الله و در ذم بعضی جاهلان صوفیه که خود را از تکلیف نماز و روزه و سایر عبادات
بیند ۲ و در آن یک حدیث و دو فقره از قرآن ترجمه شده **حدیث** کنت ساقه **آیه اول** اقم الصلوة لذکری
۱ فاعتبروا یا اولی الالباب **حدیث سیوم** ما من صلوة یحضر وقتها در ثواب ادای نمازهای پنجگانه و شرح آن
مشتمل است بر آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتملست بر دو نمایش **نمایش اول** بدستور **نمایش دویم** بدستور و

احادیث این کتاب با آنچه در ضمن شرح هر حدیث گزارش یافته اجمال **حدیث اول** در ثواب گریستن حدیث خطبه
و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام **آغاز** مشتملست بر دو نمایش **نمایش اول** ترجمه متن حدیث با دو قصیدان
نمایش دویم ترجمه شرح بعضی فقرات حدیث که مصنف این ملا طاهر بآن شرح کرده اند و چند بحث در آن مذکورست ۱
مراد بلفظ حدیث چیست ۲ حدیث چه معنی دارد و چرا از احادیث نامیده اند ۳ بیان آنکه احتیاج ... حدیث
نمایش اول بیان آنکه او ... حدیث اما در حصول ثواب ... شرطست یا نه و بیان آنکه معنی حدیث ... که
... کفایت ... و در ضمن آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ... **حدیث اول**
رحم الله امرأ سمع مقالتی **دویم** من تشبه بقوم **نمایش دویم** در بیان آنکه مراد باتقوی که در حدیث واقع است ...
یا بعضی است و از احتیاج ... بواسطه ... یا اعم و در ضمن آن چهار حدیث با ترجمه گزارش مذکورست ۱
لا صلوة الا بطهور ۲ جعلت لی الارض مسجدا ۳ یحرم من الرضاع ۴ ... **نمایش سیوم** آنکه ... چند
فقره باشد یک حدیث است یا چند حدیث و جدا کردن فقرات آن در وقت نقل جایز است یا نه و در آن
حدیث دیگر با ترجمه گزارش یافته ۱ لا سبق الا فی خف ۲ من نزل علی قوم ۳ ... **نمایش چهارم**
... که حدیث ... بر آنکه ... و آن تقریب سه آیه قرآن با تفسیر شرح گزارش یافته ۱ وما کان

در آن یک حدیث شرح یافته است که حضرت بازواج طاهره فرموده اند که ایّکنّ تحوّلا بالحکم اطولکنّ یدا **نمایش** بیان آنکه
نماز پنجگانه رفع گناهان صغیره می نماید و در آن دو آیه و چهار حدیث با ترجمه و تفسیر مذکورست **آیه اول** ان
الحسنات ۲ واقم الصلوة طرفی النهار **حدیث ۱** والذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم لیقوم من وضوئه
۲ ان الصلوة کفارات ۳ ما من امرء مسلم تحضره صلوة مکتوبة ۴ ان الصلوات الخمس **انجام** بیان رفع منافات
میان این حدیث و مدلول آیه کریمه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه و در آن ترجمه آیه مذکور ایراد یافته است
حدیث چهارم در بیان وضوء پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم و شرح آن بر سه فصل مشتمل است بر آغاز
و [?] نمایش و انجام **آغاز** بر سه ستون و از نمایش دوم چهار بحث و دو آیه با ترجمه ایراد یافته است **بحث اول** در آنکه
حدیث دلالت بر آنکه آب آوردن غیر بوسط وضو مکروه است یا نه ۲ معنی استعاره ۳
بیان آنکه عطف اغترف بر حرف چه معنی دارد و آنکه ثم درین حدیث با ملاحظه معنی ترجمه استعمال یافته ۴
بیان آنکه اعاده بمعنی القاع او نیز استعمال می یابد **آیه ۱** فمنهم من یمشی علی بطنه ۲ وان یظهروا علیهم **نمایش اول**
در شستن رو در وضو رعایت الاعلی فالاعلی می باید کرد یا نه و در آن یک حدیث ترجمه شده که خدا [?] لا
یقبل الله الصلوة الا به **نمایش دوم** در کیفیه وجه بر وجهی که مصنف دام ظله در آن منفردست و در آن یک حدیث [...]
ایراد یافته **حدیث** الوجه الذی امر الله عز و جل بغسله **مسئله اول** آنکه [...] شستن
رو واجبست یا نه ۲ آنکه در شستن رو رعایت الاعلی فالاعلی واجبست یا نه **نمایش سیوم** بیان آنکه ترتیب
در وضو واجبست یا نه و ذکر بحثی چند که مصنف ایراد نموده بر شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة در استدلال
وجوب ترتیب و در آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است **آیه** ان الصفا والمروة
حدیث ۱ لا یقبل الله صلوة امرء حتی یضع الطهور مواضعه ۲ ابدءوا بما بدء الله به **نمایش چهارم** استدلال
بابی حدیث بر آنکه بوسط مسح آب تازه بر داشتن جایز نیست و در آن دو حدیث با ترجمه مذکورست ۱

اهدیکم ۳ الحمد لله جابر هم **حدیث** من صغر امانة فقد عبده ۳ من اطاع رجلا ۳ والله ما دعوهم الی
عبادة انفسهم ۴ والله ما صلوا لهم وما صاموا لهم **انجام** در حقیقت عذاب قبر و کیفیت آن و در آن یک آیه
و دو حدیث مذکورست **آیه ۱** ان الذین توفیهم الملائکة **حدیث اول** ان بین الدنیا والآخرة الف عقبة
۲ انا نخاف ان تنزل بقوم **حدیث پنجم** سوال سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علیه السلام از دروغ
بستن مردم بر پیغمبر خدا و جواب آنحضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش که [?] یافته **آغاز**
بر سه ستون و در نمایش اول دو آیه ترجمه شده ۱ واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم ۲ ما آتیکم الرسول
فخذوه **نمایش** در تحقیق وضع حدیث و ذکر بعض احادیث موضوعه که بعضی نقل آن کرده و در آن
نیز احادیث موضوعه چهار حدیث [...] ذکر یافته ۱ لا سبق الا فی خف ۲ النظر الی
المرأة ۳ شاورهن و خالفوهن ۴ توکلوا [?] علی انفسکم **انجام** در تفسیر [?] ان حضرت امیر علیه السلام
ار غیب در چند موضع و در آن سه حدیث مذکورست ۱ والذی بیده الخیرة ۲ کیف یعبرونه
قد اخبره رسول الله ۳ القرآن [...] **حدیث ششم** وصیت امیر المؤمنین علیه السلام با امام حسن علیه السلام
و شرح آن ایراد یافته است در ضمن آغاز و انجام **آغاز** بر سه ستون و در نمایش دوم دو آیه و ده حدیث
ترجمه شده **آیه ۱** افحکم الجاهلیة تبغون ۲ انما یخشی الله من عباده **احادیث ۱** در باب رعایت با جانب همسایه
نزول جبرئیل علیه السلام بوصیت با کار ۳ در باب [...] من کان یؤمن بالله والیوم الآخر
فلیکرم ضیفه ۳ اذا اصبحت فلا تحدث نفسک ۴ اذا [?] علیکم اثنین ۵ لا تعجبون من ساعة ۶
اذا قیل لک [...] اتق الله [...] ۷ والله ما عبدتک خوفا من نارک ۸ یا علی ان هذا الدین متین ۹
[...] ۱۰ من کان یؤمن بالله والیوم الآخر **انجام** در تأویل عصیان انبیاء و ائمه
علیهم السلام که بخود نسبت داده اند و در آن شش حدیث با ترجمه ایراد یافته ۱ رب عصیتک بلسانی ۲

المؤمنین

ان رسول الله کان یتوب ۳ اذا لا استغفر الله ۴ اعبد الله کانک تراه ۵ الظالمین علی ... ۶ حسنات الابرار

حدیث سیوم در پرهیز کردن از گناه حدیث چهارم در ذم فحش گویان و بدحیایان و

شرح آن که ارشی یافته است در ضمن آغاز و انجام آغاز بدستور و در بخش اول یک آیه ترجمه شده و شمار کم ...

الاموال و در بخش دویم یک حدیث مذکورست انجام بیان آنکه شرکت شیطان در اولاد بچه چیز است و

در آن سه حدیث مذکورست در آداب کدخدا شدن و از تزویج ... کیف ... در آنکه ...

می‌بایست بسم الله باید گفت که ان الرجل اذا اتی المرأة وجلس مجلس ... حدیث پنجم

در کنیز خریدن و آزاد کردن و چگاهی که از آن بوضوح رسیده و شرح آن بوده شده است در ضمن

دو آغاز و دو بخش و انجام آغاز بدستور بخش اول در آنکه کنیزی که آزاد شود و اگر شوهر او بوده آزاد

او را اختیار فسخ نکاح هست یا نه و در آن چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است ۱ ان الامة اعتقت

فامرها بیدها ۲ ان زوج بریرة کان عبدا ۳ لو راجعته فانه ۴ لا انما انا شافع طرز در ... صورت

از حکم مذکور و بحث مترجم بر مصنف دام ظله بخش دویم در آنکه صدقه ... بر پیغمبر و ائمه علیهم السلام حرامست

یا نه و در آن دو حدیث مذکورست ۱ ما شعرت انا لا نأکل الصدقة ۲ انا حرم علینا الصدقة انجام در

تحقیق آنکه پیغمبر که صدقه بر ایشان ... روایت کیانند حدیث ششم نقل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

و سلم حدیث شفاعت را که کلکم ... و شرح آن ... است بر دو بخش بدستور و در بخش دویم

آیه و یک حدیث مذکورست ۱ و کلهم آتیه یوم القیمة ۲ والذین قتلوا فی سبیل الله ۳ واما ثمود فهدیناهم ۴ انک

لا تهدی من احببت ۵ اهدنا الصراط المستقیم ۶ والله یهدی من یشاء ۷ ان هذا القرآن یهدی ۸ والذین

جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ۹ ان ربک لذو مغفرة ۱۰ قل یا عبادی الذین ۱۱ الذین لا یرجون لقاء

الله آخر ۱۲ ان الله لا یغفر ان یشرک به ۱۳ و لسوف یعطیک ... آیات ۱ معنی روایت و اختلاف نسخ

ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی رکعتین ۳ من بقی علیه یوم واحد ۴ ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث القرآن

حدیث هشتم در بیان زکوة مال و زکوة بدن و شرح آن که ارشی یافته است در ضمن دو بخش بدستور

حدیث نهم در فضل و شرف ماه مبارک رمضان و شرح آن مشتمل است بر آغاز و دو بخش و انجام

انجام بدستور و در بخش دویم سه بحث و ده آیه و سه حدیث با ترجمه است که ارشی یافته است انجام ۱

تصحیح عطف ... ظهور تعدیه و تعقیب ۲ تصحیح تأکید آن بآنکه مقام تقاضای آن ندارد و ۳

فرق میان فقیر و مسکین و اسیر و بیان آنکه کدام محتاج‌ترند ۴ مراد برهم جایی که میگویند صلی الله ... است

کیانند ۵ حکایت ... با امام موسی کاظم علیه السلام ۶ بیان آنکه ذکر سبعین کنایه از عدد

بسیار می‌شود و سبب اختصاص سبعین باین امر ۷ در تفسیر عدد زوج و فرد و زوج الزوج و زوج الفرد

و مجذور و مثال آن و بیان معنی ترکیب ۸ بیان در آوردن محل در آن ... که وجه است ۹

بیان مراتب ورع و درجات آن آیات ۱ ولا تعزموا عقدة النکاح ۲ کم من قریة اهلکناها ۳ ونادی

نوح ربه ۴ انه لیس من اهلک ۵ انما الصدقات للفقراء ۶ واما السفینة فکانت ۷ نعمل صالحا غیر

الذی کنا نعمل ۸ ان تستغفر لهم سبعین مرة ۹ ادخلوا فی رحمتی قد افلحت ۱۰ ... الصلوة احادیث ۱

ان الله تعالی یقول الصوم لی ۲ لا تقولوا جاء رمضان ۳ اللهم احینی مسکینا ۴ الفقر سواد الوجه ۵

الفقر الذی ... الناس ۶ لا یکون الرجل من المتقین بخش اول بیان اولویت و بهترین محل ...

در این حدیث بر تقسیم معنی و عطف بخش دویم بیان آنکه آنچه در آن ... میزان اعمال ... حقیقت

تغیر اعمال است با صحایف اعمال انجام توجیه ظرفیت در کلام حضرت امیر علیه السلام که و ذلک فی

سلامة من دینی حدیث دهم در فضیلت حج و مناسک آن و شرح آن مشتمل است بر دو بخش بدستور و در بخش دویم

دو حدیث که ارشی یافته است ۱ ... ۲ ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا حدیث یازدهم

الوقوف بعرفه

در بیان جهاد اکبر و جهاد اصغر و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام که ارشاد یافته بدستور و در نمایش ... گشت
و یک آیه مذکور است **انجام** اسباب نفس بر جهاد و اعلال آن ۲ بیان نفس جهاد نفس و مراتب آن ۳ استدلال
امیر حدیث بر عدم تجرد نفس ناطقه و رد آن **آیه** قد افلح من زکیها **نمایش** در فضیلت جهاد نفس و ذکر قوای او
و بعض تطویلات در آن باب و در آن یک آیه و یک حدیث ترجمه شده **آیه** الذین جاهدوا فینا **حدیث**
یبشر للعبد ساعات الیوم واللیلة اربع وعشرون خزانة **انجام** در وقوع نفس ناطقه بیان تواتر تقتضا ده
تطویلات در آن باب و در آن ضمن شش آیه با ترجمه مذکور است ۱ و هدیناه النجدین ۲ انا هدیناه السبیل ۳
ونفس وما سویها ۴ الم اعهد الیکم ۵ وسخر لکم ما فی السموات ۶ أفتتخذونه وذریته **حدیث**
دوازدهم در امر بمعروف و نهی منکر و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ارشاد یافته است **آغاز** بدستور و
در نمایش دو آیه ترجمه شده ۱ ولتکن منکم امة ۲ ومن قوم موسی امة **نمایش اول** در بیان آنکه وجوب
امر بمعروف و نهی منکر عینی است یا کفایی و در آن دو حدیث با ترجمه ایراد شده ۱ ... ترک انکار المنکر
بقلبه ۲ ان قدرتم الا ان احدا منکم **نمایش دوم** در شروط اربعه وجوب امر بمعروف و نهی منکر **انجام**
در بیان شرط خامس که بعضی اعتبار کرده و بعضی نه و در آن دو آیه و یک حدیث مذکور است **آیه** ۱ اتأمرون الناس بالبر ۲
کبر مقتا عند الله **حدیث** ... **حدیث سیزدهم** در آنکه طلب روزی از وجه حلال بر همه لازم
و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام که ارشاد یافته است **آغاز** بدستور و در نمایش دو آیه تفسیر
شده است ومن یتق الله یجعل له مخرجا **نمایش** بیان آنکه رزق مخصوص است بحلال در استدلال ... که میگویند
حرام نیز رزق است و در آن یک آیه و دو حدیث ترجمه شده است **آیه** وما من دابة **حدیث** ۱
کتا عند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذ جاءه عمر بن ... ۲ لا تحجروا ... **حدیث چهاردهم** سندی که
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ... فرموده اند و شرح آن در ضمن آغاز و انجام

انجام

سرانجام یافته **آغاز** بدستور **انجام** در آنکه می‌تواند بود که کنایه از کلام حضرت امیر علیه السلام ... دیگر شده و
بیان مذکور **حدیث پانزدهم** در نهی از اعانت ظالم و حکایت نویسنده سلاطین بنی امیه با امام جعفر صادق علیه السلام
و شرح آن اشتمال یافته بر آغاز و یک نمایش و انجام **آغاز** بدستور **نمایش** بیان آنکه اعانت ظلمه حرام است و
اگرچه بفعل مباح باشد و در آن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده **آیه** ولا ترکنوا الی الذین ظلموا **حدیث** ۱ ما احب
انی عقدت لهم عقدة ۲ من علق سوطا بین یدی سلطان جائر ۳ اذا کان یوم القیامة نادی مناد این اعوان الظلمة ... **انجام**
استدلال باین حدیث بر آنکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت احوال آن شخص منکشف ظهور می‌گیرد
و در آن سه حدیث با ترجمه اندراج یافته است ۱ لن یخرج احدکم من الدنیا ۲ یا عقبة لا یقبل الله من العباد
یوم القیامة الا هذا الامر ۳ یا حار همدان **حدیث شانزدهم** دعای امیرالمؤمنین علیه السلام جهت
ادای قرض **حدیث هفدهم** در تنزیه انبیا علیهم السلام از مناهی و سؤالهای مأمون از حضرت امام رضا
علیه السلام در آن باب و جوابهای آنحضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام که ارشاد یافته
آغاز بدستور و در نمایش اول ده آیه تفسیر شده ۱ فلما جن علیه اللیل ... ۲ ... ۳ ...
رب ارنی انظر الیک ۴ ولقد همت به وهم بها ۵ وذا النون اذ ذهب مغاضبا ۶ وانا اذا ما
ابتلیه ربه ۷ فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت ۸ فلولا انه کان من المسبحین ۹ اجعل الالهة الها
واحدا ۱۰ انا فتحنا لک فتحا مبینا و در **نمایش دوم** دو بحث و دو آیه اندراج یافته بحث ۱ وجه
تسمیه طور بطور سینا و بیان معانی مختلف که سینا را گفته اند ۲ حکایت تکلم ماهی با حضرت یونس پیغمبر
علی نبینا و علیه السلام و مناجات که در آن حال میکرد **آیه** ۱ ... ۲ واذا ما ابتلیه ربه **نمایش**
اول در بحث ... رؤیت و استدلال بر امتناع آن و در آن دو آیه و دو
حدیث ... **آیه** ۱ ... ۲ فقد سألوا موسی اکبر من ذلک **حدیث** ۱

لا یدرکه العیون بمشاهدة العیان ۲ الحمد لله الذی لا یدرکه الشواهد **نمایش دوم** تصحیح تقدم جواز شرط کذب
ظاهر در این حدیث وقوع یافته **نمایش سیوم** بیان آنکه از زبان پروردگار که در این حدیث وارد شده
و دین یوسف پیغمبر علی نبینا و علیه السلام آنرا چون بوده و در آن چهارده آیه ترجمه یافته ۱ وان
علیکم لحافظین ۲ لا تقربوا الزنا ۳ واتقوا یوما ۴ ولما بلغ اشده ۵ انه من عبادنا ۶ هی راودتنی ۷ ولقد
راودته عن نفسه ۸ الآن حصحص الحق ۹ انه من کیدکن ۱۰ امرأت العزیز تراود فتیها ۱۱ حاش لله ما هذا
بشرا ۱۲ [illegible] ۱۳ وکذلک لنصرف عنه السوء ۱۴ فبعزتک لاغوینهم اجمعین **انجام** در بعضی توجیهات که بعضی
مفسرین نسبت گناه را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آیه **آیه** لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر کرده اند
و در آن دو آیه ترجمه شده ۱ اذا جاء نصر الله والفتح ۲ ان الحسنات یذهبن السیئات **حدیث هیجدهم**
در باب کسی که همنشینی و اختلاط با او باید کرد و در نمایش دویم دو حدیث مذکور است ۱ قم الناس ۲
لیأتین علی الناس زمان لا یسلم الذی دینه **حدیث نوزدهم** حکایت شنیدن یهودی حضرت رسالت را
صلوات الله علیه و آله توسط طلب حق خود و آن حال او **حدیث بیستم** حکایت مرور عیسی علیه السلام
با حواریان به دیه که مردم آن مرده بودند و زنده گردانیدن یکی از ایشان را و پرسیدن احوال آنجماعت را
از او و شرح آن مشتمل است بر آغاز و دو نمایش و انجام **آغاز** بیست و در نمایش دویم دو بحث و چهار آیه که آن را
یافته بحث ۱ سبب اختصاص عیسی علیه السلام بروح الله و کلمة الله ۲ اعلال طاغوت و بیان معنی آن
آیات ۱ یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت ۲ والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت ۳ اذ قلتم ۴
فذکر انما انت مذکر **نمایش اول** در تشبیه حال ابنای زمان بحال آن گروه در چاه که در مدت این سر دهن باز کرده
و در دیوار آن [illegible] **نمایش دویم** در آنکه اطلاق عبادت بر طاعت و تبعیت ارباب عصیان
بحسب حقیقت یا بر سبیل مجاز و در ضمن آن سه آیه و چهار حدیث **آیه ۱** أفرأیت من اتخذ الهه هواه ۲ الم

قال بهم لا قال بارأیهم ۲ تمسح یدک فی الاتمام **نمایش پنجم** وجوب مسح رجلین و [illegible]
شستن و مسح بر آن و در آن نه حدیث با ترجمه آن مذکور است ۱ نعم هو الذی نزل به جبرئیل علیه السلام
۲ یأتی علی الرجل ستون و سبعون سنة ۳ حدیث کفانة ۴ توضأ و مسح علی نعلیه ۵ ان
کتاب الله بالمسح ۶ الوضوء غسلتان و مسحتان و در ضمن ترجمه آن حکایت مباهله حضرت با کفار
ایراد یافته ۷ ویل للاعقاب من النار ۸ رایت علیا علیه السلام توضأ و غسل کفیه ۹ ان النبی لما
توضأ مسح رجلیه **نمایش ششم** در بیان معنی کعب و ذکر مصنف ادام ظله در آن با علامه تحقیق حدیث مذکور شده
۱ هما فی المفصل ۲ و مسح علی مقدم راسه ۳ و اذا مسحت بشیء من راسک ۴ قد قطعت
او تور ۵ وصف الکعب فی ظهر القدم **انجم** وضع یده علی ظهر القدم **انجام** و دفع ایراد شیخ شهید
بر علامه حلی علیه الرحمه **حدیث پنجم** در تعلیم وضوی امیر المؤمنین علیه السلام محمد حنفیه و دعاهایی که در
اثنای وضو خوانده آن سنت است و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام **آغاز** بیست و
در نمایش دویم سه بحث مذکور است ۱ اعلال رده که در اصل بوده ۲ اعلال التقسیم و اختلاف مذاهب
در اصل آن و دلایل هر مذهب ۳ بیان معنی تنفیس در اصطلاح اهل عربیت **نمایش اول** بیان اختلاف
نسخ در دعاهایی که در وضو خوانده شود **نمایش دویم** بیان آنکه طلب بندگان روز قیامت نعیم و نجات
جهت خود از پروردگار بچه گونه است و در آن دو آیه و یک حدیث با ترجمه اش ایراد یافته است
آیه ۱ یوم یأتی کل نفس ۲ الیوم نختم علی افواههم **حدیث** لتکلمن بالثمرة عینه و فخذه **نمایش سیوم**
در بیان معنی والجنة فی الجنان چیزها که به چند وجه گفته اند و در آن یک آیه و یک حدیث ترجمه شده **آیه**
والشمس والقمر بحسبان **حدیث** لا تزال الفئام [illegible] **نمایش چهارم** بیان آنکه شستن [illegible] دویم اعضای
وضو را سنت یا بدعت و در آن دو حدیث مذکور است ۱ والله ما کان وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله

۴ افضل الاعمال احمزها انجام بیان آنکه آب وضو می‌باید بوزن یک مد باشد و دیگر آنکه آب استنجا در آن
داخل است یا نه حدیث ششم در تیمم بیان و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز و سه تابش و انجام آغاز
بدستور و در تابش دویم دو حدیث ترجمه شده ۱ قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم لعمار
۲ قال عمار کنت فی سریة تابش اول بیان آنکه استهزاء پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لعمار که چه صورت و در آن
دو آیه و چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ۱ انکم تهزؤا ۲ انما نشاء ... حدیث ۱
عمار جعلته ... ۲ الذی ... ولا اقول ۳ ... الجنة ۴ ... تابش دویم
در آنکه ضرب ید بر زمین جزو تیمم است یا مثل اغتراف در وضو جزو نیست و بعض احادیث که ...
طراز بیان آنکه در تیمم مسح جبهه بکف دست یا تمام رو ... تابش سیوم بیان آنکه در تیمم تکرار
زدن دست بر زمین کافیست یا در بعض دو مرتبه می‌باید و در ضمن آن ... حدیث
و یک حدیث ترجمه شده که هو ضربة واحدة للوضوء و للغسل انجام بیان آنکه در تیمم علوق تراب بدست شرط
هست یا نه و در ضمن آن یک حدیث با ترجمه مذکور است که ثم قال ... حدیث هفتم
در نماز بیانات و تعلیم امام علیه السلام نماز را بحماد بن عیسی و شرح آن مشتمل است بر آغاز و دو تابش و انجام
آغاز بدستور و در تابش دویم پنج بحث و سه آیه مذکور است بحث ۱ بیان نسبت حماد و بیان حال او
۲ تجویز فصل بیان فعل تعجب و جمل ۳ در معنی خشوع و بیان آنکه مراد بخشوع در نماز چیست ۴ بیان
معنی ترتیل که در قرائت قرآن بکار می‌باید برد و رتل القرآن ترتیلا ۵ بیان معنی سبحان ربی العظیم و بحمده
آیات ۱ والذین هم فی صلوتهم ۲ ایاک نعبد ۳ لا یمسه الا المطهرون تابش اول بیان نشستنهای نماز
که مردان خصوصیات دارد و زنان ... است ... گروه است تابش دویم در بیان فرق میان سجود مرد و زن
و ارغام که در سجود سنت است و در آن چهار حدیث با ترجمه مذکور است ۱ لا تجزی صلوة لا تصیب الانف ۲

و آن ۲ روایت خدای تعالی را بر چند نوع است ۳ در آنکه در عبادت خدای تعالی عجب نباید داشت ۴
حکایت اسلام آوردن وحشی قاتل حمزه ۵ در آنکه امیدواری بکدام آیت از آیات قرآن بیشترست
پیشتر امید داشتن برحمت خدای تعالی با عمل صالح بکمال زارعی که با اهتمام زراعت امید حاصل داشته باشد
احادیث ۱ در بالا بردن ملائکه اعمال بندگان را و از آسمانها گذرانیدن که ان الله تعالی ... الحفظة
فجعل فی کل سماء ملکا ۲ لیغفرن الله یوم القیامة مغفرة ما خطرت علی قلب احد ۳ لولا انکم تذنبون ...
حدیث بیست و هفتم در آنکه سوگند خوردن فرزند و بنده و زن بی اذن پدر و صاحب و شوهر صحیح نیست
و شرح آن در ضمن آغاز و دو تابش و انجام ایراد یافته است آغاز بدستور و در تابش اول این آیه ترجمه شده
لم تحرم ما احل الله لک تابش اول در آنکه نقض حضرت سوگندهای ... را با اذن ... لازم و در آن
یک آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه و لا تنقضوا الایمان حدیث ان الجاریة حلفت منها بیمین تابش دویم
در بیان نذر مطلق و نذر مقید و آنکه هرگاه قسم در معصیت منعقد نیست و در آن سه آیه و پنج حدیث مذکور
آیات ۱ انی نذرت للرحمن ۲ انی نذرت لک ما فی بطنی ۳ یوفون بالنذر حدیث ۱ من نذر ان یطیع الله ۲
لیس النذر بشیء حتی یسمی شیئا ۳ اقسم ان لک علی ... ۴ ان الله عز و جل اوحی الی عمران انی واهب
لک ذکرا و بعد از ترجمه آن قصه امیر المومنین و فاطمه و حسنین ... روزه ... مسکین و یتیم که
سوره هل اتی در شان ایشان نازل شده مذکور است ۵ اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله و هو محرم
انجام در آنکه متعلق ... حدیث بیست و هشتم حکم
حضرت امیر المومنین میان دو کس که توشه خود را بار ... خورده بودند میان ایشان حدیث بیست و نهم
در بیع کردن ... خود را از ... حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با او و شرح آن در
ضمن دو تابش بدستور مذکور است حدیث سیم در مهر رسول خدا صلی الله علیه و آله از ... بودن

معرفت گناه کبیره و صغیره و شرح آن در ضمن آغاز و شش نمایش و انجام است گزارش آغاز بدستور و در نمایش اول
این آیه ترجمه شده است و لمن خاف مقام ربه و در نمایش دویم دو حدیث ۱ اتقوا الکلام عند ۲
یا علی لا تتکلم نمایش اول درین که مراد به درخت میوه دار که درین حدیث ... شده کدام درخت نمایش
دویم درین که مراد بهر زمان التکلم بزیاده بر نخ کلامیت نمایش سیوم آنکه مراد بعدم قبول نماز شرابخوار تا
چهل روز که در حدیث منقول آن است چیست و در آن پنج آیه و یک حدیث ترجمه شده آیات ۱ انما یتقبل الله ۲
ربنا تقبل منا ۳ فتقبل من احدهما و در ضمن ترجمه آن حکایت قابیل و هابیل و قربان ایشان ایراد یافته
۴ والزمهم کلمة التقوی ۵ ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا نمایش چهارم در بیان غیبت و دوست آن و چنان مراد
که گوید غیبت شده و در آن یک حدیث مذکور است که سمع رسول الله امراتین ... نمایش
پنجم بیان آنکه تعریف صغیره کبیره است با آنکه گناه صغیره کبیره میشود با صرار نمایش ششم در تحقیق عدد کبایر
و اختلاف مذاهب در معنی کبیره و عدد آن و ذکر عقاب که بر هر کدام مترتب است و در آن بیست و شش آیه
و سه حدیث با ترجمه است گزارش آیات آیات ۱ ان تجتنبوا کبائر ۲ ان الله لا یغفر ان یشرک به ۳
و من یقتل مؤمنا ۴ الذین یرمون المحصنات ۵ ان الذین یأکلون اموال الیتامی ۶ و من یفعل ذلک
یلق اثاما ۷ والذین لا یدعون مع الله الها آخر ۸ یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا ۹ و تبرا ...
۱۰ ما سبقکم بها احد ۱۱ و ما هی من الظالمین ۱۲ الذین یأکلون الربا ۱۳ لعن علی لسان ... ۱۴ ولا یغتب بعضکم بعضا
۱۵ ان الذین یشترون بعهد الله ۱۶ و اقیموا الشهادة لله ۱۷ انما الخمر والمیسر ۱۸ و من یرد فیه بالحاد ۱۹ السارق
والسارقة ۲۰ اولئک لهم اللعنة ۲۱ و لا تیأسوا من روح الله ۲۲ فلا یأمن مکر الله ۲۳ حرمت علیکم المیتة والدم ۲۴
و تری کثیرا منهم یسارعون ۲۵ ویل للمطففین ۲۶ ان الله لا یحب المسرفین ۲۷ ان المبذرین کانوا ۲۸ حافظوا علی الصلوة
احادیث ۱ من زنی محصنا او محصنة ۲ للزانی ست خصال ۳ الکبائر سبع ۴ لما عمل قوم لوط ما عملوا ۵

ان الله تعالی ما حین اهبط آدم ۶ در پیدا شدن لواطه میان قوم لوط بعمل شیطان که کان قوم لوط
افضل قوم خلق الله فطلبهم ابلیس الطلب الشدید الحدیث ۷ در بیان عقاب لواطه که من نکح امراة فی
دبرها او رجلا حشره الله یوم القیامة انتن من الجیفة ۸ در گناه سود و زنا که اسری بی من السماء رایت رجالا
بطونهم کالبیوت ۹ در ذم غیبت که ایاکم والغیبة ۱۰ در گناه قسم دروغ خوردن که حلف یمینا ...
۱۱ در گواهی ناحق که شهد شهادة الزور ۱۲ در توبه کسی که گواهی دروغ داده باشد که توبة شهادة الزور
ان یؤدی المال ۱۳ در ذم شرب خمر که مدمن الخمر یلقی الله ۱۴ من شرب الخمر فی الدنیا سقاه الله من
الاشیاء الرویة ۱۵ اربعة لا یدخل بیتا الا خرب ۱۶ در تاخیر ادای حق مردم که من حبس حق المسلم ...
۱۷ ایما مؤمن حبس مؤمنا من ماله ۱۸ من خان امانة فی الدنیا طراز در رفع منافات میان کبیره بودن همه
گناهان و میان آنچه مقرر شده که اجتناب کبیره کفاره گناهان صغیره است انجام در بیان آنکه تقسیم گناه
صغیره و کبیره بودن گناه باضافه عادل چه معنی خواهد داشت حدیث سی و یکم در آنکه عمل سنت
حدیث ضعیف کافیست و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز و دو نمایش آغاز بدستور نمایش اول در سبب عمل علمای
شیعه باستحباب بعض اعمال بحدیث ضعیف با آنکه حکم شرعی بآن ثابت نمیشود و در آن دو حدیث ترجمه شده
۱ من بلغه ثواب من الله علی عمل ۲ من بلغه شیء من الثواب علی شیء نمایش دویم در سبب تجویز علمای سنت آنرا
با آنکه این حدیث در طریق ایشان نقل شده است حدیث سی و دویم تعلیم امام علیه السلام شیعه را
دعایی بواسطه رستگاری در آخرت و شرح آن بدستور در ضمن دو نمایش گذارش یافت حدیث سی و سیوم
...... در ثواب شاد کردن خاطر مؤمن و در ضمن نمایش دویم از شرح آن دو آیه تفسیر شده است ۱ یوم تجد
کل نفس ما عملت ۲ یومئذ یصدر الناس اشتاتا حدیث سی و چهارم در ثواب کار نکردن قبایح مردم
و فرو خوردن خشم خود و تجهیز اموات و امثال آن و در نمایش دویم از شرح دو آیه و چهار حدیث ترجمه شده

از خود باز کند ٣ و کفا لمن تغیظ حدیث ١ افضل الاعمال احمزها ٢ مرحب اسهل الاما الله عز و جل عن ٣
و الکاظمین الغیظ ٤ در سلوک امام زین العابدین علیه السلام با کنیزی که آب بر دست آن سرور میریخت و آفتابه از دستش بر روی
مبارک ایشان افتاد مجروح گردید حدیث سی و پنجم در حرمت مؤمن نزد حق تعالی ١ و اکثر صلاح حال سکان نسبت
بایشان تعلیل هر آیه و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته و در نمایش دوم از آن چهار آیه
و یک حدیث و چهار بحث مذکور است آیات ١ سبحان الذی اسری بعبده ٢ و من احسن ممن یتقبل انما ٣ من المؤمنین
رجال صدقوا ٤ یسومونکم سوء العذاب حدیث قدسی که ابحاث ١ در اسم آن آمدن جار و مجرور و خبر بودن
موصول بر خلاف مشهور نکات باستشهاد بآیه قرآن و کلام سید شریف در تفسیر آن ٢ بیان آنکه دو
جمله که جهت اتصالها باهم دارند و جهت انقطاعی که جهت انقطاع ملاحظه شود و حرف عطف ٣ در بیان معنی
دوست که در حق تعالی بندگان خود را ٤ بیان مقصود صوفیه و ارباب عرفان از خود در آنکه گفته تعالی و ادرا
نعمایشان سمع و بصر خود دانستن نمایش اول آنکه نسبت تردد بحق تعالی که این حدیث متضمن آنست
نمایش دوم رفع منافات که تخالف میان آنچه این حدیث دلالت بر آن دارد که مؤمن مکروه میدارد مرگ را
و میان حدیث من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه و در آن سه حدیث ترجمه شده ١
ان ابا طالب لانس بالموت ٢ فزت و رب الکعبه ٣ المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله انجام بیان
بعضی مواضع که نسبت تعقل ازو حیث حدیث سی و ششم صحبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با
کمیل بن زیاد و شکایت آنحضرت از اهل زمان خود با او و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام نموده
شده است آغاز بدستور در نمایش دوم پنج آیه و چهار بحث مذکور است آیات ١ کونوا ربانیین ٢
ان ربک لذو مغفرة و لکبیرة و الله ٣ و من یؤت الحکمة ٤ اولئک علی هدی من ربهم ابحاث ١ بیان معنی
ربانی ٢ در آمدن معنی علی بمعنی مع و بمعنی سببیت ٣ بیان معنی شک در لغت و نقل آن بمعنای دیگر ٤ تقسیم خدمت

لقاء الله احب الله لقاءه

ابتدا

علیه السلام طلبه علم زمان خود را بچهار قسم نمایش اول در بیان معنی امام و اختلاف اقوال علما در آن
و در ضمن آن چهار حدیث ترجمه شده ١ من مات و لم یعرف امام زمانه ٢ ذلک الذی یفتح الله
علی یدیه ٣ و الذی یمشی بالحق جنیا ٤ انهم یستضیئون بنوره نمایش دوم بحث ابن طاوس علیه الرحمه
با بعض فضلای بغداد در باب صاحب الزمان علیه السلام انجام ذکر کلام شیخ محی الدین ابن عربی در باب
غیبت صاحب الامر علیه السلام حدیث سی و هفتم در فضیلت نیت از عمل و شرح آن در ضمن
آغاز و پنج نمایش و انجام است که ازو شرح یافته است آغاز بدستور و در نمایش اول این آیه تفسیر شده که الذی
خلق الموت و الحیوة و در نمایش دوم یک آیه و یک حدیث آیه و کنتم امواتا حدیث … خدا
هر یک بحث سر عمل فاعل و ذکر بعض تعریفات اهل عمل تا عمل فاعل را نمایش اول در بیان که اگر در عبادت
حصول ثواب یا خلاص از عذاب آخرت قصد شود آن عبادت صحیح است یا نه و در ضمن آن شش آیه و یک
حدیث ترجمه شده آیات ١ ادعوا ربکم ٢ کانوا یسارعون فی الخیرات ٣ وادعوه خوفا ٤
یا ایها الذین آمنوا ارکعوا ٥ اولئک هم المفلحون ٦ حدیث العباد ثلثه نمایش دوم در بیان که اگر بقصد قربت
چیز دیگر قصد شود آیا خلل در عبادت وارد میآید نمایش سیوم … در تعریف نیت و رفع بعض اعتراضات
از آن و در آن یک آیه ترجمه شده نمایش چهارم استدلال بر وجوب نیت در عبادات به بعض
آیات قرآنی و ذکر بعضی چند که بر استدلال مذکور وارد است و ترجمه این آیه که و ما امروا الا لیعبدوا الله
و بحث مترجم بر وجه تدبر مصنف دام ظله نمایش پنجم در دفع بحث ملا جلال دوانی بر عبادت
فقها و بحث مترجم بر تحریر مطلب انجام در ذکر بعض توجیهات که علما در باب افضل بودن نیت از
عمل و منافات آن بمضمون حدیث افضل الاعمال احمزها و حدیث ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة لم
یکتب علیه ذکر کرده اند و بحث مترجم بر آن و در آن دو آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه ١ فمن

٦ قد افلح المؤمنون

یعمل مثقال ذرة ۲ اقسم الصلوة لذکری احادیث ۱ انیت المؤمن ۲ ان ابن آدم اذا احسن ۳ نفل الاعمال
اکبر ۴ حدیث سر هشتم در توبه و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز
بر سه سطر و در نمایش دوم یک حدیث و چهار بحث مذکور است حدیث از اهل بیته و من الکلام بحث ۱
در معنی توبه لغة و اصطلاحا و ترتیب حصول آن بر سه امر ۲ در ذکر بعض تعریفات توبه که بر زبان ارباب
قلوب جاری شده ۳ در معنی قبول توبه ۴ در بیان معنی حکایة که نهایت زمان قبول توبه است نمایش اول
در فوری بودن وجوب توبه و ذکر بعض خطرها که در تأخیر آنست و در آن سه آیه و دو حدیث بترجمه مذکور
آیات ۱ وحیل بینهم و بین ۲ من قبل ان یأتی احدکم الموت ۳ کلا بل ران حدیث ۱ ما من شیء افسد للقلب من
خطیئة ۲ ما من عبد الا و فی قلبه نکتة نمایش دوم در آنکه توبه کسی که قدرت بر اقدام گناه ندارد شرعا صحیح است
یافته و در آن یک آیه و یک حدیث با ترجمه ایراد یافته آیت ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حدیث
یتوب ان العبد یقبل التوبة نمایش سیوم در معنی توبه نصوح و اختلاف اقوال در آن و در آن یک آیه و یک حدیث
ترجمه شده آیت یا ایها الذین آمنوا توبوا حدیث ۱ یتوب العبد عن الذنب ۲ ان التوبة تجمعها ستة اشیاء
۳ کلمه ان امک اتدری ما الاستغفار نمایش چهارم در استحباب غسل بعد از توبه و در آن یک آیه
و دو حدیث با ترجمه شده آیت ان السمع و البصر و الفؤاد حدیث ۱ از زجر امام جعفر علیه السلام شخصی را
از جهت گوش بر آواز مغنیه بر رباب و غنا قیام داشته اند که قم فاغتسل و صل ما بدا لک فلقد کنت
مقیما علی امر عظیم ۲ لا تنظروا الی ما فعلت انجام در رفع حقوق الله و حقوق الناس از خود بعد از توبه حدیث
سر نهم در ذکر عذاب قبر و احوال موت و شرح آن مشتملست بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز
بر سه سطر و در نمایش دوم شش آیه و ده حدیث و هشت بحث مذکور است آیات ۱ یثبت الله الذین آمنوا
۲ ان اصحاب الجنة ۳ واما ان کان من المقربین ۴ یوم یرون الملائکة ۵ لولا انزل علینا الملائکة ۶ فبشرهم بعذاب الیم

قبله

بین را

احادیث

احادیث حدیث ۱ در سؤال و جواب قبر که ثم یعاد روحه فی جسده ۲ ان المسلم اذا سئل فی القبر ۳
یفسح له فی قبره سبعون ذراعا ۴ لا یسئل فی القبر الا ۵ فیقول یا عبد الله من نبیک ۶ والله انی تارک فیکم
الثقلین ۷ در رم کردن حیوانات از آواز عذاب قبر که آیا نکت لا انظر الا بین ۸ رم کردن
استر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حایط البنی النجار ۹ در مارانی که در قبر می باشند که ان الله یسلط علیه فی قبره
تسعة و تسعین تنینا ۱۰ ان الله تعالی لتسعة و تسعین استثنا ابحاث ۱ بیان روح و مکان جنت ۲ تلقین پیغمبر صلعم
بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام را بعد از دفن و تفصیل ابنک ابنک ۳ بیان معنی قول ثابت که
در قرآن واقعست ۴ بیان معنی قرة عین ۵ بیان معنی آنکه بسم که جوانان را آن صفت می کنند که ...
نام می گویند ۶ بیان آنکه منکر و نکیر اسم ملک است یا اسم حال کافر و مؤمن در قبر ۷ تصحیح لغة فرزند
بیان معنی آن ۸ بیان سبب انحصار ماران قبر در نود و نه نمایش اول در آنکه نشانیدن میت
در قبر و حیات و عقارب آن در عالم ملکوتست نه در عالم ملک و عیان نمایش دوم در استدلال
بر ثبوت عذاب قبر با آیات و احادیث و در آن چند آیه ترجمه شده ۱ کیف تکفرون بالله و
کنتم امواتا ۲ النار یعرضون علیها ۳ و یوم تقوم الساعة ۴ و من اعرض عن ذکری ۵ اغرقوا فادخلوا
نارا نمایش سیوم در استدلال بر وقوع عذاب قبر به آیه ربنا امتنا اثنتین و دفع اعتراض بعضی بر این
به تقریر در تفسیر آیه مذکوره و بعض سخنان متعلق بآن و در آن دو آیه و دو حدیث ترجمه شده ۱ آیه
مذکوره ۲ فاذا نفخ فی الصور حدیث ۱ دخل علیه فی قبره ملکا القبر ۲ تنعم حتی لا یبقی الجسم ولا العظم
انجام در ذکر بعض آیات و احادیث که دلالت دارند بر آنکه اعمال و ثواب آن بصورت جسم در آمده
و قرین و جلیس صاحب خود می باشند و در آن چهار آیه و شش حدیث ایراد یافته آیه ۱ وان
جهنم لمحیطة بالکافرین ۲ الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما ۳ یوم تجد کل نفس ما عملت ۴ فالیوم لا تظلم نفس شیئا

حدیث ۱ ایها الناس ان مع العز ذلا و ان مع الحیوة موتا ۲ تقریر حضرت ابیات حسان ثابت را که کلام
حضرت امیر علیه السلام در لباس نظم که تحریر خلیطاس فعالک [illegible] و ترجمه آن نظم ترجمه ۳ الدنیا [illegible] آیه [illegible]
والعفو [illegible] الظلم ظلمات یوم القیمة ۴ الحج [illegible] حدیث چهلم در بیان نشاه و شرح آن [illegible] آغاز
و سه باشد و انجام و دیگر دوم آغاز سه آیه و یک حدیث [illegible] آیه ۱ [illegible] الروح ۲ [illegible]
المدینة علی حین غفلة ۳ [illegible] حدیث من عرف نفسه بحث ۱ در حقیقت روح و اختلاف اقوال
علما در آن ۲ در استعمال [illegible] و آن بعضی آیات قرآنی مقاله اول در آنکه بهشت و دوزخ الآن مخلوق اند یا
بعد ازین مخلوق خواهند شد و در آن [illegible] آیه و یک حدیث [illegible] شده آیه ۱ اعدت للمتقین ۲ اعدت للکافرین ۳
فقلنا اهبطوا جمیعا ۴ استبدلون الذی هو ادنی ۵ فقلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو حدیث ۱ در باب بهشت آدم [illegible] بود
از بهشتهای دنیا که [illegible] جنان الدنیا یطلع فیها الشمس و القمر مقاله دوم در اثبات بقای نفس ناطقه و تعلق آن بعد
از مفارقت بدن [illegible] و در آن یک آیه و سه حدیث [illegible] شده آیه لا تحسبن الذین قتلوا حدیث ۱
ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجرة الجنة ۲ ان ارواح المؤمنین فی حجرات فی الجنة ۳ سبحان الله [illegible] اکرم
علی الله من ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة طایر اخضر مقاله سیوم در رفع توهم بعضی که گمان برده اند
که تعلق نفس بعد از خراب بدن [illegible] قول [illegible] انجام در آنکه بدن مثالی که در آن نشاه
نفس بآن تعلق میگیرد از کثافت جسمانیات در گذشته اند و بلطافت مجردات رسیده والله اعلم



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ای از تو حدیث معرفت رائین • ای [illegible] وصف تو [illegible] المبین • گر شکر تو [illegible] عنوان بود
تبلیغ رسالات نکند روح امین • بهتر حمدی که مجلس آرایان انجمن یقین [illegible] کتاب بیان [illegible]
گوهر حقایق آن توانند بود و زیباتر کلامی که گلچینان حدایق دین [illegible] شبهت و ریب [illegible] گلدسته عقاید
توانند نمود حمد بی نهایت که خلق کونین پرتوی از اشعه لوامع [illegible] اوست و شکر بی غایت که ذرات
خافقین [illegible] نعیم [illegible] هر دو [illegible] کتاب [illegible]
رحمت بی نهایت او • نظم • محمد که [illegible] • بود [illegible] • شجاع [illegible]
گل [illegible] شاخ ذو الجلال • چراغ اصطفا روشن [illegible] • [illegible] • با [illegible] گل
[illegible] • از [illegible] لب [illegible] • سلیمان [illegible] • کلیم الله عصا دار [illegible]
خلیل آتش پرست شوق [illegible] • ذبیح الله [illegible] • خضر [illegible] • مسیحا [illegible]
همسند [illegible] • و بر آل [illegible] و اصحاب [illegible] آل [illegible] علیه و علیهم سلام الله الملک الاکبر [illegible]
ساطع انوار هدایت [illegible] امامت [illegible] اربعین [illegible] ضمیر [illegible]
و [illegible] معالم [illegible] احادیث ایمان [illegible] نظم [illegible] شکر خند • [illegible]
دو عالم [illegible] • [illegible] بود • [illegible] غار [illegible] بود • چو [illegible] بود
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
قویم [illegible] • که راه او صراط المستقیم • [illegible] بعد [illegible] ارباب [illegible]
و [illegible] محمد بن علی المشتهر [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] المتین

آفتاب فلک خلافت و شهریاری قطب سپهر سلطنت و عالمداری شهنشه کیوان حشم سپهر جمشید شکوه • ماه منیره
تاج چهره‌اش • سپهر نهاد آفرینش • چراغ دودمان ترکمان • جهان را شاه چو فرش عروسی گرداده از شمیم
انگشتان • زلف عذارش گردیده ظاهر • شب خوشبوی و صبح انداز • انگشت رخش در صبح کردن
گل خورشید آرد از سمانه • چو نقشش دعای صبح خزان • کوکبش چون صبح شد • السلطان العادل الباذل
الله رؤف الغازی فی سبیل الله محب اخلاص اهل بیت رسول الله خاقان الاکرم و دارای اعظم الامام ابو المظفر سلطان
تبعش از بطن شاه جهان همت اساسش جوان باد • به هر کس ایمن از خوان باد • شاهان ملک قدر از سر
کشیده تا قاف قاف جهان باد • به هر جانب که عزمش رو آرد • ظفر همدوشش و نصرت همعنان باد • زره دستور
ارسطو رای ملکش • جهان را کار از او جاودان باد • زهی تیر قضا تقدیر رایش • همیشه ملک و دولت در امان باد
چو آراید رخ مسند بزم دانش • نخستین عقل اول ترجمان باد • چو دهر شیر دعای کاینات است • فلک را قول
آمین بر زبان باد • از بدو جلوس بر مسند سلطنت و جهانبانی و تکیه بر مسند خلافت و کشورستانی همیشه همت
ناظر بود که علمای سترگ و فضلای پایه سریر خلافت شکوه همت و رای و دیانت خود در ابراز
ماثر خیر و ترویج دین مبین مصطفوی و افاده مقاصد تفسیر و کلام و انتشار نفایس احادیث خیر الانام
و ائمه عالی مقام علیه و علیهم صلوات الله الملک العلام بوده مصروف و معطوف دارند که ماثر جمال
ستارگان در اطراف و اکناف ربع مسکون علم شهرت برافراشته و صیت شریف هر قبیله و گروه
هر عشیره از مشکوة انوار آن مقتبس توانند بود و از موایید منافع آن بهره توانند رسید و بعضی کتب
رسایل تفسیر و کلام و صحف و دفاتر احادیث سید انام که در قرن کلک تالیف و نگارش خامه تصنیف
فضلای بلاغت فرجام شده بود چون به لغت عربی تحریر زبان فصاحت نشان تازی سمت ترتیب و
تنظیم یافته بود و دست تدارک جمعی که اطفال نظر ایشان از پستان لغات دیگر شیر تعلیم نوشیده از

رسیدن به شاخسار درک آن کوتاه بود و اهل فکرت بر حسن سنین و شهور در کنف تعلیم فنون عربیه
شب به روز و روز به شب نیاورده اند از چنین کل مقصود از حدایق تفهیم آن بهره نیافته
بودند لهذا بعضی از آن به لغات دیگر تفسیر و ترجمه گردیده در آغوش خواهش در آیند به برکت ایشان ترجمه
کتابها از آن مکلف و مأمور ساخته و چون آوازه در درگاه عرش اشتباه شوکت و اجلال
رسیده بود که راقم حروف ادراک سعادت استفاده مجلس سامی خلاصه علمای زمان و یگانه فقهای دوران شیخ
خورشید سپهر دانش و فضل و مرکز دایره فضل و کمال حاوی مآثر السلف علی المنهج المبین و جامع معالم الکمال اعلی الوجه
المتین افضل المتأخرین و اکمل المتبحرین شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة و الدین محمد العاملی اعلی الله
و افضل نموده و از حدایق فضل آن سرچشمه جویبار دانش و کمال که به آبیاری طبع فیض بخشش طراوت یافته
بعد از استجازه رسانیدن روایح آن مشام بویندگان بادیه طلب و ارباب ابصار دسته چند گل و ریحان در هم
آورده است ترجمه کتاب اربعین حدیث که حجج و تألیف آن با جزالت الفاظ و بسط معانی و ایراد نکات و اظهار
مبانی و استنباط احکام و استکشاف لغات و معانی بر وجهی که مطبوع طبایع صغار و کبار بلکه
جنات تجری من تحتها الانهار است از رشحات بحار فضل آن قبله اولو الابصار و رغبات احتوای
لطایف حقایق و اشتمال بر نقایص دقایق که در القا انها رلوای بر افراشته از جهات
الفاظ و لطف معانی چون ارباب حسن و ملاحت نقش قبول بر الواح خواطر وضیع و شریف نگاشته
مأمور شده و چون رتبه عبودیت کران آن سرچشمه جویبار شوکت و سلطنت و اقبال بود با وجود قلت
بضاعت و عدم استطاعت ممتثلا للاشارة العلیة الخاقانیة شروع در آن نموده ترجمه قطعات آن موسوم
و چون مناسبت دارد و هر زمان مقتضی و طبایع که هر سال بعضی را
روش تر و نیکوتر است قاصد این است که به عادت دیگر مترجمین عبارت

در ترتیب فقرات و تقدیم و تأخیر کلمات ملتزم پیروی اصل نباشد و هر جا مقام اقتضای بسط کلام نماید و در اصل
صنعت ایجاز بکار رفته باشد تقریباً للافهام در مقام بسط آن درآید و هر جا ذکر استشهادی یا ایراد مثلی نظماً
یا نثراً انسب نماید توضیحاً للمرام مبادرت بذکر آن واقع شود و اگر مترجم را در اثنای کلام سخنی روی دهد که
ذکر آن مناسب مقام باشد بر ذکر آن اقدام نماید و بالجمله از حسن ترتیب باید در لباس ترجمه و در حیز
شرح انشاء الله تعالی وحده العزیز توقع از ارباب طبع سلیم آنست که بمقتضای الکرام [illegible] در ذیل اغماض بر زلل آن
پوشند و بقلم عفو در اصلاح آن کوشند والله الموفق ومنه الاستعانة والتتمیم حدیث اول روایت کرده
جامع کتاب مذکور لازال بهاء فضائله [illegible] الایام والدهور الاستاد بزرگوار و پدر [illegible] خود
فقیه ربانی و عالم نورانی شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی [illegible] که نسب شریفش بحارث همدانی که از خیار اصحاب
امیرالمؤمنین علیه السلام و مخاطب بخطاب یا حار همدان من یمت یرنی بوده میرسد و در اغلب فنون خصوصاً فقه و
حدیث مهارت تمام داشته و چند رساله و کتاب از آثار طبع اقدس شریف صفحه روزگار را [illegible] است و مدتی
[illegible] دین مرجع اکابر و اعاظم [illegible] بوده [illegible] استقلال شیخ الاسلامی آن دیار [illegible] و رجوع
و حل و عقد امور شرعیه آن ممالک برای رزین شریف مربوط و مرفوع بوده [illegible] سماع [illegible] که یوم الشنبه
دویم شهر رجب المرجب سنه ۹۱۸ در منزل [illegible] در مشهد مقدس [illegible] علی [illegible] التسلیمات [illegible]
وقوع یافته از شهید ثانی [illegible] شیخ زین الملة والدین العاملی [illegible] اعظم فقهای متأخرین و
مصنف چندین کتاب و رساله مثل شرح شرایع الاحکام که [illegible] هفت جلد [illegible] اتمام یافته و شرح لمعه
دمشقیه که از غایت متانت و تنقیح [illegible] اشتهار روزافزون [illegible] و شرح الفیه و نفلیه و چند کتاب مختصر دیگر و چون
بعد از شیخ [illegible] مذکور [illegible] برتبه شهادت فائز شده علما در تصانیف خود
او را شهید ثانی مینگارند تولدش در نهصد و یازده اتفاق افتاده و شهادت مذکور در قسطنطنیه [illegible] واقع

شده است بتاریخ نهصد و شصت و پنج از شیخ عالم کامل شیخ جمال الدین احمد بن خاتون که [illegible] واسطه
مترجمست و نهایت تبحر در علوم دین داشته از شیخ علی بن عبدالعالی که از فقهای مائه عاشره بلکه تاسعه و ثامنه
نیز کسی در دقت طبع و کثرت فضل باو نرسیده چنانچه از تصنیف شرح قواعد الاحکام و رسائل جعفریه و بعضی تصنیفات
دیگر او ظاهر میشود و از غایت سعی که در اعلاء کلمهٔ یقین و تبیین و ترویج شعایر مذهب ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین بتقدیم رسانیده بعضی از عامه [illegible] که از عناد و [illegible] نسبت احداث و اختراع مذهب حق
داده اند محدث مخترع آن او را میدانسته و بعضی از شیعه تاریخ رحلت اوست شکر الله سعیه و اجزل
۹۴۰ فی علیین قدره از شیخ صالح زاهد علی بن هلال الجزایری که از مشاهیر متورعین زمان خود بوده از شیخ
جمال الدین احمد بن فهد الحلی که از اجلهٔ مجتهدین فرقهٔ ناجیه و علمای طبقهٔ امامیه است و اقوال و فتاوی او در کتب معتبر
منقول شده از شیخ زین الدین علی بن خازن که سرآمد اتقیای زمان خود بوده از شیخ الکامل فی الکمل شیخ محمد مکی
که بواسطهٔ فوز برتبهٔ شهادت که در یوم الخمیس نهم جمادی الاول هفتصد و هشتاد و شش هجری در شام [illegible]
شامی واقع شده است تعبیر از اسم شریفش بشیخ شهید میکنند و چون نسبت تلمذ و استفاده مصنف
در بیشتر روایات بواسطه باو میرسد همه جا در این کتاب و در دیگر مصنفات خود تعبیر از او بشیخنا میکند و کتاب
ذکری و دروس و شرح قواعد الاحکام و رساله الفیه و نفلیه و چند کتاب دیگر از مصنفات اوست از [illegible]
علمای زمان مولانا قطب الدین محمد رازی که با نهایت تبحر در فنون حکمت و کلام و علوم معقول چنانکه مثل محاکمات
و شرح اشارات و شرح مطالع و چند کتاب دیگر از مصنفات در معقولات مطمح انظار علمای ذوی الاعتبار
ربط تمام بمطالب فقه و حدیث نیز داشته اند و بر کتاب قواعد الاحکام حاشیه ترتیب داده که [illegible] قطبیه
مشهور است و در تاریخ هفتصد و ده از هجرت علیه التحیه نقش انقطاع یافته از علامهٔ زمان و علامهٔ فضلای جامع
فنون العلم بالاستیعاب الکامل شیخ جمال الدین بن مطهر الحلی که چون مثل کتاب قواعد الاحکام و ارشاد الاذهان و

منتهی المطلب و مختلف الشیعه و تذکرة الفقها و تحریر الاحکام و چندین کتاب معتبر دیگر در فن منقول و معقول شواهد
مرتبهٔ فضل و تبحر خود دارد و کثرت تصنیفش بمرتبه رسیده که کتاب جسیم با آنکه هر روز از عمر شریفش بازای تصنیف
تحریر کرده است قلم بیان از آنچه کماهی تحریر مراتب فضل و تعداد تصانیف او است [illegible] او قدره مرفوع ولادتش بنا
بر آنچه خود در خلاصة الرجال ایراد کرده است بیست و نهم ماه مبارک رمضان سنهٔ ششصد و چهل و هفت هجری اتفاق افتاده و وفاتش
شب بیست و یکم محرم الحرام سنهٔ هفتصد و بیست و شش از سلطان اعاظم المحققین و دستور افاخم الحکماء المتکلمین خواجه نصیر الدین محمد الطوسی
که شهرت او در هر یک از فنون علم و کمال و کثرت تصنیف بمرتبه ایست که از قلم بیان در مقام تحریر آن در آید [illegible]
نموده و حمل او بجا بر آنچه ابنه تاریخ ذکر کرده اند از [illegible] المومنین [illegible] مولد شریفش در طوس اتفاق افتاده و بتاریخ
یازدهم شهر جمادی الاول سنه [illegible] که بنا بر شهرت روز فوت امام فخر رازیست و بتاریخ شهور سنه اربع و [illegible] ستمائه
از تصنیف شرح اشارات فارغ شده و در روز شنبه پنجم شهر جمادی الاول سنه [illegible] و ستمائه ابتدا از [illegible]
نموده بعد از [illegible] بتاریخ روز دوشنبه هیجدهم شهر ذی الحجة الحرام سنه اثنی و سبعین و ستمائه در دار السلام
بغداد از این سرای فانی انتقال نموده و قبرش در مقابر قریش در جوار مضجع کاظمین علیهما الصلوة والسلام
و [illegible] اتفاقات آنکه در وقت حفر قبر او در روضه کاظمین علیهما السلام سردابی [illegible] ظاهر شد که
[illegible] ترتیب داده بوده و کتابه بر آن نوشته مضمون آنکه ناصر خلیفه عباسی جهت خود ترتیب داده و بر آن [illegible]
نشده و چون حساب کردند تاریخ ولادت خواجه موافق تاریخ آن عمارت بود [illegible] آن
قبلهٔ [illegible] محمد بن الحسن الطوسی از سید بزرگوار سید فضل الله راوندی [illegible] سید [illegible] داعی
الحسنی از شیخ الطائفه و امام الشیعه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی که چون کمال او در مراتب فضل و کمال بمرتبه ایست که [illegible]
اشتغال [illegible] تعلق [illegible] مصنفات [illegible] مطلق
میکنند [illegible] کتاب تهذیب الحدیث و تصنیف کتاب نهایة الاحکام

و مبسوط و خلاف و چند کتاب دیگر از امواج بحر [illegible] اوست تولدش در ماه مبارک رمضان سنه [illegible]
اتفاق افتاده است و در شب دوشنبه بیست و دوم محرم الحرام سنه چهارصد و شصت از دار دنیا رحلت نموده و ولد
[illegible] است رحمة الله علیه از استاد آن حضرت شیخ اجل اکمل محمد بن محمد بن النعمان المفید که تعبیر از
اسم شریفش بشیخ مفید میشود و سبب اشتهار او بمفید در کتاب مصابیح القلوب بدین وجه مذکور است که [illegible]
که شیخ از وطن [illegible] ببغداد آمده بتحصیل علوم مشغول بود روزی در مجلس درس قاضی عبد الجبار معتزلی حاضر شده [illegible] ضعیف
نعال جای گرفت و بعد از آنکه قاضی از افاده فارغ شد اجازهٔ سؤال خواسته پرسید که این خبر که شیعه نقل
میکنند که حضرت رسول [illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه مسلم است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر گفته یا شیعه [illegible]
بافته اند قاضی گفت لابد خبر صحیح است و علمای ما در کتابهای خود نقل کرده اند شیخ گفت پس [illegible]
قاضی گفت این خبر روایتست و خلافت ابابکر درایت و مردم عاقل بواسطهٔ روایت ترک درایت نمیکنند
شیخ گفت چه میگویند در خبر یا علی حربک حربی و سلمک سلمی قاضی گفت صحیح است شیخ گفت در حق اصحاب جمل چه
میگویند قاضی گفت ایشان توبه کردند شیخ گفت [illegible] درایتست و توبه
روایت و خود در سؤال اول فرمودید که مردم عاقل درایت را بروایت از دست نمیدهند قاضی در جواب
فرو مانده سر در پیش انداخت و بعد از زمانی سر بر آورده از نام و نسب شیخ استفسار نمود شیخ گفت محمد بن النعمان
الحارثی قاضی برخاست و دست شیخ را گرفته بر جای خود نشاند و گفت انت المفید حقا و چون
خبر بسلطان وقت عضد الدوله دیلمی رسید شیخ را بمجلس خود طلبید [illegible] قاضی استفسار نمود و او را
تعظیم بسیار کرده بتشریفات فاخره و مرکوب لایق با قلادهٔ [illegible] زرین و صد دینار زر بشیخ و [illegible]
و [illegible] گندم مقرر فرمود که هر روز برسانند بعد از آن شیخ باین لقب اشتهار یافت
و ابن ادریس در کتاب سرائر این حکایت را بدین وجه نقل کرده که بعد از آنکه شیخ از عکبرا که مولد اصلی او است

بغداد آمده نزد ابو عبد الله جعل بتحصیل مشغول شده و بعد از آن بهدایت علی بن بابویه راه درس عیاشی رسانده
نمود و چون بمجلس او حاضر شد قبل از آنکه کسی را معرفت کامل او حاصل شود مردی بغدادی از بیرون آمده از حدیث غدیر
و حکایت غار سؤال نمود در جواب گفت حدیث غدیر روایت است و غار درایت و آنچه بدرایت حاصل شود
بروایت حاصل نشود [?] شنیده بیرون رفت شیخ را تاب نمانده برخاست سؤال چون است گفت او میگوید
در باب [?] امام زمان جواب نمیدهد در جواب گفت که او خبر باز گوید ترک نموده گفت [?] گفت
چه میگوید در باب طلحه و زبیر و جنگی که در واقعه جمل با امام زمان کرده اند گفت شنیده ام از آن عمل توبه کرده اند
شیخ گفت حدیث جنگ درایت است و توبه روایت و شما امثال این مرد بغدادی گفتید که بروایت حاصل نشود
آنچه بدرایت حاصل میشود در جواب تغیر کلام داده از شیخ پرسید که چه نام مشهوری و پیش که درس خوانده شیخ گفت ابن المعلم
مشهورم و پیش ابو عبد الله جعل تحصیل علوم نموده ام بعد از آن رمانی [?] بعد از لحظه رقعه نوشته باو داده
که با بو عبد الله بده و دعا میرساند و شیخ رقعه را برداشته نزد ابو عبد الله آمد و چون ابو عبد الله رقعه را گشوده
مطالعه نمود تبسم کنان گفت میان تو و رمانی چه گذشته است که درین رقعه سفارش تو بمن نوشته و مبالغه بسیار کرده
و ترا مفید لقب داده شیخ حقیقت قصه را شرح داده بعد از آن باین لقب مشهور شد بالجمله شیخ از مشاهیر فضلای
ایام و اعاظم علمای اسلام است چنانچه بعد از شیخ طوسی و شیخ نجاشی [?] از مرد [?] مرتبه و تصانیف
زیاده از کتاب بعضی بدویست مجلد رسیده است بعد از طی هفتاد و هفت مرحله از مراحل زندگانی [?]
ملک الخلاق [?] فی لیلة الجمعه سیوم شهر رمضان سنه ثلث و عشرین و اربعمایه بجوار رحمت ایزدی پیوسته
و شیعیان علما و اعلام [?] را تا تاریخ رحلتش ساخته اند و بعد از آنکه چند سال در خانه خود مدفون بود جسد
مبارکش را بمدینه طیبه نقل نموده در مقبره قریش در جوار مرقد امام محمد تقی علیه السلام دفن کرده اند روح الله روحه و ابو جعفر
از فقهای مذهب امامیه جامع کتاب من لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا است ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی

کرفتاری [?] و اقوال او در [?] سند و نقاد علمای اعلام است و قریب سیصد مجلد کتاب در علم دین تصنیف نموده
سمت اختتام یافته است و در تاریخ سیصد و هشتاد و یک در ولایت ری شربت ممات چشیده و کتاب شفا
را مصنف او است قدس الله روحه از احمد بن محمد که از ثقات روات حدیث است اجازه داشت و محمد بن یحیی العطار که از
فقهای قم است و ثقه و جلیل القدر است و در علم رجال و حدیث مهارت تمام داشته از علی بن اسمعیل از محمد
بن عبد الله که از راویان مشهور حدیث است روایت از ابن ابراهیم المروزی که از مشاهیر راویان امام است و گفته اند که
در وقت حبس آنحضرت در منزل هارون الرشید بر خیال او اشتغال داشته است از خلوص اعتقاد آنچه بر زبان
آنحضرت جاری شده است فرا گرفته حفظ میکرده است و چون بهمه ستان آنحضرت رسیده نقل مینموده از امام
هفتم علیه امام موسی کاظم علیه و علی آبائه شرایف التحیه و السلام که آن سرور فقط در بار و چنان که حضرت رسول فرمود

حدیث اول

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه من امر دینهم بعثه الله عز و جل
یوم القیامه فقیها عالما **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و چهار بخش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول**
خلاصه معنی حدیث آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که هر کس حفظ کند از برای امت من چهل حدیث از
احادیثی که محتاج باشند امت من به آن در امر دین خود برانگیزد او را حق تعالی که عزیز است و بزرگ
روز قیامت او را فقیه و عالم **بخش دویم** مراد از حفظ ظاهر است که مراد از حفظ حدیث درین مقام از بر کردن او
خاطر گرفتن باشد چنانچه در عصر سلف در میان ارباب حدیث دأب بوده که هر که از کسی حدیثی روایت میکرده
از بر میکرده است و از او مینوشته و کتاب نقل نموده است روایت او را در معرض اعتبار رسانیده [?]
نیست و گفته اند که نوشتن کتاب بعضی احادیث بعد از انقضای [?] از هجرت احداث شده و در [?] از ارباب
بر الواح خواطر کلمات نقش بر اوراق و دفاتر بوده است و هرکه [?] حفظ کند ماننده کار حفظ حدیث نموده است
از آنکه اهل سلف مثل حفظ بعنوان از بر کردن مینموده چنانچه رسم آن زمان بوده و خواه بطریق نوشتن و کتاب نقل

یا نقل کردن از او و یا نوشته و کتاب چنانکه متعارف این زمان است و بعضی گفته اند مراد حدیث فرا گرفتن است
بر یکی از وجوه ششگانه که ایمه حدیث ذکر آن کرده اند و معتبر داشته یعنی سماع از شیخ و قراءة بر او و سماع حال
قراءة غیر و اجازه و مناوله و کتابت مترجم گوید بیان این اجمال آنست که حدیثی که راوی از شیخ خود یعنی کسی که سند
حدیث را باو میرساند و از او روایت میکند فرا میگیرد و مرتبه فرا گرفتن او یکی از شش وجه است که مذکور شد و توانند
از او روایت کرد و نقل او را اعتبار توان نمود اول شنیدن از زبان شیخ بر وجهی که شیخ خوانده او شنیده دوم
خواندن بر شیخ که او خوانده و شیخ بشنود و انکار نکند سیوم شنیدن در حالت خواندن غیری بر وجهی که دیگری بر شیخ خواند و
شیخ تصدیق نماید و او در حاشیه مجلس شنیده باشد چهارم اجازه شیخ و آن آنست که شیخ بر او بگوید که فلان حدیث و فلان
حدیث یا فلان کتاب و فلان را از من نقل کن یا آنکه حدیث یا کتاب را بر او خوانده باشد و او شنیده پنجم مناوله و آن آنست
که شیخ کتاب تصحیح کرده خود را باو دهد و اشارت کند که آنچه درین کتابست از من نقل کن ششم کتابت شیخ و آن اجازه
کتابتست یعنی شیخ بخط خود بر جایی نویسد که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من روایت کن
یا آنکه بر زبان آورد و کلام حدیث وجه اول را معتبر دانسته اند و بیشتر در معرض اعتبار و اعتماد در آورده و کلام حدیث
وجه اول را معتبر دانسته اند چنانکه همه اتفاق کرده اند بر آنکه حدیثی که بر آن وجه منقول شده حجیت است و بعد از آن دویم
چه اگر چه همه بر اعتبار آن متفق اند اما اکثر حق دانسته اند و بعضی آن را عمل کرده و بعضی که خلاف کرده اند تعلیل و تجویز نموده
در اعتبار سه وجه دیگر خلاف میان علما بسیار است و اکثر معتمد و حجت دانسته اند پس بعضی حفظ حدیث را از احکام
بر او اگر نقل آن بر یکی از وجوه مذکوره چنانکه کرده اند اما بوجه اول بنا بر مذهب جمیع علما و بر وجوه ثلاثه دیگر
و بر سه وجه دیگر بنا بر مذهب جمعی که بر آن وجوه اعتماد کرده اند معنی این جمله چنانکه مذکور است بقدر دو بیت علی
لفظ علی بعین حدیث بلفظ خود که بر آنست مناسب مقام نیست و ظاهر آنست که معنی تمام اجماع تعبیری کسی که حفظ کند
به هر یک از معانی مذکوره از جهت انقطاع است بغیر چنانکه در تفسیر آیه کریمه و لتکبروا الله علی ما هدیکم مسرت گفته اند

که علی بمعنی راست یعنی بر امت کیاباو آورده حفظ شده است از جهت بعضی که شمار را باو جمع کرده است و میتوانند بود
که بعضی منسوب شده چنانکه بعضی مفسرین در تفسیر آیه و لا تکونوا اول کافر به گفته اند که بعضی مستوفون ایراد کرده اند که نحوی
اول الکتاب و میتواند بود این نسبت و بدین تقدیر میتواند بود که بعضی منتخب باشد یعنی کسی که حفظ کند و اگر چه از امت اتفاق
میتواند از بعضی که بکلمه اسلام مجلا باشند چه ایشان را اقلیت آن نسبت که ایشان را حدیث نمایند اگر گویند بنا بر این
لازم می آید که حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا گرفته شود و حفظ بر دین رود چرا که براه صادق می آید که از امت
فرا گرفته شده است جوابش آنست که حکم آن بنقیض بطریق اولی معلوم میشود چه هرگاه حدیثی که از امت فرا گرفته شود و در
حفظ آن این ثواب مرتب شود در حفظ حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده شده باشد بطریق اولی ثواب خواهد بود
و میتواند بود که بعضی منتخب باشد یعنی کسی که حفظ کند و از امت اجابت منتخب باشد یعنی حدیث اعتقاد از امت اسلام
از آنکه نسبت شده والله اعلم اربعین حدیثا بباید دانست که حدیث در لغت بمعنی نوخاسته و تازه است و از این جهت
حدیث میگویند که در وقت تکلم حرف حرف و کلمه کلمه حادث میشود و در اصطلاح جمیع از عرف ارباب حدیث عبارت از کلامی
که حکایت کند بغیر چیزی که از قول پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه یا یکی از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین یا صحابه یا تابعین یا کسی که
که در مرتبه تابعی باشد که بدین وجه بر زبان ایشان جاری شده است یا خبر دهد از فعل ایشان که بدین نحو عمل آورده اند
یا از تقریر ایشان که بدین صورت در حضور ایشان بعمل آمده و منع نکرده اند و بعضی از علماء حدیث را مخصوص ساخته اند
بکلامی که حکایت کند از قول یا فعل یا تقریر معصوم و کلامی که حکایت باشد از قول صحابه یا تابعین یا غیر ایشان اثر نامیده
نامیده اند مترجم گوید مراد بایمه معصومین چنانکه ظاهر است دوازده امام اند صلوات الله علیهم اجمعین که اول ایشان علی
بن ابی طالب است علیه السلام و آخر ایشان محمد بن الحسن المهدی علیه و علی آبائه الکرام شرایف التحیه و السلام و مراد بصحابی
اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مراد باصحاب پیغمبر بنا بر آنچه مصنف دام ظله در حاشیه ذکر کرده جمعی که
بسعادت ملاقات آنحضرت مستسعد گشته اند بمیدانی در ایام حیات آنحضرت علیه السلام در حال اسلام ملاقات

عادی و با ایمان از دنیا رفته اند بسعادت ملاقات گذشته بسعادت دیدار با ابن ام مکتوم که اعمی مادرزاد بود
داخل باشند و قید بیدار برای وساطت آنست که جمعی که بعد از زمان پیغمبر آنحضرت را صلوات الله علیه و آله در واقعه دیده
باشند داخل باشند و تقیید بکمال حیات آن سرور برای وساطت اخراج جمعیست که بعد از رحلت آنحضرت نعش آنحضرت را دیده
یا کسی ازو اقتداء باشند و قبل از آن ندیده باشند و تقیید بکمال اسلام برای وساطت اخراج بعضی از کفار زمان آنحضرتست که با آنکه
ادراک ملاقات آنحضرت علیه السلام نموده اند داخل صحابی نیستند و تقیید ملاقات بعادی برای آنست که بعضی انبیاء علی نبینا
و علیهم السلام که چنانکه بعضی روایات صحیحه بآن ناطق است در شب معراج ادراک صحبت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم
نموده اند از تعریف بیرون روند چه ملاقات ایشان نه بر وجهی بوده که عادت بر آن وجه جاری باشد و باید دانست که
بعضی با ایمان از دنیا رفته باشند ظاهر است و مراد بتابعی جمعی اند که با ایمان بمصاحب ملاقات کرده باشند بی آنکه ادراک آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشند بشرط ایمان تا آخر عمر و مراد بکسی که در مرتبه تابعی باشد آنست که نسبت او بتابعی مثل
نسبت تابعی باشد بصحابی یعنی بر وجه مذکور ملاقات تابعی نموده باشد بی آنکه صحبت یکی از صحابه رسیده باشد بشرط
مذکور همانجا چون الیه فی امر دینهم یعنی از احادیثی که دلالت دارد در امر دین خود بآن احتیاج باشد مثل احادیثی که در ذکر
قیامت و معاد و بهشت و دوزخ و عذاب قبر و امثال آن از اعتقادیات است یا در اداء نماز و روزه و زکات
و حج و جهاد و امثال آن از عبادات نه احادیثی که تعلق بامور دنیا داشته باشد مثل حدیثی که در باب سعت
رزق و ظفر بر دشمن و دفع مکاید و مانند آن وارد شده باشد کاهی که غرض دینی بآن تعلق نگیرد بعثه الله
عز و جل یوم القیامة فقیها عالما یعنی برانگیزد و محشور سازد خدای که عزیز است و بزرگ روز قیامت او را در زمره
علماء دین و فقهاء راستین که روایتی در حسب حدیث نبوی شرف و مرتبه بسیاری دارد ایشان که از آن
تحریر مطالب علمیه و مسائل دینی تا چه بر شرف و مرتبه خوبی بکسی که بسعادت جهاد با کفار در خدمت پیغمبر یا امام معصوم
صلوات الله علیهم اجمعین فائز شده و شهید شود از گذشت از رحمت آلهی بیابانست بکار در دست و

آبستن بوار رحمان بکوی فرمی برکشند و بقطره دریایی برسید مند جهدی که از آن فرمی بکوی برسی و از آن دریا بقطره باز
گردی والله الموفق **باشر اول** ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه دانستن معنی در عاید شدن ثواب مذکور شرط نیست
بلکه ثواب مذکور بمجرد حفظ الفاظ حدیث عاید میشود هر چند معرفت بمعنی حاصل نباشد و دور نیست که مراد امام علیه السلام
نیز این باشد چرا که چنانچه حفظ قرآن عبادتست و قابل ترتب ثواب با آنکه علم بمعنی آن نبوده باشد و در حدیث وارد است
که حضرت مقدس نبوی درباره ناقل حدیث دعا کرده اند با آنکه عالم بمعنی حدیث نبوده باشد چنانکه فرموده رحم الله امرأ سمع
مقالتی فوعاها و اداها کما سمعها فرب حامل فقه لیس بفقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه یعنی حضرت عزت رحمت کناد
بر کسی که بکلام من گوش کند و آنچه بشنود در خاطر گیرد و چنانچه شنیده باشد بی تغییر لفظ و تبدیل حرفی نقل نماید چه بسیار باشد
که حامل فقه و فرا گیرنده حدیث فقیه نباشد یعنی استطاعت دانستن معنی آن نداشته باشد و بسیار باشد که غرض او از فرا گرفتن
و حفظ حدیث این باشد که بعالم از خود برساند و از و استفاده معنی آن کند تا از کسی که او از آن حدیث استنباط
نماید منتفع گردد پس هرگاه حفظ کننده حدیث با آنکه عالم بمعنی آن نباشد قابل این باشد که در معرض دعای حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در آید چرا شایسته نبود که روز قیامت در زمره فقها و علما محشور گردد و حدیث مشهور
من تشبه بقوم فهو منهم نیز مصدق این معنی است چرا که معنی حدیث مذکور اینست که هر کس شباهت جوید بقومی در
اقوال و افعال هر آینه از آن قوم خواهد بود و در زمره ایشان محشور خواهد گشت و حفظ احادیث مصطفوی شعار
فقها و علماست که در وقت استدلال بر مسائل و ادای مواعظ و نصایح بآن توسل میجویند پس کسی که بیان این
ورزش کند باید هر آینه شباهت بجسته خواهد بود بایشان و بمقتضی حدیث مذکور از ایشان خواهد بود و در زمره
ایشان محشور خواهد گشت اما اگر کسی معنی حدیث را فرا گیرد و حفظ نماید بی آنکه حفظ عبارت حدیث کرده باشد
آیا او را حافظ حدیث میگویند و ثواب مذکور با و عاید میشود یا نه ظاهر اینست که معنی حدیث را حدیث
نتوان گفت خواه بعبارت عربی باشد غیر عبارت حدیث و خواه بلغت دیگر چنانچه ترجمه قرآن را قرآن نتوان گفت

قرآن فرمانند و از این جهت است که بیش از آن شده و ظ بعبارت نوشته اند و تجویز کرده اند که بی وضو مس آن کنند
و دیگر تر تلاوت قرآن کرده اند شاید گفته اند که خواندن ترجمهٔ قرآن از نماز ... بعضی ترجمهٔ قرآن را قرآن
دانسته اند و استدلال کرده اند بآیهٔ کریمهٔ ان هذا لفی الصحف الاولی به این وجه که چون این آیه اشارت بمعانی آن است
یعنی بیشتر قرآن در کتابهای گذشته به زبانهای دیگر مذکور شده است و ظاهر است که آنجا این عبارت و الفاظ نیست بلکه معانی بلغت
دیگر است و آنرا به اطلاق قرآن بر آن شده پس بر غیر این الفاظ هرگاه باین معنی شده اطلاق قرآن صحیح باشد و بدین قیاس ترجمه
را نیز حدیث توان گفت و این استدلال ضعیف است مترجم گوید بواسطهٔ آنکه هذا اگرچه اشارت بقرآن است اما دلالت ندارد
بر آنکه قرآن با وصف قرآنیت در کتابهای دیگر مذکور باشد چه مراد تواند بود که آنچه در قرآن است از مواعظ و احکام و اخبار آنکه با شد و الفاظ
قرآن بر آن عنوان کرده و این که علما تجویز کرده اند که حدیث را بمعنی نقل نمایند بعبارت نزد او اگرچه بعینه به آن شنیده نقل کنند
دلالت ندارد بر آنکه بعینه حدیث را حدیث توان گفت چنانچه بتفصیل مذکور شد و است بر آن مترجم گوید مذکور شد که ظاهر است که لفظ
ما در حدیث بمعنی لام تعاقب است و چون اسم جنس است بمعنی ... و در علم عربیه مقرر شده که اسم جنس اگر
مضاف واقع شود ظاهر در شمول و عموم است بسبب ظاهر را دار است جمیع آنست خواه بوده و ثواب مذکور ... بخواه
مگر بیکبار که حفظ کند احادیث را که جمع وفق است احادیث ... و شیعه ... در امور دین
آن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و این معنی منافات ندارد با آنکه احادیث که بهمه جهت آن ... باشند
باشد مثل حدیث لا صلوة الا بطهور که همه نقل کرده اند و همچنین ... که ... صحیح و مقبول ...
اطهارت ... که آن وضو و غسل و تیمم است و حدیث جعلت لی الارض مسجداً و ترابها طهوراً که بر زبان حضرت مقدس نبوی
صلوات الله علیه جاری شده و همه بصحت آن اتفاق دارند و این مرتبه است که در مقام شکر و اظهار نعم الٰهی بیان فرموده
که گردانیده شده است از برای من همه روی زمین مسجد تا هر جا خواهد ادای نماز ... بیکرده باشیم و خاک آن
طهور یعنی پاک کننده تا پاک سازیم آن آنچه پاک نباشد باشد مثل محل استنجا و ... نجس شده و کف پا

و ملوث

از گفتن و عصای ... آن کاهی که کشته شود یا طاهر و مطهر تا بکار بریم آن را در وقت ارادهٔ نماز چون نماز بی استعمال آب باشد
بعضی تخم کشیم و حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب که در صحت آن خلاف نکرده اند و حاصل مضمونش این است که حرام می شود
بر کسی بسبب رضاع آنچه حرام است بعلاقهٔ نسب که عبارت از خویشی و قرابت است چنانچه حرام است بر کسی خواهر و مادر حقیقی
و خواهر حقیقی و همچنین جده و دختر و نبیره و عمه و خاله و برادرزاده و خواهرزاده هرگاه حقیقی باشند حرام است همچنین
از ایشان کسانی که رضاعی باشند بعینه نسبتی که بسبب رضاع بهم رسد که آن عبارت از شیر خوردن و شیر دادن است
بر وجهی که در کتب فقه تفصیل یافته و شروط آن مذکور است و امثال این احادیث متفق علیه و اگر کسی حفظ کند و در هیچ بعضی وارد
باشد و بعضی دیگر نقل آن نکرده باشد مثل احادیثی که در مسح پا در وضو بطریق شیعه وارد شده است و اهل سنت انکار ...
و احادیثی که در شستن پا اهل سنت نقل کرده اند و شیعه قائل نشده و حدیث البیعان بالخیار ما لم یفترقا که گوینده ...
انکار آن کرده و با این معنی است که چون بیعی واقع شود هر یک از بایع و مشتری تا از هم جدا نشده اند اختیار دارند
فسخ بیع نمایند ثواب مذکور را نخواهد دریافت پس اگر خواسته باشیم که حکم مذکور شامل هر دو قسم حدیث شود تا فایده
عام باشد بایست که برخلاف ظاهر حمل ... باید کرد بر وجهی که شامل بعضی است و جمع است یا بوده باشند یا احتیاج و انتفاع
را اعم باید گرفت از احتیاج و انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوه که مراد احادیثی باشند که از آن آنچه جمیع
است آن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و اگرچه باتفاق حفظ کننده باشند چه هیچ شک نیست که احادیثی که در باب
مسح پا مثلاً وارد شده از شأن آن است که جمیع است آن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و مضمون آن عمل نمایند
و اینکه بعضی از روی عناد یا تقیه متابع انکار کنند قدح در شأن آن نمی کنند و اگر گویند ظاهر است که مراد از امت در این
حدیث بعض امت است چه اگر جمیعی که از احادیث انتفاع دارند و بآن محتاجند علما و ارباب اجتهاد اند که در وقت استنباط
مسائل بکار برند و بعضی عوام الناس که بکیفیت ... آن نرسیده اند حضور ... بزبان عربیه عارف نباشند از انتفاع آن
بهره ای نخواهند داشت و بآن محتاج نخواهند بود پس بر توجیه تعمیم فایده مترتب نباشد جواب گوییم که احتیاج و انتفاع اعم از آن است که

چون ساقط باشد چون حجت احتجاج علما مجتهدین را ساقط و بعضی عوام مذکور اگرچه بالمره ساقط از احادیث انتفاع ندارند و بآن احتجاج
نیستند اما از مسئله که مجتهد از حدیث استخراج میکند انتفاع می‌برند و بآن محتاجند پس احتجاج مستقیم نشد تذنیب
سیوم حدیثی که مشتمل باشد بر چند حکم و ضمن چند فقره کلام که هر یک بدیگری مربوط باشد بر وجهی که بعضی مقصود از آن
بدون آن دیگر فهم نشود مثل حدیث لا سبق الا فی نصل او خف او حافر که بسکون با و فتح با هر دو روایت شده است
و بر تقدیر اول معنیش اینست که مسابقت بر یکدیگر پیشی گرفتن بعنوان شرط کردن روا نیست و بر تقدیر ثانی
آنکه دادن و ستدن مالی که شرط کرده مذکور بر آن واقع شود در هیچ ماده روا نیست [illegible]
تجویز آن نشده است که مرادش نصل یعنی تیر پیکان دار و آنچه مانند آن باشد مثل نیزه و شمشیر و امثال آن
بر نهجی که دو کس گرو بندند و شرط کنند که هر کدام زودتر تیر خود را بنشانه رسانند یا هر کدام دورتر اندازد
یا ضرب شمشیر هر کدام برنده‌تر باشد یا بیشتر طعن نیزه دیگری را تواند کرد مبلغ مذکور او را باشد و از باب خف
که کنایه از ترکیب است که سیوم را نشاید مثل شتر و فیل یا حافر که کنایه از مرکب سم دار است مانند اسب و استر و خر که بهر
وجه که گرو بسته شود بر آنکه مرکب هر کدام در دویدن بر دیگری سبقت گیرد گرو بستن او را باشد کنایه از آنکه در
سوار دیگر مثل آنکه دو کس شرط کنند که هر کدام در دویدن بر دیگری پیشی گیرد یا دورتر او را چندان زند یا از آن فرق
فراغ ترجمه یا حد سکین تر بر دارد و مثال آن جایز نیست و حدیث من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا الا
باذنهم یعنی کسی که فرود آید بر قومی و مهمان ایشان شود باید که روزه سنتی نگیرد مگر برضای آن قوم و هر کسی خلاف کند داخل
در آن که جایز نیست فقرات آن را از هم جدا کردن و بعضی را بدون بعضی نقل کردن مثل آنکه در حدیث اول گویند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است لا سبق الا فی نصل او خف او حافر و تتمه مستقلیست ذکر کنند و در حدیث
دویم گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا و الا باذنهم را تتمه حدیث را
ذکر نکنند اما حدیثی که چند فقره داشته باشد که هر یک را معنی باشد تام و موقوف بر فقره دیگر نباشد مثل حدیث من فرج

عن اخیه کربة من کرب الدنیا فرج الله عنه کربة من کرب یوم القیمة و من کان فی حاجة کان الله فی حاجته و من ستر علی اخیه عورة
ستره الله فی الدنیا و الآخرة والله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه که ترجمه‌اش اینست که هر مؤمنی باعث این شود که
غمی از غمهای دنیا از خاطر برادر مؤمنی زدوده شود حضرت عزت جل شانه غمی از غمهای روز قیامت از او بردارد
و هر مؤمنی که در بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود ساعی شود حضرت عزت در بر آوردن حاجت او توجه نماید و هر
مؤمنی که بر عیب برادر مؤمن خود اطلاع یابد و آن را از نظر غیر مستور داشته در مقام افشای آن نشود مستور دارد حضرت
عزت معایب و زلات او را در دنیا و آخرت و حضرت عزت یاری دهنده و معاون او باشد ما دام که او در معاونت
و یاری دادن برادر مؤمن باشد هیچ شک نیست که جایز است فقرات آن را از هم جدا کردن و هر یک را تنها
نقل کردن مثل آنکه گویند که پیغمبر فرموده است صلی الله علیه و آله و سلم که من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته
و این حدیث را ذکر کنند و شیخ جمال الدین مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب نهایة الاصول که از مصنفات اوست تصریح
باین کرده است نهایتش بر هر یک از فقرات آن آیا بجهت اطلاق حدیث کردن چنانچه اگر حدیثی مشتمل بر
چهل فقره اینچنین باشد توان گفت که چهل حدیث و ثواب مذکور بر حفظ کننده آن تنها عاید است یا چون در
یک مجلس نقل شده و در ضمن یک روایت مذکور است همه یک حدیث است و اطلاق احادیث متعدده بر آن
روا نیست اگرچه از هیچیک از علما تصریحی درین باب دیده نشده اما چون بکلام در مبدأ افتادن نیست و کریمان
تقریب جوی و بهانه طلب می‌باشند از شق اول شویم چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد انبیائه تذنیب
چهارم باید دانست که این حدیث در میان مخالف و موالف مشهور است چنانچه بعضی بتواتر آن حکم کرده‌اند
پس که نیم اگر تواتر آن ثابت شود می‌توان دلیل ساخت بر آنکه خبر واحد حجت است و استدلال مذکور را اگرچه بعضی
از علما در مصنفات خود ایراد کرده‌اند اما کم از استدلال بآیه کریمه فلولا نفر من کل فرقة الی آخر الآیه که اکثر آن
را مطلب مذکور ذکر کرده‌اند نیست مترجم گوید تفصیل این اجمال آنست که حدیث متواتر باشد و نیز تواتر

آنست که جماعت بسیار از جماعت بسیار در هر عصر روایت کنند از معصوم صلوات الله علیه بر سبیلی که کثرت هر جماعت ایشان
بحدی در آن عصر رسیده باشد که عقل تجویز اتفاق ایشان بر دروغ نکند و خبر غیر متواتر آنست که عدد راویان آن در جمیع مراتب
یا بعضی مراتب آن بکثرت نرسیده و این قسم را در اصطلاح ارباب حدیث خبر واحد می نامند و حدیث متواتر را جمیع علما حجت
دانسته اند و عمل بمضمون آن را واجب میدانند و کسی درین معنی خلاف نکرده است و خبر واحدی که صحیح باشد یعنی جمیع
راویان آن تا معصوم عادل امامی اثنی عشری باشند اکثر علما آن را حجت دانسته اند و بمضمون آن عمل کرده اند و جمعی مثل سید
مرتضی علم الهدی و بعضی دیگر خلاف کرده و گفته اند حدیثی که متواتر نباشد حجت نیست و اما آن عمل میتوان کرد احتجاج
بدلیل شده است و از جمله دلایلی که بر آن ایراد کرده اند این آیه کریمه است و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل
فرقة طائفة منهم لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم یعنی روا نیست مر مومنان را که همه یکبار بتحصیل علوم دین
طلب فقه دین روند و نظام کارها بگیرد و سبب معاش و سبب بقای حیات ایشان باشد معطل گذارند چرا نروند از هر فرقه
بعضی از ایشان یعنی طائفه بعضی گروهی از ایشان بطلب فقه دین تا بیاموزند و بیم آورند قوم خود را از شکنجه و غضب الهی چون
برگردند بسوی ایشان بعد از آنکه بیاموزند تا بترسند از ارتکاب مناهی و بیان آنست که همه یکبار بغزو کفار
و جهاد روند بلکه باید که گروهی از هر قومی در آن قیام نمایند و اما تحصیل علوم و طلب فقه دین مشغول باشند تا بترسند و بیم آرند اهل ملک را
که رسیده اند از شکنجه و غضب الهی چون مراجعت نمایند بالقای آنچه آموخته اند بایشان علی اختلاف الروایتین و وجه دلالت
حجیت آن باید برین سبیل که چون از هر فرقه آنچه در فقه دین فرا گرفته اند بر قوم خود رسانند مذکور گردانیده و انذار را تعریف
ایشان است بمعنی که پرهیز از ارتکاب مناهی و فعل محرمات شرعی بر آن مترتب شود از آن انذار که باید رسیده و آیه
دلالت دارد بر آنکه انذار ایشان پس خبر واحد حجت باشد و امثال این چند دلیل دیگر ذکر کرده اند و این مسئله از مسائل
کرده اند و آن را دلیل دانسته اند و حال آنکه آن نیز بر مطلب مذکور دلالت واضح ندارد و تفصیل بیشتر از آنچه مصنف علام
نموده نیست که از خبر واحد حجت باشد و آن عمل توان کرد و هر آینه علامت از آن انتفاع نخواهد بود و بآن احتجاج

نخواهد داشت و حال آنکه ظاهر حدیث دلالت دارد بر ثبوت احتجاج بآن و تحقق انتفاع است از آن که بلفظ
آنکه من موصول در لفظ چون از ادات عموم است بحسب ظاهر دلالت بر عموم دارد یعنی هر کسی حفظ کند از امت
انتفاع است چهل حدیث از احادیثی که محتاج الیه ایشان باشد خواه شریک باشد در لفظ آن با جمعی که عدد ایشان
بحد تواتر رسیده و خواه منفرد باشد در آن ثواب مذکور را در می یابد پس ظاهر باشد که حدیثی که راوی آن در روایت
آن منفرد باشد سبب آنکه بود که محتاج الیه و منتفع به است باشد و حدیثی که حجت نباشد و اعتماد ایشان بر آن احتجاج
منتفع بآن نیست پس خبر واحد حجت باشد اگر گویند بنابرین لازم می آید که خبر فاسق و مجهول الحال نیز که
عادل بودن و فاسق بودن او معلوم نباشد نیز حجت باشد چرا که من موصول چون از ادات عموم است شامل ایشان
نیز هست و کسی از علما بآن قایل نشده است جواب گفتن آنست که عام شامل هر فردی باشد که دلیل دیگر دلالت بر
خارج بودن آن فرد نکند و اینجا دلیل دیگر دلالت دارد بر آنکه خبر فاسق و مجهول الحال حجت نمی شاید و آن
فاسق آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا است یعنی اگر بیاید شما را فاسقی بخبری پس تفحص کنید از امری
بقول او اعتماد نکرده در طلب شبهه تحقیق کنید از و در مادهٔ مجهول الحال آیه و شریفه و لا تقف ما لیس لک به علم
یعنی از پی مرو یعنی اعتماد مکن بر خبری که ترا بآن علم نباشد یعنی صدق و کذب آن راوی از آن بر تو معلوم نباشد پس
خبر فاسق و مجهول الحال از عموم حدیث بیرون باشد و غیر ایشان بنابر اصل عموم داخل تحت آن میتوان گفت که
ظاهر نیست در آنکه احتجاج است بآن در حال انفراد راوی شاید مراد بوده باشد که احتجاج و انتفاع بآن بشود در وقت
اعم باشد از انتفاع و احتجاج بالفعل و از احتجاج و انتفاع بالقوه و حدیثی که شخص واحد حفظ میکند اگرچه در حینی که
محتاج الیه نیست اما میتواند بود در وقتی آن است که محتاج الیه شود و آن وقتی است که متواتر شود و این احتمال اگرچه خلاف
ظاهر است اما باعث ضعف دلیل میشود چرا که استدلال بظاهر حدیث یا آیه را بعد از آنکه احتمال خلاف آن باشد ضعیف
دانسته اند و جمعی از اهل علم حجیت خبر واحد است پس استدلال بر ظاهر حدیث که دلالت بر حجیت آن ضعیف باشد والله اعلم

انجام باید دانست که در لغت عرب فقه بمعنی فهم است که تفقه بمعنی تفهم باشد یعنی فهم دارد و در اصطلاح یعنی عرف اهل شرع عبارتست
از علم بمسائل و احکام شرعی که از روی ادله شرعیه از قرآن و حدیث و اجماع بدست آمده باشد و ظاهر است که هیچیک از این دو معنی
مناسب این مقام نیست اما معنی اول بواسطه آنکه فهم دارا را از کند فهم ادنی زیاده تر مرتبه در آخرت نیست که مجبور
بودن در زمره ایشان بکمال بوده باشد و این ظاهر است و اما معنی دویم بواسطه آنکه معنی مذکور از مستحدثات این
زمان است که استخراج مسئله از قرآن و حدیث و دلایل دیگر می نمایند و در صدر سلف یعنی زمان حضرت مقدسه نبوی و عهد
حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین طریق علم بمسائل و احکام سماع از لفظ در بار ایشان بوده است
بواسطه یا بی واسطه و چون بموجب آنکه علم بمسئله حاصل کنند از ایشان می پرسیده اند و هر طور جواب می شنیده اند
بآن عمل میکرده اند و حکم خدا از ایشان میدانسته اند و بدلیل دیگر خود را محتاج نمیدانسته اند بلکه تفقه درین حدیث بمعنای دراز امور
دینیت و احوال آخرت و خداشناسی که تفقه بمعنی صاحب این بصیرت و بینایی باشد و در اکثر احادیث که لفظ
فقه واقع شده است بدین معنی محمول است و کلام معجز نظام حضرت مقدسه نبوی صلوات الله و سلامه علیه که فرموده اند
لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یمقت الناس فی ذات الله تعالی و حتی یری للقرآن وجوها کثیرة ثم یقبل علی نفسه فیکون لها اشد مقتا
بر نظر بر معنی است یعنی بنده فقیه تام نمیشود تا آنکه دشمن دارد مردم را در ذات خدا یعنی که چرا در تحصیل معرفت الله تقصیر کرده اند و تا آنکه ببیند
مر قرآن را وجوه بسیار یعنی تامل کرده در تفسیرات متعدده و تاویلات مختلفه آیات قرآن که ائمه تفسیر و تاویل ذکر کرده اند
بعد از آن بکتاب نفس خود نگرد و چون نهایت عجز و قصور او را از فهم معرفت به مرتبه کمال نماید او را از همه دشمن تر دارد و باید
دانست که حصول این بصیرت و بینایی یا بمحض موهبت و تفضل الهی است و سعی بنده را در آن مدخل نیست چنانکه دعای
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وقت روانه کردن آن سرور بجانب یمن
که اللهم فقهه فی الدین یا بارضا و ادای امور دینی بجا آورده ظاهر گردد و این است که بعضی از وجوه گفته شده است
چنانچه کلام معجز نظام شاه ولایت علیه السلام که ... و امام حسن علیه السلام بزبان مبارک جاری ساخته اند

یعنی تحصیل کرده است آنرا فقه و درین اشارت بآن است و در کلام بعضی اعاظم علما وارد شده است که در زمان سابق
اطلاق فقه می کرده اند بر علم آخرت و معرفت بعضی نکات و دقایق آفات نفس که عبارت از در اقتضای نقصان
یا طلوع مذاهب مهلکه است و دانستن مفسدات و مبطلات اعمال جوارح که مقتضی بطلان عبادات و اعمال است
و استعداد او در تحقیر حقارت دنیا و ما فیها و اطلاع بر نعمتهای با آخرت و استیلاء خوف و ترس الهی بر خاطر و شاهد آن آیه
و انذر هذه الآیة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین که ترجمه آن در پیش مذکور شد و ذکر یافت نیز دلالت
بر معنی دارد چرا که چنانچه مذکور شد در آیت مذکور ترس و بیم از سخط الهی بر وجهی که مقتضی اجتناب از محرمات و بجا آوردن
آن و معنی فقه مترتب شده و ظاهر است که علمی که از امر مذکور بر آن مترتب می شده علم آخرت و معرفت امور دینی است
طریق بیع و شری و طلاق و نکاح و امثال آن و همچنین از علم که درین حدیث واقع است علم بامور آخرت و علم خداشناسی مراد است
نه معنی لغوی علم که دانستن است و نه معنای اصطلاحی که علما این زمان احداث کرده اند بمعنی حصول صورت با معنا در محل
نزد عقل یا امثال آن چرا که در حدیث وارد است که العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما وارثان پیغمبرانند و ظاهر است که
وارث علمی نه وارث مال که علمی که از انبیا میراث گذاشته اند علم دین و آخرت و علم خداشناسی است علما این بحار از علوم
و آیه کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء بر تقریر تفسیری مذکور است چه خلاصه کلام معجز نظام آنست که بترسیده اند که باید ترس
الهی سیکی را از بندگان او ارباب علم اند و وصف شده بر علیت و از بعضی دلالات دارد بر آنکه علم ایشان باعث ترس
و خوف ایشان است و ظاهر است که علمی که خوف و ترس الهی بر آن مترتب شود علم دین و آخرت و علم خداشناسی است
بلکه غیر آن از علوم را اهل معنی علم نمیدانسته اند و ارباب عرفان بعضی چنانچه ذکر شد را است تعبیر از آن بجای و شیطانی می کنند چنانکه
مصنف جلد فلاح در بعضی از منظومات خود که مسمی بسوانح سفر حجاز است باین نحو تعبیر کرده فرموده اند نظم
علم رسمی سر بسر قیل است و قال • نه از او کیفیتی حاصل نه حال • علم نبود غیر علم عاشقی • ما بقی تلبیس ابلیس شقی • گر دل فارغ بود از عشق یار
سنگ استنجای شیطانش شمار • این علوم و این خیالات و صور • فضله شیطان بود بر آن حجر • تو بغیر علم عشق ار دل نهی • سنگ استنجای شیطان را دهی

شیطان نشوی • لوح دل از نقش سلطان بشوی • ای برسر پیر دیر عشقی هم گوی • چند و چند از حکمت یونانیان • حکمت
ایمانیان را هم بدان • دل منور کن بانوار جلی • چند باشی کاسه لیس بوعلی • گر تو گوئی نکته غیر از تقلید • هم نیستی
مانده و یک دو دیگری • تو در یکی نمونه شمول کرام • علم خواهی بود از دو بنام • فلسفه ای گو با طبیب بگویم • هم نیستم
امد او شوم • ای وقت خنده و دوش آن مرد و رب • وه چه خوش گفت آن سخن در طرب • ایها العلم الذی فی المدرسه • کلها
حصیله و وسوسه • تلک گیران کان غیر العجیب • ما لکم فرق اتاه الا خوف رب • ساقیا یکجرعه از روی کرم • بیار بیار
زبر از جام قدم • تا کنند گرد دل پندار را • هم بچشم بار پندار را • **حدیث دوم** روایت کرده است
بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه قمی از جماعتی از احمد که گفته است از پدر احمد ادریس الاشعری القمی که از
راویان ثقه و فقیهان بزرگ است و حدیث بسیار از او نقل شده و از احمد بن محمد بن خالد البرقی که در اصل او از کوفه است و چون
او خالد در حبس یوسف بن عمر بود [illegible] نقل کرده بوده است و تولد او در آنجا شده و مرتبه اجتهاد یافته و قریب صد جلد کتاب
از آثار فضل او کموت ظهور پوشیده است اگرچه بعضی علمای رجال تضعیفش کرده اند لیکن بواسطه آنکه اکثر از ضعفا روایت
میکند اما او خود ثقه بود و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در خلاصه رجال میگوید که معتمد است
منقول است از محمد بن علی بن موسی بن ابراهیم الصیرفی الکوفی که کنیتش ابا سمینه است و اگرچه چند جلد کتاب از نسبت میدهند
اما علمای رجال او را تضعیف و عدم قبول روایتش نمایند و غلو دارند و تهمتش چون در مثال این احادیث خصوصا که در
مقام اثبات حکم شرعی آن نباشند یا استحباب سعی الفوائد بآن ثابت گشته بجویز شده که نقل نمایند اگرچه
راویش ضعیف باشد چنانکه در حدیث سیم این کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و مصنف دام ظله در دیباچه
کتاب بیان شافی داده و از عهده آن برآمده اند از تضعیف مذکور در نقل این حدیث ضرورتی که اطراء نمانده
همچنین در نقل بعضی احادیث آینده که در سند آن بعضی راویان ضعیف بنظر رسند از محمد بن سنان که از
مشاهیر راویان حدیث است و مصنف چند مجلد کتاب و اگرچه بعضی علمای رجال تضعیفش نموده اند و حکم بضعف او کرده

کرده اما شیخ مفید رحمة الله در کتاب خود توثیقش کرده است و شیخ طوسی رحمة الله نقل کرده است که امام محمد جواد
علیه السلام دعای خیر در حق او کرده اند اظهار رضای خود از او فرموده اند و عبارت امام علیه السلام این است جزاه الله عنی خیرا
برضای عنه فما خالفنی ولا خالف ابی قط و از اینجا ظاهر میشود که چنانچه بعضی گفته اند او در مقام اطلاق
مروی است بزرگوار میرود بنیاد ازعلی بن ابراهیم که از راویان ثقه امام جعفر صادق است علیه السلام از امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار و اجداد عالی مقدار خود از امیر المؤمنین یعسوب الدین سلام الله
علیهم اجمعین که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من عرف الله وعظمه منع فاه من الکلام وبطنه
من الطعام وعنّی نفسه بالصیام والقیام قالوا بآبائنا وامهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله
سکتوا فکان سکوتهم فکرا وتکلموا فکان کلامهم ذکرا ونظروا فکان نظرهم عبرة ونطقوا فکان نطقهم حکمة
ومشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب وشوقا الی الثواب
شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و انجام بیکدیگر و انجام **آغاز** مشتمل بر ده و نیمش **بشر اول** خلاصه مضمون بلاغت مشحون
آنکه حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه فرموده اند که هرکس شناخت حضرت عزت را چنانچه حق شناختن
او است و در عظمت و بزرگی او را بیاد آورد و باز میدارد دهان خود را از سخن گفتن و شکم خود را از خوردن
طعام و تعب میدهد نفس خود را بروزه داشتن در روز و نماز کردن در شب صحابه گفتند که پدران و مادران
ما فدای تو باد یا رسول خدا این جماعت اولیاء الله اند حضرت فرمودند که هرگاه اولیاء الله خاموش
میباشند خاموشی ایشان فکر خداست و چون سخن میگویند کلام ایشان ذکر خداست و چون بر چیزی نظر میکنند نگاه
ایشان بجهت عبرت است که بآن اعتبار میگیرند از ملاحظه مصنوعات الهی و چون نطق میکنند نطق ایشان محض
حکمت و بیان مصالح مردم در معاش و معاد است تا از آن انتفاع یابند و چون راه میروند رفتار ایشان در میان مردم
مستلزم حصول خیر و برکت است اگر نه بودی اجلهای مقدر که تا آن نرسد بالضروره ایشان را گرفتار زندان ابدان

هر آینه قرار میگرفت روح ایشان در بدن بهار از غایت ترس عذاب آخرت و شوق ثواب بهشت تسنیم نشئه دویم معرفت
الشیخ محیی الدین ابن عربی در کتاب فتوحات مکی آورده است که معرفت نزد ارباب تحقیق عبارت از ادراک دویم است
بعد از ذهول از ادراک اول یعنی هرگاه ادراک امری شده باشد و بواسطه لاحق ایام و امتداد زمان غبار نسیان بر
آن نشسته چون بار دیگر بخاطر آید و بسبب ادراک دیگر زنگ آن غبار از مرآت ضمیر مرتفع گردد و روشن شود که همان
ادراکست که مرتبه دیگر در معرض ادراک آمده است این ادراک دویم را اهل تحقیق معرفت می نامند و از انجاست
که ارباب کشف و ریاضت را اصحاب عرفان میگویند چه ثبوت پیوسته که خلق ارواح و نفوس ناطقه بنی آدم در مرتبه
اشیا در نشأه بر خلق جواهر بدن تقدم دارد چنانچه در حدیث وارد است که خلق الله الارواح قبل خلق الابدان
بالفی الاف عام یعنی آفریده است حضرت عزت جل برهانه نفوس ناطقه انسان را قبل از خلق بدنهای ایشان
بچهار هزار سال و هیچ شک نیست که ادراکات ایشان یعنی قبل از مفارقت عالم تجرد و انحصار در ظلمات بدن ادراکات
بعض معارف آلهی که باید بعلم و کسب و تحصیل از مبدا فیاض فایض میشود ایشان را حاصل بوده چنانچه آیه و اذ اخذ ربک الست بربکم
قالوا بلی و ربنا آن ناطق است خلاصه مضمون کلام معجز نظام آنکه در بدو فطرت که آفرینش ارواح واقع شده
جمع آورده در معرض خطاب در آورد و گفت که آیا نیستم من که خالق زمین و آسمانم پروردگار شما و آفریننده شما
همه بزبان بی زبانی فریاد بر آوردند که هستی و غیر تو که تواند بود پروردگار عالمیان پس ظاهر شد که در آن وقت
ایشان را علم به پروردگار خود حاصل بوده و ذهول و غفلت از آن بواسطه الفت بلذات بدنی و انهماک در
ظلمات جسمانیست چون ایشان بوسیله ریاضت و ترک لذات حیوانی و قطع تعلق علایق و عوایق جسمانی
در مقام تصفیه باطن زنگ نسیان از آیینه ضمیر زدوده اند و دیده بصیرت خود را بکحل یوسف کم گشته خود
داده بعین الیقین شاهد مقصود را مشاهده نموده اند هر آینه صاحب معرفت و اهل عرفان خوانده شوند و بر تقدیر
حدیث هیچ شک نیست که هر کس مرتبه معرفت حق ادراک یعنی در ضمن تفصیل ادراک دویم و ارتباط امر تبرک

در کوفتن

و کردار شهوانی و ترک تعلقات بیشمار نفس را قابلیت تجرد و ادراک اول ظاهر میسازد و چنین نماید که مگر مقصد آن است یعنی تجرد
غلط و کثرت باری او را بر ده چیز بود وظیفه زمان تجرد و ادراک نماید منع فاحش الکلام و قلة من الطعام هر آینه باز دارد
دهان نطق خود را از تکلم یعنی ذکر حق بسبب آن از فکر او باز ماند و شکم اشتهای خود را از میل کردن طعام باز بدارد
تجرد و نقصان نپذیرد و گرفتار بعض آن بارزه را اورا از یاد پروردگار خود و غفلت نماید لصیام و قیام عشا صبح تفحص
و تشنه بدون ماخوذ از غار یعنی شیخ عطار است که یعنی تقرب است و قیام انجا کنایه از نماز یعنی تقرب بی نماز در شب
یعنی از غایت التذاذ که او را از عبادت معبود حقیقی دست میدهد چه تعب و جراحت بر دو دوره و نماز را راحت انگاشته
و صلبه نفس خود را متحمل مشقت آن میدارد قالوا ابائنا و اخواننا بحول الله تعالی نشاند را اگر گویان بار تعدیه نامید در آنده
گفته اند فعل آن در اغلب محذوف می باشد و کلام در این تقدیر است که نقدیک ابائنا و اخواننا و در حقیقت آن بالی
عوض است که گویان در ضمن بیان اقسام باری حرف جر ذکر کرده اند مثل این فضه بعدا ابعد ابعد میگر این بار در عوض آن
و بعض مفسرین این بیا لستم را در آیه کریمه ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون از این قسم شمرده اند یعنی داخل شوید بهشت را
از مومنان در عوض عمل صالح که از شما در وجود آمده کنایه از آنکه دخول بهشت در عوض اعمال صالحه میباشد و بعضی
تفضل و بعضی دیگر از مفسرین با را با معیت گرفته اند یعنی داخل شوید بهشت را با وجود اعمال شایسته که از شما
در وجود آمده رحمت و تفضل الهی نسبت بشما زیاده بر آن شمول دارد که شما را بر آن مواخذه نماید تا کنایه از آن باشد که ادخال
بهشت و اعطای نعیم اخروی محض تفضل و موهبت اوست نه در عوض عمل صالح چنانچه گرگر که هر کس با شغل عمل صالح نیز بشود
نمی تواند بود که داخل بهشت شود و بسیر بدامن تفضل جمعه مولانا و دیگر اولیاء الله یعنی جمعی از اصحاب که بسوی حضرت ایشان
بود صفات مذکوره را فوق مرتبه خود دانسته گفتند خدا باد ترا یعنی پدران و مادران ما از اطاعت که
ذکر وصف ایشان کردی اولیاء الله اند و این کلام را دو احتمال است یکی آنکه غرض ایشان استفهام حال آن جماعت باشد
و معلوم نمایند که ایشان اولیاء الله هستند یا نه و ادات استفهام را از کلام حذف کرده باشند یا آنکه کلام مذکور خبر باشد

از قصد کرده باشند بآن لازم حکم را تعبیر نمودن اعتقاد خود درباره ایشان بعد از شنیدن صفات مذکوره نیز از دیگر
این صفات را اعلم قد ثبت شده از رسول خدا که ایشان اولیاء الله اند فالآن ان اولیاء الله ان حرف تاکید است بر احتمال
آنکه غرض صحابه از کلام سابق استفهام باشد چون در حال استفهام متکلم را تردد خاطر هست حرف تاکید در جواب
آن مناسب است و بر احتمال آنکه مقصود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ذکر ایشان با شنیدن فهمیده اند ایشان
اولیاء الله نیستند بلکه اولیاء الله غیر اند که متصف باین صفت اند و این صفت نیست باز تاکید بکار رفته است تا دلالت کند
بر زیادتی اهتمام حضرت در رفع آن اعتقاد از ایشان اما اگر مقصود حضرت تقریر کلام ایشان و تصدیق ایشان باشد در
حکم مذکور یعنی اینکه ایشان اولیاء الله اند و سوای اوصاف ثلثه مذکوره اتصاف باین صفات نیز دارند مقام بحسب ظاهر
مقتضی تاکید نیست و ایراد حرف تاکید محتاج بنکته است و نکته اش آنست که در قرین بیان ذکر این شده که هرگاه راوی
سخن با خبر شده که حسن اعتقاد ایشان درباره متکلم و یقین ایشان بصدق کلام او مقتضی رغبت ایشان بشنیدن سخن
مذکور چون ظاهر است که این سخن بسبب شوق ایشان به متکلم و رغبت او میشود و بعد از سخن و بسط کلام خصوصا کلامی که
سخن را از یکدیگر حسنی بوده باشد مقام را انگیزش تاکید خواهد بود و ایراد آن تاکید مناسب ملاطفت [illegible] بوده باشد
فیه از قبیل است چه کسی شایسته از موقع که خاطرها در قبول و تصدیق آن مجموعند و در توصیف جهت که ممکن را
از گفتن و شنیدن آن نشاط و التذاذ تمام حاصل است تاکید مذکور در موقع خود باشد چنانکه صاحب کشاف در تفسیر آیه کریمه و
اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم در شان منافقان آورده اند که خطاب ایشان با مومنان
میکرده اند در باطن کفر ایشان برقرار بوده و زایل نشده بعضی از ایشان ملاقات مومنان میکردند میگفتند ایمان آورده ایم
چون ایشان با شیاطین قوم خود که از ایشانند باین عمل کرده اند خلوت میکنند میگویند بتحقیق که ما با شمائیم تخصیص فقره اخیر از آن جمله
با آن تاکید با فقره اول و عدم اقتضا تاکید در کنند چنانکه مومنان آن ایشان را که عبارت از اصحاب پیغمبر است ایشانند
از احوال ایشان یقین بنفاق ایشان حاصل بوده و تردد در عقیده باطل ایشان نداشته اند که مقام اقتضای تاکید نماید

جون

شیاطین

شیاطین قوم ایشان نیز چون خواص ایشان را بر آن داشته بودند که بر آن وجه اظهار کنند تعیین نموده اند که حال ایشان
چیست و تردد در آن نداشته که رفع آن محتاج تاکید باشد بر همین وجه ایراد نکته کرده است که گفته است که حرف
نحو طلب و رغبت نشاط منافقان در مکالمه و بسط کلام با ایشان در فقره اخیره و عدم تحقق این معنی در فقره اولی
مقتضی تخصیص مذکور شده و الله اعلم سکتوا فکان سکوتهم فکرا و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة
و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة بباید دانست که سکوت ایشان را فکر گفتن با آنکه فکر
مرادف سکوت نیست بلکه در ضمن سکوت میباشد [illegible] مجاز است از قبیل اطلاق لازم بر ملزوم
که عبارت از لازم گفتن و ملزوم خواستن است یعنی سکوت ایشان لازم دارد فکر را و از آن جدا نیست [illegible]
است نظر ایشان را عبرت گفتن و نطق ایشان را حکمت نامیدن و رفتار ایشان را برکت دانستن [illegible] از
امور مذکوره نفس آنها نیست بلکه نظر ایشان بجهت عبرت است تا آنچه خوب بنظر آید بآن گرایند و آنچه بد نماید
اگر اصلاح پذیر باشد در اصلاح آن کوشند و الا اجتناب از آن را لازم شناسند و نطق ایشان متضمن حکمتیست که
عبارت از بیان مصالح معاد و معاش و فواید خواص اشیاست و رفتار ایشان متضمن حصول برکت در احوال و اعمال
و بباید دانست که در ضمن یک فقره کلام ایشان را در حال تکلم ذکر گفتن و در فقره دیگر نطق ایشان را در حال نطق حکمت
نامیدن با آنکه نطق و تکلم یک معنی است هر دو یک معنی اند نکته است با آنکه کلام ایشان از این دو حال بیرون نیست
در خلوت ذکر است و در میان مردم حکمت و میتواند بود که مراد از نطق در فقره اخیر سخنی باشد که بقصد نصیحت کردن ایشان
در هر باب باشد از روی حکمت و مصلحت [illegible] لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم
فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب آجال جمع اجل است و اجل عبارت از وقتیست که بواسطه
انقطاع زندگانی هر یک از افراد بشر مقرر شده و در لوح محفوظ نوشته اند که تا آن وقت نفس بیرون نیاید
از بیرون رفتن آن [illegible] منتقل شود [illegible] توقف نتواند چنانکه آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و

گفته است

لا یستقدمون بآن ناطق است یعنی تبشیر ایشان از سخط و عذاب الهی که نزد اهل تحقیق عبارت از ناخشنودی و عدم رضا که
محرومی از دریافت لقای او است و شوق ایشان بر جنت و ثواب غیر متناهی که تعبیر از آن بخشنودی و رضای او
و دریافت لقا و اتصال با او بر نیست که اگر مقید بودن اعمال ایشان چنانچه مرکوز است سنگ راه نمی بود هر آینه آنرا
مرکز قفس طایر ارواح ایشان در قفس ابدان بلکه بنیان آنرا بالصدمات ترس عذاب برهم شکسته بال بر شوق گشاده
در پرواز می آمدند و خود را بر اوج روح افزای ریاض اتصال میرسانیدند و درین مقام اشارتست بتساوی خوف و
رجا که عبارت از برابر بودن مقدار بیم و امید است چنانچه هیچ یک بر دیگری زیاده نشده باشد بلکه هر یک اعلی مرتبه
زیاده را داشته باشد چنانچه در کلام بلاغت نظام امام محمد باقر علیه السلام نیز اشارت باین معنی وارد است که فرموده اند
لیس من عبد مؤمن الا و فی قلبه نوران نور خیفة و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا یعنی نیست هیچ بنده مؤمن مگر آنکه
در قندیل دل او دو نور مخلوق است یکی نور بیم و دیگری نور امید و هر دو در مقدار برابرند بر وجهی که اگر در میزان امتحان
در آرند هیچکدام بر دیگری غالب نمی آید و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که بر زبان مبارک آن حضرت جاری شد
که اعجب ما کان فی وصیة لقمان ان قال لابنه خف الله خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک وارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلین
لرحمک یعنی عجیب ترین سخنی که در وصیت لقمان حکیم بود و معنی آن با وصیت او علیه السلام اینست که بفرزند خود گفت ای فرزند بترس
از پروردگار خود بمرتبه که چنین پنداری که اگر تو او را بجمیع نیکوییهای جن و انس بیاری از عذاب خلاص
نخواهد داشت و امیدوار باش برحمت او امیدواری که گمان بری که اگر با گناهی بدرگاه مغفرت او در آیی که برابری کند
بگناهان جن و انس آمرزیده خواهی شد **تنبیه** باید دانست که راه بمعرفت و شناسایی حق جل و علا اطلاع بر صفات جلال و
جمال اوست که عبارت از دانستن صفات ثبوتیه و سلبیه اوست بقدر وسع و طاقت بشری و اما پی بردن بکنه حقیقت
ذات مقدس آنحضرت بلکه بکنه صفات او میسر نیست که پای ادراک ملایکه مقربین و اذهان فکرت انبیای مرسلین
بلکه در کنه آن بکوتاهی اعتراف دارند چه جای غیر ایشان از هر نوع انسان و کشف شاهد باین معنی کلام بلاغت نظام

خلاصه انام

خلاصه انام علیه و آله افضل التحیة والسلام که در مقام اعتراف بعجز و قصور بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که ما
عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ذات مقدس ترا چنانچه حق شناسایی تست یعنی بکنه حقیقت آن نرسیدیم و در
وارد است که ان الله تعالی احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار یعنی بدرستیکه حضرت عزت پنهان است از
نظر دانش عقول همچنانکه از دیده ظاهر پنهان است و چنانکه چشم سر مشاهده جمال او نمیکند دیده عقل نیز
بکنه حقیقت او نمی تواند رسید پس التفات نباید کرد بکلام جمعی که از غایت جهل و ضلالت دعوی رسیدن باین مرتبه
وکمال مرتبه که وصول باین سعادت در مرتبه امکان است بلکه سزاوار آنست که دعاوی ایشان را در زمان
وکمال مذکور از مصداق آن بعید النظر دانسته و محض کذب و افترا و عین ضلالت و غوایت دانسته چه پایه این
مرتبه بلندتر از آنست که بآن توان رسید و زلال این چشمه صافیتر از آنکه بلوث ادراک بشری آلایش تواند گردید
بلکه نهایت آنچه ادراک ارباب ادراک و تیز بینان بآن میرسد از بدایت مرتبه کبریای او بغیر از عجز درست و غایت آنچه
نقوش علمی و تفکر دقیق پویندگان وادی برهان درک آن می نمایند نهایت مرتبه ادراک و دانایی است چنانکه گفته اند
بیت آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست ؛ غایت فهم تست الله نیست ؛ و محقق ربانی افضل الدین کاشانی نیز درین مقام
این رباعی دارد ؛ گفتم همه ملک حسن سرمایه تست ؛ خورشید فلک چو ذره در سایه تست ؛ گفتا غلطی ز ما نشان
نتوان یافت ؛ از ما تو هر آنچه دیده پایه تست ؛ پس صفات جلال و جمال او که بنده بمبالغات باثبات و سلب آن
دارد ؛ در حقیقت نه آخر مرتبه ادراک و فهم اوست تا صفات واقعی بیند دیگر چه پایه مرتبه کبریای عزش که فوق الجلال و
رفیع تر است از اتصاف بامثال این صفات چنانچه کلام بلاغت نظام امام محمد باقر علیه السلام اشعار تمام بآن دارد
که فرموده اند کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم ولعل النمل الصغار تتوهم ان لله
زبانیتین فان ذلک کمالها وتتوهم ان عدمهما نقصان لمن لا یتصف بهما و هکذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی
به خلاصه مضمون کلام حقیقت نظام آنکه هر کجا از صفات کمال که توهم کرده اید و در نهایت دقت معنی دانسته اند

بهترین صفاتش چنانکه مخلوقیت مثل شما که در صنعت او را آفریده و چون در حسن نسبت آن به پروردگار
قیاس نکرده اید سزاوار نیست که همان شما بان متصف شده باشید که موران اینه نیز هر گاه در مقام تحسین
حق در آینه کمال بر نه که پروردگار شان را دو شاخ است از شاخهای ایشان بهتر چه کمال خود در آن دیده و نقص
خود را از بدنی شیر آن دانسته پس معلوم شد که بهترین قیاس است حال عقلا و ارباب دانش در اتصاف پروردگار خود بصفات
که صفات کمال شمرده اند و مولانا جلال الدین محمد دوانی مصنف حاشیه قدیم تجرید بعد از نقل این حدیث در یکی از مصنفات خود
کلامی ایراد کرده که خلاصه مضمونش اینست که این کلام در نهایت لطف و لطافت که صادر شده و از آن مستنبط میشود
تدقیق در شرح آنست که چون تکلیف با مری که زیاده بر قدرت باشد عقلا تجویز نکرده اند و تکلیف بالا یطاق را ایشان دانسته اند
زیاده از این تکلیف نیست که آنچه از مراتب کمال و صفات جلال تواند در حیطه درک در آورده و فهم آن تواند خود مرتبه او
باشد پروردگار خود را که مستجمع جمیع صفات کمال میدانند بدان متصف دانند و آنچه مدرک او تواند در یافت که اتصاف با آن
متضمن نقص و قصور است چون او را می باید از صفاتی که متضمن نقص باشد بری دانند از سلب نماید و آنچه مثل آن در خود
ایشان خود شاید چگونه باشد و الفت آن کرده از تنبه درک و فهم او بیرون است و ادراک آن نقص و کمال
آن نمی تواند رسید پس تکلیف نخواهد بود دیگر با اثبات و سلب صفاتی که اتصاف بامثال خود در آن متضمن نقص و کمال
دانند پس ناچار قیاس نکرده آنچه در خود کمال دانند اثبات خواهد کرد و آنچه نقص دانند سلب مثلا چون کمال
خود در او دیدن شاید که حق تعالی را قادر و مختار و عالم و مرید و مدرک و متکلم و سمیع و بصیر شمارد که متصف شده
باثبات صفات مذکوره او را نیز باو و چون نقص خود را در احتیاج بغیر و امور یکه لازم دارد احتیاج را از آن مثل جسم
بودن و عرض بودن و در حیز بودن و امثال آن پس تکلیف شده است بسلب صفات مذکوره از او چه اگر زیاده بر این
مکلف باشد تکلیف بالا یطاق لازم آید و دانسته شد که تکلیف بالا یطاق جایز نیست پس آنچه از صفات او
دانسته شد در حقیقت صفات او باشد صفات خدا او نیست یکی از نتایج کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

من عرف نفسه فقد عرف ربه و مترجم از انجام استنباط مشتمل کرده در دیباچه کتاب خسرو شیرین در ضمن داستان توحید
بر بیرون نظم آورده **نظم** صفات واجب آمد همچو ذاتش * که ادراکی نباشد در صفاتش * صفاتی چون ذاتش نیست با ما
که دانش آخر روی که نیند * در امثال همچو آینه که موری * فکند در سرا بو عجب شوری * که ایزد را دو شاخ است خوشی
که هر یک زینت صد رگاه خوشی * زهی روی باقی و از بیشتر هاشان * کش بعلم قدرت از نقصان * از آنکش جلوه موران رنگ گرفته
زنده کش جلوه و منهای بر نیند * تواند صفت دیدار بر بیرون * که ما در جسم بر بیرون کشیدن * هر آن دانش که در دو جسم تعرض
قیاس آن زخود کرد در کیفیت * روان گفتی شد از فرزند عشق * و این چنین پیچیده عشق * هر آن چیزی که در وصف او است
ترا در وصف ایزد دیده کورست * در حسن و در جسم انجوهر * علیست حکیم و بی تغیر * بگفتار بر تر اعلم و حکمت * تو او
برتر ز قدرت * از هر صفت ناید نگو * ز نور رسید نتواند * مرا خود ظرف دانش برین است * بچشم سیم خیشم
جوانیست * ز هر که بیشتر از این بود بیش را او است * عطا کرد و دل بهشت یاد است * بیا که بینی صورت بنهاد که اوست * همه گرمیان
تو کرد میا کن * کمال علم و در وصف او در * تو دیدار آن بر گیر * چون نقص فطرت را ادراک که هستند * رها جز خود فزون گفتند
دگر نه که بیاد را به پایت * دیگر شعر و حیران ذره انجلاب * کجا تفکر کسی در پیوند هوایی * کجا ادراک او صاف بیر * تو از بر
دانش چون نرواند * از آن طرف دانش ننگ داند * نسازد تا خرو زنده جهلی * خداوند علم الایقینی
بمیر تسلیم ضمیر این پرده هیهات * و ما اراد فاش مخیل جنت * خداوندا بجرم را بر گیر * خرد در دانش را باکرس
ره ده بحرم راز آنکس * زبان گنگ باشد و چکنایی * کزان جز ذوق حیرت نیابد * ودین مخز مخزن سکنی بیابد **تا** بباید دانست که در
دو شناسایی که عارف رسیده با آن می تواند رسید چند مرتبه دارد دیگر مرتبه و ظهیر جنت و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره
در بعضی از مصنفات خود آورده است که تمثیل مراتب آن از مراتب معرفت آتش باید کرد چه ادنی مراتب آن
آنست که شنیده شود که موجودی هست که آتش گویند و بسیار معدوم میشود و آنچه محاذات آن در آید روشن میگرداند
هر چیز از آن بر سبیل آنکه نه معلوم شود و مردم تعبیر از آن آتش میکنند تا آنکه آتش را دیده شنیده و حس اثر آن کرده

نظر این مرتبه در شناخت حق شناسی جمعیست که از حضیض تقلید گذشته‌اند و تصدیق بوجود حق کرده با آنکه دلیل و برهان آن
ندانسته و بهمین اکتفا کرده‌اند که از پیران و استادان خود شنیده‌اند و ایشان دروغ نگویند و از این مرتبه بالاتر در معرفت
آتش مرتبه جمعیست که از دود دریافته‌اند و یقین کرده‌اند که موجود است که این اثر آنست و از آن برخوردارند و نظر
این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت جمعیست که بدلیل و برهان اثبات واجب کرده باشند و از مشاهده ممکنات
و ملاحظه مصنوعات علم بوجود صانع بهم رسانیده و از این بهتر در شناسایی آتش مرتبه جمعیست که چون کسی که آتش شنیده
و ندیده در شناسایی آن [illegible] ظلمت [illegible] نظر کرده باشند [illegible] که زایل ظلمت آن [illegible] نفع بود نموده باشند
و نظر این مرتبه در شناسایی مرتبه بینشی است از مومنین خالص که [illegible] شناخت حق ایشان [illegible] رسیده باشد
و بعلم الیقین دانسته که اوست خالق کاینات و روشن کننده ارض و سموات چنانکه خود در توصیف میفرماید که الله نور
السموات والارض و از این بلندتر مرتبه کسیست که یکبار وجود خود در آتش انداخته تا [illegible] سوختن شناسد و خاکستر گردیده و نظر
این مرتبه در معرفت واجب معرفت ارباب شهود و فناست که بعین الیقین مشاهده معشوق حقیقی کرده‌اند و از غایت
التذاذ از آن وجود خود را از میان برداشته همه او دیده‌اند و در هر چه نگرند غیر او نمی‌بینند و [illegible] حالی کامل

رباعی
آنانکه ز جام معرفت سرشارند ❊ در خلوت دیده غیر را نگذارند ❊ چون از نظر تیز ایشان غیر [illegible]
در هر چه نگه کنند حق پندارند ❊ و از این مرتبه مرتبه بلندتر نیست و از این پایه پایه رفیع‌تر نه و ظاهر است که از [illegible]
که در این حدیث مذکور است نتواند بود که مرتبه اول مراد باشد چرا که در آن تقلید کامل معتبر نیست بلکه [illegible] نازل‌تر [illegible]
چنانکه مولوی معنوی در مثنوی شریف بدین گفته مثنوی پای استدلالیان چوبین بود ❊ پای چوبین سخت بی تمکین بود ❊ و مولانا
مؤمن حسین یزدی [illegible] بیت [illegible] جوان [illegible] رسیده
حجت نبرد راه به تسلیم صواب ❊ در وادی معرفت [illegible] ❊ چون جاده [illegible] [illegible] تسلیم
خواهد بود و کسانی که [illegible] بعلم [illegible] و مرتبه چهارم که محققین [illegible] والله اعلم الخاتم [illegible]

از صفات اولیا و سمات عارفین باید بر زبان معجز بیان حضرت علیه السلام جاری شده است بر آمده صفاتیست که
ایشان آن متصف می‌باشند چنانچه اول آن صمت و سکوت است که ارباب تحقیق باب تکلم را دانسته‌اند و مبالغه
در رعایت آن کرده و مصنف نام ظله در مثنوی گفته‌اند شعر صمت عادت کن که از یک گفت‌گو [illegible] میشود ذات [illegible]
تحت الحنک دوم جوع و کم خوردنست که کلید فقر انبیا گفته‌اند سیم تعب فرمودن نفس است از عبادت
پروردگار خود [illegible] داشتن و بیدار بودن [illegible] که [illegible] زنده داریست و بعضی از جاهلان [illegible]
و وصلان [illegible] از آن مستغنی‌اند و ایشان را چون ترک تعلقات دنیا نموده‌اند و قرب [illegible] حاصل است [illegible]
باعتقاد باطل [illegible] شده‌اند بآن حاجت نیست و بان مکلف نیستند و این اعتقاد محض ضلالت و گمراهیست چه
اگر کسی را از ارباب وصول و عرفان استغنا از آن حاصل می‌بود در مرض آن تکلیف می‌بود حضرت مصطفوی
صلوات الله وسلامه علیه می‌بودند که خدا شناس همه پایان باد عالم است و حال آنکه تحمل مشقت نماز [illegible] کشیده‌اند که پای
مبارک ایشان آثار ورم بظهور رسید و جناب ولایت مآب مرتضوی علیه السلام می‌بودند که [illegible] سلسله‌های
ایشان [illegible] و طریق [illegible] سلسله [illegible] که جناب [illegible] مشهور شود [illegible]
آنجناب [illegible] هزار رکعت نماز ادا کرده‌اند و همچنین هر یک از اکابر اولیا و اعاظم ارباب عرفان معظم
اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات می‌کرده‌اند چنانچه ملاحظه کتب سیر و تواریخ صدق آن [illegible]
چهارم فکر است که در حدیث وارد شده که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی صرف کردن ساعتی از
ساعات عمر در فکر خدا و خداشناسی و امور که بآن تعلق داشته باشد بهتر است نزد خدا تعالی از عبادت شصت ساله
و بعضی اکابر گفته‌اند سبب آنکه مرتبه فکر بر مرتبه عبادت رجحان یافته آنست که فکر عمل قلب است و عبادت عمل
جوارح و اعضا و هیچ شک نیست که قلب اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا چنانچه آیه
کریمه اقم الصلوة لذکری نیز اشعار بآن دارد چه اگر بعضی [illegible] درین آیه تعبیر [illegible] کرده‌اند بعضی [illegible]

گمان برده اند که عارفان هم

می باشد پس ظاهر که مقصود است اشرف بودن نماز که وسیله هو

نماز را بواسطه آنکه ذکر ... و مقرر است که مقصود اشرف از وسیله و سبب حصول آنست **پنجم** ذکر و مداومت بر ذکر باعث نیت ... ذکر
قلبی و ترک کثرت و الفاظ که در ضمن آن حاصل است بسیار است بنا بر این ارباب حال کلمه لا اله الا الله را اختیار کرده اند بنا
بر چند وجه در مقام که بیش ذکر آن ضرور ندارد **وجه اول** آنکه آن کلمه طیبه آنست که حروف آن از حروف اشرف است که لفظ الله
ترکیب یافته و حروف شفاهی ... بیان در نیامده **دوم** آنکه ذکر خفی در ایشان را انها باعث اهتمام آنست و در ضمن این ... ترکیب
میتوان نمود چه در حروف آن حرف شفوی که محتاج بحرکت لب باشد نیست میتوان در میان مردم بی آنکه ... مطلع شوند
کسی را بر آن اطلاع حاصل نشود بخلاف اذکار دیگر مثل سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و مثال آن که بر زبان آورده شود
سیوم آنکه اشتمال آن بر حرف الف که اشرف الفبای است و قوام جمیع حروف بآنست چنانکه بسیاری از عرفا
گفته اند و در میان حروف او را قطب میدانند بیشتر است از سایر حروف **چهارم** آنکه اشتغال بآن باعث دخول آن
بحصن الهیست و رستگاری از شداید عذاب او که لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی و بعضی دیگر از وجوه نیز
گفته شده که ایراد آن منجر بطول کلام و دور از سخن میشود و مقام گنجایش آن ندارد **ششم** نظر باعتبار بعبرت عبارت
از آنست چنانکه در قرآن مجید وارد است که فاعتبروا یا اولی الابصار یعنی عبرت گیرید و عبرت گیرنده از مشاهده ...
آثار ای صاحبان بصیرت و بینایی **هفتم** سکون دل بحکمت که دانستن بطرز حکمی عبارت از آنست و مراد بحکمت امور یست که متضمن
صلاح دنیا و آخرت باشد یا صلاح آخرت تنها از علوم و معارف اما اموری که متضمن صلاح حال دنیا تنها باشد مثل علم نحو ...
بیع و شری و نکاح و طلاق و مزارعه و مساقات و مثال آن که کسی فی نفسه بآن متعلق نباشد آشنایی بحکمت کم اهمیت است
هشتم رسیدن خیر و برکت است بمردم از رفتار ایشان که متضمن انتفاع خلق است **نهم** خوف و ترس است از سخط غضب الهی
که در خصیصه دوم ذکر مرتبه آن شده **دهم** امید و رجا برحمت غیر متناهی که در خصیصه دوم در ضمن احادیثی که در ترغیب و امید وارد شده
مرتبه آن معلوم شد و این صفات ده گانه که مصداق تلک عشرة کاملة میتواند بود چون بدیده بصیرت ملاحظه کنند
ظاهر شود که از امهات صفات ارباب عرفان و اصحاب سیر و سلوک است و همه اتصاف بآن ... و الا گاد

عوالم

حدیث سیم در باب نماز

حدیث سیوم روایت کرده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمة الله علیه از موسی بن
متوکل از علی بن الحسین سعدآبادی که از راویان حدیثند و در کتب رجال جرح و تعدیل ایشان نشده از احمد بن محمد بن خالد
از پدر او محمد بن خالد ... از عبد الله بن محمد بن علی البرقی مکنی با بو عبد الله که از اصحاب امام رضا علیه السلام است و ادراک
صحبت امام موسی نیز کرده و اگرچه بعضی علمای رجال تضعیفش دانسته اند اما شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله حکم بعدالتش کرده و شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه در خلاصه الرجال میگوید و الاعتماد عندی علی قول الشیخ ابی جعفر الطوسی فی تعدیله از عبید الله بن عبد الله
الدهقان که از ضعفای رجال است و در حدیث کتابها ... از واصل بن سلیمان که از رجال حدیث
است و احوالش معلوم نیست از عبد الله بن سنان بن طریف کوفی که ثقه و جلیل القدر بوده و خزینه دار منصور و مهدی
و هادی و رشید از خلفای بنی عباس کرده و از اصحاب صادق علیه السلام است و ادراک صحبت امام موسی کاظم
علیه السلام نیز نموده از امام بحق ناطق جعفر الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند سمعت ابی یحدث عن آبائه
علیهم السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس قوموا ایها الناس
الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز ... کلماتش **انعام** مشتمل بر
دو خصیصه **خصیصه اول** شنیدم از پدر بزرگوار خود و آن سرور میگوید از پدران عالیمقدار خود علیهم السلام که
گفت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرموده اند که نباشد نمازی که برسد وقت آن مگر آنکه ندا کند
ملکی در برابر مردم یعنی هرگاه وقت یکی از نمازهای پنجگانه که عبارت از صبح و پیشین و پسین و شام و خفتن است
داخل شود ملکی از ملایک آسمان در برابر مردمی که بدایره تکلیف در آمده اند ندا کند که ای مؤمنان برخیزید
بجانب آتشهایی که بواسطه ارتکاب معاصی و مبادرت بامور ناشایست بر پشتهای خود برافروخته اید پس فرو
نشانید آنها را بگذاردن نمازی که پروردگار شما بر شما فرض کرده است **خصیصه دوم** ما من صلوة یحضر وقتها
من در این کلام زایده است و ایراد حروف زایده در کلام بواسطه تاکید حکمت است پس ... تاکید نفی باشد که

از ما فهم می‌شود و هیچ یک از نحاة آن مثل ابتدائیه و تعقیب از آن مراد نیست الا نادر مالک الا حرف استثنا است و
مستثنی منه یعنی امری که مابعد الا از آن استثنا شده محذوف است و جمله نادر مالک که جمله حالیه است قائم مقام او است
و کلام در این تقدیر است که ما خففوا الصلوة علی حالة من الاحوال الا استغفارا نالنا اما الملک که حال من الاکل که منوی شی‌ای
است و کلام محذوف نیست و نادر مالک که مستثنی است بگر آن که گذشته شده است و محل اعراب آن باو داده شده و این
قسم استثنا را استثنای مفرغ می‌نامند چه عامل از عمل در مستثنی منه فارغ شده و مشغول شده بعمل در مستثنی اگر گویند هر کاه فعل ماضی
حال واقع شود با جازت که دارد و قد بر سر آن در آید و اینجا در نیامده پس چون توانند بود که نادر مالک جمله حالیه شود جواب آنست که
هرگاه قصد کرده شده تعقیب و اینکه در آمدن مابعد الا را در معنی با ما قبل تجویز کرده اند که واو و قد را در کلام حذف نمایند بواسطه
شباهتی که بهم رسانده کلام بشرط و جزا چنانچه ملا سعد الدین تفتازانی در آخر مبحث قصر از کتاب مطول التلخیص بیان کرده و قد بعضی از
کتب گوئیه گوریست و مانحن فیه از آن قبیل است چه قصد شده اتصال و تعقیب نادر مالک بر حصول وقت نماز پس حذف متعلقات حال کرده
جایز باشد پس مراد از استثنا صاحب کشاف در اول سوره حجرات آورده است که ... بیش روی فلان
بیش شیخ بیان دو دست او دو اش بهر طرف راست و طرف چپ او است نزدیک بود و دست اسیدن طرف راست و طرف
چپ اگر در جهت راست و دست جهت مجازیست از قبیل تسمیة الشی باسم مجاوره که لفظ را که از برای معنی موضوع است
ذکر می‌کنند و از آن معنی مقصود باشند که مجاور و متقارب آن معنی است چنانچه راویه را که در اصل اسم شتریست که مزاده را بار
بر او نهند در معنی مزاده استعمال می‌کنند که عبارت از توشه است فتوسوا الذین اتخذوا ... علی ظهورکم فاطفئوها بالصلوة کم
تشبیه کرده است گناهان ایشان را در اهلاک و اعدام ایشان با آتشی که چون در گرفت در خشک و تر ... نگذارد و
آتش گرفته گناهان خواسته از قبیل استعاره معروفه که عبارت از ذکر مشبه به است و اراده مشبه مثل رایت اسدا او الحمام که
اسد گفته شده و رجل شجاع که مشبه است خواسته شده و هر یک از اوقدتموها و اطفئوها ترشیح اند که عبارت است از ذکر ملایمات مشبه
به است در کلام بعد از تشبیه چه ایقاد و اطفا از ملایمات آتش است و حاصل معنی آنست که بر خیزید و در تحریک بگو گناهان که بر آتش

خود بار کرده‌اید و مانند هیمه که بپیلای حرارت آتش گرفتار شده باشند و تر و خشک خود را در معرض احراق او دیده‌اید در معرض
اهلاک او در آمده‌اید و نیک و بد خود را بهدف صدمات آن ساخته‌اید پس رفع کنید شعل آتش را از خود بنماز چنانچه بآب فرو نشانند
شعله آتش را باب و مثال آن و میتوان بود که غیر از کنایه از گناهان باشد بطریق مجاز مرسل که عبارت از ذکر لفظ
و اراده معنی از آن غیر معنی که لفظ مذکور را از برای آن وضع کرده اند با ملاحظه نسبتی که گناه با آتش دارد بلکه علاقه سببیه چه
گناه سبب برافروختن آتش دوزخ است بجهت ایشان و بر این تقدیر نیز لفظ اوقدتموها و اطفئوها ترشیح خواهد بود چه حکم
استعاره محتاج ترشیح است و ذکر ترشیح بعد از آن می‌کنند در مجاز مرسل نیز گاهی ترشیح می‌آورند که عبارت از ذکر
ملایمات معنی حقیقی باشد در کلام با وجود اراده معنی مجازی از لفظ چنانچه در شرح حدیث اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا
که در باب ازواج طاهره بر زبان معجز بیان حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم جاری شده است گفته اند که اطولکن ترشیح
ذکر یدیست مترجم گوید نقلست که قرب برحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب با ازواج طاهره کرده
کلام مذکور را بر زبان معجز بیان مبارک جاری ساختند یعنی هر کدام در از دست تر باشید پیشتر بمن در عالم آخرت ملحق خواهید شد
و زودتر از دنیا خواهید رحلت کرد ایشان کلام حضرت را بر ظاهر حمل کرده دستها خود را برابر هم می‌داشتند که دست
هر کدام دراز تر باشد دانسته که صاحب آن پیشتر فوت خواهد شد تا آنکه اول زینب از جمله ایشان بسخاوت و بذل
بیشتر اتصاف داشت رحلت نمود دانسته شد که مراد حضرت از کلام معنی ظاهر نیست بلکه معنی مجازی از آن اراده
شده است بدین وجه که ید گفته شده و سخاوت خواسته شده از روی مجاز و از اطولیت ید زیادتی آن اراده شده
بر سبیل ترشیح و اگر کلام بر استعاره تمثیلیه محمول شود با آنکه تجوز در مفردات چندان در کار نباید بود و این که
هر یک از ایقاد و اطفا نیران در معنی حقیقی مستعمل باشد و تشبیه شده هیات ... که حاصل است مذنب را
بعد از آنکه مرتکب گناه در رفع آن حالت از خود با داء نماز بهیات ... شخصی که بر پشت خود آتش بر افروخته
و خود را در معرض سوختن و هلاک شدن در آورده بر سر شانه شعله از آب و مثال آن و در این مقام دیگر نیز

محتمل است که اندرین مقدمه بر خواسته که بعضی ذکر آن کرده اند و مذهب جمعی شده و آن آنست که گفته اند هر یکی از اعمال
حسنه و افعال نیکو که از بنده در حین صدور می یابد در آن نشأه بصورت حور و قصور و امثال آن از نعیم بهشت در آمده خود را
جلوه میدهد و همچنین اعمال سیئه و کردار بد بصورت عقرب و مار و عقبات آتش در آمده در مقام عذاب و ایذاء او در آید
و در قرآن و حدیث بر ظاهر بسیاری ازین معنی دلیل است پس میتواند بود که کلام مجاز باشد از قبیل تسمیه شیء باسم ما یؤول الیه
یعنی ذکر لفظ و اراده معنی که در زمان آینده آن معنی حقیقی خواهد شد مثل اراه اعصر خمرا که خمر گفته شده و انگور خواسته شده
و برین تقدیر [illegible] ترشیح مجاز خواهد بود چنانچه گذشت و گمان نیست که این جواب از وجوه بهتر باشد [illegible]
والله اعلم بالشیء کلام حضرت علیه السلام در آخر این حدیث که فاطفئوها بصلاتکم یعنی فرو کشید ثقل نشان خود را
از خود باداء نماز تصریح است بدینکه نماز رفع گناه میکند و اطفا میسازد عقوبه را که بر ارتکاب آن مترتب میشود و در قرآن
مجید باین معنی ناطق است چنانچه از آیه و اقم الصلوة [illegible] ان الحسنات یذهبن السیئات بحسب فهم در می آید چه اگر سوق آیه مذکوره چنانکه
مذکور خواهد شد دلالت کند که مراد از حسنات نماز پنجگانه است و در بسیاری از احادیث که از طریق شیعه و سنی نقل آن بصحت
رسیده بنشا به این معنی است از آنجمله روایت ابو حمزه ثمالی است از حضرت امام [illegible] صلوات الله علیهم و ایشان از آبای کرام خود علیهم
السلام نقل کرده اند که آن سرور فرموده اند که حضرت مقدس مصطفوی صلوات الله علیه و آله فرموده اند والذی
بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم لیقوم من وضوئه فیتساقط عن جوارحه الذنوب فاذا استقبل الله بوجهه و قلبه لم
ینفتل و علیه من ذنوبه شیء کیوم ولدته امه [illegible] انما منزلة الصلوات الخمس لامتی کنهر جار علی باب احدکم فما یظن احدکم لو کان فی جسده
درن ثم اغتسل فی ذلک النهر خمس مرات اکان یبقی فی جسده درن فکذلک والله الصلوات الخمس لامتی یعنی قسم بحق خدائی که
مرا بحق و راستی فرستاده است به پیغمبری بشارت دهنده باشم مر مطیعان را برحمت بی نهایت او و ترساننده باشم عاصیان را از
عذاب و سخط و عقاب او که بدرستی که هر گاه برخیزد یکی از شما از وضوی خود یعنی از وضو فارغ شود هر آینه میریزاند
خدای تعالی از اعضای او گناهان را چنانکه می ریزد برگ از درختان در خزان و چون در مقابل آمده خدا را بروی ظاهر و دل باطن بجانب

از قلب است یعنی رو و دل بخدا آورد و دور نشود از مکان خود تا پاک سازد خدای تعالی او را از گناهان
مانند کسی که در آن وقت از مادر متولد شده باشد بدرستی که نمازهای پنجگانه نسبت بامت من بمنزله نهریست که بر در سرای
هر کس جاریست که گذارد [illegible] نهر مذکور باشد غسل کردن در آن نهر آیا چه گمان میبرد کسی که از شما بدن او آلوده
باشد بچرکی ظاهر شد چون در روزی پنج مرتبه در آن نهر غسل نماید و بدن خود را در آن شوید آیا گمان می برید که چرکی
از او باقی ماند در بدن او یعنی [illegible] نیست همچنین است [illegible] حال نماز پنجوقت نسبت ب
من در پاک شدن از گناهان [illegible] در اوقات [illegible] گمان [illegible] گناه
نیست و روایت کرده اند در سبب نزول آیه و اقم الصلوة [illegible] ان الحسنات یذهبن السیئات که شخصی از اصحاب حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از زن نامحرم بغیر وجه حلال بوسه گرفته بود و بعد از آن از عمل خود پشیمان شده بخدمت حضرت
رسانید و حضرت چنانچه عادت ایشان بود و منتظر وحی الهی شدند تا آنکه جبرئیل نازل شده و این آیه آورد که
اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی بپای دار ای محمد امت خود را
از گناه بپا دارنده نماز را در دو طرف روز که عبارت از نصف اول روز و نصف آخر است که کنایه از نماز
صبح و ظهر باشد و در زلف از شب یعنی اوایل شب چه زلف ساعات اول شب را میگویند و قریب بروز
که کنایه از نماز شام و خفتن باشد بدرستی که حسنات یعنی عبادت با اعمال حسنه رفع میکنند و بر طرف میسازند سیئات
را یعنی گناهان را آن شخص پرسید که الی خاصة یا رسول الله یعنی این حکم مخصوص من است [illegible] حضرت [illegible]
لجمیع امتی یعنی از برای تو تنها نیست بلکه از برای جمیع امت منست [illegible] شده که مراد از حسنات درین
آیه صلوات خمس است و باید دانست که گناهانی که آیه و حدیث دلالت میکنند بر آنکه عبادت نماز پنجگانه رفع آن مینماید
گناهان صغیره است چه بعضی دیگر احادیث دلالت دارد بر آنکه نماز رفع گناهان کبیره نمی تواند کرد چنانچه روایت کرده اند
از حضرت مقدسه نبوی مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت فرموده اند ان الصلوة کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبائر

بعضی دیگر که نمازهای پنجگانه رفع میکند گناهانی را که از بعضی نماز تا نماز دیگر واقع میشود مادام که از کبایر مجتنب شود و همچنین
روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اند ما من امرء مسلم تحضره صلوة مکتوبة فیحسن وضوءها وخشوعها ورکوعها الا
کانت کفارة لما قبلها من الذنوب ما لم یؤت کبیرة یعنی حاضر نشود مرد مسلمی را وقت نمازی از نمازهای واجب مگر
آنکه آورد آن را بر وجهی که نیکو باشد وضوی او قبل از نماز و خشوع او در نماز که عبارت است از ذلیل شمردن خود است در
موقف عبادت و ترس بسیار از ناخوشنودی معبود و همچنین رکوع و سایر ارکان نماز او بر وجه نیکو آورده شود
مگر آنکه بوده باشد نماز او که بر وجه نیکو آورده کفارت گناهان گذشته او مادام که مرتکب گناه کبیره نشده باشد و نیز
روایت شده از آن سرور علیه و آله صلوات الله الملک الاکبر ان الصلوات الخمس والجمعة الی الجمعة کفارات لما بینهن ما
لم تغش الکبائر یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه کفارتهای گناهانیست که در ما بین هر دو نماز از بعضی صادر میشود و همچنین نماز
جمعه کفاره گناهانیست که از جمعه تا جمعه از بعضی واقع میشود مادام که مرتکب کبایر نشود و امثال این احادیث و روایات
درین باب بسیار است پس ناچار است که محمول شود ذنوب درین حدیث و در روایت … راوی آن
بر گناهان صغیره و اگرچه کلام حضرت … ظاهر
عموم است والله اعلم انجام باید دانست که بعضی آیات قرآنیه دلالت دارد بر آنکه اجتناب از گناهان کبیره رفع
گناهان صغیره میکند مثل آیه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب نمایید
از گناهان کبیره که نهی کرده شده اید از آن میپوشانیم ما از شما آن گناهان صغیره شما را و داخل میکنیم شما را در مکانی گرامی
عبارت از بهشت عنبر سرشت است توهم نباید کرد که آنچه از احادیث مذکوره مستفاد میشود در آنکه نماز پنجگانه تکفیر گناهان
صغیره میکند منافی بود این آیه را چه ممکن است که نماز تکفیر بعضی انواع گناه کند و اجتناب از کبایر تکفیر بعضی انواع دیگر
چرا که گناه چنانچه پیشتر مذکور خواهد شد بر چند قسم است و مثال آن آنست که بگوییم که بعضی از گناهان
کبایر را از تکفیر گناه دخلی است این که مذکور شد در تکفیر شرکت ندارند و برین تقدیر را تکفیر هر یک تکفیر علیحده خواهد بود و تکفیر یا مستقل

و توجیه بر وجه اوضح آنکه نماز تکفیر آن است محمول شود بر صغایری که اجتناب از کبایر کرده باشد مناسب مقام نیست چرا
که در بعضی احادیث تصریح باین وقت که نماز تکفیر گناهان کسی میکند که اجتناب از کبایر کرده باشد و این حدیث
در کیفیت نماز تکفیر گناه کسی که اجتناب از کبایر کرده باشد نمیتواند کرد و این ظاهر است حدیث چهارم
روایت کرده بسند متصل از شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره از شیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن محمد بن نعمان
المفید و عبارت از شیخ مفید باشد از احمد بن محمد که اگرچه علمای رجال علم بصحت او نکرده اند اما شیخ زین العابدین
علی رحمه الله در درایه حدیث او ثقه دانسته اند و علامه علیه الرحمه در حکم بصحت حدیثی کرده اند که او در سند باشد
و آنکه هم از پدر او محمد بن الحسین بن احمد بن ولید که شیخ علمای قم و فقیه و جلیل القدر و ثقه و صاحب تصانیف است از حسین
بن حسن بن ابان که بعضی از علمای رجال ثقه اش دانسته اند از حسین بن سعید که از موالی امام زین العابدین
علیه السلام بوده و علمای رجال مدحش کرده اند و بعضی ثقه اش دانسته اند و صاحب تصنیفات بوده و از امام رضا
و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام هر سه حدیث نقل کرده از ابن ابی عمیر و فضالة بن ایوب از عمر بن اذینه که
ثقه است و جمیع علما اتفاق کرده اند بر آنکه آنچه از او روایت شده صحیح است کاهی که در طریق او بعضی باشد از زرارة
عبدالله که گفتیم با لصحیح بوده از زرارة بن اعین که گفت حکی لنا الامام محمد بن علی ابو جعفر علیه السلام وضوء رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم فدعا بقدح من ماء فادخل یده الیمنی فاخذ کفا من ماء فاسدله علی وجهه من اعلی الوجه ثم مسح بیده الجانبین جمیعا ثم
اعاد الیسری فی الاناء ثم صبها علی الیمنی فغسل بها ذراعه ثم مسح ببقیة ما بقی فی یده راسه و رجلیه ولم یعدهما فی الاناء
شرح کلام راوی از امام علیه السلام در ضمن آغاز روشنست تا شرح و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول در کیفیت
و بیان نمودن زراره امام اینکه امام محمد باقر علیه السلام از برای ما وضوی رسول خدا را باین وجه که قدحی از آب
نمود و چون حاضر شد داخل ساخت دست راست خود را در آن قدح و کفی آب برگرفت و ریخت آن را بروی
مبارک خود از جانب بالای روی پس اندک دست مبارک خود را بهر دو جانب رو تا آب بهمه جای آن رسانید

حدیث چهارم در باب وضو

ازخاير ثوب ومثال آنست يعنى فرو كه شتر جامه وپرده ونقاب وآنچه مانند آن باشد واز انجابت كه آنچه برنحو گاوده
ومثال آن مى پوشند سدل ميگويند ومراد بجاريكن آب است بررو بعلاقه تشبيه از قبيل استعاره فعال و فرو فرست يعنى
فعلى باشد در كلام مذكور شود وازان معنى خواسته شود غير معنى موضوع له بوجه ظاهر شباهتى كه معنى مذكور را بمعنى موضوع له
بوده باشد ومراد باعلا روى جانب بالاى روى است يعنى حضرت آب را كه بدست راست از قدح برداشته بودند بر
روى مبارك ريختند از جانب بالاى روى كه عبارت از رستنگاه موى پيش سر است از محاذات پيشانى و آنچه مساوات
آنست تا غدار چنانچه بتفصيل مذكور خواهد شد انشاء الله تعالى ثم مسح بيده الجانبين جميعا در بعضى نسخ تهذيب حديث كه
ذكر اين حديث شده بكار جانبين جاجبين ايراد شده و آن نسخه صحيح نيست بلكه از اشتباه و سهو كاتبان است و جانبين
كه لفظ ثم درين حديث در چند موضع كه مذكور است بمعنى خود كه تراخيست مستعمل نيست بلكه مجرد از معنى تراخى باين معنى
شده است واستعمال ثم برين وجه در كلام بلغا بسيار است ترجمه كلمه ثم بيان اين اجمال آنكه هر گاه در عطف امرى بر امرى مجرد
اجتماع و شركت ايشان را در فعلى قصد ميكنند بواو عطف ميكنند مثل جاء زيد و عمرو كه زياده برين دلالت ندارد كه زيد
و عمرو هر دو آمده اند اعم از آنكه با هم آمده باشند يا يكى مقدم بر ديگرى آمده باشد و اگر با آن خواهند و انمايند كه آمدن
يكى از ايشان بعد از ديگرى واقع شده بى آنكه زمانى فاصله شده باشد ميان ايشان او را لاحق را به ساق بفا عطف
ميكنند مثل جاء زيد فعمرو كه دلالت دارد بر آنكه آمدن عمرو بعد از آمدن زيد واقع شده بى فاصله زمانى و اگر زمانى فاصله
شده باشد و خواهند كه آن را نمايند عطف مذكور را بثم ادا ميكنند مثل جاء زيد ثم عمرو كه باين معنى است كه زيد آمده و بعد از
زمانى عمرو آمده و معنى تراخى را تراخى ميگويند و ثم از براى اين معنى موضوعست و ظاهر است كه درين مقام تراخى در ميان افعال وضو
مراد نيست بلكه موالات كه تتابع افعال است در وضو شرط است پس ناچار ثم را مجرد از معنى تراخى بايد گرفت كه بمعنى فا
باشد و ثم اعاده ايشان ذكر اعاده درين فقره بمشاكلة فقره آينده است كه ثم اعاد اليسرى باشد چه ظاهر است كه معنى اعاده كه
ايقاع ثانويست در بعض ادخال دست چپ متحقق نيست چه ادخال اول بدست راست بوده و توهم نشود كه در روايات

كرده وبعد ازآن دست چپ را داخل قدح ساخت وكفى آب بآن دست برداشته بر دست راست ريخت ودر آن
دست مبارك را بر همه جانب آن تا آب بهمه جا جارى كرد وبعد ازآن اعاده كرد دست راست را يعنى بار ديگر
بدست راست كفى آب بر گرفت و بر دست چپ خود ريخت و بآن همان عمل كرد كه بدست راست كرده بود
يعنى دست مبارك را بر همه جانب راند تا آب بهمه جا جارى شود وبعد ازآن مسح كرد ببقيه آنچه از رطوبت آب در دستهاى
آنحضرت باقى مانده بود سر خود را و پاهاى خود را و اعاده نفرمود دست را در اناء يعنى آب تازه بجهت مسح برنداشت
پنجشنبه دوم قد عابقدح بس بار استدلال كرده اند باين فعل حضرت بر آنكه آب آوردن غير از براى وضو ساختن
استعانتى كه فقها در وضو مكروه دانسته اند نيست و گفته اند استعانت مكروه آنست كه ديگرى آب را در دست آنكس بريزد و
آنكس آن وضو كند و درين استدلال چنانچه مخفى نيست بحث است ترجمه كويى تواند بود كه مقصود مصنف علامه طاب ثراه از
بحث مذكور اشارت باين باشد كه فقها استعانت را در وضو به مكروه دانسته اند كه مقصود ازآن اباحت كارى باشد يا امرى ديگر
از امورى كه شروط بود و غرض امام عليه السلام چنانچه تقرير راوى شعور بر آنست حكايت وضوى حضرت رسالت صلى الله
عليه وآله وسلم بود و تعليم آن براوى نه اباحت فعلى از افعال مشروط بوضو چنانكه سكوت راوى از ذكر نيت كه بنسبت خود دو كه
با شرط آن نيز مؤيد آنست پس فعل امام عليه السلام در مقام شعار بر عدم كراهت آنچه مكروه دانسته اند نشسته باشد و در
شعارى نيست بر آنكه فعل مذكور از پيغمبر صلوات الله عليه نيز در حال اراده وضو واقع شده است تا با آن متمسك توان
بلكه ميتوان گفت كه حديث صريح نيست در آب آوردن غير از براى امام عليه السلام نيز چه ميتواند بود كه مقصود
راوى ازين كلام اين باشد كه حضرت در مقام حضار آب در آمدند اعم از آنكه كسى ديگر آورده يا خود حاضر ساخته
تعبير ازين حال بطلب در كلام فصحا بسيار است چنانكه بعد از تتبع كلام ايشان ظاهر ميشود و بر تقدير تسليم اين ترتيب ميتواند بود
كه حضرت از فعل مذكور تنبيه بر جواز آن باشد و شعار بر آنكه استعانت در وضو حرام نيست خصوصا كه مقام نيز چون
مقام تعليم است آب بايد ازان ندارد بلكه مقتضى آن نيز هست والله اعلم فاخذ كفا من ماء ... بيمينه فسدله على وجهه

حادثه

ارغنى

صنعت مشاکله که عبارت از ایراد لفظی است در فقره از کلام باراده معنی که لفظ مذکور از برای آن موضوع
باشد کلی شود بسبب لفظ آن فقره با فقره دیگر از کلام که قرینه او و قیمت و لفظ مذکور آنجا در معنی خود استعمال شده
مقدم بودن مشاکل اسم مفعول مشاکل اسم فاعل شرط است یعنی شرط است که لفظی که بواسطه مشاکلهٔ آن این لفظ
در غیر معنی خود مستعمل شده در کلام ذکر آن تقدم داشته باشد زیرا که این لفظ و چون تقدیم نیست بر آن نمیتوان حمل کرد
چه هیچیک از علماء عربیه این شرط را ذکر نساخته اند بلکه بر خلاف آن تصریح کرده اند چنانچه در آیهٔ کریمهٔ فمنهم من
یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین که در مقام بیان تکلیف انواع مختلف از حیوانات نازل شده و بایمن معنی است یمشی به
زبان اشکم بر راه میروند مثل مار و مانند آن و بعضی بپا چون بر حیوانات که فرموده اند که ذکر یمشی در فقره اول با آنکه مشی
در لغت بمعنی راه رفتن بپاها است و حرکت بشکم را مشی نمیگویند بنا بر مشاکله یمشی در فقره دویم است که در معنی خود مستعمل شده و ممکن است
که اعاده در معنی خود نیز مستعمل باشد چه اگرچه ادخال دست چپ مرتبهٔ دیگر وقوع نیافته بوده است اما ادخال دست یمین
است را در آن واقع شده بوده است پس آن اعتبار ادخال ثانوی متحقق شده صاحب کشاف در اول کهف
جایی که تفسیر آیهٔ کریمه ان یظهروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم الآیه که در باب اصحاب کهف نازل است میفرماید که تعبیر آنرا
بر آن وجه بیان کرده است که بعد از بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از سیصد و نه سال وقوع یافته بود و چون آن خوابشان شده که
بواسطهٔ تحصیل قوت ... حصول قوت جهت ... ایشان بوده باشد کسی را از خود بشهر فرستادند ... در آنجا
است ... ایشان از ترس آنها پناه بکهف آورده اند ... یکی از ایشان خطاب بدیگران کرده گفت ...
و او را گویید ... که مردم شهر ... اطلاع یابند ان یظهروا علیکم یرجموکم ... اهل شهر را بر حال ...
اطلاع بهم رسید ... او یعیدوکم فی ملتهم را در آیه مذکوره ... فی دینهم ... بصیره و کم ...
و گفته است که استعمال اعاده در ... در کلام عرب بسیار واقع است ... اجازه العود بمعنی الصیرورة و اکثر ... کلام
... فعل ... ابتداء الفعل ... در این مقام که از امام علیه السلام وقوع یافته بدون ...

مذکور صحیح باشد فقد برء مسح بقیة بالقی فریضه را سر و در جلیه ظاهر این بود که گفته شود ثم مسح بالقی فریضه را سر و
رجلیه چه مسح آنچه باقی بوده در دست از آب وضو وقوع یافته نه بیانه آنچه باقی مانده بود تنها شیر چون اگر بر آن وجه
ایراد شده سوم این بود که حضرت بجمیع بطون کف در دست باقی مانده بود مسح کرده باشد و مسح بعضی از آن ... باشد
بر وجه مذکور ایراد شده تا رفع آن توهم شود و شعار باشد بر آنکه مسح بعضی از آن نیز بجزئیت علم ... باقی
بودن ضمیر بها با آنکه ظاهر نیست که راجع باشد بیدین و ... بود بنا بر آنکه ... جهت ... که در
فقره پیشتر مذکور است یا بیدی که در ضمن بیدین مذکور شده و در بعض نسخها بید ... نقل شده ... در آن ...
احتیاج بتوجیه مذکور و ارتکاب خلاف ظاهر نیست والله اعلم **تاسیس اول** باید دانست که جمهور علمای شیعه
شستن رو در وضو واجب دانسته اند ابتدای باعلای روی را یعنی اینکه در شستن از جانب بالای روی که عبارت از
رستنگاه موی سر است چنانکه مذکور شد واقع شود و سید المرتضی علم الهدی و ابن ادریس و بعضی از تابعان ایشان
که بوجوب آن قایل نشده اند و گفته اند که میباید رو با تمام شسته شود از هر جانب که ابتدا واقع شود ... و از
جمله دلایلی که بر وجوب آن ایراد کرده اند یکی حدیث مذکور است بر این وجه که حضرت امام علیه السلام در مقام بیان
تعلیم وضوی واجب بوده اند و لهذا اقتصار باعمال سنتی نشده اند پس آنچه از ایشان صادر شده باشد واجب باشد و
این حدیث دلالت میکند که در شستن رو ابتدا باعلی کرده اند پس ابتدا باعلی در شستن رو واجب باشد اگر گویند
برین لازم می آید که ... شستن آب ... است که حدیث ... در وقوع آن از امام
علیه السلام نیز واجب باشد و حال آنکه هیچکس از علما قایل بوجوب آن نشده است پس هرچه در حدیث ... در
آن از حضرت ... بوده باشد محکوم بوجوب نتواند بود جواب آنست که هرچه در ... از حضرت در آمده باشد گاهی
محکوم بوجوب است که دلیل دیگر بوده باشد بر خلاف آن و دعوی اجماع و سنت بر استحباب ... پس آن ... نه
نقض دلیل مذکور نتواند بود و یکی دیگر از دلایلی که بر وجوب آن نقل شده استدلال بوضوی ... صلوات الله علیه و آله

که بقصد تعلیم است از ایشان صادر شده است بر نهجی که حضرت در حالت نشستن رو بجانب کعبه آن وضو را بابتدا باعلی کرده اند
یا بفعل می تواند بود که ابتدا باسفل کرده باشند و الا آن واجب میشد علی التعیین و این پر است چه همه اتفاق دارند بر آنکه حضرت بعد از
فراغ از وضو بیانا فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این وضوئیست که قبول نمی شود نماز بی آن و حضرت
کما اینکه وضو را آن نماز مثل این وضو ساخته شود و حال آنکه هیچ یک از امت قایل بوجوب ابتدا باسفل نیست بلکه اتفاق علما شده اند
اتفاق است بر خطا هیچ نیست پس البته ابتدا باعلی کرده باشند و هر چه ایشان در آنوقت کرده اند بنا بر کلام مذکور که بعد
از فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند واجب است پس ابتدا باعلی واجب باشد و بر این استدلال اعتراض کرده اند که می تواند بود
که ابتدای حضرت باعلی واقع شده باشد بی قصد کرده و انموده شود که آن نیز جایز است و ابتدا باعلی واجب نیست و کلام که
از حضرت بر آنوجه صادر شده باشد یا نبود از روی وجوب نمی شود چنانکه سکوت او در وضو چنانکه در آن نیز جاری
دارد پس از فعل حضرت بر آن وجه وجوب لازم نیاید و اتفاق بر عدم وجوب آن اتفاق است بر خطا نباشد اگر
در روایت وضوی بیانی تصریح بابتدا باعلی می بود استدلال بآن بر مطلب مذکور نزدیک بود لیکن چنین هم نیست و اگر بر تقدیری که
ثابت شود که حضرت در وضوی بیانی ابتدا باعلی کرده اند نیز دلالت بر وجوب آن نخواهد کرد چه بسیاری از مستحبات
در افعال جبلی انسان می باشد که با وجود امکان صدور آن بر نحوی دیگر بالطبع بر آن وجه عمل می آورد چنانکه گاه چون دست
طعام دست را دراز کرده لقمه برمیدارد و هنگام شرب آب کوزه را و حمل آن را و انداختن آب را بر
لب را آب بطریق تسامح حیوانات با وجود امکان بطریق دیگر پس می تواند بود که ابتدای حضرت باعلی نیز از آن
قبیل باشد چنانکه داراید را در افعال اعضا این حدیث بصدور آن از حضرت باطل است اگر علما بر آن حمل کرده اند
و قایل بوجوب آن شده مگر قلیلی از مجتهدین که آن را نیز واجب دانسته اند بلی اگر ثابت شود که حضرت در ایقاع آن
وجه قصد قربت کرده اند دلیل وجوب می تواند بود و دعوی آن در غرض منع است بهمانش از کیفیات فعلی است شده
که قربت در آن قصد شده و از افعال وضویست و آن لازم ندارد که مقصود از آن نیز قربت باشد و کلام حضرت که

بعد از فراغ از وضو بیانا فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به پس معنی آنست که الا بمثله یعنی قبول نمیشود نماز مگر
بوضویکه مثل این باشد پس بنا بر آنچه در اصول مقرر شده است که اصل عدم تکلیف بزیاده است باقل آنچه در عرف
مماثلت گویند از جمله تکلیف بر آن آمده و شبهه نیست که اگر کیفیتی از کیفیات فقط تبدیل بکیفیت دیگر یابد بدون زیادتی
عرفا مماثلت منتفی نشود مثلا هرگاه غلامی از جانب صاحب خود مأمور شود بآنکه کاری کند مثل کاری که زید کرده بتکلیف بیاد داده
نخواهد بود که بهیچ وجه آن کار از او صادر شود که توان گفت مانند کار زید است نه آنکه بهر وجه که زید آن را کرده
بآن عمل نموده شود و مکان نیست که اگر بدین مطلب استدلال کند بآیه فاغسلوا وجوهکم چندان دور نباشد بر وجهی که در علم بیان
مقرر شده که امر مطلق منصرف بفرد شایع متعارف میشود یعنی هرگاه امری متعلق بوضو و غسل از اوضاع و احوال آن ایراد شود
مراد از آن فرد متعارف شایع از افراد آن خواهد بود چه اگر فرد دیگری مقصود می بود البته تعیین میشد مثلا هرگاه سیدی
بغلام گوید که کوزه از برای من آب زود بیاور متعارف
شایع میان مردم شکل معهود است مثلا پس اگر بشکل دیگر آب زد ممتثل امر سید نخواهد بود
و بعضی از مولانا ... ساخت پس گوییم غسل وجه که امر بآن در آیت وارد است مطلق است منصرف میشود بفرد متعارف
پس بنا بر آنچه مذکور شد مراد از آن فرد خواهد بود از افراد غسل وجه که شایع و متعارف در مردم باشد و ظاهر است که شایع
و متعارف در غسل وجه نیست که ابتدا از جانب اعلی واقع شود نه از جانب اسفل پس غسل بر آن وجه واجب و مأمور به باشد
و اگر گویند این استدلال در باب امر ابتدا باعلی نیز جاری است چه ظاهر است که شایع و متعارف در غسل اعضا نیست که ابتدا
باعلی باشد حال آنکه شما قایل بوجوب آن نیستید جواب آنست که این نقض مشترک است میان این دلیل و دلیلهای سابق که
قوم ذکر کرده اند هر چه ایشان از نقض وارد آن بر دلیلهای خود جواب گویند جواب از این دلیل نیز می تواند بود والله العالم
بحث دویم تحدید وجه بنابر این روایت طولا و عرضا تا آنچه معلوم شود که از هر جانب تا کجا می باید شست اگر چه در
جمیع کتب فقهی مذکور است و در میان مردم مشهور نیست چون بر وجهی که بخاطر رسیده دیگران بر آن وجه ایراد نکرده اند

چنانچه در تعقیب آن و استنباط آن از روایت خود را منفرد میداند مقام را مناسب ذکر آن دانسته میگوید که صحیح در قصاص
سوای زهری از علما شخصی که گوش را جزو روی ندانسته اتفاق دارند بر آنکه طول روی زیاده از قصاص موی سر
تا طرف ذقن که عبارت از سر زنخدان باشد نیست و عرض آن از وتد گوش که صنوبر زیر گوش است تا وتد گوش دیگر
و قصاص در لغت منتهی رستنگاه موی سر است خواه از پیش خواه از عقب و مراد اینجا نهایت رستنگاه موی پیش سر است که
از هر دو جانب نصیعین یعنی موی پیش سر بالای جبهه گرفته اند و نزعه که عبارت است از دو جای خالی است که از دو جانب میان
سر در آمده بالا رفته فرو آمده است و موضع تحذیف که در پیش صدغین که شقیقه باشد واقعست فرو آمده
موی آن از آنجا کنند رسیده و از آنکه در صدغین در آمده متصل است از دو جانب بعذار که عبارت است از موی است که بر
محاذات سوراخ گوش رویده بالای شقیقه و عارض آنها باشد که دور گوشها در آمده پس بگیش خلاف کرده اند در آنکه داخل
قصاص موی است مقدم یا نه بیشتر علما رضوان الله علیهم از حدیث صحیح زراره که بعد از این مذکور خواهد شد چنین استنباط کرده اند
که طول روی از قصاص ناصیه است تا طرف ذقن و عرض آن آنچه فرا تواند گرفت انگشت ابهام و وسطی که عبارت از
انگشت شست و انگشت میانه است چون بر عرض روی نهاده شود و در تحدید به حسب ظاهر نزعتین و صدغین
داخل است و مواضع تحذیف و عذارین و بیاضهای مابین عذار و گوش خارج لیکن نزعتین را همه خارج دانسته اند
و گفته اند مراد از قصاص ناصیه است و آنچه برابر آن باشد از دو جانب تا عذار یعنی خطی عرضی که داخل شده
میان قصاص ناصیه و عذار از دو جانب بر آن کنند و نزعتین برابر آن خط مذکور نیست بلکه فوق خط مذکور میافتد اما
صدغین باینکه در تحت خط مذکور واقعست و تحدید مذکور شامل آن است همه اتفاق کرده اند بر آنکه آن داخل روی نیست و در این باب
شستن آن بنابر احتیاط آنکه در حدیث زراره مذکور تصریح باخراج آن واقعست و حدیث مذکور اینست که زراره بن اعین که از
ثقات راویان حدیث است از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که به آنحضرت گفتم مرا خبر ده از حد روی که آنرا
می باید شست وضو کننده در کلام مجید از شستن آن گفت امام علیه السلام فقط نه بار فرمودند الوجه الذي امر الله

عزّ و جلّ بغسله الذي لا ينبغي لاحد ان يزيد عليه ولا ينقص منه ان زاد عليه لم يؤجر وان نقص منه اثم ما دارت عليه الوسطى
والابهام من قصاص شعر الرأس الى الذقن وما جرت عليه الاصبعان مستديراً فهو من الوجه وما سوى ذلك فليس من الوجه
خلاصه معنی کلام معجز نظام آنکه روی که حضرت عزت جل شانه از شستن آن گفته چنانچه سزاوار نیست که کسی بر آن
که زیاده شوید یا از آنچه شوید چیزی کم کند اگر بر آن چیزی زیاده کند اجری بر آن نخواهد یافت و اگر چیزی از آن کم کند در
معرض اثم و عقاب در خواهد آمد مساحت آن از روی که دور آن کند بر آن وسطی و ابهام در حالتی که آن کف از
قصاص موی سر شده تا طرف ذقن و آنچه جاری شود بر آن هر دو انگشت دور زده پس از روی است و غیر آن چیزی از روی نیست و از آن
حضرت سؤال کردم که آیا شقیقه داخل روی است یا نه حضرت فرمودند لا یعنی شقیقه داخل روی نیست گفتم مرا
خبر ده از آنچه موی بر آن رویده است و در او احاطه کرده مانند ریش و سبیل و امثال آن فرمودند کلما احاط
به الشعر فلیس للعباد ان یطلبوه ولا ان یبحثوا عنه ولکن یجری علیه الماء یعنی آنچه موی بر آن رویده و در زیر پنهان است نیست بر بندگان که
در مقام بر آوردن آن از زیر موی در آیند بلکه آنچه بر آن کشیده شد کافی است که آب بر موی که بر آن موضع رویده جاری سازند
این حدیث عمده دلایل علماست از باب تحدید وجه و اقوی ادله دلیلی است و در کتاب کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه
حکم بصحت آن شده و شیخ طوسی در تهذیب حدیث را از حسن دانسته و در تهذیب مذکور و کلینی اگرچه بر وجه اتم نقل
نموده تصریح بنام کسی که زراره از او روایت کرده نشده و حدیث مضمر را از اقسام ضعیف شمرده اند اما این اضمار ضرر
بصحت حدیث نکرده و سقط آنکه شیخ طوسی در مصنف تهذیب است در کتاب خلاف که هم از مصنفات او است تصریح کرده است بآنکه
امام که زراره از او سؤال کرده یکی از دو امام است امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام و ابن بابویه صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه
تصریح کرده است که امام محمد باقر است علیه السلام اما موضع تحذیف و عذارین خلافی شده است بعضی علمای امامیه داخل روی دانسته اند
داخل روی شده و در وجوب شستن آن و جهت آنکه بعضی مواضع تحذیف را داخل دانسته اند و این دلیل که تحدید مذکور بر آن
شامل آن است آنچه انگشت ابهام و وسطی بر آن برسد و خصوصاً که در بالای آن میکنند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقهاء

حکم بخروج آن از وضو کرده بنا بر آنکه اصل برائت ذمه است از وجوب غسل آن و چون موی کوتاه آن و سپیده [illegible] اندکی بر
ظاهر نیست که داخل وجه باشد و داخل بودن و بعضی علمای اهل سنت نیز با او در این حکم شریکند و بعضی شیخ ابو القاسم و شیخ جمال
الدین مطهر علیهما الرحمة کلام جزم بخروج عذار نکرده اند بدلیل ۱ آنکه اصل برائت ذمه است از وجوب غسل آن ۲
آنکه حدیث مذکور شامل آن نیست چه انگشت ابهام و وسطی در غالب آن نمیرسد ۳ آنکه وجه را از مواجهه گرفته اند و عذار بجهت آنکه
پس از داخل وجه باشد تا نهایت پس شک نیست که اگر هر یک از مواضع تحذیف و عذار این داخل وجه شمرده شود [illegible]
اما چنانچه این با بیرون مقدار دو انگشت جمیع علمای امامیه اتفاق دارند بر آنکه از وجه بیرونست و غسل آن واجب نیست و اکثر
علمای اهل سنت و اهل مدینه آنچه بعد از نبات گوش است تا کنار گوش و بالجمله از تقریر این تحقیقات ظاهر شد که
قدما علما و ضحا بر آنکه از کلام علمای ما رضوان الله علیهم فهم میشود در [illegible] آنچه هست آن است از
دو جانب [illegible] خط عرضی مذکور تا قدر که میرسد انگشتان مذکور در وقت انفراج آن [illegible] شک نیست که مواضع
تحذیف و صدغین در زیر خط ابهام و وسطی وقت انفراج ایشان میکند پس این کلمه بنا بر [illegible] که مواضع تحذیف
صدغین [illegible] که داخل وجه نیست داخل میشود و چون [illegible]
قصاص [illegible] از امام علیه السلام صادر شده پس معلوم شد که کلمه بر وجه مقصود [illegible] نیست بلکه حق نیست که کلمه ما بین
الاصبعین مخصوص [illegible] نیست بلکه مراد نیست که هر یک از طول و عرض بمقدار ما بین الاصبعین است بدین وجه که خط
مستقیم توهم کنیم از قصاص ناصیه تا طرف ذقن که در اطراف انفراج ما بین الاصبعین است و وسط آن از اسافل فرض کنیم
تقریر خوش و کرده ایم تا طرف اعلای خط یکی طرف سافل و طرف اعلای [illegible] چنانکه شبیه دایره آن از آنچه
آنچه درین دایره داخل شود وجهست و آنچه بیرون شود خارج وجه است [illegible] قصاص شعر از آن سر که در عبارت [illegible] زراره
و قسمت بحسب [illegible] است از ما در آن که [illegible] ما تقدیرست [illegible]
در وضو داخل است [illegible] از رو [illegible] آن کند ابهام و وسطی بر آن [illegible] آن مقدار از قصاص شعر تا

ذقن

ذقن یا مستقل است عبارت مذکوره بعینه و آن ما بین الاصبعین است که ابتدا آن از قصاص شعر راس باشد و انتها
بذقن و ظاهر است که هرگاه ما بین الاصبعین بر نحوه ادار مکند اصبع دیگر بیکی این دو را آن خواهد کرد و بعضی ابتدا آن و آن از ذقن
خواهد بود و منتها بقصاص موی سر شبیه دایره مذکوره که لفظ مستدیر نیز دلالت بر آن دارد و بعبارت و لهذا امام علیه السلام
اکتفا بر کلمه کرده و در حدیث تصریح بدایره نموده است و بعد از آن در مقام تصریح بعلم ضمنا در آید بعد نماید که ما جرت علیه
الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه چه لفظ مستدیر در این عبارت حال است از جمله اگر ما موصول باشد یعنی مقداری که
جاری شود بر آن اصبعین مذکور در حالتی که انفراد مستدیر باشد از وجه است و آن حرکت اشاره است به آنکه مسافت طول و عرض
مساوی است و مقدار هر یک از آن انفراج اصبعین است و هرگاه حدیث بدین وجه تقریر کرده شد مواضع تحذیف
داخل میشود و صدغین تا در انفراج آن نزد جمعی که قایل اند بآنکه آنها داخل وجه نیست احتیاج بتکلیف نباشد و کلمه علما
میشود از قصور روایت که گذشت مواضع تحذیف و صدغین از این کلمه بیرون است و توسط آن است که تحقیق آن کامل است بآنکه
هرگاه چنانچه مذکور شد خط مستقیم از انفراج اصبعین را بر ما بین قصاص شعر و ذقن مستطیل سازند و وسط آن را ساکن ساخته بر طرف
خودش ادار فرمایند تا شبیه دایره مذکور بهم رسد مواضع تحذیف و صدغین خارج میشوند و این معنی ظاهر شده که
دیگر کلمه موهم شامل آن نیست زیاده است انفراج که از روایت با تقریر مذکور فهم میشود بمقدار نصف زیاده در موضع
بر دایره مذکوره بر آن دایره که عبارت از دو مثلث است که حاصل میشوند و خط مستقیم طولا و عرضا و قوس از دایره
مذکوره مثلا فرض کنیم که درین شکل ب قصاص ناصیه است و ز طرف ذقن و خط ا ب ج خطی است که توهم طرف اعلای
وجه داشته اند که مرور کرده بر ناصیه و آنچه بر سمت آن است از دو جانب تا عذار و مجموع این شکل بنا بر کلمه موهم وجه
بنا بر کلمه که مستفاد آن از روایت مذکوره مفهوم است دایره وجه است و ما بقی خارج پس ظاهر شد که زیاده آن بمقدار
مثلث ا ب ج و مثلث ب ج د است که نصف فضل مربع است بر دایره والله الهادی الی الصواب مسئله ۲
مشهور میان علمای امامیه رضوان الله علیهم آن است که اگر متوضی بعد از نیت رو و خود را بر آب زند بر وجهی که تمام اعضای ریسمان

رو می باید از جانب اعلی باشد تا آنکه دست آب بر روی ریزد یا دست بر روی رساند کافی است و اما در تغییر
راندن دست بر روی در حال شستن روی واجب نیست و بعضی از علمای زیدیه امرار ید را در غسل وجه واجب
دانسته اند و از علمای امامیه ابن جنید و بعضی اتباع او با ایشان درین مسئله موافقت کرده اند و شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه در مختلف مذهب مشهور که عدم وجوب امرار ید است برین وجه ایراد دلیل کرده است که
غسل وجه که از آیهٔ کریمهٔ فاغسلوا وجوهکم وجوب آن ثابت است همچنانکه در ضمن غسل با امرار ید متحقق است در ضمن
غسل بی امرار ید متحقق است پس در ضمن هر شق که غسل بعمل آید اتیان مأموربه واقع خواهد شد و تخصیص از عهده
تکلیف آن برآمده و اصل عدم تکلیف بزیاده است و بخاطر خطور میکند که این دلیل کامل و تمام میتوانند بود که در صورتی
چنانکه این حدیث متضمن نیست و جمیع علما در معرض قبول آن آورده بمضمونش عمل کرده اند امرار ید بعمل نیامده باشد اما
بعد از بعمل آمدن آن از حضرت امام علیه السلام چنانچه حدیث بآن ناطق است این استدلال را پر وجهی نمیماند
چرا که خصم را میرسد که بگوید که امام علیه السلام در معرض بیان و تعلیم وضو بدست مبارک آب بر روی آورده بر روی کشیده و
دست مبارک بهر دو جانب روی رانده چنانکه در مسح سینه جانبه نظر بر آن است پس راندن دست واجب باشد همچنانکه
در وجوب ابتدا باعلی وجه گفته اند برین وجه استدلال کرده و نیز در باب وجوب ابتدا باعلی برین وجه استدلال شده
بود که حضرت در وضو چنانکه بعد از فراغ از آن فرموده هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به با ابتدا باعلی روی کرده باشد
تا آخر آنکه در تقریر دلیل مذکور شد درین باب نیز میگوییم حضرت در حال غسل وجه در آن وضو یا امرار ید بعمل آورده باشند یا نمی
توانند بود که بعمل نیاورده باشند و الا ترک آن بر اثبات واجب میبود و هیچکس بآن قایل نشده پس البته بعمل آورده اند پس
امرار ید در حال غسل وجه واجب باشد و بالجمله دلیل علامه بر وجهی که دلالت بر عدم وجوب امرار ید دارد بر عدم وجوب
ابتدا باعلی نیز دارد هر چه جواب آن شود جواب این نیز میتواند بود والله الموفق مسئله شیخ زین الدین علیه الرحمه در بعضی
مصنفات خود حکم کرده است بآنکه در شستن روی در وضو مجرد ابتدا از اعلی کافی نیست بلکه میباید که جمیع اجزای

روی رعایت غسل الاعلی فالاعلی شود یعنی هر جزو بالا پیشتر از جزو پایین شسته شود و بعضی که عرف عربی فهم قدر گرفت
گویند رعایت مذکور واقع شده کافی نیست چرا که رعایت آن بحسب حقیقت کسی مکلف نمیشود چنانچه مخفی نیست در مرتبه اشکال
وقت بلکه ممتنع و متعذر است پس آنکه تکلیف کرده اند در رعایت عرفیه کنند منافاتی نخواهد بود و بعد از آن ذکر کرده است که اگر
اکتفا شود بوجوب تقدیم غسل هر جزو بالا بر نسبت بجزو پایین که در سمت آن باشد یعنی بر یک خط مستقیم بهر دو برود
بر نسبت بجمیع اعضا اکتفا نمایند اگرچه بر آن سمت نباشد خالی از وجهی نخواهد بود و آنچه بخاطر رسیده آنست که همان ابتدا
بجزو از اعضا اعلی کافی است و رعایت الاعلی فالاعلی در باقی اجزا مطلقا واجب نیست نه نسبت باجزای که در یک
سمت باشند و نه نسبت باجزای دیگر و نه رعایت عرفیه و نه حقیقیه چرا که مشقت عظیم در ضمن التزام آن است که تکلیف شامل
آن نمیکند شارع وقوع یافته و اصل برائت ذمه مکلف است از وجوب آن و در هیچیک از احادیث اشعاری بآن
نیست نه احادیثی که مذکور شده و نه غیر آن و آنچه از حدیث مذکور فهم آن شده زیاده بر آن نیست که حضرت امام علیه السلام
در غسل وجه ابتدا باعلی روی کرده اند و ظاهر چنانکه در ضمن رعایت الاعلی فالاعلی متحقق است با عدم رعایت مذکور نیز
متحقق خواهد بود که ظاهر آنست که ابتدا بجزو اعلی شده باشد و امرار ید که در حدیث مذکور است بر آن بعد از حضرت در حال غسل واقع شده
نیز دلالتی بر آن ندارد و بالجمله در هیچیک از کتب استدلال دلیلی دیده نشده که دلالت بر وجوب رعایت مذکور کند
پس حکم بوجوب آن و جزم بآن نشاید تا اقامت دلیل [illegible] سیوم باید دانست که وجوب تقدیم غسل دست راست
بر دست چپ که این حدیث اشعار بر صدور آن از امام علیه السلام دارد و دلیلی که در باب وجوب ابتدا
باعلی روی مذکور شده در باب آن نیز جاریست از مختصات مذهب امامیه است که علمای مذهب مذکور رضوان
الله علیهم بر آن اتفاق دارند و از علمای اهل سنت هیچکس بآن قایل نشده بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و احمد حنبل
اکتفا کرده اند بوجوب ترتیب میان غسل وجه و مجموع یدین و مسح راس و مجموع رجلین قایل بترتیب میان دستها و پاها نیستند و
بعضی دیگر مثل ابو حنیفه و مالک ترتیب را مطلقا واجب نمیدانند و میگویند ابتدا بهر عضو که واقع شود جایز است

استدلال کرده اند بر مذهب خود باآنکه اصل برائت ذمه است از وجوب آن و در آیه وضو شاهدی بر وجوب آن نیست
چرا که واو عطف که در میان اعضا در آمده افادهٔ ترتیب نمیکند پس ممکن که نزد ایشان جایز است که وضو را بآنوجه واقع
شود مقصود و چند صورت خواهد بود که نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم جمیع آنها باطل است الا دو صورت که
گر ترتیب در مسح پاها واجب نباشد و گویند که دو پای چپ مقدم بر پای راست مسح شود و دیگر صورت آنست که گوید
آن نیز کرده و در مسح پاها ترتیب را واجب ندانند و چنان در حصول صور محتمله بعد مذکور آنست که عدد اعضای شسته و ممسوح
در وضو شش است وجه و یدین و راس و رجلین و بر تقدیر عدم وجوب رعایت ترتیب میان ایشان انچه از
اعضا شش گانه صحیح خواهد بود و بر تقدیر عضو دوم پنج احتمال خواهد داشت که مجموع سی احتمال باشد و بر هریک از احتمالات
سی گانه عضو سیوم را چهار احتمال است و حاصل ضرب سی در چهار یکصد و بیست و عضو چهارم را بر هریک از وجوه مذکور
سه احتمال و حاصل ضرب صد و بیست در سه سیصد و شصت و عضو پنجم را بر هر وجه از آن دو احتمال و حاصل ضرب سیصد و
شصت در دو هفتصد و بیست است و چون عضو ششم را سوای یکصورت باقی نماند و حاصل ضرب هر عدد در واحد
همان عدد است انضمام آن باعث زیادتی عدد صور محتمله نمیشود مترجم گوید انحصار عدد صور محتمله در هفتصد و بیست کافی
تمام است که ایشان تجویز جمع میان اعضا در غسل کرده باشند و ظاهر نیست که آن نیز مذهب ایشان باشد پس
صور محتمله بیشتر از هفتصد و بیست باشد چنانکه بعد از رجوع بحساب ظاهر میگردد و از آنجمله نزد جمعی از علمای امامیه رضوان الله
علیهم که قایل بوجوب ترتیب میان رجلین نیستند صور صحیح باشد که ثالث آنها جمع میان رجلین بوجهی که هر دو
با هم مسح شود والله اعلم و شیخ جمال الدین بن مطهر علیه الرحمه بر وجوب ترتیب که متفق علیه امامیه است بچند وجه استدلال کرده است
چون مقام مقتضی ذکر آن نمیکند و وجوه مذکوره با آنکه هر وجه که بخاطر رسیده مذکور میکرد والله الموفق و دلیلی که در کتاب
منتهی المطلب ایراد آن کرده آنست که در آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی
الکعبین فاء تعقیب که بر اغسلوا در آمده دلالت دارد بر آنکه غسل رو باید که بلا فاصله بعد از ارادهٔ قیام بنماز واقع شود

یکصورت

است

چه فاء افادهٔ تعقیب با تراخی نمیکند چنانچه مستقر گردیده پس تقدیم غسل که در آیه مذکوره واجب باشد و هرکس قایل بوجوب
تقدیم غسل شده ترتیب را واجب میداند پس ترتیب واجب باشد و این کلام چنانکه مخفی نیست دو محل ایراد دارد اول آنکه
مراد از غسل درین کلام چنانکه مخفی نیست شیخ شهید علیه الرحمه بر آن حمل کرده غسل وجه باشد یعنی هرکس قایل بوجوب تقدیم
غسل وجه شده ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و برین تقدیر بخاطر میرسد که دلیل مذکور از افادهٔ مقصود قاصر
باشد چه فاء داخل نشده مگر بر اغسلوا که بمذهب صحیح در مجموع وجه و یدین عامل است و بر تقدیر تسلیم افادهٔ
تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که غسل وجه و یدین بلافاصله بعد از ارادهٔ قیام بنماز بجا باید آورد و همچنان
وجه مقدم باشد خواه یکی از یدین چرا که واو عطف زیاده بر جمع شدن معطوف با معطوف علیه در حکم دلالت ندارد
چنانکه گذشت و تقدیم ذکر چنانکه در عربیت مقرر شده مفید مقصود نیست مثلا اگر بشخصی از اهل لسان گفته شود اذا
لاقیت زیدا فقبل وجهه و یدیه یعنی چون زید را ملاقات کنی بوس ده روی او را و دستهای او را زیاده برین که فهمید
که فعل هر دو باید مقارن ملاقات زید واقع شود و در ضمن هریک که ابتدا اتفاق افتد در امتثال امر مذکور خواهد بود
دوم آنکه مراد از غسل مطلق غسل باشد یعنی هرکس قایل بوجوب مطلق تقدیم غسل است بر مسح ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند
و برین تقدیر بخاطر میرسد که دلیل تمام نباشد چرا که واو عطف چنانچه مذکور شد از برای افادهٔ مطلق جمعیت است و دلالت بر
ترتیب و تعقیب ندارد خواه در عطف مفرد بر مفرد باشد مثل عطف یدین بر وجه و رجلین بر راس خواه در عطف جمله بر جمله
مثل عطف جمله امسحوا بر جمله اغسلوا پس میگوییم که در آیت عطف شده است امسحوا بر اغسلوا و مجموع معطوف و معطوف علیه
با هم جزا از شرط و مدخول فاء تعقیب است یعنی هرگاه اراده قیام بنماز نمایید مجموع این افعال را از غسل و مسح بجا آورید اعم
از آنکه غسل مقدم باشد یا مسح بالجمله فاء تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که مجموع افعال وضو را بعد از ارادهٔ قیام بنماز بلافاصله باید
آورد و دلالت آن بر وجوب تقدیم غسل وجه یا مطلق غسل در معرض منع است مستند بامثال آنکه مذکور شد یعنی که اگر
شخصی از اهل لسان در معرض این خطاب بنده آید اذا دخلت [illegible] فقف عنده و البس ثوبک یعنی هرگاه [illegible]

در حال ... دستار خود را و پوشش جامه خود را زیاده از این نخواهد بود که هر دو را مقارن طلب بر عمل می‌باید آورد و تقدیم

بسر ... بر لفظ ... در عرض مخالف امر مذکور نخواهد آمد پس کلام مذکور دلالت بر ترتیب داشته باشد والله اعلم

وجه دوم که در کتاب نهایة الاحکام ایراد کرده استدلال باین صورت است که لا یقبل الله صلوة امرء حتی یضع الطهور مواضعه فیغسل

وجهه ثم یغسل یدیه ثم یمسح راسه ثم رجلیه یعنی در عرض قبول در نمی‌آورد حق تعالی نماز کسی را تا آنکه بنهد آب پاک کننده را

کرا از برای آن تعین شده بر نحوی که بشوید روی خود را بعد از آن بشوید دستهای خود را بعد از آن مسح کند سر خود را بعد از آن

پاهای خود را چه کلمه ثم چنانکه گذشت از برای ترتیب بالاتر است و بکار ... سیده که این وجه نیز ثبت مدعی نیست چه

چنانچه از عبارت نهایة الاحکام ظاهر میشود وجوب ترتیب که امامیه بر وجوب آن رفته‌اند یعنی ترتیب میان جمیع

اعضا و حدیث مذکور چنانچه از ترجمه آن فهم شده دلالت ندارد دیگر بر ترتیبی که شافعی آنرا واجب میداند یعنی غسل

وجه بر یمین و یمین بر مسح راس و مسح راس بر رجلین و آنکه دست راست را بر دست چپ مقدم باید داشت چنانچه

مجمع علیه امامیه است یا پای راست را از پای چپ ... موخر مسح باید کرد چنانچه مذهب بعضی از ایشانست از حدیث فهم نمیشود

پس دلیل مذکور بر مدعا انطباق نداشته باشد وجه سیم که هم در نهایة الاحکام بعد از ذکر وجه دوم نقل کرده است

که حضرت عزت در کلام مجید نهایت غسل یدین را مرفقین ساخته و نهایت مسح را کعبین و عامل در عطف یکی چیز است

حرف عطف میان این اجمال آنچه در عربیت مقرر شده که عامل در معطوف آن عامل در معطوف علیه است نبود که عامل

از توسط حرف عطف می‌باید پس کلمه امسحوا که در آیه وضو واقع است هم عامل باشد در وجوهکم و هم در ایدیکم و در

کلمه امسحوا نسبت برؤسکم و ارجلکم و الی در الی المرافق که از برای انتهای غایت غسل متعلق است بغسلوا

و در الی الکعبین با امسحوا پس آیه غسل وارد بر وجه و یدین منتهی شود بمرفقین و مسح وارد بر راس و رجلین منتهی بکعبین

پس ترتیب واجب باشد چه اگر غسل وجه مقدم بر یدین واقع شود یا موخر از یدین واقع خواهد شد یا در میان هر دو و بر تقدیر

انتهای غسل مرفقین نخواهد بود و همچنین اگر مسح راس بر رجلین تقدیم نیابد انتهای مسح کعبین نخواهد بود و مستلزم آن تیقن

آنست در ضمن آن ... نخواهد بود و نمیتوانند بود که کلمه الی نهایت غسل باشد باعتبار وقوع آن بر یدین و نهایت

مسح باشد باعتبار وقوع آن بر رجلین چنانچه بر تقدیر باعتبار ما تعلق ... خواهد بود ... که بر وجه و راس

واقع است پس مغایرت بهم خواهد رسانید عامل معطوف و عامل معطوف علیه و این مخالف آنست که در عربیت مقرر شده

و بخاطر میرسد که این وجه نیز انطباق ندارد دیگر بر ترتیبی که شافعی واجب میداند و اثبات وجوب ترتیبی که مدعا است نمی

نماید چنانچه بتقریر دلیل آن حاکم است بلکه میتوان گفت که دلالت بر وجوب ترتیب شافعی نیز ندارد چه نهایت

بعد از تسلیم مقال بسیار لازم می‌آید وجوب تقدیم غسل وجه بر یدین و تقدیم مسح راس بر رجلین تا انتهای غسل بر

مرفقین واقع شود و انتهای مسح بر رجلین اما آنکه همه غسل را بر مسح مقدم باید داشت چنانچه مذهب شافعی است از آیه

کریمه فهم نمی‌آید چه بر تقدیر عکس نیز انتهای مذکور متحقق است و اگر تمسک شوند بقاعده تعقیبی که بر غسل واقع در آیه بوده

کلام اول خواهد بود بدلیل اول و نقیض آن که مذکور شده و نیز میتوان گفت که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدیم

غسل وجه بر یدین و مسح راس بر رجلین نیز ندارد چه آنکه از آیه بنا بر تقریر مذکور زیاده بر این لازم نیاید که نهایت

غسل بر مرافق واقع شود و نهایت مسح کعبین و بر تقدیری که غسل وجه بعد از دست راست واقع شود و بعد از آن دست چپ

شسته شود و همچنین مسح سر را بعد از پای راست و قبل از پای چپ بفعل آورد صادق خواهد بود که غسل منتهی بمرافق

و مسح منتهی بکعبین و آنکه اشتباه میشود که بر تقدیر مذکور نهایت غسل مرفق خواهد بود نه مرافق و نهایت مسح کعب خواهد

بود نه کعبین زیرا که دست نهایت ... مرافق باعتبار ... است تا باعتبار هر شخص و نیز بر تقدیر انتها متحقق

نگردد مگر بیک مرفق و یک کعب پس آنچه جواب ایشان شود جواب ما نیز میتواند بود و فیه ما فیه وجه چهارم که

در کتاب تذکرة الفقها بآن استدلال کرده کلام حضرت مقدس نبوی است صلوات الله علیه و آله که در جواب سؤال

سر صفا و مروه که بکدام ابتدا باید کرد بر زبان معجز بیان جاری ساخته که ابدأوا بما بدأ الله به یعنی ابتدا کنید بآنچه حق تعالی در کلام

خود بآن ابتدا کرده یعنی چنانکه در آیه کریمه ان الصفا والمروة من شعائر الله ابتدا بذکر صفا شده و ذکر مروه بعد از

ذکر آن وقوع یافته شمایند وظیفه‌اند که تقدیم رسانیده عمل خود را موافق قول پروردگار خود رسانیده و بعد الفراغ کرده
سعی خود را با تمام رسانیده بر نوعی که اگر چه سبب علم حضرت که سؤال از مرضی خدا و مرده از حالت اشتغال به عبادت
نیست اما لفظ حضرت که ابدأوا بما بدأ الله به است علامت در علم عربیت مقرر است که از جهت عموم لفظ است
نه خصوص سبب پس در همه عبادتی که در اجزا او تعدد افعال باشد و در قرآن مجید ذکر آن شده باید ابتدا بفعلی بکند که در
قرآن ابتدا به ذکر آن شده و در آیت وضو ابتدا به ذکر غسل وجه شده پس بحکم حدیث که در مورد وضو ابتدا به غسل وجه
کرده و بعد از آن عمل سایر را بر تقدیر ترتیبی که در آیت مذکور است بفعل آورد پس ترتیب واجب باشد و این دلیل نیز با
بعض از آنچه سابقا مذکور گشت در آنکه دلالت ندارد بر وجوب ترتیبی که شافعی واجب دانسته و اما اعلام نیز بر وجه
آن ترتیب دلیل شده بلکه دلالت آن بر وجوب ترتیب شافعی نیز خفا که کما ظهر رسیده و عملی که ثابت است و اگر از حدیث ظاهر شده
زیاده از این لازم نیست که ابتدا به غسل وجه باید کرد و به وسط آنکه در آیه ترتیب ابتدا بآن شده اما آنکه بعد از آن آنچه در ذکر مقدم
مقدم بعمل باید آورد مستفاد حدیث نیست چه در حدیث وارد نیست که ابدأوا بما بدأ الله به و ثنّوا بما ثنّی الله به و اگر اینقدر
در حدیث ثبت بود از اضافه محمول شود و شامل اتصال او بوده و ثانوی و ثالثی و آنکه هر چه مقدم ذکر شده باشد اولی بوده باشد عمل بلفظ
خواهد بود و بعضی تجوز و مسامحه که قرینه بر آن در کلام ایشان بوده باشد اینجا نیست پس اگر کسی خواهد که باین حدیث
استدلال بر وجوب ترتیب بکند معنی به تخصیص آنکه در دلیل اول مأخوذ بود و بآن ضم نماید و آن نیست که هر کس قایل بوجوب ابتدا
بغسل وجه است قایل بترتیب آیت هست می‌تواند بود که مقدمه مذکوره در کلام علامه قدس سره نیز بطریق با یکی است فهم آن از
کلام او بعید و درست والله اعلم **فایده چهارم** باید دانست که این حدیث از جمله احادیثی است که استدلال کرده‌اند
بآن بر عدم جواز استیناف آب جدید برای مسح در وضو و گفته‌اند جایز نیست که در وضو برای مسح آب تازه بگیرند
بلکه می‌باید بهمان تری که از غسل اعضا در دست باقی مانده مسح کرده شود و این مذهب جمیع علمای امامیه است رضوان الله
علیهم سوای ابن جنید از ایشان که مخالفت کرده و چنانچه مذهب مالک است بر اخذ آب تازه نیز تجویز کرده و

اعضا

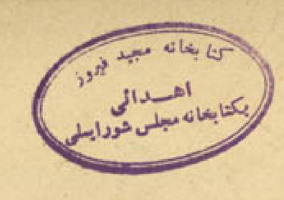
علما

علمای اهل سنت حکم بر وجوب استیناف کرده و مسح بقیه را موجب بطلان غسل و تجویز کرده‌اند و در طریق امامیه احادیث بسیار
در خلاف آن صحیح و غیر صحیح بسیار است و در روایت بطریق ایشان وارد شده که ظاهر آنها قریب
آنچه اهل سنت بر آن رفته‌اند اول معتبر بر خلاف است که گفت سألت ابا الحسن موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام
اکون للرجل ان یمسح قدمیه بفضل رأسه فقال برأسه لا فقلت أبماء جدید فقال برأسه نعم یعنی پرسیدم از امام
قایم امام موسی کاظم علیه السلام که آیا جایز است مرد را مسح کردن پاهای خود بزیادتی تری که بعد از مسح سر در دست باقی
مانده باشد امام علیه السلام در جواب آن بسر مبارک اشارت فرمودند که نه بعد از آن گفتم پس آیا آب تازه مسح باید
بسر مبارک اشارت فرمودند که بلی بغیر در این دو حال حرفی بر زبان معجز بیان جاری نشد و تفهیم مقصود باشارت سر کرد
فرمودند و دوم روایتی که از ابو نصر نقل شده که گفت سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام عن مسح
الرأس قلت امسح بما فی یدی من الندی رأسی قال لا بل تضع یدک فی الماء ثم تمسح یعنی پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام از مسح سر و گفتم آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری غسل اعضا باقی مانده سر خود را امام
علیه السلام در جواب فرمودند نه بلکه دست خود را در آب برسان بعد از آن مسح کن و شیخ جمال الدین مطهر علامه
در کتاب منتهی المطلب این دو روایت را نقل کرده و در دلیل ابن جنید ساخته و گفته است که احتج ابن جنید بقول او گفته
و حال آنکه هر دو روایت محکیت بر خلاف آنچه مذهب ابن جنید است چه مذهب او چنانچه مذکور شد جواز استیناف
جدید است نه تعیین و [illegible] بودن مستحب در مسح کردن بقیه و استیناف و آنچه [illegible] مذکور شده وجوب استیناف
و نهی از مسح بقیه پس حجت در دلیل او نتواند بود مگر آنکه بگوییم که ابن جنید نیز از مسح بقیه را بعدم ترتیب حمل کرده و مسح
را کرده میداند و استیناف آب جدید را سنت می‌شمارد و هیچیک از علما در این وجه از او نقل کرده نکرده‌اند
اعلم المقاصد بلکه چون روایتی که مذکور شد بحسب ظاهر مخالفت دارد با آنچه جمهور علمای امامیه حکم بآن کرده‌اند ناچار
شده است ایشان را از حمل آن بر معنی خلاف ظاهر نموده تأویل کنند لهذا شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حمل آن بر تقیه کرده

و گفته است که چون در وقت سؤال او جمعی از مخالفین حاضر بودند حضرت به جهت مبادرت به جواب فرموده اند که موافق مذهب ایشان
باشد و بکثرت ضرورت از ایشان ملاحظه کرده و احتمال این نیز راه داده که غرض امام علیه السلام مسح در حال جفاف اعضا باشد
یعنی چون در دست و سایر اعضای وضو تری که به آن مسح توان کرد نمانده باشد به آن دست مسح نباید کرد و آب تازه به جهت مسح بر باید
بعد از آن گفته است می تواند بود که مراد امام علیه السلام در روایت ثانیه از آنکه در این کلام و جهت که پیش تقضیه کرده فرموده
یعنی بلکه برسان دست خود را به آب و بعد از آن مسح کن آنکه در عکس و ابروها باقی مانده باشد نه آب تازه و والد بزرگوار که
شمه از احوال او در دیباچه مذکور شد در حواشی که بر کتاب استبصار نوشته گفته است که این احتمال نهایت بعید است از سایل
بر وجهی سؤال کرده که آیا مسح کنم بانچه در دستم از تری باقی مانده است پس چون تواند بود که امام علیه السلام از آن نهی فرموده باشد
اگر گفته شود که از ریش و ابروها که لازم آن شروط بعدم بقای تری است در دست و گفته نماند که محل و ابتنی مکرر در بین جفاف
اعضا که محمل دانسته نیز نهایت دور است چرا که سؤال راوی در روایت اول بر وجهی واقع است که آیا بگیرد مرد را که
مسح کند بفضل بر خود یعنی به بقیه تری که بعد از مسح سر خود در دست داشته باشد و در روایت دوم بر وجهی که آیا مسح کنم بانچه
در دست من است از تری بوده باشد پس چون بر حال جفاف اعضا که عبارت از باقی نماندن تری در دست و سایر اعضا
حمل توان کرد و بالجمله امثال این غلطها از مثل شیخ قدس سره به غایت عجیب و غریب است نهایتش می تواند بود که
گمراه آنکه قد یکبو الجواد و الصارم قد ینبو اعنی اسب اصیل نیز در سر در می آید و شمشیر تیز گاهی در حال برنده کند می گردد والله الهادی
و تحقیق حمل روایت اول بر تقیه نیز خالی از خفایی نیست چرا که سؤال راوی در روایت مذکوره از مسح پا است و مخالفین
مسح پا مطلقا قایل نیستند به تری باقی در دست و نه به آب تازه پس حمل کلام حضرت بر آب جدید به جهت
از ایشان بوده متوجه نموده اند و حضرت چون متفطن شد از اعمال یافته اند که آنجناب سایل بر این بشارت کرده اند که اول
وقت سؤال نیست وقت دیگر استفسار کن تا جواب حق توانی شنید یا اینکه مقصود حضرت را از اشارت مذکوره
نفهمیده گمان کرده است که حضرت در مقام نهی از مسح به بقیه تری است و اعاده سؤال کرده در این ترتیب آنجناب

و جمعی از شیعه بوده که در وقت سؤال راوی از مخالفین به ملاحظه حضرت از ایشان
صح

متوجه جواب حضرت بوده اند و مجلس خلوتی در باب حضرت داشته اند که کمال شأن این بوده که سؤال از خلق
صحت نماز با مسح پا با حضرت بالضروره در جواب بر سبیل جسم حرکت داده اند و قرینه بر یقینی آنکه ادب و
شعار حضرات صلوات الله علیهم نبوده است که القای احکام شرعی با شارت بر که شعار ارباب تکبر است
بلکه کلام خود را وقف القای احکام شرعی و امور دینی داشته با وضع وجهی بیان سایل مینموده اند پس این اشکال
خلاف ادب و عادت خود که در این باب از ایشان وقوع یافته اشعار بر آن دارد که بر وجه مذکور واقع باشد و
احتمال دارد که مراد مسح خفین باشد که مخالفین بر تجویز آن رفته و الله اعلم **نمایش پنجم** باید دانست که وجوب
مسح رجلین در وضو که این حدیث دلالت واضح بر صدور آن از امام علیه السلام در معرض بیان دارد از خصایص
مذهب امامیه است که از امامان بزرگوار و پیشوایان عالیمقدار خود صلوات الله علیهم فرا گرفته اند و به روایات
صحیحه متواتره به ایشان رسیده که آنکه مسالک علم و هدایت بر آن عمل آورده اند و اصحاب شیعه
خود را در سر و علانیه بر آن داشته به دلایل قاطع منع از غسل رجلین نموده اند از آنجمله روایت
بر بن روایت است که گفته است سألت الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام عن مسح الرجلین فقال هو الذی
نزل به جبرئیل یعنی پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام از مسح پاها که آیا مسح درست باشد در وضو لازم است حضرت فرمودند
بلی سنت است که جبرئیل امین آن را نازل شده یعنی کلام خدا که جبرئیل نازل آن کرده به آن حاکم است و در روایت دیگر است
از امام ناطق جعفر بن محمد صادق علیهما السلام که آنحضرت فرموده اند یأتی علی الرجل ستون و سبعون سنة ما قبل الله منه صلوة
قلت کیف ذلک قال لانه یغسل ما امر الله بمسحه یعنی می آید بر مرد شصت سال و هفتاد سال که گناهکار او در درگاه احدیت
در به قبول نمی یابد پرسیدم که به چه سبب قبول نمیشود آن ای فرزند رسول خدا فرمودند به سبب آنکه میشوید در وضو
خود آنچه پروردگار او در کلام خود امر به مسح آن کرده است و امثال این روایات و احادیث بسیار در طرق
ایشان منقول است و در کتب حدیث ایشان مذکور و در طرق اهل سنت نیز بعضی روایات وارد است که دلالت صریح



بر آن دارد و مثل روایت اوس بن ابی اوس الثقفی که گفت رأیت النبی صلی الله علیه و آله اتی کظامة قوم بالطایف
فتوضأ و مسح علی قدمیه یعنی دیدم رسول خدا را صلوات الله علیه و آله که آمدند بکظامه قومی در شهر طایف و وضو کردند
در آن وضو پاهای مبارک را مسح کردند و کظامه بکسر کاف عبارت از چاهی است که در پهلوی چاه دیگر کنده
شده باشد و در میان هر دو در زیر زمین راهی باشد که آب از یکی بدیگری برآید و روایت حذیفة بن الیمان رحمه الله
که گفت رأیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم توضأ و مسح علی نعلیه یعنی دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله که وضو
کردند و مسح کردند بر نعلین خود و مراد از نعلین نعل عربیست که بندهای آن بر پشت پا نیست و لهذا امامیه تجویز کرده اند
که مسح بر آن واقع شود و از ابن عباس نقل است که در صفت بیان وضوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گفته است
انه مسح علی رجلیه یعنی حضرت مسح کردند بر پاهای مبارک خود و هم از ابن عباس منقولست که میگفته است ان کتاب الله
بالمسح و یأبی الناس الا الغسل یعنی بدرستی که کتاب خدا ناطق است بمسح و مردمان از آن ابا نموده بغسل گرویده اند
و غیر غسل را واجب نمیدانند و میگفته است الوضوء غسلتان و مسحتان من شاء باهلته یعنی وضو عبارت از دو غسل است
که غسل رو و غسل دستها باشد و دو مسح که مسح سر و مسح پاها باشد هر کس ابا در این حکم مباهله میکند من نزد او مباهله کنم
مترجم گوید مباهله عبارت از آنست که دو کس که در امری نزاع و خلاف داشته باشند بطلب حقیقت التجا بجناب
هر دو باتفاق در حق اهل باطل لعن و دعای بد کنند و ظهور استجابت دعا علامت ظهور حق شود و اصل این در سال
دهم از هجرت که جماعتی از علمای نصاری بقصد بحث با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه طیبه آمدند
بعد از آنکه اسکات ایشان بمعجزات و دلایل حضرت میسر شد و دست از عناد و لجاج باز نمیداشتند و در حضرت آیه مباهله از جانب
الهی در رسید که فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
یعنی ای محمد با ایشان قرار مباهله بده و بگو بیایید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان خود را و زنان
شما را و نفسها خود را و نفسهای شما را یعنی هر کدام خود را حاضر نمائیم و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب

الهی حواله دروغ گویان و ارباب بطلان نمائیم تا ظاهر شود که کی بر باطل است و که بر حق ایشان چون دیدند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین را علیهم السلام بجهت این کار اختیار کرده و
دیگری را شریک خود نساخته دانستند که درین مباهله ایشان را سوای خسران امری حاصل نخواهد بود و درین مجادله
سوای الزام بهره نه از آن ابا نموده قبول جزیه و اطاعت اهل اسلام نمودند چنانچه تفصیل در تفاسیر و کتب سیر
مذکور است و بعضی دیگر احادیث و روایات نیز در طریق ایشان درین باب وارد است که ذکر آن موجب
اطناب است و مخالفین بعضی بر وجوب غسل رفته اند و بعضی بر تخییر میان غسل و مسح و بالجمله صور محتمله درین باب زیاده
بر چهار نیست و بر هر صورتی جمعی از اهل اسلام رفته مذهب خود ساخته اند اول وجوب مسح است علی التعیین و این
چنانچه مشهور گردیده مذهب ائمه اهل بیت است صلوات الله علیهم اجمعین چنانچه امام فخر رازی که از اعاظم علمای
اهل سنت است در تفسیر کبیر نقل از امام محمد باقر علیه السلام کرده است و نسبت آن با بن عباس و انس بن مالک
که از اخیار اصحابند و عکرمه و شعبی که از مشاهیر تابعین اند نیز داده اند دویم وجوب غسل است و آن مذهب فقهای اربعه
اهل سنت است که عبارت از ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل باشد و جمعی از تابعان ایشان سیوم جمع میان هر دو
است که هم غسل باید کرد و هم مسح و این مذهب داود ظاهری و ناصر للحق و بسیاری از علمای زیدیه است چهارم
تخییر میان هر دو که عمل بهر یک از هر کدام از غسل و مسح واقع شود مجزی باشد و این مذهب حسن بصری است و محمد بن
جریر الطبری و ابوعلی الجبائی و شیخ محیی الدین اعرابی نیز در کتاب فتوحات مکی حکم بتخییر کرده است و گفته است ان
مذهبنا التخییر فالمسح لظاهر الکتاب و الغسل بالسنة یعنی بدرستی که مذهب ما درین باب تخییر است چرا که ظاهر قرآن
دلالت بر مسح دارد و احادیث خبر شعار بغسل پس ما تخییر را اختیار کردیم تا بهر دو عمل شده باشد و منافات
میان قرآن و حدیث رفع شود و هر یک از فرق مذکوره را حجت بر مذهب خود اگرچه دلایل و شواهد
بسیار است تفتیش چون مقام را گنجایش ذکر آن نیست بایراد مناظره از جانب فریقین اولی که ارباب مسح

وقایلین بغسل قضا بردو اند والله الموفق **مناظره میان علماء فریقین در تحقیق غسل یا مسح رجلین** اهل سنت
میگویند قرآن و حدیث هر دو دلالت بر وجوب غسل دارند اما قرآن پس قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین چه اکثر قراء از
قراء سبعه مثل نافع و ابن عامر و کسائی و حفص که از راویان عاصم است بنصب ارجلکم خوانده اند بسبب عطف آن بر
وجوهکم یا بعمل اغسلوا مقدر که کلام در این تقدیر چنین باشد وامسحوا برؤسکم واغسلوا ارجلکم و جمعی دیگر که بجر ارجلکم خوانده اند
چون توفیق آن در معنی با قرائت نصب لازم است یا محمول خواهد بود بر جر جوار یا عطف باید داشت بر رؤسکم
بواسطه آنکه مسح باید کرد بلکه بواسطه آنکه اشارت بوده باشد بانکه اسراف در ریختن آب نباید کرد و غسلی باید کرد که
شبیه بمسح باشد و اما حدیث پس روایتی که از حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه وآله روایت شده که در وضو گرد و غبار
پا را که دند پاهای مبارک را شستند و روایت شده از ابن عباس که حکایت کرد چنان وضوی حضرت رسالت را
صلی الله علیه وآله وسلم و ختم آن بغسل رجلین کرد و روایت کرده بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمر که گفت تخلف
النبی صلی الله علیه وآله وسلم عنا فی سفر فادرکنا وقد ارهقنا العصر فجعلنا نتوضأ ونمسح علی ارجلنا فنادی باعلی صوته ویل
للاعقاب من النار مرتین او ثلثا یعنی پس صلوات الله علیه وآله وسلم در سفری از ما عقب افتاد و وقتی بما رسید که نماز
عصر را تا آخر وقت تاخیر کرده بودیم و وضو ساخته بودیم پس ما در هنگام وضو کردن بجهت ادای آن در آخر وقت در آن وضو
پاها را مسح کردیم حضرت چون آن را مشاهده کردند ندا کردند باواز بلند که وای بر پاشنه های شما از آتش دو دفع
مرتبه یا سه مرتبه تکرار این عبارت فرمودند و این تهدید بود بر آنکه مسح نباید کرد و روایت کرده محیی السنه در کتاب
مصابیح و غیر آن از ابو حیه که از اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام بود که او گفته است رایت علیا علیه السلام توضا
فغسل کفیه حتی انقاهما ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا وغسل وجهه ثلثا و ذراعیه ثلثا ومسح راسه مرة ثم غسل قدمیه الی الکعبین
ثم قام فاخذ فضل طهوره فشربه وهو قائم ثم قال احببت ان اریکم کیف کان طهور رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

یعنی دیدم امیر المومنین علی علیه السلام را که وضو کردند بر نحوی که هر دو دست را شستند تا پاکیزه کردند آنها را
از چرک که داشت بعد از آن سه مرتبه آب در دهن مبارک کردند و سه مرتبه استنشاق فرمودند و سه مرتبه روی
مبارک خود شستند و سه مرتبه ساعدها را و مسح کردند بعضی از سر خود را یکمرتبه بعد از آن شستند پاهای خود را
تا کعبین بعد از آن برخاستند و اندکی آبی که در دست [illegible] وضو فاضل آمده بود گرفتند آشامیدند بعد از آن خطاب بحاضرین
کرده فرمودند که خواستم بنمایم بشما که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم چون وضو میساختند و امثال این روایات و احادیث
بسیار در باب مذکور وارد است پس ظاهر شد که قرآن و حدیث هر دو دلالت بر غسل دارد و آنچه ارباب مسح
میگویند باطل است و محض تحریف کتاب قرآن و عدول از سنت رسول ملک منان که ناشی نشده است الا از نهایت
گمراهی و متابعت هوای نفس و علمای شیعه که قایل بمسحند میگویند ای برادران در دین و شریکان در طلب حق تقلید را
بر بدید و انصاف بدلول آنچه گفته در نظر بدید و با شما به انصاف آن توجه نماید هر آینه ظاهر شود که آیه مذکوره حجت تمام
بر شما نیست شما را بلکه اما بر تقدیر نصب ارجلکم بواسطه آنکه شما از برای آن دو توجیه مذکور ساخته اید که ما و شما در هیچ
نا قبول نکنیم چرا که در صورت تقدیر و مسح است و چنانکه شما را رسیده که تقدیر اغسلوا کنید تا حجت تمام شما شود ما نیز توانیم امسحوا
تقدیر کرد تا حجت تمام باشد و قرینه امسحوا قریب آن کثر از قرینه اغسلوا بعید نیست پس باقی ماند توجیه اول که عطف
بر وجوهکم باشد و آن چنانکه طبع سلیم بر آن شاهد است بغیر کلام مخل است و کلام را از سلاست و نظام می اندازد چرا که
از قبیل آنست که کسی قصد کند که مفهوم ضربت بکر را [illegible] ضربت زیدا و عمرا و اکرمت خالدا و بکرا بالعطف بکر بر زیدا
نه خالد یعنی زدم زید را و عمرو را و گرامی داشتم خالد را و بکر را و عدم رغبت خاطر و اسماع این طرز کلام بغایت
[illegible] آنست که توان قرآن را که بابلغ بیان و افصح لسان نازل است بر آن حمل کرد و پس باید که معطوف باشد بر رؤسکم
و نصب [illegible] بنا بر محل آن باشد که مفعول است یا واو و ارجلکم بمعنی مع باشد و بر هر تقدیر صریحست در آنکه ما مدعی آنیم
و چنانکه عطف بر محل در لغت عرب و کلام فصحا بسیار شایع و واقع است و هیچکس بر نا خوشی و عدم شیوع آن [illegible] معنی

مسح نیز در السنهٔ ایشان شایع و دایر است و هیچکس به عدم جواز آن نرفته و شیخ اجل رضی شیخ محیی الدین اعرابی در دو
باب از کتاب فتوحات مکی و او مذکور در آیه کریمه بر آن دلالت کند و عبارت او نیست و اما القراءة فی قوله تعالی
وارجلکم بفتح اللام وکسرها من اجل العطف علی الممسوح فالخفض او علی المغسول فالفتح فذهبنا ان الفتح فی اللام لا
یخرجه عن الممسوح فان هذه الواو قد تکون واو مع وواو المعیة ینصب تقول قام زید وعمرا ای مع عمرو
فحجة من یقول بالمسح فی هذه الآیة اقوی لانه یشارک القائل بالغسل فی الدلالة التی اعتبرها وهو فتح اللام ولم یشارکه
القول بالغسل فی خفض اللام یعنی قرائت بفتح لام و کسر لام در وارجلکم از جهت احتمال عطف است بر ممسوح و مغسول و جر عطف
بر ممسوح متعین گردیده است و عطف بر مغسول متعذر فتح و مذهب من آنست که قرائت فتح لام آنرا از ممسوح بودن
بیرون نمی‌برد چراکه مثل این واو گاه بمعنی مع می‌باشد و واو بمعنی مع اسم را منصوب میکند چنانچه میگویی قام زید و
عمرا و اراده میکنی از آن مع عمرو یعنی برخاست زید با عمرو پس حجت کسی که قایل بمسح است در این آیه در پیش ما قویتر است چراکه در
قرائت بفتح لام شریک است با قایل بغسل در حمل بر وجه صحیح و قایل بغسل در قرائت بکسر لام با او در حمل بر وجه صحیح شریک نیست و
چون شیخ مذکور از اعاظم علمای جماعت است و در فضل و طرفیت کلام او در این مقام بر ایشان حجت میتواند بود و اما تجویز
جر لام بواسطهٔ آنکه تمیز به عطف آن بر روسکم نامشعر باشد برآنکه در غسل پاها باید رعایت اقتصار و عدم اسراف در
ریختن آب واقع شود و غسل واقع شود شبیه بمسح و این به دو محل چنانکه ظاهر است در نهایت دوری و ناخوشی است او جر
مسح خفین را که توجیه شیخ ساخته‌اند از آنها دورتر و ناخوشتر اما جر جوار بواسطه اکثر نحویان انکار آن کرده‌اند و قایل
بجواز آن نشده‌اند و بعضی که تجویز کرده‌اند دو شرط اعتبار کرده‌اند یکی امن التباس یعنی خوف التباس نبود بغیر کلام
بغیر مقصود و دیگری عدم وساطت حرف عطف میان متجاورین مثل حجر ضب خرب که بواسطه تحقق شرطین مذکورین
تجویز کرده‌اند که جر خرب با وجود آنکه چون خبر است می‌باید که مرفوع باشد بواسطه مجاورت ضب باشد و هیچ یک از دو شرط
متحقق نیست پس حمل بر آن بدون سبب مستحیل از نحو بر صحیح نباشد و کلام الهی را بر آن محمول ساختن اولی چون قیام احتمالات

دیگر نهایت ناخوشی داشته باشد و اما عطف بر روسکم بواسطه اشعار مذکور اگرچه صاحب کشاف ایراد آن
کرده است اما ناخوشی آن زیاده بر آنست که بر کسی مخفی باشد چراکه باتفاق نحات معطوف می‌باید که در
حکم معطوف علیه باشد و بر تقدیر مذکور معطوف علیه محکوم به غسل مطلوب است و معطوف محکوم بمسح شرعی پس رعایت
امر متفق علیه نشده باشد و از عامل تشبیه چون سزاوار تمامیه که بگوید اکرمت زیدا و عمرا او نحوت من خالد
و بکر و قصد کند از عطف بکر بر خالد اهتمی را که او را اکرامی کرده شبیه بنحوت و نیز عامل در معطوف و معطوف علیه چنانکه
ثابت شد متحد نیست و بر تقدیر مذکور عامل امسحوا خواهد بود که باعتبار عمل او در معطوف علیه معنی حقیقی از او اراده
باشد و باعتبار عمل در معطوف معنی مجازی از قبیل عموم مجاز که عبارت از استعمال لفظ است در معنی حقیقی و مجازی
باهم و اعمال آن بمعنی در لفظ و این بر تقدیر صحت از قبیل متعدد لفظ خواهد بود که در قران مثل آن وارد نیست و
حمل قرآن بر آن نزد مفسرین مجوز نه و طرفه‌تر آنکه صاحب کشاف تجویز کرده که صیغه افعلوا محمول بر افاده وجوب و
ندب شود و گفته است امر می‌باید یا در معنی وجوب مستعمل شده یا در معنی ندب و استعمال آن در هر دو از قبیل تعدد آن
و حمل قرآن بر آن جایز نیست و این توجیه را تجویز کرده است و اما مسح رجلین بواسطه آنکه ذکر آن در کلام مطلقا
نیست نه صریحا و نه کنایه و پوشیدن خف در حجاز در آن حین عرف نبوده که آن قرینهٔ مقامی بر آن تواند بود
پس کلام باز آن بهیچ یک از دلالات دلالت نباشد و تکلیف استنباط آن از آیه از قبیل التکلیف بما لا یطاق
باشد و اما آنچه از احادیث و اخبار نبوی ذکر کرده میگوییم بر تقدیر صحت سند معارض است با امثال آن احاد
که نزد ما از ائمه اطهار صلوات الله علیهم بطرق متعدده و روایات متواتره متضمن و غیر متضمن نقل آن صحت
پیوسته که از آنجمله آنست که در مرض حیان و هنر حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله وسلم فرموده انه
ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم لما توضأ الوضوء ... ومسح رجلیه یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در دیگر
وضو پاها نمی‌شستند تا مردم طریق وضو ساختن را از ایشان فرا گیرند پاها را مسح کردند و آنچه نسبت آن

به ابن عباس داده اند خلاف آنچه ظاهر است که از وی اشتهار یافته و شما خود در کتب خود از وی نقل کرده اید چه امام
فخر رازی که از اعاظم علمای شماست و غیر او نقل کرده اند که مذهب او مسح بوده و اما حدیث عبد الله بن عمر بر
تقدیر تسلیم صحت آن زیاده برین دلالت ندارد که حضرت بعضی از شما را دیده و ضوی ایشان که در آن پاها را مسح کرده
بودند از غسل عقاب کرده و میتواند بود که امر مذکور بواسطه نجاست عقاب ایشان باشد چرا که عرب ان بجهت حرارت هوا
و یبوست و خشکی هوا پای برهنه تردد کردن در بیابانها غالب اوقات پاشنهای پاهای ایشان ترقیده و ملوث
بخون می بوده و مشهور است که ایشان چون در پی علاج آن میشده اند بر آن بول میکرده اند و بول خود را داروی
آن میدانسته اند پس چرا نتواند بود که حضرت چون پاشنهای ایشان نجس دیده بود از برای آن وعید شنیده کرده و دیده که همواره بهمین
بهمان پاها نماز کنند مبادا در بسیار از آن عبارت کرده ندانسته اند که ایشان شسته و غسل و تطهیر آن از نجاست میکرده
و ایشان مقصود حضرت را نفهمیده گمان برده باشند که شستن پا از افعال وضوست و بکار بستن آن را و ما نیز میگوییم که عبد الله بن عمر
بعضی که پاها را وضو کرده بودند و پاها را در آن وضو مسح کرده اند چون از خیار اصحاب آنحضرت نبوده اند و طریق عبادات
و عمل بقواعد اسلام را از آنحضرت فرا نگرفته اند هیچ شک نیست که طریق وضو ساختن و لوازم آن را عارف
بودند از ما و شما و فقهای اربعه شما چرا که ایشان اعمال را از حضرت شاهده میکرده اند و حضرت در مقام بیان آن
با ایشان نبوده اند بعمل می آورده اند و چون تفصیل ترتیب ایشان را میسر بوده خود در آن باجتهاد در اعمال
که مورث ظن است نپرداخته اند خصوصا اعمالی که مثل وضو هر روزه چند مرتبه از آنحضرت مکرر واقع میشده باشد
پس مسحی که ایشان در آن وضو بر غیر اعتراف شما واقع شده است دلیل باشد بر آنکه ایشان از حضرت شاهده
مسح کرده اند و عدم تصریح حضرت بمنع از مسح مذکور و تقریر ایشان بر آن نیز شاهد بر صحت مسح دارند باشد و اگر گوئید
حضرت ایشان را چنانچه مذکور شد نهی در منع از مسح نیست و احتمال شبهه بر تطهیر پاها را از نجاست ظاهر میباشد
پس حدیث مذکور نیز بعد از دقیق نظر حجت ما باشد نه حجت شما بر ما چنانکه آیه کریمه چنانچه دیدی و آنچه از امیر المؤمنین علیه السلام

نقل کرد

نقل کرده در طریق یار روایات متعدده متواتره از آنحضرت و اولاد اطهار ایشان صلوات الله علیه و علیهم
اجمعین خلاف آن نقل شده و شما نیز در کتب خود از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده اید که وضو مسح
است که ایشان بطریق چرخ داع از شما و آیه و حدیث شما و اما تشنیع که شما در آن و خاطر خود بر ما کرده اید و نسبت
تحریف قرآن و عدول از سنت بما داده اید ما عارضه بمثل آن با شما نمیکنیم بلکه میگوییم غفر الله لنا و لکم و من علینا
و علیکم بالتوفیق و الهدایه و عصمنا و ایاکم عما یوجب الضلاله و الغوایه آمین یا رب العالمین نکته ششم بباید دانست که
مراد بکعبین در آیه کریمه نزد اکثر علمای اهل سنت دو استخوان برآمده است از دو جانب قدم یعنی جانب راست
و جانب چپ و عوام الناس نیز آنکه پا میگویند اما نزد علمای امامیه رحمهم الله آنچه مشهور میان ایشان شده
بمعرفت ذکر کرده اند آنست که دو استخوان برآمده است در میان پشت پا ما بین مفصل ساق و قدم و
که استخوان بیخ انگشتان پا شود و از علمای متقدمین نیز بعضی عبارتها در تصانیف ایشان یافت شده است که کعب ظاهرا
آن دارد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بر آن رفته است که کعب عبارت از مفصل میان ساق و قدم است و تصریح
کرده است بآنکه مذهب اصحاب ما نیست و جمعی از کلام و عبارات اصحاب غیر آن فهمیده اند و معنی کلام
ایشان را خوب نفهمیده اند چه در کتاب مختلف که از مصنفات اوست باین عبارت ادا کرده که مسح الرجلین علی
من رؤس الاصابع الی الکعبین و هما المفصل بین الساق و القدم و فی عبارة علمائنا اشتباه علی غیر المحصل یعنی مسح
پاها می باید از سر انگشتان پا واقع شود تا کعبین و مراد بکعبین در این مقام مفصل میان ساق و قدم است و جمعی که از عبارات
علما غیر آن فهمیده اند و حکم کرده اند بآنکه کعب عبارت از قبه است یعنی بلندی میان پشت پا اشتباه شده ما
و معنی عبارات ایشان را خوب تحصیل نکرده اند و بعد از آن عبارات ایشان را نیز بجنس نقل کرده و بر حقیقت مذهب خود
چند دلیل ایراد کرده اول حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از زراره و بکیر پسران اعین نقل کرده است و
در ضمن آن حدیث چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد مذکور است که ایشان گفته اند سؤال کردیم از امام محمد باقر علیه السلام

و مراد بالکعبین

که کعبین کجاست حضرت بزبان مبارک اشارت نکردند که همانا عین المفصل دون عظم الساق یعنی اشارت کردند بمفصل که
زیر استخوان ساق است فرمودند همچنانست دویم حدیثی که ابن بابویه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که او حکایت
حکایت وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکردند تا آنکه گفت مسح علی مقدم راسه و ظهر قدمیه یعنی مسح کردند
پیش سر را و پشت پاها را بر وجهی که این عبارت بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه تمام پشت پاها را مسح کردند
کردند و این کلام ممکن میتواند بود که مسح تا مفصل ساق واقع شود سیوم آنکه کعب بمعنی مفصل نزد دیگر است بآنچه اهل لغت
معنی آن ذکر کرده اند و در کتاب منتهی المطلب که نیز از مصنفات اوست باین عبارت ایراد کرده است و قد
اشتبه عبارة علمائنا علی بعض من لا مزید تحصیل له فی معنی الکعب والضابط فیه ما رواه زراره فی الصحیح یعنی بتحقیق که
مشتبه شده است عبارات علما را بر بعضی که زیاده تحصیل ندارند بعضی از عبارات علما اند و در معنی کعب اعتماد بر حدیث صحیح است
که زراره روایت کرده و روایت او را بجای این نقل کرده است و جمیع علمای که بعد از زمان او بوده اند دعوی و بسیار از ایشان
ناخته اند انکار او نمیکرده اند و در مقام تشنیع بسیار برو شده اند چرا که تشنیع بر علما کرده است و حال آنکه آنچه او بر آن
رفته است احداث قول ثالث و خلاف مجمع علیه نیست از آنجمله شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری عبارتی ایراد
کرده که ترجمه اش اینست شیخ جمال الدین مطهر تنها باین قایل شده است با آنکه کعب مفصل میان ساق و قدم است و
عبارات اصحاب را تمام بر آن حمل کرده و حکم مذکور را بدلیل کلام امام محمد باقر علیه السلام دانسته و استدلال کرده است
بر آن روایت زراره از امام محمد باقر علیه السلام بر وجهی که روایت مذکور مشتمل بر حکم مسح ظهر قدمین است و
تحقیق بسیار در عبارت حدیث نیست که اشعار به تخصیص و تعیین داشته باشد بر آن افاده وجوب استیعاب مسح کند بلکه
گرفتن مسح تمام پشت پا را و این کلام ممکن نتوانسته اگر کعب که نهایت ممسوح است مفصل میان ساق و قدم باشد آنکه تنها
ظهر قدمست و آنکه معنی کعب نزد دیگر است بآنچه اهل لغت در تعریف کعب ذکر کرده جواب او نیست که ظهر قدمین که در
حدیث زراره واقع است توانسته بود که مراد ظاهر اطلاق خود باشد بلکه ناچار است که بر تقیید محمول شود چرا که مفاد اطلاق

وجوب استیعاب تمام ظهر قدمست طولا و عرضا و هیچکس از علما قایل بآن نشده چه از کلام هیچکس حکم بوجوب استیعاب
عرضا ظاهر نیست و کلام امام محمد باقر علیه السلام اذا مسحت بشیء من راسک او بشیء من قدمیک ما بین کعبیک
الی اطراف الاصابع فقد اجزأک یعنی هرگاه مسح کنی بعضی از سر خود یا بعضی از پاهای خود را از کعبین تا سر انگشتان
هر آینه کافی خواهد بود ترا و دلالت بر وجوب در ضمن آن متحقق بود روایت زراره و بکیر پسران اعین که در تفسیر مسح
نص است در خلاف آنکه شیخ ابو القاسم علیه الرحمه در کتاب معتبر که از مصنفات اوست گفته است که واجب نیست استیعاب
قدمین بمسح بلکه کافی است آن قدر که مسمی مسح در ضمن آن متحقق شود از سر انگشتان تا کعبین و اگر چه بعرض یک انگشت باشد
بود دلیل اول اجماع فقهای اهل بیت علیهم السلام بر آن دویم معطوف بودن رجلین در آیه وضو که مسح کردن باید
روس که باتفاق مسح بعضی از آن واجب است چرا که معطوف علیه می باید در جمیع احوال در حکم معطوف علیه باشد و اما
اهل لغت که نسبت این تفسیر بایشان داده اگر مراد او ائمه لغت اهل سنت است ایشان نزد او در آن خلاف قوت و جهت
بر آن شیعه داد که مراد لغویین شیعه است هیچکس از ایشان بآن قایل نشده اند بلکه همه اتفاق دارند بر آنکه کعب قبه
قدمست تا اینجا ترجمه کلام شیخ شهید بود و مدارک و الحق تشنیع بر علامه اعلی الله مقامه العزیز از جهت استدلال بکار رد
و نص او در خطبه و تنقیح مذهب او بعد از شبهه و حال آنکه عنقریب بوضوح خواهد پیوست که حق با علامه است و
تشنیع مذکور در موقع خود نیست ان شاء الله تعالی و مخفی نماند که شیخ علی اعلی الله مقامه نیز در این تشنیع تبعیت او کرده
و در شرح قواعد الاحکام عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست که آنچه علامه در تفسیر کعبین ذکر کرده خلاف آنچیزی است
که علما بر آن اجماع کرده اند و او در این تفسیر منفرد است و مع هذا ادعا در بعضی از کتب خود ادعا کرده است که این
از عبارات اصحاب و تفسیر کعب اینست و دیگر عبارات ایشان را بر غیر معنی حمل کرده تحمیل کلام ایشان بر خلاف
کرده است و استدلال کرده است بر مطلب بظاهر بعضی احادیث و بکلام اهل لغت و بعضی از علامه غایت عجیب است
چرا که عبارات علامه صریح است در خلاف آنچه او دعوی کرده و ناطق است بآنکه کعبین دو استخوان است که از میان قدم

خواهد
تمام

برآمده در پشت ساق که جای بند شراک نعل عربیست و قابل تأویل نیست و احادیث و اخبار نیز صریح‌اند در آن
و کلام اهل لغت در این باب مذکور مختلف است و از اهل لغت شیعه هیچکس خلاف نکرده در آنکه کعب برآمدگی
ظهر قدم است و عمید الرؤسا که از مشاهیر لغویان شیعه است در کتاب کعب از کتب خود بحث را در این مقام
بسط تمام داده و شواهد بسیار ایراد کرده بر آنکه کعب برآمدگی مذکور است و بالجمله اگر از مفصل ساق
و قدم که کعب را بآن تعبیر کرده نفس مفصل اراده کرده‌اند عبارات هیچیک از علمای سنی و شیعه بآن موافقت
ندارد و نه کلام اهل لغت و آنچه در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده‌اند از آن ابا تمام دارد چرا که اشتقاق آنرا
از کعب بمعنی ارتفاع و نتو اعتبار کرده‌اند و گفته‌اند از آنجاست که چون پستان دختر بر می‌آید عرب می‌گوید
کعب ثدی الجاریة و حال آنکه در مفصل برآمدگی و نتوی نیست و اگر برآمدگی خواسته که در بین و پیاده قدم و قصبت
چنانچه مذهب اهل سنت است هیچ شک نیست که مسح تا بهیچیک بآن مشهور نیشود و حال آنکه ایشان با طفت(?)
با آنکه گفتی هر دو را باید بنهایت مسح شده تمام شد ترجمه کلام شیخ علی علیه الرحمه در شرح قواعد و شیخ زین الدین علیه الرحمه
نیز پیروی ایشان کرده و در شرح ارشاد بعد از آنکه دو حدیث نقل کرده که دلالت دارد بر آنکه کعب مفصل
قدم و قصبت عبارت آورده که حاصل معنی آن اینست هیچ شک نیست که کعبی که مصنف دعوی کرده در ظهر قدم
واقع نیست بلکه مفصل میان ساق و قدم است و مفصل میان دو شیء نمی‌تواند بود که در وسط یکی از دو شیء
مذکور باشد و عجب است از مصنف که در کتب مختلف ذکر کرده است که جمعی از عبارات اصحاب غیر
فهمیده‌اند معنی کلام ایشان را نیز خوب تحصیل کرده‌اند و در این باب اشتباه با جمعی کرده‌اند باراده آنکه کسی که
معنی عبارات ایشان را خوب تحصیل کرده بر او مشتبه نخواهد بود که مراد ایشان بکعب مفصل میان ساق و قدم است و بعد از آن
نقل عبارات مذکوره نکرده و حال آنکه هر کس بهره از طریق تحصیل معانی از عبارات داشته باشد از خواندن
معنی مقصود را از عبارات مذکوره تحصیل نماید بخود راهی آن خواهد یافت و نه راه استبعاد را بخود راه خواهد داد

اشهر ترجمه کلام زیاده از اکراه خلاصه کلام آنکه تشنیع این شیخ بزرگوار رحمهم الله در این مقام بر علامه قدس سره چنانچه
از عبارات ایشان که در مصنفات خود ایراد کرده‌اند و ترجمه آن مذکور شد ظاهر می‌شود و این است پنج امر
اول آنکه کعب را معنی کرده است که هیچکس از اهل اسلام بآن قایل نیست و این خرق قضیه اجماع مرکب و احداث
قول ثالث است که هیچکس تجویز آن نکرده دوم آنکه معنی مذکور مخالف معنی است که از کلام اهل لغت فهمیده می‌شود
و هیچکس از ایشان قایل نشده است بآنکه کعب مفصل است سیوم آنکه آنچه قوم در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده‌اند
بآن موافقت ندارد چرا که ایشان گفته‌اند کعب از کعب بمعنی ارتفاع و نتو مشتق است و در مفصل که او کعب دانسته نتو
و ارتفاعی نیست چهارم آنکه تفسیر مذکور مخالف مدلول احادیث و اخبار است که از ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم در این باب روایت شده پنجم آنکه گمان برده است که عبارت علما همه موافق قول او است با آنکه
عبارات اکثر ایشان نقل کرده صریح است در آنکه کعب برآمده است در پشت پا و مفصلی که او معنی کعب میداند نه در پا
و قصبت و نه برآمدگی دارد و حال آنکه هر کس میان نظر در این مقام کرده باشد بدیده بصیرت و نظر حیرت نگرد میداند که
تشنیعات مذکور بر علامه در موقع خود نیست و دامان دانش او از آلودگی بامثال آن پاک است بلکه آنچه او
رفته عین صواب است و هیچ شبهه در حقیت آن نیست و احادیث صحیحه بآن ناطق است و مدلول عبارات علما با آن
موافق است و آنکه علمای شیخ در این مقام ذکر کرده‌اند دلالت واضح برآن دارد و اهل لغت اتفاق بر خلاف آن ندارند
بلکه آنچه ارباب تحقیق از ایشان بر آن رفته‌اند همین است و کلام علمای اهل سنت که قبل از علامه بوده‌اند صریحست در
نسبت قول مذکور بعلمای شیعه و کتب ایشان مملو است از تشنیعات که در این باب بر شیعه کرده‌اند و ما این اجمال را
تفصیل می‌نماییم که کسی را شبهه در این مقام نماند والله الموفق تفصیل اجمال روایت کرده شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه بطریق
صحیح از زراره و بکیر پسران اعین انهما سألا الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن وضوء رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فدعا بطشت او تور فیه ماء ثم حکی وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی آخر الحدیث

علینا امسکت الله فاین الکعبان قال هٰهنا یعنی المفصل دون عظم الساق فقال لا بل هٰذا ما هو قال هٰذا عظم الساق
یعنی پرسیدند ایشان از امام محمد باقر علیه السلام که وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقام بیان آن شده
طلب کردند طشتی یا ظرفی که در آن پاره آب بود و حکایت وضوی پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم کردند و در وقت
مذکور ذکر کرده اند که بعد از آن ما دعا کردیم آن حضرت که پرسیدیم که کعبین کجاست حضرت فرمودند که اینجاست و اشارت
بمفصل کردند که در زیر استخوان ساق است بعد از آن اشارت بعظم ساق کرده پرسیدیم که این چه چیز است حضرت فرمودند
که این عظم ساق است کعب نیست و ظاهر است که این حدیث صحیح صریح است در آنچه علامه رحمه الله گفته قابل تاویل
و اینجا او مختلف دلیل اول که بر مطلب مذکور ایراد کرده این حدیث است و در منتهی المطلب در استدلال بر مطلب مذکور
اکتفا بهمین حدیث کرده و در مقام ذکر دلیل دیگر نشده و از شیخ شهید علیه الرحمه منقول است که با آنکه در کتاب ذکری
نهایت غلو در ذکر دلایل علامه بر مدعای مذکور و تزییف آنها دارد این حدیث را نقل نکرده و جواب از آن نگفته
آنکه دلیل عمده علامه درین باب این حدیث است و مدار او در اثبات مطلب مذکور بر این است و عجب آنکه حدیث مذکور را
اول دلایل خود ساخته است بر آنکه کعب قبتین است نه مفصل میان ساق و قدم با آنکه دلالتش برخلاف آن از
آفتاب روشن‌تر است فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد از آن استدلال کرده است بآنچه زراره در صحیحه از امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که انه وصف الکعب فی ظهر القدم یعنی کعب را بیان کرده که در پشت پا است و بآنچه
هم او از امام مذکور علیه السلام نقل کرده است که انه علیه السلام وضع یده علی ظهر القدم و قال هٰذا هو الکعب
یعنی امام علیه السلام گذاشتند دست مبارک خود را بر پشت پا و فرمودند همین است کعب و جواب آنکه هیچیک ازین دو
حدیث دلالت ندارد بر خلاف مذهب علامه چرا که مفصلی که آنرا کعب گفته نیز بر پشت پا واقع است چنانکه
بعد ازین معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی و اما اهل لغت اکثر ایشان تصریح کرده اند بآنکه مفصلهای او و بندهایی را
که در میان نی و نیزه می‌باشد کعب می‌نامند از آنجمله در صحاح این عبارت مذکور است که کعوب الرمح النواشز

فی اطراف الانابیب و در مغرب این عبارت الکعب العقدة بین الانبوبین فی القصب و در قاموس این عبارت که
الکعب کل مفصل للعظام و العظم الناشز فوق القدم و حاصل عبارات مذکوره اینست که مفصل او و بندهائی
و نیز را کعب می نامند و ابو عبیده که از مشاهیر اهل لغت است گفته الکعب هو الذی فی اصل القدم منتهی الساق
بمنزلة کعاب القناة یعنی کعب آنست که در بیخ قدم و نهایت ساق واقع است مانند بندهای نیزه و امام
فخر رازی در تفسیر کبیر تصریح کرده است بآنکه مفصل را کعب میگویند پس ظاهر شد که علامه در کعب گفتن مفصل تنها
اهل لغت نکرده بلکه اکثر ایشان در تسمیه مذکوره متفقند و تشنیع شیخ علی رحمه الله بر او آنچه او گفته است موافق اهل لغت
از اقوال علما نیست اهل لغت نیز بآن قایل شده اند از بیخ استعارات و دریت و دلائل شرح شمل جالینوس و
شیخ ابو علی و بعضی دیگر از شراح قانون مثل قرشی و غیر او تصریح کرده اند که قدم مرکب است از بیست و شش استخوان
و بالای همه کعب واقع است و کعب استخوانیست در شکل نزدیک بمدور که قسمت در محل اتصال قدم و
دو برآمدگی از دو جانب آن در جهت فوق و قسمت که در می آید بهر یک از آنها در سوراخی از سوراخهای
که در قصبه ساق و قسمت و دو برآمدگی دیگر در جهت تحت که در می آید در سوراخهای که در استخوان پاشنه
است و ساق مرکب از دو قصبه است بهم متصل انسی و وحشی یعنی آنکه در جانب انسی است کلفت تر و
بزرگتر است از جانب وحشی و آنرا از قصبه عظمی می نامند و آن متصل است از جانب بالا باستخوان زانو و
وحشی یعنی آنکه در جانب بیرون است کوچکتر است از آن و از پایین که قدم مرتبه مرتبه باریکتر میشود تا آنکه
پیش از رسیدن باستخوان زانو انقطاع می یابد و در طرف پایین هر یک ازین دو قصبه سوراخی دارد
که برآمدگیهایی که مذکور شد که در جانب بالای کعب واقعند در آنها در می آید چنانچه اطراف این دو قصبه
کعب را از دو جانب فرا میگیرد و سوای جانب وسط که استخوان میان پاست نزدیک انگشتان پس
کعب استخوانی باشد در پشت پا میان استخوان ساق و استخوانهایی که بآن اتصال می یابد ساق و قدم و بواسطه

تا به این کلام اقتصار بر رود و به نقل شیخ ابو علی در قانون بعینه و ترجمه عبارت شارح قرشی در شرح آن قال الشیخ
فی مبحث تشریح عظام القدم من القانون واما الکعب فان الانسان احق به وان کان لکثیر من الحیوانات
وکانه اشرف عظام القدم النافعة فی الحرکة کما ان العقب اشرف عظام الرجل النافعة فی الثبات والکعب
موضوع بین الطرفین النابتین من القصبتین یحتویان علیه من جوانبه من اعلاه وخلفه وجانبیه الوحشی والانسی
ومدخل طرفاه فی العقب فی النقرتین دخول الرکز والکعب وسط بین الساق والعقب به یحسن اتصالهما ویوثق
المفصل بینهما وهو موضوع فی الوسط بالحقیقة وان کان قد یظن بسبب الاخمص انه منحرف الی الوحشی شارح
قرشی در شرح این کلام عبارتی ایراد کرده است که ترجمه آن این است بدرستی که استخوانهای قدم منقسم است
به شش قسم کعب و پاشنه و عظم زورقی و عظام رسغ و عظام مشط و عظام انگشتان و ما در مقام
تشریح هر یک را بیان میکنیم اما کعب باید دانست که برآمده مدوری که بعد ازان در کعب بسیار حیوانات
شریفتر است بواسطه آنکه پاهای انسان را از آن حرکت و جا بجا بواسطه سهولت حرکت دادن قدم با انقباض و انبساط
که عبارت از بهم آمدن و از هم واشدن است احتیاج دارد تا آسان شود بر رو راه رفتن و در سرابالایی
و سرازیری و در زمین هموار و ازین جهت که احتیاج دارد تا مفصل ساق او با قدم با نهایت استحکام و قوت
استحکام ملایم و سهل الحرکة باشد و نمی تواند بود که مفصل کوریکه برآمده مدور باشد که در استخوان ساق
در آید چه اگر اینچنین باشد لازم می آید که در وقت راه رفتن پیش یا بجانب پهلو مرکشیده نشود بلکه گاه گاه باشد
که بجانب عقب نیز کج گردد و نیز لازم می آید که ترکیب ساق با قدم سست باشد و همیشه در وقت راه رفتن
پاها بر هم می رسیده باشد پس ناچار است که مدور برآمده باشد که آنرا دو زایده میگویند تا آنکه اتصال
هر یک از آن دو با استخوان ساق مانع آید از حرکت دیگری بر دور خود و نمیتواند بود که این دو زایده یکی در پیش
باشد و یکی در عقب چه اگر اینچنین باشد حرکت انقباض و انبساط آن که پیش پا واقع میشود دشوار خواهد شد

پس البته

پس البته باید که این دو زایده یکی در جانب راست واقع باشد و یکی از جانب چپ و ناچار است که از بودن
دو زایده بجانب قدم متقدمه تا مخالفت هر یک حرکت دیگری را از دور خود دور شده باشد و ازین جهت است که ممکن نبود
که ساق یک قصبه داشته باشد بلکه ناچار است که ترکیب آن از دو قصبه باشد که هر زایده در حفره یکی از آنها در آید چه اگر
یک استخوان باشد به بزرگی که هر دو و این دو حفره بر دو جانب او واقع باشد لازم خواهد آمد که کنده و حجیم شود و ساق را
از آن ثقل گرانی تمام حاصل شود و ازین جهت است که همین جانب پایین ساق که متصل بمفصل مذکور است دو قصبه است
و در جانب فوق که استخوان زانو اتصال دارد یکی گشته و دیگری قبل از وصول بزانو منقطع گشته و آنچه
لازم است که اتصالش بدین وجه باشد که حفره در قصبه ساق باشد و زایده در استخوان قدم نه بر عکس چه ظاهر است که
غرض از قصبه چنانکه مذکور شد خفت است و این خفت از دو با ثقل زایده بر آن واقع شود و چون زایده با غشا گران
و ثقل شود بخلاف حفره که آن چنانکه ظاهر است موجب زیادتی خفت است پس ازین جهت است که وضع این مفصل بر دو جهت بود
که حفرتین در قصبه ساق و خفت و زایدتین که در آنها در می آید بر استخوان قدم مشهور ترجمه کلام ایشان کلام علماء
تشریح نیز در کتب در آمده که کعب عبارت است از مفصل ساق و قدم و از احادیث ماضیه و کلام اهل لغت که با ترجمه
مذکور شد بظهور رسیده که نفس مفصل را کعب میگویند و گویا اطلاق کعب بر آن بمجاورت استخوان مذکور است نه بطریق
حقیقت و بالجمله ظاهر شد که کعب را بر چهار چیز اطلاق کرده اند اول برآمدگی میان پشت پا که ما بین مفصل ساق و
مشط واقع است دوم برآمدگی که بر دو جانب ساق و قدم است که عوام آنرا قوزک پا میگویند سیم نفس مفصل چهارم استخوان
برآمده که در پشت پا و قدم است متصل بقصبتین ساق و علامه رحمه الله علیه معنی اول را اختیار کرده و دیگر انکار دارد و برآمده در کعب
و برآمده دانست تا مختار او را مخالف شیخ اهل الحدیث بلکه در کتاب تذکرة الفقهاء تصریح کرده که گفته است که کعب مفصل
ساق و قدم است پس ظاهر شد که مراد او عظم مذکور است نه نفس مفصل و بعد از نقل اجماع علمای امامیه بر مذهب مذکور
گفته است که مذهب محمد بن حسن نیز همین است از جمله اموری که مؤید علامه است در نسبت این قول بعلمای امامیه آنست که

و بلفظ ره

کعب ره

که اکثر کتب لغت اهل سنت مشحون است باینکه کعب نزد جمعی که قایل بمسح اند استخوانیست که در مفصل ساق و قدم واقع است
از آنجمله امام فخر رازی در تفسیر کبیر آنجا که تفسیر قوله تعالی و ارجلکم الی الکعبین میکند کلامی ایراد کرده است که ترجمه آن
اینست جمهور علمای ما بر آنند که کعبین عبارتند از دو برآمدگی است که در دو جانب ساق واقع است و علمای
امامیه و جمعی که بر وجوب مسح پا رفته اند گفته اند که کعب عبارت از استخوانی است مدور مانند کعب گوسفند
و گاو که نهاده شده در زیر استخوان ساق در جائی که مفصل ساق و قدم است و این قول محمد بن حسن است و اصمعی نیز
اختیار این قول کرده بعد از آن میگوید دلیل امامیه برین آنست که اسم کعب را در جمیع حیوانات بر استخوان مذکور
اطلاق میکنند پس باید در باب انسان نیز چنین باشد و مفصل را نیز کعب میگویند و از اینجاست که بندهای نیزه را کعب
می نامند و در میان قدم نیز مفصلی هست پس می باید از آن نیز کعب توان گفت تا اینجا ترجمه کلام امام فخر رازی بود
در تفسیر کبیر و صاحب کشف که حاشیه ایست بر کشاف نیز در تفسیر آیت مذکور کلامی ایراد کرده که ترجمه آن
اینست اگر مراد در آیه مسح می بود هر آینه بجای الی الکعبین بصیغه مفرد گفته میشد چرا که بر آن تقدیر کعب مفصل ساق
و قدم خواهد بود و آن در هر پا یکیست پس از نظر بهر رجل است مفرد می بایست واقع شود و از صیغه جمع اما هرگاه
غسل مراد باشد کعبان برآمدگیهای دو جانب پا خواهد بود و آن در هر پا دو تاست پس ایراد آن بصیغه تثنیه صحیح خواهد بود
باعتبار هر رجل و فاضل نیشابوری در تفسیر خود بعد از آنکه نقل مذهب جمیع علمای اهل سنت کرده گفته است که امامیه و
هر کس قایل بمسح است میگویند که کعب استخوانیست مدور که در تحت استخوان ساق نهاده شده در جائی که مفصل ساق و قدم است
همچنانکه در پاهای سایر حیوانات و مفصل را نیز کعب می نامند و از اینجاست که بندهای نیزه را کعب می نامند و دلیل
جمهور علما اینست که اگر کعب آن میبود که امامیه میگویند چون در هر پا یکی است هر آینه سزاوار این بود که
ارجلکم الی الکعاب گفته شود چنانچه در مرافق چون در هر دست یکی است الی المرافق گفته شده و برآمدگی استخوان
که در مفصل ساق و قدم است چیزی پنهان نیست که معرفت آن حاصل نیست مگر ارباب علم تشریح را و د

استخوان برآمده از دو جانب ساق را که ما کعب میدانیم محسوس هر کس است و خفایی ندارد و مناط تکلیف نمیتواند
برآمدگی ظاهر است پس حمل کعب بر آن اولی باشد انتهی ترجمه کلامه و بالجمله نهایت تعجب حاصل است از
علمای مذکورین که با وجود ملاحظه این استشهادات و روایات واضحه چون [illegible] در مقام های تحریر
ایشان ثبات نورزیده و در مقام اینهمه تشنیع بر علامه در اختیار این مذهب در آمده اند و گفته اند آنچه او
گفته خلاف اجماع کرده است و هیچکس از علمای اهل اسلام بآن قایل نشده و گمان اینست که امری که ایشان را درین
ورطه انداخته اشتباه عبارات علامت چنانکه علامه خود نیز در مختلف و منتهی المطلب اشعاری بآن کرده و اشاره
آن اینست که ایشان تصریح کرده اند بانکه کعب اگر چه بمعنی ارتفاع مشتق است و اکثر عبارات ایشان ناطق است
بانکه کعبین دو استخوان برآمده است در پشت قدم و متبادر از برآمده آنست که دانسته اند که برآمده آن ظاهر و
محسوس باشد بحس بصر و در پشت پا استخوانی برآمده که متوجه برآمده آن محسوس و ظاهر باشد نیست الا دو برآمده
دو جانب ساق و دو برآمده که میان پشت پا و بین مفصل و وسط و در [illegible] مراد نیست باتفاق علما پس باجبار
حکم کرده اند که دو برآمده آخر مراد است و جمعی که مفصل را کعب دانسته اند غلط کرده اند و بواسطه آنکه در
مفصل هیچ برآمده نیست و غافل شده اند از استخوان مدور مذکور بواسطه آنکه تمام بر قوت با عبارات ایشان بر آن
والله العالم در بحث تمام نقل مانده که ایراد کرده شیخ شهید رحمه الله علیه بر علامه قدس سره کرده است که استیعاب مسح ظهر قدم
را که علامه قایل بآن شده است هیچیک از علمای ما بر آن نرفته اند اگر بدیده تحقیق ملاحظه شود بر علامه وارد نیست
و علامه نیز قایل است بانکه استیعاب تمام ظهر قدم لازم نیست بلکه مراد او استیعاب طول ظهر قدم است که از سر انگشتان
باشد تا مفصل ساق چنانکه در تذکره عبارتی ایراد کرده که ترجمه آن اینست و واجب نیست استیعاب پا بمسح یعنی
مسح کردن تمام پشت پا بلکه کافیست مسح از سر انگشتان پا تا کعب و اگر چه بیک انگشت باشد نزد اهل بیت علیهم السلام
بعد از آن گفته است و واجب است استیعاب طول قدم از سر انگشتان تا مفصل و ذکر مراد شیخ شهید رحمه الله علیه اینست که

این استیعاب را نیز بعضی قایل شده بنابر آنکه گمان برده است که کعب پشت پاست پس همه بر آمدگیهای پشت پا
تفصیل این بحث و هم خواهد بود و تحقیق آن با جمیع وجوه ظاهر شد ان شاء الله **حدیث پنجم** روایت است
بسندی که متصل است از شیخ الطایفه شیخ مفید علیه الرحمه **از** احمد بن محمد **از** پدر او محمد بن الحسن که احوال ایشان سابق دریافت
از محمد بن یحیی و احمد بن ادریس بن احمد الاشعری القمی که از ثقات روات حدیث است محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
کافی از او حدیث بسیار روایت کرده و احادیثی که روایت کرده اکثر صحیح و معتبر است **از** محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری
القمی که ثقه و جلیل القدر بوده و حدیث بسیار از او روایت شده و اگرچه در حق او گفته‌اند که از مردم ضعیف بسیار حدیث
نقل کرده اما در خود او طعن نکرده‌اند **از** حسن بن علی بن عبد الله بن المغیره که علمای رجال در مرتبه توثیقش کرده‌اند
و معتمدش دانسته‌اند **از** علی بن حسان **از** عم او عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی که علما حکم به تضعیف هر دو کرده و
گفته‌اند که علی بن حسان واقفی بوده یعنی بعد از امام موسی کاظم علیه السلام قایل بامامت کسی نبوده است **از**
امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و هم بسندی که نقل شده است از شیخ مفید علیه الرحمه **از** ابو القاسم جعفر بن محمد بن
قولویه که از ثقات رجال شیعه است و نهایت مهارت در فقه و حدیث داشته و صاحب تصانیف است **از** محمد بن
یعقوب بن اسحق الکلینی که کتاب کافی در حدیث که به کلینی مشهور است از مصنفات اوست و چند کتاب دیگر در
حدیث تصنیف داده و شیخ علمای وقت خود بوده و ثقه و جلیل القدر است و مولدش کلین است که دهی است از دهات
ری و فوت او در سال سیصد و بیست و نه هجری در بغداد اتفاق افتاده و بعضی از علما عبارت رحمه الله
موافق تاریخ مذکور یافته‌اند رحمة الله علیه **از** علی بن ابراهیم **از** پدر او ابراهیم بن هاشم القمی که اصل او از
کوفه است و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و اگرچه علمای رجال حکم به تصحیح و توثیقش نکرده‌اند اما علامه در خلاصه
رجال گفته و الارجح قبول قوله **از** قاسم الخزاز **از** عبد الرحمن بن کثیر که علمای رجال حکم به تضعیفش کرده‌اند و نسبت
وضع حدیث داده‌اند **از** امام جعفر صادق علیه السلام قال بینا امیر المؤمنین علیه السلام ذات یوم جالس

در باب وضو

مع ابن الحنفیه رضی الله عنه اذ قال له یا محمد ائتنی باناء من ماء اتوضأ للصلوة فاتاه محمد بالماء فاکفا
بیده الیمنی علی یده الیسری ثم قال بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا قال ثم استنجی
فقال اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار قال ثم تمضمض فقال اللهم لقنی حجتی یوم القاک
واطلق لسانی بذکراک ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها
وطیبها قال ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه
ثم غسل یده الیمنی فقال اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا ثم غسل
یده الیسری فقال اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات
النیران ثم مسح راسه فقال اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک ثم مسح رجلیه فقال اللهم ثبتنی علی الصراط
یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی ثم رفع راسه علیه السلام فنظر الی محمد فقال یا محمد
من توضأ مثل وضوئی وقال مثل قولی خلق الله من کل قطرة ملکا یقدسه ویسبحه ویکبره فیکتب الله
ثواب ذلک له الی یوم القیمة **شرح** کلام عبارت نظام در ضمن چهار رکن نمایش و ارکان [illegible] مشتمل بر
ده نمایش **نمایش اول** امام علیه السلام گفته شده بود روزی امیر المؤمنین علیه السلام با فرزند
خود محمد حنفیه رضی الله عنه که گفت ای محمد بیاور از برای من ظرفی از آب تا وضو سازم از برای نماز
پس محمد حنفیه امتثال امر پدر بزرگوار نموده از برای وضوی آنحضرت آب آورد پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام برداشتند از آن آب بدست راست مبارک خود و بر دست چپ ریختند
و در آن حین این دعا خواندند بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا یعنی
تبرک میجویم در ابتدای این فعل بنام پروردگار خود و سپاس و ستایش مر خدایی را که گردانید آب را
پاک و پاک کننده تا پاک کنند خود را از آلایش خبث و نجاست حدث پاک سازیم و نگردانید آن را

نجس تا شوانیم خود را با آن پاک ساخت گفت بعد از آن حضرت استنجا کردند یعنی در مقام تطهیر عورتین در آمدند
و در آن حین در عقب خواندن این دعا شنیدند اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار یعنی
بار خدایا نگاهدار عورت مرا از ملامست بدن نامحرم و نظر افتادن غیر بر آن و بپوشان عورت
مرا از چشم مردم و حرام گردان مرا بر آتش دوزخ تا شوانند مرا در بهشت تو فتوح حسنات از مساعی و
اشتغال بعبادات و طاعات تو گفت بعد از آن مضمضه کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک آب در دهان کردند
و در آن حین مبادرت بخواندن این دعا فرمودند اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک
یعنی بار خدایا تلقین من کن و زبان من ده حجت مرا روزی که بموقف لقای تو در آیم تا آسان بسؤال
جویم جواب آنچه از من پرسند و گویایی ده زبان مرا بذکر خود تا همیشه بان مشتغل باشم بعد از آن استنشاق
کردند و در آن حین تکلم باین دعا نمودند اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و
طیبها یعنی بار خدایا حرام مگردان بر من نسیم بهشت را و بگردان مرا از جمله آنها که استشمام آن
میکنند و از نکهت و بوی خوش آن دماغ جان را معطر میسازند گفت بعد از آن روی مبارک را شستند
و در حال غسل این دعا بر زبان مبارک گذرانیدند اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه ولا تسود وجهی یوم
تبیض الوجوه یعنی بار خدایا سفید روی گردان مرا روزی که بندگان گناهکار تو از خجلت بسیار گناه خود
سیاه روی میشوند و سیاه روی مگردان مرا روزی که بندگان نیکوکردار تو در جزای حسن کردار سفید
روی میشوند بعد از آن دست راست را شستند و در حال شستن آن مشغول باین دعا شدند
اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی بار خدایا در موقف
عرصات که نامه اعمال نیکوکاران بدست راست ایشان داده میشود و نامه سیئات بدکاران بدست
چپ تا بر اعمال خود اطلاع یابند و جزای کردار ایشان برسد حق علی میشود دانند نامه اعمال مرا بدست

راست ده و از تقصیرات من که معتقد نامه بدست چپ دادن باشد در گذر و خلود در بهشت عنبر سرشت را
بدست راست من ارزانی دار و چون مرا در معرض حساب آری حساب مرا آسان نما و بسهولت بگذران بعد
از آن دست چپ را شستند و بخواندن این دعا تبرک جستند اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی
ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران یعنی بار خدایا نامه اعمال مرا در موقف
عرصات بدست چپ من مده و مگردان آن را طوق گردن من و پناه میبرم برحمت و مغفرت تو
از جامه‌هایی که خیاط قهر و غضب تو از قطعه قطعه آتش فراهم آورده و بجهت پوشش بندگان گناهکار
مقرر شده و بعد از آن مسح کردند سر مبارک را و این دعا بر زبان آوردند اللهم غشنی برحمتک
وبرکاتک یعنی بار خدایا رحمت خود را شامل من ساز و از برکات نعمت خود مرا بهره
مند گردان بعد از آن پاها را مسح کردند و این دعا را بر زبان معجز بیان جاری ساختند اللهم ثبتنی علی الصراط
یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یعنی بار خدایا بر پای دار مرا بر پل صراط و اقدام
مرا از لغزیدن بر آن نگاه دار روزی که قدمهای عاصیان در حین مرور بر آن بلغزش در آیند و
سعی مرا مصروف دار بر امری که متضمن حصول رضای تو باشد بعد از آن روی مبارک بالا کرده
و بجانب محمد حنفیه نظر افکنده فرمودند ای محمد هر بنده از بندگان مؤمن که وضو سازد مثل این وضو که
من کردم در هر وقت هر آینه بیافریند حضرت عزت عظمته مر او را بازاء
هر قطره از قطرات آبی که در آن وضو صرف کرده است ملکی که تقدیس و تسبیح و تکبیر او کرده
باشد تا روز قیامت و ثواب عمل او را تا روز قیامت در نامه اعمال آن بنده مؤمن ثبت گردانند
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء **حدیث سی و دوم** بینا امیر المؤمنین ذات یوم بفنائه بینا که در امثال این مقام
مستعمل میشود همان بین ظرف است که فتحه نون او را اشباع کرده اند و تبدیل بالف یافته و در عقب

اوقات اذ مفاجاة بعد از او واقع میشود چنانچه میگویند بینا انا ذ عسر اذ جاء الفرج یعنی در میان تنگی و
عسرت بودم ناگاه فرج و گشایش پیش روی نمود و عامل بین را بعضی محذوف میدانند و فعلی که بعد از
اذ واقع است مفسر آن میدانند و بعضی میگویند ظرف مذکور در این مقام خبر مبتدا محذوف است و آن مصدر
که فعل واقع اذ از آن اشتقاق یافته پس تقدیر مثال مذکور چنین خواهد بود که بین اوقات عسر ای مجی
الفرج فالفاء بینه ابینی الکفاء اینجا بمعنی ترک کفایت از ما است و از کلام صاحب صحاح چنین معلوم میشود که کفا
باین معنی در لغت ثابت نیست بلکه صحیح کفات است و عبارتش اینکه او ذکر کرده است که کفات الاناء ای کببته
و قلبته فهو مکفوء و زعم ابن الاعرابی ان اکفاته لغة و هیچ شک نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام
اقوی دلیلی است بر ثبوت آن ثم قال علیهم بلحاظ معنی تراخی استعمال شده چنانچه ارباب تفسیر در تفسیر
قوله تعالی ثم انشاناه خلقا آخر گفته اند ثم در کلام مذکور بر این وجه مستعمل شده **مترجم گوید** در حدیث رابع
چنانچه سبق ذکر یافت ثم بملاحظه معنی تراخی استعمال شده بود و از مصنف ادام ظله اشارت باین شده پس اولی
آن بود که استشهاد بکلام مفسرین در تفسیر آیه مذکوره اینجا واقع شود و ملم لحب الحبس بفتح جیم و کسر جیم
هر دو آمده و بهر دو وجه خواندن آن جایز است لیکن کسر جیم مشهور است اللهم حصن بدر جی قرائه از
مشاهیر علمای عربیت ذکر کرده است که اصل اللهم یا الله امنا بالخیر است یعنی خدایا قصد کن ما را بخیر و
وجهی که خیر تو بما برسد با وجهی که او ضاع و احوال ما مقرون بخیر باشد و شیوع و کثرت استعمال باعث شد که در دو بو سطه تخفیف
در کلام تعبیر از آن عبارت بلفظ اللهم شده که چون بر زبانها کثیر الدور است و اکثر اوقات تلفظ بآن
واقع میشود بر زبان گران بوده و اکثر نحویان بر آنند که اصل اللهم یا الله است که حرف ندا را حذف کرده اند
و میم مشدده را عوض آن ساخته و شیخ رضی که از اعاظم علمای نحو است کلام قرا را رد کرده و باطل ساخته
باین دلیل که عرب گاهی که در مقام نفرین باشد گوید اللهم لا تومهم بالخیر یعنی بار خدایا قصد مکن ایشان را بخیر

پس اگر

پس اگر اصل اللهم یا الله امنا بالخیر شود مخالف و مناقض خواهد بود میان جزو اول کلام مذکور که اللهم است
و جزو آخر و استعمال آن صحیح نخواهد بود لیکن استعمال شده پس اصل اللهم آن نباشد و در این دلیل نظر است
چنانچه بر متأمل مخفی نیست **مترجم گوید** وجه نظر در حاشیه بر این وجه ایراد شده که اصل اللهم بنابر آنچه فرا
دعوی کرده یا الله امنا بالخیر است بصیغه متکلم و جزو آخر در مثال مذکور که شیخ رضی دعوی مدعای آن در کلام
عرب کرده است لا تومهم بالخیر است بصیغه غایب پس میان ایشان تناقض نباشد اگر اللهم لا تومنا بالخیر
از عرب شنیده میشد دلیل فرا را دفع میبود و ظاهر است که در آن و چه از عرب شنیده شده [?]
و بخاطر میرسد که میتوانند بود که مراد فرا از مثال مذکور اللهم لا تومنا بالخیر باشد و تعبیر از ضمیر متکلم بضمیر
غایب بنابر آن کرده باشد که نخواسته که لفظا او متوهم نسبت نفرین بر خود باشد چه فصاحت مقتضی
آنست که هرگاه نسبت امری را بخود نپسندند با آنکه مقام مقتضای صیغه متکلم باشد بصیغه تغییب ادا کنند
چنانچه در آیه لعان در کلام حضرت عزت جل برهانه واقع شده ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین
بر این وجه نازل آمده چه آنچه لاعن را بعد از شهادات اربعه میباید گفت لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین
است و بواسطه رعایت امر مذکور که مقتضای فصاحت است تعبیر از آن بضمیر غایب شده و ظهور عدم سماع
مثال مذکور را تو چه از عرب که مصنف ادام ظله در حاشیه مستم وجه نظر ساخته اند دور نیست که محل در تمام
بودن دلیل فرا بکند چه ظاهر نیست که از شخصی در مقام نفرین خود در آمده کلام مذکور را بر زبان آرد
از ارباب لسان عرب تغلیط او کرده و سرزنش خواهند داشت و از برای اثبات مدعای فرا همین قدر
کافیست والله اعلم و مراد بتحصین فرج نگاه داشتن آنست از فعل حرام و ستر آن از نظر نامحرم و
عطف عفه بر آن عطف تفسیر است و عطف و ستر عورتنا که بعد از آن مذکور است بر آن از قبیل
عطف عام است بر خاص چه عورت عبارت از هر عضوی است که حیا مانع باشد از کشف آن و این

سفر اعم است از فرج پس ستر عورت اتم از تحصین فرج شد یا لقّنی حجتی بقاف و نون مشدده مشتق از التلقین
بمعنی تفهیم است یعنی تفهیم کن بمن در آن روز حجت مرا تا بآن احتجاج جویم و لا تحرمنی ریحها و روحها شم بمعنی
شمیدن است و در اصل شیمم بدو میم بوده بر وزن یعلم نقل شده فتحه میم بما قبل و میم در میم ادغام یافته
واحد ماضی او شمم بکسر میم است از باب علم یعلم و ریح در اینجا بمعنی رایحه است که عبارت از بوی خوش باشد
و روح بفتح را نسیم بهشت است یوم تبیض وجوه یوم تسود الوجوه میتواند بود که بیاض وجه کنایه از شگفتگی رو باشد
که در حین ادراک مسرت عظیم و فرح مفرط بهم رسد و سواد وجه کنایه از گرفتگی رو که در حال خوف و خجلت دست
میدهد و میتواند بود که مراد بیاض و سواد حقیقی باشد و نیکوکاران بحسب واقع رو سفید محشور شوند و گناهکاران
روسیاه تا حقیقت کردار ایشان بر سایر عالمیان ظاهر شود و این نیز لازم نشده باشد طبقه اولی را و عقاب
طبقه ثانیه را و بین دو وجه جمع کرده اند ارباب تفسیر کریمه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه را در قرآن
و قمصت مقطعات النیران مقطعات در لغت عرب هر جامه را گویند که آنرا بریده باشند و دوخته
مثل پیراهن و جبه و امثال آن و آنچه بریده و نه دوخته مثل چادر و ردا و دستار آنرا مقطعات
نمیگویند و سر در آنکه تعبیر از جامهای آتشین که در بر دوزخیان از لباس خارج میکنند بمقطعات شده
آنست که جامهای تنگ بدن را بیشتر فرا گیرد و بر بدن چسبان تر است و این نیز زیاده عذاب است
ایشان را و بعضی از اهل لغت گفته اند که مقطعات صیغه جمع است که واحدی از لفظ خود ندارد و واحد او
ثوب است و بعضی دیگر مقطعات بقاف و طا منقوطه تصحیح کرده اند از قطع الامر فهو مقطع اشتد یعنی مقطعات
النیران یعنی شداید آتش دوزخ باشد و این تصحیح صحیح نیست چه در روایات بر وجه اول آمده
و غشنی برحمتک یعنی در پوشان و شامل ساز مرا رحمت خود عبارت صحاح دال است بر آنکه معنی غشی
متعدی بیا باشد بمعنی پوشیدن عبارت استغشی ثوبه و تغشی به ای تغطی به یا تضمین معنی البس شده است و

باعتبار آن متعدی بنفس است یا آنکه با در کلام مقدر است و رحمتک منصوب بنزع خافض است چنانچه
هست که حرف جر را حذف میکنند و مدخول آنرا منصوب میخوانند و این را منصوب بنزع خافض میگویند
مترجم گوید تضمین در اصطلاح ایشان عبارت از درج کردن معنی فعل است در فعل بر نوعی که معنی هر دو
از فعل مذکور قصد شده باشد با آنکه حذف و تقدیری در کلام باشد چنانچه بزنجی اگر خواهند بعبارت
در آورند فعل ثانی را حال تواند شد از معمول فعل اول یا در ضمن یک لفظ افاده دو معنی تواند شد و
صنعت و جازت در کلام بکار رفته باشد بواسطه آنکه قرینه باشد در کلام بعمل مذکور نسبت میدهند آن معمول را
خود بر وجهی که نسبت یافتن آن بمعمول بر غیر آن وجه در لغت جایز نیست مثل آنکه اگر متعدی بنفس شده باشد
بحرف جر متعدی میسازند و اگر متعدی بحرف شده باشد بنفس یا بحرف دیگر غیر حرفی که تعدیه آن بآن حرف
متعارف لغت است تا معلوم شود که تضمین معنی فعلی در آن شده که تعدیه آن فعل باین وجه او باعتبار
آن فعل بر نوع معمول نسبت یافته است مثلا در ما نحن فیه چون عادت لغت بر آن جاری است که غشی
هر جا واقع شود متعدی بیا باشد چنانچه کلام صاحب صحاح سبق ذکر یافت صریح است در آن و در این کلام متعدی
بنفس است دانستیم که تعدیه آن باعتبار تضمین معنی البس است که تعدیه آن بنفس می باشد و مقام ابا دارد
از آنکه بحسب معنی حال واقع شود از مفعول غشنی و کلام باین آیل شده که غشنی البسنی رحمتک
باید دانست که این حدیث در اکثر کتب مشهور حدیث مثل تهذیب و کلینی و کتاب من لا یحضره
الفقیه و امالی ابن بابویه مذکور است و ارباب حدیث اکثر نقل کرده اند نهایتش دعاهای مذکور که حدیث
متضمن آنست در نسخ کتب مذکور مختلف نقل آمده و در بعضی اندک تغییری در الفاظ آن ملاحظه شده
و از آنجمله دعای وقت استنجا در بعضی نسخ بر نوعی دیده شده که اللهم حصّن فرجی و استر عورتی و حرمهما علی النار
بضمیر تثنیه که راجع باشد بفرج و عورت بنا بر تعدد ایشان باعتبار لفظ مغایرت که از ... عموم و خصوص

دارند چنانچه از پس رفت یا پایین آمد باعتبار کیفی که حسن است و کمی مستور و اگر کلمه عبوری بفتح تا و تشدید یا خوانده شود
تثنیه بودن ضمیر مذکور بتوجیه احتیاج نخواهد داشت چنانچه ظاهر است در بعضی نسخ در دعای مضمضه اللهم انطق
لسانی بذکرک و اجعلنی ممن ترضی عنه و قسمت بعضی بار خدایا گویا دار زبان مرا بذکر خود و بگردان مرا از
جمله جمعی که رضای تو از ایشان حاصل است و در بعضی در دعای استنشاق کلمه اللهم لا تحرم علی ریح الجنة اللهم اجعلنی
طیبات الجنان مذکور گردیده یعنی بار خدایا محروم مگردان مرا از نعیمهای بهشت عنبر سرشت و در اغلب ادعیه
مذکوره بجای طیبها ریحانها و عیش نوشته و در بعضی در دعای شستن رو بعد از تسود و بعضی کلمه فیه زیاد شده و
در بعضی تقلب و تنبت و در بعضی در دعای شستن دست راست بدل الیسار شمالا و فی الجنان و در بعضی در دعای
شستن دست چپ بدل مقطعات نیران مقطعات النار و در دعای مسح رجلین بدل تثبتنی ثبّت
قدمی و در بعضی از اختلافات مذکور تقلب و تنبت و اما این حدیث را بوجهی که یاد کرده شده در این کتاب
نقل کرده ایم از نسخه که بخط والد عالیمقدار قدس سره نزد ما بوده و خود من اوله الی آخره بر او خوانده‌ایم
و او نیز از همان نسخه بر شیخ بهاء الملة و الدین قدس سره بر او خوانده است **نمایش دوم** بباید دانست که
مراد از طلب تلقین و تفهیم حجت خود را از پروردگار خود در روز عرصات که این چند بند انشاء
بحسن آن دارد و در آنست که ملهم سازد ایشان را بامری که حجت ایشان باشد در آن روز و چون در معرض خطاب و
عتاب او در آیند و وسیله خود سازند آن را در خلاص از عذاب و عقاب او چه ایشان را در آن روز
رخصت آن نخواهد بود که چون در معرض خطاب او در آیند و از ایشان بسبب جرائت در ارتکاب
معاصی پرسند اگر جوابی و حجتی بر آن داشته باشند ظاهر سازند چنانچه آیه کریمه یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها
که در توصیف روز قیامت در کلام مجید وارد است دلالت بر آن دارد و چه معنی آیه اینست که روز قیامت
روزی است که هر کس از جانب نفس خود در مجادله بوده باشد با پروردگار خود و از زلات و تقصیرات خود

حجت و جواب ملکه شده باشند و شمول تفضل و رحمت بی‌نهایت الهی مقتضی آن خواهد بود که نسبت بهر کسی
که داده او را استعداد و قابلیت آن بوده باشد که در معرض هدایت او در آید و مشیت او بارشاد وی تعلق
گیرد در مقام تلقین و تفهیم حجت باو در آید و تقریر سؤال از زلات او بر وجهی فرماید که در ضمن آن
تنبیه بجواب از آن نیز بوده باشد چنانچه ما غرّک بربّک الکریم یعنی چه چیز ترا فریفته ساخت به پروردگار کریم خود
که مرتکب عصیان او شوی هم از روایح این اشارت مشام امید پویندگان وادی عصیان و تقصیر رسیده
چه ارباب تفسیر ذکر کرده اند که ذکر کریم در آیه مذکوره و اختصاص آن از سایر صفات بجهت آنست که
متضمن بوده بر تعلیم ایشان است یا آنکه چون در معرض خطاب ما غرّک بربّک در آیند در جواب گویند غرّنی
کرمک یا کریم یعنی فریفته ساخت مرا کرم تو ای کریم علی الاطلاق صاحب تفسیر نیشابوری که مولانا نظام الدین
اعرج است در تفسیر خود ذکر کرده است که در اوایل حال و عنفوان شباب در واقعه دیدم که قیامت قائم شده و
مردم را در معرض خطاب و عتاب در آورده اند و بخاطر من گذشت که اگر مرا نیز در معرض خطاب در آورند و گویند که ما
غرّک بربّک الکریم چه در جواب باید گفت همان در حالت خواب الهام شد که پیشتر در بیداری گوش زد من
شده باشد که ذکر کریم در آیه بواسطه تلقین آن حجت است الهام شدم از جانب حضرت عزت عمّت عطیاته بآنکه
بگویم یا بگفت غرّنی کرمک یا رب بعد از آنکه بیدار شدم ابتهاج در خاطرم بود تا آنکه بعد از مدتی در بعضی تفاسیر مشاهده
کردم که بر این وجه ذکر کرده اند و گویا که مراد از بعضی تفاسیر تفسیر مجمع البیان است که از مصنفات حجة الاسلام شیخ
ابو علی طبرسی است از مشاهیر علمای امامیه چه او در تفسیر خود این نکته را ذکر کرده و بهذه عبارته انما قال سبحانه
الکریم دون سایر صفاته و اسمائه لانه کانه لقنه الجواب حتی یقول غرّنی کرم الکریم انتهی کلامه و نعم ما قیل
شعر حسن تو بتو شوق گرد ارشاد مرا ؛ سبحان الله چه حسن ارشاد است این **سؤال** چون تواند بود که در روز
محشر مردم در مقام احتجاج شوند و از برای استخلاص خود از عذاب الهی مجادله نمایند و از زلات خود عذر گویند

وحال آنکه در قرآن مجید وارد است که در آن روز مهر خاموشی بر دهانهای ایشان گذاشته خواهد شد و اعضا و
جوارح ایشان زبان و مأمور بتکلم خواهند بود تا از فعلها که از آن اعضا صادر شده خبر دهند و شهادت
ارتکاب آن نمایند قال الله تعالی الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی روز
قیامت روزیست که مهر منع خواهیم گذاشت بر دهانهای ایشان که بزبان تکلم نتوانند نمود و بتکلم خواهند آمد دستها
و دستهای ایشان تا گواهی دهند از آنچه ایشان در دنیا بعمل آمده است جواب اینست که آن حکم مخصوص بکفار
چنانکه بعضی مفسرین تصریح بآن کرده اند یا آنکه بگوییم مهر کردن که آیه بآن اشعار دارد بعد از احتجاج و مجادله
خواهد بود چنانکه بعضی روایات نیز در آن باب وارد است یا گوییم این نیز روایت شده است که بعضی
اعضا از جانب ایشان در مقام احتجاج و مجادله خواهند شد چنانکه در بعضی اخبار باین عبارت وارد است که
تشهد الاعضاء علیه بالزنا فتطایر شعرة من جفن عینیه فتستاذن فی الشهادة فیقول الحق تکلمی یا شعرة عینیه واحتجی لعبدی
فتشهد له بالبکاء من خوفه فیغفر له و ینادی مناد هذا عتیق الله بشعرة یعنی گواهی دهند در آن روز جمیع اعضای او بر تقصیر و
معصیتی که از آن عضو از او واقع شده باشد پس در پرواز آید در آن اثنا موئی از موهای مژه او و طلب اذن نماید
از حضرت عزت جلت برهانه در ادای شهادت تا که داشته باشد پس اذن حاصل شود از جانب حضرت
او را و بگوید ای موی چشم بنده من و حجت او ساز آنچه از وی دیده پس موی بتکلم آید و گواهی دهد بر بود
گریه بسیار که از خوف و ترس الهی از وی بعمل آمده و بمجرد گواهی او دریای رحمت بجوش آمده او را بیامرزد
و در گذرند و از عذاب دوزخش آزاد سازند و منادی ندا بر آرد در عرصه عرصات که عتیق الله بشعرة یعنی
اینست آزاد کرده خدا بموئی و بدین مضمون نظم نموده القائل علیه الرحمة رباعی آنانکه گناه بکس و کو بخشند
یکسو بگذارند و ز یکسو بخشند ⁂ ارباب کرم چو عذر عصیان طلبند ⁂ صد کوه گناه را بیک مو بخشند
پس بنابرین لازم می آید که هر گاه دهانها مهر شود مجادله و احتجاج از جانب بندگان نتوانند داشت آنچه مستلزم بود

که احتیاج بوده باشد به پوشش زبان ایشان و با اعضای دیگر واقع شود فقیر بر مترجم گوید میتواند بود که وجه تعبیر
که مصنف دام ظله العالی بآن اشارت کرده اند آن باشد که ظاهر آیه تجادل عن نفسها آنست که مجادله کردن
ایشان باراده و اختیار واقع خواهد شد و از روایت مذکوره مفهوم شده که مجادله بی اختیار و اراده اعضا
واقع خواهد بود بلکه ظاهر تشهد اعضاءه علیه آنست که شهادت اعضا باختیار و اراده او نخواهد بود
والا تشهد که گفته شده نه تشهد علیه مگر آنکه بگوییم احتمال آن کنایت و منع احتمال مکابره است والله اعلم
سعی والخلود فی الجنان بسیاری که در دعای غسل یدین وارد است خاصا از خدا و پوشیده نیست چه ظاهر
آنست که عطای خلود در بهشت را بدست چپ من و این تخصیص را چنانچه ظاهر است حاصلی نیست پیدا
نمیشود در مقام توجیه آن در آمده چهار احتمال در آن راه داده اند اول آنکه عادت بین جماعت
که هرگاه کسی را حصول امری با تعب و مشقت دست داد میگوید فعلی بسیاری بعض کردم آنرا بدست چپ خود
فرو کسرگویی بیت چنان هرچه خواهد بجا میکند ⁂ بدست چپ این کارها میکند ⁂ گویا کنایه از آنست که
سهولت آن بر وجهی بود که احتیاج نشده که دست راست در آن بکار رود پس میتواند بود که مراد
طلب خلود در بهشت باشد بی آنکه قبل از آن متحمل تعب و مشقت باید شد مثل صعوبت گذشتن از پل صراط
که از موی باریکتر است و از تیغ برنده تر و بر روی دوزخ کشیده و شدت حساب که در وقت عرض
اعمال محسن و مسیء آن سر کار است و سوختن آتش دوزخ که بعضی عاصیان را قبل از دخول بهشت خواهد
بود و امثال آن از عقبات روز قیامت دوم آنکه باء جاری با سببیت باشد یعنی خلود در بهشت از [illegible]
من کن بسبب شستن من دست چپ خود در ادای عبادات تو تهیش باین ای جنس در فقره اول نیز باء
بای سببیت باشد تا هر دو فقره که قرینه هم واقع شده اند مناسب یکدیگر باشند و این انقدر گرد در سوم آنکه
مراد بخلد در عبارت مذکور برات خلود در بهشت باشد و مضاف در کلام محذوف باشد و باء بر معنای [illegible]

ظرفیت خود با قابو ده باشد یعنی عطا کن ما را اعمال را بدست راست مرا علامات رستگاری و برات خلود
در بهشت یعنی برات را بدست چپ من تا آن نیز بی بهره نمانده و بهره دو دست عامل جان و خوشم و
این وجه چنانچه مخفی نیست از وجوه دیگر بصواب نزدیکتر است والله اعلم چهارم آنکه مراد مبالغه در مقابل
بیان شد بلکه بسیار در مقابل عیب بسیار شده و تنگی معاش که بمعنی توسع و فراخی حالست و مراد از آن کثرت طاعات
و عبادات باشد یعنی عطا کن بمن خلود در بهشت را بسبب بسیاری طاعات و وفور عبادات من و یقین تقدیر
بسیاری باشد خواهد بود و در کلام ایهام مناسب رعایت شده خواهد بود و آن عبارت از
آنست که ذکر کنند در کلام دو لفظ که بحسب معنی که از ایشان اراده شده مناسب هم نباشند نهایت یعنی ایها
یکی از ایشان را معنی دیگر باشد که باعتبار آن معنی مناسبت با هم داشته باشند مثل قوله تعالی والشمس والقمر بحسبان و
النجم والشجر یسجدان که نجم در این کلام بمعنی ما نجم من الارض استعمال شده یعنی گیاهی که از زمین بروید و او را ساق
نباشد و ظاهر است که باین معنی مناسب شمس و قمر نیست … بمعنی دیگر که آن کوکب است مناسبت
از این قسم است حدیث مشهور لا یزال المنام طایرا حتی یقص فاذا قص وقع یعنی همیشه خوابی که دیده شده باشد
مرغ پرنده در پرواز باشد مادام که قصه نشود و آن را ذکر نکنند چون قصه کردند و گفته شد می افتد کنایه از
آنکه خواب را تا نگفته اند اثر آن از نیکی و بدی بظهور نرسد چرا که در این حدیث قص بمعنی قصه کردن
اراده شده مناسب طایر نیست که با او در کلام جمع شده لیکن او را معنی دیگر هست که بآن معنی مناسبت
دارد چه قص در لغت عرب بمعنی بریدن بال نیز آمده است پس نظر بآن معنی معنی کلام چنین خواهد که مرغ
خواب همیشه در پرواز است تا بال او را نبریده اند چون بال او بریده شود می افتد یعنی اگر چه مقصود نیست اما
اجزای کلام بر وجهی از اقسام بلاغت واقع است اگر چه بقدر دو رشته اما فاما الاظهر نیست نمایش چهارم
ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه حضرت در وضوی مذکور هر یک از دو دست را زیاده از یک مرتبه

نشسته

نشسته باشد و این مؤید قول جمعی است از علما که گفته اند شستن مرتبه دوم سنت نیست و هر عضوی مرتبه
دیگر شسته شود چه اگر غسل ثانی سنت می بود چون حضرت در مقام ساختن وضوی تام الافراد بوده
از حضرت واقع می شد راوی ذکر آن میکرد چنانچه ذکر مضمضه و استنشاق و دیگر سنتها که از حضرت بعمل آمده
بود کرده است دیگر آنکه حضرت در آخر حدیث فرموده اند که خلق الله تعالی من کل قطرة ملکا یقدسه و
یسبحه و یکبره تا آخر و مخفی نیست که اگر دو بار اعضای مذکور شسته شده باشد عدد قطرات بیشتر خواهد بود و مقام
اقتضای ذکر آن خواهد نمود پس معلوم شد که سکوت راوی از ذکر آن بواسطه عدم وقوع آن از حضرت
صلوات الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند چون استحباب دو مرتبه شستن اعضا در وضو نهایت شهرت و
شیوع داشت و بر همه کس معلوم بود راوی بآنکه از حضرت واقع شده بود بظهور که … شسته و در مقام تصریح
بآن نشده چنانچه در مضمضه و استنشاق همین بذکر مضمضه و استنشاق اکتفا کرده و نگفته در کدام مرتبه
واقع شده و در این سخن نظر است چه شایع بودن و اشتهار آن در این مرتبه در محل منع است و چون
چنین باشد و حال آنکه ابن بابویه که از مشاهیر علمای مذهب است منکر است بر آنکه غسل دوم سنت نیست و
در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند
که والله ما کان وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا مرة مرة یعنی بخدا قسم که نبود وضوی پیغمبر صلی الله علیه
و آله مگر آنکه غسل اعضا در آن یک مرتبه یک مرتبه واقع می شده و بعضی روایات را که اشعار بر آن دارد که دو مرتبه از ایشان
واقع شده بر حالت تجدید وضو حمل کرده است که تعدد مذکور در ضمن دو وضو واقع شده باشد نه در وضوی واحد و
شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی که جامع کتاب کافی است رضی الله عنه که بکلینی اشتهار دارد بعد از آنکه روایتی
کرده است که در وضوی امیر المؤمنین علی علیه السلام غسل اعضا هر یک مرتبه یک مرتبه واقع بوده است گفته است که
این دلیل است بر آنکه غسل اعضا در وضو می باید یک مرتبه زیاده واقع نشود چرا که عادت امیر علیه السلام

الاولین

این بوده است که هرگاه دو امر برایشان وارد میشده که هر دو طاعت حضرت عزت بوده است هر کدام
باحتیاط اقرب بوده و عمل شاقتر بدان مبادرت آن بیشتری بایست نمود آن را اختیار میکردند بمقتضای حدیث افضل الاعمال
احمزها بعمل می‌آورده اند پس بعد از مخالفت و خلاف این دو شیخ بزرگوار که از متقدمین علما اند در سنت بودن
غسل ثانی چون دعوی ثانی آن کرده که اشتهار و شیوع آن میان است بر وجهی است که مستغنی است از تصریح راوی
بصدور آن از حضرت و تحقیق حق درین مقام اقتضای بسطی در کلام دارد که وقت را گنجایش آن نیست انجام
باید دانست که از بعض احادیث مستفاد شده که مستحب است آبی که در وضو صرف میشود یک مد شرعی بوده باشد و
مجتهدین نیز بر طبق آن حکم کرده اند و در کتب فقهی ذکر آن کرده و بعضی از ایشان چون از قول حضرت درین حدیث
محمد حنفیه ایتنی باناء من ماء اتوضأ بها للصلوة و استنجاء حضرت از آن آب استنباط کرده اند که آب استنجا
از جمله آب وضوست بر آن متفرع ساخته حکم کرده اند که آب استنجا نیز باید از جمله مد مذکور بوده باشد و گفته اند آنچه
که در وضو صرف میشود غالب آنست که بمد نمیرسد پس آب استنجا را چنانچه از ظاهر این حدیث مستفاد میشود
از آن جمله باید دانست تا مقدار آن بمد برسد و سنت بعمل آید و این بغایت دور می‌نماید چرا که مسح [illegible] که
آب وضو ما که مشتمل باشد بر شستن رو و دستها و مضمضه و استنشاق که هر کدام بیک کف آب متحقق میشود و غسل هر
از رو و دستها چنانچه اعتقاد ایشان است دو مرتبه بعمل آمده باشد بمد شرعی نرسد بلکه نزدیک است که
گمان شود که مد آن وفا نتواند کرد چه مد شرعی بمذهب مشهور زیاده از دویست و هفتاد و دو درهم شرعی نیست
و مقدار مذکور چنانچه بعد از رجوع بکتاب ظاهر میشود زیاده از چهار یک من تبریزی که [illegible]
رکن باشد درین زمان نیست پس چون تواند بود که آب استنجا نیز از آن جمله محسوب شود و مخفی نماند که امر حضرت امیر
علیه السلام فرزند خود محمد حنفیه را باوردن آب از برای وضو و آوردن آن آب از برای همین حضرت که
این حدیث مشعر بآن دارد بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه آوردن ظرف آب وضو را از جمله مستحبات که

امیرالمؤمنین

فقها در وضو کرده دانسته اند نیست و از اینجاست که بعضی حکم کرده اند که فعل مذکور در وضو مکروه نیست و
حمل فعل حضرت بر آنکه غرض ایشان بیان جواز استعانت در وضو باشد و تنبیه بر عدم حرمت آن اگر چه
ممکن است اما بغایت دور است **حدیث ششم** روایت شده باسنادی که متصل است بشیخ ابی جعفر محمد
بن حسن الطوسی رحمه الله از شیخ بزرگوار محمد بن محمد بن النعمان المفید از احمد بن محمد از پدرش محمد بن الحسن بن احمد از
سعد بن عبد الله بن ابی خلف الاشعری القمی که شیخ قمیان و فقیه ایشان و صاحب کتب و ثقه بوده است و
تاریخ سنه [illegible] بجهت حق واصل شده و بعضی گفته اند سنه [illegible] و تسعین و مائتین والله اعلم از احمد بن محمد
بن عیسی بن عبد الله الاشعری که او نیز شیخ قمیان و فقیه ایشان و جلیل القدر بوده و ادراک صحبت حضرت
امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام نموده از علی بن الحکم بن الزبیر النخعی که از اصحاب امام
رضا علیه السلام بوده است و از کتب رجال جرح و تعدیل او ظاهر نیست از داود بن النعمان که خال علی
بن الحکم مذکور است و علامه در خلاصه رجال میگوید داود بن النعمان ثقه عین که گفت سؤال کردم از
امام ابی عبد الله امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از کیفیت تیمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعک
کما تتمعک الدابة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو یهزأ به یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له فکیف
التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه و یدیه فوق الکف قلیلا **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن
و چهار [illegible] کلام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** راوی گوید پس حضرت در جواب من فرمودند که عمار
یاسر را جنابت دست داده بود و چون او را امکان غسل نبود باراده آنکه جمیع بدن خود را ببدل آب
رسانده در میان خاک غلطید همچنانکه چهارپایان در خاک غلطند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از
روی ظرافت و مطایبه باو خطاب کردند که ای عمار در خاک غلطیدی چنانچه چهارپایان و دواب در خاک
می‌غلطند پس گفتیم باو علیه السلام که پس تیمم را چون باید کرد حضرت در مقام بیان آن در آمدند و

در باب تیمم

پس تقدیر ضمیر غایب در وضع و رفع و مسح راجع به پیغمبر صلوات الله علیه وآله وسلم خواهد بود و مؤید توجیه ثانی
است آنچه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ذات یوم لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت
قال تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک تتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه الی
الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینیه باصابعه وکفیه احدهما بالاخری ثم لم یعد ذلک یعنی رسول خدا
صلوات الله علیه وآله روزی بعمار خطاب کرده فرمودند ای عمار بما رسیده که تو جنب شده بودی
چون آب نبوده غسل کنی چون کردی عمار گفت بدن خود را در خاک گردانیدم ای رسول خدا امام علیه السلام
گفت بعد از آن حضرت پیغمبر فرمودند صلی الله علیه وآله وسلم با گشتند الاغان بر بدن خود در خاک غلطیدند
چرا چنین نکردی و بعد از آن دست مبارک را بجانب زمین فرود آوردند و برخاک نهادند و بعد از آن
مسح کردند پیشانی خود را به انگشتان خود و هر دو دست را یکی را بدیگری و اعاده نکردند و بوسط مسح
دستها دست نهادن برخاک را و روایتی که محی السنة که از علمای اهل السنة است در کتب مصابیح
نقل کرده است و عبارت آن اینست قال عمار کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت
للنبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال انما کان یکفیک هکذا وضرب النبی صلی الله علیه وآله وسلم بکفیه الارض
ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه یعنی عمار گفت در لشکری بودیم و مرا جنابت دست داد پس در خاک
غلطیدم و نماز کردم بعد از آن نقل کردم آن را از آنحضرت پیغمبر صلوات الله علیه وآله وسلم چون بخدمت
آنحضرت رسیدم حضرت فرمودند که به درستی که ترا اینقدر کافی بود که بعمل آوردی و هر دو کف مبارک را بر
زمین زدند و بر دو دست نفس برآن دمیدند که اگر خاکی برآن گرفته شده باشد دور شود و بعد از آن
مسح کردند بان روی خود را و سر دستهای خود را و گمان اینست که محمل بوجه اول که قضا کلام اوّل

دست مبارک را بر زمین نهادند بعد از آن برداشتند و مسح کردند بان دستها روی خود را و دستهای خود را از
بالای کف یا مکرر و مراد بکف اینجا از بند دست است تا سر انگشتان و مراد بمسح آن مسح پشت آن کف دست دیگر
چنانچه از روایات دیگر فهم آن شده است **پنجاه و دوم** تمعّک کما تتمعّک الدابة یعنی غلط زده و گردیده در خاک مانند
خاک غلطیدن دواب مراد اینست که جمیع بدن خود را بخاک ساخت گویا چون ملاحظه کرده بوده است که
تیمم بدل غسل است و در غسل جمیع بدن باب رسانند پس در تیمم نیز جمیع بدن را بخاک باید رسانید و هو یهزء
بضم با در لغت بمعنی سخریت یعنی تمسخر کردن و استخفاف و حقیر آن در لغت گاه بجای آیه و گاه بمعنی چنانچه میگویند
هزء به و هزء منه فتمعّکت کما تتمعّک الدابة یعنی از عمار در خاک گشتن آنچه دواب چهارپایان در خاک میکردند
تواند بود که این کلام استفهام انکاری باشد یعنی اینچنین خیانت کرد و میتواند بود که جمله خبریه باشد که لازم معنی از آن
اراده شده باشد یعنی ما را معلوم شد که اینچنین کرده و استعمال جمله خبریه در معنی لازم بلفظ آمده چنانچه کسی که توراة را کرده
میگویند حفظت التورية و غرض اعلام مخاطب بعلم خود بانکه حفظ کرده است چه خبار او بمعنی حفظ خود شیئی حاصل
نهایت پس وجه اول انسب است بقول حضرت که و هو یهزء فقلنا فکیف التیمم این عبارت دو احتمال است
اول آنکه کلام امام باشد که داود بن النعمان است یعنی بعد از آنکه حضرت امام علیه السلام عمل عمار را نقل کرد
ما از او پرسیدیم که پس تیمم را چون باید کرد و حضرت امام علیه السلام تیمم را بر وجه مذکور بعمل آوردند دوم آنکه
کلام صحابه باشد رضوان الله علیهم یعنی وقتیکه عمل مذکور بر آن وجه از عمار واقع شد حضرت رسالت پناه بآن او خطاب فرمودند
و از آن معلوم شد که تیمم بر آن وجه نیست حضرت صحابه که در آن مجلس با عمار حاضر بودند از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم سؤال کرده باشند از کیفیت تیمم و تیمم مذکور بواسطه تعلیم ایشان از رسول صلی الله علیه وآله وسلم واقع شده
باشد و بعد از ایشان صورت مجلس را نقل کرده باشند و تعبیر از سؤال خود و از حضرت به فقلنا کرده و امام علیه السلام
کلام ایشان را بلفظ حکایت فرموده باشد والا سیاق کلام اقتضای آن میکند که بجای فقلنا فقالوا گفته شود

راوی شده کلام صحابه بیشتر شبیه چرا که حمل بر آنکه نقل حکایت کلام صحابه است بغایت دور است و در صحیح زراره
بن اعین روایت کرده است بدین عبارت واقع است که فوضع ابوجعفر علیه السلام کفیه علی الارض
ثم مسح وجهه وکفیه و دلالت روایت ابن بابویه بر آنکه تیمم مذکور فعل پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه و آله باشد
در صورتی نیست چه احتمال دارد که ضمیر راجع در روایت مذکوره راجع بامام علیه السلام باشد و بر تقدیر تسلیم که
راجع بحضرت صلوات الله علیه و آله لازم نمی آید که صحابه این روایت نیز چنان باشد چه می تواند بود که
حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله بجهت عمار بیان کرده باشند و امام علیه السلام بجهت داود بن نعمان
اگر گویند احتیاج عمار و امثال او بمعرفت کیفیت تیمم چندان دور نیست چرا که می تواند بود که واقعه مذکوره در اوایل
اسلام بوده باشد قبل از آنکه آیت تیمم نازل شود و کیفیت آن اشتهار یابد اما احتیاج داود بن نعمان
بمشاهده کیفیت تیمم امام علیه السلام نهایت دور است و نهایت استبعاد دارد چرا که راوی مذکور از اعاظم
راویان حدیث است و هر کس تعریف او بفضل و کمال کرده اند و احادیث بسیار از او روایت شده چون
تواند بود که کیفیت تیمم که دانستن آن از ضروریات دین است بر او مخفی مانده باشد پس حمل روایت بر آنکه
استفسار مذکور از عمار و صحابه واقع شده باشد و تیمم مذکور فعل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اولی باشد
بلکه میتوان گفت که احتیاج داود بن نعمان بمشاهده تیمم امام علیه السلام نه بواسطه آن بوده که
او ندانسته است که تیمم غسل یدین و رجلین نیست بلکه بواسطه اختلافی است که در کیفیت تیمم میان اهل اسلام
بوده چرا که فرق امت را اقوال مختلف در آن هست که بعضی از مسح تمام روی و تمام دستها را با مرفق
واجب میدانند و بعضی تخفیف کرده اند و وجوب مسح را به پیشانی و پشت دستها از زند و بعضی بر اطلاق تیمم خواه
بدل از غسل و خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن دست بر زمین واجب میدانند و بعضی دو مرتبه و بعضی تفصیل
داده اند و میگویند در تیممی که بدل از وضو باشد یکمرتبه واجب است و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه و بعضی گفته اند

سه مرتبه و جهت یکمرتبه بجهت مسح وجه و یکمرتبه جهت مسح دست راست و یکمرتبه جهت مسح دست چپ پس بعید
از نشاید که این اقوال مختلف کرد او را اراده کرده باشد که بالمعاینه از حضرت امام علیه السلام مشاهده کند
تا او را اطمینان خاطری بهم رسد و شبهه که از ملاحظه اختلاف مذکور او را رو داده باشد رفع شود چندان دور
نخواهد بود و الله اعلم **حاشیه اول** قول امام علیه السلام در حدیث نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که
هو هذا بحسب ظاهر در معرض اشکال است و احتیاج بتوجیه دارد چرا که استهزاء و تمسخر سزاوار مرتبه نبوت
و از اینجهت که چون قوم موسی علی نبینا و علیه السلام باو گفتند اتتخذنا هزوا یعنی آیا ما را استهزاء و تمسخر
میکنی و ما را در مقابل آن اعتذار کرده قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین گفت پناه میجویم به پروردگار خود
از آنکه از جمله جاهلان باشم کنایه از آنکه استهزاء و تمسخر عمل ارباب جهالت و نادانیست و جهلی که بوی
معرفت و دانایی بمشام ایشان رسیده است و حق از باطل تمیز کرده اند پیرامون آن نگردند پس
کسی که پیغمبری که از اعاظم اولوالعزم است آنرا عمل جاهلان خوانده است چون تواند بود که از حضرت
مقدس نبوی مصطفوی علیه من التحیات ازکاها و من التسلیمات انماها وقوع یابد و بر تقدیر تسلیم جواز وقوع آن
حضرت صلوات الله علیه و آله نسبت بکسی که قابل آن باشند صدور آن از حضرت نسبت بعمار یاسر که از
اعیان صحابه رضوان الله علیهم بوده است و مرتبه بزرگ در میان ایشان داشته و به ثبوت پیوسته است که حضرت
صلوات الله علیه و آله همیشه او را گرامی میداشته اند و با او بتعظیم و توقیر سلوک میکرده اند و نهایت محبت و
توجه باو داشته اند چنانچه نسبت باو بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که عمار جلدة بین عینی تقتله فئة باغیة یعنی
عمار پوست میان چشمهای منست یعنی بمنزله جلده است من که از شرافتی که بر سایر اعضا دارد و میل بجهت پرورد
و نعمت آخر شهید خواهند ساخت او را جمعی که از اهل بغی و ضلالت باشند و آخر در حرب صفین
بر دست لشکر معاویه کشته شد چون مقرر شد دانست آنچه درین باب توان گفت آنست که استهزا اینجا

الفئة الباغية

در معنی حقیقی مستعمل نیست بلکه معنی مجازی از آن اراده شده و مراد نوعی از مزاح و مطایبه است که از جانب شیخ صریحی
در آن نیست و صدور آن از حضرت و اصحاب به اخبار نقل شده و وقوع آن نسبت بعضی از امثال و خلائق در شأن
ایشان نمی‌باید بلکه شخص زیاده تر مرتبه و قرب ایشان است نزد حضرت صلوات الله و سلامه علیه و آله و سلم و اگر
آن از بزرگان به وقوع می‌باید مگر نسبت بکسی که بر زیاده قرب و مرتبه نزد ایشان موصوف باشد چنانچه
ایشان آنکه هرکس خصوصیت و محبت بیشتر دارند و معلوم است با او بیشتر کرده است بیشتر او را در معرض مزاح و مطایبه
که از نهایت آداب خاطر ناشی می‌شود و در معرآور و ثبوت پیوسته که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله و سلم
فرموده اند انی لامزح ولا اقول الا الحق یعنی از من مزاح و مطایبه واقع می‌شود و همیشه نمی‌گویم مگر آنچه حق باشد و از آن
نقل آنرا که کذب و باطل آلایش نمیدیم و حکایت مطایبه حضرت با پیرزالی که از ایشان التماس کرده که بجهت او
دعا کنند که حضرت غفران او را بهشت ارزانی دارد مشهور است و آنچنان بوده که حضرت در جواب او برسبیل مطایبه
فرموده اند اما علمت ان الجنة لا تدخلها العجائز یعنی نشنوده‌ای که جنت جای امثال تو پیرزالان نیست
و عجایز داخل آن نمی‌شوند پیرزال مذکور شروع در قلق و اضطراب نمود که گناه پیرزالان چه باشد که از بهشت
محروم مانده اند حضرت چون اضطراب او دیدند تبسم فرموده این آیه را تلاوت کردند که انا
انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا یعنی بدرستیکه ما می‌آفرینیم در بهشت ایشانرا از آفرینش
آفرینش تازه که نه بروجه حمل و ولادت باشد پس میگردانیم ایشانرا دختران باکره که هرگاه نزد شوهران خود آیند
باکره یابند و دوست دهنده شوهران باشند و همه با هم یکسال باشند در سن سی و سه سالگی یعنی پیر و جوان
نباشند نقل است از ام سلمه که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که ایشان کیانند حضرت فرمودند هن اللواتی قبضن
في دار الدنيا عجائز شمطا رمصا یعنی ایشان از زنان که قبض روح ایشان شده باشد در حالتیکه پیر شده باشند
و موی سفید کرده و گوشهای چشم ایشان ریم گرفته و در بعضی تفاسیر مذکور است که دختران خورد را به سن سی و سه رسانند

پیران سالدار را بآن سن رد نمایند و بشوهران خود که در دنیا داشته اند دهند و اگر شوهران ایشان متعدد
باشند بشوهر آخرین دهند و اگر در دنیا شوهر نداشته باشند یا داشته باشند و بهشتی نباشند بیکی از جوانان بهشت دهند
و در حدیث وارد است که شوهران را نیز بسن مذکور نقل می‌نمایند چنانچه از پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله
روایت شده است که فرموده اند یدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا بیضا مکحلین ابناء ثلث و ثلثین
یعنی داخل میشوند اهل بهشت بهشت را در حالتی که بی موی و امرد باشند و خوش چشم و سرمه کشیده و جوانی در
سن سی و سه سالگی **نمایش دویم** وضع جبین را در حال تیمم که درین حدیث واقع است اگرچه در بعض احادیث
دیگر نیز باین عبارت واقع است اما در اکثر احادیث تعبیر از آن بضرب جبین شده است یعنی زدن دست
برخاک که آن عبارت از وضع با اعتماد است نه وضع مطلق و والد بزرگوار را در این مقام تحقیقی است که در شرح
رساله الفیه که نگاشته قلم تصنیف او است ایراد آن کرده است و چون مقام مقتضی ذکر آن نیست کسی که اراده
اطلاع بر آن داشته باشد بشرح مذکور رجوع نماید و بر هر تقدیر خلافست میان علمای ما در اینکه فعل مذکور جزو افعال
تیمم است و واجبست که نیت تیمم بر آن مقدم باشد یا آنکه بمنزله اغتراف در وضوست که عبارت از
برداشتن آب است بدست بواسطه شستن رو و دو چنانچه آنرا از افعال وضو نشمرده اند این
از افعال تیمم نیست و ظاهر کلام اکثر علما رضوان الله علیهم شعار به اختیار شق اول است و بجز است
شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب نهایت الاحکام شق ثانی را اختیار کرده است و فعل مذکور را خواه وضع
بوده باشد و خواه ضرب بیرون از تیمم میداند چنانچه اغتراف جزو وضو نیست بلکه فعل مذکور به مذهب او فعلی است
خارج از افعال تیمم و شیخ شهید علیه الرحمه بر او در اختیار این مذهب دو اعتراض کرده است **اول** آنکه اغتراف
در وضو فی نفسه واجب نیست بلکه اگر به وجه دیگر رسانیدن آب بر بدن ممکن باشد مثل زدن رو بر آب یا
داشتن رو زیر ناودان و امثال آن وجوب اغتراف ساقط خواهد بود بخلاف فعل مذکور در تیمم که فی نفسه

و جهت فعلی دیگر مثل وضع چیزی بر خاک و مثال آن بدل آن میتواند شد پس میان آن و اعتراف فرق
باشد و جواب اینست که فرق مذکور بمذهب علامه ضرری ندارد و او نیز قایلست بانکه فعل مذکور در تیمم فی نفسه
واجبست نهایتش شرط میداند نه جزو و فرق دیگر نیست از آنکه فعلی در عبادتی واجب باشد و جزو نباشد چنانکه در
اعتکافی که در شهر رمضان واقع شده باشد گفته اند که روزه ایام اعتکاف مذکور شرط است و جزو اعتکاف نیست
مگر آنکه غرض شیخ شهید علیه الرحمه آن باشد که قیاس آن به اعتراف خوب نیست چرا که بنابر تقرر مذکور
قیاس مع الفارق میشود و قیاس مع الفارق را علما اعتبار نکرده اند **دویم** آنکه اگر حدثی واقع شود
میان اعتراف و شستن رو همه اتفاق دارند بر آنکه خلل در وضو نمی‌آید و چون بهمان آب نیت کرده
رو را بشوید وضو صحیح است بخلاف فعل مذکور در تیمم که بعد از آن و قبل از مسح جبهه اگر حدثی واقع شود باطل
مسح جبهه نمیتوان کرد و اعاده ضرب یا وضع ید بر ارض واجبست و جواب اینست که اگر غرض شیخ شهید
علیه الرحمه آنست که وقوع حدث میان ضرب ید و مسح جبهه بمذهب علامه نیز موجب ابطال تیمم است و
واجبست اعاده آن لا نسلم که چنان باشد چه او در نهایة الاحکام تصریح کرده است بانکه وقوع حدث مذکور
خلل در صحت تیمم نمیکند و موجب اعاده ضرب ید بر ارض نیست و اگر غرض او آنست که فعل مذکور بمذهب او است
که فعل مذکور را جزو تیمم میدانند بعلامه ضرری نخواهد داشت و نیز باید دانست که علامه قدس سره با وجود آنکه حکم
بعدم جزئیت فعل مذکور کرده است جایز دانسته است که نیت تیمم مقارن آن واقع شود و بنابرین برو
وارد است که هرگاه چنین واقع شود لازم می‌آید که نیت مقارن مسح جزو از اجزای تیمم نشده باشد چه مقارنت
نیت متحقق نیست مگر بمقارن داشتن آن بجزو اول و حال آنکه مقارنت نیت در جمیع عبادات واجبست
اجماعا مگر کسی گوید که در وضو نیز تجویز شده است که نیت را مقارن شستن سر دستها یا مضمضه یا استنشاق دارند
و حال آنکه هیچکدام از آنها جزو وضو نیست پس تجویز مقارنت نیت تیمم بفعلی که جزو نباشد متضمن عدم تحقق

مقارنت

مقارنت واجب نباشد چرا که آنها اگرچه بالاصالة جزو وضو و واجب نیستند اما بعد از مقارنت نیت بآن
جزو وضوی کامل میشود چنانچه از علما تصریح بآن واقع شده است پس مقارنت نیت بآن متضمن مقارنت
بوضوی کامل خواهد بود و وضوی کامل فرد وضوی واجبست پس مقارنت نیت بافراد وضوی واجب نیز متحقق شده باشد
مگر آنکه بگوییم مذهب علامه نیز آنست که فعل مذکور نیز بالاصالة جزو تیمم نیست لیکن هرگاه مقارن شود واجب باشد تقدم نیت
بر آن مانند مسح جبهه و یدین اما هرگاه نیت مقارن آن شود جزو تیمم میشود و نسبت اعتراف در وضو بنابرین
هیچ تفرقه میان فعل مذکور و اعتراف نخواهد بود **طراز** ظاهر فعل امام علیه السلام که مسح جبهه نموده دلالت بر آن دارد
که در تیمم مسح تمام رو واجب نباشد و این مذهب علی بن بابویه است از علما و بعض احادیث دیگر نیز در این حکم موید او
هست نهایتش سید مرتضی علم الهدی رضی الله عنه اجماع نقل کرده است بر آنکه مسح تمام رو واجب نیست و بعضی احادیث
معارض قول او نیز هست که بعضی از آنها ناطق است بوجوب مسح جبهه و بعضی بمسح جبینین و شیخ ابو القاسم رحمه الله
حکم کرده است بتخییر میان مسح تمام رو یا بعض روی یعنی جبهه که هر کدام که اختیار شود واجب و بعض آن افضل است
و نقل مذهب که از ابن الجنید نیز کرده است گویا واجب بودن مسح تمام رو را که در کلام سید مرتضی رضی الله
واقع است حمل کرده است بر عدم وجوب بعینه و اما استیعاب دستها در مسح پس شیخ کلینی مسح دستها از مرفقین
واجب دانسته این حدیث صحیح که عدم آن نهایتش علی بن بابویه آن را واجب دانسته بواسطه آنکه در بعض اخبار
بر این وجه وارد شده است و اگر در آن نیز قایل بتخییر شویم میان مسح دستها از فوق و میان مسح سر دستها از زند تا
رو چندان دور نخواهد بود والله اعلم **نویش سیوم** باید دانست که ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه
امام علیه السلام در اخبار از تیمم حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله یا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
در حال بیان تیمم بعمار علی الاجمالی المذکورین در زدن دستها بر ارض یکبار اکتفا کرده باشند و مسح پشت دست که
سخن از تیمم جنب نکرده است بواسطه آنکه عمار بواسطه رفع جنابت تیمم کرده بوده چنانچه سبق ذکر یافت

جبینین ظ

پس این حدیث بحسب ظاهر حجت جمعی تواند بود که در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل یکمرتبه زدن دست را
بر زمین کافی میدانند و این جمعی‌اند [illegible] مانند سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمة و مؤید ایشانست
حدیث موثقی که زراره درین باب روایت کرده و حدیث حسنی که از این مقام نقل آن خواهد آمد **مترجم گوید**
مراد بحدیث موثق آنست که راویان آن تا معصوم همه ثقه و راست گو باشند و علمای رجال از راست گویی ایشان
خبر داده باشند ولیکن همه امامی مذهب نباشند بلکه بعضی از ایشان یا همه مخالف مذهب باشند و مراد بحدیث
حسن آنست که راویان آن همه امامی مذهب باشند و ممدوح ولیکن حکم بتوثیق و عدالت ایشان نشده باشد و هرگاه راویان
آن تا معصوم همه امامی مذهب و عادل باشند آنرا صحیح میگویند چنانچه گذشت و آنچه غیر این سه قسم است ضعیف
می‌نامند و این نیز چند قسمست چنانچه در محل خود تفصیل یافته است و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة در کتاب مختلف از
استدلال مذکور بدین وجه جواب گفته است که این حدیث مشتمل آنچه دلالت نیست بآنکه تیممی که امام علیه السلام
وصف آن کرده‌اند بدل از غسل بود یا بدل از وضو و جنب بودن عمار در آن وقت و قصه او دلالت ندارد
بر آنکه حضرت بیان تیمم بدل غسل کرده باشند چه میتواند بود که سائل بعد از حکایت حضرت عمار یا بعد از اخبار امام علیه السلام
از آن از کیفیت تیمم مطلق سؤال کرده باشد یا از کیفیت تیممی که بدل از وضو باشد و مخفی نماند که این تأویل که علامه رحمه الله
مرتکب آن شده‌اند بغایت دور است و سوق کلام ابا تمام از آن دارد و حدیث قصه عمار که ابن بابویه
علیه الرحمة از زراره بوجه صحیح نقل کرده است و پیشتر [illegible] دلالت صریح دارد که تیمم حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم بیان تیمم بدل از غسل بوده نه تیمم مطلق چرا که بعد از آنکه عمار نقل تیممی که بدل از غسل جنابت کرده بود
بحضرت کرد حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم برو [illegible] خطاب کرده فرمودند چرا همچنین نکردی و تیمم
مذکور را بیان فرمودند و این دلالت صریح دارد که تیممی که عمار را بدل از غسل جنابت می‌بایست کرد همچنان می‌بایست
واقع شود و نیز حدیث مذکور دلالت دارد که زیاده از یکمرتبه دستهای مبارک را بر زمین نزدند چه در آخر

حدیث واقع است که دو [illegible] بعد ذلک بغیر اعاده نکردند حضرت دستها را بر زمین پس [illegible]
سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمة ظاهرا از قوم باشد و بعضی احادیث و روایات که دلالت دارد بر تعدد
ضرب ید بر ارض در تیمم ممکن است که محمول شود بر استحباب ضرب ثانی تا موافقت بهم رسد میان حدیث صحیح زراره
که مذکور شد و میان آنها و توفیق میان ایشان بدین وجه بهتر است از توفیقی که دیگران کرده‌اند و گفته‌اند احادیثی
که دال بر تعدد ضرب است محمول است بر تیممی که بدل از غسل باشد و احادیثی که اشعار بر وحدت ضرب دارد بر
تیممی که بدل از وضو باشد چنانچه میان متأخرین مشهور است چرا که در بعضی احادیث تصریح نیست بحجت در
آنکه در تیمم بدل از غسل نیز ضرب یکمرتبه در حجت است و آنچه بعضی گفته‌اند که چون عمل وضو اخف است از عمل
غسل مناسب آنست که در تیمم بدل از وضو یکمرتبه ضرب واقع شود و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه قابلیت آن
ندارد که دلیل حکمی از احکام شرعی شود و حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمة بواسطه زراره از
امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است بدین وجه که زراره گفت سؤال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم و وضو
هو ضرب واحد للوضوء و الغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین ثم تنفضهما مرة للوجه و مرة للیدین و از آن
شیخ ابوالقاسم رحمه الله نیز در کتاب معتبر با او موافقت کرده است در تیمم تفصیل مشهور از آن اما بعد از تأمل
ظاهر میشود که دلالت بر تفصیل مذکور ندارد بلکه بعضی دعوی کرده‌اند دلالت آنرا بر تعدد ضرب در مطلق تیمم
خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل با آنکه ابن بابویه آنرا استدلال کرده است بر تعدد ضرب در تیمم مطلقا و
حق آنست که این حدیث نسبت بآنچه شیخ قدس سره و شیخ ابوالقاسم از آن فهمیده‌اند و نسبت بآنچه ابن بابویه
از آن استنباط کرده مجمل است و نص در هیچ یک از آنها نیست چرا که قول امام علیه السلام که هو ضرب واحد محتمل است
که بمعنی هو نوع واحد باشد یعنی تیمم همه یک نوع است و چنان نیست که تیمم بدل از وضو نوعی باشد و تیمم بدل از غسل
نوع دیگر و آمدن ضرب بمعنی نوع در عرف اهل شرع شیوع تام دارد چنانچه گفته‌اند الطهارة علی ضربین مائیة و

ترا بأنه طهارت بر دو نوع است طهارت آب و آن وضو و غسل است و طهارت خاک و آن تیمم است و
شامل آن و کلمه و الغسل مجرور خوانده شود بعطف آن بر الوضوء چنانچه ظاهر آنست و حمل تفریب سیّب اخیره
تفسیر ضربت مذکور بوده باشد یعنی از مطلق تیمم بدل از وضو یا یک ضرب بر روی زمین بوده باشد که دست نهاده شود و به
بر زمین زده شود و هر مرتبه بعد از برداشتن از زمین تکانده شود یک مرتبه به واسطه مسح رو و یک مرتبه به واسطه مسح یدین و
محمل است که ضرب بعض مخصوص باشد چنانچه ظاهر آنست و کلمه و الغسل مرفوع خوانده شود که ابتدای کلام بوده باشد و جزو
کلام اول تا مجرور خوانده شود بحرف جر محذوف متعلق بضرب که کلام در تقدیر این باشد که و تفریب سیّب للغسل
من الجنابة مرتین اما آخره و عطف از قبیل عطف جمله فعلیه باشد بر جمله اسمیه و حاصل معنی آنکه تیمم از برای وضو یکبار
و از برای غسل دو ضرب چنانچه مشهور است و بالجمله بر هر دو تقدیر با چاره است در حدیث مذکور از ارتکاب خلاف
ظاهر اما حمل اول به واسطه آنکه ظاهر از ضرب در این مقام آنست که بمعنی زدن دست باشد نه بمعنی نوع اما حمل ثانی
به واسطه آنکه ظاهر عطف مفرد بر مفرد است نه عطف جمله بر جمله و تقدیر آنکه در کلام مذکور شده نیز خلاف اصل است و
بخاطر میرسد که ممکن است که ضرب محمول شود بر ضرب ید بر ارض چنانچه ظاهر آنست و کلمه و الغسل مجرور خوانده شود و
معطوف باشد بر الوضوء چنانچه ظاهر آنست نیز نهایتش مراد از قول حضرت که ضرب واحد وحدت نوعی باشد از جهت
عدد دیگر یعنی ضرب ید بر ارض مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل یک نوع است یعنی آنچنان نیست که اگر
اقسام دیگر مختلف باید که واقع شود مثل آنکه در یکی باید اتحاد در ضرب معتبر باشد و در دیگر مکرر یا در یکی علوق آن
شرط باشد و در دیگر شرط نباشد و امثال آن اختلافات محتمله و حمل وحدت بر وحدت نوعی هر چند که در این حمل ارتکاب شده
اگر چه خلاف ظاهر است اما بر این تقدیر ارتکاب خلاف ظاهر چنانچه مخفی نیست کمتر است از حملین سابق و الله اعلم
انجام بباید دانست که جمعی از علمای ما رضوان الله علیهم اشتهار یافته است که در تیمم علوق تراب بر دست و اشتراط نیست یعنی
لازم نیست که از دست چیزی بر زمین برد چیزی وقوع باید که قدر غبار خاک به بعض از کفها گرفته شود و ابن جنید از علمای ما

و جمعی از علمای اهل سنت علوق کرده‌اند در تیمم شرط ندانسته‌اند و بر مذهب مشهور بر این وجه استدلال شده است که
بعضی روایات صحیحه وارد است که دلالت بر استحباب نفض دارد که عبارت از تکاندن دستهاست
بعد از برداشتن از زمین و اگر علوق تراب شرطی بود نفض مذکور سنت نمی‌بود چه مسح شک نیست که
نفض به واسطه آنست که اگر خاک یا گردی در دستها مانده باشد بریزد و در وقت مسح رو بر رو کشیده نشود
پس هرگاه دور کردن خاک از دست سنت باشد چون تواند بود که علوق آن واجب باشد و والد بزرگوار
در شرح الفقیه اشارت بضعف این استدلال کرده‌اند و گفته‌اند تجربه حاکم است باینکه بمجرد تکاندن تمام
جمیع آنچه از خاک در کفها گرفته شده باشد نمی‌ریزد بلکه اجزای صغیر غباری باقی میماند پس می‌تواند بود که غرض
از نفض آن باشد که خاک بسیاری که در دستها بوده باشد که مسح آن باعث آن باشد که رو بخاک آلوده و بد نما شود
و یا پاره ریخته شود و اثر تربیت باقی نماند نه آنکه مطلقاً اثری از آن در دست نماند پس استحباب نفض منافات
نداشته باشد با اشتراط علوق و بروایات مذکوره استدلال بر عدم اشتراط علوق نتوان کرد بلکه میتوان
دعوی کرد که دلالت بر اشتراط آن میکند چرا که استحباب نفض که در روایات مذکوره مطلق واقع شده
اگر مقید بکمال علوق تراب نباشد و ظاهر است که تا علوق تراب متحقق نشده باشد نفض واقع نمیشود و سنت عمل کرده
پس علوق تراب شرط باشد و نهایت آنچه در جواب توان گفت آنست که استدلال بر وجه کاهی
تمام است که نفض مذکور واجب باشد و هیچکس از علما قایل بوجوب آن نشده است بعد از آن در مقام توجیه
ابن الجنید شده‌اند بآیه کریمه فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه بر این وجه که در کلمه منه ظاهر آنست که من تبعیض باشد
یعنی مسح کنید در حال تیمم ببعضی از صعید خود را ببعض از دستها خود را ببعض از خاک چرا که محمول بر من
ابتدائیه شود و باین معنی که مسح رو و دستها را بر وجهی کنید که ابتدای آن از خاک باشد بغایت
خوش و چسپان نمیشود در هر گاه من تبعیضیه باشد لازم خواهد بود که مسح ببعض از خاک واقع شود و این متحقق نمی‌شود

بوجوهکم و

من علوق قدری از خاک در دستها پس علوق واجب باشد و گفته اند آنچه روایت صحیح زراره که از امام محمد باقر
علیه السلام نقل کرده اشعار بآن دارد که ضمیر منه راجع بتیمم است منافات آن ندارد که من بمعنی تبعیض باشد
چه عبارت حدیث مذکور درین باب آنست که امام علیه السلام بعد از ذکر آیت وضو و تفسیر آن فرموده اند
ثم قال فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه فلما ان وضع الوضوء عمن لم یجد الماء
اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم منه ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع
لا یجری علی الوجه لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکفین ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین
من حرج والحرج الضیق یعنی حضرت عزت تعالی و تقدس بعد از فراغ از بیان وضو فرموده که اگر آب وضو
بدست شما نرسد پس بیابید آبی که بآن طهارت کنید پس تیمم کنید بخاک بر نحوی که مسح کنید بعضی از روی خود را
و بعضی از دستهای خود را ببعضی از آن پس چون وضع کرد و ساقط ساخت وضو را از کسی که آب نیابد بدل
بعضی از غسل مسح را قرار داد بواسطه آنکه گفت مسح کنید بعضی از روی را و بعد از آن متصل ساخت بآن و
گفت مسح کنید دستهای خود را یعنی بعضی از دستهای خود را از آن یعنی از آن تیمم بواسطه آنکه میدانست که خاک
بتمامه بر رو جاری نمی شود چرا که بعضی از کفهای دست خاک گرفته میشود و بعضی نمیشود و بعد از آن گفت ما
یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج یعنی نکرده است پروردگار شما در امور دین حرج و مراد که حرج
تنگی است و دلیل خواندند کلام حضرت را در آخر حدیث مذکور که لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکفین و
لا یعلق ببعضها بر اشتراط علوق تراب در تیمم چنانچه مذهب ابن جنید است و گویا وجه دلالت کلام مذکور
برین مطلب آنست که روایت دلالت کرد بر آنکه حضرت عزت چون دانسته که خاک مذکور در وقت
مسح روی بر جمیع رو جاری نمی شود بواسطه آنکه بعضی از دست میگیرد و بعضی نمی گیرد گفته مسح کنید
بعضی از روی و بعضی از دستها خود را ببعضی از خاک دیگر که در عبارت روایت مذکور تعلیل امام

علیه السلام چنانچه حق قابل است تأمل نماید اشعار روایت مذکور بر وجوب علوق تراب بر دست بمعنی
نخواهد بود و بر او معلوم خواهد شد که تمیز کرد امام علیه السلام ضمیر منه را راجع بآنچه خواندند مراد بآن خاک است که
تیمم بآن واقع میشود در نفس تیمم والله اعلم **حدیث هفتم** روایت شده است بسند مذکور از شیخ سعید
شیخ شهید قدس الله روحه که خوانده ام بر شیخ فخر الدین بن مطهر دام فضله در خانه شیخ مشار الیه که در حله
بود آخر روز جمعه سیوم جمادی الاولی سال هفتصد و پنجاه و شش هجری و شیخ مذکور گفت خوانده ام بر پدر بزرگوار خود
شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة و او گفت روایت کرد بمن پدر من شیخ سدید الدین از سید رضی الدین بن
طاوس که از اعیان علمای امامیه است و مصنف چندین کتاب و رساله تبحرش از نهایت احتیاط که در دین
داشته اند با وجود اهلیت فتوی و اجتهاد در مقام تصنیف کتب فقهی نشده اند و آنچه نوشته اند در ادعیه و اوراد
نوشته اند روح الله روحه العزیز از سید شمس الدین فخار از شیخ محمد بن ادریس از شیخ عربی بن مسافر العبادی
از الیاس بن هشام الحائری از شیخ ابی علی المفید از والد او شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره از شیخ جلیل مفید
از ابو القاسم جعفر بن محمد از محمد بن یعقوب الکلینی مصنف کتاب کافی در حدیث که از کتب معتبره و حدیث شیعه
مشهور و بر احادیث اهل بیت اشتمال دارد در مدت بیست سال اتمام داده و او رحمه الله تعالی و جلیل القدر
شیخ جماعت زمان خود بوده مولدش قریه کلین است از اعمال ری و وفاتش در ماه شعبان سیصد و بیست و نه
یا بیست و هشت واقع شده در باب الکوفه مدفون است از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم
از ... از حماد بن عیسی الجهنی البصری که گفت قال لی ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یوما یا حماد
اتحسن ان تصلی قال فقلت یا سیدی انا احفظ کتاب حریز فی الصلوة فقال لا علیک یا حماد قم فصل قال
فقمت بین یدیه متوجها الی القبلة فاستفتحت الصلوة فرکعت وسجدت فقال یا حماد لا تحسن ان تصلی ما اقبح
بالرجل منکم یاتی علیه ستون سنة او سبعون سنة فلا یقیم صلوة واحدة بحدودها تامة قال حماد فاصابنی

در باب نماز

في نفسي الذل فقلت جعلت فداك فعلّمني الصلوة فقام ابو عبد الله مستقبل القبلة منتصباً فارسل يديه جميعاً على فخذيه
قد ضم اصابعه وقرّب بين قدميه حتى كان بينهما قدر ثلث اصابع منفرجات واستقبل باصابع رجليه القبلة لم يحرفهما
عن القبلة فقال بخشوع الله اكبر ثم قرأ الحمد بترتيل وقل هو الله احد ثم صبر هنيّة بقدر ما يتنفس وهو قائم ثم رفع يديه
حيال وجهه وقال الله اكبر وهو قائم ثم ركع وملأ كفيه من ركبتيه منفرجات وردّ ركبتيه الى خلفه ثم سوّى ظهره
حتى لو صبّ عليه قطرة من ماء او دهن لم تزل لاستواء ظهره ومدّ عنقه وغمّض عينيه ثم سبّح ثلثاً بترتيل فقال
سبحان ربي العظيم وبحمده ثم استوى قائماً فلما استمكن من القيام قال سمع الله لمن حمده ثم كبّر وهو قائم ورفع يديه حيال
وجهه ثم سجد وبسط كفيه مضمومتي الاصابع بين يدي ركبتيه حيال وجهه فقال سبحان ربي الاعلى وبحمده ثلث مرات
ولم يضع شيئاً من جسده على شيء منه وسجد على ثمانية اعظم الكفين والركبتين وانامل ابهامي الرجلين والجبهة
والانف وقال سبعة منها فرض يسجد عليها وهي التي ذكرها الله عز وجل في كتابه فقال ان المساجد لله فلا تدعوا
مع الله احداً وهي الجبهة والكفان والركبتان والابهامان ووضع الانف على الارض سنة ثم رفع
راسه من السجود فلما استوى جالساً قال الله اكبر ثم قعد على فخذه الايسر وقد وضع قدمه الايمن على بطن قدمه الايسر
قال استغفر الله ربي واتوب اليه ثم كبّر وهو جالس وسجد السجدة الثانية وقال كما قال في الاولى ولم يضع شيئاً
من بدنه على شيء منه في ركوع ولا سجود وكان مجنّحاً ولم يضع ذراعيه على الارض فصلّى ركعتين على هذا ويداه مضمومتا
الاصابع وهو جالس في التشهد فلما فرغ من التشهد سلّم وقال يا حماد هكذا صلّ **شرح** کلام بلاغت نظام در شرح نماز
و درونمایش در کلام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصه مضمون کلام راوی آنکه گفت حماد بن عیسی امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که ای حماد آیا نیکو میگذاری نماز را من گفتم ای سید من کتاب حریز حفظ
میکنم حریز را که در علم نماز تصنیف کرده است چون آماده بود که نماز را نیکو میتوانم گذارد امام علیه السلام فرمود
هیچ باکی نیست ای حماد برخیز و نماز کن تا ببینم که چون آن نماز می نمائی راوی گوید برخاستم و در برابر امام علیه السلام

و روی توجه بقبله اسلام آوردم و افتتاح نماز بتکبیر احرام کردم و رکوع و سجود و سایر آنچه همیشه در نمازها بجا
می آوردم بجا آوردم پس امام علیه السلام بمن خطاب کرده فرمود ای حماد نیکو نمیگذاری نماز را و از
روی تعجب گفت چه بسیار قبیح می نماید مردی را از شما که از عمر او شصت یا هفتاد سال بگذرد و یک نماز را تمام
بحدود و شروطی که از جانب شارع مقرر شده بر پای نداشته باشد راوی گوید که از خطاب تعرض آمیز
امام علیه السلام بمن نهایت حزن و الم در نفس دست داد پس گفتم جانم فدای تو باد تعلیم کن بمن نماز را
تا بعد از این بر آن وتیره بجا آورده باشم امام علیه السلام بواسطه بیان نماز برپای خاسته شد و روی توجه
بقبله کرده راست ایستادند و هر دو دست مبارک را فرو گذاشته بر روی رانها نهادند و انگشتان را
بهم ضم کردند و پاهای مبارک را از هم دور کردند چنانچه فاصله میان ایشان بمقدار سه انگشت از هم گشاده بود
و سر انگشتان پا را مقابل قبله کردند چنانچه بهیچ جانب انحراف نداشت پس از روی خشوع تمام افتتاح نماز کرده
گفتند الله اکبر بعد از آن سوره فاتحه را بترتیل قرائت کردند و سوره قل هو الله احد را بعد از آن خواندند
و بعد از فراغ از قرائت زمانی اندک که بمقدار نفس زدن باشد درنگ کردند و همچنان ایستاده دو
دست مبارک را برده آهسته برابر روی گرفتند و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر برکوع رفتند و بر گردانیدند کف
دستها را از سر زانوها و انگشتان دست را از هم گشاده داشتند و زانوها را بجانب عقب شکستند و پشت
را آنچنان مستوی و راست داشتند که اگر قطره آبی یا روغنی بر میان آن میریختند بهیچ جانب حرکت نمیکرد
چرا که هیچ جانب آن از جانب دیگر پست تر نبود که بطبیعت آب اقتضای حرکت بآنجانب کند و گردن را کشیده
داشتند و چشمها را برهم گذاشتند و سه مرتبه با رعایت ترتیل این تسبیح را بر زبان معجز بیان جاری ساختند
که سبحان ربی العظیم وبحمده و بعد از آن راست ایستادند و چون بمرتبه اطمینان ایشان بر قرار ایستادند گفتند
سمع الله لمن حمده و در حالت ایستادن تکبیر گفتند بعد از آنکه هر دو دست مبارک را برابر روی

جمیعاً ح
استوای ح

برداشته بودند و بعد از آن بسجود فرو رفتند و هر دو کف دست را در برابر زانو با هم کردند و انگشتان ابهام
ضم کردند و محاذی رو داشتند و سه مرتبه این تسبیح را گفتند که سبحان ربی الاعلی و بحمده و در حال سجده هیچیک از
اعضای خود را چنان نکردند که بر عضو دیگر نهاده شود و بر هشت عضو سجده کردند یعنی چنان کردند که بر روی چه
اعضای هشت عضو ایشان بر زمین نهاده شد هر دو کف دست و هر دو آیینه زانو و هر دو انگشتان شصت پا
و جبهه و بینی که عبارت از بینی است و فرمودند سجده بر هفت عضو از جمله فرض است و اگر ترک شود نماز باطل
میشود و آن هفت آنست که خدای تعالی در کلام مجید یاد فرموده است درین آیه که و ان المساجد لله فلا تدعوا
مع الله احدا و آن هر دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت شصت پا و جبهه و سجده بر بینی که رغام
از آداب سنت است یعنی بفعل آوردن آن متضمن ثواب بسیار است و بر ترک آن عقاب مترتب نیست و بدون
آن نیز نماز صحیح است بعد از آن برداشتند سر مبارک را از سجود و چون راست نشستند گفتند الله اکبر بعد از آن
بر ران چپ خود نشسته و گذاشتند پشت پای راست را بر شکم پای چپ و گفتند استغفر الله ربی و اتوب الیه
یعنی طلب مغفرت و آمرزش میخواهم از خدایی که پروردگار منست و رجوع میکنم در همه حال باو و ربط کلام
معنی توبه و حقیقت آن در حدیث شریف هشتم بیاید ان شاء الله تعالی بعد از آن در حال نشستن تکبیر گفتند و سجده
دویم فرو رفتند و گفتند در آن آنچه در سجده اول گفته بودند یعنی سه مرتبه گفتند سبحان ربی الاعلی و بحمده و
هیچیک از اعضای بدن مبارک را بر عضو دیگر نگذاشتند که نهاده شود نه در سجود و نه در رکوع و در هر دو
حال متخشع بودند یعنی بال گشاده که کنایه از آنست که ساعدها و بازوها را از بدن مبارک جدا گرفتند و چنان
نکردند که بر بدن نهاده شود و بعد از آن بتشهد نشستند و در حال تشهد انگشتان دست را با هم ضم کرده بر روی
ران گذاشتند و چون از تشهد فارغ شدند بما در سلام نمودند و مرا در معرض خطاب در آوردند و فرمودند
ای حماد برین وجه نماز بگذار **فصل دویم** یا حماد اتحسن ان تصلی مراد حماد بن عیسی جهنیست که منسوب بقبیله

جهینه بضم جیم از قبایل عرب و او از ثقات راویان حدیث شیعه است و بخدمت امام جعفر صادق و حضرت
امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام رسیده و از هر یک ایشان صلوات الله علیهم حدیث روایت کرده

امام موسی ۷

نقل است که حضرت کاظم علیه السلام از برای او دعا کرد که حج پنجاه سال و زن و خانه و خدمتکاری روزی شود و
توفیق پنجاه حج ببرکت دعای آنحضرت همراه دریافت چون بحج پنجاه و یکم رسید بمیقات احرام
اهل شام است در حالی که میخواست غسل احرام بجا آورد غرق شد و عمر عزیزش از هفتاد سال گذشته بود و
رسیده رحمة الله علیه انا احفظ کتاب حریز حریز بحای بی نقطه در آخرش زاء نقطه دار حریز ابن عبد الله
سجستانیست که اصل او از کوفه بود و چون بسجستان سفر بسیار کرده بسجستانی مشهور است و از اصحاب امام
جعفر صادق علیه السلام است و علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند و چند جلد کتاب تصنیف دارد لا علیک
لا لا نفی جنس است که اسمش را حذف کرده اند و حذف اسم لا در مثال این عبارت شایع است و کلام این
تقدیر است که لا بأس علیک ما اقبح بالرجل منکم فصل کرده اند حضرت درین کلام میان فعل تعجب که
اقبح است و معمول آن که الرجل است بحرف جر و علمای نحو در جواز آن خلاف کرده اند اخفش و مبرد هر دو
تجویز کرده اند و مازنی و فراء در ظرف جایز داشته اند و دلیل ایشان وقوع آنست در کلام عرب چنانکه
درین مثال که ما احسن بالرجل ان یصدق یعنی چه نیکو می آید از مرد راست گوید و هیچ شک نیست که وقوع آن
در کلام امام علیه السلام اقوی دلیلیست بر جواز آن چنانچه مذهب مازنی و فراء است و کلمه منکم حال است
از الرجل که بمعنی مفعول اقبح است یا صفت اوست و چون الف لام او الف لام جنس است با نفی نیست
اگر صفت او غیر معروف بالف لام واقع شود خصوصا کاهی که صفت ظرف باشد چرا که در ظرف توسع
هست که در غیر ظرف نیست و مراد اینست که چه قبیح می نماید مرد در حالتی که از شما باشد یعنی شیعه باشد
یا از صلحای شیعه باشد در حالی که صفت او اینست که از شما است یعنی شیعه است یا از صلحای شیعه بجد و [illegible]

مجرور معطوف است بنعیم و تازه یا حال است از حدودها یا صفت ثانیه صلات است فقال الخشوع مراد بخشوع فروتنی
نمودن و خوار داشتن نفس است در موقف عبادت و ترس آوردن او از معبود و باین معنی تفسیر کرده اند
مفسرین خشوع را در آیه کریمه والذین هم فی صلوتهم خاشعون که در صفت اهل ایمان وارد شده یعنی آنچنان
کسانی که در نماز خود خشوع دارند و در صحاح وارد است که خشع ببصره ای غضه یعنی خشوع بصر پست کردن چشم
و باز داشتن آن از نشاء بمحسوسات پس خشوع بدل کنایه از فارغ داشتن آنست از خیالات و
افکار و خشوع باعضا کنایه از آرام داشتن آن و واقع نا آمدن آن از حرکات عبث و روایت کرده است
شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت دیدند
مردی را که در اثنای نماز با ریش خود بازی میکرد فرمودند که اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه یعنی آگاه باش که اگر خشوع
میبود دل او هر آینه خشوع میبود جوارح و اعضای او یعنی حرکتهای عبث نمیکرد و گفته اند بعد از ذکر روایت مذکور
که درین حدیث دلالت است بر آنکه خشوع در نماز هم بدل میباید و هم باعضا اما خشوع بدل آنست که فارغ دارد
دل خود را از جمیع آنچه غیر عبادت است و مشغول نسازد بغیر معبود نماز دار و چنان نکند که در نماز دل عابد بغیر معبود
بعبادت او چیزی راه یابد و اما خشوع بجوارح و اعضا آنست که چشم خود را از همه چیز بپوشاند که اشتغال او
اشیا باعث شغل دل او باشد و بامر غیر عبادت نشود و بهیچیکی از اعضا متوجه نماز باشد و بهیچ جانب میل و التفات نکند و
جمیع اعضا را از فعل عبث و حرکات بیکار باز دارد دوم قرائت بترتیل ترتیل عبارت از تانی و آهستگی است
در قرائت که تند و بشتاب خوانده نشود و وضوح گفتن حروف و الفاظ بر وجهی که شنونده حروف
آنرا تواند شمرد و ماخوذ است از قول عرب در صفت دندانها ثغر رتل گشاده که ثغر اهل رتل شوند انداست و
از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرموده اند الترتیل حفظ الوقوف و بیان الحروف
یعنی ترتیل رعایت کردن وقف تام و وقف حسن است در حال قرائت و ادای حروف بر صفات

که قرا اعتبار کرده اند مثل همس و جهر و استعلاء و اطباق و غنه و امثال آن و ترتیل مذکور بهر یک ازین دو تفسیر که گذشته
سنت است در قرائت و بودن رعایت آن نیز در نماز بخصوص سنت و بعضی امر را در آیه مذکوره بر وجوب حمل کرده اند
و گفته اند ترتیل بیرون آوردن حروف است از مخارج خود بر وجهی که از یکدیگر متمایز باشند و هم مخلوط نباشند چنانچه بیرون
میان ایشان نیز از هم جدا شده تقدر یا نفس شنیده شود بعضی تفسیر کرده اند بعضی تقلیل و زمان اندک و تعقیب یعنی عقب احوال
وجه یعنی برابر روی کشیدن از آنکه دستها را در حال تکبیر زیاده از برابر روی بلند نباید کرد و علاقه بر آن است که یعنی
کماس حسنه سر زانوها را ابهام کف و برسیدن سر انگشتان بر زانو که قدر و جبهت کفایت نکند و چه ظاهر آنست که
مراد بکف مجموع باطن دست است داخل انگشتان و باید دانست که آنجا در رکوع تا حد بر کوه انگشتان سر زانوها
برسد و جبهت زیاده بر آنکه حضرت رسول آورده اند سنت چنانچه حدیثی که زراره روایت کرده است بآن تا طبقت
فعال سبحان ربی العظیم و بحمده سبحان مصدر است بمعنی غفران یعنی تنزیه و منصوب است بمفعول مطلق و عامل
است فعلیش مقدر است مثل فعل معاذ الله که درین تقدیر است که اعوذ معاذ الله پس سبحان ربی درین تقدیر است که اسبح
سبحان ربی ای انزهه تنزیها عما لا یلیق بجناب قدسه یعنی دور میگردانم و پاک و پاکیزه میکنم پروردگار خود را از جمیع
سزاوار مرتبه الوهیت نیست و برین تقدیر اضافه سبحان برب از قبیل اضافه مصدر خواهد بود بمفعول و
تجویز کرده اند که اضافه آن از قبیل اضافه مصدر خواهد بود بفاعل یعنی تنزه و تقدیر چنین باشد سبح الله
سبحان ربی یعنی دور است و پاک موصوف پروردگار من از جمیع آنچه در خور مرتبه جبروت و کبریای او نیست و
واو و بحمده یا واو حالیست که جمله و بحمده حال است از فاعل فعل محذوف یعنی دور میگردانم پروردگار خود را از
امور که نسبت آن نقص بخشد با حال آنکه من متلبسم بحمد و ستایش او بر توفیقی که مرا داده است در آنکه اورا
دور از جمیع عیبها صفت گفتم و بر رعایت اهلیت که من از آنان شده است تا عبادت او و ثنای او ایستم یا واو
عاطفه است بتقدیر فعل که جمله مذکور معطوف است بآن فعل مقدر و تقدیر کلام چنین باشد که انزهه تنزیها و اشتغل بحمده

بعضی شریه او بکنسم و نیار هیچ وجه بمحمد و ستایش او و در آن یاد در قیام بعبادت او و گویا چون سبب تسبیح و شریه پروردگار
بجود داده است کسان بر دست که تشابغیس او در انجم کان زیاد دار مرتبه بجود رسیده باشد از ارکان بجهت نقص این
فعل بزرگ و خواسته است آنرا از نقص خود زایل سازد و تلافی ساخته است جبر جایاها یا حمله خاطر او را بآن جمالگی تلقی یا از تمام
این کار بتوفیق و تمکین او شده است نه بقوت قیست و اراده چنانچه بعضی در آیه کریمه ایاک نعبد و ایاک نستعین گفته
بعد از حمد و توصیف پروردگار بصیغه غیبت بصیغه خطاب واقع شده است بر وجه نکته گفته اند سمع الله لمن حمده
تقلیل شده است از سمع معنی استجاب و عنیب است باز آن معنی شده بکلام مجید در آیه کریمه لا یسمعون الی الملاء الاعلی تضمین است
که عبارت است از گوش انداختن است در آن شده و بعبارت مستعد شده است بالی و الا قیاس آنست که متعدی شده بمن
یعنی که رستنیه بعضی گوشه شدند دستهای مبارک ایمش انوار خود نزدیک برانو و تقطیعی یعنی بین یدی فلان در جمع
حدیث اشتباه شیوع ذکر یافت و ان المساجد لله تفسیر مساجد درین آیه بجمعیت مشهور مذکور است که این حدیث آن امام اسلمان
مفسرین مشهور است و از امام محمد جواد علیه السلام منقولست که فرمود که معتصم عباسی از ایشان از معنی این آیه استفسار کرد
بر وجه بیان فرمودند و بنابرین معنی ظاهر جوامع ان المساجد لله این خواهد بود که شریک مسازید در سجود خود غیر پروردگار
خود را و اما آنکه بعضی مفسرین گفته اند که مراد بالمساجد درین آیه همین مسجدهای متعارف است بعضی آن چندرا مخصوص بخدا
دانسته و چون در آن مشغول بعبادت شده دیگری را بغیر خدا خود شریک در عبادت نسازید و بغیر عبادت او بکار دیگر اشتغال
منمایید بعد از آنکه تفسیر آیه از دو امام معصوم علیهما السلام بر آن وجه روایت شده باشد از فرض عتبار ساقط خواهد بود و کان
مجمعا مجیح بکچم دونون مرسند است و حا مجد سقط بعیر ولو کشاده کنایه از آنکه هر دو مرفق را در حال سجود از زمین بر دارند
چنانچه دستها مانند دو بال شده بود که مرغان باز کنند و قول علیه السلام و لم تضع ذراعیه علی الارض عطف تفسیری است
نمایش اول باید دانست که فقها که این حدیث ناطق است بعضی در آن از امام علیه السلام در حال نماز از جواب
سنت مشترکست که حکم آن میان مرد و زن مساوی است نقل از آنجا که مخصوص بمردان است و نسبت بزنان بر آن وجه

سنت نیت **اول** فرو گذاشتن دستها در حال قیام بواسطه آنکه زنان را سنت آنست که هر یک از دستها را
بر بالای پستانی گذارند که محاذی آن دست است **دوم** جدا گذاشتن پاها از یکدیگر بقدر سه اصبع که ایشان را سنت
آنست که نزدیک هم گذارند بر وجهی که فاصله میان ایشان نباشد **سیوم** تجافی که عبارت است از دور داشتن هر عضوی
از اعضا از عضوی دیگر که ایشان را ترک آن سنت است **چهارم** تجنح و بال گشاده بودن بطریقی که مذکور شد
چرا که نسبت بایشان سنت ترک آنست **پنجم** تورک در حال جلوس میان دو سجده که عبارت از نشستن
بر ران چپ است چنین که پشت پای راست در شکم پای چپ واقع شود چه نسبت بایشان سنت آنست که بر دو جانب نشینند که
زانوها مرتفع شده چنانچه دستها بر رانها نهند و کفهای پا بر زمین **ششم** گذاشتن دستها بر سر زانو در حال رکوع که
ایشان را سنت آنست که دستهای خود را بالاتر از آن گذارند بواسطه حدیث صحیح که زراره بن اعین روایت
کرده است و در کتب حدیث مذکور است ولیکن در آن حدیث از زنیکه بمقدار آنکه مردان را واجبست منحنی
شوند مذهب جمهور علما و بعضی احتمال این را داده اند که نسبت بایشان که زرا آن کافیست که دانست دو تا شدن
و واجبست که دستهای ایشان بر ران رسد بالای زانوها چنانچه در روایت زراره مذکوره شده است بر آن دارد و چرا که ورد آن
روایت سبب استحباب که گذاشتن دستها بر ران بالای زانوها نسبت بایشان بر وجه ایراد شده است که
لئلا تطأطأ کثیرا فترتفع عجیزتها یعنی تا آنقدار خم نشود که نشستنگاه او بلند شود و ظاهر است که بعضی از آنها
مرتب نه بر گذاشتن دستها بر زانو و این احتمال چندان دور نیست و باید دانست که آنچه این حدیث بر آن
ناطق است که حضرت صلوات الله علیه در حال رکوع چشمهای مبارک را بهم گذاشته منافات دارد با آنچه میان
علما مشهور است و در مصنفات خود ذکر کرده اند که سنت آنست که در حال رکوع نظر مصلی بر میان قدمین باشد
بواسطه روایت زراره که درین باب از امام علیه السلام نقل کرده و شیخ قدس سره در کتاب تهذیب الاحکام
هر دو روایت عمل کرده است و گفته است مصلی مخیر است میان این هر دو عمل هر کدام که در حال رکوع بعمل آورد

سنت از و نقل آمده بهانکه بشیر بهم گذاشتن چشمها که این حدیث دالست بر آنکه آن حالت افضل است از
نظر افکندن بمیان قدمین مذکور است که شیخ ابو القاسم در کتاب معتبر عمل باین حدیث کرده و نظر
افکندن مذکور را سنت ندانسته و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری جمع کرده است میان هر دو روایت بر این که
چون نظر افکندن مصلی برابر بین قدمین در حال رکوع حال او در رکوع بنا بگرد چشمها را پوشیده باشد و در این
حدیث تعبیر از آن حال بپوشیدن چشم شده و تمام مراد است جمع بر این وجه چنانچه مخفی نیست بعید است
و احتمال کثیر مصلی میان بهم گذاشتن چشم که این حدیث با آن ملایم است و میان نظر افکندن بمیان قدمین که
میان علما اشتهار یافته است و حدیث زراره نیز دلالت بر آن دارد چنانچه کلام شیخ قدس سره آخرا از
وجهین نیست والله اعلم **تابش دویم** ظاهر آنست که سجود بر بینی که این حدیث دلالت بر استحباب آن
دارد غیر از ارغام باشد که در بعض روایات دیگر اشعار بر سنت بودن آن در سجود هست چرا که ارغام عبارت از
نهادن انف است بر رغام یعنی خاک و سجود بر بینی که در حدیثی که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شد
دلالت بر استحباب آن دارد چنانچه در بعضی از اعلام متحقق است در ضمن نهادن بینی بر دیگر اشیایی که سجود بر آن
جایز داشته اند مثل چوب و بوریا و حصیر و برگ درخت و امثال آن از چیزهایی که ماکول و ملبوس نیست
عادة نیز متحقق است و حدیث مذکور این است لا تجزی صلوة لا یصیب الانف ما یصیب الجبین یعنی مجزی و
صحیح نیست نمازی که نرسد بینی آنچه بجبین میرسد و بعضی گفته اند که ارغام مذکور متحقق میشود به بینی آن که
و اگر چه بر وجه اعتماد که در سجود معتبر است نبوده باشد پس بنا بر این میان ارغام و سجود بر بینی نسبت عموم من وجه خواهد بود
بعینه چنانکه صحیح است که هر دو با هم در یک ماده متحقق شوند مثل آنکه وضع با اعتماد بر خاک واقع شود صحیح خواهد بود
که هر یک بدون دیگری یافت شود چرا که اگر وضع با اعتماد بر غیر خاک مثل تراب واقع شود سجود بر بینی متحقق خواهد بود
و ارغام نه و اگر وضع بینی بر تراب بی وجه اعتماد باشد ارغام بنا بر آنچه آن بعضی گفته اند متحقق خواهد بود و سجود بر بینی نه

کلمه

کلام شیخ شهید علیه الرحمه اشعار بآن دارد که سجود بر بینی و ارغام یکی است و بنا بر این تعدد نیست و حال آنکه
خود در بعضی مصنفات خود هر کدام از ارغام و سجود بر بینی را سنت علیحده شمرده است و بر تقدیری که ارغام
وضع انف بر تراب باشد خواه با اعتماد و خواه بی اعتماد آیا در ضمن وضع انف بر مطلق ما یصح السجود علیه و اگر چه
خاک نباشد سنت ارغام حاصل می آید یا نه شیخ زین الدین علیه الرحمه حکم بر آن کرده اند و وضع بر تراب را
بهتر دانسته و در این حکم نظر است چرا که هیچ کس این خلاف نکرده است که ارغام وضع انف بر خاک است و
قیاس جمیع ما یصح السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارق است از نصوص هم با تمام **انجام** ظاهر قول راوی که
فصلی گفتنی علیه السلام اشعار بآن دارد که امام علیه السلام در هر دو رکعت بعد از قرائت حمد سوره توحید خوانده
باشند و این منافات دارد با استحباب مغایرت سوره رکعت ثانیه با سوره رکعت اول و مکروه بودن تکرار
سوره واحده در هر دو رکعت که میان علما اشتهار یافته است کاهی که مصلی سوره دیگر غیر از آنکه اول
خوانده و روایت علی بن جعفر از برادر خود امام موسی کاظم علیه السلام بر آن دلالت دارد و بعضی است
از علما که سوره اخلاص را از این حکم مستثنی دانسته اند و میگویند که اعاده سوره رکعت اول در رکعت ثانیه
نسبت بغیر سوره اخلاص است و این استثنا خوب است و مؤید است بحدیثی که زراره از امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است و حدیث مذکور اینست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی رکعتین و قرأ فی کل
منهما قل هو الله احد یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت نماز گذارده و در هر دو رکعت بعد از حمد
سوره قل هو الله احد خوانده و نقل فعل حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم برای اعلام جواز آن و تنبیه بر عدم حرمت کراهت
حکم است تا بغایت دور است و گویا سوره کردن سوره اخلاص از این حکم بواسطه زیادتی مرتبه و شرف آن است بر سایر سور
قرآن چنانچه شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله روایت کرده است از امام الحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که آنحضرت فرموده اند من مضی علیه یوم واحد فصلی فیه خمس صلوات و لم یقرأ فیها بقل هو الله احد قیل له یا عبد الله لست من المصلین

المصلّین یعنی کسی را که نرسیده باشد بر وی روزی و پنجاه رکعت آن روز را که ادا کرده باشد و در هر یک کدام سوره
قل هو الله احد نخوانده باشد باو خطاب کنند که ای بندهٔ خدا تو از جمله نمازگزاران نیستی و نماز تو از خیر سورت
و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود از ابو درداء از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
که آن سرور فرموده اند ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث القرآن فی لیلة قیل یا رسول الله و من یطیق ذلک قال اقرؤا
قل هو الله احد خلاصهٔ کلام معجز نظام آنکه آیا عاجز می آید یکی از شما که در شبی ثلث قرآن را تلاوت نماید گفتند کرا
آن توان بود ای رسول خدا آن سرور فرمودند بخوانید سورهٔ قل هو الله احد را که خواندن آن برابر ثلث قرآن
می باشد و بعضی علما در وجه برابر بودن سورهٔ مذکور به ثلث قرآن کلامی ایراد کرده اند که حاصل مضمونش آنست که مقاصد
قرآن بعد از تحقیق راجع به سه امر است معرفت خدا تعالی و طریق پی بردن به شناخت او و معرفت معاد و اعتقادات اخروی
و علم به آنکه در آن نشاء به چه عمل و کدام اعتقاد به رتبهٔ سعادت فایز می توان شد و به چه عمل و کدام اعتقاد به عکس آن که شقاوت باشد مبتلا
ضلال می شود و سورهٔ اخلاص متضمن اول است که عبارت از معرفت الله است و توحید و تنزیه او از صفات نقص
و نفی والد و ولد و کفو از وی چنانکه سورهٔ فاتحة الکتاب را ام القرآن می گویند بواسطهٔ اشتمال آن بر هر یک از مقاصد ثلثه
این سوره را نیز معادل ثلث قرآن دانسته اند بواسطهٔ اشتمال آن بر یکی از آن سه والله العالم حدیث هشتم
روایت شده است به سندی که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از سلیم
بن سعدان که ثقه و جلیل القدر بوده و بسعادت ملاقات امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام رسیده از مسعدة بن صدقه
که کنیت او ابو محمد بوده و ادراک صحبت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نموده و بعضی گفته اند که بصحبت امام
موسی کاظم علیه السلام رسیده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال النبی
صلی الله علیه و آله و سلم یوما لاصحابه ملعون کل مال لا یزکی ملعون کل جسد لا یزکی و لو فی کل اربعین یوما مرة فقیل یا رسول الله اما زکوة المال فقد
عرفناها فما زکوة الاجساد فقال لهم ان تصاب بآفة قال فتغیرت وجوه الذین سمعوا ذلک منه فلما رآهم

در باب زکوة
دیگر جسد لا یزکی

قد تغیرت الوانهم قال لهم هل تدرون ما عنیت بقولی قالوا لا یا رسول الله قال بلی الرجل یخدش الخدشة و ینکب
النکبة و یعثر العثرة و یمرض المرضة و یشاک الشوکة و ما اشبه هذا حتی ذکر فی حدیثه اختلاج العین ترجمهٔ کلام معجز
نظام آن خلاصهٔ آفرینش در ضمن دو مبحث میشود مبحث اول خلاصهٔ معنی کلام امام علیه السلام آنکه پیغمبر صلوات الله علیه
و آله فرموده اند از خیر و برکت دور است هر مالی که زکوة آن داده نشود و از رحمت و مغفرت الهی دور است
هر بدنی که زکوة او داده نشود و اگر چه در هر چهل روز یکمرتبه باشد بعضی از حضار مجلس در مقام استفسار در آمده گفتند
ای رسول خدا زکوة مال را دانستیم که چه معنی دارد و مراد از زکوة بدن چه چیز است حضرت فرمودند زکوة بدن آنست
که آفتی از آفات باو رسد امام علیه السلام فرمودند که از شنیدن این حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
رنگ روی جمعی از صحابه که حاضر بودند تغییر یافت و خوف عظیم در ایشان بهم رسید حضرت رسالت چون اثر تغیر در
بشرهٔ ایشان یافتند دانستند که گمان برده اند که مراد آفت و واقعهٔ صعب و بلیت عظیم است که بسیار است که
سنوات متعدده ایشان از آن فارغ نشوند چه جای چهل روز پس در مقام تسلی خاطر ایشان در آمده فرمودند آیا میدانید که
من از این کلام چه اراده کرده ام گفتند نه ای رسول الله حضرت فرمودند که مراد آنست که از زخم خار و امثال
آن اندک خراشی در بدن آدمی بهم رسد و گاه او را کدورت خاطر و حزن دست میدهد و گاه است که
در وقت راه رفتن پای او بلغزش در می آید و گاه او را اندک ناتوانی و بیماری دست میدهد و گاه خاری در
پای او در بدن او می رود و مانند اینها و بعضی شمرده اند تا آنکه پریدن چشم را نیز در ضمن اینها ذکر کرده اند کنایه از آنکه
مراد آفت نیست الا این امور است و ادای زکوة بدن در ضمن هر یک از اینها متحقق و کم کسی است که در عرض چهل روز
یکی از این امور نسبت باو وقوع نیابد پس زکوة بدن او داده نشود مبحث دویم ملعون کل مال لا یزکی یعنی از خیر
و برکت دور است و حاصلش آنکه از آن خیری نخواهد دید هر مالی که زکوة آن داده نشده باشد کنایه از آنکه ادای
زکوة باعث خیر و برکت است در مال چنانچه شاعر گوید بیت زکوة مال بدر کن که فضلهٔ رز را ؛ چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

ومیتواند بود که ملعون بمعنی محل باشد که دوری از رحمت است و مراد و مآل هر دو یک حساب باشد بحذف مضاف یعنی ملعون آن
و از رحمت الهی دور کسی که در کوتاه مال خود [illegible] پس فقره دیگر از کلام معنی ملعون کلمه [illegible] که از ملعون در
اخیض ارادت شده است و جا باید دانست که ذکر کرده در فقره ثانی و آنست [illegible] از ارباب کلام است که تعیین آن
در حدیث چهارم مذکور شد چه با نسبت [illegible] تعبیر از آن مذکور نشده و والا که سبب حقیقت [illegible] از کلمه تحیح منت
و میتواند بود که بطریق استعاره تجوید شده باشد که تشبیه شده باشد وصول آفت بیدن با دو آن ذکر کرده از مال در آنکه هر دو
کسب ظاهر موجب نقصان شدنی است از یکی بدن و هر دو در [illegible] نقصان شد و آن مال حصول خیر و برکت است و در بدن
وصول برحمت الهی و ثواب غیر متناهی [illegible] در این کلام بصیغه مجهول است و همچنین [illegible] از او کرده شد
انقضا است که [illegible] و امثال آن در روایت [illegible] خوانده و غیر از انقضاء خوانده شد و مراد [illegible]
[illegible] میتواند بود که [illegible] الکلام [illegible] بعد روز رمضان [illegible]
[illegible] بعضی قاری در بدن او [illegible] منصوب بودن [illegible] در این فقره بمفعول مطلق [illegible] و همچنین
والکتبه و العتره و المرضه در فقره های دیگر اگر گویند انها مصدر است صحیح است که مفعول مطلق [illegible] شود بخلاف
که مصدر نیست پس چون خوانده بود که نصب آن باعتبار مفعول مطلق بودن باشد [illegible] که گاه است که مفعول مطلق
مصدر نیست [illegible] و [illegible] مصدر [illegible] بر این وجه که آلت مصدر [illegible] بمضاف مصدر را مانند آن
ضربته سوطا که سوط [illegible] مصدر نیست مفعول مطلق واقع شده است [illegible] سوط [illegible] و آن که
ضربت ضرب مصدر است و اگر قبول نکنند که مفعول مطلق غیر مصدر [illegible] میگوییم که منصوب [illegible] آن [illegible]
است چنانکه [illegible] کلام [illegible] است که [illegible] باشد و [illegible] میتواند بود که کلام [illegible]
علیه و آله وسلم [illegible] که بدن و وقوع این امور است [illegible] میتواند بود که کلام
امام علیه السلام [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] چشم از [illegible]

ساخته و سبب آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم اختلاج عین را نیز که عبارت از پریدن چشم است
از آنجمله شمرده اند آنست که اختلاج عین نیز بنا بر آنچه اطبا ذکر کرده اند آفتی است از آفات و بنا بر آن چه [illegible] بسبب کیفیت
سریع باد و ریاح که بر غیر عادت از عضو بدن واقع میشود و بسبب زیادتی رطوبت غلیظ چسبنده که در بدن هم
میرسد و بعد از آنکه گداخته شد با بخار غلیظ میشود و چون طبیعت در مقام دفع آن میشود بواسطه غلظت رکود او
قوت دافعه بآسانی از عهده دفع آن بر نمی آید و باعث حرکت و اضطراب عضو میشود حدیث نهم
روایت شده است بسند مذکور از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن بابویه رحمه الله از احمد بن حسن القطان از
احمد بن سعید الهمدانی که ثقه و جلیل القدر است و صاحب کتب بوده با آنکه در مذهب زیدی بوده و جمیع بسیار از
روات امامیه نقل کرده و ضبط بسیار بآن داشته اند اصحاب او شمرده اند و بعضی از او نقل کرده اند که گفته است
من صد و پنجاه هزار حدیث باسناد آن یاد دارم و از سیصد هزار حدیث مذاکره میتوانم نمود از علی بن
الحسن الفضال که از فقهای کوفه بوده و نهایت تصرف در احادیث داشته و علمای رجال مدحش کرده اند از پدر او حسن
بن فضال که از ثقات و جلیل القدر است از امام هشتم و قطب هفتم ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه [illegible]
از پدر بزرگوار آن عالی تبار امام موسی کاظم علیه السلام از پدر عالیمقدار آن قبله احرار امام بحق ناطق جعفر بن الصادق
علیه التحیة و الاکرام از پدر قدسی اطوار آن قدوه ارباب باطن و ظاهر امام محمد باقر علیه من التحیات و التسلیمات
[illegible] الوافر از پدر عبادت آثار آن برگزیده خالق لیل و نهار امام زین العابدین علی بن الحسین
علیه سلام الله الملک الخلاق از پدر عالی گهر فرخنده سیر امام حسین بن علی علیه سلام الله الملک المعبود از پدر
ولایت شمر آن والا گهر امیر المؤمنین یعسوب الدین و سید الوصیین و قائد الغر المحجلین امام المشارق و المغارب
علی بن ابی طالب علیه و آله شرایف التحیة [illegible] السلام [illegible] الغالب قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم خطبنا ذات یوم فقال ایها الناس انه قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة و الرحمة و المغفرة شهر هو عند الله افضل

در باب روزه

الشهور وايامه افضل الايام ولياليه افضل الليالي وساعاته افضل الساعات وهو شهر دعيتم فيه الى ضيافة الله وجعلتم فيه من اهل
كرامة الله انفاسكم فيه تسبيح ونومكم فيه عبادة وعملكم فيه مقبول ودعاؤكم فيه مستجاب فاسئلوا الله ربكم بنيات صادقة وقلوب
طاهرة ان يوفقكم لصيامه وتلاوة كتابه فان الشقي من حرم غفران الله في هذا الشهر العظيم واذكروا بجوعكم وعطشكم فيه جوع
يوم القيامة وعطشه وتصدقوا على فقرائكم ومساكينكم ووقروا كباركم وارحموا صغاركم وصلوا ارحامكم واحفظوا السنتكم و
غضوا عما لا يحل النظر اليه ابصاركم وعما لا يحل الاستماع اليه اسماعكم وتحننوا على ايتام الناس يتحنن على ايتامكم وتوبوا
الى الله من ذنوبكم وارفعوا اليه ايديكم بالدعاء في اوقات صلواتكم فانها افضل الساعات ينظر الله عز وجل فيها بالرحمة الى عباده
يجيبهم اذا ناجوه ويلبيهم اذا نادوه ويستجيب لهم اذا دعوه ايها الناس ان انفسكم مرهونة باعمالكم ففكوها باستغفاركم
وظهوركم ثقيلة من اوزاركم فخففوا عنها بطول سجودكم واعلموا ان الله جل ذكره اقسم بعزته ان لا يعذب المصلين والساجدين و
ان لا يروعهم بالنار يوم يقوم الناس لرب العالمين ايها الناس من فطر منكم صائما مؤمنا في هذا الشهر كان له بذلك عند الله عتق
رقبة ومغفرة لما مضى من ذنوبه فقيل يا رسول الله وليس كلنا نقدر على ذلك فقال عليه السلام اتقوا النار ولو بشق تمرة اتقوا
النار ولو بشربة من ماء ايها الناس من خفف منكم في هذا الشهر عما ملكت يمينه خفف الله عليه حسابه ومن كف فيه
شره كف الله عنه غضبه يوم يلقاه ومن اكرم فيه يتيما اكرمه الله يوم يلقاه ومن وصل فيه رحمه وصله الله برحمته يوم يلقاه
ومن قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه ومن تطوع فيه بصلوة كتب الله له براءة من النار ومن ادى فيه فرضا
كان له ثواب من ادى سبعين فريضة فيما سواه من الشهور ومن اكثر فيه من الصلوة علي ثقل الله ميزانه يوم تخف الموازين
ومن تلا فيه آية من القرآن كان له مثل اجر من ختم القرآن في غيره من الشهور ايها الناس ان ابواب الجنان في
هذا الشهر مفتحة فاسئلوا ربكم ان لا يغلقها عليكم وابواب النيران مغلقة فاسئلوا ربكم ان لا يفتحها عليكم والشياطين
مغلولة فاسئلوا ربكم ان لا يسلطها عليكم قال امير المؤمنين عليه السلام فقمت وقلت يا رسول الله ما افضل الاعمال في
هذا الشهر فقال يا ابا الحسن افضل الاعمال في هذا الشهر الورع عن محارم الله عز وجل ثم بكى فقلت يا رسول الله

فقال يا علي ابكي لما يستحل منك في هذا الشهر كاني بك وانت تصلي لربك وقد انبعث اشقى الاولين والآخرين شقيق عاقر ناقة
ثمود فضربك ضربة على قرنك فخضب منها لحيتك فقلت يا رسول الله وذلك في سلامة من ديني فقال صلى الله عليه
وآله وسلم في سلامة من دينك ثم قال يا علي من قتلك فقد قتلني ومن ابغضك فقد ابغضني لانك مني كنفسي وطينتك
من طينتي ... **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو بخش ... **آغاز** مشتمل بر دو بخش

بخش اول خلاصه کلام امیر المؤمنین علیه السلام آنکه روزی رسول علیه الصلوة والسلام خطبه برما خواندند و در
خطبه فرمودند ای مردمان بدرستی که بشما آورده است رو ... ماه پروردگار شما مقرون ببرکت و
رحمت و مغفرت و آمرزش گناهان ... ماهی که نزد پروردگار شما بهترین ماههاست و ایام آن
بهترین روزها و شبهای آن بهترین شبها [illegible] ساعات آن بهترین ساعات است آن که پروردگار شما اورا
ماه خود خوانده ... از اهل کرامت خود ... نفسهای شما در آن تسبیح است
و خوابی که در آن کنید عبادت ... از اعمال خیر و برکت ...
... مستجاب پس طلب کنید با خلوص نیت و صدق عقیدت و دلهای پاک از پروردگار
خود توفیق قیام بر وظایف عبادت و طاعت و ادای روزه ... ایام آن و تلاوت کلام الله
... چه بدبخت و شقی و بی سعادت کسی است که درین ماه بزرگوار از رحمت و آمرزش محروم ماند و یاد آورید از
گرسنگی و تشنگی خود درین ماه گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و صدقه دهید ... بر فقیران و مسکینان خود و
... درین ماه ... رحم کنید بر خردان ... و صله رحم بجا آورید
خود ... زبان خود را ... چشم خود را بپوشید ... که نظر ...
حلال نیست و گوشهای خود را از آنچه شنیدن آن ... و شفقت کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما
یتیمان شما ... مهربانی کنند ... از گناهان خود ... دستهای خود را بدرگاه

بدعا و طلب رحمت در اوقات نمازهای خود و بسوی آنکه او فاضلترین اوقات است حضرت حق تعالی

بلطف و رحمت خود در آن وقت بر بندگان نگرد که چون مناجات کنند در کار او ایشان را جواب دهد و چون

ندا کنند او را لبیک گوید و چون دعا کنند دعای ایشان را مستجاب نماید ای گروه مردم بدرستی که نفسهای شما در گرو اعمال

شماست پس آزاد کنید آنها را باستغفار و طلب آمرزش از پروردگار خود و از پشتهای شما گرانبار است از بار گناهان شما

پس سبک کنید آنها را بطول سجده خود در نماز و بدانید که حق تعالی قسم یاد کرده است

بعزت و کبریای خود که عذاب نکند در روز قیامت نمازگزاران را و سجده کنندگان را و نترساند ایشان را

بآتش دوزخ روزی که مردم در موقف حساب ایستند ای گروه مردم هر کس از شما افطار دهد روزه داری

مؤمنی را در این ماه خواهد بود او را نزد خدا ثواب آزاد کردن بنده‌ای در راه خدا و

سبب آمرزش گناهان گذشته او پس بعضی که حاضر بودند گفتند ای رسول خدا همه ما را قدرت

بر آن نیست و استطاعت آن نداریم که افطار کنیم فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرهیز کنید خود را

از آتش دوزخ اگرچه به نصف خرمایی باشد که افطار دهید پرهیز کنید خود را از آتش دوزخ اگرچه بجرعه آب باشد

ای مردم هر کس نیکو گرداند در این ماه خلق خود را باشد او را گذشتن بر صراط روزی که قدمها بلغزد

هر کس سبک گرداند در این ماه از گرفتاری بندگان خود سبک گرداند خدا حساب او را

در روز قیامت و هر که بازدارد در این ماه شر خود را از مردم باز دارد خدا غضب خود را

از او روزی که ملاقات او کند و هر که گرامی دارد در این ماه یتیمی را گرامی دارد حق تعالی او را

در روزی که ملاقات او کند و هر که صله رحم کند در این ماه بپیوندد خدا او را برحمت خود

روزی که ملاقات او کند و هر که قطع رحم کند در این ماه قطع کند حق تعالی رحمت خود را از او

در روزی که ملاقات او کند و هر که در این ماه نماز سنتی بگذارد بنویسد

حق تعالی برات آزادی او از آتش دوزخ یعنی او را از آتش دوزخ آزاد نموده و هر کس ادا کند واجبی را

از واجبات که بر او فرض شده است در این ماه در این ماه ثواب کسی که هفتاد واجب از آن در غیر این ماه ادا کرده

باشد و کسی که در این ماه بسیار صلوات فرستد سنگین گرداند حق تعالی ترازوی اعمال او را روزی که

ترازوی اعمال سبک باشد و کسی که تلاوت کند آیه‌ای از قرآن در این ماه ثواب کسی که تمام قرآن را ختم کرده

باشد در غیر آن از ماههای دیگر ای گروه مردم درهای بهشت در این ماه گشاده است از پروردگار خود سؤال

کنید که دیگر بر روی شما نبندد و درهای دوزخ بسته است دعا کنید که دیگر بر روی شما نگشاید و شیاطین

که شما را در بند کرده‌اند در این ماه در بندند دعا کنید که دیگر ایشان را بر شما مسلط نکند امیرالمؤمنین علیه السلام

فرمود که برخاستم و گفتم ای رسول خدا بهترین اعمال در این ماه کدام عمل است حضرت فرمود یا اباالحسن بهترین

اعمال این ماه بازداشتن خود است از آنچه خدا بر شما حرام کرده است بعد از آن گریه افتاد پرسیدم که

چه چیز سبب گریه شده است ای رسول خدا فرمود گریه می‌کنم برای آن امری که نسبت بتو قصد آن کنند از

حلال شمردن خون تو در این ماه و چنین می‌بینم که در آن وقت من با تو خواهم بود و تو مشغول از برای عبادت

پروردگار خود که برانگیخته خواهد شد کسی که بدبخت‌ترین و شقی‌ترین اولین و آخرین است مانند کسی که ناقه

قوم صالح پیغمبر را پی کرد و علیه السلام پس ضربتی بر فرق تو زند که محاسن تو

خضاب خواهد شد از خون سرت پس گفتم ای رسول خدا در آن حین دین من سلامت خواهد بود

در ایمان من خللی راه نخواهد یافت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی این توئی سلامت خواهد بود

ایمان تو یا علی و هیچ خللی و فتوری در آن راه نیابد بعد از آن فرمود یا علی کسی که ترا شهید کند بحقیقت مرا

شهید کرده است و کسی که ترا دشمن دارد بحقیقت مرا دشمن داشته است چرا که تو از منی بمنزله نفس منی و طینت تو

از طینت منی برادر منی و خلیفه منی بر امت من بعد از من که از جانب من امیر امت منی

من بوادر **بینش دویم** خطبنا ذات یوم تضمین شده است در خطبنا معنی وعظنا و باعتبار آن متعدی بنفس شده است
والا خطبنا بمعنی خود لازم است یعنی تکلم بخطبه و چون خواستند متعدی سازند متعدی بحرف میشود چنانچه در متعدی بنفس
تضمین معنی فعل متعدی بحرف مینمایند و ان آنست باعتبار متعدی بحرف میشود و در متعدی بحرف نیز تضمین معنی فعل متعدی بنفس مینمایند و
باعتبار آن متعدی بنفس میشود مثل اکثر فیه که قیاس آنست که خطب متعدی شود باعتبار لازم شود تضمین معنی وعظنا کرده اند
باعتبار آن متعدی بنفس شده است مثل ولا تعزموا عقدة النکاح که قیاس آنست که تعزموا متعدی بعلی باشد که از [illegible] اند که
تضمین معنی تنووا در آن شده و باعتبار آن متعدی بنفس شده است و در روز دیگر حضرت امیر المومنین علیه السلام در کلام خود
بطریق ابهام ذکر کرده اند و تعبیر از آن بذات یوم کرده اند و در بعض روایات دیگر تصریح شده است بانکه روز جمعه آخر
ماه شعبان بوده است و عطف فقال را بر خطبنا بفای تعقیب بنابر آنکه قول آنحضرت عین خطبه است و تعقیب و بعدیتی در میان
بر دو وجه توجیه میتوان کرد اول آنکه خطبنا در ین جا اول شده که اراده ان خطبنا یعنی اراده کرد آنحضرت که خطبه
از برای ما بگویند و ظاهر است که اراده خطبه بر قول که نفس خطبه است تقدم دارد چنانچه تعقیب بین [illegible]
و کم من قریة اهلکناها فجاءها بأسنا بیاتا او هم قائلون عطف فجاءها بأسنا بر اهلکناها بفا با آنکه آمدن عذاب
الهی را نسبت باهلاک او ایشان تعقیب و بعدیتی ظاهر نیست بلکه آمدن باس علت عین اهلاک است بر توجیه تاویل
کرده اند و لغوا انکه کلام در تقدیر است که اردنا اهلاکها فجاءها عطف فقال خطبنا [illegible] دو وجه نسبت بر انجه
بعض محققین از نحات ذکر کرده اند و ان آنست که تعقیبی که از عطف بفا اراده میشود بر دو قسم است حقیقی و تعقیبی ذکری
جاء زید فعمرو که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن زید است و مجازی ذکری و آن عطف مفصل است بر
مجمل چنانچه میگویی توضأت فغسلت وجهی و یدی و مسحت راسی و رجلی بعطف غسل و مسح مذکور بر وضو بفای تعقیبی
یعنی وضو کردم پس شستم رو و دستهای خود را و مسح کردم سر و پاهای خود را با آنکه غسل و مسح مذکور عین وضو است و
تعقیبی میان ایشان نیست بواسطه آنکه معطوف علیه است و حق تفصیل آنست که در ذکر بعد از اجمال بوده باشد چنانچه

ان

مفسرین عطف فقال رب را بر نادی در آیه کریمه و نادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی بفا با آنکه چنانکه از تعبیر
آن ظاهر میشود نداء و قول نوح عین یکدیگرند و تعقیب و بعدیتی در میان نمیگنجد بر این وجه تصحیح کرده اند و خلاصه آن
والله اعلم آنست که نوح پیغمبر علی نبینا و علیه السلام در وقتی که در کشتی نشست و مشاهده کرد که طوفان طغیان
کرده همه کس را فرا گرفت حتی پسر او را اغراق کرد بدرگاه احدیت گفت بار خدایا پیشتر گفتی پسر من از اهل تو نیست یعنی
سزاوار آن هست که چنانچه مرا و اهل مرا در کشتی بر نشست خود در آورده نجات داده او را نیز در کشتی بنشانی خطاب
رسید از درگاه احدیت انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح یعنی و از اهل تو نیست و سزاوار آن نیست که
از اهل تو شمرده شود بسبب اینکه علما او را از صلاح [illegible] بگذار تا بیلای غرق گرفتار شود دانسته قبل از
شهر الله تاکید این حکم است باینکه روی آوردن شهر رمضان و قرب آن امری بوده که در معرض تردد و شک
نبوده باشد تا مقام مقتضی تاکید گردد میتوان بود که ارباب بر آوردن کلام تا به اینجا ظاهر نقصان از آن می کنند و
منکر انگاشتن امری که کسی انکار آن نمی نماید به سبب ظهور علامات انکار آن از جمله گردد و [illegible]
کنایه از آنکه اگر منکر آن نبوده است باین [illegible] مثل ان بنی عمک فیهم رماح که تعبیر از [illegible]
عرب گفته اند خطاب بشقیق نام مردی که با آنکه یقین میدانسته اند که بنی اعمامش همه نیزه ور و نیزه ها در میان ایشان
هست در وقتی که [illegible] ان میر فرازند نیزه خود را بر عرض [illegible] بی پروایانه روبرو شان آمده است
[illegible] در میان بنی عم تو نیزه در ان هست و نیزه دارند کنایه از آنکه اگر تو منکر آن نبودی در اعتقاد آن
[illegible] بی پروایانه روبرو شان نمی رفتی و نیزه خود را [illegible]
ایشان بوده اند ملاحظه کرده اند که صلاح در تهیه لوازم شهر رمضان نمی کنند و تهیه قوت و طعامی که برای افطار
روزه داران و صدقه دادن در آن لازم است نمی کنند و علامات مسرت و خوشحالی با آمدن مهمانی بزرگ که [illegible]
آمرزش سیئات و قبول طاعات و استجابت دعوات است از ایشان ظاهر نیست تا جمعی که منکر قرب آن

حال ایشان را بحال منکرین تشبیه کرده ایشان را در معرض خطاب منکرین در آورده اند تا شبیه بمنکرین باشند بنا بر آنکه بهر
از این توجه آن باید نمود و لهذا با تاکید حکم با آن اکتفا نکرده در مقام ابهام آن بغیر ایشان و ایراد قد تحقیق نیز در آمده
محتمل است
اند و میتواند بود که تاکید مذکور موافق مقتضای ظاهر باشد چرا که اگر چه تردد و انکار ایشان در اقبال او قریب ماه رمضان
اما احتمال اراده کردن آن را بر وجهی که متضمن فوز بسعادات اخروی و تکفیر گناهان و شمول رحمت الهی نسبت بمتکلم [illegible]
اعتقاد داشته باشند و تردد و شک در آن داشته باشند یا آنکه خطاب بجمعی باشد که بعضی از ایشان منافق بوده اند و انکار
این امور داشته از قبیل تغلیب است که متصف باین صفت باشند بجمعی که متصف بآن نداشته باشند و اسناد اقبال و ورود
آوردن بشهر با آنکه ظاهر است که اقبال فعل شهر نیست مجاز عقلیست که عبارتست از مجاز در نسبت یعنی نسبت دادن
فعلی بچیزی که در واقع فاعل آن نیست بواسطه علاقه و مناسبتی که بفاعل آن داشته باشد و میتواند بود که بسا حقیقی باشد
وارتکاب مجاز در طرف باشد یعنی یکی از طرفین اسناد که عبارت از مسند و مسند الیه است در معنی مجازی مستعمل شده باشد اما قد
بر وجهی که از اقبال قرب و نزدیکی اراده شده باشد بطریق مجاز مرسل بمعنی حقیقی که رو آوردن است و علاقه ظاهر است و اما
در مسند الیه بطریق استعاره بالکنایه که تشبیه شده باشد شهر رمضان در قرب و نزدیکی بشخصی که رو آورنده باشد و
اکتفا شده باشد در کلام بذکر مشبه تنها و هیچکدام از مشبه به و ادات تشبیه مذکور نشده باشد چنانکه قاعده استعاره
بالکنایه است و اثبات اقبال از برای وی بطریق تخییل شده که عبارتست از اثبات [illegible] مشبه به تا دلالت بر
مذکور نشده و ممکن است که اسناد حقیقی باشد و هر یک از طرفین نیز در معنی خود مستعمل شده باشند و حمل بر تشبیه بلیغ [illegible]
که عبارت از تشبیه شهر رمضان [illegible] بتقدیر ادات تشبیه و ربط فاعل [illegible] موافقه [illegible] استعمال شده باشد در آن
الفاظ که موضوعست از برای [illegible] از قبیل استعاره تمثیلیه مثل اراک تقدم رجلا و تؤخر اخرى که تشبیه [illegible] تردد
خاطری که بمخاطب در امری داشته [illegible] که در وقت اراده [illegible] پس استعمال شده الفاظ [illegible]
که در آن مقام مستعمل میشود همان بعینه [illegible] والله اعلم و [illegible] شهر [illegible] بواسطه [illegible] اختصاص آن است باو [illegible]

و چنانچه

چنانچه از حدیث مشهور که ابن بابویه رحمه الله نقل آن کرده اند فهم آن میشود و حدیث مذکور اینست ان الله تعالی یقول
ان الصوم لی و انا اجزی به یعنی [illegible] روزه [illegible] تعلق دارد و جزای آن نیز [illegible] و میتواند بود که اشارت باین باشد که رمضان
یکی از نامهای حق است چنانچه آن ناطق است خبری که روایت کرده است شیخ بزرگوار قدوة المحققین و المحدثین محمد بن یعقوب بن
کلینی در کتاب کافی از علی بن ابراهیم از [illegible] از احمد بن محمد از احمد بن ابی نصر از هشام بن سالم از سعد [illegible]
گفت بودیم با نزد امام محمد باقر علیه السلام [illegible] رمضان برزبان [illegible] حضرت فرمودند لا تقولوا هذا رمضان
ولا ذهب رمضان ولا جاء رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالى و هو عز و جل لا یجیء ولا یذهب و لکن قولوا شهر
رمضان الحدیث یعنی [illegible] و مگویید که این رمضان است و رمضان رفت و رمضان آمد چرا که رمضان
نامیست از نامهای حق تعالی و رفتن و آمدن [illegible] آن بر حق تعالی روا نیست بلکه هرگاه خواهید [illegible] مذکور [illegible]
بگویید شهر رمضان یا ماه رمضان فان الشقی من حرم غفران الله [illegible] شقاوت و سعادت [illegible] از غفران الهی
در [illegible] تعریف [illegible] آن بالف لام جنس فهم میشود بنا بر آنچه در عربیت مقرر شده که هرگاه مبتدا [illegible]
[illegible] الف لام واقع شود خواه الف لام جنس باشد و خواه الف لام استغراق افاده حصر [illegible]
خبر [illegible] زید و الشجاع عمرو افاده کرده است [illegible] امارت را در زید و شجاعت را در عمرو [illegible]
بودن [illegible] که بگوییم کل امیر زید و کل شجاع عمرو [illegible]
که [illegible] شجاع [illegible] بعمرو [illegible] مذکور فهم میشود [illegible] شقاوت [illegible]
کنایه از آنکه شدت شقاوت ایشان [illegible] که گویا غیر ایشان کسی شقی نیست و شقاوت [illegible]
والصدقة على فقرائکم و مساکینکم استدلال کرده اند [illegible] بعطف مساکین بر فقرا درین فقره بنا بر آنکه مغایرت
معطوف و معطوف علیه شرط است بآنکه مساکین غیر فقرا اند و هر دو [illegible] چنانچه مذهب [illegible]
و باید دانست که خلاف نیست در آنکه [illegible] در زمینی [illegible] خود [illegible]

کسی را بود و باشد نیز زیرا که حاصل آن نعوت حال ایشان و قائلند خلاف و آن آنست که کدام ایشان حالا بدتر یعنی
کدامند که مطلق چیزی در سر نداشته باشند نه آنکه آن معاش کم دارند و کم نموده کرده و کسی که وسیله آن بود ساخت
قرار گرفت از علمای اهل سنت و ابن سکیت بر آن رفته اند که ایشان مسکین اند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت
کرده است و از علمای امامیه رضوان الله علیهم شیخ طوسی قدس سره در نهایه و الاحکام ابن حمزه و سلار بر این
مذهب را اختیار کرده اند و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بقوله تعالی او مسکینا ذا متربة چه مراد
ذا متربة کسی است که از نهایت احتیاج بخاک فتاده باشد و قال فی الصحاح و المسکین ذو متربة ای لاصق بالتراب و
بگفته بعضی از شعرای عرب که در شعر خود بر کلام ایشان است در شعر خود اثبات مالی از برای فقیر کرده اند چنانکه گفته
اما الفقیر الذی کانت حلوبته وفق العیال فلم یترک له سبد یعنی اما فقیری که حلوبه او یعنی شتری که از حیوانات او حاصل
میشود آن قدر است که عیال او را بس باشد و از برای او قلیلی باقی نماند که ذخیره او باشد و در صحاح آورده است که عرب میگوید
ماله سبد و لا لبد ای قلیل و لا کثیر و جمعی کثیر مثل اصمعی و غیره از علمای اهل سنت و شیخ محمد بن ادریس حلی از علمای
امامیه بر آنند که فقرا از ایشان حالا بدتر و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز در مبسوط و خلاف بجانب این رفته است
بچند دلیل **اول** آنکه حضرت عزت در کلام مجید در جایی که ذکر هر دو طایفه کرده است ابتدا بفقرا کرده قال الله تعالی
انما الصدقات للفقراء و المساکین و ابتدا بآن دلالت بر زیادتی اهتمام دارد [illegible] آن در بیان مقام
کمال [illegible] زیادتی احتیاج **دوم** آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله و سلم از فقر دوری کرده اند و در مقام
استعاذه از آن در آمده و مسکنت را خواهش کرده اند و به عنوان دعای خود خواسته چنانکه فرموده اند اللهم احینی
مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین یعنی بار خدایا مرا در زندگانی مسکین دار و در مسکنت بمیران و در قیامت
در زمره مسکینان محشور ساز پس مراد بفقر چیزی مطلق باشد که لازم دارد احتیاج را بکلی و اسقاط وجوب تحصیل او مطالب که
الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از آنست و مراد بمسکین آنکه آنقدر که رفع احتیاج ضروری او شود داشته باشد

لا یموت محتاج کسی نباید پس بود **سیوم** آنکه فقیر مأخوذ از کسر فقارت یعنی شکستن استخوان پشت و ظاهر است
که پشت طاقت شکیبایی کامل شکسته میشود که نهایت احتیاج که عبارت از چیزی مطلق است حاصل باشد و العیاذ بالله
من ذلک و از دلایل خصم بر توجیه جواب گفته اند که آیه چیزی مطلق را لازم ندارد و اثبات فقیر کرده در شعر مذکور
و ابن سکیت معارض است با آیه شریفه که متضمن اثبات مال از برای مسکین است قال الله تعالی اما السفینة فکانت لمساکین
و حق آنست که مسکین پیش ایشان حالا بدتر است از فقیر و مذهب اول رجحان دارد نه بواسطه دلایل مذکوره که جواب
از آن گذشته بلکه بواسطه حدیث صحیح که شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در کتاب تهذیب حدیث روایت
کرده است از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد از احمد بن خالد از عبد الله بن یحیی از عبد الله بن
مسکان از ابا بصیر که گفت پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از تفسیر آیه انما الصدقات
للفقراء و المساکین که مراد از فقیر در این آیه چیست و مسکین کیست حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند الفقیر
الذی لا یسئل الناس و المسکین اجهد منه و البائس اجهدهم یعنی فقیر آنست که از کسی طلب نکند و مسکین را
شقت و تعب در تحصیل معاش و چیزی از فقیر بیشتر است و بائس را از هر دو بیشتر و قول حضرت علیه السلام که
فقیر آنست که از کسی چیزی طلب نکند ظاهر آنست که کنایه از آن باشد که او را اندک مالی باشد که بآن
قناعت تواند نمود [illegible] احتیاج بقوت لا یموت که ضروری ال است مانع خواهد بود از عدم طلب و
قول حضرت علیه السلام که مسکین با شقت و تعب چیزی از او بیشتر است کنایه از آن که مسکین آنست که هیچ چیز
نداشته باشد که وفا بقوت لا یموت او تواند نمود و به کسی که حاصل آن وسیله رزق تواند شد چه حال آن که
چیزی داشته باشد اما از فقیر کمتر خلاف مجمع علیه است چه ایشان که قایل بعرف اند اتفاق دارند بر آنکه هیچ یکی از
ایشان نمی باید یعنی چیز مطلق باشد چنانکه شیخ فخر الدین در ایضاح تصریح بآن کرده است و کلام صحاح نیز
بر آن دال که مراد آن باشد استدلال بشعر عرب و آیه شریفه اگر از طرفین مذکور شده وجهی نخواهد بود

ای از برای او

بنابرین توجیه فقره دیگر از کلام حضرت علیه السلام که و لا لیس اجهدهم مشکل میشود چرا که معنی این فقره آنست که یأس یا
مشقت و تعب از بعضی چیزی از هر دو تشریح زیرا جهد بفتح جیم بمعنی مشقت است و ظاهر است که از بعضی مطلق
مشقت بعضی پسر مشتقه بعضی نوار و دیگر آنکه گوییم میتواند بود که زیاده از مشقت یأس از بعضی چیزی باشد
بلکه از بعضی ضعیف بیناه و عجز از زر دو تفصیل ماش بیش و امثال آن چنانکه قتاده در تفسیر آیه اعتبار کرده ا
والله اعلم و بباید دانست که فایده خلاف در آنکه فقیر و مسکین هر دو بیک معنی اند یا هر یکی بمعنی دیگری
بر خلاف مذکور مترتب میشود آنست که اگر کسی خواهد که زکوة مال خود را بر اصناف هشتگانه که مستحق زکوة اند
زکوة بعضی تفصیل آن آنست تقسیم باید بر ساند که چیزی بفقرا یا مساکین بدهد یا وصیت کند که از مال او چیزی بعد از
فوت او بایشان بدهند آیا دادن بیک طایفه از عهده وفای آن بیرون می آید یا نه و فایده خلاف در آنکه کدام حال
بعضی بیچیز مطلق اند آنکه اگر کسی نذر کند که تصدقات خود را به اشد بفقرا بدهد یا وصیت بکند که چیزی از
مال او بمساکین بدهند بکدام طایفه باید داد و بعضی گفته اند که از جمله مواضعی که فایده خلاف در آن ظهور دارد
کفاره است چه آیه کفاره دلالت بر اختصاص آن بمساکین دارد که او اطعام مساکین پس بر تقدیر ترادف
صرف آن بر هر یک از فریقین جایز خواهد بود و بر تقدیر تخالف اختصاص خواهد داشت بیکی از ایشان علی اختلاف
المذهبین و بعضی از متاخرین علمای ما مثل شیخ محمد بن احمد حلی و غیر او که بعد از [illegible] بیان درس زمانها خوانده اند
ظهور فایده خلاف را در ماده مذکور رد کرده اند که آیت بمذهب قائلین بفرق نیز دلالت بر اختصاص
باحد الفریقین ندارد زیرا که همه اتفاق دارند بر آنکه هر یک از لفظ فقیر و مسکین هرگاه در کلام تنها واقع شود شامل
هر دو فرقه است خلاف میان علما در آن است که جایی که هر دو لفظ با هم مذکور باشد مثل آیه زکوة و امثال آن
هر دو بیک معنی است و تغایر در عبارت از تاکید است یا هر کدام بمعنی است تفصیلی که مسطور گردید و شیخ طوسی و
غیر او تصریح باین معنی کرده اند پس چون در آیه کفاره لفظ مساکین تنها واقع است باتفاق معنی اعم از آن

وکفته ازنجع

مراد خواهد بود و خلاف مذکور در حکم مستنبط از آن تاثیری نخواهد داشت و درین رد نظر است زیرا که
حقیقت بودن بمعنی اعم کافی نیست که تنها مستعمل شود در معرض منع است چنانکه شیخ شهید در بیان تصریح بآن کرده و بتقدیر
تسلیم آنست که استعمال مذکور عرف صحیح باشد چه وقوع آن در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم ثابت نیست و
میتواند بود که اتفاق مذکور شد بعد از زمان پیغمبر صلوات علیه و آله و سلم شده باشد بلکه از آنجا که اوّلا
بیان معنای اطلاق نمیشد در جواز ربط کفاره بفقرا و حال آنکه خلاف مذکور مشهور است با آنکه علامه قدس سره در کتاب
قواعد الاحکام تصریح بتوقف در آن کرده است و ایضا اگر اتفاق مذکور حادث شده باشد در زمان پیغمبر صلوات الله علیه
و آله و سلم نیز امکان دارد استدلال بمثل حدیث جلوه و آنچه که گذشت از حلیه استعارات عاری خواهد بود چنانکه
بر ارباب طبع سلیم مخفی نیست و بالجمله بحث مذکور از متاخرین بغایت عجیب است والله الهادی قوله و قوله
کبائر ما مراد به توقیر و تعظیم و حرام است و کبائر جمع کبیر است یعنی بزرگ اعم از آنکه بزرگ بحسب زیادتی عمر باشد
یا بزرگ بحسب بلند رتبه و شأن مثل استاد و معلم و امثال آن و صلوا ارحامکم بعضی از علما رحم را در یعنی مخصوص
دانسته اند بقرابتی که حرام باشد نکاح در میان شوهر او و ظاهر آنست که مراد برحم مطلق خویشان و قرابت است یا قرابتی که
قرابت و خویشی او دو شرط است که نکاح نشود و مؤید آنست آنچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه فهل عسیتم
ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم نقل کرده است و گفته است که آیه مذکوره در شان بنی امیه نازل شد
بواسطه سرزنش و توبیخ ایشان بر آنچه از ایشان نسبت بائمه اهل البیت علیهم السلام صادر شده است چه نسبت خویشی بنی امیه
با ایشان ظاهر است که دور است از آنکه احتمال حرمت نکاح در میان شوهر میان ایشان کنند مترجم گوید و همچنین مؤید
مذکور است آنچه در تاریخ ابن خلکان نقل شده که مهدی عباسی در حینی که امام موسی کاظم علیه السلام را از مدینه طلبیده
بحبس آنحضرت نموده بود شبی در واقعه دید که امام امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را بر وی میخواند چون بیدار شد ربیع را نزد
طلبید و نقل واقعه مذکوره یاد کرده با او از خوش آیه را بر وی خواند و او را نزد امام علیه السلام فرستاد که رعایت خاطر او

نموده او را در همان شب نزد من حاضر ساخت چون امام علیه السلام آمد مهدی برخاست امام را در بغل گرفت و تعظیم
بسیار نمود و نزد خود جای داد و گفت یا ابا الحسن امشب جد تو امیر المؤمنین علی علیه السلام را در خواب دیدم که این آیه را
بر من میخواند ندانستم که بواسطه تشویشی است که از من بتو رسیده آیا چه شود که عهد کنی که بر من و اولاد من بعهد
خلاف خروج نکنی و داعیه امامت را از سر بگذاری تا من تدارک خاطر تو نموده دست از تشویش تو باز دارم
حضرت علیه السلام فرمودند والله لا فعلت ذلک و لا هو من شأنی یعنی بخدا قسم که تا بحال این کار نکرده ام
و آنچه تو بخاطر آورده کار من نیست مهدی گفت راست گفتی ای ربیع بر خیز و سه هزار دینار طلا از خزانه بگیر
بوجه خرج راه حضرت سپرده او را در تعظیم تمام روانه خانه خود کن ربیع گوید که گفتم که صباح شود در همان شب
سرانجام کار حضرت کرده شبانه روانه مدینه طیبه نمودم و تا زمان هارون الرشید در مدینه مبارکه بسر بردند بعد از آن
هارون الرشید باز ایشان را ببغداد آورده در حبس خود نگاه داشت تا آنکه بشهادت فائز شدند و وجه تأملی که
در مناسبت ذکر آن مقام بر طبع سلیم مخفی نخواهد بود و خلاصه معنی آیه آنست که آیا شما توقع آن دارید ای جماعت
منافقان چون متولی امور خلایق شوید و امارت و سلطنت را بر گردن گیرید که فساد کنید در روی زمین و قطع صله رحم
از روی کبر و شهوتهای نفس اولئک الذین لعنهم الله آن گروه که فساد کنند و اعراض از صله رحمی نمایند آن جماعت اند که
لعنت کرده است خدا ایشان را و رانده است از رحمت خود ایشان را و در اوصلوا که در این حدیث و در دیگر
اخبار واقع شده است رعایت اهل احکامی که نسبت با ایشان یکی و اول باشد و در عرف آنرا رحم گویند و
اگرچه میتی در اسلام و اول آن است چنانکه در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم روایت شده است که
صلوا ارحامکم ولو بالسلام اما هیچ شک نیست که هر چند یکی و اول ان در باره ایشان بیشتر رعایت شود بیشتر
متضمن ثواب و اجر خواهد بود و تجشموا علی ... الناس خیر ... الشح عبارت از شوق و میل نفس است
بسوی آن ... تخفیف ... یعنی ... و از آن ماخوذ است ... بدون که یکی از اسما

حضرت عزت است جل شأنه یعنی رحیم و فی الصحاح ... علیه ای ... علیه لیس یعنی کلام این خواهد بود که مهربانی
در قسم نماید بر میان مردم تا ایشان نیز مشمول مهربانی و ترحم تو باشند و نفسکم مرهونة باعمالکم بعضی اعتبار کرده اند
در این فقره تشبیه تو فقره کن خلاص نفس را از عذاب الهی بعمل صالح دارد و فقره تو کن خلاصی رهن برای ادای دین دارد تا
کلام استعاره بالکنایه باشد و ذکر فکوها تخییل آن و حق آنست که در این فقره رعایت استعاره بالکنایه نشده است
چه طرفین تشبیه که نفس و شیء مرهون است هر دو مذکور است و استعاره بالکنایه چنانچه تحقیق آن در جای خود است سوای تشبیه
امری از ارکان تشبیه مذکور نباشد بلکه کلام تشبیه بلیغ است که عبارت از آن تشبیه است میان دو شیء که حرف ادات تشبیه
مثل زید اسد که در این تقدیر است که زید کالاسد و بواسطه مبالغه در تشبیه کاف که ادات تشبیه است حذف شده و
بر این قیاس باید دانست فقره دیگر از حدیث را که و ظهورکم ثقیلة من اوزارکم تشبیه شده است پشت ایشان در تحمل
گناهان به پشت حیوانات که بواسطه بار گران بار سنگین شده باشد و ادات تشبیه در کلام محذوف است و لا یروعهم روع یعنی ترس
فزع است که بترسانید و بترسید ... یعنی بی ترسید ... از آتش ... که خائف و ترسان باشند از آن
چنانکه ... فلانا هرگاه ترسانید او را و اتقوا النار ولو بشق تمرة که کلان تا بام خود از
کلام محذوف است و صاحب کشاف او را در مقام اول دانسته یعنی بترسانید و از خود دور دارید آتش
دوزخ را در حالتی که ... النصف ... یعنی ... و اد و ... یعنی ... که
و اعطوا ... عطف ... چنانکه در حدیث مشهور که اطلبوا العلم ولو بالصین گفته اند که در این تقدیر است که
اطلبوا العلم لو کان بالصین یعنی طلب کنید علم را و در تحصیل آن بکوشید و اگرچه در ملک چین باشد یعنی در تحصیل آن
تعب زیاد ... ملک چین که از ... دور است متحمل باشید و شح یعنی ... قال فی الصحاح الشح البخل مع حرص ... کلان
ثواب ... سبعین فریضة ... که از سبعین در مقام ... عدد خاص اراده شده است ... ثواب
یک فریضه در ... ادای ... دیگر ... سبعین کنایه از عدد بسیار است

یعنی و لو کان بشق تمرة

و لو کان بالصین

چه در میان عرب ضرب المثل شده است که هرگاه خواهند مبالغه در کثرت عددی کنند نسبت بسیاری آن نزد او اینجا تعبیر از آن
بسبعین میکنند چنانچه ارباب تفسیر در آیه کریمه ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم که در شان جمعی از کفار و منافقین نازل شده
یعنی اگر استغفار کنی ای محمد از برای ایشان و طلب آمرزش ایشان نمائی هفتاد مرتبه از خدای خود در خواهی که جرم ایشان را ... ایشان
نیست هرگز در عرض آمرزش و غفران آلهی در نخواهند آمد سبعین را بر مبالغه در کثرت استغفار حمل کرده اند خصوص عدد
هفتاد را دخل داده و سبب آنکه سبعین را از میان سایر عددها بواسطه این معنی اختیار کرده اند در کلام بعضی چنین وارد
که در سبعین اکمل آحاد که سبعه است بعقد و عدد کاملی که عشره است تکرار یافته است یعنی هفت ده مرتبه مکرر شده تا
و هفتاد حاصل شده اما عشره عدد کامل است بواسطه آنکه بر جمیع مخارج کسور تسعه که عبارت از نصف و ثلث و ربع
و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر است اشتمال دارد ... چه مخرج کسر عبارت از اقل عددی است که آن کسر
از آن عدد صحیح بیرون آید مثل سه که مخرج ثلث است و چهار که مخرج ربع است و برین قیاس و بواسطه آنکه جمیع اعداد
ما فوق عشره یا باضافه آحاد باو حاصل میشود یا بتکرار او یکمرتبه یا بیشتر یا باضافه و تکرار هر دو چنانچه بعد از این
اعداد ظاهر میشود و اما آنکه سبعه اکمل آحاد است و در آحاد عددی که از یکی است تا نه از آن کاملتر نیست از
آنکه کمتر عددی فرد است از آحاد که بر اکثر اقسام عدد اشتمال دارد چرا که عدد یا زوج است یا فرد یا فرد اول است
یا غیر اول یا مجذور است یا غیر مجذور یا زوج الزوج است یا زوج الفرد یا تام است یا زاید یا ناقص و سبعه بر جمیع این
اقسام مشتمل است الا زاید و فرد غیر اول مترجم گوید بیان این اجمال آنکه ارباب علم حساب عدد را باقسام منقسم
ساخته اند و از زوج عددی میخواهند که نصف صحیح داشته باشد مثل چهار که نصفش دو است و دو که نصفش یکی است
و از فرد عددی که نصف صحیح نداشته باشد مثل سه و پنج و از فرد اول عدد فردی که عددی غیر واحد عد آن نتواند کرد
یعنی غیر از واحد عددی نبوده باشد که شمار او وای آن تواند کرد چون چند مرتبه از آن کم نمایند چیزی باقی نماند مثل پنج
و سه که چون دو را دو مرتبه از او یکمرتبه از ... کم کنند یک باقی ماند و از فرد غیر اول فردی که غیر واحد

عددی یکسان باقی شود مثل نه که چون سه را سه مرتبه از آن کم کنند چیزی باقی نماند و از عدد مجذور عددی که جذر
داشته باشد و جذر عدد عددی است که چون آنرا در نفس خود ضرب کنند آن عدد حاصل شود مثل چهار که دو جذر اوست
نه که جذر او سه است و از غیر مجذور آنکه جذر نداشته باشد مثل پنج و شش و از زوج الزوج آنکه قبول تنصیف بعدد صحیح کند
تا بواحد منتهی شود مثل چهار که نصفش دو است و نصف دو واحد است و زوج الفرد آنکه قبول تنصیف بعدد صحیح کند اما نه تا واحد قبل از
وصول بواحد نصفش فرد شود مثل شش که نصفش سه است و نصف سه منکسر است و عدد تام عددی است که چون اجزای عادّه
او را یعنی کسوری را که از آن عدد صحیح توان کرد جمع کنند برابر آن باشد مثل شش که اجزای عادّه آن نصف است
و ثلث و سدس که سه است و دو است و یکی است و حاصل جمع این اجزا شش است و زاید آنکه حاصل جمع اجزای عادّه او
زیاده بر او شود مثل دوازده که مجموع نصفش که شش است و ثلثش که چهار است و ربعش که سه است و سدسش که دو است
و نصف سدسش که یکی است پانزده حاصل میشود و ناقص آنکه حاصل جمع اجزای او کمتر از او شود مثل چهار که حاصل جمع نصف و ربعش سه میشود و کسری دیگر
ندارد و در استعمال سبعه بر جمیع این اقسام سوای آنچه استثنا شد حکمی دیگر از اقسام مذکوره بظهور رسیده فقد بعضی آنکه
ثقیل شدن ترازوی عمل کنایه از بسیاری حسنات و کثرت اعمال صالحه او است و در رواج آمدن اعمال سیئه ...
دانست که میان اهل اسلام خلافیست در آنچه میزان در آوردن اعمال و سنجیدن آن در آن نشاء که قرآن و حدیث
بآن ناطق است بر چه نهج ... کنایه از ... در آوردن آن است از روی عدل و انصاف که کدام رجحان دارد بر دیگری
و بطریق مجاز تعبیر از آن بسنجیدن در ترازو شده است یا آنکه در واقع اعمال را بکشش در می آورند بترازوی حقیقی
بطریقی که ... اعمال را ... و ... بترازو
و جمهور اهل اسلام بر احتمال ثانی رفته اند و کلام را بر حقیقت حمل کرده اند بواسطه آنکه در قرآن و حدیث وصف آن بسنگینی و
سبکی وارد شده و حمل سنگینی و سبکی بر رجحان و عدم رجحان بحسب کثرت و قلت عمل بسیار دور است و بعضی از ایشان
برآن رفته اند که صحایف کردار و نامه های اعمال بکشش در خواهند آمد و بعضی گفته اند که نفس عمل را بشکل ... الصورت

جسم در خواب آمده کشیده خوشبوی و اتق الله فی الورع عن محارم الله باید دانست که بعض محققین ورع را چهار درجه قرار
داده اند اول ورع ارباب توبه و آن عبارت است از آنکه کسی را از فسوق و فجور باز دارد و اهل آن بحیثیتی که گواهی او را
ارباب شرع ظاهر در قضایا قبول کنند دوم ورع ارباب صلاحیت و آن باز داشتن خود است از ارتکاب امور که شبهه در
حلیت و جواز آن باشد و احتمال حرمت در آن رود از خوف آنکه مبادا از آن سبب امر حرام مرتکب شود با اطلاع این که در واقع
مخالف شرع است در شبهه افتد چنانچه حضرت رسول فرموده که من رتع حول الحمی اوشک ان یقع فیه یعنی کسی که در حوالی قرقگاه
بگردد نزدیک است که در آن داخل شود کنایه از آنکه جای که احتمال حرام کرده شده باید که مبادا در حرام داخل شوند و بعد از آن
و در حدیث از حضرت نبوی صلوات الله علیه و آله وسلم روایت شده است که دع ما یریبک الی ما لا یریبک یعنی
واگذار امری که ترا بشک اندازد که مبادا کردن آن خوب باشد بسوی آنچه فعل آن ترا در شک نیندازد
و یقین باشد که ترا اجازت است ارتکاب آن سوم ورع متقین و ارباب تقوی و عبادت و آن بازداشتن نفس است
از ارتکاب امری که هیچ شک در حلیت و جواز آن نباشد از ترس آنکه مبادا منجر به ارتکاب امری شود که حرام باشد چنانچه
با آن کلام معجز نظام خلاصه کائنات صلوات الله علیه و آله وسلم نیز اشارت است که لا یکون الرجل من المتقین حتی یدع ما
لا بأس به مخافة ما به بأس یعنی کسی در زمره متقین و اهل تقوی در نمی آید تا وقتی که ترک ارتکاب آنچه تحقیق مقصود
نیست از ترس [illegible] افتادن بامری که مقصود شده باشد و [illegible] مبادرت با آن
مثل تناول شبهه آنکه حکایت کردن از احوال مردم را که هیچ شک در جواز آن نیست ترک نماید که مبادا آنچه بغیبت منجر شود
چهارم ورع صدیقین و ارباب صدق و یقین و آن باز داشتن نفس است از هر چه غیر حضرت حق تعالی و عز و جل منجر بگمراهی
شدن و در هر چه مشغول بود از ترس آنکه مبادا لحظه از عمر عزیز صرف غیر یاد و فکر معبود حقیقی شود و نفس
بغیر او مشغول شود که متضمن قرب او نباشد فان ذلک غنیمة عظیمة و مراد بورع در کلام حضرت مصطفوی
صلی الله علیه و آله وسلم درین خطبه مراتب دو درجه اول باشد از مراتب اربعه مذکور چه زیاده از آن پیغمبر مکلف نیست

و اگر نه دوم و سوم نیز اراده شده باشد چنانچه از ظاهر بر میآید و ام علی قرائه فی جانب سر است
قال فی الصحاح القرن جانب الراس و ذلک فی سلامة من فی ذلک اشارت شهادت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که کلام سابق بر آن دلالت واضحه و در این مقام بمعنی
جماعت چنانچه در آیه کریمه ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن و
الانس فی النار مفسرین گفته اند که در اینجا امم بمعنی جماعت و نیز بمعنی نیت
چنانچه در آیه کریمه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة آمده است تذییل
باید دانست که حمد خطبتنا در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متضمن معنی وعظنا تهدید
آن بعد صحیح نیست چنانچه سبق ذکر یافت اولیست از حمد آنکه نزد نحویان خافض جار است که تضمین در لغت
عرب بسیار وارد است و بلاغت در ضمن آن نهفته حاصل چنانکه اکثر ادبا بمعنی مجاز دانسته اند
تقدیری که مجاز باشد متضمن حذف و اضماری در کلام نیست که در نزع خافض و حق آن است
و حق آن است که تضمین حقیقت است نه مجاز و متضمن اضماری در کلام نیست چه آنچه ان
نیست که لفظ در هر دو معنی استعمال شده باشد تا مجاز باشد یا آنکه بواسطه افاده معنی
دیگر لفظی در کلام مقدر باشد یا در کلام اضمار شده باشد بلکه لفظ همان در معنی حقیقی مستعمل است
و بر معنی مقصود با [illegible] آن معنی حقیقی است نهایتش بتبعیت آن معنی دیگر نیز قصد شده است
یا آنکه لفظ مذکور در آن مستعمل نیست لفظ دیگر در کلام برای افاده آن مقدر باشد پس
خطب بر تقدیر تضمین در معنی خود مستعمل است نهایتش از متعدی شدن آن بغیر من فهم
شده است که معنی وعظ نیز منبعث آن مقصود است که باعتبار آن متعدی بنفس است و همچنین
در آیه کریمه و لتکبروا الله علی ما هدیکم که مفسرین حکم بتضمین معنی حمد
کرده اند لفظ تکبروا در معنی خود استعمال یافته است و از متعدی شدن آن بعلی یافته اند

تبعیت آن معنی چه نیز مقصود است چه آنکه ارتکاب مجاز بی باشد یا انحصاری در کلام عرب
باشد مگر آنکه گوییم دلالت لفظ بر معنی بتبعیت معنی حقیقی نیز مجاز است چنانچه بعضی بر آن
رفته اند قدس سره تحقیق دوم حق آنست که آنچه در آن نشأه بکشش در می آید نفس اعمالست نه
صحایف عمل چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه در روایت آن مذکور شده که اعمال عرض شوند و بوزن
در آمدن اعراض در معرض قبول عقل در نمی آید کلامیست عام پسند که بحسب ظاهر صورتی
یافته و آنچه واقع است و اهل تحقیق بر آن رفته اند آنست که اصل اشیا و حقیقت آن امر
مغایر صورتها که در نظر حواس ظاهری بآن صورت جلوه گر میشوند و در معرض درک
مدارک باطنی بآن لباس در می آیند و گاه هست که آن صورت بحسب اختلاف مواطن و
تبدل مکان و تغیر جا تغییر می یابد و بصورت دیگر جلوه گر میشود و آن اصل بحال خود است در
هر مکانی بلباسی جلوه گر است و در هر نشأه بصورتی خود را می نماید چنانچه گفته اند لون
الماء لون انائه یعنی رنگ آب رنگ ظرفست که در وست و یک آب بسبب اختلاف
لون ظروف متصف بالوان مختلف در می آید اما حقیقت اصل مذکور که بعضی تعبیر از آن
بشبح کنند و بعضی بجسم مثالی مانند و بعضی روح میگویند امریست که غیر از علام الغیوب کسی پی بآن
نبرده است پس در آمدن آنچه درین نشأه در صورت عرض است در نشأه دیگر بصورت جوهریا
جسم ممکن باشد و در معرض استبعاد نباشد نه مشاهده میشود که آنچه در اجسام بحکم بصر درین نشأه
چون در معرض ادراک حس مشترک در می آید از بعضی لوازم جسمیت که لازم دیدن بآن بود مثل
بودن بهیئت خاص و وضع خاص و نسبتی که بواسطه دوری و نزدیکی با بصر دارد و امثال آنچه
میشود و از آن عاریست و آنچه در بیداری بصورت علم ملاحظه میشود که از مقوله عرض است که د

هست که

هست که در عالم خواب بصورت شیر می نماید و ازین جهت است که ارباب تعبیر شیر را که در خواب
دیده شود بعلم تعبیر میکنند و ظاهرست که در هر نشأه اصل مکرر است که بواسطه اختلاف مواطن
و باعتبار مغایرت نشأه بصور مختلفه جلوه گر شده است و بلباسهای غیر مکرر در آمده و نامهای
مختلف پیدا کرده است و در موطنی لباس عرضیت اختیار کرده است و بآن اعتبار عرضش
میگویند و در موطنی بکسوت جوهریت در آمده است و بآن نسبت تعبیر از آن بجوهر میکنند و انشاء الله
تعالی در همین کتاب حقیقت امر مذکور بیشتر ازین ظهور خواهد یافت والله الموفق کلام
می تواند بود که فی در کلام این حدیث کن فی سلامة من دینی در معنی خود که ظرفیت مستقل باشد بحقیقت نه
ظرفیت آن بطریق مجاز بمعنی نه بطریق حقیقت بچند وجه اول بطریق استعاره تبعیه که تشبیه
شده باشد ملابست و ربط شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسالم بودن
دین در جمع شدن با هم بملابست و مقارنت مظروف بظرف و استعمال شده باشد
لفظ فی در معنی مجازی بعلاقه تشبیه مذکور دوم بطریق استعاره تمثیلیه که تشبیه شده باشد
هیأتی که منتزع است از شهادت و سالم بودن دین و جمع بودن ایشان با هم بهیأتی که
منتزع است از [illegible] ظرف و مقارنت ایشان با یکدیگر و اکتفا شده باشد از الفاظی
که بازای مشبه به است بذکر لفظ فی که در دلالت بر هیأت مشبه به عمده آنست و با
تبعیت آن در ضمن الفاظ منویه ملاحظه باشد و برین تقدیر لفظ مذکور در معنی حقیقی
مستعمل خواهد بود نه معنی مجازی سیم بطریق استعاره مکنیه که سالم بودن دین
در حال شهادت تشبیه شده باشد بآنچه ظرف و محل شیء واقع میشود و ذکر لفظ
فی تخییل آن باشد چنانچه بعضی محققین از ارباب تفسیر در قوله تعالی اولئک علی هدی من

ذنبهم را در قرآن برین وجه توجیه کرده اند و معنی اقسام استعاره مذکوره و تحقیق آن پیشتر
گذشته است و درین مقام بحثی طویل الذیل هست که مقام را گنجایش ذکر آن نیست و
در حواشی که بر مطول نوشته شده است مذکور است کسی که طالب آن باشد بکتاب مذکور
رجوع نماید والله الهادی الی الصواب **حدیث دهم**
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره
از شیخ جلیل شیخ مفید علیه الرحمه از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی از محمد بن الحسن بن
الولید که علمای رجال شیعه بوثوقش حکم کرده اند از محمد بن الحسن الصفار که اگرچه ابن داود در
کتاب رجال ممدوحش دانسته نه ثقه اما ظاهر آنست که همان محمد بن الحسن الصفار ابن فروخ است که
خود ثقه دانسته است و مدح مذکور از وی اشتباهست که در اسم او کرده و الله اعلم از موسی
بن قاسم که وی هم از ثقات رجال حدیث است و مصنف سی جلد کتاب از صفوان و ابن
ابی عمیر که از اعیان ثقات رجالند از معاویه بن عمار که بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح و
منقولست که عمر او یکصد و هفتاد و پنج سال رسیده است و بر سبیل اتفاق عدد مذکور تاریخ
سال رحلت اوست از هجرت چه تولد او در سال اول از هجرت [illegible] از امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم از آبای بزرگوار عالیمقدار آنحضرت صلوات الله
علیهم از امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب علیه السلم که
گفت انّ رسول الله صلی الله علیه و آله لقیه اعرابی فقال له یا رسول
الله انّی خرجت ارید الحج ففاتنی وانا رجل ممیل فمرنی ان اصنع بمالی
ما ابلغ به مثل اجر الحاج فالتفت الیه رسول الله صلی الله علیه و

آله وسلم فقال له انظر الی ابی قبیس فلو انّ ابا قبیس ذهبة حمراء انفقته فی سبیل
الله ما بلغت ما یبلغ الحاج ثم قال انّ الحاج اذا اخذ فی جهازه
لم یرفع شیئا ولم یضعه الا کتب الله له عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات
ورفع له عشر درجات فاذا رکب بعیره لم یرفع خفا ولم یضعه الا کتب
الله له مثل ذلک فاذا طاف بالبیت خرج من ذنوبه فاذا سعی بین الصفا
والمروة خرج من ذنوبه فاذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف
بالمشعر الحرام خرج من ذنوبه فاذا رمی الجمار خرج من ذنوبه قال فعدّد
رسول الله صلی الله علیه و آله کذا و کذا موقفا اذا وقفها
الحاج خرج من ذنوبه ثم قال انّی لک ان تبلغ ما یبلغ الحاج **شرح**
کلام معجز نظام آن نور دیده آفرینش در ضمن دو بخش **مشتمل** است خلاصه کلام حضرت خیر
الانام علیه السلم آنکه بدرستی که رسول خدای را صلوات الله علیه و آله اعرابی ملاقات
نمود و گفت ای رسول خدای احرام حج بسته بقصد زیارت خانه خدای برآمدم و
نتوانستم بآن سعادت رسید و توفیق آن دریافتم و من مردی ام مالدار بفرما
تا از مال خود در راه خدای آنمقدار بذل نمایم که ثواب آن برابری بثواب حاجی
تواند نمود و من از ادراک ثواب آن محروم نمانم پس رسول خدای صلوات الله علیه و آله
بجانب او التفات نموده فرمود که ای اعرابی بکوه ابو قبیس نظر کن بدرستی که اگر کوه
ابو قبیس تمام طلای احمر شود و همه را در راه خدای صرف نمائی و بارباب استحقاق
نفقه کنی نمیتوانی رسید بثوابی که برابری بثواب حج بیت الله الحرام تواند نمود و بعد از آن

حضرت فرمودند بدرستی که هرگاه حاجی شروع در استعداد و تهیه سفر حج نماید بر ندارد چیزی از
اسباب سفر مذکور و نگذارد آنرا مگر آنکه حضرت عزت عمت عطیاته بازای هر برداشتنی
و گذاشتنی بنویسد در صحایف حسنات او ده حسنه و محو گرداند از نامه سیئات او ده سیئه
گناه از گناهان او را بیامرزد و بلند گرداند مرتبه قرب او را نزد خود ده درجه پس هرگاه در
مرکوب خود سوار شود در نهد مرکوب او پای بر ندارد و پای نگذارد مگر آنکه حضرت عزت بهر برداشتنی
و گذاشتنی بنویسد بمقدار مثل آنچه اول نوشته بود و چون بطواف خانه مبارک قیام نماید
از جمیع گناهان بیرون آید و چون میان صفا و مروه سعی نماید از جمیع گناهان بیرون آید
و چون بعرفات آید و وقوف عرفات از و بعمل آید از جمیع گناهان بیرون آید و چون رمی
جمره را بعمل آورد از جمیع گناهان بیرون آید فرمودند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برشمردند موقف
موقف از مواقف حج شمرده و در هر موقف فرمودند که حاجی چون در آن وقوف نماید از جمیع
گناهان بیرون می آید بعد از آن خطاب باعرابی کرده فرمودند کجاست ترا آنقدر مال که
بوسیله بذل آن ثواب حج بیت الله الحرام توانی رسید بیشش دوم لعقیه اعرابی اعرابی
بفتح همزه منسوبست باعراب که عبارت از سکان بادیه و متوطنان [illegible] آنجا و سکنه شهرها را
عرب میگویند و عرب اسم جنس است و اعراب جمع آن نیست بلکه اعراب جمعی است که واحد
ندارد چنانچه صاحب صحاح تصریح بآن کرده است انظر الی ابی قبیس ابی قبیس اسم کوهیست
در مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که چون اول کسی که بر آن کوه خانه بنا کرده است مسمی باین
اسم بوده بنام او اشتهار یافته است پس اگر ملاقات اعرابی مذکور با حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله اتفاق در مکه افتاده است یا جایی که نزدیک بمکه بوده ظاهر آنست که نظر در صفحه

خود مستعین باشد و مراد و دیدن بچشم باشد و الا مراد دیدن بدل خواهد بود که بمعنی یاد کردن و بخاطر
آوردن است اذا اخذ فی جهازه اخذ اینجا بمعنی شروع است و جهاز بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده
است بمعنی اسباب و ما یحتاج سفر قال فی القاموس جهاز العروس والسفر بالکسر والفتح
ما یحتاجون الیه الا کتب الله له عشر ذلک ظاهر آنست که مراد از عشر ذلک ده حسنه باشد
که در نامه حسنات او نوشته میشود و می تواند بود که اعم از آن باشد و از محو سیئات و رفع
درجات نیز والله اعلم خرج من ذنوبه تشبیه شده است مفارقت او از گناهان و خلاصی
از تبعات آن به بیرون آمدن شخص از خانه یا امثال آن و کلام از قبیل استعاره مصرحه تبعیه است
و می تواند بود که تشبیه شده باشد گناهان بجامه و پیراهن و امثال آن که بیار انکه چنانچه
آنجامه را فرا گیرند گناهان نیز احاطه باین کس میکنند چنانچه کلام مجید بآن ناطق است
و احاطت به خطیئته و کلام استعاره بالکنایه باشد و ذکر خروج تخییل آن و معنی
استعاره بالکنایه باشد و ذکر خروج تخییل آن و معنی استعاره مصرحه و استعاره بالکنایه و
تبعیه و تخییل مشهور است و گذشته فاذا سعی بین الصفا و المروة خرج من ذنوبه تکرار خرج من ذنوبه
یعنی بیرون آمدن از گناهان در فقرات حال درین حدیث با آنکه بعد از بیرون آمدن دیگر بحسب ظاهر
بیرون آمدنی میسر نیست می تواند بود که بواسطه تاکید باشد در دور شدن از گناهان و تعبیر
از هر مرتبه دوری بخروج شده باشد یا آنکه مراد بهر خروج و بیرون آمدن مفارقت نوعی
از انواع گناه باشد چه گناه بر چند نوع است بعضی مالیست و بعضی بدنیست و بعضی قولیست
و بعضی فعلی و بعضی قلبی باختلاف الات و اعضا بانواع مختلف میگردد چنانچه از ملاحظه
گناهان ظاهر میشود و از بعضی احادیث و اخبار اختلاف و تعدد انواع آن از بگذرد

دیگر فهم میشود چه در حدیث وارد است که گناهان بعضی باعث تغیر نعمتهاست و بعضی منشا نزول
بلا و بعضی موجب تنگی و حبس رزق و بعضی سبب هتک ستر و پرده‌دری و بعضی باعث
قرب و نزدیک شدن هلاک و فناء و برین قیاس چنانچه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده که اَلذُّنُوبُ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ الْبَغْيُ وَالَّتِي تَحْبِسُ الرِّزْقَ
الزِّنَاءُ وَالَّتِي تَهْتِكُ السُّتُورَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَالَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ
مضمون مصدق این حدیث کلام امام علیه السلام آنکه گناهی که تغییر دهنده و برگرداننده
نعمتهاست بغی است که عبارت از ستم و تعدی کردن است و علو و زیادتی جستن و امثال
آن و گناهی که باعث نزول بلا و حصول نقمت است ظلم است که بمعنی تصرف در حقوق و ملک
و عرض مردم است از روی قهر و تعدی و بر خلاف مقتضی عدالت سلوک کردن و آنچه مورث
تنگی رزق و عسرت در روزیست زناست که عبارت از وطی زنان است بر خلاف
قانون شریعت مطهره و آنچه منشاء هتک ستر و رسوایی میان مردم است شرب خمر است که
ام الخبائثش دانسته‌اند و قرآن و حدیث و اجماع اهل اسلام متفقست بر حرمت آن و آنچه
متضمن نزدیکی هلاک و فناء و قرب اجل است قطع صلهٔ رحم است که حقیقت آن سبق
ذکر یافت پس همچنان که هر دوائی اختصاص بازالهٔ مرضی از امراض بدنی دارد و هر دارو
مخصوص مرضی است بواسطهٔ بعضی مناسبتها و خصوصیات که آن دوا را با آن مرض
و آن دارو را با آن درد هست مثل ضدیت در کیفیت و تأثیر خاصیت و امثال آن
میتواند بود که هر فعلی از افعال قبیح باین اختصاص بتغیر نوعی از انواع گناه بوده باشد
بواسطهٔ بعضی مناسبات و خصوصیات که غیر علام الغیوب کسی بآن عالم نیست

و مؤید

و مؤید آنست حدیثی که غزالی در احیای علوم روایت کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام از
آبای بزرگوار آنحضرت از حضرت با رفعت رسالت صلی الله علیه و آله که آن سرور فرموده اند
اِنَّ مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوباً لَا يُكَفِّرُهَا اِلَّا الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ یعنی بدرستی که از جملهٔ
گناهان گناهانی است که رفع آن نمی‌کند و کفارهٔ آن نمیشود مگر وقوف بعرفات
که در ضمن افعال حج واقع شود و امثال این احادیث و اخبار بسیار است والله الموفق الی الهدی

حدیث یازدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از حسین بن ادریس
از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی الخزاز کوفی که ثقه و معتمد الیه است و از
اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حدیث بسیار روایت کرده است از موسی بن اسمعیل
از پدر او اسمعیل بن امام موسی کاظم علیه السلام از والد عالیمقدار او امام موسی الکاظم
علیه السلام از آبای عالیمقدار آنحضرت بترتیب معلوم از امیر المؤمنین و یعسوب الدین
امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهَادَ
الْاَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْاَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ وَمَا الْجِهَادُ الْاَكْبَرُ قَالَ
جِهَادُ النَّفْسِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ

در بار قضا

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول بدانکه
که رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرستادند جمعی را از لشکر بجهت آنکه بر ایشان
جهاد قیام نمایند چون بازگشتند حضرت فرمودند خوش آمدند جمعی که بر ایشان جهاد اصغر

قیام

نمودند و جهاد اکبر بر ذمت همت ایشان باقی است که می باید تیر آن قیام نمود کفتند ای رسول

خدای جهاد اکبر کدام است فرمودند جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است بعد از آن فرمودند

که بهترین جهاد آنست که کسی با نفس خود که درمیان دو پهلوی او واقع است جهاد نماید **منبس دوم**

بعث سریه سریه بفتح سین و کسر را و تشدید یای مفتوحه پاره لشکر را کویند از پنج نفر تا سیصد

نفر یا چهارصد نفر قال فی القاموس السریة من خمسة انفس الی ثلثمائة او اربعمائة مرحبا

بقوم مرحبا از رحب بضم را کشته شده که بمعنی توسعه و فراخیست یا از رحب بفتح را که بمعنی وا سع

و فراخ است و نصب آن بفعلی است که حذف آن در کلام لازم است از روی سماع یعنی هرگز

از عرب شنیده نشده که ذکر آن کنند مانند اهلا و سهلا که در اصل اتیت اهلا و وطئت سهلا

بوده و کلام درین تقدیر است که اتیت بکم رحبا و سعة یعنی رو آوردم بسبب آمدن شما توسعه

در حال و فراخی در معاش و منال و بای بقوم بای سببی است یا بای مصاحبت و معتبر دکه

یکی از اعاظم علمای نحو است نصب مرحبا را بمفعول مطلق بودن میداند که درین تقدیر باشد

که رحبت بلادک مرحبا یعنی وسیع ساختی و توسعه و فراخی بخشیدی دیار خود را بآمدن

خود و توسعه و فراخی بخشیدنی جهاد النفس مراد بجهاد نفس مقهور ساختن و در تحت حکم خود

در آوردن نفس است و وا داشتن او بر ملازمت طاعات و اجتناب منهیات و

در معرض حساب در آوردن او که در سودایی که با پروردگار خود کرده است فایده او

چند شده و نقصان او چند است و تدارک نقصان بچه میتواند کرد یعنی از اعمالی که متضمن فوز

بسعادت اخروی است و ثمرات و ادراک فواید صوری و معنوی چه بعمل آورده و از اموری که

باعث نقصان پذیرفتن است و سبب ناخشنودی پروردگار از وی چه سر زده و جبران بچه میتواند

مراقبه

کرده

کرده ریاضت فرمودن و باز داشتن از نیل مشتهیات و مرغبات در مقام کسر قوای

شهوانی و سبعی او در آمدن و سلوک او را باعتدال آوردن و امر مذکور را وسیله فلاح و

فیروزی خود ساختن چنانچه باین ناطق است آیه کریمه قد افلح من زکیها و قد خاب من

دسیها یعنی بدرستی که فلاح و فیروزی یافت کسی که بمقام تزکیه نفس در آمده

پاک ساخت دامان عفت او را از آلایش بادناس رذایل و معایب بسبب قایم داشتن او

بطاعات و اجتناب فرمودن او از منهیات و محرمات یا پرورش داد و بنشو

و نما در آمدن نجات و رستکاری او را بزلال مواعظ و نصایح و کسب انواع کمالات و فضایل

علی اختلاف التفسیرین و بدرستی که خایب بی بهره ماند کسی که نفس خود را در پرده اختفا

و نقص داشته از حضیض جهالت و مباشرت مناهی بر نیاورده و باوج فضایل و طاعت

نرسانده و کفته اند که تصفیه باطن و صفای خاطر است و هرگاه نفس از شوایب هوا و

هوس منزکا شد و از آلایش نقص و عیب بر آمد دل نیز از لوث تعلقات بما سوی صفی

میگردد و از کدورات خیالات باطله و توهمات فاسده بر می آید و تا آن نشود فیض

باین سعادت جبین رتبه و عروج باین پایه ممکن نی چنانچه شاعر گوید **نظم** تا نفس بر از مناهی

نشود ٭ دل آینه نور الهی نشود ٭ افضل الجهاد من جاهد نفسه حل جزو درین کلام که جمله

من جاهد نفسه است بر مبتدا که افضل الجهاد است بحسب ظاهر صحیح نیست چنانچه بعد از رجوع

بمعنی ظاهر میگردد زیرا جهاد را که مصدر است بمعنی اسم فاعل اخذ باید کرد که کلام

درین تقدیر باشد که افضل المجاهدین من جاهد نفسه یا آنکه خبر را محذوف دانسته کلام را

بر حذف مضاف محمول باید ساخت تا تقدیر چنین شود که افضل الجهاد جهاد من جاهد نفسه

تزکیه نفس موجب

فوز نجات

التی چون جنبهٔ معنی استدلال کرده اند باین فقره از این حدیث بر آنکه نفس ناطقه مجرد نیست
چه اگر مجرد باشد مستغنی خواهد بود از مکان و در این کلام اثبات مکان از برای وی شده
پس مجرد نباشد و حق آنست که حدیث را دلالتی بر مدعای مذکور نیست بلکه کنایه از نهایت
قرب و کمال نسبت نفس است ببدن چه تجرد نفس ناطقه ظاهرتر از آنست که گنجایش نفی
دلیل بر نفی آن بوده باشد و براهین قاطعهٔ عقلیه بر آن قایم است و شواهد صادقهٔ نقلیه
بآن حاکم و مکاشفات ذوقیهٔ باطنیه معاضد چنانچه در محل خود مذکور است تنبیه باید
دانست که جهاد نفس چنانچه این حدیث بآن ناطق است بجهت جهادیست و حضرت عزت
جل شانه برذمت فضل و کرم خود لازم ساخته است که جمعی را که بآن قیام نمایند در معرض
هدایت خود در آورده ایشان را براه حق که جادهٔ نجات و صراط المستقیم عبارت
از آنست برساند چنانچه در کلام مجید خود میفرماید وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِ
يَنَّهُمْ سُبُلَنَا جمعی که در راه محبت ما با نفس خود جهاد نموده اند و او را از متمنیات
خود باز آورده بطاعات و عبادات و اجتناب منهیات و اکتساب فضائل و کمالات
اخروی داشته اند هر آینه هدایت میکنیم ما ایشان را و میرسانیم براههای خود که سلوک در
آن از ضلالت و گمراهی ایمن بوده بی شایبهٔ شبهه و شک بمقصد رسند پس
بر هر کسی واجب است که جهاد نفس را بر خود لازم شناسد و همیشه نفس خود را در معرض
محاسبه و مراقبه داشته از لذات دنیهٔ فانیه باز آورد و در همه حال مستحضر احوال او بوده
و سکنات و خطرهای که او را در آنها است غافل نباشد و بداند که هر نفسی که از و بر می آید
دریست بی بها و جوهریست گرانمایه که هیچ شی از اشیا را قابلیت آن نیست که قایم مقام

ان

ان تواند شد بلکه نقدیست که بآن می تواند خرید گنجی از کنوز رحمت الهی که ابد الاباد از زد و ضیاع
فیض آن بهره مند تواند بود و نفع آن از وصمت فنا و زوال ایمن و مصون باشد و ضایع
گذاشتن یا صرف کردن آن در امری که متضمن ادراک سعادت نبوده باشد نقصانیست
بس عظیم و خسرانیست بس بزرگ که هیچ عاقل باختیار پیرامون آن نگردد که بضعف عقل
منسوب نشود هیچ زیرک و دانا از ابر خود روا ندارد که نزد ارباب زیرکی و تمیز نادان
و بی تمیز نماید پس چون مرغ سیمرغ بحر وش ستیغ قدسش در آید و سود آن هیچ ندای حی
علی الفلاح در جهاد و ادای در گاه باید قیام نمود و بعد از فراغ از آن نفس را مخاطبه
خود ساخته باز خطاب باید کرد که ای نفس مرا بضاعت و سرمایه که توانم وسیلهٔ نجات و
رستگاری خود ساخت سوای این چند روزه عمر فانی نیست و آنچه از آن رفته است در معرض فنا
و زوال در آمده در حقیقت نقصانیست که براس المال و سرمایهٔ من راه یافته است و این روز تو
که از اجل مهلت حیات آن یافته و حضرت عزت نعمت زنده گانی در آن بر تو ارزانی داشته
است تا بعبادت او قیام نمایی و فایده که وسیلهٔ نجات و رستگاری تو باشد در آن
بدست آری اگر امروز در انداد اجل مهلت آن نمی یافت و امروز در سلک اموات منتظم
می بودی هر آینه از خدای خود درخواست میکردی که حیات امروز دیگر را بتو ارزانی دارد که
تدارک ایام گذشته نموده عملی در آن بجای آوری که متضمن روسفیدی و رفع خجالت تو بوده
باشد همان پندار که امروز آن روز است که امروز آرزوی حیات آن کرده و آرزوی ترا بر آورده اند
و حیات در آن را بتو ارزانی داشته و عمل آر در آن آنچه در آن روز عمل خواهی آورد و
تو باد که حیات این روز را غنیمت شماری و ساعات آن را ضایع و باطل نگذاری و هر آن که نفس

که شبانه روزی بر بیست و چهار ساعت تقسیم یافته است و در حدیث وارد است که ینشر
للعبد لساعات الیوم واللیلة اربع وعشرون خزانة فیفتح له
منها خزانة فیراها مملوة نورا من حسناته التي عملها في تلك الساعة فیناله
من الفرح والسرور والاستبشار ما لو وزع علی اهل النار لاشغلهم
ذلك عن الاحساس بالم النار ویفتح له خزانة اخری فیراها مظلمة تفوح
نتنها ویغشاه ظلامها وهي الساعة التي عصی الله تعالی فیها فیناله
من الهول والفزع ما لو قسم علی اهل الجنة لنغص علیهم نعیمها ویفتح له
خزانة اخری فیراها فارغة لیس فیها شيء او اشتغل بشيء من مباحات
الدنیا فیتحسر علی خلوها ویندم علی ما فاته من الربح العظیم الذي کان قادرا
علی تحصیله في تلك الساعة وهکذا تعرض علیه خزائن اوقاته في طول عمره
یعنی بازای بیست و چهار ساعت شبانه روزی از برای هر بنده بیست و چهار خزانه مخلوق
شده که عمل هر ساعت از ساعات بیست و چهارگانه او بامر الهی در یکی از خزاین گذاشته
میشود و چون روز قیامت در رسد یک خزانه را از وی عرض نموده بر روی او
گشایند پس چون خزانه را بگشایند که تعلق بساعتی داشته است که در اعمال حسنه و کردار
نیک صرف شده است خزانه نظر او در آید مملو از نور رحمت الهی که اعمال حسنه او در آن
ساعت بآن تبدیل یافته پس او را از مشاهده آن فرح و سروری دست دهد که اگر آن را بر اهل دوزخ
تقسیم نمایند جمیع دوزخیان از کثرت التذاذی که ایشان را از آن حاصل شود احساس الم
عذاب ننمایند و چون خزانه را بگشایند که بساعتی تعلق داشته که صرف معصیت و مناهی
دیگر

و اعمال ناشایست شده مرتبه تاریک و هولناک و متعفن بنظر آید که اگر هول و فزع که از
مشاهده آن او را روی نماید بر اهل بهشت تقسیم شود جمیع نعمتها و عیشهای بهشت بر
ایشان منغص شده از لذت آن محروم مانند و چون خزانه را در نظر آورند که تعلق بساعتی
داشته است که آن را به بطالت و بیکاری گذرانیده است یا در خواب بسر برده است
یا در اشغال که رجحان افزوی نداشته است صرف نموده آن را خالی یابد از همه چیز پس حسرت و
ندامت تمام او را دست دهد که چرا با وجود مهلت اجل و قدرت بر پر کردن آن از حسنات
بر آن وجه مسلوک داشته است و همچنین یک یک خزانه از خزاین ساعات هر روز او را
بر وی عرض میکرده باشند و او را حالات ثلاثه دست می داده باشد تا بتمام رسد پس
جهد کن ای نفس در این روز که خزاین ساعات آن را مملو از حسنات سازی تا بانوار آن
از ظلمات قیامت ایمن گردی و چنان مکن که بواسطه اندک کاهلی و میل باستراحت و فراغت
خاطر چنان شود که چون بنظر تو آورند همه را خالی یابی و بر حسرت و ندامت تو بر آن غایتی متصور
نباشد و حال تو مثل حال تاجری باشد که بر سودای از دست رفته تاسف داشته باشد
و همیشه بر سود اندکی که از آن مسرور بوده حسرت میبرده باشد و نفعی بر آن مترتب نشود چه
جای آنکه تجویز مسلوک داری که چون در آن را بر روی تو گشایند از هول ظلمت
و آزار نتن و تعفن آن شوانا قرار گرفت و همیشه از اثر آن در عذاب باشی اجارنا الله
وایاکم عن ذلک انجام بدان ای عزیز که نفس ناطقه انسانیه واقع است در میان
دو قوت یکی قوت شهوانیه که بآن ادراک لذات بدنیه و حظوظ حیوانیه می نماید مثل
خوردن و آشامیدن و جماع کردن و غلبگی جستن بر خصم و امثال آن از لذات عاجله

فانیه دوم قوت عاقله که بآن تمیز میکند نیک را از بد و خیر را از شر و حریص میشود
در کسب کمالات عقلیه و تحصیل علوم حقیقیه و اتصاف بصفات حمیده و تخلق باخلاق
پسندیده که متضمن فوز بسعادات ابدیه است و ادراک فیوض کامله باقیه و کلام معجز
نظام آمره وهدیناه النجدین یعنی نمودیم ما انسانرا راه خیر و راه شر اشارت باین
دو قوت و همچنین آیه کریمه انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا
که خلاصه معنی آن بنابر آنچه بعض المفسرین ذکر کرده اند و الله اعلم آنست که بدرستی که نمودیم
ما انسانرا راه حق و طریق خیر که در آمدن بآن متضمن رستگاری و نجاتست و راه باطل
و سبیل شر را که سلوک در آن باعث گمراهی و هلاک یا آنست که براه حق سلوک خواهد
نمود و چون آن خواهد بود مگر آنکه داند که نعمت است از جانب پروردگار او که باو عنایت
شده و بوظایف شکرگذاری قیام نموده از جمله شاکران خواهد گشت یا راه باطل را اختیار
خواهد کرد و سیلای کفران نعمت گرفتار گردیده در سلک کافر نعمتان مندرج خواهد شد
و بعضی گفته اند که مراد بسبیل در آیه کریمه راه حق و طریق مستقیم است و راه باطل و طریق
شر بمقابله آن معلوم میشود یعنی بدرستی که نمودیم ما انسانرا راه راست و طریق حق بنصب
دلایل واضحه و انزال آیات بینه یا آنست که قدر نعمت دانسته آن در خواهد آمد و شاکر خواهد
بود یا از ضعف دیده باطن از آن عدول نموده به تیه ضلالت گرفتار خواهد گشت و بکفران
نعمت منسوب خواهد گردید پس اگر بدیده بصیرت درنگری و قوت شهوانیه را مطیع و
منقاد قوت عاقله سازی هر آینه بسعادات عظمی و کمالات کریمه فایز خواهی بود
و بصراط المستقیم که راه نجات و سبیل حاجات خواهد رسید و اگر آنرا بر قوت عاقله سلطنت

دهی و چنان کنی که قوت عاقله اطاعت و انقیاد او را و بجهت همت خود ساخته همگی اوقات
خود را در تحصیل مشتهیات او صرف نماید و بر مقتضای رضا و اراده او جاری دارد
از اهل ضلالت و هلاک گردیده و در معرض خطاب فقد خسر خسرانا مبینا در خواهد
آمد ای عزیز وجود تو نسخه مختصریست از عالم اکبر و آنچه درین عالم موجودست از بسایط
و مرکبات و مجردات و مادیات همه در تو موجودست و تو خود عالم کبری بلکه عالم
اکبر چنانچه بآن ناطق است کلامی که منسوبست بسرخیل ارباب حال و سرچشمه جویبار
هدایت و کمال امیر المؤمنین و سید الموحدین صلوات الله علیه و آله اجمعین که شعر
دواؤك فيك وما تبصر ⁂ وداؤك منك وما تشعر ⁂ وتزعم انك جرم
صغير ⁂ وفيك انطوى العالم الاكبر و ترجمه آن رعایة لموافقة الفرع مع اصله در ضمن
این رباعی در معرض بیان می آید بیت از تست دوای تو اگر باخبری ⁂ هم از تو بود درد اگر درنگری ⁂
از خردی جسم قدری نبری ⁂ تو عالم اکبری چه شد گر بشری ⁂ ملخص آنکه هرچه در عالم کون و فساد
موجودات ترا نمودار از آنها شباهتی بآن حاصل است و از آن بیگانه نیستی نهایتش آنچه در تو بر
ظهور یافته و ربط آن از اشیاء دیگر بتو زیاده است چهار صفت است اول ملکی که ترا بر افعال
ملائکه مقربین و اخلاق فرشتگان نجبت آیین ترغیب و تحریص نموده بر عبادت و طاعت و ذکر
و تلاش تحصیل قرب و رضای خالق لیل و نهار میدارد دوم سبعی که ترا بر افعال و اطوار
حیوانات درنده و مثل دشمنی و سرعت انتقام و غلبه جستن بر خصم و دشنام دادن و زدن و
کشتن و امثال آن ترغیب میفرماید سیوم بهیمی که باعث بر انگیختن شهوت و شرارت و خوردن
و آشامیدن و جماع کردن و آنچه مانند آن باشد از افعال بهایم چهارم شیطانی که خصال

شیطان لعین را از مکر و حیله و شعبده و امثال آن در نظر تو جلوه استحسان داده و طبع ترا
بجانب آن مایل میسازد و بکار ایشان در نگری می‌یابی که هیکل وجود تو محل اجتماع چهار چیز است
ترجمه چون در نگری بدیده بینایی ؛ یابی تن خویش را عجب ماوایی ؛ کاهی سگ و خوک
و ملک و شیطانی ؛ جمع آمده بر بساط استیلایی ؛ سگ عبارت از قوت غضبی است که بآن اشخاص
را از بیگانه تفرقه نکرده و در مقام اشتعال از بنی نوع خود بستم و ضرب و قتل و امثال آن در می‌آیی و
خوک کنایه از قوت شهوانی که چون بر تو غالب شد نیک را از بد و خیر را از شر فرق نکرده و
بمقتضای اراده مبادرت می‌نمایی و شیطان حیله و تزویریست که بآن شر را در کسوت
خیر در می‌آوری و باطل را در لباس حق جلوه ظهور میدهی پس اگر بجهاد این سه دشمن خانگی
قیام نموده زمام کید و مکر شیطان کردی و سگ و خوک را بر هم انداخته غلبه خوک از تسلط
دادن سگ برو در هم شکستی و گیرندگی و چپایی سگ از تیزک ساختن و حمله آوردن خوک
برو از خود دفع کردی و چنان شد که هر سه در علاقه فرمان برداری و اطاعت تو در آمده مقهور
و محکوم تو شدند هر آینه از صحبت ملک بهره‌مند گشته برتبه ملکی فایز خواهی شد و بمؤدای
حدیث از عهده قیام بافضل الجهاد در آمده ذمت همت خود را از اقدام بآن بری
ساخت و کار دنیا و آخرت تو نظام یافته عاملان عدل و انصاف در مملکت بدن
تو که عالم اکبرش دانسته‌اند راه عمل خواهند یافت و چنان خواهد شد که هیچ کدام قدم از جاده
استقامت بیرون نخواهند نهاد و اگر والعیاذ بالله در جهاد با ایشان مساهله و کاهلی نموده
و دقیقه خود را معاف داشتی و ذره رعایت جانب ایشان نمودی هر آینه ترا ذلیل منقاد
حکم خود ساخته بزیر لجام اطاعت و انقیاد در می‌آورند و بر تو سوار شده بهر جانب که

اراده ایشان تعلق گرفته ترا میرانند و چنان میشود که همگی اوقات تو صرف تحصیل شهوات و
حصول مرادات ایشان شود و تو در معنی همیشه بعبادت کلب و خنزیر مشغول خواهی بود و
به پرستش ایشان اقامت خواهی داشت چنانچه حال اکثر ابنای این زمان که همگی همت ایشان
مصروف اطاعت شکم و فرج است و شب و روز عداوت و نفاق مردم را شعار
و دثار خود ساخته بلوازم آن قیام دارند و طرفه تر آنکه کافران را بر پرستش اصنام [illegible]
و بر عبادت اوثان بضعف عقل و نادانی منسوب میسازند و حال آنکه اگر بدیده انصاف
در نگرند و پرده غفلت از روی کار خود بر داشته حقیقت امر را بر وجهی که بر ارباب کشف
و ریاضت منکشف میشود بعین الیقین مشاهده نمایند هر آینه می‌یابند که گاهی دست خدمت
بر سینه اطاعت نهاده بعبادت خوک مشغول‌اند و دامان اعمال خود را در خدمت او پهن کرده
گاهی بجهت او در رکوع‌اند و گاهی در سجود و همیشه انتظار دارند که بخدمتی از جانب او مامور
شوند تا بذل جهد خود نموده بغایت سعی و کوشش در تحصیل امر او بتقدیم رسانند و گاهی
ملازمت سگ بدو زانوی ادب در آمده به پرستش او قیام دارند و شب و روز در فکر
آنند که از جانب او چه اشاره صادر شود که در حال بمقتضای آن عمل آرند و همگی همت
ایشان مصروف آنست که در آنچه رضای شیطان مقرون باشد و اراده او بآن تعلق
گیرد و متضمن خشنودی و مسرت او باشد ساعی باشند و در سرانجام آن حیلها انگیزند
چراکه هر یک از کلب و خنزیر مذکور را آدمی بر انگیزاند که ایشان را بر خدمت خود مداومت و مهیا
خود را از ایشان طلبند پس در حقیقت عبادت و طاعت شیطان میکرده باشند و قلاده
بندگی او را در گردن انداخته داخل باشند در سلک جمعی که از جانب حضرت عزت در

معرض این خطاب که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
انه لکم عدو مبین یعنی عهد نبود مرا با شما ای فرزندان آدم که گفتم
بشما که عبادت شیطان مکنید که او دشمن است مر شما را در دشمنی ظاهر پس ای عزیز باید
که در همه حال متنبه احوال خود باشی و از حرکات و سکنات و قیام و قعود و تکلم و سکوت
خود غفلت جایز نداری که مبادا چنان شود که تمام عمر تو صرف عبادت شیطان و اطاعت
کلب خنزیر میشه و باشد و آن نهایت ظلمی باشد که بر خود روا داشته باشی چرا که نفس خود را
که در مملکت بدن تو حاکم و مالک آفریده اند در آن وقت محکوم و مملوک جمعی داشته
خواهی بود و با آنکه توانی پیشه و مولا بود خود را بنده و فرمان بردار گردانیده و بواسطه
آنکه عقلی که بتو کرامت شده مرتبه او را در اقلیم بدن مرتبه ریاست و سلطنت است
و جمیع قوی و آلات و حواس را مقرر داشته اند که در اطاعت و فرمان او باشند
تو او را خادم و مطیع ساخته حکم جمعی را بر و جاری ساخته خواهی بود و بعضی مفسرین در آیه
کریمه و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا ان فی ذلک
لآیات لقوم یتفکرون گفته اند که سبب آنکه ما فی السموات و ما فی الارض را در
قبضه تسخیر تو در آورده اند آنست که تو خود را مسخر هیچ شی از اینها نسازی و چنان کنی که هر یکی
از اینها را در حیطه تسخیر خود توانند در آورد و بلکه مسخر کسی باشی که سماوات و ارض و ما فیها
همه گردن نهند که در حلقه تسخیر او در آیند لیکن با وجود این همه عنایت و فضل الهی که شامل حال تو
شده است و ترا در مرتبه داشته اند که مخلوقات عالم بالا دم از تسخیر تو میزنند بواسطه
آنکه تو مسخر دیگری شوی و دنیا ری و بعبادت غیری قیام نمایی هر گاه تو خود را در قبضه

تسخیر دیگران در آورده عبادت و اطاعت ایشان را بر عبادت و اطاعت او اختیار
نمایی و فضل او را بر خود ضایع و ناچیز گذاشته در مقام کفران نعمت او در آیی و با آنکه ترا
بواسطه آنکه عبادت او کنی آزاد گردانیده است از بندگی ما سوی تو خود را بنده و منقاد
دیگران ساخته دست از عبادت او باز داری هیچ شکی نیست که از اهل ظلم و عدوان خواهی
بود و از جانب حضرت عزت در معرض این خطاب که افتتخذونه و ذریته اولیاء
من دونی و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلا یعنی آیا فرا میگیرید
شیطان را و ذریت و اتباع او را دوستان و معاون امور خود از غیر من یعنی مرا که آفریننده
ایشانم دوست و ولی امور خود نمی دانید و اطاعت و فرمان برداری ایشان را و
محبت همت خود ساخته بدل من انگاشته اید و حال آنکه ایشان مر شما را دشمن اند بد بدلیست
که ظالمان و ستمکاران از برای من قرار داده اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا

حدیث دوازدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن
ابراهیم از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقة که در ضمن حدیث هشتم ذکر احوال ایشان
شد از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان الله عز و جل لیبغض المؤمن الضعیف الذی لا دین
له قیل له و ما المؤمن الذی لا دین له یا رسول الله قال الذی
لا ینهی عن المنکر قال مسعدة و سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الامر
بالمعروف و النهی عن المنکر اواجب هو علی الامة جمیعا فقال

در باب ایمان

لا فضل له ولم قال انما هو على القوى المطاع العالم بالمعروف
من المنكر لا على الضعفة الذين لا يهتدون سبيلا والد
ليل على ذلك من كتاب الله عز وجل قوله تعالى ولتكن منكم
امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر فهذا
خاص غير عام كما قال عز وجل ومن قوم موسى امة يهدون بالحق
وبه يعدلون **شرح** كلام معجز نظام در ضمن آغاز دو نمایش و انجام **آغاز** مشتمل
بر دو سخن است **مقدمه اول** خلاصه کلام حضرت علیه السلام آنکه فرموده است رسول صلی الله علیه وآله
که بدرستی که حضرت عزت جل ذکره دشمن میدارد مومن ضعیف الایمانی را که نبوده
باشد مراو را دین کامل گفتند کدام است مومنی که دین کامل ندارد ای رسول خدای حضرت
فرمودند مومنی که مانع شرعی منکر نشود و مردم را از مباشرت منهیات و ارتکاب
محرمات باز ندارد و راوی مذکور گوید از امام علیه السلام سوال کردند از امر معروف و نهی منکر
که آیا آن واجب است بر جمیع امت امام علیه السلام فرمودند بر جمیع امت واجب نیست
بلکه مخصوص بعضی است گفتند که مخصوص است و سبب اختصاص چیست امام علیه السلام
فرمودند بر کسی واجب است که قدرت بر آن داشته باشد و چون در آن مقام شود
مردم اطاعت او کنند و داند که معروف کدام است منکر کدام نه بر جمعی ضعیفان است
که بر آن قادر نباشند و ایشان را حالت تمیز معروف از منکر و منکر از معروف نبوده
باشد دلیل بر آنکه وجوب آن ببعض امت اختصاص دارد کلام الهی است در قرآن
مجید ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف

وینهون

وینهون عن المنکر یعنی باید که بعضی از شما ای امت محمد امتی باشند که مردم را بخیر
خوانند و مامور سازند ایشان را بمعروف و فعل خیر و باز دارند از منکر و مباشرت
منهیات پس وجوب آن خاص باشد ببعض امت و نسبت بجمیع امت عموم نداشته
باشد چنانچه اخبار الهی از حال امت موسی علی نبینا و علیه السلام مشعر بر آنست قال الله تعالی
ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون یعنی از قوم موسی علیه السلام
گروهی اند که مردم را هدایت میکنند بسبب حق و راستی که با ایشان است و بحق و راستی
عدل میکنند **مقدمه دوم** ان الله عز وجل لیبغض المؤمن الضعیف مراد بدشمنی حضرت عزت
جل ذکره آنست که با او بر وجهی سلوک نماید که کسی که با کسی دشمن باشد و عاید سازد باو آنچه
بر دشمنی و عداوت مترتب است یعنی جزای بد و برین قیاس است اکثر صفاتی که بحضرت
عزت تعالی وحده نسبت میدهند مثل رحمت است که در لغت بمعنی رقت قلب و میل
داشتن دلست بجانب مردم و باعتبار غایت یعنی اثری که (از رحمت) بر مترتب میشود بحضرت
عزت اسناد میکنند و او را تعالی وحده الغفور الرحیم میگویند و آن در گذرانیدن
از زلات و تقصیرات است و بخشیدن مظالم و عفو سیئات و بذل احسان و
ایصال نعمت بی پایان و الا مرتبه کبریائی بلندتر است از اتصاف باشتمال این صفات
گاهی که بمعانی خود مستعمل باشند الذی لا ینهی عن المنکر مراد بمنکر درین مقام هر امریست
که از جانب شارع حکم بحرمت آن شده باشد و در نظر شرع فعل آن قبیح نماید
و مراد بمعروف که در مقابل آن مستعمل میشود هر چیزیست که فعل آن بر ترک بحسب شرع
اقدس رجحان یافته باشد (خبر) واجب و سنت نه چیزی که در مقابل حرام است که شامل مباح

میان مردم

و مکروه نیز هست امّا مراد بمعروف در قول راوی سئل ابو عبد الله علیه السّلام عن الامر
بالمعروف والنهی عن المنکر در کلام امام علیه السّلام در جواب واضح از معنی مذکور است
و بمعنی واجب است چنانچه بر هیچ کس واجب نیست بلکه سنّت است و مراد از وجوب
بر جمیع است که راوی سوال از آن از امام علیه السّلام کرد وجوب آنست بر هر فرد علی
التعیین خواه قادر باشد بر آن و خواه نباشد و خواه عالم بمعروف و منکر بوده باشد
و خواه جاهل و الدلیل علی ذلک یعنی دلیل بر وجوب آن بر بعض است در آیه مذکوره است
پس مشار الیه ذلک امری خواهد بود که از حصر وجوب بر جمعی که بصفات مذکوره اتصاف داشته
باشند لازم می آید که وجوب بر بعض است نه بر کل حصر چنانچه از عبارت ظاهر است چه دلالت
آیه مذکوره بر حصر مذکور در معرض منع است و لکن حکم آنکه کلام امام علیه السّلام صریح است
در آنکه من درین آیه من تبعیض است پس آنچه در بعض تفاسیر مذکور است که من مذکوره
بیانیست یعنی باید که باشید شما امّتی که با امر معروف و نهی منکر قیام می نموده باشید از صواب
دور باشد و بعد از تصریح حضرت درین حدیث بر خلاف آن از معرض اعتبار ساقط است
و الله اعلم فهذا خاص غیر عام یعنی امر الهی و طلب او از بندگان امر معروف و نهی منکر را مخصوص
ببعض است و عام نیست که شامل جمیع امت باشد فایده اوّل بباید دانست که
علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین خلاف کرده اند در آنکه وجوب امر معروف و
نهی منکر که تعبیر از آن بحسبه نیز میکنند وجوب عینی است یعنی بر هر فرد از افراد جمعی که
شروط وجوب آن در ایشان متحقق باشد بخصوصه واجب است مانند نماز و روزه و
امثال آن یا وجوب کفایت که تا کسی امر کند بآن نشده است بر هر فرد از ایشان

دم

واجب است و چون بعضی بآن قیام نمود از دیگران ساقط میشود مثل نماز میّت و جواب
سلام و امثال آن شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ ابو القاسم علی و ابن ادریس و جمعی از
متاخرین علمای ما که از آن جمله شیخ شهید است در شرح ارشاد و شیخ علی اعلی الله
شانه در بعض مصنفات خود بر وجوب عینی رفته اند و بقیام بعضی بآن از دیگران
ساقط نمیدانند و سید مرتضی علم الهدی و ابو الصلاح و شیخ جمال الدین مطهر علیهم
الرحمه و بعضی دیگر از متاخرین مثل شیخ زین الدین رحمه الله واجب کفایی میدانند
و حکم کرده اند بآنکه هرگاه جمعی بآن قیام نمایند و ظن حاصل شود بآنکه قیام ایشان بآن در
حصول مقصود کافیست از دیگران ساقط میشود و ایشان را از عدم ارتکاب آن
اثمی نخواهد بود و ما از برای تحقیق محل نزاع و توضیح مقام در مقام ایراد مثالی در آمده میگوییم
هرگاه فرض کنیم که در شهری شخصی بترک نماز و شرب خمر اقدام مینموده باشد و در آن شهر
ده نفر باشند که شروط وجوب حسبه در ایشان متحقق باشد و از قیام بآن ضرر مالی یا بدنی
بایشان عاید نشود و چون یکی از ایشان شروع در آن نماید و بر فعل او ترتب اثر مطلوب
که مداومت آن شخص است بنماز و باز آمدن او از شرب خمر مظنون دیگران باشد بمجرد
ظن مذکور قبل از آنکه اثر مذکور بر فعل آن یک کس ترتب شود و آن شخص ترک فعل
خود کند آیا وجوب حسبه از نه نفر باقی ساقط میشود و یا بر ایشان نیز واجبست که با وجود ظن
مذکور با او مشارکت نمایند و اگر در آن مساهله کنند آثم خواهند بود جمعی که بر وجوب عینی
رفته اند شق ثانی را اختیار کرده اند و تقاعد نه نفر باقی را با وجود ظن مذکور تجویز نکرده اند
و جمعی که واجب کفایه میدانند میگویند مشارکت دیگران با او واجب نیست و تجویز

شروع آن یک کس در آن از ایشان ساقط میشود و جمعی اول استدلال کرده اند بر مطلب خود
بعبد این حدیث چه ظاهرش دلالت بر وجوب بر هر مؤمن دارد و بعض احادیث دیگر که در
معنی آن نیز نزدیک اند مثل حدیثی که روایت شده است از امیر المؤمنین علیه السلام که مَن
تَرَکَ اِنکارَ المُنکَرِ بِقَلبِهِ وَ یَدِهِ وَ لِسانِهِ فَهُوَ مَیِّتٌ فِی الاَحیاءِ یعنی هر کس
ترک کند نهی منکر و انکار آن را بدل خود یا بدست خود یا بزبان خود چنانچه بعد ازین تفصیل مذکور خواهد
شد پس مرده خواهد بود در میان زنده ها و اثری که بر حیات مترتب است بر زندگی او مترتب نخواهد بود
و روایتی که منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند باصحاب خود
که اِنَّهُ قَد حَقَّ لی اَن آخُذَ البَریءَ مِنکُم بِالسَّقیمِ وَ کَیفَ لا یَحِقُّ لی ذلِکَ وَ اَنتُم یَبلُغُکُم
عَنِ الرَّجُلِ مِنکُمُ القَبیحُ فَلا تُنکِرُونَ عَلَیهِ وَ لا تَهجُرُونَهُ وَ لا تُؤذُونَهُ حَتّی یَترُکَه
یعنی بدرستی که سزاوار است مرا که بگیرم بیگناه شما را ای اصحاب در عوض گناهکار آن در آورده
مواخذه نمایم و چون مرا اینمعنی سزاوار نباشد و حال آنکه شما را میرسد که مردی از شما مبادرت
باعمال قبیحه می نماید و انکار فعل او نمیکنید و از و دوری نمی جویید و او را در معرض ایذاء
آزار در نمی آورید تا ترک آن کند و امثال این احادیث که درین باب وارد است و اشتمال
مذکور بر وجوهی است که مشتبه میشود و بعضی ضعیف است و دلالت احادیث مذکوره بر زیاد
از وجوب مطلق در معرض منع و صدر این حدیث نص بر مطلب مذکور نیست
چنانچه بعد از رجوع بنسخه آن ظاهر میشود و جمعی که واجب کفایه میدانند استدلال کرده اند
بآیه کریمه وَلتَکُن مِنکُم که با ترجمه اش سبق ذکر یافت و بقول حضرت در آخر این حدیث
که و هذا خاصٌّ غیر عامّ و بخاطر میرسد که آیه و حدیث مذکور هیچ کدام زیاده برین دلالت

ندارد

ندارند که امر مذکور بر جمیع افراد امت واجب نیست و قایلین بوجوب عینی نیز آن قایل اند چه
ایشان نیز بر جمعی که جامع شرایط آن نباشند واجب نمیدانند و زیاده ازین نمیگویند
که بر بعضی که جامع شروط مذکوره هستند بر هر فرد بخصوصه واجب است و بفعل دیگری از و
ساقط نیست و هیچ یک از آیه و حدیث دلالت ندارد بر آنکه از جمعی که جامع شرایط
مذکوره باشند هرگاه از بعضی مبادرت بآن واقع شود قبل از ترتب اثر مطلوب
بر فعل او از دیگران ساقط میشود و نزاع بین الفریقین درین نیست و سقوط وجوب
آن از جمعی که جامع شرایط وجوب نباشند اقتضای آن نمی کند که واجب کفایی باشد
چرا که بسیاری از واجبات از آن قبیل هستند و باتفاق واجب عینی اند مثل حج و جهاد و زکات
و امثال آن و آنچه بخاطر میرسد که اگر قایل شویم بآنکه هرگاه یکی از ده نفر مذکور در مثال
که سبق ذکر یافت بآن قیام نماید اگر دیگران را علم باین باشد که مشارکت ایشان
را مدخل در ترتب مطلوب نیست و باعث رسوخ آن شخص در فعل و ترک مذکور
نمیشود بلکه اگر باز آمدن او از آن امر در معرض امکان و توقع باشد همان فعل یک
کس کافیست و الا مشارکت ایشان نیز مفید نیست و وجود و عدم آن علی السویه است
مشارکت ایشان واجب نیست و وجوب آن بر ایشان قبل از شروع آن یک کس در آن
کفاییست و الا بر هر یک از ایشان مبادرت بآن واجب است و وجوب عینی است
و می تواند بود که کلام ابن البراج که ظاهرش وجوب کفاییست برین محمول شود بخلاف
کلام سید مرتضی که حکم بر وجوب کفایه مطلق کرده اند و عبارت ایشان تاب این
تفصیل ندارد و پس آنچه علامه در کتاب مختلف گفته است که مذهب ابن البراج همان

مذهب سید مرتضی است بعینه محل بحث باشد و استدلال کرده است علامه قدس سره در
کتاب تذکرة الفقها بر کفایی بودن وجوب مذکور بآنکه غرض از امر معروف و
نهی منکر که از جانب شارع امر بآن واقع شده وقوع معروف و ارتفاع منکر هرگاه
مقصود مذکور بفعل بعضی حاصل شود تکلیف دیگران بآن عبث خواهد بود و حکم
بوجوب آن بر ایشان وجهی نخواهد داشت و بر وی وارد می آید که اگر مراد او از حصولی که
گفته است هرگاه بر فعل بعضی مترتب شود حصول بالفعل است یعنی هرگاه وقوع معروف
و ارتفاع منکر بفعل بعضی متحقق شود وجوب آن از دیگران ساقط است این معنی محل
نزاع نیست و کسی درین خلاف نکرده بلکه خلاف در وقت ظن آنست و اگر مراد او
حصول بالقوة خواسته است یعنی وقتی که وجود و عدم مشارکت خود را با جمعی که قیام
بآن دارند مساوی دانند چنانچه گذشت نفع او نمی کند چه او قایل بوجوب کفایی مطلق
است و اگر مراد او اینست که لازم می آید که مبادرت ایشان بآن بعد از صدور آن
از بعضی در جمیع اوقات عبث باشد دعوی مذکور در معرض منع است سند منع تفصیلی
است که در ضمن مثال مذکور گذشت **فایدهٔ دوم** بباید دانست که آنچه از شروط وجوب
حسبه عینیا یا کفاییه علی اختلاف القولین میان فقهای ما رضوان الله علیهم اشتهار
یافته چهار شرطست **اول** علم بآنکه معروف که امر است و منکر کدام و حالت تمیز
ایشان از یکدیگر تا از غلط ایمن باشد یعنی منکر را معروف انگاشته امر بآن نکند
و معروف را تصور منکر کرده در مقام نهی از آن نشود **دوم** اصرار آن شخص بر ترک معروف
و فعل منکر و ظاهر شدن علامت ارتفاع آن از و **سیوم** تجویز تأثیر قول او یعنی ترتب

است یعنی ظن حصول اگر از غیب
بودن امر و نهی دیگران عبث نبودن
در بعضی اوقات و

اثر مطلوب بر قول او و در معرض احتمال باشد چه اگر تأثیر مذکور احتمال نداشته باشد و داند که بر
قیام او بامر و نهی مذکور اثری مترتب نمیتواند شد تکلیف بآن وجهی نخواهد داشت
چهارم آنکه ضرر مالی یا بدنی یا عرضی بر امر مذکور مترتب نشده باشد نه نسبت با امر و ناهی
و نه نسبت بدیگران از اهل اسلام و از جملهٔ این چهار شرط آنچه درین حدیث مذکور است و
حدیث را بر آن اشعاری هست دو شرط است که شرط اول و شرط ثالث باشد
و شرط ثانی و رابع از احادیث دیگر فهم شده است و بباید دانست که مراتب انکار چنانچه
اشارت بآن سبق ذکر یافته سه است اول انکار بدل و مراتبش مذکور خواهد شد و دوم
انکار بزبان که اول مراتبش موعظه و نصیحت است و آخر مراتبش توبیخ و ملامت و سیوم
انکار بدست که عبارت از شکستن آلات فسق و دور کردن فاعل آن از مقام فعل مذکور و
زدن او اگر بانکار لسانی متأثر نشود و امثال آن و آنچه ازین مراتب بشروط اربعه مذکوره
مشروط است مرتبهٔ دوم و سیوم است و اما مرتبهٔ اول یعنی انکار بدل وجوب جمیع انواع
مشروط بجمیع این شروط نیست بلکه آن بر چند نوع است و هر نوع را حکمی است **اول** اعتقاد وجوب
فعلی که ترک شده و حرمت فعلی که بعمل آمده و ترتب عقاب الهی بر فعل و ترک مذکور و رضا
نداشتن بآن و وجوب این نوع بهمین شروط بشرط اول است که علم وجوب و حرمت
باشد و بعدم تحقق شروط دیگر ساقط نمیشود **دوم** دشمن داشتن تارک معروف
و فاعل منکر بر ترک و فعل مذکور که بغض فی الله که در بعض احادیث امر بآن واقع
است عبارت از آنست و وجوب آن مشروط بدو شرط اول است و بشرط ثالث
و رابع که تجویز تأثیر و عدم ترتب ضرر است مشروط نیست **سیم** اظهار کراهت خاطر بافعال

دتارک مذکور که پیغمبر زبان و دست باشد مثل عدم مکالمه و ترک اختلاط وامثال آن
واین نوع ازین مرتبه بر نسبت مراتب دیگر مشروط بجمیع شرایط اربعه است وبعدم تحقق
یکی از آنها وجوب آن ساقط تحاشیش شمردن آن از انواع انکار قلبی که از قوم وقوع
یابد باشد مبنی بر مسامحه است که در آن کرده اند و ازین تقریر ظاهر شد که آنچه شیخ
ابو القاسم و علامه علیهما الرحمه وجمعی دیگر از فقها بر آن رفته اند که انکار قلبی بهیچ
یک از شروط اربعه مذکوره مشروط نیست از جاده استقامت بر کنار است
و مخفی نماند که اطلاق نهی بر هر یک از انواع انکار قلبی بطریق مجاز است و همچنین اطلاق
امر و نهی بر جمیع انواع چه سوای بعضی افراد امر و نهی لسانی تحاشیش نشاید اطلاق
مذکور حقیقت شرعی شده باشد و در معرض اصطلاح اهل شرع در آمده پس تخصیص
تجوز بمرتبه اولی از مراتب انکار قلبی که از کلام بعضی علمای ما ظاهر میشود محل بحث
باشد چه اگر مراد ایشان بتجوز لغویست تخصیص را وجهی نخواهد بود و اگر مجاز شرعی اراده
کرده اند مجاز بودن نوع اول نیز در معرض منع است فقد بر انجام بباید دانست که
آنچه از شروط چهار در کتب علمای ما رضوان الله علیهم مذکور است همه بر آن اتفاق دارند
این چهار شرطست که سبق ذکر یافت و بعضی شرط دیگر نیز اعتبار کرده اند و آنرا شرط خامس
دانسته و آن اجتناب آمر و ناهی است از محرمات و ارتکاب مناهی یعنی کسی که
مبادرت بامر معروف و نهی منکر میکند می باید خود مرتکب مناهی نباشد و عا در
باشد و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بچند دلیل اول أتأمرون الناس
بالبر وتنسون انفسكم یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکویی یعنی مبادرت

بطاعات واجتناب از مناهی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه آن اولی است
بمامور ساختن بآن دست از آن باز میدارید کنایه از آنکه آنچنان نباید کرد دوم قوله
تعالی كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون یعنی بزرگ گناهی
است نزد پروردگار شما آنکه بگویید و بفرمایید بمردم چیزی را که خود آنرا بعمل نمی آورده
باشید سیوم حدیثی که روایت شده است از حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله
که مررت ليلة اسرى بي بقوم تقرض شفاههم بمقاريض من
نار فقلت من انتم فقالوا كنا نأمر بالخير ولا نأتيه وننهى عن الشر
ونأتيه یعنی شبی که مرا بمعراج می بردند گذشتم بر جمعی که لبهای ایشانرا بمقراضهای
آتشین قطع میکردند از ایشان پرسیدم که شما چه کسانید و بچه گناه مستوجب این عقوبت
شده اید گفتند بودیم ما جمعی در دار دنیا که مردم را بخیر و اعمال نیک مأمور میساختیم
و خود مبادرت بآن نمی نمودیم و ایشانرا از مناهی منع میکردیم و خود مرتکب آن بودیم
و دامان کردار ما بآن آلوده بود چهارم آنکه هدایت کردن غیر فرع هدایت یافتن
است و برپای داشتن غیر بعد از برپای بودن و گفته اند ان الاصلاح زكاة نصاب
الصلاح یعنی باصلاح آوردن اعمال غیر زکات صلاح اعمال خود است پس چنانچه تا مال
بنصاب نرسد ادای زکوة آن واجب نیست تا اعمال نیز بنصاب خود که صلاح است نرسد
اصلاح اعمال غیر که زکوة آنست مناسب نخواهد بود و حق آنست که امر مذکور شرط نیست
در کسی که خود مرتکب مناهیست و از دیگری نیز مشاهده آن می نماید دو چیز واجب است
ترک فعلی که خود مرتکب آنست و انکار غیر بر فعلی که از و مشاهده نموده است و ترک

هر یک از دو واجب مذکور واجب دیگر از و ساقط نمیشود و این حدیث و بعضی
دیگر احادیث که دلالت بر وجوب حسبه دارد چنانچه دلالت بر وجوب آن بر
عادل دارد دلالت بر وجوب آن بر غیر عادل نیز دارد و انکاری که از آیتین مذ
کورتین مفهوم شد اشعاری بر تخصیص وجوب ندارد چه انکار مذکور بر عدم
مبادرت وست بانچه دانسته است که معروفست و مردم میگویید و اشیا از بر آن
میدارد نه بر قول و فعل مذکور و همچنین آنچه حدیث معراج افاده آن کرد ترتب
عقاب مذکورات بر عدم اتیان ایشان بانچه بان امر میکرده اند و اتیان ایشان بانچه
مردم را از آن باز میداشتند نه بر امر و نهی ایشان و امّا امر فرعیه و بعض تشبیهات
که مذکور شد کلامیت شعری و قابلیت آن ندارد که دلیل احکام شرعی واقع تواند شد
و نیز قایل این قول زیاده بر عدالت شرط نکرده است و هیچ شک نیست که از عادل
نیز گناهی و اگر چه بر سبیل ندرت باشد صغیره سر میزند پس اگر استدلال مذکور تمام باشد
عدم جواز آن بر عادل نیز لازم می آید و لازم می آید که امر معروف و نهی منکر جایز
نباشد مگر بر کسی که هرگز از و معصیتی بوجود نیامده باشد نه صغیره و نه کبیره و آنچنان
کسی نیست مگر معصوم پس وجوب حسبه درین وقت که معصوم در میان نیست
نسبت بهیچ کس واقع نباشد و راه آن بالکلیه مسدود باشد و التزام این معنی ظاهر است که
چه صورت دارد والله الهادی

حدیث سیزدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از ابی
جعفر محمد بن یحیی العطار القمی که شیخ علمای زمان خود بوده و حدیث بسیار از و روایت
شده و چند کتاب در حدیث تصنیف دارد و ثقه و جلیل القدر است از احمد بن محمد
و جمعی از راویان ما که مراد اینجا علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن الحسن و
محمد بن عقیل الکلینی است از سهل بن زیاد رازی که از امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن
عسکری علیهم السلام هر سه حدیث روایت کرده است و اگر چه بعض علمای رجال مثل نجاشی
و غیره تضعیف او کرده اند و نسبت کذب و فساد مذهب باو داده و اما شیخ طوسی رحمه الله
در بعضی تصانیف ثقه اش دانسته است از حسن بن محبوب کوفی که ثقه و جلیل
القدر است و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و از شصت کس از اصحاب امام
جعفر علیه السلام حدیث نقل کرده است و بعضی او را از جماعتی شمرده اند که اجماع اصحاب
یعنی علمای شیعه منعقد شده است بر آنکه آنچه روایت آن از ایشان بصحت رسیده
صحیح است و همه کس تصدیق ایشان بفقه و علم کرده و وفات او در سال دویست و
چهار هجری اتفاق افتاده رحمة الله علیه از ابی حمزه ثمالی که از رجال مقبول حدیث
است و بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح و گفته اند که امام علیه السلام فرموده اند
که او لقمان وقت خود بوده و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام حدیث
روایت کرده است از امام العالم بالباطن والظاهر امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت
فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع الا
ان الروح الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستکمل
رزقها فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب و لا یحملنکم استبطاء
شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله فان الله تعالی

در باب رزق

قَسَّمَ الأَرْزَاقَ بَيْنَ خَلْقِهِ حَلَالًا وَلَمْ يُقَسِّمْهَا حَرَامًا فَمَنِ اتَّقَى اللهَ وَصَبَرَ
أَتَاهُ رِزْقُهُ مِنْ حِلِّهِ وَمَنْ هَتَكَ حِجَابَ سِتْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَخَذَهُ مِنْ
غَيْرِ حِلِّهِ قُصَّ بِهِ مِنْ رِزْقِهِ الْحَلَالِ وَحُوسِبَ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ شرح
کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز ستایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول ذکر فرموده
است رسول خدای صلی الله علیه و آله در اثناء حجة الوداع که حج آخرین آنسرور بوده که
بدرستی که جبرئیل علیه السلام در دل من دمید و بخاطر من آورد که نمیرد و بعالم آخرت
نقل نکند هیچ نفسی از نفوس انسانی تا روزی که از برای او مقدر شده است تمام و کمال
باو عاید نگردد پس بترسید از خدای تعالی و عصیان او مکنید و اجمال کنید در طلب روزی
یعنی که بسیار کوشش زیاده در تحصیل آن منمائید و شب و روز از پی آن در تک و
پوی مباشید که آنچه مقدر است با آن نیز بشما میرسد و باید که دیر رسیدن روزی مقدر
شما را بر آن ندارد که بواسطه آن مرتکب عصیان خدا شوید و معصیت او را وسیله تحصیل آن
سازید که بدرستی که رازق بهمت نعمت عطیات روزی بندگان خود را از وجه حلال بر ایشان
قسمت کرده است و نصیب هر کس را فراخور مرتبه و حال او تعیین نموده از وجه حرام قسمت آنرا
بر ایشان مقرر نداشته است و روا نداشته که از حرام انداز آن منماید پس هر کس از جاده پرهیزکاری
قدم بیرون ننهد و در تاخیر و دیر رسیدن قسمت او با وجود صبر و شکیبائی پیش آرد هر آینه روزی
که از وجه حلال قسمت او شده است باو عاید میشود و کسی که رعایت [illegible] اوامر و نواهی
الهی ننموده پرده ناموس شریعت را بناخن معصیت بدرد هر آینه بکره میشود وظیفه او از وجه
حلال و چنان میشود که قسمت مقدر نیز باو نرسد و در روز قیامت او را در موقف حساب در آورند

وجه باز آرند و طلب داشته بر ارتکاب آن عقاب نمایند بینش دوم نفث فی روعی نفث بنون و ثاء
مثلثه بنقطه بمعنی نفخ و دمیدن است و روع بضم راء و سکون واو بمعنی عقل و دل حاصل
معنی آنست که در ضمن بینش اول مذکور شد و اجملوا فی الطلب اجمال در طلب چنانچه
گذشت کنایه از ترک کد و کوشش بسیار است در طلب و قول حضرت مقدس صلوات
الله علیه و آله که اتقوا الله و اجملوا فی الطلب دو محل دارد اول آنکه مراد این باشد
که بترسید از خدای تعالی و در این کد و کوشش کنایه از آن که مبادرت بآن منمائید چنانچه
میگوید اتقوا الله فی فعل کذا این معنی که مباشر آن فعل مشوید دوم آنکه مراد این باشد که اگر
شما شیوه پرهیزکاری پیش گیرید و از خدای خود ترس داشته باشید احتیاج که بسیار در طلب
زیاده در بدست آوردن روزی نخواهید داشت و روزی حلال شما بی آن بشما خود
رسید و اشارت شد بمؤدی این آیه کریمه وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ که خلاصه تفسیرش والله اعلم آنست که کسی شیوه تقوی و پرهیزکاری
پیش گرفته از خدای تعالی بترسد حضرت عزت بیرون شد او را در امور او باو کرامت کند
و رزق او را باو کرامت کند و رزق او را رساند از وجهی که گمان او بآن جا نبرده باشد
وَلَا يَحْمِلَنَّكُمُ اسْتِبْطَاءُ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِشَيْءٍ مِنْ مَعْصِيَةِ
اللهِ یعنی لا یبعثنکم و لا یحدونکم ان در تطلبوه ان مصدریست
که فعل را بتاویل مصدر می برد و مصدری که از انضمام ان با معمولش بیرون می آید منصوب
بنزع خافض و کلام در این تقدیر است که لا یبعثکم استبطاء شیء من الرزق علی طلبه من المعصیة
یعنی بر نه انگیزاند و ندارد شما را دیر رسیدن روزی حلال که بجهت شما مقدرات بر آنکه

چنانکه طلب نمایند آنرا از معصیت و مبادرت بعصیان الهی قسم الارزاق بین خلقه
حلالا حلالا درین کلام بحسب ترکیب حالست از ارزاق که مفعول قسم است ونصبش
بر حالیت است یا مفعول قسم است بتضمین معنی جعل ونصبش بر مفعولیت و کلام این
آیه که قسم الارزاق بین خلقه وجعلها حلالا ومن هتک حجاب ستر
الله هتک ستر بمعنی دریدن و پاره کردن آنست و اضافه حجاب بستر اضافه
بیانیت اگر ستر بکسر سین خوانده شود چه ستر بکسر سین بمعنی پرده و حجابست و
اضافه لامیت اگر بفتح سین باشد که بمعنی مصدر است و بر هر تقدیر در کلام استعاره
مصرحه تبعیه ارتکاب شده است یا ترشیح چه تشبیه شده است شریعت الهی و قا
نونا که در سلوک از جانب او گذاشته شده در آنکه حایل میشود میان بندگان
و گناه به پرده که حایل میشود میان انکس و غیره و اکتفا شده است اداة تشبیه و ذکر
مشبه به بصیغه فعل چنانچه قاعده استعاره مصرحه تبعیه است و بیان آن از پیش رفت
و ذکر هتک که از ملایمات مشبه به است ترشیح آنست نمایش باید دانست که جمهور
اشاعره که اغلب فقهای اهل سنت در اصول و کلام تابع ایشانند و مذهب ایشان مذهب
ابوالحسن اشعریست شاگرد ابو علی جبائی که از اعیان معتزله است و اشعر نام بزرگ
قبیله ایست در یمن و این جماعت باو منسوب اند بر آن رفته اند که رزق اعم است
از حلال و حرام و میگویند هرچه ذی حیات از آن انتفاع می یابد خواه انتفاع مذکور
باکل و شرب باشد و خواه بنحو دیگر رزق است اعم از آنکه حرام باشد یا حلال و
بعضی ایشان مخصوص دانسته اند بماکول و مشروب و غیر آنرا رزق نمیدانند و معتزله

کالاصول کلام شیعه اغلب موافق مذهب ایشانست و مذهب ایشان متفرعست از واصل ابن عطا
اتفاق دارند بر آنکه حرام رزق نیست و رزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع حیوان
ازو و کسی را نرسد که او را از انتفاع از آن منع نماید یعنی حرام نباشد اعم از آنکه
انتفاع مذکور بر وجه اکل و شرب باشد یا بر وجه دیگر و استدلال کرده اند بر مطلب خود
باین حدیث که صریحست در اختصاص رزق بحلال و عدم صحت اطلاق آن بر حرام و
بکلام الهی که در مقام مدح و تعریف اهل ایمان نازل شده که و مما رزقناهم
ینفقون برین وجه که معنی آیه والله اعلم آنست که از آنچه ما رزق ایشان ساخته ایم
انفاق میکنند و بذل آن بغیر مینمایند پس اگر رزق اعم باشد از حرام لازم می آید که انفاق
ایشان از حرام نیز مقتضی مدح الهی باشد اتیان آنرا و هیچ شک نیست که انفاق از حرام مقتضی مدح
الهی نیست پس رزق مخصوص باشد و شامل حرام نباشد و استدلال برین وجه شیخ ابو جعفر
طوسی در تفسیر خود که به تبیان موسوم است ایراد کرده و بعضی دیگر از ارباب مذکور برین
وجه استنباط دلیل کرده اند که تقدیم ظرف در آن بر متعلق افاده حصر مینماید و حصر
انفاق در رزق تقاضای آن میکند که آنچه قابلیت انفاق دارد دو نوع باشد یکی
رزق که از جانب الهی بایشان کرامت شده و ایشان چون آنرا از خود باز گرفته انفاق
نموده اند مستحق مدح الهی شده اند و یکی غیر رزق که انفاق آن مقتضی مدح نیست و اگرچه
ایشان منتفع بوده اند و قابلیت انفاق داشته است رزق باشد حصر مذکور را وجهی
نخواهد بود و در وقوع کلام الهی بر آن وجه از حلیه بلاغت عاری خواهد نمود دیگر آنکه گویند
تقدیم ظرف بواسطه حصر نیست بلکه بنا بر رعایت سجع است در فقرات کلام والله اعلم

واشاعره بر مذهب خود استدلال کرده اند باینکه اگر حرام رزق نباشد لازم می آید که کسی در تمام
عمر خود بغیر حرام قوتی نخورده باشد و هرگز انتفاع از حلال نیافته مرزوق نباشد و حال انکه
حضرت عزت در کلام مجید فرموده است که وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا
یعنی نیست حیوانی در روی زمین مگر آنکه حضرت عزت عظمت عطیاته بر ذمت رازقیت و کرم
خود فرض کرده است که رزق او را باو برساند پس حرام رزق باشد و الا کذب کلام مذکور
لازم آید و کذب بر خدا روا نیست جوابش آنست که رزق نزد متوله چنانچه سبق ذکر یافت اعم
است از ماکول و مشروب و از اشیای دیگر که حیوان از آن انتفاع می یابد حتی استنشاق هوا
هوا و امثال آن و انتفاع مذکور را اعم میدانند از انتفاع بالفعل و از انتفاع بالقوه یعنی قابلیت
انتفاع داشته باشد و قدرت بر آن حاصل باشد خواه فعلیه پیدا کرده باشد و خواه نه
پس شخص مذکور که پی ماده نقض میتواند بود که در طول ایام زندگانی هیچ انتفاع از
حلال نبرده باشد حتی استنشاق هوا و قدرت بر آن نیز لحظه نیافته باشد و ظاهر است
که وجود امثال ذی حیاتی بر تقدیری که متصور باشد تحقق آن در خارج در معرض منع
خواهد بود و ماده نقض می باید محقق باشد و نیز میرسد ایشان را که بگویند حیوانی که بعد از ولادت
قبل از انکه کام حیات را بچیزی از ماکولات و مشروبات دنیا شیرین کرده باشد بعالم آخرت
شتابد بنا بر آنچه شما بآن قایلید لازم می آید که مرزوق نبوده باشد و حال آنکه مفاد آیت
مرزوقیت جمیع حیوانات است پس آنچه شما را جواب این ماده تواند شد جواب
ایشان نیز از آن ماده میتواند بود و بحدیثی که روایت کرده است صفوان بن امیه و گفته است
كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ جَاءَ عَمْرُو بْنُ قُرَّةَ فَقَالَ يَا رَسُولَ

اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيَّ الشِّقْوَةَ فَلَا أَرَانِي أُرْزَقُ إِلَّا مِنْ دُفِّي بِكَفِّي فَأْذَنْ
لِي فِي الْغِنَاءِ مِنْ غَيْرِ فَاحِشَةٍ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا آذَنُ لَكَ
لَا كَرَامَةَ وَلَا نِعْمَةَ أَيْ عَدُوَّ اللَّهِ لَقَدْ رَزَقَكَ اللَّهُ طَيِّبًا فَاخْتَرْتَ مَا
حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ مِنْ رِزْقِهِ مَكَانَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ مِنْ حَلَالِهِ أَمَا إِنَّكَ
لَوْ قُلْتَ بَعْدَ هَذِهِ الْمَقَالَةِ ضَرَبًا وَجِيعًا یعنی بودیم نزد رسول خدای صلوات
ضربتک
الله علیه وآله که عمرو بن قره که یکی از اصحاب بود درآمد و گفت ای رسول خدای بدرستیکه
که خدای تعالی سرنوشت من کرده است که همیشه مفلس و بیچاره باشم و علاجی نمی بینم سوای
آنکه روزی خود را از دف زدن بدست خود بهم رسانم رخصت ده مرا که بغنا و قوالی
قیام نموده باشم بی آنکه در ضمن آن از من فاحشه سر زند حضرت فرمودند که
نه اذن ما بآن مقرونست و نه ترا کرامتی و نعمتی در آن حاصل ای دشمن خدای بدرستیکه
که حضرت عزت عظمت عطیاته رزق ترا از وجه حلال طیب مقدر کرده است و تو
بواسطه اندک بیصبری که بر وصول آن داری اختیار کرده چیزی را که بر تو حرام گردانیده
است از رزق خود بر تو حلال کرده است از حلالها خود هرآینه اگر دیگر این قسم
بجای انچه
حرفی بر زبان جاری کنی از جانب من تادیب بلیغی خواهی یافت و ضرب شدیدی بتو
خواهد رسید پس چون درین حدیث اطلاق رزق بر حرام شده است حرام رزق
باشد و جوابش اولا طعن در سند حدیث است یعنی جمعی که حدیث را نقل کرده اند بما
رسیده عادل و ثقه نیستند و اعتمادی بر صدق قول ایشان نیست و بر تقدیر صحت سند
می تواند بود که اطلاق رزق بر حرام که در کلام پیغمبر صلی الله علیه وآله واقع شده است

سپس مجاز باشد نه حقیقت و قرینه بر آن آنکه اگر بطریق حقیقت می بود سوق کلام اقتضای آن
میکرد که بجای ما حرم الله علیک من رزقه ما حرم الله علیک من رزقه ما حرم الله علیک
من حرامه گفته شود و همچنین فقرهٔ قرینه آن که ما احل الله لک من حلاله است بر آن وجه
واقع است پس چون آن چنان واقع نشده و تغییر در اسلوب عبارت شده است میدانیم
که حرام در آن فقره بشر است یعنی لقد رزقک الله طیبا چنانچه جمعی که ثنا را مخصوص
بوصف لسانی دانسته اند اطلاق ثنا را در کلام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله که لَا اُحْصِی ثَنَاءً عَلَیْکَ اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِکَ بر توصیف حضرت
الهی نفس خود را بر آن حمل کرده اند و مشاکله اگرچه نوعیست از مجاز و حمل کلام بر آن
خلاف ظاهر است اما اهل عرب آن را از محسنات معنوی شمرده اند و در قرآن و حدیث و
عبارات بلغا نظما و نثرا بسیار وارد است پس حمل بر آن چنان دور نباشد خصوصا
که متضمن رفع تنافی و تخالف از احادیث صحیحه بوده باشد والله اعلم بما فیه

(بنّا کلمه فقره ج)

حدیث چهاردهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از صالح
بن عیسی بن احمد از محمد بن محمد بن علی بن عمر بن رباح که مثل [illegible] در روایتی بوده از
محمد بن الفرج الرخجی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و ادراک صحبت امام محمد
تقی و امام علی نقی علیهما السلام نیز نموده و ثقه و معتمد الیه است از عبدالله بن محمد
العجلی از عبد الله الحسنی بن علی بن حسین بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
که قبر مبارک او در شهر ری واقع است و احادیث بسیار در شان او نقل شده از آنجمله

(عبد العظیم بن)

روایت شده است بسند معتبر از احمد بن خالد البرقی که معاصر او بوده و از او بواسطه روایت
کرده است که او از سلطان وقت گریزان شده بشهر ری آمد در کوچه موالی در زیر زمینی
که در خانه یکی از شیعیان آنجا بود ساکن شد و مدتی مدید در آن موضع بعبادت پروردگار
خود قیام نموده روزه میداشت و شبها نماز و شب زنده داری میکرد و گاهی بوجه
مخفی بیرون آمده بزیارت قبری که الحال در برابر قبر او واقع است اقدام مینمود و باز
بجای خود میرفت و اظهار میکرد که این قبر یکی از فرزندان امام موسی کاظم است علیه
السلام و همیشه بر این وجه سلوک میداشت تا آنکه بعضی از شیعه را که در آن شهر بودند
معرفت بحال او بهم رسید و درین اثنا یکی از شیعیان پیغمبر را صلی الله علیه و آله در خواب دید
که باو میفرمود که یکی از فرزندان من درین شهر در کوچه موالی مقام دارد و نزدیک
درخت سیبی که در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب واقع است مدفون خواهد شد
و اشاره بدان سرزمین فرمودند چون آن مرد بیدار شد نزد صاحب آن درخت و
آن زمین رفت که شاید که آن را بخرد و چنان شود که موضع دفن آن حضرت در ملک او
واقع شود چون صاحب آن مکان از سبب این اراده استفسار نمود خواب
مذکور را باو نقل کرد آن مرد قسم خورد که من نیز امشب همین خواب دیده ام
و چون بیدار شدم آن درخت را با جمیع باغ وقف کردم که آنحضرت و شیعیان او در
آنجا مدفون شوند و درین اثنا تبی بر مزاج شریفش طاری شده بجوار رحمت ایزدی
پیوست در وقت غسل چون در مقام کندن لباس او در آمدند رقعه از گریبان جامه
او برآمد که بر آن رقعه نوشته بودند انا ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن

الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام وحقیقت نسبش بر همگنان ظاهر
هویدا گردید و روایت کرده محمد بن علی بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه
از علی بن احمد از حمزه بن قاسم العلوی رحمه الله از محمد بن یحیی العطار که یکی از مردم
ری که بخدمت امام محمد تقی علیه السلام استسعاد یافته بود که او گفت چون بخدمت
آنحضرت رسیدم فرمودند که این گفت یعنی کجا بودی گفتم بزیارت امام حسین علیه السلام
رفته بودم فرمود اما انك لو زرت قبر عبد العظیم عندكم لكنت كمن
زار الحسین بن علی علیه السلام یعنی بدرستی که اگر بزیارت قبر
عبد العظیم که در ملک شماست قیام مینمودی هر آینه می بودی مثل کسی که زیارت
امام حسین علیه السلام کرده باشد و ثواب آنرا یافته بودی سفر در می یافتی از پدر او
عبد الله بن علی از ابان غلام زید بن علی از عاصم بن بهدله که گفت قال لی
شریح القاضی اشتریت دارا بثمانین دینارا وکتبت کتابا واشهدت
عدولا فبلغ ذلك امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
فبعث الی مولاه قنبر فاتیته فلما دخلت علیه فقال یا شریح اشتریت
دارا وکتبت کتابا واشهدت عدولا ووزنت مالا قلت نعم
قال یا شریح اتق الله فانه سیاتیك من لا ینظر فی كتابك ولا یسال
عن بینتك حتی یخرجك من دارك شاخصا ویسلمك الی قبرك خالصا
فانظر ان لا تكون اشتریت هذه الدار من غیر مالكها ووزنت
مالا من غیر حله فاذا انت قد خسرت الدارین جمیعا الدنیا والآ

در باب بیع

خرة ثم قال علیه السلام یا شریح فلو كنت عند ما اشتریت هذه الدار
اتیتنی فكتبت لك كتابا علی هذه النسخة اذن لم تشترها بدرهمین
قال قلت وما كنت تكتب یا امیر المؤمنین قال كنت اكتب لك هذا
الكتاب بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اشتری عبد ذلیل
من میت ازعج بالرحیل اشتری منه دارا فی دار الغرور من جانب
الفانین الی عسكر الهالكین وتجمع هذه الدار حدود اربعة
فالحد الاول منها ینتهی الی دواعی العاهات والحد الثالث
منها ینتهی الی دواعی المصیبات والحد الرابع منها ینتهی الی
الهوی المردی والشیطان المغوی وفیه یشرع باب هذه ا
لدار اشتری هذا المفتون بالامل من هذا المزعج بالاجل جمیع
هذه الدار بالخروج من عز القنوع والدخول فی ذل الطلب فما
ادرك هذا المشتری من درك فعلی مبلی اجسام الملوك وسالب
نفوس الجبابرة ومثل كسری وقیصر وتبع وحمیر ومن جمع المال فاكثر
ومن بنی فشید ونجد فزخرف وادخر بزعمه للولد اشخاصهم جمیعا الی
موقف العرض لفصل القضاء وخسر هنالك المبطلون شهد علی ذلك
العقل اذا خرج من اسر الهوی ونظر بعین الزوال لاهل الدنیا و
سمع منادی الزهد ینادی فی عرصاتها ما ابین الحق لذی عینین
ان الرحیل احد الیومین تزودوا من صالح الاعمال وقربوا الآمال

الآفات والحد الثانی الی دو

والادب

الی المال

بالاجال شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش
اول خلاصهٔ کلام راوی گوید که گفت مر شریح قاضی که خانه خریدم بهشتاد
دینار و سندی بر طبق آن نوشتم و جمعی را از عدول مؤمنین بر آن گواه گرفتم پس
ناگاه این خبر به امیرالمؤمنین رسید غلام خود قنبر را بطلب من فرستاد و چون بخدمت
آنحضرت رسیدم مرا در معرض خطاب در آورد و فرمود که ای شریح خانه خریده و سندی
بر آن نوشته و جمعی را از عدول بر آن گواه گرفته و بهای آن مالی داده گفتم بلی حضرت
فرمودند ای شریح از خدا بترس و شنو پرهیزکاری پیش آر که زود باشد که بر تو وارد شود
شخصی که نگاه نپسندد تو نکند و از گواهان تو چیزی نپرسد تا آنکه بیرون برد ترا از خانهٔ تو در حالتی
که چشمهای تو باز باشد و روح از قالب تو مفارقت کرده باشد و بسپارد ترا بقبر تو الی آنکه
چیزی از زخارف دنیا همراه تو باشد پس بدیدهٔ بصیرت در نگر مبادا که این خانه
را خریده باشی از کسی که در واقع مالک آن نباشد و داده باشی بهای آن مالی
که از وجه حلال بدست نیاورده باشی و تو در آن هنگام تحقیق که متحمل نقصان دنیا و
آخرت خواهی بود بعد از آن فرمودند که ای شریح اگر وقتی که اراده خریدن آن
داشتی پیش من می آمدی سندی درین باب برای تو می نوشتم برین نسخه که چون آن را ملاحظه
می آوردی اگر به دو درهم تو میفروختند نمی خریدی شریح گوید گفتم چه چیزی نوشتی ای مولای
مؤمنان فرمودند می نوشتم از برای تو این سند را و عبارتی ادا فرمودند که
ترجمه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم این امریست که خریده است آنرا
بندهٔ ذلیل و خوار از میتی که گشته شده است از مکان مألوف دنیا براه آخرت

شتافته خریده است از و سرایی را که واقع است در شهر غرور در قریب مساکنت آن از جانب
فنا و زوال است تا لشکر هلاک و ارتحال و احاطه کرده است باین سرای چهار حد حد
اول آن منتهی است بدواعی آفات و اموری که متضمن بلایا و محن اند و حد دوم
آن انتها می یابد بدواعی عاهات و اسباب شداید و کربات و حد سیوم
آن نهایت می پذیرد بدواعی مصیبات و اموری که مورث کلفت و مصیبت
اند و حد چهارم آن اتصال دارد بهوای نفس که باعث هلاک دین است و بشیطان
مغوی که گمراه کننده سالکان راه یقین است و درین حد گشوده میشود در این
سرای که محل دخول و خروج آنست خریده این گرفتار فتنهٔ امید و امل ازین آوارهٔ
شدهٔ ناامیدی و اجل جمیع این سرا را بجزو از عز قناعت و ادب و دخول در ذل
خواهش و خاری طلب چون این مشتری را در آن معامله درکی بهم رسد یعنی کسی برو
دعوی نماید که این حق من بوده است که او بغیر حق تو خریده است و تو بغیر حق در آن
تصرف کرده بر ذمهٔ بر هم زننده و بر خاک سازندهٔ اجسام پادشاهان است و
زایل سازندهٔ حیات متکبران و جباران مثل کسری پادشاه عجم و قیصر سلطان
روم و تبع و حمیر والیان یمن و جمعی که مال را بر روی مال گذاشته در مقام
اکثار و بسیاری آن در می آیند و بناهای رفیع نموده بر روی آن از آجر و امثال آن
می اندازند و بر رفعت و اساس کرسی دادن با گچ اندودن و نقش ذهب و طلا
کاری در و دیوار زیب و زینت میدهند و مال بسیار ذخیره میگذارند بگمان آنکه
فایدهٔ فرزندان ایشان خواهد گردید و باو تحقیق خواهد گرفت یعنی موت که ایشان را یعنی بایع

و مشتری او صاحب درک را در موقف عرض و پرسش حاضر سازد تا مهم دعوی
ایشان فیصل یابد و هرآینه در آنوقت خسران و زیان کاری ارباب بطلان را
خواهد بود و کواهست بر معاملهٔ مذکور عقل کاهی که خود را از قید هستی و اسیری هوا و
هوس آزاد سازد و بدیدهٔ بصیرت نظر کند بر مآل حال ارباب دنیا و فنا و زوال
ایشان و بکوش هوش استماع نماید که منادی زهد و ترک دنیا ندا می کند در ساحت
آن خانه یا در ساحت دنیا که چه ظاهر و هویداست حق بر کسی که دو چشم بینا
داشته باشد یعنی بصیرت و بینایی او در عواقب امور مرتبه بکمال یافته بدین سبب
که چنانچه آمدن بدنیا را روزی بود انتقال از آنرا نیز روزی مقرر شده که از
وصول آن کریزی نیست جهد کنید که بواسطه سفر خود توشه راهی داشته
باشید از اعمال صالحه و کردار نیک و زنک دیک کردانید املها و امید خود را
با جلهای خود یعنی آرزوهای خود را کم کنید و طول امل را از خود بیاد آوردن
موت و نوایب آن زایل سازید **نبغض دوم** حتی یخرجک من دارک شاخصا
هرگاه چشمهای شخصی کشوده ماند چنانچه نتواند بر هم کذاشت عرب میکوید شخص بصره
بفتح خا اَ فهو شاخص و شاخصا درین فقره حال واقع شده از مفعول یخرجک
یعنی تا بیرون برد آنشخص ترا از خانه تو در حالتی که چشمهای تو از هم باز باشد و شخص
مذکور کنایه از موت دمی تواند بود که از شخص من البلد که بمعنی ذهب و سار
است ماخوذ باشد یا از شخص السهم که باین معنی است که بلند رفت و بالا رفت نشانه را
کرفت تیر و مراد این باشد که تا بیرون برد ترا بروجهی که بر کتفهای مردم بر شده

باشی یعنی برده باشی و تابوت ترا بر داشته باشند ویسلمک الی قبرک خالصا
هرگاه شخصی بکسی چیزی عطا کرد و او کرفت از و عرب میکوید سلّمه بتشدید لام الیه یعنی
اعطاه فتناوله منه و مراد بخالصا که بحسب ترکیب حال واقع است از مفعول یسلمک
خالص بودن از دنیا و زخارف آنست یعنی ترا تسلیم کند بقبر تو در حالتی که خالص و
فارغ باشی از همه چیز و هیچ چیز از دنیا و متاع آن با تو همراه نباشد فانظر ان لا تکون
اشتریت هذه الدار من غیر مالکها انْ در ان لا تکون ان مصدریست و حرف جر
در کلام مقدر است و مصدری که از آن و معمولش بر می آید منصوبست بنزع خافض
و کلام درین تقدیرست که فانظر لان لا تکون اگر حرف مقدر لام باشد یا فی ان لا
تکون اگر فی باشد و تاویلش اینکه فی عدم کونک شاریا لها من غیر مالکها و فی
ادائک ثمنها من غیر حله یعنی تامل کن و بخاطر آور که نبوده باشد که خرید تو از غیر مالک
آن واقع شده باشد و زر دادن تو در بهای آن از غیر وجه حلال باشد فاذا انت
قد خسرت اذا درین کلام اذای فجائیاست مثل اذایی که واقع است در آیهٔ کریمه
فاذا هم جمیع لدینا محضرون و حاصل معنی آنکه مقارن عمل مذکور تحقیق
که از اهل خسران و زیانکاری خواهی بود بی آنکه زمانی فاصله شود اذن لم تشترها
مذهب همین اذن حرفیست که بر جواب و جزا در می آید و در اکثر استعمالات بعد
از ان و لو شرطی واقع میشود و در رسم کتابت آن خلافست جمهور بر آنند که می
باید بالف نوشته شود بشکل اذای حرف شرط و مازنی که از علمای عربیت
است میکوید بنون می باید نوشت و فرا میکوید اگر عمل بما بعد خود میکند بالف باید

فاذا هم خامدون

نوشت واگر عمل میکنند بنون وانزع بالرحیل ازنزع بصیغه مجهولست یعنی اقلع قال فی
الصحاح ازعجه فانزعج ای اقلعه من مکانه یعنی کند او را از مکان خود وتجمع بهذه الدار
ای تحویها وتحیط بها یعنی فرا میگیرد این خانه را واحاطه میکند بان قشیع ما بب بهذه
الدار شرع بصیغه مجهولست بمعنی یفتح قال فی القاموس اشرع بابا الی الطریق ای
فتحه والطروج من غیر القنوع بای بالطروج بای عوضست مثل بار خذ هذا بهذا وقنوع بضم
قاف بمعنی قناعتست فما ادرک هذا المشتری من درک ما ای شرطیت وادرک
بمعنی لحق است از درک بمعنی لاحق شدن قال فی القاموس الدرک اللحاق ادرکه
لحقه وهذا کاسم اشارتست مفعول اولست ودرک بفتح را بمعنی تبعتست که عبارت از
عقوبت وسزای بدست وهر امر ناخوش که بر فعلی مترتب شود وبعد از وقوع آن
قال فی الصحاح الدرک التبعة یحرک ویسکن یقال ما لحقک من درک فعلی خلاصه
یعنی درک بمعنی تبعتست وبفتح را وسکون را هر دو خوانده شده وعرب میگوید
ما لحقک من درک فعلی خلاصه یعنی هرگاه لاحق شود بتو عقوبتی بر منست خلاص ساختن
تو از آن ومراد اینجا آنست که در بیتش اول تتق کرده فعلی مبلی اجسام الملوک مبلی
بر وزن مکرم مأخوذ از ابلای بکسر ب است که بمعنی دثور واندراست یعنی از هم پاشیدن
وریزه ریزه شدن وعلی مبلی که جار ومجرورست خبرست از اشخاص صهم که
مقدم شده است بر وی مثل کسری وقیصر وتبع وحمیر کسری بفتح کاف وکسر کاف
لقب پادشاه فرس است معرب خسرو که در زبان فارسی بمعنی وسیع الملک
است وچون عرب بزبان خود نقل کرده اند بواسطه دشواری تلفظ ایشان بالفاظ

فارسی

فارسی تغیر از آن بکسری کرده اند وامثال این در لغت ایشان بسیارست واهل عربیه این
قسم لفظی را معرب نامیده اند وقیصر لقب پادشاه رومست وتبع بضم تای دو
نقطه وتشدید بای یک نقطه مفتوح لقب پادشاه یمن است ولفظ او مفردست
وجمعش تبابعه آمده بدو بای یک نقطه بر وزن فراعنه وحمیر بکسر حا وسکون میم
وفتح یا بزرگ قبیله ایست در یمن که بعضی از ایشان در زمان سابق پادشاه بوده اند
وبنی قشید شید بکسر شین وسکون یا خیریست که دیوار خانه را بآن می اندایند
مانند گچ وامثال آن وشید بفتح شین مصدرست بمعنی گچ کاری کردن عرب می
گوید شاده یشیده شیدا فهو مشید ونقل بباب تفعیل که درین فقره ارتکاب
شده بواسطه مبالغه در شیدست یعنی بنا کند ومبالغه تمام در گچ کاری آن بکار برد
ومشید بتشدید وفتح یا بر وزن مؤید بمعنی مطول نیز آمده قال فی الصحاح المشید بالتشدید
المطول ونجد فزخرف نجد بنون وجیم بتشدید ودال بی نقطه مشتقست از نجد که بمعنی
ما ارتفع من الارض است یعنی آنچه از زمین بلند باشد ودرین مقام کنایه از زینت
می تواند بود که از نجد که بمعنی با نجد باست مأخوذ باشد یعنی آنچه زینت دهند بآن خانه را
از فروش خوب وپردهای رنگین وتوشک وامثال آن وزخرف بضم زا
وزا بمعنی طلاست وزخرفه بمعنی زینت اشخص صهم لفصل القضاء اشخاص بکسر همزه مصدر
باب افعال است بمعنی احضار وضمیر هم راجع است ببایع ومشتری ومبیع وصاحب
درک یعنی مبلی اجسام ملوک که گفت یا از موقت متعهد ومتکفل حاضر ساختن ایشان
است بموقف قضا وپرسش تا حکم ایشان فیصل یابد واستعارات وصنایع معنوی

ولفظی که درین کلام رعایت شده است بر صاحبان بصیرت و معرفت بصنایع
عربیه مخفی نخواهد بود فی عرصاتها عرصات جمع عرصه است و عرصه بمعنی ساحت و
فضاست و ضمیر ها یا راجع است بدار که بمعنی خانه است یا بدنیا و اول اگرچه بحسب لفظ
دورتر واقع است و رعایت جانب لفظ اقتضای رجوع باقرب می نماید اما
بحسب معنی انسب است ما ابین الحق لذی عینین ما ما تعجبیه است مثل ما احسن و جمله
این بمعنی اظهر است و مراد بذی عینین صاحب بصیرت کامله و کلام درین تاویل
است که ما اظهر الحق لصاحب البصیرة ان الرحیل احد الیومین یعنی چنانچه فرزند را روز
قدوم و در آمدن بهست باین دنیای فانی و آن روز ولادت او است همچنین روز
رحلت و بیرون رفتنی نیز هست و آن روز موت است پس سزاوار است که آنرا
فراموش نکند و همیشه متذکر آن باشد والله الموفق انجام می تواند بود که در کلام حضرت
امیر المومنین علیه السلام که اشتری منه دارا زغری باشد برای ابن و مراد بمشتری
نفس ناطقه انسانی باشد که در زوایای ظلمانی آن محبوس است و بسبب آن از نور
عالم تجرد که از عوالم قدس است محروم مانده و بایع کنایه از پدر و مادر باشد که باعث
حصول اجزای اصیله منویه آن شده اند و خانه بنا کرده اند که مبدا آن از جانب
فناست که عدم اولی باشد و منتهاش لشکر هلاک که مقدمات موتست و این
بدن اگرچه مرکب نفس ناطقه است و وسیله سیر و سلوک او در تحصیل کمالات و
فضایل اما قوای بهیمیه که در همه حال ملازم اویند و دواعی آفات و اسباب خطیات
و معصیات اویند و او را بر اتباع هوای نفس و پیروی شیطان میدارند پس حضرت امیر

المؤمنین علیه السلام قوای مذکوره را بمنزله حدود خانه مبین انگاشته اند که از چهار جانب
آن در آمده اند و چون خروج از ولایت شریعت الهی و دخول در مملکت ضلالت و
بطلان باتباع هوای نفس و پیروی شیطان واقع میشود مناسب دانسته اند که در
آن خانه را از آن حد طرد دهند و چون خروج نفس از عز قناعت و استغنا از ماسوی
که در عالم تجرد با آن بوده و دخول در ذلت خواهش و طلب که از لوازم سکنای
اینخانه است و بسبب آن تعلق است که بان دار و چنانچه گویا این خانه را با آن
مرتبه است تشبیه کرده اند حضرت آنرا اسبابی که از لوازم شرایست و تعلق بیع
بسبب بدل آن میشود و چون موت خلایق اخواهی نخواهی بموقف عرصات میکشاند
تا معاملاتی که باکید کم درین نشاء کرده اند و فیصل یافتن آن را بآن روز کرده بروجه عدل
فیصل یابد و ظاهر میشود که هر که تعدی کرده است و ظالم کیست و مظلوم که تشبیه کرده اند
حضرت آنرا که ضامن درک میشود و تعهد مینماید که اگر درکی بهم رسید اصحاب معامله
باید عی درک مذکور بدار القضا حاضر ساخته میان ایشان فیصل دهد و چنان کند که
بعدالت میان ایشان منقضی شود و حق بمن له الحق عاید گردد و امینست آنچه در ذیل این کلام
بلاغت نظام بخاطر رسیده است و می تواند بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معنی
دیگر اراده کرده باشند و فکر علیل پی بآن نبرده باشد و نظر قاصر بآن نرسیده والله اعلم

حدیث پانزدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی ره علی بن
محمد بن بندار که از کتب رجال مشهور و مدح و تقدیر او معلوم نمیشود و او از ابراهیم بن اسحق

الامری الهادون‌ری که اگرچه علمای رجال اکثر حکم بتضعیف کرده اند وگفته اند که تقصی در اعتقاد وش

بوده اما فاضل ومصنف کتب بوده **از** عبد الله بن حماد الانصاری که از مشایخ علمای

شیعه ومصنف کتب است وحدیث او را اگرچه در مرتبهٔ حدیث صحیح ندانسته اند شاید وبموجب

حدیث دیگر میتوان اند شد **از** علی بن ابی حمزه الطایی قال کان لی صدیق

در باب تبرا

مِن کُتّابِ بنی امیة فقال استاذن لی علی ابی عبد الله علیه

السلام فاستاذنت له فاذن له فلما دخل وسلم جلس ثم قال

جعلت فداک انی کنت فی دیوان هؤلاء القوم فاصبت من د

نیاهم مالا کثیرا واغمضت فی مطالبه فقال ابو عبد الله علیه

السلام لولا ان بنی امیة وجدوا من یکتب لهم ویجبی لهم الفیء

ویقاتل عنهم ویشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا ولو ترکهم

الناس وما فی ایدیهم ما وجدوا شیئا الا ما وقع فی ایدیهم

فقال الفتی جعلت فداک فهل لی مخرج منه قال ان قلت لک

تفعل قال افعل قال علیه السلام فاخرج من جمیع ما اکتسبت فی

دیوانهم فمن عرفت منهم رددت علیه ماله ومن لم تعرف

تصدقت به وانا اضمن لک علی الله الجنة فاطرق الفتی طویلا

ثم قال قد فعلت جعلت فداک قال ابن ابی حمزه فرجع الفتی معنا

الی الکوفة فما ترک شیئا علی وجه الارض الا خرج منه حتی ثیابه

التی علی بدنه قال فقسمنا له قسمة واشترینا له ثیابا وبعثنا

الیه

الیه بنفقة قال فما اتی علیه الا اشهر قلائل حتی مرض فکنا نعوده قال

فدخلت علیه یوما وهو فی السوق قال ففتح عینیه ثم قال یا علی وفی لی

الله صاحبک قال ثم مات فتولینا امره فخرجت حتی دخلت علی ابی عبد

الله علیه السلام فلما نظر الی قال لی یا علی وفینا والله لصاحبک قال فقلت

صدقت جعلت فداک هکذا والله قال لی عند موته **شرح** کلام بلاغت نظام در

ضمن آغاز ونمایش وانجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** راوی گوید که دوستی

داشتم از نویسندگان سلاطین بنی امیه من گفت که روزی که اراده ملاقات امام جعفر

صادق دارم از خدمت آن حضرت اذن حاصل کن که بمجلس او حاضر شده بسعادت

صحبتش فایز گردم پس من رفتم بخدمت امام وبجهة او اذن طلبیدم وامام علیه السلام

اذن دادند چون بخدمت آنحضرت رسید زمین خدمت بوسیده سلام کرد ودر مجلس

آنحضرت نشست بعد از آن گفت جان من فدای تو باد بدرستی که من از عمال دیوان

اینجماعت بودم واز دنیای ایشان مال بسیار بمن عاید شده است که در بدست آوردن

اغماض عین بسیار کردم وملاحظه حلیت وحرمت آن نکردم امام علیه السلام فرمودند

اگر نمی بود این که بنی امیه بواسطهٔ خود نویسندگان وارباب عمل پیدا کنند وکسی

نمی یافتند که مرتکب عمل دیوان ایشان شود وبواسطهٔ ایشان جمع خراج نماید واز

جانب ایشان با مردم جدال کند ودر جماعت ومجمع ایشان حاضر شود وهر آینه در

مقام اخذ حق ما که امامت وخلافت پیغمبر است صلوات الله علیه وآله نمی شدند واگر

مردم ایشان را با آنچه در دست ایشان بود وامی گذاشتند ودر مقام اعانت وامداد ایشان

درمی آمدند مالک چیزی نمیشدند سوای آنچه در دست ایشان بود قدرت بر سلب حق
ما از ما بهم نمی رسانیدند پس جوانی که اظهار حال خود کرده بود و این جواب شنیده گفت
جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدا آیا مرا خلاصی و بیرون شدی از آن عمل که ارتکاب
کرده ام هست و می تواند بود که گناه من آمرزیده شود امام علیه السلام فرمودند اگر تو گوییم که
بواسطه استخلاص تو ازین ورطه ترا چه می باید کرد بعمل خواهی آورد گفت بلی ای فرزند رسول خدا
بعمل خواهم آورد حضرت فرمودند از جمیع آنچه از دیوان ایشان کسب کرده و در ایام عمل
ایشان بدست آورده جدا شو بعد از ان بخاطر آور آنچه از آن تعلق بکسی داشته باشد
که ایشانرا شناسی و می با ایشان توانا برد ایشانرا باید کن و مال ایشانرا تسلیم
ایشان نمای و آنچه صاحب آنرا نشناسی و ندانی که از کجا بهم رسانیده و که بتو داده
است از صاحبش بفقرای مسلمانان تصدق کن که بعد از آنکه چنین کرده باشی من
ضامنم که حضرت عزت جل ذکره ترا در عوض عفو و مغفرت خود در آورد و
بهشت را بتو ارزانی دارد پس آن جوان زمان طویل سر در پیش انداخته تأمل نمود و بعد از ان
سر برداشت و گفت کردم آنچه فرمودی و عزم آنرا تصمیم دادم جان من فدای تو باد
ای فرزند رسول خدای راوی گوید آن جوان نویسنده بعد از مکالمه مذکور در خدمت
امام علیه السلام چون ما عازم مراجعت بکوفه بودیم با ما رفیق شده بکوفه آمد و جمیع آنچه
بر روی زمین داشت حتی لباسی که پوشیده بود از خود جدا کرده برو وجهی که از جناب
امام علیه السلام بآن مامور شد بعضی را بصاحبان حق رسانید و بعضی را که معرف صاحبان
آن نداشت بفقرا و ارباب استحقاق تقسیم نمود چنانچه از برای او وجهی نماند که صرف

کسوه ونفقه

کسوه و نفقه او شود راوی گوید پس جمعی که در حال او مطلع بودیم مبلغی بجهت او میان خود جمع
کردیم و بعضی از آن بواسطه پوشش او رختی چند خریدیم و بعضی دیگر را بواسطه صرف نفقه او
فرستادیم بعد از آن ماهی چند اندک بر آن بگذشت که بیمار شد و ما عیادت او مینمودیم
تا آنکه روزی بعیادت او رفتیم و دیدیم که بیماری او اشتداد تمام یافته و در حال
نزع است چون دانست که ما آمدیم چشم باز کرده و چون چشمش بر من افتاد گفت ای
علی بخدا قسم که آنچه صاحب تو یعنی امام علیه السلام بمن وعده کرده بود وفای
بآن کرد یعنی بهشتی که بجهت من ضامن شده بود بمن ارزانی داشته و ذمه او از
ضمان مذکور بری شد بعد از آن جان شیرین بقابض ارواح تسلیم نمود و ما در
مقام تجهیز و تکفین او شدیم و چون از منزل او بیرون آمده بخدمت امام علیه السلام
شتافتیم چون چشم امام بر من افتاد سبقت بر کلام کرده گفت ای علی بخدا قسم که
آنچه صاحب تو که با خود آورده بودی وعده کرده بودیم وفا بآن کردیم و از عهده ضمان
خود بر آمدیم راوی گوید گفتم جان من فدای تو باد بخدا قسم که او نیز ازین دنیا رفت
تا شکر این نعمت بجای نیاورد و بما گفت آنچه تو فرمودی **تنبیه دوم** من کتاب مجمع
امید کتاب جمع کاتب است و مراد اینجا نویسندگان و مباشران عمله دیوانند و غفلت
فی حظ لبه ضمیر مجرور راجع است بکمال یعنی مساهله و بی ملاحظگی کرده ام در تحصیل آنها
که از دیوان ایشان بهم رسانیده ام و اجتناب نکرده ام از آنچه شائبه حرمتی داشت
و شبهه در حلیت آن بود و اصل آن از اغماض عین مأخوذ است که بمعنی بر هم گذاشتن
چشم است یعنی طم الغنی یعنی بهم و با یک نقطه معجم است و بنای آن یا لی و وادی ...

آمده است قال فی الصحاح جبیت الخراج جبایة وجبوته وجباوة ای جمعته مراد یعنی خراجها
که عبارت از مال وجهات دیوانیست الا فرج منه بر و آمدن از مال که این فقره متضمن
آنست کنایه از مفارقت آنست و از تصرف خود برآوردن و تتمه کلام بر استعاره
بالکنایه است بانجیره چه تشبیه شده است مال بحری که محیط میشود بانسان و بدو در او در می
آید مانند جامه و امثال آن و اکتفا شده است در کلام بذکر مشبه تنها چنانچه قاعده استعاره
بالکنایه است و اثبات خروج از برای آن که از ملایمات مشبه به است تخییل آنست فقسمناه
قسمة یعنی قرار دادیم میان خود از برای او چیزی و قسمت نمودیم آنرا بر یکدیگر که هر کدام چیزی
از آن بر میداشتیم فی اشهر قلایل وصف اشهر بقلایل با آنکه چون اشهر از صیغ جمع قلتست افاده قلت
عدد آن مینماید بواسطه تاکید و مبالغه در قلت آنست که بیان آنکه عدد شهور مذکور بر یکه
اقل مراتب جمع قلتست زود کرتر بود که بده که اکثر مراتب آنست و نمی تواند بود که مرکب
باشد میان جمع قلت و جمع کثرت تا توصیف مذکور بر تاسیس که افاده معنی جدید است
محمول تواند شد زیرا که جمع کثرت آن شهور آمده است و شرط صحت استعمال صیغه
جمع قلت در جمع کثرت آنست که صیغه دیگر مخصوص بجمع کثرت آن نباشد مانند ارجل
در رجال که چون صیغه دیگر مخصوص جمع کثرت آن نیافته اند مشترک ساخته اند میان هر دو
و در هر دو ماده استعمال می یابد و هو فی السوق سوق عبارت از نزع است
یعنی جان کندن قال فی القاموس ساق المریض سوقا و سیاقا شرع فی نزع الروح ملخص
از کلام امام علیه السلام که لولا ان بنی امیة وجدوا من یکتب لهم تا آخر آنچه متضمن
شکایت حضرت از صدور آن مستفاد میشود که اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و

عدوان

عدوان جایز نیست و مرتکب آن در معرض سخط الهی است و اگر چه امری که اعانت ایشان در
ضمن آن بعمل می آید فی نفسه مباح و جایز باشد زیرا که از جمله اموری که امام علیه السلام در
مقام شکایت از صدور آن از مردم مذکور ساخته و شکایت مذکور مشعر است بر
حرمت آن حضور در جماعت ایشانست چنانچه ولیشهد جماعتهم اشارت بآنست و هیچ
شک نیست که امر مذکور قطع نظر از آنکه متضمن اعانت ایشانست حرام نیست و ارتکاب
آن جایز است پس معلوم شد که مطلق اعانت حرامست خواه در ضمن فعل حرام باشد
مثل جمع کردن خراج و امثال آن و خواه در ضمن فعل مباح مانند حضور در جماعت و
خیاطت ثوب و آنچه از آن قبیل باشد و مؤید آنست حدیث حسنی که شیخ ابو جعفر طوسی
قدس سره از ابن ابی یعفور روایت کرده است که او گفته است کنت عند ابی عبد الله
علیه السلام اذ دخل علیه رجل من اصحابه فقال له اصلحک الله انه ربما
اصاب الرجل منا الضیق او الشدة فیدعی الی البناء یبنیه او النهر
یکریه او المسناة یصلحها فما تقول فی ذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام
ما احب انی عقدت لهم عقدة او وکیت لهم وکاء وان لی ما
بین لابتیها لا ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیمة فی سرادق
من نار حتی یحکم الله بین العباد یعنی بودم من نزد امام جعفر صادق
علیه السلام که ناگاه شخصی از اصحاب آنحضرت در آمد و لب بثنا و دعای آنحضرت
گشود و گفت اصلحک الله بدرستی که گاه هست که مردی را از ما که اصحاب توییم
تنگی و شدتی در معاش دست میدهد و ضرور میشود که برای قوتی مباشر کسبی شویم و مارا

ارباب ظلم میخوانند که بجهة ایشان بنائی کنیم یا نهری در زمین بکنیم که مجرای آب ایشان باشد
یا سدی که در پیش آب بسته اند و از هم پاشیده است باصلاح آوریم در این باب چه
میفرمایید آیا مارا مباد رست بآن رواهست یا نه امام علیه السلم در مقام تنبیه بر منع
از آن در آمده فرمودند که دوست نمی دارم که از جانب تو در اعانت ایشان گرهی
بر ریسمان زده شود یا سر مشکی بسته شود و بوده باشد مرا برای آن ما بین لابتین این
شهر یعنی مدینه طیبه کنایه از آنکه اگر تمام مدینه را بمن دهند راضی نمیشوم که اینقدر کار
بواسطه ایشان از تو در وجود آید و لابه بمعنی زمین سنگلاخ سیاه است که گیاه در آن
نروییده باشد و چون از دو جانب مدینه طیبه دو زمین سنگلاخ بر این وجه در آمده است
چنانچه شهر میان هر دو واقع است تعبیر از آن بما بین اللابتین می کنند و آنها را لابتین مدینه
میگویند حضرت فرمودند دوست نمیدارم اعانت ایشان را با فعال مذکوره نه چندانک
که نوک قلم ایشان داده شود تا بآن چیزی نویسند بدرستیکه جمعی که اعانت ایشان
مینمایند ویاری ایشان را از جهت همت خود ساخته اند روز قیامت در سراپرده آتشین
مقام خواهند داشت و مرکز و از آتش ایشان را در میان خواهد گرفت چنانچه سراپرده
خیمها را در میان میگیرد که بهر جانب که روند عبور ایشان بر آتش باشد تا وقتی که عالم
علی الاطلاق حکم خود را در میان بندگان جاری سازد و حدیث صحیح که از یونس
بن یعقوب نقل آن بصحت رسیده است که گفت قال لی ابو عبدالله که لا تعنهم علی
مسجد یعنی یاری مده ایشان را در بنای مسجدی که از افعال مستحبه است چه جای فعل مباح
و حرام و روایت کرده است ابن بابویه رحمة الله علیه از حسن بن زید از امام بحق ناطق جعفر بن

محمد الصادق

محمد الصادق علیه السلم از آبای بزرگوار آنحضرت صلوات الله علیهم که قال
رسول الله صلى الله عليه وآله الا ومن علق سوطا بين يدي سلطان
جائر جعل الله ذلك السوط يوم القيمة ثعبانا من نار طوله سبعون
ذراعا يسلطه الله عليه في نار جهنم وبئس المصير یعنی فرموده است
رسول خدای صلی الله علیه وآله که هر کس تازیانه در برابر سلطان جابری بر گردن
بندد که چون سوار شود و بدست او دهد یا چون اشاره بزدن کسی کند حاضر داشته
باشد بگرداند خدای تعالی روز قیامت آن تازیانه را ماری از آتش که درازی او هفتاد
گز باشد و مسلط سازد آن مار را در دوزخ بر او که همیشه معذب او باشد و
عاقبتی است این ایشان را و امثال این حدیث بسیار است که در این باب وارد است چه هیچ شک
نیست که چنانچه احادیث مذکوره دلالت بر حرمت اعانت ایشان در ضمن فعل حرام میکند دلالت
بر حرمت آن نیز در ضمن فعل حلال دارد بلکه در ضمن فعل سنت نیز چنانچه حدیث یونس بن یعقوب
که و لا تعنهم علی بناء مسجد مشعر بر آن است و شاید از آیه کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا
فتمسکم النار نیز استنباط تعمیم مذکور توان کرد زیرا که مدلول آیه مذکوره آنست
که میل مکنید بجانب جمعی که دامن کردار خود را بظلم آلوده اند که در میان شما را آتش دوزخ
و در ضمن اعانت ایشان میل بجانب ایشان حاصل است خواه بفعل حرام متحقق شود و خواه بفعل
حلال خصوصا که بعضی مفسرین رکون را بمیل ضعیف تفسیر کرده اند و گفته اند که نهی از میل قوی
بقیاس بطریق اولی معلوم میشود والله اعلم بمقاصد کلامه و از کلام بعضی فقهای ما رضوان
الله علیهم که در مبحث مکاسب ذکر آن کرده اند ظاهر میشود که حرمت اعانت ارباب ظلم

مخصوص است ببعضی که فی نفسه حرام باشد و اعانت ایشان در امور مباحه مثل خیاطت ثوب و
بنای عمارت و امثال آن حرام نیست اگر برین حکم اجماعی متحقق شده باشد که عبارت
از اتفاق علمای مذهب است در یک عصر بر آنچه بی اجماع فی نفسه دلیل احکام شرعی می
تواند شد مضایقه با ایشان در آن نیست والا جای بحث است چرا که احادیث مجرد
نصوص قاطعه چنانچه بنوع کرامت نص است بر خلاف آن و قطع نظر از آن بر تقدیر
مذکور تخصیص حرمت را باعانت ارباب ظلم وجهی نخواهد بود چه فعل حرام فی نفسه
حرام است خواه متضمن اعانت ظالم باشد و خواه نه مگر آنکه بگوییم که مراد بحرمت آن شدت
حرمت آن است نه اصل حرمت هر چند این معنی محتاج بذکر نیست چه هرگاه حرمت اصل فعل
ثابت باشد بی آنکه متضمن اعانت ظالم باشد شدت حرمت آن کاری که متضمن اعانت
ظالم باشد بقیاس طریق اولی معلوم خواهد بود و عجب است از علامه قدس سره که در
کتاب تذکرة الفقهاء حرمت اعانت را مخصوص داشته است باعانتی که در ضمن فعل
حرام متحقق شود و استدلال کرده است بر مطلب مذکور باحادیث مذکوره و حال
آنکه چنانچه از ترجمه آنها بوضوح رسید جمیع آنها صریحست در تعمیم فتأمل [illegible] گویا حکم
بتأمل بواسطه آنست که میتواند بود که مقصود علامه استدلال بر اختصاص فعل مذکور باشد
بزیادتی در شدت حرمت از سایر افعال حرام نه بر اختصاص آن باصل حرمت و تفصیل مذکور را
حمل کرده باشد بر نهی از بعضی افعال مباحه و مستحبه را که بعض احادیث مذکوره متضمن
آنست بر نهی تنزیهی و زیادتی مبالغه در ترک اعانت والله اعلم و ظاهر آنست که مراد
باعانت ظالمین که درین حدیث و در بعضی دیگر احادیث که مذکور شد حرمت آن

ظاهر میشود

ظاهر میشود هر امری باشد که در عرف اطلاق اعانت بر آن کنند و مرتکب آن را معاون
ایشان گویند و بعضی امور جزئیه که در عرف اطلاق اعانت بر آن نشود مثل حاضر
ساختن ماکولی یا سقایه آبی و امثال آن داخل در آن نباشد و آنچه از بعضی اخبار بر شمول آن
بثبوت رسیده که در جواب سوال خیاطی که میدوخت جامه سلطان وقت اشتغال داشته
و از وی پرسیده است که آیا من باین عمل در سلک اعوان ظلمه داخلم و عقابی که بر اعانت
ایشان مترتب است بر عمل من نیز مترتب دارد گفته است الداخل فی اعوان الظلمة
من یبیعک الابر والخیوط واما انت فمن الظلمة انفسهم یعنی داخل در
اعوان ظلمه کسی است که بتو سوزن و ریسمان میفروشد که بجهت ایشان آن جامه دوزی
و اما تو خود مباشر آنی از جمله ظلمه نه از اعوان ایشان ظاهر آنست که محمول بر نهایت مبالغه
در آن باشد و الا کار چنانچه مخفی نیست باشکال میکشد نسأل الله العصمة والتوفیق الخاتم
مخفی نماند که اخبار آن جوان نویسنده در حال احتضار بوفای امام علیه السلام بآنچه باو
وعده کرده بود بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت
و انقطاع کلام احوال آن نشاه و اینکه در آن مقام از اهل نجات است یا مستوجب عقاب
بر انسان ظاهر میشود و در طریق مخالف و موافق احادیث متعدده وارد است از آن
جمله بچند طریق روایت شده است که پیغمبر صلوات الله علیه فرموده است لن یخرج
احدکم من الدنیا حتی یعلم این مصیره حتی یری مقعده من
الجنة او النار یعنی بیرون نمی رود از شما احدی از دار دنیا تا آنکه بداند که جایگاه محل
رجوع او کجاست و تا آنکه ببیند نشیمن خود را در بهشت اگر بهشتی باشد یا در آتش دوزخ

اگر از اهل دوزخ باشد و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی در کتاب
جامع کافی از علی بن عقبه از پدر او عقبه در ضمن حدیثی طویل که قال لی ابو عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یا عقبة لا یقبل الله من العباد
یوم القیمة الا هذا الامر الذی انتم علیه و ما بین احدکم و
بین ان یری ما تقرّ به عینه الا ان یبلغ نفسه الی هذه ثم اهوی علیه
السلام بیده الی الورید الحدیث یعنی من خطاب کرد امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام و گفت ای عقبه در معرض قبول حضرت حق در نمی آید روز رستاخیز
امری که شما یعنی تو و جمعی که در ولای ما با تو شریک اند بر آنید یعنی مذهبی که دارید و دینی
که از میان ادیان اختیار کرده اید و حایل نیست میان دیده بصیرت هر یک از شما و
میان دیدن آنچه متضمن چشم روشنی اوست یعنی علم بحقیقت مذهب خود و رستگاری
در آن دنیا مگر رسیدن نفس او باینجا و دست مبارک گذاشته بر رگ گردن خود
اشارت باینکه چون روح باینجا رسد پرده خفا از پیش نظر برداشته خواهد شد و
حقیقت احوال آن نشاء بعین الیقین مشاهده خواهد گشت و از بعضی اصحاب قلوب و
ارباب باطن نقل کرده اند که در وقت احتضار چشم باز کرده و تبسم کنان گفت لمثل هذا
فلیعمل العاملون یعنی مثل این را باید بعمل آورند جمعی که مرتکب عمل میشوند و ارباب حدیث
شیعه احادیث بسیار نقل کرده اند که همه صریح اند بر آنکه در حال احتضار حضرت مقدسه
نبوی مصطفوی صلوات الله علیه و آله و جناب ولایت مآب مرتضوی علیه السلام
بنفس نفیس بر بالین هر کس حاضر میشوند و بشارت میدهند او را بآنچه مآل حال اوست

اگر از اهل سعادت باشد بسعادت و حسن حال و اگر از ارباب شقاوت است بسوء
حال و مقاصد این معنی است بعضی ابیات که در این باب منسوبست بامیر المؤمنین و
سید الموحدین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که در مخاطبه
حارث همدانی که از اخیار اصحاب آن حضرت بوده است و چنانچه در دیباچه
اشارت بآن شد نسبت شریف مصنف دام ظله باو میرسد بزبان گهربار
جاری ساخته اند که یک بیت از آنجمله اینست شعر یا حار همدان من یمت
یرنی ❊ من مؤمن او منافق قبلا ❊ یعنی ای حارث همدان هر کس از دنیا رحلت
مینماید در وقت مردن مرا معاینه می بیند در مقابل خود خواه از اهل ایمان باشد و خواه
از ارباب نفاق و هم دان هم را در آن حالت بشارت بسعادت و حسن مآل روزی باد

حدیث شانزدهم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ محمد بن بابویه القمی از محمد بن
بکران النقاش که از اهل قمست و در کتب رجال اگر چه اسم او مذکور است اما تصریح بجرح
و تعدیل او نشده است از احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن زیاد السبیعی الهمدانی
که اگر چه در مذهب زیدی بوده اما نزد ارباب حدیث ثقه و جلیل القدر است و بجودت
حافظه و کثرت حفظ حدیث مشهور چنانچه از او نقل کرده اند که میگفته است که سیصد هزار
حدیث حفظ دارم که از آنجمله صد و بیست هزار را باسناد آن بپیغمبر صلی الله علیه و آله حفظ
کرده ام و جمیع رجال سند آنرا میدانم مولدش در سال دویست و چهل و نه
از هجرت بوده و وفاتش در سال سیصد و سی و دو از عبید بن حمدون الرواسی

از حسین بن نضر از پدر او عمرو بن شمر از ابی عبدالله الجعفی که از اصحاب امام جعفر
صادق علیه السلام است و علمای رجال ضعیفش دانسته اند از جابر بن عبدالله
انصاری که از اخیار اصحاب و در واقعه بدر با پیغمبر صلوات الله علیه و آله همراه
بوده و در هجده معرکه در رکاب ظفر انتساب آن سرور بغزای کفار
قیام نموده و تا زمان امام محمد باقر علیه السلام در ربقه حیات بوده و بسعادت
خدمت پنج امام معصوم فایز شده و نقل است که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
باو خبر داده بود که تا زمان امام محمد باقر علیه السلام زنده خواهی بود و بسعادت
دیدار او فایز خواهی گشت و چون بخدمت او برسی از جانب ما او را سلام برسان و
این دعا بگوی و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که او آخرین کسی است که از
صحابه کرام که از دار دنیا براه آخرت شتافته اند و رحلت او بعد از همه وقوع
یافته است در سال هفتاد و هشت هجری و بعضی در نود و نه گفته اند روح الله
روحه العزیز از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از پدر بزرگوار آن خلاصه درگاه
زین العابدین علیه السلام زواهد عالم و مقتدای عباد آثار حسین بن علی بن ابی طالب
از امیرالمؤمنین و یعسوب الدین سلام الله علیه و علیهم اجمعین که آنحضرت فرموده
است شَکَوْتُ اِلیٰ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ دَیْناً کانَ عَلَیَّ فَقالَ یا عَلِیُّ
قُلِ اللّٰهُمَّ اَغْنِنِی بِحَلالِکَ عَنْ حَرامِکَ وَبِفَضْلِکَ عَمَّنْ سِواکَ فَلَوْ کانَ عَلَیْکَ
مِثْلُ صَبِیرٍ دَیْناً قَضاهُ اللهُ عَنْکَ وَصَبِیرٌ جَبَلٌ بِالْیَمَنِ لَیْسَ بِالْیَمَنِ جَبَلٌ اَعْظَمَ مِنْهُ
یعنی شکایت کردم بسوی رسول خدای صلی الله علیه و آله از دینی که بر ذمه من بود

در باب دین

و قدرت بر ادای آن نداشتم حضرت فرمودند یا علی بخوان این دعا را که اللهم اغننی بحلالک
عن حرامک و بفضلک عمن سواک اگر قرض تو مثل صبیر باشد ببرکت خواندن این
دعا حضرت عزت عمت عطیته ترا توفیق ادای آن دهد و دست ترا از شغل آن فارغ
میسازد و صبیر کوهی است در ولایت یمن که در یمن کوهی بزرگتر از آن واقع نیست
و خلاصه معنی دعا آنکه بار خدایا غنی ساز مرا بآنچه حلال کرده از آنچه بر بندگان خود از
آنچه حرام ساخته تصرف در آن را و بی نیاز ساز مرا بفضل و کرم خود از کسی که غیر تو
باشد مصنف دام ظله بعد از ذکر این حدیث عبارتی ایراد کرده است این میگوید
جامع این احادیث عفی الله عنه که در بعض سنوات قرض من بسیار شده بود چنانچه
مبلغ آن از هزار و پانصد مثقال طلا تجاوز نموده و صاحبان آن تشدد و بسیار در طلب
آن زر مینمودند و تشویش تقاضای ایشان مرا از اکثر کارها باز داشته
بود و نمی توانستم بهیچ کاری پرداخت و دستم بجایی بواسطه
ادای آن نمیرسید و وسیله نداشتم که از و استمداد آن نمایم پس بمضمون این حدیث
عمل کردم و بخواندن این دعا مداومت نمودم و هر روز بعد از نماز صبح بتکرار آن
قیام داشتم و گاه بود که بعد از نمازهای دیگر نیز بخواندن آن تبرک میجستم تا آنکه
ببرکت خواندن این دعای مذکور در اندک زمانی ادای وجه شد و اثری از آن
قرض نماند بسبب بعض امور که هرگز بخاطر نرسیده بود و فکر من پیرامون آن نگشته و الحمد لله

حدیث هفدهم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق ثقة الاسلام

محمد بن بابویه القمی از تمیم بن عبد الله القرشی از پدر او عبد الله بن تمیم از احمد بن
سلیمان النیشابوری از علی بن الجهم و در ضمن حدیث بزرگی که بقدر حاجت از آن
اخذ شد. فقال المأمون لابی الحسن الرضا علیه السلام فما معنی
قول الله تعالی ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب
ارنی انظر الیک الآیة کیف یجوز ان یکون کلیم الله موسی
بن عمران لا یعلم ان الله تعالی لا یجوز علیه الرؤیة حتی یسأله هذا
السؤال فقال الرضا علیه السلام ان موسی علیه السلام
علم ان الله تعالی جل ان یری بالابصار ولکنه لما کلمه ربه وقربه
نجیا رجع الی قومه واخبرهم ان الله تعالی کلمه وقربه و
ناجاه فقالوا لن نؤمن لک حتی نسمع کلامه کما سمعت وکان القوم
سبعمائة الف رجل فاختار منهم سبعین الفا ثم اختار منهم
سبعة آلاف ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعین رجلا
لمیقات ربه فخرج بهم الی طور سیناء فاقامهم فی سفح الجبل
وصعد موسی الی الطور وسأل الله تعالی ان یکلمه ویسمعهم
کلامه فکلمه الله تعالی وسمعوا کلامه من فوق وسفل ویمین وشمال
ووراء وامام لان الله تعالی احدثه فی الشجرة ثم جعله منبعثا منها
حتی سمعوه من جمیع الوجوه فقالوا لن نؤمن لک بان هذا کلام الله حتی نری
الله جهرة فلما قالوا هذا القول العظیم بعث الله علیهم صاعقة فاخذتهم

بظلمهم

موسی

بظلمهم فماتوا فقال یا رب ما اقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم و
قالوا انک ذهبت بهم فقتلتهم لانک لم تکن صادقا فیما ادعیت
من مناجات الله تعالی ایاک فاحیاهم الله وبعثهم معه فقا
لوا انک لو سألت الله تعالی ان یریک تنظر الیه لاجابک وکنت تخبرنا کیف
هو وتعرفه حق معرفته فقال موسی یا قوم ان الله تعالی لا یری
بالابصار ولا کیفیة له وانما یعرف بآیاته ویعلم باعلامه فقالوا لن
نؤمن لک حتی تسأله فقال موسی یا رب انک قد سمعت مقالة بنی
اسرائیل وانت اعلم بصلاحهم فاوحی الله تعالی الیه یا موسی سلنی
ما سألوک فلن اواخذک بجهلهم فعند ذلک قال موسی رب ارنی
انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه
فسوف ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا فلما افا
ق قال سبحانک تبت الیک یقول رجعت الی معرفتی بک عن جهل قومی وانا
اول المؤمنین منهم بانک لا تری فقال المأمون لله درک فاخبرنی
عن قول الله تعالی ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه
فقال الرضا علیه السلام لقد همت به ولولا ان رای برهان ربه
لهم بها کما همت به لکنه کان معصوما والمعصوم لا یهم بذنب
ولا یأتیه فقال المأمون لله درک یا ابا الحسن فاخبرنی عن قول الله
تعالی وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فقال الرضا

ان لن نضيق عليه رزقه

عليه السلام ذاك يونس بن متى ذهب مغاضباً لقومه فظن بمعنى استيقن

ان لن نقدر عليه رزقه ومنه قوله تعالى واما اذا ما ابتليه ربه

فقدر عليه رزقه اى ضيق وقتر فنادى في الظلمات ظلمة

الليل وظلمة البحر وبطن الحوت ان لا اله الا انت سبحانك اني كنت

من الظالمين بتركي مثل هذه العبادة التي قد فرغتني لها في بطن الحوت

فاستجاب الله له وقال عز وجل فلولا انه كان من المسبحين للبث في بطنه

الى يوم يبعثون فقال المأمون لله درك يا ابا الحسن فاخبرني عن قول

الله عز وجل ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال الرضا

عليه السلام لم يكن احد عند مشركي مكة اعظم ذنباً من رسول الله

صلى الله عليه وآله لانهم كانوا يعبدون من دون الله ثلثمائة

وستين صنماً فلما جاءهم عليه السلام بالدعوة الى كلمة الاخلاص

كبر ذلك عليهم وعظم وقالوا اجعل الآلهة الهاً واحداً ان

هذا لشيء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا على آلهتكم

ان هذا لشيء يراد ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق

فلما فتح الله تعالى على نبيه صلى الله عليه وآله مكة قال انا فتحنا

لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر عند مشركي

اهل مكة بدعائك الى توحيد الله فيما تقدم وما تأخر فقال المأمون

لقد شفيت صدري يا ابن رسول الله واوضحت لي ما كان ملتبساً

تجزك الله عن انبيائه وعن الاسلام خيراً **ترجمه** كلام بوقت نظام در ضمن آغاز

دو بنايش وانجام **آغاز** مشتمل بر دو بينش **بينش اول** راوی گويد که مأمون عباسی از امام

رضا عليه السلام در مقام استفادهٔ بعض مسايل و استکشاف بعض مشکلات خود در

آمد و گفت چه معنی دارد کلام خدای تعالی در قرآن مجيد که ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه

ربه قال رب ارني انظر اليك که ظاهرش بر آن دلالت دارد که موسی عليه السلام چون

بوعدهٔ گاه پروردگار خود آمد و پروردگار او با او سخن کرد گفت ای پروردگار من خود را

بمن بنمای که ببينم ظاهر تو کرم چون روا باشد که موسی بن عمران که بمرتبهٔ کليم اللهی

فائز باشد مذاق عظمت وکبريای الهی زياده بر آنست که ديدهٔ ظاهر را گنجايش مشاهدهٔ

جمال او بوده باشد و تجرد ذات و تقدس او از مقارنت ماده و مقابله و جهت و مکان

که از شروط رؤيه بچشم سر است ظاهر تر است از آنکه تو هم رؤيت آن توان کرد تا آنکه در مقام

طلب آن در آيد و از پروردگار خود آزا در خواهد امام رضا عليه السلام فرمودند بدرستی

که موسی عليه السلام ميدانست و عالم بود بآنکه پايهٔ عظمت وجلال او رفيع تر است از آنکه دست

ادراک بصری بآن تواند رسيد و بچشم سر آزا توان ديد ولیکن چون از جانب حضرت

عزت بمرتبهٔ کليمی فائز شد و سعادت مکالمه ومناجات او دريافت بجانب قوم

خود بازگشت و در مقام اظهار رحمت پروردگار خود با ايشان در آمده خبر داد ايشان را

از مرتبهٔ قرب الهی که باو کرامت شده بود و سعادت مکالمه و مناجات حق

که روزی او گشته بود قوم در مقام انکار آن آمده گفتند ايمان نمی آوريم بتو ای موسی

و تصديق سخن تو نمی کنيم تا خود کلام حق را نشنويم چنانچه تو دعوی شنيدن آن ميکنی و ايشان

هفتصد هزار مرد بودند موسی از میان ایشان هفتاد هزار کس را اختیار کرد و از آنجمله هفت هزار
کس برگزید و از میان ایشان هفتصد کس گزین کرده هفتاد کس از ایشان را که بعد از امتیاز زیادتی داشتند
بقی داشتند رفیق خود ساخت که با او بوعده گاه مکالمه پروردگار حاضر شوند و بشنوند آنچه
او شنیده بود و گواهی دهند بر صدق قول او نزد باقی قوم چون برگزیدگان ایشان از
میان قوم برآمده بجانب طور سینا که وعده گاه مکالمه و مناجات او بود با پروردگار
روان شد و چون بآنجا رسید آن جماعت را در دامن کوه گذاشت خود بکوه برآمد
و درخواست کرد از حضرت عزت جل ذکره که مرتبه دیگر با او سخن درآید تا بشنوند
آن قوم که همراه او بودند تا بصیقل آن عبارت زنگ شک و اعتقاد بد از آینه
خاطر ایشان زدوده شود و بعین الیقین مشاهده مرتبه قرب او نموده باقی قوم را
نیز از آن خبر دهند پس حضرت عزت تعالی شانه دعای او را در معرض اجابت درآورده
مرتبه دیگر آغاز مکالمه خود را ظاهر ساخت و ایشان هم کلام حق را شنیدند چنانچه صدای
آن از جانب فوق و تحت و یمین و یسار و پیش و عقب بگوش ایشان میرسید بواسطه
آنکه حضرت عزت تعالی شانه کلام مذکور را در درختی که در آن مقام بود خلق کرده بود و چون
صدای آن از آن درخت ظاهر میشد نسیم قدرت هوای ملاصق آن را بهمه جانب منتشر میساخت
و از همه طرف بگوش ایشان میخورد پس با وجود مشاهده این حال بر انکار خود راسخ تر گشتند
گفتند لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة هرگز ایمان نمی آوریم ترا ای موسی و تصدیق
نمی کنیم باینکه این کلام الهی است تا آنکه او را بروجه آشکارا نبینیم و دیده ظاهر ما از مشاهده
جمال او روشنی نگیرد پس چون جرأت کردند باین سخن بزرگ از ایشان بطغیان رسید

دریای غضب الهی بجوش درآمد و صاعقه قهر او بر ایشان وزید و بسبب ظلم و ستمکاری
که بگفتن این سخن بر خود روا داشتند خرمن وجود همه را بباد فنا و هلاک درداد موسی
علیه السلام چون مشاهده این حال نمود بمناجات درآمد و گفت بارخدایا چه گویم بنی
اسرائیل را چون بجانب ایشان برگردم و ایشان مرا در معرض خطاب و عتاب درآورده
گویند تو این جماعت را با خود بردی و چون نتوانستی صدق سخن خود را بر ایشان ظاهر
ساخت همه را در معرض هلاک درآوردی بواسطه آنکه در سخن خود که میگفتی با خدای تعالی
سخن کرده‌ام و سعادت مناجات و رازگویی او را دریافته صادق نبودی و از آن
ترسیدی که چون زنده نزد ما آیند تکذیب سخن تو کنند و ترا بکذب قول خود اعتراف
باید نمود بواسطه رفع این تهمت از خود بچه حیله توسل جویم کنایه از آنکه از سر عقاب عاجل
ایشان درگذر و مرتبه دیگر خلعت حیات در ایشان پوشان تا من ببلای تهمت گرفتار
نگردم پس حضرت عزت دعای موسی را مستجاب کرده ایشان را زنده ساخت و
باتفاق موسی نزد قوم رسیدند دیگر باره خطاب بموسی کرده گفتند که از خدای تعالی
درخواست نمودی که خود را بتو نماید تا بدیده ظاهر مشاهده جمال او کنی چرا دعای تو
اجابت نیافت و بسعادت لقای او فایز نشدی و خبر ندادی ما را از کیفیت ذات
او و بما نگفتی او بر چه کیفیت واقع است و چنانچه حق شناسایی اوست ما را معرفت
بحال او حاصل نشد موسی گفت ای قوم خدای تعالی را بدیده ظاهر نمیتوان دید و از
او را کیفیت و چگونگی نیست که علم کسی بآن تواند برد او را تعالی شانه بآیات و علامات
میتوان شناخت و بدلیل و برهان پی بشناخت او میتوان برد نه بمشاهده و عیان

ایشان باین سخن تسلی نشده گفتند ایمان بتو نمی آوریم و تصدیق حرف تو نمی کنیم تا آنکه
رویت او را از او درخواهی موسی چون از نصیحت ایشان مأیوس شد بدرگاه الهی
کرد و گفت پروردگارا شنیدی که جماعت بنی اسرائیل چه گفتند و مرا بچه کار رسانیدند و تو بر صلاح
حال ایشان داناتری از من و بهتر میدانی که خیر ایشان در چیست وحی الهی شد که ای موسی
سوال کن از من آنچه ایشان از تو سوال میکنند و خواهش از تو میخواهند که ترا بر آن مواخذه
نیست و ما برابر و عقاب بهمه مطلعیم و بگناه دیگری را در معرض عقاب در نمی آوریم
و علم کسی را بجهل دیگری ضایع نمی گردانیم پس بعد از صدور امر الهی موسی لب باین کلام گشود
که رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر
مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی
صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک وانا اول المومنین یعنی
ای پروردگار من نمای بمن خود را تا نظاره جمال تو نمایم و مرا برویت خود ممکن
ساز کلام الهی در جواب او برین وجه مخلوق شد که هرگز نتوانی دید مرا ای موسی
دو دیده ظاهر ترا قابلیت مشاهده جمال خود نداده ایم ولیکن نگاه کن بسوی این کوه که بلند
ترین کوههای این ملک است و قوت و توانایی او از تو و امثال تو بیشتر پس اگر
این کوه در جای خود قرار گیرد و تواند تحمل تجلی ما نموده نزد ما باشد که تو نیز مرا ببینی در آن
وقت طاقت مشاهده جمال من بخود گمان بر و اگر بینی که کوه را توانایی تحمل پرتوی از
تجلی ما نیست و بمجرد وصول ذره از خورشید لمعهای ما آن ریزه ریزه شده از هم
می پاشد تو نیز از تمنای آن در گذر و دل بر ظلمات هجران دیدار ما بنه پس چون تجلی

آنچه

کرد پروردگار

کرد پروردگار موسی بر آن کوه چنانچه گفته اند بمقدار سوفار سوزنی یا برابر درهمی از نور خود
بر آن افکند بعد از آنکه حیات و علم و قدرت در آن آفریده بود آن را ریزه ریزه گردانید
و پاره پاره ساخت از هم فرو ریخت چون موسی آن حال را مشاهده نمود از هول و دهشت که او را
دست داده بود بر روی افتاد و از هوش برفت و چون بهوش آمد در مقام تسبیح و
تنزیه پروردگار خود در آمده گفت پاکی یاد میکنم ترا از هر چه لایق حضرت تو نیست و رجوع
کردم و بازگشتم از جهل قوم خود به تنزیه ذات تو از امکان رویت و اموری که متضمن
نقص است بسوی معرفت و شناخت خود باآنکه تقدس ذات تو از آن برتر است که گنجایش
آن بوده باشد و من اول گروندگانم بآنکه ترا نمی توان دید و دیده ظاهر محروم مشاهده جمال
تو میبینت پس مأمون تشفی خاطر از جواب امام علیه السلام حاصل کرده لب دعا آنحضرت
بگشاد و گفت بسیار نیک خیر دهاد ترا خدای تعالی خبر ده مرا از معنی قول الهی در باب
یوسف پیغمبر علی نبینا و علیه السلام ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه
و رفع کن از خاطر من اشکال این را که چون تواند بود که یوسف صدیق با وجود مرتبه
نبوت و عظمت قصد مخالطت زلیخا نماید و عزم مباشرت با او از وی علیه السلام
وقوع یابد و حال آنکه فعل مذکور روا و جایز نبود امام علیه السلام در مقام تفسیر آیه بوجهی
که رفع اشکال او در ضمن آن بشود در آمده فرمودند که معنی آیه اینست که زلیخا قصد کرد
مخالطت و صحبت یوسف را و اگر نه بود این که یوسف مشاهده برهان پروردگار خود که
عبارت از نور عظمت و لمعه عصمت و نبوت است کرده بود و دامان عفت
او از آلایش معاصی پاک گشته قصد میکرد مخالطت او را چنانچه او قصد کرده بود و لیکن

چنانچه او قصد کرده بود و لیکن یوسف علی نبینا و علیه السلام بمرتبه عصمت فایز بود و از معصوم
قصد معصیت واقع نمیشود و اتیان بگناه بعمل نمی آید مأمون گفت شد درک یا ابا الحسن
جزاه مراد از معنی قول خدای تعالی که وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ
عَلَيْهِ یعنی بیرون کن از خاطر من اشکالی را که از ملاحظه ظاهر معنی آیه دست داده است
چه ظاهر معنیش چنین میدهد از آنکه ذا النون پیغمبر وقتی که غضب بر و مستولی شد و از میان
قوم بیرون رفت ظن برد که ما قدرت بر و نخواهیم یافت چون تواند بود که از پیغمبر
خدای این چنین ظنی بوقوع آید و حال آنکه همه پیغمبران می باید بمرتبه عصمت فایز
باشند امام رضا علیه السلام فرمودند مراد از ذا النون یونس بن متی است که از قوم خود
غضبناک شده از میان ایشان بیرون رفت و ظن درین آیه بمعنی استیقن استعمال یافته
و أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ چنانچه در آیه کریمه وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ
فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ قدر علیه بمعنی ضیق و تنگ استعمال یافته است و معنی آیه و الله اعلم
آنست که صاحب ماهی یعنی یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که از قوم خود در غضب شد که چرا
باو ایمان نیاوردند و قبل از آنکه وحی الهی نازل شود از میان قوم خود بیرون
رفت پس یقین دانست که ما روزی او را بر او تنگ نخواهیم کرد و هر جا که باشد
باو خواهیم رسانید تا آنکه بدریا در آمد و بزندان شکم ماهی گرفتار شد فَنَادَى فِي
الظُّلُمَاتِ پس ندا کرد یونس علیه السلام در میان تاریکیها تاریکی شب و تاریکی دریا
و تاریکی شکم ماهی أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یا الهی
نیست معبودی بحق مگر تو پاکی یاد میکنم ترا از جمیع آنچه سزاوار مرتبه تو نیست و ترا از جمیع

بمعنی ان لن نضیق علیه منه

معایب

معایب و نقایص بری میدانم مدت زیستی که بودم من پیش از این از جمله ظالمان و ستمکار
آن بر خود بسبب آنکه تارک بودم مثل این عبادتی را که الحال در شکم ماهی بآن
قیام دارم پس حضرت عزت تعالی وحده العزیز دعای او را مستجاب ساخت و
بتسبیح او را شرف قبول داده گفت فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ
إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ اگر نه آنست که یونس از جمله مسبحان و تسبیح کنندگان بود و گفت
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ هر آینه درنگ میکرد در شکم ماهی و در آن
مقام میداشت تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند و قیامت قایم شود و لیکن برکت
ذکر و تسبیح او را از آن حبس خلاص ساختیم پس مأمون مرتبه دیگر بوظایف دعای حضرت
قیام نموده گفت شد درک یا ابا الحسن جزاه مراد از قول خدای تعالی که بعد از فتح مکه بحضرت
مقدس رسول صلی الله علیه و آله نازل شده لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا
تَأَخَّرَ نسبت ذنب برسول خدای صلوات الله علیه و آله چون صحیح تواند بود و حال آنکه عصمت
جمیع انبیا بطفیل عصمت اوست امام رضا علیه السلام فرمودند که مراد گناه باعتقاد باطل
مشرکین اهل مکه است نه گناه واقعی زیرا که نزد ایشان گناه هیچ کس بزرگتر از گناه رسول
خدای صلوات الله علیه و آله نبود بواسطه آنکه ایشان همه بعبادت اصنام و پر
ستش بت قیام داشتند و سیصد و شصت بت باعزاز خدای تعالی محراب
عبادت خود ساخته بودند پس چون آن سرور علیه السلام ایشان را دعوت کرد بگفتن
کلمه اخلاص یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله و توحید خواند ایشان را بعد از آنکه [illegible]
در شرک داشتند بزرگ نمود آن نزد ایشان و تکلیف آن را امری عظیم دانستند

پس بزرگ و اربابِ شوری ایشان بمنزل ابوطالب جمع شده گفتند اَجَعَلَ الآلِهَةَ اِلٰهًا واحِدًا
اِنَّ هٰذا لَشَیْءٌ عُجابٌ وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ اَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ
اِنَّ هٰذا لَشَیْءٌ یُرادُ ما سَمِعْنا بِهٰذا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ اِنْ هٰذا اِلَّا اخْتِلاقٌ
یعنی آیا گردانید محمد خدایان متعدد ما را خدای یگانه یکتا مر بستی که یکتایی و یگانگی خدا امری
بغایت عجیب و چون دیدند که ابوطالب بقربا و ایشان نیز سد از خانه او برآمده روان شدند
و بیکدیگر میگفتند در حال رفتن که در رفتن شتاب بکنید و صبر و شکیبایی ورزید بر پرستش
خدای خود مر بستی که مخالفت محمد با دین و آئین کار او جاودانه است از حوادث دهر که
اراده شده برای ما و از وقوع آن چاره نیست یا دعوتی که محمد ما را میکند و اراده که کرده است
امری نیست که مقرون بحقیقت و صواب باشد بلکه بواسطه طمع بزرگی و ریاست عرب و
عجم است و این امری است که همه کس اراده آن نموده و مراد همه کس است علی الخصوص
اشتغرین و نشنیده ایم ما این را که او ما را بآن میدارد در ملت آخرین که پدران خود را
بر آن دریافته ایم یا ملت عیسی که آخرین ملل است زیرا که ایشان بر آن اعتقاد بودند که دین
عیسی بر تثلیث است نه بر توحید که او ما را بآن میخواند مگر از باطن در دروغی از نزد خود پس چون
فتح کرد حضرت عزت تعالی شانه بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله مکه را او را در موقف
امتنان حمد در آورده گفت اِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحًا مُبِینًا لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ ما تَقَدَّمَ
مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِراطًا مُسْتَقِیمًا یعنی
مر بستی که ما فتح کردیم از برای تو ای محمد فتحی ظاهر و روشن بر همه کس تا آمرزیده شود از
جانب خدای تعالی آنچه از گناهان تو از پیش رفته و آنچه بعد ازین خواهد بود در نزد مشرکان

اهل مکه یعنی آنچه ایشان اعتقاد کنند و آن بتو داشتند و خواهند داشت بسبب خواندن تو
ایشان را بتوحید پروردگار در زمان گذشته و آینده پس چون گفت مر بستی که سفاد وی
سینه مرا از رنجی که از این امور در وهم رسیده بود و ای فرزند رسول خدای صلی الله
علیه و آله و واضح و روشن ساختی آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود و حقیقت آن را
میدانستم فدای خرد ها؛ در آخر حضرت عصمت عطیه تد از جانب آبای خود که
تو هم گناه در ماده ایشان از ما کردی و از جانب ائمه اسلام که بین نفر ز ضلال این اعتقاد
را از اسلام بر طرف ساختی **جنبش و دم** فرسه بجانجی فعیل است بمعنی فاعل از
مناجات که بمعنی مسارّه و راز گفتن است و میتواند که مصدر باشد مثل نجوا چنانچه
صاحب صحاح تصریح بآن کرده است و هذه عبارته قال الفراء و لقد یکون النجی و النجوا
اسما و مصدرا و بر هر تقدیر بحسب ترکیب حال است از فاعل قربناه که ضمیر متکلم است
در آن راجع بخدای تعالی یا از مفعول او که ضمیر بارز است متصل و راجع بموسی علیه السلام
الی طور سینا **ترجم کوه** طور بهم طا بمعنی کوه است مرادف جبل و مراد اینجا کوهی است
واقع در نواحی شام که موسی علی نبینا و علیه السلام بر آن استماع کلام الهی نموده است و سینا
نام درختی است که بر آن کوه واقع است و آن بنت اضافه شده است کوه بآن و بفتح سین و
کسر سین خوانده شده است و فتح را الخوان بهتر دانسته اند قال فی الصحاح و طور سینا جبل بالشام
و هو طور اضیف الی سینا و هو شجر و قری سیناء بالفتح و الکسر و الفتح اجود فی النحو
لانه لیس فی ابنیة العرب فعلاء ممدودا المکسور و بعضی گفته اند که سینا نام مکانیست که کوه
آنجا واقع است و از ابن عباس و عکرمه نقل شده است که سینا و سینین بزبان حبشه بمعنی

حسن و نیکوست و بعضی گفته اند که بمعنی مبارک است پس طور سینا باین معنی خواهد بود

که کوه حسن و مبارک یعنی با خیر و برکت و اضافه آن از قبیل اضافه موصوف خواهد

بود بصفت مثل یوم الاحد و بقلة الحمقا و بعضی گفته اند سینا و سینین کوه پرگیاه و پر درخت

را میگویند و برین تقدیر اضافه از آن قبیل خواهد بود و بعضی گفته اند که سینا و سینین کنایه

از درخت میوه دار است و چون در آن کوه درخت میوه دار چند بوده است که مردم از

میوه آن منتفع بوده اند تعبیر از آن بطور سینا کرده اند از قبیل اضافه با دنی ملابست

و صاحب تفسیر واحدی گفته که اولی آنست که سینا و سینین اسم مکانی باشد که موضع

کوه مذکور است و سبب تسمیه آن مکان بآن حسن و مبارکی آن باشد چه اگر سینا خود بمعنی

حسن و مبارک باشد چنانچه گذشت اضافه طور باو اضافه موصوف خواهد بود بصفت

و آن جایز نیست حتی نری الله جهرة یعنی عیانا و نصبش بمفعول مطلق بودن است باین

تقدیر که رؤیة عیانا یا بر حالیت از فاعل نری که ضمیر متکلم است یا از مفعول آن که

الله است یعنی به بینیم خدای را و او آشکار باشد و در ما آشکار باشد یا به بینیم او را در حالتی

که ما آشکار باشیم نه پنهان یا او بر ما آشکار باشد جعله دکا یعنی دق و کوفته است قال

الصحاح الدک الدق و اینجا بمعنی اسم مفعول استعمال شده که کلام بتقدیر باشد که

جعله دکا مدکوکا و مراد لازم معنی است یعنی ریز ریز شده و از هم پاشیده و خر موسی صعقا

خر بمعنی سقوط و ر وی در افتادن است و صعقا مفعول مطلق فعل محذوف است

یعنی صعق صعقا و میتواند بود که حال باشد از موسی که فاعل خر است یعنی بیهوش شده

یا برو در افتاد در حالتی که بیهوش بود و قال فی القاموس صعق کسمع صعقا و تحرک غشی

علیه و گفته اند که از قضای روز پنجشنبه عرفه تا قضای جمعه عید اضحی بیهوش بود و لقد همت به

وهم بها یعنی هم بشی بمعنی قصد و عزم آن شی است و مراد اینجا و الله اعلم آنست که در

بینش اول مذکور شد پس قوله تعالی و هم بها جواب ترکیب جواب لولا است که بر او مقدم

شده یا دال بر جواب آن چنانکه میگویی قتلتک لولا ان خاف الله که درین تقدیر

که بعضی حمل بر تقدیم جواب بر لولا کرده اند و بعضی گفته اند قتلتک آخر محذوف است و

و قتلتک اول دال است بر آن و زیادتی تحقیق درین باب در حواشی دوم بیاید

ان لن نقدر علیه یعنی پس گمان کرد ان لن نضیق علیه رزقه یعنی نقدر از قدر ماخوذ نیست بلکه

مشتق از قدر بمعنی ضیق و تنگی است چنانکه یقدر در آیه کریمه الله یبسط الرزق لمن یشاء

و یقدر از آن مشتق است یعنی حضرت عزت چنین میکند و وسیع میگرداند روزی را از برای کسی

که مشیت او بوسعت روزی او تعلق گیرد و تنگ میسازد روزی را بر کسی که خواهد در معرض

امتحان خود در آورد و ماده او را قابلیت زیاده بر آن نباشد و مراد اینجا و الله اعلم آنست

که یونس علیه السلام به یقین میدانست که ما روزی او را بی آنکه بر و تنگ سازیم او در میان قوم خواه

در میان قوم باشد و از ایشان خواه هجرت کند هیچ تنگ نمیکنیم که توجیه در تفسیر این آیه بر وجه

آن بر وجهی که منافات بعصمت انبیا نداشته باشد آنست که بر زبان امام علیه السلام جاری

شده است پس التفات نباید کرد بآنچه بعضی مفسرین ذکر کرده اند که مراد آنست که یونس علیه

السلام ظن کرد که تقدیر نکرده ایم که او را بعقوبتی برسانیم چون قبل از نزول وحی از قوم

خود هجرت کرد نقدر از قدر بمعنی قضا و قدر ماخوذ باشد یا آنکه مراد تمثیل حال او باشد

بحال کسی که گمان داشته باشد که ما بر آن قدرت نداریم یا آنکه مراد وسوسه شیطانی

باشد که در وهم او جا کرده است و بواسطهٔ شدت آن وهم تعبیر از آن بظن شده
و واقعهٔ مذکوره قبل از بعثت او بوده است چه قبل از پیغمبری تجویز شده که انبیاء را بعضی از
وساوس شیطانی دست دهد و امثال این تأویلات که بعدم التفات سزاوارترند
و منه قوله تعالی وَامّا اِذا ما ابتلیه ربّه فقدر علیه رزقه ترجمه کوید یعنی ابتلیه راجع
است بانسان که در اول آیه گذشته و معنی آیه بنا بر آنچه بعض مفسرین ذکر کرده اند آمده است
آنست که اما چون انسان را بیازماید پروردگار او به درویشی و تنگی بس تنگ سازد
بر وی روزی او را فیقول ربی اهانن پس او گوید آفریدگار من اهانت فرمود و خوار
کرد مرا و هیچ شک نیست که این از نهایت قصور نظر و قلت فهم اوست چه آسایش درویشی
بسیار و آرامش درویشان افزون از حد شمار است عبدالله انصاری گوید در درویشی صحبت:
خانگی پخته و آنگی بر ریخته نه نیت پا را از گرد و نه کف پا را از درد پی آید اگر
بدیده تحقیق بنگری: درویشی اختیار کنی رضا کری: سبحانک انی کنت من الظالمین
بترک مثل هذه العبادة التی فرضت لها فی بطن الحوت سبب نه ظلم بود
برین وجه که بر زبان حضرت جاری شده است در هیچ یک از تفاسیری که تا غایت نظر
رسیده دیده نشده و مؤید آنست آنچه بعضی ارباب کشف و عرفان گفته اند که مرتبهٔ
قربی که یونس علیه السلام را در شکم ماهی حاصل شد قبل از آن او را حاصل نبود و بعد از آن
نیز حاصل نشده تا آنکه فرو بردن ماهی او را معراج او دانسته اند و درین باب حدیثی
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و عارف رومی در مثنوی آن را برین وجه
بنظم در آورده است مثنوی گفت پیغمبر که معراج مرا: نیست بر معراج یونس اجتبا: آن من

بر چرخ

بر چرخ است و آن او نشیب: زانکه قرب حق برونست از حساب: قرب نه بالا و پستی رفتن است: قرب
حق از حبس هستی رستن است فایدهٔ اول جمهور اهل اسلام اتفاق دارند بر آنکه در این
نشأه یعنی در دار دنیا دیدن ذات مقدس الهی بدیدهٔ ظاهر ممکن نیست و او را تعالی
شانه درین نشأه دنیا نمیتوان دید بخلاف شده است در آنکه آیا در آن نشأه
یعنی در آخرت رؤیت او بوجه مذکور ممکن است یا نه اشاعره بر آن رفته اند که ممکن
است و خواص مؤمنین در بهشت بسعادت لقای الهی بدیدهٔ ظاهر و چشم سر فایز
خواهند شد و لیکن نه بر وجهی که در مقابل ناظر باشد یا در یکی از جهات ست قرار گیرد
یا مکانی محل او واقع شود چه امور مذکوره از لوازم دیدن درین دنیاست و در
آخرت مشاهدهٔ او بر وجهی میسر خواهد بود که باین امور احتیاج نباشد و معتزله میگویند
ممکن نیست زیرا که چنانچه دیدن درین نشأه محتاج بمقابله و جهت و مکان است در آن
نشأه نیز چنین است چه عقل حاکم است بآنکه دیدن بچشم سر بدون امور مذکوره صورت
خواه درین نشأه و خواه در آن نشأه و لقای مؤمنین در آن نشأه که در قرآن و حدیث
وارد است یعنی انکشاف تام و ظهور قلبیست چه آنچه از معارف و علوم درین
نشأه انسان را بدلیل و برهان حاصل میشود در آن نشأه بی او خواهد بود و بر وجهی
علم او بآن احاطه خواهد داشت که گویا معاینه می بیند و مشاهده اوست قال امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان ولکن
تدرکه القلوب بحقایق الایمان یعنی دیدهٔ ظاهر را مشاهده عیان او طاقت نه
ادراک او نیست و لیکن دیدهٔ باطن بنور ایمان و عمل صالح مشاهدهٔ جمال او فایز خواهد بود

پ بچشم دل جمالی میتوان دید که چشم سر در آن محروم نباشد و قال ایضاً الحمد لله الذی لا تدرکه الشواهد و لا تحویه المشاهد و لا تراه النواظر و لا تحجبه السواتر یعنی سپاس و ستایش خدای را که مشاهده بندگان بی باور را او نمیتواند بر دو دیده نظر کما شکان او را نمیتوانند دید و هیچ ستری حاجب او نیست و هیچ پرده بر و کرفته نشده و اشاعره در اثبات مذهب خود متمسک شده اند باتی که در سوال اول از اسوله این حدیث ایراد یافته است از دو وجه اول آنکه معلق و مشروط ساخته است خدای تعالی رویت موسی را علی نبینا و علیه السلم در آیه مذکور بر قرار کرفتن و از هم ریختن جبل که فان استقر مکانه فسوف ترانی و قرار کرفتن و از هم ریختن جبل امری است فی نفسه ممکن و هرچه معلق و مشروط بامر ممکن باشد عقلا ممکن است پس رویت الهی ممکن باشد و شیعه در جواب آن میکویند که آنچه رویت موسی علیه السلم در آیه مذکور معلق و مشروط بآن شده قرار کرفتن و از هم نپاشیدن جبل مطلق نیست زیرا که در وقت تعلق مذکور هیچ شک نیست که جبل آرام داشته و رویت حاصل نبوده و بالفعل نیز جبل مذکور بر قرار است و رویت حاصل نیست بلکه قرار کرفتن و آرامش جبل است در حال ظهور تجلی نور الهی بر آن و قرار کرفتن و آرامش جبل در حال مذکور لا نسلم که ممکن باشد بلکه محال است زیرا که خدای تعالی رویت موسی را معلق و مشروط ساخت بآن بعد از آنکه خبر داده بود باینکه رویت او وقوع نخواهد یافت که وقال لن ترانی و هیچ شک نیست که وقوع رویت بعد از اخبار الهی بعدم وقوع آن محال است نه ممکن پس قرار کرفتن و آرامش جبل که رویت موسی علیه السلم

معلق و مشروط شده است بآن محال باشد و کلام مذکور از قبیل تعلیق امر معلوم الامتناع باشد بامری تا دلالت کند بر امتناع وقوع آن امر مثل آنکه کفته شود در جواب کسی که مجادله و نزاع در امر معلوم الصدق داشته باشد که ان کان کلامک حقاً فشریک الباری موجود که اراده شده باین کلام امتناع حق بودن کلام او چنانچه وجود شریک باری ممتنع است و با آنکه معلق و مشروط شده درین کلام وجود شریک باری بامری که فی نفسه ممکن است از قول مذکور اعتراف بامکان وجود شریک باری که کفر است لازم نمی آید و قایل آن منسوب بکفر نمیشود بواسطه معلوم بودن کذب کلام او و فسخ تر وجه دوم آنکه اگر رویت محال باشد چنانچه معتزله میکویند هر آینه موسی علیه السلم طلب آن از پروردکار خود نمیکرد زیرا که طلب امر محال از طور عقل دور است و عاقل باختیار در آن مقام نمیشود و پس طلب موسی علیه السلم آن را از پروردکار خود دلالت داشته باشد بر آنکه موسی اعتقاد امکان آن داشته چنانچه ما میکوییم پس آنچه معتزله بر آن رفته اند تقاضای آن داشته باشد که مثل موسی پیغمبری که از اعاظم اولو العزم باشد و بزیور کلیم اللهی محلی بداند که بر خدای تعالی چه چیز رواست و چه چیز نه روا و معتزله و جمعی که بهره از علم کلام یافته دانند و هیچ شک نیست که این طریقی است معوج و راهی است کج که هیچ عاقل اختیار سلوک آن نمینماید و معتزله نیز در اثبات مدعای خود که امتناع رویت است متمسک شده اند بهمین آیه برین وجه که اکر رویت ممکن باشد و روا باشد که مردم بدیده ظاهر خدا را عز و جل ببینند چنانچه اشاعره میکویند پس طلب موسی علیه السلم بوده باشد مکر از امر ممکن پس بچه سبب در معرض خطاب و

و عتاب الهی در آمد و امر مذکور از و باین مرتبه بزرگ نمود که اطلاق ظلم بر آن شد و
و سبب آنکه و را انهم بیرانیدند و صاعقه غضب الهی بر ایشان وزید چنانچه همه را هلاک
ساخت چنانچه از آن خبر میدهد قول خدای تعالی که فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ
فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ و اشاعره در
جواب ایشان میگویند که سبب بزرگ داشتن سوال مذکور این بود که موسی علیه السلام
در طلب سوال آن کرده بود و ما قائلیم بآنکه در دنیا رویت الهی ممکن نیست چرا که رویت
در دنیا چنانچه گذشت موقوف است بر مقابله و جهت و مکان و امثال آن و امور مذکوره
بر خدا روا نیست و مشوّه را میرسد که بگویند که این معنی نیز تقاضای آن میکند که
موسی علیه السلام جاهل باشد از آنکه بر خدای عز و جل تعالی شانه [بجهت رویت او چه] چیز روا نیست و امام و
اشاعره و جمعی که بهره از علم کلام دارند عالم اند بآنچه شما در مقام تشنیع بر ما ذکر کردید و
نسبت آن بما دادید و الله الهادی نکته دوم اکثر نحاة بر آن رفته اند که تقدیم جزا بر
شرط جایز نیست بواسطه آنکه معنی شرط مقتضی صدر کلام است بیان این اجمال آنکه چون کلامی
ترکیب یابد از دو کلام ناقص که مضمون یکی از آن سبب تحقق مضمون دیگری باشد
جزو سببی را شرط مینامند و بواسطه افاده سببیت مذکور یکی از ادوات شرط که ان
و لو و اذا است بر سر او در می آورند و جزو دیگر را که مسبب آنست و مترتب بر آن
جزای آن و گاه فای جزائیه بر سر آن در می آورند و گاه بی فا ذکر میکنند مثل ان تکرمنی
اکرمک و ان تکرمنی فانا مکرم لک یعنی اگر گرامی داری مرا من نیز گرامی میدارم ترا
که گرامی داشتن متکلم شده است مر مخاطب را در ین مثم ماده اکثر علمای نحو بر آن رفته

دنیا ه

شاهد

مخاطب متکلم را سبب گرامی داشتن او

انکه

اند که واجب است که شرط بر جزا مقدم باشد و مقدم داشتن جزا بر شرط جایز نیست و اگر کلامی
بوجهی واقع شود که چنان نماید که جزا تقدم یافته است آنرا جزا نباید دانست و جزای
دیگر بعد از شرط تقدیر باید کرد که آنچه مذکور است مفسر آن باشد مثلا در مثل این کلام که انا
ظالم ان فعلت کذا که بحسب ظاهر جزا مقدم شده است بر شرط انا ظالم دیگر بعد از ان
فعلت کذا مقدر باید دانست که کلام در ین تقدیر باشد که ان فعلت کذا انا ظالم و انا
ظالم اول مفسر آن باشد و دلالت کند بر تقدیر آن در کلام و بعضی دیگر بر آن رفته اند
که تقدیم جزا بر شرط جایز است پس در مثال مذکور همان انا ظالم مذکور جزا خواهد بود
و احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد شد و هیچ شک نیست که کلام امام علیه السلام در ین حدیث
در جواب سوال دوم که تغیر کرده اند قوله تعالی وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ
رَبِّهِ را از ین قبیل است یعنی لولا ان رای برهان ربه لهمّ بها بعضی بر هیچ یک از مذهبین
نیست و چنانچه میتواند بود که غرض حضرت این باشد که لهمّ بها در کلام مقدر است و تقدیر
کلام بر نهجی است که گفتیم میتواند بود که مدعا این باشد که وهمّ بهای مذکور جزاست و چون
آن مقدم است معنی کلام باین آیل میشود و خلاصه اش چون حضرت جزا را با لام ابتدائی ذکر کرده
است و همّ بها که در کلام مذکور است بی لام است ظاهر از ان احتمال اول است پس دعوی
توان کرد که کلام حضرت مؤید مذهب بعضی محققین از ارباب عربیت است که گفته اند که
وهمّ بها جواب لولا نیست چرا که لولا اگر چه از ادوات شرط نیست اما در حکم ادات شرطست
در ینکه جواب آن جایز نیست که بر آن مقدم واقع شود چنانچه جزا بر شرط مقدم نمیشود بلکه
جواب لولا محذوفست و آنچه مذکور است دال است بر آن و مفسر آنست و تقدیر کلام

لولا ان رای برهان ربه لهمّ بها

امنیت که لولا ان رای برهان ربه لهمّ بها اما آنچه صاحب کشاف و اکثر مفسرین ذکر کرده اند
که تقدیر کلام در آیه اینست که لولا ان رای برهان ربه لخالطها یعنی اگر یوسف علیه السلام
برهان پروردگار را نمی دید و نور عظمت و لمعهٔ نبوت را مشاهده نمی نمود بصحبت زلیخا
و مخالطت اقدام می نمود از جملهٔ اموریست که سزاوار آنست که بآن التفات ننمایند
و از معرض اعتبارش ساقط دانند زیرا که توجیه مذکور بحسب ظاهر اشعار بآن دارد که از
یوسف علیه السلام قصد و عزم معصیت واقع شده است و بواسطهٔ رفع این احتمال احتیاج
می افتد بارتکاب مجاز و تاویل کلام از ظاهر خود بی آنکه بآن احتیاج باشد چنانچه گفته
شود که مراد اینست که در نفس یوسف بواسطهٔ اقتضای قوت شهوانی که در طبیعت
انسان مرکوز است میل بآن بهم رسیده بود و چون میل مذکور از غایت شدت شبیه بود
بعزم و قصد تعبیر از آن بهمّ شده است که بمعنی قصد است بطریق استعاره یا آنکه اطلاق
همّ بر میل مذکور بمشاکله و جهت مقارنه دیگرست که فعل زلیخاست یا آنکه از قبیل تسمیهٔ شی
بر ثانی است باسم آن شی مثل قتل قتیلا که اطلاق شده است قتیل که بمعنی کشته شده است
بر کسی که مشرف بر قتل است و امثال این تاویلات که موجب گردانیدن کلام است
از حقیقت خود بی آنکه ضرورتی بآن قاضی باشد یا امری بآن باعث و بواسطهٔ
آنکه میدان تقدیر وسیع است و هرگاه راه آن واشده باشد هر کسی را میرسد که
آنچه خواهد تقدیر کند تنبیه بباید دانست که مراد به برهان پروردگار تعالی شانه که یوسف
علی نبینا و علیه السلام سبب دیدن آن پیرامون قصد مذکور نگشت نصب دلایل عقلیه و شواهد
نقلیه است بر وجوب باز آمدن از محرمات و دوری کردن از معاصی و منهیات که
از

از جانب حضرت عزت تعالی و جل عن الوهم وقوع یافته است و از کلام امام علیه السلام
که المعصوم لا یهم بذنب و لا یاتیه که دلالت دارد بر آنکه قصد معصیت نیز منافی
عصمت است مستفاد میشود که قصد معصیت نیز از جملهٔ معاصی است و مبادرت بآن
متوجب عقاب و سخط الهی مگر آنکه بگوییم که از منافی بودن امر مذکور بعصمت و عدم جواز
وقوع آن از معصوم لازم نمی آید که معصیت باشد چه میتواند بود که از قبیل سهو و نسیان
بوده باشد که باعتقاد علمای امامیه رضوان الله علیهم وقوع آن نسبت بمعصوم روا نیست
و منافی عصمت است و حال آنکه باتفاق معصیت نیست و جمعی که تجویز کرده اند که از انبیا علیهم
السلام ارتکاب معاصی واقع شود و ایشان را معصوم نمیدانند هم یوسف را
علیه السلام بآن تفسیر کرده اند که یوسف علیه السلام مبادرت بگشودن بند زیر جامه
خود نموده در محلی از زلیخا نشسته که از باب مجامعت هنگام ارادهٔ آن کار رای می نشیند برهان
رب را آنگه آوازی از عالم غیب بگوش رسید که ایاک و ایاها یعنی بر تو باد ای یوسف
که پیرامون مباشرت زلیخا نگردی و او متنبه نشد و آنچنان بر قصد خود اصرار داشت
تا آنکه مرتبه دیگر آواز مذکور را شنید و مفید نیفتاد و بعد از آن مرتبهٔ سیوم بدین
عبارت یافت که اعرض عنها یعنی دور دار نفس خود را از زلیخا و پیرامون مباشرت
او مگرد و او همچنان بر آن رسوخ داشت تا آنکه یعقوب علیه السلام در برابر او آمده انگشت
ملامت بدندان مخالفت گرفته خود را بر او جلوه داده و بعضی گفته اند آوازی شنید که
یا یوسف لا تکن کالطایر کان له ریش فلما زنی قعد لا ریش له یعنی ای یوسف
مباش مانند مرغی که پری داشت که بآن پرواز میکرد و آنگاه ارادهٔ زنا کرد و چون آن فعل

اقدام نمود بال و پر او ریخت و از پای در افتاد و از پرواز خود باز ماند و بعضی گفته اند که دستی
پیدا شد میان او و زلیخا که بقلم قدرت بر آن نوشته شده بود وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ
كِرَامًا كَاتِبِينَ یعنی بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما نگاهبانانند از ملائکه
کرام که نویسندگانند افعال و اقوال شما را و آنچه میکنید و میگویید میدانند و از روی
دانستگی در نامهٔ اعمال شما می نویسند با وجود آن اراده باز نیامد تا باز در آن نوشته شد
که وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا یعنی نزدیکی مکنید بزنا بدرستی
که زنا فاحشه ایست بزرگ و اقدام بآن سبیلیست بد و فایده نکرد و باز در آن نبشت
دید که وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ یعنی شیوهٔ پرهیزکاری پیش آورید و بترسید
از روزی که رجوع و بازگشت شما در آن روز بسوی پروردگار است و اثری بر آن
مترتب نشد و همان بر اقدام بود با تعجل تا آنکه خطاب الهی در رسید بجبرئیل علیه السلام
که أَدْرِكْ عَبْدِي قَبْلَ أَنْ يُصِيبَ الْخَطِيئَةَ یعنی دریاب بندهٔ مرا پیش
از آنکه از خطایی در وجود آید پس جبرئیل بامر ملک جلیل بزودی نازل شده گفت یا
يُوسُفُ أَتَعْمَلُ عَمَلَ السُّفَهَاءِ وَأَنْتَ مَكْتُوبٌ فِي دِيوَانِ الْأَنْبِيَاءِ یعنی ای یوسف
مباشر مشوی عمل سفیهان و ناقصان عقل را و حال آنکه نام تو در دیوان انبیا و
ارباب وحی ثبت است و ما میگوییم حضرت عزت باتش غضب خود بسوزاند جمعی را
که اعتقاد و آلایش معاصی بانبیا رخدادارند باین مرتبه که با وجود ملاحظهٔ این امور
و مشاهدهٔ امثال این تنبیهات جلی خود را از آن باز ندارند و در سوح دمت
شیطان در زنیده بر آن اصرار نمایند و چه خوب واقع شده است تشنیع زمخشری

صاحب کشاف که در تفسیر خود بعد از نقل این اقوال از ایشان بر ایشان کرده است داد حق
داد انصاف داده چه بعد از نقل کلام ایشان در بیان آنچه معتقد ایشان است از آن
عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست این امور و آنچه مثل آنست از اموریست که ارباب
حشو و جبر که دین ایشان بهتان است بر بهتان و افترای بر خدای تعالی و پیغمبران او ایراد
آن میکنند و تجویز صدق آن مینمایند و ارباب عدل و توحید یعنی معتزله که در روایات
و مقالات ایشان راه این مرضها نیست هرگز راضی نیستند بامثال این امور عجیبی که بمرتبه
نبوت و هدایت خلق فایز نمیشوند و اگر احیانا از یوسف علیه السلام ادنا زلتی
واقع میشد هر آینه در معرض تشنیع و ملامت در می آمد و توبه و انابتی که از او واقع
میشد در کلام مجید مذکور می بود چنانچه زلت و تقصیر آدم صفی علیه السلام در کلام مجید
مذکور است و همچنین آنچه از داود و نوح و ایوب و یونس علی نبینا و علیهم السلام واقع
شده و توبه که بعد از آن کرده اند و استغفاری که از ایشان واقع شده ذکر بعد در قرآن
هست و چون تواند بود که از یوسف علیه السلام مبادرت بامثال این امور واقع شده باشد
و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید او را ثنا کرده است و مخلص نامیده قال الله تعالی
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا و قال الله تعالی إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ
پس بیقین باید دانست که پای عزت آنجناب در آنچنان مقام لغزنده نهایت قرار
و ثبات داشته است و بر وجهی با نفس خود جهاد کرده است که ارباب همت و عزم
برآن وجه جهادی نمایند و در آن حال نظر بست بر دلایل حرمت و وجه قبح آن انداخت
تا آنکه بسبب آن از حضرت عزت مستحق آن شده است که ثنا و ستایش او در کتاب الهی

اسمانی که قبل از نزول قرآن بر انبیای سابق نازل شده واقع شود و بعد از آن در قرآن
مجید که حجت الهی است بر باقی کتابهای او و آنچه در آن مذکور است از آیات و بینات
مصداق آنهاست نیز شاد و بستایش آن سمت گذارش یافته است و اکتفا نشده است الا
باستیفای قصه و بیان تمام واقعه او و در ضمن سوره کامله علیحده تا بزبان صدق و
راستی تقریر کند حکایت او را بر جمعی که بعد از و باشند تا آخر الزمان چنانچه نسبت
بجد بزرگ او ابراهیم خلیل بعمل آمده و تا اقتدا کنند باو و پیروی او نمایند در عفت و
پرهیزکاری و پاکی ازار و ثبات ورزیدن در مواقعی که محل لغزش پای گرد است
و مقام در افتادن با عمال و دور از کار بستن بجو کرده اند حضرت عزت ایشان را حکمت آورد
بالنهایت خود سبب ایراد ایشان امری را که معجز شود و باعث نازل ساختن الهی سوره را در
کلام مجید که هی احسن القصص آیه ایست در شان آن بواسطه آن باشد که اقتدا کنند قوم
به پیغمبری از پیغمبران خدا در نشستن میان پای زن زنا کننده و گشودن بند ازار او باراده مباشرت
بروجه حرام و در آنکه نهی کند پروردگار او را از آن کار سه مرتبه و سه دفعه در ضمن آیات
قرآنی باواز بلند بگوش او رسانند و سرزنش و ملامتهای عظیم نمایند او را بواسطه اراده آن
کار و در مقام تهدید و وعید او در آیند بجدی که تشبیه کنند او را بمرغی که پر او ریخته باشد
وانهای در افتاده و پای عزم و اراده او اصلا تزلزل نیابد و هیچ اثری منتبه نشود تا آنکه
حضرت عزت جبرئیل را بفرستد که او را از آن عمل باز دارد و حال آنکه اگر حریص ترین مردم
در زنا کاری و دلیرتر و حشیم بخت ترین ایشان در آن کار ادنی مراتب آنچه ایشان به
پیغمبر خدا نسبت دهند آن داده اند مشاهده نماید هیچ شک نیست که در رگ او حرکت نماند

ونه در اعضای او قدرت و قوت و الحق جای تعجب است ایشان را از اختیار مذهبی که افحش
از آن متصور نیست و از در افتادن بفضیلت و گمراهی که هیچ چیز از آن روشن تر و ظاهر
تر نه تمام شد ترجمه کلام صاحب کشاف که فخر آخر ده او حضرت عزت او را از جانب
پیغمبران خود و فخر رازی نیز در تفسیر کبیر درین باب کلامی ایراد کرده که ترجمه اش چنین است
این مقام است برین وجه سمت گذارش مییابد هیچ شک نیست که جمعی که ایشان را برین واقعه دخل
بوده و در میان این کار بوده اند زیاده بر هفت کس نیستند اول یوسف علیه السلام
که روی سخن همه جا با اوست دوم زلیخا سیوم عزیز شوهر او چهارم زنانی که زلیخا ایشان را طلب کرده
بود تا بر حال او اطلاع یابند پنجم گواهان که یوسف بر صدق دعوی خود آورده بود که وشهد
شاهد من اهلها ششم حضرت عزت تعالی شانه که عالم السر و الخفیات است هفتم
ابلیس لعین که محرک سلسله فساد و اغوا و است و این هفت کس همه اعتراف کرده اند بپاکی
دامان یوسف علیه السلام درین واقعه از مباشرت بگناه و ارتکاب معصیت پس توقف در
آن باب بیش هیچ مسلمان سزاوار نباشد اما اعتراف یوسف علیه السلام آنجا که گفت
هی راودتنی عن نفسی یعنی زلیخا درخواست مرا از نفس من که کام خود را از من بر آرد و من
تن باو در ندادم و از و کناره میگرفتم جایی که مرا گفت رب السجن احب الی مما یدعو
ننی الیه یعنی بار خدایا زندان را دوست تر میدارم از آنچه این زنان مرا بآن میخوانند
یعنی مباشرت بزنا و اما اعتراف زلیخا آنجا که گفت ولقد راودته عن نفسه
فاستعصم یعنی بتحقیق که در خواستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصل او کردم
پس نگاه داشت او خود را و تن بآن در نداد و همچنین بعد از آنکه زنانی که طلبیده بود که

بر حقیقت حال او اطلاع یابند اطلاع یافتند و اعتراف کردند زن عزیز بر پاکی یوسف که
گفت که الآن حصحص الحق انا راودته عن نفسه یعنی اکنون ظاهر و هویدا شد
آنچه حق و راستی است من خواستم یوسف را از نفس او و از روی وصل او نمودم و اما اعتراف
شوهر او عزیز آنکه بعد از آنکه دید که پیراهن یوسف علیه السلام از عقب دریده شده بود
رو بزنان خود کرده گفت انه من کیدکن ان کیدکن عظیم یعنی به درستی که این
از مکر و حیله شماست و تحقیق که کید و مکر شما بزرگست در نزد ... در نفوس تاثیر میکند و
اما اعتراف زنان جایی که گفتند امرأة العزیز تراود فتاها عن نفسه قد شغفها
حبا انا لنریها فی ضلال مبین در کشف آورده که پنج زن بودند از آن پنج نفر
از خواص عزیز با هم در شهر مصر نشسته غیبت زلیخا میکردند و گفتند زن عزیز یعنی زلیخا طلب
کرده است غلام خود را از نفس او یعنی آرزوی آن کرده است که کام او برآورد و به درستی
که شکافته است غلاف دل او از دوستی یعنی دوستی و محبت یوسف بدرون دل او
در آمده است به درستی که ما می بینیم زلیخا را در گمراهی هویدا و خطایی ظاهر دیدار که با وجود
شوهری مثل عزیز مصر شیفته در مرغوبه گردد و جایی که گفتند حاش لله ما علمنا علیه
من سوء یعنی پاکست خدای تعالی از آنکه عاجز آید از آفریدن مردی پرهیزکاری پاکیزه روزگار
مانند یوسف ندانستیم ما بر او امری که بد و ناسزاوار باشد و اما اعتراف شوهر قوله تعالی
وشهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو
من الکاذبین وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین
فلما رای قمیصه قد من دبر قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم

چون نسبت این اراده را زلیخا داده بود و دامان عفت خود را از آلایش بآن پاک
و انمود عزیز گفت چون راستی این حرف بمن ظاهر شود و هیچ کس غیر از شما
از این واقعه خبردار نیست یوسف گفت در آن خانه کودکی بود چهار ماهه عزیز گفت
کودکی در آن سن چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام فرمود که خدای من قادر
است بر آنکه او را بسخن در آورد و نقلست که عزیز از آن کودک پرسید که توجیهی کودک
کودک بقدرت ربانی بسخن در آمد و گفت راست میگوید و خدای تعالی از این خبر
میدهد که وشهد شاهد من اهلها یعنی گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا
و گفته اند که او پسر عم زلیخا بود و از روی حکمت گفت اگر گریبان یوسف از پیش پاره
شده باشد زلیخا در دعوی خود صادق است و او کاذب و اگر از عقب پاره
شده باشد او صادق است و زلیخا کاذب چون نظر آوردند گریبان او از
عقب پاره بود و صدق دعوی او بر عزیز ظاهر شد و اما شهادت حضرت عزت
بر عفت و پاکی یوسف قوله تعالی کذلک لنصرف عنه السوء و
الفحشاء انه من عبادنا المخلصین بعد از آنکه خبر داد از آنکه زلیخا قصد با
شرارت یوسف کرده و اگر نه بود آنکه یوسف مشاهده برهان پروردگار خود مینمود
هر آینه قصد زلیخا میکرد یعنی چون مشاهده برهان ما کرد و قصد او نکرد میفرماید که همچنین او را
ثبات دادیم در طاعت حق و برهان خود را باو نمودیم تا گردانیم از وی بدی
و اعمال ناشایست را یعنی زناکاری به درستی که او از بندگان خالص ماست یعنی
پاک گردانیده شده از هر ناشایست و اما اقرار ابلیس بآن جایی که میگوید فبعزتک لا

لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ یعنی بعزت و بزرگی تو که پروردگار
عالمیانی قسم که در مقام اغوا و گمراهی جمیع فرزندان آدم در خواهم آمد الا جمعی از ایشان
که بصفت اخلاص متصف باشند یعنی بر ایشان دست نخواهم داشت و دانسته شد که
یوسف از بندگان مخلص بود پس گوییم جمعی که نسبت ارتکاب این عمل بیوسف علیه السلام
میدهند اگر از اتباع حق اند شهادت حق تعالی عز و علا بطهارت دامن او از آلایش آن
عمل قبول کنند و اگر از اتباع شیطان اند باقرار و اعتراف او عمل نمایند تا اینجا بود ترجمه
کلام امام فخر رازی با ترجمه آیاتی که ایراد کرده است و الحق این کلامیست در غایت
لطافت و بیانی است مقرون بکمال حسن و ظرافت والله الهادی انجام کلام بعضی
مفسرین که تجویز نسبت خطا به پیغمبران علیهم السلام کرده اند و ایشان را از گناهان کبیره
و صغیره معصوم میدانند در تفسیر آیه وافی هدایتی که بر سؤال چهارم مأمون اشتمال دارد
یعنی قوله تعالی لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ چون بحسب ظاهر دلالت
بر صدور گناه از حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله در زمان گذشته
و آینده مضطرب و مختلف است و بچند وجه در مقام توجیه و تأویل آن در آمده اند
و تحقیق درین باب آنست که بر زبان معجز بیان امام علیه السلام جاری شده است و بعد
از تحقیق رسیدن نقل این حدیث شک و تردد در آن باب نیست و بعضی از ارباب
تواریخ و اصحاب سیر ذکر کرده اند که مشرکان مکه پیش از آنکه فتح مکه بشود میگفتند اگر
محمد علیه السلام بر خانه خدا متمکن شود و حکم او در حرم الهی جریان یابد معلوم ما خواهد شد
که او پیغمبر بر حق است و دعوت او که ما را از ترک عبادت اصنام و پرستش ایشان میکند

مقرون بصواب است و چون مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما بر دست آنحضرت مفتوح
شد اقوام مشرکین از اطراف بتحقیق این پیغمبر نمودند فوج فوج بشرف اسلام که دین الله
عبارت از آنست در آمده اذعان بتصدیق نبوت محمد علیه السلام کردند چنانچه سوره کریمه
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا
بآن ناطق است و انکاری که بر حضرت داشتند بر آنکه ایشان را از ترک پرستش اصنام
دعوت می نمود و از آن زایل گردید و گناهی که بحضرت نسبت میدادند بسبب دعوت
مذکور باعتقاد ایشان مغفور و آمرزیده گشت چنانچه درین حدیث از امام علیه السلام تصریح
بآن واقع است و اگر باین تأویل قایل نشویم و حمل کنیم ذنبی را که در آیه واقع است بر ظاهر
چنانچه اکثر مفسرین فهمیده اند تعلیل فتح مکه بآمرزش گناهان مقدم و مؤخر صحیح نخواهد بود
زیرا که مفتوح ساختن الهی مکه را بجهت حضرت صلاحیت آن ندارد که سبب غفران
گناه او شود مگر آنکه مرتکب بعض تأویلات بعیده باید شد مثل آنکه گفته شود که چون
فتح الهی مکه را بدست آنحضرت متضمن جهاد آنحضرت بود با کفار و جهاد با کفار از عبادات
و عبادت بمقتضای إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ باعث غفران گناه پس فتح
مکه سبب آمرزش گناه بوده باشد و امثال این توجیهات دور از کار و اما بنا بر آنچه
امام علیه السلام فرموده است که سبب بودن فتح مکه مر آمرزش گناه حضرت را ظاهر است نه آنکه
احتیاج به بیان داشته باشد و گنجایش شک و ریب نیست و جمعی از اکثر علمای امامیه
و مفسرین ایشان رضوان الله علیهم مثل شیخ الطایفه شیخ ابوجعفر طوسی و امین
الاسلام شیخ علی طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان و سید مرتضی علم الهدی که با وجود

که ابن بابویه تصانیف بسیار که در تفسیر و حدیث و علم کلام دارند و در هیچ یکی از کتب خود
متوجه ذکر این جواب از سوال مذکور نشده اند و وجهی چند درین باب ذکر کرده اند
که نهایت ضعف و تکلف آنجا هست با آنکه این حدیث در بعضی مصنفات علی
بن بابویه مثل عیون اخبار الرضا و غیر آن مذکور است و زمان ایشان مقدم است
اما جمعی که تجویز صدور گناه از انبیا علیهم السلام کرده اند و ایشان را معصوم نمیدانند
بعضی که تجویز صدور صغیره و کبیره هر دو کرده اند گناه را در آیت بر معنی ظاهر حمل
کرده اند و گفته اند که مراد بما تقدم و ما تأخر آن نه هست که پیش از نبوت از حضرت واقع
شده و گناهی که بعد از نبوت بصدور رسیده یا آنچه پیش از فتح مکه و بعد از آن
بعمل آمده یا آنچه تا حال که زمان نزول آیت است واقع شده و آنچه بعد ازین واقع میشود
یا گناهان پدر و مادر او که پیشتر بوده اند یعنی آدم و حوا و گناهان امت او که بعد از او
خواهند بود و بعضی که تجویز صغیره سهوا کرده اند و امام عصمت ایشان را از آلایش کبایر
پاک میدانند گناه را در آیت بر گناه صغیره حمل کرده اند و توجیه ما تقدم و ما تأخر
بر وجوهی کرده اند که مذکور شد و جمیع این وجوه چنانچه مخفی نیست رکیک است در
آنکه نتیجه و تعلیل فتح مکه آمرزش گناهان حضرت نیست مگر بتاویل بعید و باید دانست
که بنا بر تفسیر امام علیه السلام حمل ما تقدم و ما تأخر بر گناهی که پیش از نبوت و بعد
از آن بعمل آمده ممکن نیست زیرا که دعوت مشرکین بدین حق و ترک پرستش اصنام
که باعتقاد ایشان گناه بوده پیش از نبوت واقع نبوده است و همچنین نمیتوان بر
پیش از فتح مکه و بعد از آن حمل کرد بواسطه آنکه بعد از فتح اعتقاد ایشان بر گناه بودن

ان

آن باقی ماند و همه مسلمان شدند مگر آنکه بگوییم ما تأخر نظر بجمیع ایشان است که خبر فتح تا مدتی
بایشان رسید و تا آنوقت بر آن اعتقاد باقی بودند و اگر حمل شود بر آنچه قبل
از هجرت و بعد از هجرت از حضرت واقع شده چندان دور نخواهد بود والله
اعلم بحقایق کلامه **حدیث هفدهم** روایت
شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار امین الاسلام محمد بن یعقوب
الکلینی از جمعی از اصحاب حدیث ما که عبارت از علی بن ابراهیم بن هاشم
القمی ثقه صحیح المذهب و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن عبدالله
بن امیه و علی بن الحسین باشد از احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوال
او در صدر حدیث دوم سبق ذکر یافت از شریف بن سابق تفلیسی که اصل او
از کوفه بوده است و چون از آنجا بتفلیس نقل کرده بتفلیسی اشتهار یافته و اکثر
علمای رجال ضعیفش دانسته اند اما گفته اند که صاحب فضل کتابی بوده و در حدیث
تصنیف کرده از فضل بن ابی قره تمیمی سهندی است که اصل او از آذربایجان است و از
آنجا بارمینیه نقل کرده و علمای رجال ضعیفش دانسته اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که گفت قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتِ الْحَوَارِ — در بیان مجالست
يُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللهَ رُؤْيَتُهُ
وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ **شرح** کلام بلاغت
نظام در ضمن دو بیان **بیان اول** گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله که گفتند حواریان
بعیسی علی نبینا و علیه السلام که ای روح الله با که مجالست و همنشینی نمائیم عیسی

و نموده‌اند با کسی که دیدن او خدا را بیاد شما دهد و سخن کردن او علم شما را زیاده گرداند
و عمل او باعث رغبت شما شود بآخرت **بخش دوم** قالت الحواریون
حواریون جمع حواری است و حواری یعنی یاری دهنده مطلق است یا یاری
دهنده پیغمبران و مراد جمعی‌اند از اصحاب عیسی علیه السلم که بمرتبه اختصاص بآنحضرت
داشتند و انصار او بوده‌اند و گفته‌اند ایشان را از آن واسطه حواریان میگفتند که حرفت
ایشان گازری بود و جامه‌ها را از اوساخ ظاهری پاک ساخته سفید میکردند
زیرا که حواری مشتق از حورات بفتح حا یعنی سفید خالص قال فی القاموس
حَوَّرَتْهُ أَيْ غَسَلَتْهُ وَبَيَّضَتْهُ و بعضی علما گفته‌اند که ایشان در واقع
گازر و اهل حرفت نبوده‌اند و اطلاق این نام بر ایشان کنایه از آنست که بزلال مواعظ
و نصایح نفوس مردم را از اوساخ اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسندیده پاک
میکردند و بعالم نور که موقف قرب رضای حق است رسانیده از ظلمات
جهل و نادانی میرهانیدند مَنْ تُذَكِّرُكُمُ اللّٰهَ رُؤْيَتُهُ توصیف کرده است
عیسی علی نبینا و علیه السلم درین حدیث کسی را که تجویز مجالست و همنشینی او
نموده است بسه صفت اول آنکه دیدن او باعث یاد آمدن خدا باشد چنانچه
دیدن ارباب زهد و مشاهدات ارباب اصحاب کشف و ریاضت این معنی مشاهده
میشود دوم آنکه کلام او موجب زیادتی علم همنشینان باشد و باعث خلاصی
ایشان از ورطت جهل و نادانی سیم عمل او باعث رغبت بآخرت شود یعنی دیدن
اعمال و عبادات او باعث اقبال و میل خاطر بقیام باعمال اخروی و باز داشتن

نفس

نفس از اشتغال دنیوی و بباید دانست که مراد بمجالست و همنشینی درین حدیث
همان است که متضمن الفت و زیادتی مخالطت و مصاحبت بوده باشد و این معنی
اشعار بآن دارد که کسی متصف بآن صفات نباشد نباید با او مجالست و مخالطت
نمود و ترک مصاحبت او باید کرد چنانچه شاعر گوید **نظم** با هر که نشستی و نشد جمع
دلت ٭ وز تو نرهید زحمت آب و گلت ٭ زنهار ز صحبتش گریزان میباش ٭ ورنه
نکند روح عزیزان بحلت ٭ چه جای کسی که بضد این صفات متصف باشد مثل اکثر
ابنای این زمان که دیدن ایشان باعث دور شدن از یاد خداست و کلام ایشان
باعث زیادتی جهل و غوا و مشاهده کردن اعمال ایشان باعث دلیری و در اقدام
باعمال بد و کردار ناشایست پس خوش حال کسی که توفیق کناره گرفتن از ایشان یافته
باشد و شیوه عزلت و انزوا و موانست و الفت بخدای تعالی پیش گرفته چه سبب
باشد که مخالطت و مصاحبت ایشان منجر بامانت قلب و فساد اعتقاد شود و منتهی
بحصول صفات و اخلاق که متضمن هلاک نفس و زیانکاری دنیا و آخرت گردد نعوذ
بالله من ذلک و در حدیث وارد است که فِرَّ مِنَ النَّاسِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ
یعنی بگریز از مردم چنانچه از شیر درنده میگریزی و از معروف کرخی رضی الله
عنه نقل است که بامام جعفر صادق علیه السلم گفت وصیتی کن مرا که از آن منتفع
شوم حضرت فرمودند أَقْلِلْ مَعَارِفَكَ یعنی آشنایان خود را کم کن باز گفتم زِدْنِي
یعنی زیاده کن ای فرزند رسول خدای حضرت فرمودند أَنْكِرْ مَنْ عَرَفْتَ
مِنْهُمْ یعنی منکر شو کسی را که با او آشنا شده یعنی ترک آشنایی او کن و

بخدا پرداز و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب
تحصین که از مصنفات اوست از ابن مسعود که گفت رسول خدای صلی الله علیه
و آله فرمودند لیأتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه الا
من یفرّ بدینه من شاهق الی شاهق ومن جحر الی جحر کالثعلب باشباله
قالوا ومتی ذلک الزمان قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی
الله فعند ذلک حلّت العزوبة قالوا یا رسول الله امرتنا بالتزویج
قال بلی ولکن اذا کان ذلک الزمان فهلاک الرجل
علی یدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلی یدی زوجته وولده
فان لم یکن له زوجة ولا ولد فعلی یدی قرابته وجیرانه قالوا
وکیف ذلک یا رسول الله قال یعیّرونه بضیق المعیشة ویکلّفونه
ما لا یطیق حتی یوردوه موارد الهلکة یعنی هر آینه خواهد آمد بر مردم
زمانی که دین هیچ صاحب دینی بسلامت نماند الا کسی که بگریزد از سر کوهی
بسر کوهی و از سوراخی بسوراخی مانند روباه با بچهای خود جمعی که حاضر بودند
گفتند کی خواهد بود آن زمان ای رسول خدای حضرت فرمودند که هر گاه که مردم
تحصیل معیشت نتوانند نمود مگر بارتکاب معاصی خدا و دست زدن بامور[ی]
که ارتکاب آن بر ایشان جایز نیست پس در آن هنگام عزب بودن حلال خواهد
بود مردم را ترک کدخدایی حرجی نیست گفتند ای رسول خدا نه تو ما را امر کرده
بکدخدایی و زن کردن حضرت فرمودند بلی چنین است و لیکن چون آن زمان برسد

هلاک

یفرّ بدینه

هلاک مرد در دست پدر و مادر او خواهد بود و اگر پدر و مادر نداشته باشد
در دست زن و فرزندان و اگر زن و فرزندان نداشته باشد در دست قرابتان و همسایگان
او گفتند چون خواهد بود آن ای رسول خدای فرمودند سرزنش و ملامت او
خواهند نمود در تنگی معیشت و ناداری و تکلیف او خواهند نمود ~~بر تنگی معیشت و~~
~~ناداری~~ و تکلیف او خواهند نمود بامور[ی] که طاقت او بآن نرسد تا آنکه
برسانند او را بمقامی که باعث ارتکاب معاصی و هلاک دین او باشد پس ای برادر
که از صحبت خود حق اشتغال نمایی و عزت دنیا و آخرت خود را در عزلت و
انزوای از ماسوی الله دانی مصنف گوید و عزلت آرای فرزانه مرد :. و از جمیع ماسوی الله
باش فرد :. هر کرا توفیق ره آمد دلیل :. عزلتی بگزید و رست از قال و قیل :. عزت اندر
عزلت آمد ای فلان :. تو چه جویی ز اختلاط این و آن :. گر تو خواهی عزت دنیا و
دین :. عزلتی از مردم عالم گزین :. چون شب قدر از همه مستور شد :. لا جرم از پای
تا سر نور شد :. اسم اعظم چونکه کس نشناسدش :. سروری بر جمله اسما باشدش :.
گر تو هم از خلق پنهان بوده[ای] :. لیلة القدری و اسم اعظمی حدیث نوزدهم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن بابویه
از حسین بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی خزاز از موسی
بن اسماعیل المروزی از اسمعیل پدر او که در صدر حدیث یازدهم احوال
ایشان گذشت از امام موسی کاظم علیه السلم از آبای بزرگوار آنحضرت از
امیر المؤمنین و امام المتقین علیه وعلیهم سلام الله الملک الامین که آنحضرت

اگر زن و فرزند

در باب بعضی از مطالب احوال ... [illegible]

گفت ان یهودیا کان له علی رسول الله صلی الله علیه و آله
دنانیر فتقاضاه فقال یا یهودی ما عندی ما اعطیك قال
فانی لا افارقك یا محمد حتی تقضینی فقال علیه السلام اذاً اجلس
معك فجلس علیه السلام معه حتی صلی فی ذلك الموضع الظهر
والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة وكان اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله یتهددونه ویتواعدونه فنظر
رسول الله صلی الله علیه و آله الیهم فقال ما الذی تصنعون
به فقالوا یا رسول الله یهودی یحبسك فقال علیه السلام لم یبعثنی
ربی عز وجل بان اظلم معاهداً ولا غیره فلما علا النهار قال
الیهودی اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
وشطر مالی فی سبیل الله اما والله ما فعلت بك الذی فعلت الا
لانظر الی نعتك فی التوریة فانی قرأت نعتك فی التوریة محمد بن
عبد الله مولده بمكة ومهاجره بطیبة ولیس بفظ ولا غلیظ ولا
سخاب ولا متزین بالفحش ولا قول الخنا وانا اشهد ان لا اله الا
الله وانك رسول الله وهذا مالی فاحكم فیه بما انزل الله وكان
الیهودی ذا المال ثم قال علی علیه السلام كان فراش رسول الله
صلی الله علیه و آله عباءة وكانت مرفقته ادم حشوها لیف
فثنیت له ذات لیلة فلما اصبح قال لقد منعنی الفراش اللیلة الصلوة

فامر

فامر علیه السلام ان یجعل بطاق واحد **شرح** كلام بلاغت نظام آن
خلاصه آفرینش در ضمن دو بینش **بینش اول** خلاصه كلام معجز نظام حضرت امیر
علیه السلام آنكه بدرستی كه یهودی را بر رسول خدای صلی الله علیه و آله دیناری چند
بود وقتی تقاضای آن وجه از حضرت رسول الله نمود حضرت فرمود ای یهودی
نزد من چیزی نیست كه بتو دهم كنایه از آنكه چند روز صبر كن كه چیزی بهم رسد یهودی گفت
بدرستی كه مفارقت نمیجویم از تو ای محمد تا حق مرا ادا كنی حضرت فرمود اینك
با تو می نشینم تا وقتی كه تو رضای بان داشته باشی و نزد او نشستند تا وقتی كه در همان
موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را گذاردند اصحاب چون آن حال را مشاهده
كردند در مقام تهدید و وعید یهودی در آمدند پس نظر حضرت صلوات الله علیه و
آله بر ایشان افتاد فرمودند چه دارید با این مرد او چه میخواهید بكنید گفتند ای رسول
خدا یهودی در مقام حبس تو شده است چون توانیم این را گذارد ایند حضرت فرمودند
كه خدای من عزیز است و بزرگ مرا از برای آن بر خلقان خود نفرستاده است
كه بر جمعی كه در امان من در آمده اند و با ایشان عهد كرده ام كه در امان من باشند
ستم نمایم و نه بر غیر ایشان پس چون آفتاب بلند شد و حضرت همچنان در آن مقام
ثبات داشت یهودی زبان بكلمه اسلام گشوده گفت اشهد ان لا اله الا
الله واشهد ان محمدا رسول الله و اینك نصف مال من مبذول راه خدا است
بخدا قسم كه من مرتكب این عمل نشدم و در مقام حبس تو در نیامدم مگر آنكه بواسطه
آنكه بخاطر آوردم و ببینم كه وصف ترا كه در توریة دیده ام آنچنان هست یا نه و یقین

من بر حقیقت تو حاصل شود چرا که من نعت و ستایش ترا در توریة برین وجه
خوانده‌ام که محمد پسر عبدالله مولد او در مکه معظمه خواهد بود و مکان هجرت
او از مکه بمدینه طیبه نه بدخلق خواهد بود و نه سنگین دل و نه درشت گو و بلند
آواز در مقام ایذا کسی بدشنام و سخنان ناخوش نخواهد بود و اینک من
الله گواهی میدهم که خداوندی برای پرستش نیست مگر معبود بحق و آنکه
تو رسول خدایی تحکم وانت مال من حکم کن بآن آنچه خدا فرموده است و یهودی
مذکور صاحب مال بود و جمعیت داشت بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلم فرموده
که فراش یعنی جامه خواب حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه وآله عبای
آنحضرت بود و بالشی که بر آن تکیه میفرمودند از پوست بود و حشو آن لیف
خرما شبی از شبها بر سبیل اتفاق عبای مذکور را دو تا کرده فراش حضرت
ساخته چون صباح شد و از خواب بیدار شدند بر زبان مبارک آوردند که
امشب آسایش جامه خواب مانع آمد مرا از قیام نماز شب پس امر کرد که دیگران
چنان نکنند و بهمان یک لا اکتفا نمایند خیش و دم بان اظلم معاهدا معاهد
اسم مفعولست از عهد بمعنی امان داده شد و یا از عهد بمعنی ذمه یعنی کافر ذمی
شطر مالی فی سبیل الله شطر بمعنی نصف است و بمعنی جزو هم آمده خواه نصف باشد
و خواه نه و اینجا هر دو معنی محتمل است نخستین قول یهودی بعد ازین کلام که گفته فاحکم
فیه بما انزل گویا ناظر است باحتمال دوم چرا که تعیین جزو که چند است بحکم خدا
احتیاج دارد که نصف چه نصف امریست معین الا لانظر الی نعتک فی التورية

یعنی

یعنی تا بدانم که نعت و ستایش که در توریة است نعت و ستایش تست یا نه و خصوصا
شده است در کلام بواسطه دلالت تمام بر مقصود و متکلم مولده بمکه بکه بمعنی
نقص و هلاک است قال فی القاموس بکه ابکه و نقصه و اینکه بلد الحرام را بکه
نامیده اند بواسطه آنست که محل نقص و کم شدن گناهان است یا فانی و مرتفع
گردیدن آن بواسطه آنکه هر کس قصد آنشهر کرد از روی ظلم و عدوان هلاک گردید
چنانچه نسبت باصحاب فیل واقع شد و مهاجره بطیبه مهاجر بفتح جیم [illegible]
هجرت است و هجرت بکسر ها و ضم آمده بمعنی بیرون آمدن از ملکی بملک
دیگر و طیبه بفتح طا و سکون یا مدینه رسول است لیس بفظ و لا غلیظ و لا سخاب
فظ و غلیظ در معنی نزدیک بهم اند یعنی بدخلق و سنگین دل و درشت گو و
سخاب بسین منقطه و خای مشدده قبل از الف و بای یکنقطه صیغه مبالغه صخب
است بتحریک خاکه بمعنی شدت صوت و فریاد کردن است عرب میگوید تصاخب
القوم یعنی تصایحوا و تضاربوا یعنی بر یکدیگر فریاد کردن و یکدیگر را زدن و لا مترنن
بالفحش و لا قوال الخنا مترنن بزای منقطه و دو نون از ترنن بفتح را و تشدید نون ماخوذ است
که بمعنی آواز است قال فی الکنز الصوت رنّ یرنّ رننا صاح و خنا بفتح خای نقطه
دار و بعد از آن نون مرادف فحش است یعنی هر دو بیک معنی اند و تفنن در عبارت
واقع شده است کان فراش رسول الله صلی الله علیه وآله عباءة ما زعبا می تواند
بود که ضمیر غایب باشد راجع بحضرت رسالت و میتواند بود که تای اصل کلمه باشد که
در حالت وقفی ها میشود چه عبا و عباءة هر دو در لغت آمده قال فی الصحاح العباء

القاموس ...

کما معروف کالعبادة وکانت مرفقتنا ادما مرفقه یعنی بالش است و ادم بفتح
همزه و دال جمع ادیم که بمعنی پوست است یعنی بالش حضرت پوستی چند بود که باهم
تعبیه کرده بودند لقد منعنی الفراش اللین الصلوة یعنی چون فراش من لین و نرم شده
بود و لینت و نرمی که از آن محسوس من میشد مانع آمد نفس مرا از قیام نماز و نفس من
اقبال آن نکرد که از آن مفارقت جویم و نماز شب بر خیزم و گویا حضرت صلوات الله
علیه و آله از نماز درین مقام بعض نماز شب را خواسته چه علمای ما رضوان الله
علیهم برآنند که برپای داشتن بعض شب و قیام نماز وتر از واجبات مختص بآنحضرت
بود و ترک او بر ایشان جایز نبود والله الهادی الی الصواب

حدیث سیم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از جمعی از اصحاب ما که در صدر حدیث هجدهم بیان ایشان شده از احمد بن محمد بن خالد
البرقی که احوالش در صدر حدیث دوم سبق ذکر یافت از منصور بن عباس ابوالحسن
الرازی که ساکن بغداد است و کتابی بزرگ در نوادر منسوب باوست از سعید
بن جناح که جلیل القدر و ثقه بوده است و صحبت امام علی نقی ع کرده از عثمان بن
سعید العمری که مکنی بابی عمرو بوده و ثقه و جلیل القدر است و از اصحاب امام علی نقی علیه السلم
از عبد الحمید الکوفی از مهاجر بن زید الاسدی که هر دو از اصحاب صادق علیه السلم
اند از امام بحق ناطق حضرت صادق علیه السلم که آنحضرت فرمودند که مر عیسی ابن
مریم علیه السلام علی قریة قد مات اهلها وطیرها ودوابها فقال

اما

اما انهم لم یموتوا الا بسخطة ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون
یا روح الله وکلمته ادع الله ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت اعمالهم
فنجتنبها فدعا عیسی علیه السلام ربه فنودی من الجو ان نادهم
فقام عیسی علیه السلام علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه
القریة فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله وکلمته فقال
ویحکم ما کانت اعمالکم قال عبادة الطاغوت وحب الدنیا مع
خوف قلیل وامل بعید وغفلة فی لهو ولعب فقال کیف کان
حبکم للدنیا قال کحب الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا وسررنا
واذا ادبرت عنا بکینا وحزنا قال کیف کانت عبادتکم للطاغوت
قال الطاعة لاهل المعاصی قال کیف کانت عاقبة امرکم فقال بتنا
لیلة فی عافیة واصبحنا فی الهاویة فقال وما الهاویة فقال
سجین قال وما سجین قال جبال من جمر توقد علینا الی یوم القیامة
قال فما قلتم وما قیل لکم قال قلنا ردنا الی الدنیا
فنزهد فیها قیل لنا کذبتم فقال ویحک کیف لم یکلمنی غیرک
من بینهم قال یا روح الله انهم ملجمون بلجم من نار
بایدی ملائکة غلاظ شداد وانا کنت فیهم ولم اک منهم
فلما نزل العذاب عمنی معهم فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم
لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها فالتفت عیسی علیه السلام

بالليل

الی الحواریین قال یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش
والنوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا والآخرة شرح
کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول
خلاصهٔ کلام امام علیه السلام آنکه مرور کرد عیسی بن مریم علیه السلام بدیهی دید
که اهل آن دیه همه بر جای خود مرده اند و کسی مباشر دفن ایشان نشده و از
مرغان و سایر حیوانات و دواب آن اثری نمانده رو باصحاب خود کرده
گفت آن مردمی که اینجا مرده اند مگر بغضب الهی که بسبب گناهی که از ایشان در وجود
آمده ایشان را فرا گرفته است چه اگر متفرق و جدا جدا فوت میشدند یکدیگر را دفن
میکردند پس حواریان که صفت ایشان رفت گفتند ای روح الله و ای کلمة الله
دعا کن بدرگاه الهی که ایشان را زنده گرداند از برای ما تا خبر دهند ما را که اعمال ایشان
چه بوده که بآن عمل متوجب این عقوبت شده اند تا ما پرهیز از آن عمل کرده و از آن
مجتنب باشیم پس عیسی علیه السلام ملتمس ایشان را در معرض انجاح در آورده دعا
کرد بدرگاه الهی و احیای ایشان را از خدای خود درخواست پس دعای او را در حسن
اجابت در آورده ندا دادند که طلب کن ای عیسی ایشان را که جواب تو خواهند
داد پس عیسی علیه السلام در اثنای شب وقت تصفیهٔ هوا از کدورات انفاس
خلایق برخاست و بر جای بلند از زمین بر آمد و گفت ای اهل این دیه شخصی
از ایشان مبادرت بجواب او نموده گفت لبیک یا روح الله و کلمته عیسی
گفت وای بر شما خبر دهید مرا که اعمال شما در دار دنیا چه بوده و چه سبب

مستوجب این عقوبت شده اید آن شخص گفت عمل ما عبادت طاغوت بود
و دوستی دنیا با ترس اندک و آرزوی بسیار و نهایت غفلت و گرفتاری
لهو و لعب عیسی گفت دوستی شما بدنیا چون بود گفت مانند دوستی طفلها در
خود که هر گاه روی بما می آورد خوشحال و فرحناک میشدیم و هر گاه روی از ما بر
تافت میگریستیم و غمگین می شدیم عیسی علیه السلام گفت عبادت شما مر طاغوت
را چون بود گفت اطاعت میکردیم ارباب معاصی را و آنچه ما را بر آن
میداشتند بعمل می آوردیم عیسی گفت آخر شما چون شد گفت خوابیدیم شبی بجای
امن در عافیت حال و صباح خود را در هاویه دیدیم پرسید که هاویه چه چیز است
گفت سجین گفت سجین کدام است گفت کوههای آتشین که بجهت سوختن بر
می افروزد و شعله میکشد از برای سوختن ما تا روز قیامت عیسی علیه السلام
گفت در آن وقت شما چه گفتید و بشما چه گفتند گفت گفتیم ما را باز فرستید بدنیا تا زهد
و پرهیزکاری قیام نماییم و تلافی تقصیر که از ما در وجود آمده بکنیم بما گفتند دروغ
میگویید چون بدنیا باز گردید بقول خود عمل نخواهید کرد عیسی علیه السلام گفت چون
که غیر تو کسی از اینها با من سخن در نیامد و این امر بتو اختصاص یافت گفت ای
روح الله ایشان را از زیر لجامهای آتشین در آورده اند و سر آنرا بدست ملائکه
غلاظ داده و من اگر چه در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم و عمل
ایشان از من واقع نشده بود پس چون عذاب بر ایشان نازل شد مرا نیز با ایشان
فرا گرفت پس مرا بمویی در آویخته بر کنار دوزخ باز داشته اند

وشرف برافتادن در آن چنانچه نمی دانستم که روی در خواهم افتادن در
آتش بارهایی از آن خواهم یافت بن عیسی علیه السلام روی مبارک بجانب
حواریان کرد و گفت ای دوستان خدا معاش کردن بنان خشک و نمک
نیم کوفته و خوابیدن در مزبلها حالی است بسیار خوب گاهی که با عافیت دنیا
و آخرت باشد **بخش دوم** اما اللهم اما تخفیف میم حرف استفتاح است که در اول
جمله در می آید بواسطه تنبیه و آگاه کردن مخاطب بر شنیدن آن و گوش انداختن
تا وقتی که تمام گفته شود و گاه هست که الف را حذف میکنند مثل ام والله
زید قایم که در اصل اما والله بوده لم یوتوا الا سخطة بفتح سین و خا و ضم
سین و سکون خا هر دو آمده بمعنی غضب و لو ماتوا مستغرقین لتداعوا ظاهر است
که تداعوا درین فقره بمعنی دعوا استعمال یافته باشد مثل توانی که در لغت عرب
بمعنی ونی مستعمل است و ممکن است که بر همان معنی خود که مشارکت دو کس است
یا زیاده در فعلی باقی باشد بطایش بضربی از تکلف چنانچه مشارکت محمول شود بر
مشارکت اقوام و قبایل ایشان با یکدیگر چه مشارکت اشخاص چنانچه ظاهر است مقصود نیست
یا روح الله و کلمته **مترجم گوید** در اختصاص عیسی علیه السلام باین دو اسم اقوال
بسیار است و درین کتاب بذکر سه قول از آنجمله از برای هر یک اختصار میرود
اما در تسمیه بروح الله قول اول آنکه چنانچه باعث حیات تست عیسی علیه السلام باحیای اموات
یا احیای قلوب یا احیای دین قیام می نمود و چون آن نبود مگر بامر الله و اورا روح
الله نامیدند دوم آنکه روح او را که بدست صنعت الهی صورت بسته بود بی واسطه

اساس بشری پس سیوم آنکه روح بمعنی نفخ است یعنی بادی که از آن دمیدن دمند
و عیسی علیه السلام از نفخ جبرئیل علیه السلام در جیب مریم بوجود آمده بود و وجه
اضافه بالله آنکه آن نبود مگر بامر الله و اما در تسمیه او بکلمة الله قول اول آنکه بکلمهٔ
کن موجود شده بود بی واسطه پدر دوم آنکه در گهواره بامر خدا تکلم باین کلمه
نمود که انی عبد الله آتانی الکتاب سیم آنکه مردم باو هدایت می یافتند چنانچه بقرآن
که کلمة الله است هدایت می یابند فنود کل الجو جو بفتح جیم و تشدید واو فضای میان
اسمان و زمین است علی شرف مراد شرف مکان بلند است و گفته اند ازینجهت
که شریف را شریف نامیده اند چه تشبیه کرده اند بلندی و رفعت مرتبه را به بلندی و رفعت
مکانی قتال و یحکم و یح اسم فعل است بمعنی ترحم همچنانکه ویل بمعنی عذاب است
و بعضی از ارباب لغت هر یک را بمکان دیگری استعمال میکنند یعنی گاه در مقام
رحم ویل میگویند و در مقام عذاب ویح و گاه بر عکس عبادة الطاغوت طاغوت
بر وزن فعلوت است از طغیان که بمعنی در گذشتن از حد و اندازه است و در اصل
طغیوت بوده که لام آنرا بر خلاف قاعده و قیاس بر عین الفعل مقدم داشتند
بعد از آن قلب کرده اند یا را بواسطه تخفیف بالف و طاغوت را بر چند
معنی اطلاق میکنند بمعنی کاهن و شیطان و اصنام و هر کس که بزرگ و رئیس
اهل ضلال باشد و هر کس هم کسی را از عبادت خدای تعالی و هر که عبادت کند کسی را
غیر از خدای تعالی و گاه در کلام معجز ایضا مستعمل میشود چنانچه در آیهٔ کریمه یریدون
ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به یعنی میخواهند منافقان

که با وجود دعوی ایمان مرافعه خود را بسوی طاغی باغی برند که میان ایشان محاکمه نماید
و حال آنکه مامور بترک آنند و سبب نزول این آیه آن بود که یهودی را با منافقی
مخاصمه افتاد و بجایی محتاج شدند که پیش او مرافعه مهم خود کنند یهودی منافق
را بمحکمه نبوت کشید و بحکم حضرت مقدسه نبوی راضی شد و منافق بحکومت
کعب بن الاشرف که از جمله منافقان بود میل نمود و بحکم حضرت رضا نداد
پس حضرت عزت این آیه را فرستاد و گاه جمع استعمال می یابد چنانچه در آیه کریمه
وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ
إِلَى الظُّلُمَاتِ که صفت جمع واقع شده یعنی آنانی که کافر شده اند و حق را
پوشیده اند دوستان ایشان و متولی امور ایشان طاغوت اند که این
معاندان و شیطان و دیوان که طاغوت درین مقام عبارت از ایشانند بیرون
می آورند ایشانرا از نور که عبارت از ایمان و اشتیاق است بسوی ظلمات که
عبارت از کفر و زندقه است و غفلة فی لهو و لعب استعمال لفظ فی درین مقام
از روی مجاز است چنانچه در النجاة فی الصدق گفته اند زیرا که لهو و لعب
بحسب حقیقت ظرف غفلت نیست بلکه شئ منهی که با غفلت دارد بمعنی که منظر و
را با ظرف است و بعلاقه تشبیه مذکور لفظ فی استعمال شده و می تواند بود که فی
اینجا بمعنی مع باشد چنانچه در آیه کریمه ادخلوا فی امم گفته اند که بمعنی مع
امم است یا از برای سببیه باشد مثل قوله تعالی فذلکن الذی لمتننی فیه
که بمعنی لمتنی بسببه است اذا اقبلت علینا فرحنا و سررنا و اذا ادبرت عنا

بکینا

بکینا و حزنا این هر دو شرطیه در موقع مفسر جمله سابقه واقع اند که حب الصبی لامه باشد
یعنی بیان میکنند که حب صبی مادر بر چه وجه است و وجه مشابهت چیست
فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم کنایه از آنست که مشرف بوده است بر افتادن
در آن و می تواند بود که از آنمعنی صریح اراده شده باشد و در واقع او را
بموی معلق داشته باشند و شفیر بمعنی جانب و کنار است الکبکب فیها
الکبکب بصیغه متکلم مجهول است یعنی برو در انداخته می شوم در آن بالملح الجریش
یعنی نمک نیم کوفته قال فی القاموس جرش الشئ فهو جریش لم ینعم دقه **نمایش**
اول بدان ای عزیز که آنچه که آمرزنده شده بعیسی علیه السلام تقریر کرد از احوال
اهل قریه و صفاتی که وانمود کرد که ایشان بر آن بوده اند از خوف کم و امل
بسیار و گرفتاری بلهو و لعب و فرح تمام باقبال دنیا و حزن بسیار از ادبار آن
بعینه احوال و اوصاف ابنای این زمان است بلکه اگر نیک در نگری می یابی که اکثر
ایشان بخوف کم نیز متصف نیستند و خود را بکلی از ترس عذاب الهی فارغ
دارند نعوذ بالله من الغفلة و سوء العاقبة و چه نیکو واقع است آنچه نقل کرده است
از الشیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه در کتاب اکمال الدین
از بعضی حکما در تشبیه حال انسان و شره و میل او بدنیا و زخارف آن و در
افتادن او بلذات فانیه اش که بانواع کدورات و کثافات ممزوجست و غفلت
او از مرگ و آنچه بعد از آن در پیش است بحال شخصی که ریسمانی که در کمر او بسته باشد
و او را بچاهی آویخته و ته آن چاه مار بزرگ دهن گشاده منتظر آن باشد که چون

بیفشد لقمه خودش سازد و بر بالای چاه دو موش یکی سفید و یکی سیاه بآن ریسمان
درآویخته اندک اندک از آن می بریده باشند چنانچه لحظه از آن عمل باز نیایند و دیوار
آن چاه آلوده باندک عسلی باشد که بخاک دیوار آن چاه ممزوج شده باشد و زنبور
بسیار بر آن هجوم آورده و آن شخص با آنکه آن مار را بآن صفت در زیر خود میدیده
باشد و مشاهده آن موشان و عملی که بآن مشغول میکرده باشد اصلا التفات بایشان
و مآل کار خود نکند و همگی همت خود را مصروف لیسیدن دیوار و انداختن در کام کردن
از آن عسل بخاک مخلوط دارد و همیشه بعداوت و دشمنی آن زنبوران آن قیام داشته
باشد که چرا از استیفای حظ او مانع می آیند و با او در آن امر مشارکت دارند پس
چاه دنیاست و ریسمان عمر فانی و مار بزرگ دهان کشاده مرگ و موشان
روز و شب اند که اندک اندک از آن کم میکنند و لحظه از آن کار خالی نیستند و عسل
ممزوج بخاک لذتهای فانیه دنیاست که بانواع کدورات و الم ممزوج است
و زنبوران ابنای زمانند که بر سر جیفه دنیا ازدحام دارند شب و روز با
یکدیگر در مخاصمه و مجادله اند و الحق تمثیلی باین مناسبت و مثالی باین مطابقت
کم بنظر آمده ایده الله النصر والهدایة نمایش دوم بسا بوده باشد که گمان برده باشی
که اطلاق عبادت بر اطاعت و تبعیت اهل عصیان که درین حدیث بعمل آمده
بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و حال آنکه نه چنین است بلکه بحسب حقیقت است و
عبادت در حقیقت امری نیست سوی خضوع و خوار داشتن نفس در مقام اطاعت
انقیاد و ازین جهت است که حضرت عزت در کلام مجید تبعیت هوای نفس را عبادت

او نامیده است قال الله تعالی أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ یعنی آیا دیدی ای محمد
کسی را که خدا و معبود خود هوای نفس خود را دانسته و پیوسته بعبادت او قیام
دارد و در جای دیگر اطاعت شیطان را عبادت او گفته چنانچه میفرماید أَلَمْ أَعْهَدْ
إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
و تفسیر این با بسط کلام در باب مذکور در شرح حدیث یازدهم سبق ذکر
یافت و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب
زنی و مجمل از کتاب خود که بکافی موسوم است و بکلینی مشهور از امام الباطن و
الظاهر امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرموده من اصغی الی ناطق
فقد عبده فان کان الناطق یؤدی عن الله فقد عبد الله و ان کان یؤدی
عن الشیطان فقد عبد الشیطان یعنی هر کس گوش اندازد بگوینده بتحقیق که عبادت
او کرده است پس اگر گوینده مذکور از خدا گوید بدرستی که بعبادت خدا قیام
نموده خواهد بود و اگر از شیطان گوید بعبادت شیطان و نیز روایت کرده است
در کتاب مذکور در آخر بابی که از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم
که آنحضرت بر زبان مبارک جاری ساخته اند که من اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده
یعنی کسی که اطاعت نماید مردی را در معصیت بدرستی که بعبادت او قیام
نموده است و همچنین در کتاب علم از کتاب مذکور روایت کرده است
از ابی بصیر که گفت گفتم بامام جعفر صادق علیه السلم و پرسیدم از حقیقت تفسیر
قول الهی در قرآن مجید که اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من

دُونِ اللّهِ یعنی کافران علما و پیران خود را که اطاعت و انقیاد ایشان میکنند خدایان
و معبودان خود دانسته‌اند غیر الله تعالی حضرت ری نمودند و اللّه ما دعوهم
إلى عبادة أنفسهم ولو دعوهم ما أجابوهم ولكن
أحلوا لهم حراما وحرموا عليهم حلالا فعبدوهم لا
يشعرون یعنی بخدا قسم که علما و پیران ایشان ایشان را بعبادت نفس خود نخواندند
و اگر بآن میخواندند اجابت دعوت ایشان نمیکردند ولیکن حلال ساختند برایشان
حرامی چند را و حرام کردند برایشان حلالی چند را ایشان بآن گرویدند و بعبادت
ایشان قیام نمودند یعنی اطاعت ایشان در آنها کردند بروجهی که شعور بآن نداشتند
یعنی نمیدانستند که آنچه بآن قیام دارند در واقع عبادت ایشان است و هم در باب
مذکور روایت کرده است بطریق دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم که در جواب سوال
از آیه مذکوره فرمودند و الله ما صلوا لهم وما صاموا لهم ولكن أحلوا
لهم حراما وحرموا عليهم حلالا فاتبعوهم یعنی بخدا قسم که از برای ایشان نماز
نکردند و روزه نداشتند ولیکن حلال کردند بجهت ایشان حرامی را و حرام ساختند برایشان
حلالی را و آن تابعیت نمودند ایشان را در آن و هرگاه چنانچه دانسته شد تبعیت غیر و
انقیاد اوامر و نواهی او در حقیقت عبادت او باشد پس اکثر ابنای این زمان در
حقیقت بعبادت هوای نفس فانی و شهوت بهیمی و سبعی که بانواع متعدده و اجناس
مختلفه میکرده اقامت داشته باشند و اینها در حقیقت بتان ایشان باشند که همیشه
پرستش ایشان مینمایند و شرکانی که از غیر خدا بعبادتشان قیام دارند داشته باز آن

من حيث هو

بکوز

شوری نیست و شرک خفی عبارت از این حال است نسئل الله سبحانه العصمة و
التوفيق و چه خوب واقع است کلام رابعه عدویه رضی الله عنها در این مقام ما تلك
الف معبود مطاع أمره دون الله وتدعي التوحيد یعنی ترا هزار معبود
است که در اطاعت ایشان نهایت اهتمام داری غیر از خدای تعالی که معبود بر
حقست و هنوز دم از توحید میزنی الانجام بودن اهل آن دیه در کوههای آتشین که بواسطه
سوختن ایشان افروخته شده است تا روز قیامت چنانچه این حدیث بآن
ناطق است صریح است در آنکه در مدت برزخ که عبارت از ما بین موت و قیامت
عاصیان را عذابی خواهد بود و بر این معنی اجماع منعقد شده است و احادیث نبوی
نیز بآن ناطق است و آیات قرآنیه بر آن شاهد و علمای اکثر مذاهب اسلام اگرچه در
حقیقت و کیفیت آن خلاف کرده اند اما بر اصل آن اتفاق دارند و آنچه بر ما واجب
است تصدیق بوقوع آن عذابی است بعد از موت و قبل از حشر و اما کیفیت و تفصیل
آن که بر چه وجه و چه کیفیت خواهد بود و کدام وقت تحقق پیدا خواهد کرد ما بدانستن آن
مکلف نیستیم بلکه اکثر آن از آن قبیل است که عقول انسانی مدرک آن نمیتواند رسید
و فهم کیفیت و چگونگی آن نمیتواند نمود پس از بیان تفاصیل آن و بحث از چگونگی و کیفیتش
ساکت باید بود و معظم اوقات خود را صرف باید کرد در امری که اهم است
یعنی در تدبیری که ما را از آن بهر کیفیت و هر نوع که باشد برهاند و استحقاق آن را از ما
دفع کند و آن نیست مگر مواظبت و مداومت بطاعات الهی و اجتناب و دوری
کردن از منهیات او تا آنکه حال ما در اشتغال بحث از آن و تفحص از کیفیت و حقیقت

ان و فارغ بودن از فکر اموری که ما را از آن نجات و بهشت حال شخصی بباشد که
ما را از آن نجات و بهشت حال شخصی سلطان وقت او را بقید در آورده باشد و مقرر
داشته که چون فردا شود دست او را با پای بگناهی که از و صادر شده قطع نمایند
و گوش و بینی او را ببرند او اصلا در تدبیر آن نباشد که حیله انگیزد و کاری کند که دست او
سلامت ماند و گوش و بینی او از آفت قطع برهد و همیشه فکر آن داشته باشد که آیا دست
و اعضای مذکور را بکارد خواهند برید یا بشمشیر و قاطع آن زید خواهد بود یا عمر
و بعضی احادیث که درین باب از ائمه اهل بیت علیهم السلم وارد شده است در
آخر کتاب ان شاء الله تعالی بتفصیل ایراد خواهد شد و درین وقت بذکر یک حدیث از
آنجمله اقتصار میرود که روایت کرده است آنرا شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله
و رحمه الله بسندی که میرساند آنرا بامام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم که آنحضرت
فرموده اند ان بین الدنیا والآخرة الف عقبة اهونها و ایسرها الموت یعنی ما بین
دنیا و آخرت که عقبات از میان موت و قیامت باشد هزار عقبه در پیش است
که از همه سهل تر و آسان تر موت است و گویا اگر بدیده بصیرت ملاحظه شود درین
مقام همین حدیث کافی باشد والله الهادی بیت در ره عشق تو از آسودگی فنا
صد خطرات ٥ تا نگوید که چو عزم سر آمد رستم ٥ پوشیده نماند که آنچه آنرا تقریر کرد
که خود در میان ایشان بوده است و از ایشان نبوده و چون عذاب الهی نازل شده
او را نیز با ایشان فرا گرفته اشعار بآن دارد که از اهل معاصی و جمعی که مرتکب آن اند
کناره باید کرد و از ایشان عزلت باید گزید و با کره بودن در میان ایشان بحث

البته

آنست که با آتش ایشان باید سوخت و در عذاب با ایشان شریک باید بود و اگر چه در
افعال و اقوال شرکت با ایشان واقع نشده باشد و موافقت تمام باین معنی دارد
کلام معجز نظام الهی که إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا
فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ
وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا
در اخبار آمده است که چون جماعتی از مسلمانان مثل قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال
ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر
آمدند ایشان نیز همراه کافران بحربگاه حاضر شدند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حضرت
عزت در شان ایشان این آیه را فرستاد یعنی بدرستی که آنانکه ملائکه یعنی ملک الموت
و اعوان او قبض روح ایشان مینمودند در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود
بواسطه ترک هجرت از مکه با وجود قدرت بر آن گفتند ملائکه مذکور با ایشان از روی
زنش که در چه کار مشغول بودید از امور دینی و با کدام قوم اختلاط داشتید با کافران
یا موحدان ایشان گفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان در روی زمین و کفار بر ما غالب
بودند فرشتگان در مقام تکذیب ایشان در آمده گفتند آیا زمین خدا واسع و فراخ
نبود تا شما هجرت کنید از جای خود بطرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و
مدینه طیبه کرده اند پس آن گروه تارکان هجرت جای ایشان دوزخ است و
بد بازگشتی است دوزخ از اخبار او حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی در باب مجالست اهل معاصی از کتاب کافی از امام موسی

کاظم علیه السلام که آنحضرت نهی فرمودند بعض اصحاب خود را از مجالست و هم نشینی مردی
از اهل ضلالت و گمراهی آنشخص گفت مرا چه ضرر لازم آید هرگاه آنچه او میگوید نگویم و در
اعتقاد خود ثابت و راسخ باشم امام علیه السلام گفتند اما تخاف ان تنزل به نقمة
فتصیبکم جمیعا یعنی نمی ترسی از آنکه از شومی عقیده و کردار او بلایی بر او نازل شود و
و آتش دار تر و خشک را در معرض هلاک در آورده همه شما را فرا گیرد و مجملا اگر
از نزد او غلت از مردم سوای این فایده مترتب نباشد همین فایده کفایت و
منافع آن از تعداد حد و شمار بیرون است که بسیار از او منع و زیان باد منه رکه

حدیث بیست و یکم

روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن
یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از حماد بن عیسی که ذکر احوال ایشان
از پیش رفت از ابراهیم بن عمر الیمانی که اگر چه اکثر ضعیف دانسته اند اما نجاشی حکم بتو
ثیقش کرده است از ابن ابی عیاش که از راویان علی بن الحسین است از سلیم
بن قیس الهلالی که از امیر المؤمنین و حسنین و علی بن الحسین علیهم السلام هر چهار حدیث
روایت کرده است که گفت قلت لامیر المؤمنین علی علیه السلام انی سمعت
من سلمان و المقداد و ابی ذر شیئا فی تفسیر القرآن و من الاحادیث عن
النبی صلی الله علیه و آله غیر ما فی ایدی الناس ثم سمعت منک تصدیق
ما سمعته منهم و رأیت فی ایدی الناس اشیاء کثیرة من تفسیر
القرآن و من الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه و آله انتم تخالفونهم

فیها و یزعمون ان ذلک کله باطل افتری الناس یکذبون علی رسول الله
صلی الله علیه و آله متعمدین و یفسرون القرآن بآرائهم قال فاقبل
علی علیه السلام فقال قد سألت فافهم الجواب ان فی ایدی الناس
حقا و باطلا و صدقا و کذبا و ناسخا و منسوخا و عاما و خاصا و محکما
و متشابها و حفظا و وهما و قد کذب علی رسول الله صلی الله علیه
و آله فی عهده حتی قام خطیبا فقال ایها الناس قد کثرت علی
الکذابة فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار ثم کذب علیه
من بعده و انما اتاکم الحدیث من اربعة لیس لهم خامس رجل منافق
یظهر الایمان متصنع بالاسلام لا یتأثم و لا یتحرج ان یکذب علی رسول
الله صلی الله علیه و آله متعمدا فلو علم الناس انه منافق کذاب
لم یقبلوا منه و لم یصدقوه و لکنهم قالوا صحب رسول الله صلی الله
علیه و آله و رآه و سمع منه فاخذوه عنه و هم لا یعرفون حاله
و قد اخبره الله عن المنافقین بما اخبره و وصفهم بما وصفهم
فقال عز و جل و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع
لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الی ائمة الضلال و الدعاة الی النار
بالزور و الکذب و البهتان فولوهم الاعمال و حملوهم علی رقاب
الناس و اکلوا بهم الدنیا و انما الناس مع الملوک و الدنیا الا من
عصم الله فهذا احد الاربعة و رجل سمع من رسول الله صلی الله

عليه وآله شيئا لم يحفظه على وجهه ووهم فيه فلم يتعمد كذبا فهو
في يده يقول به ويعمل به ويرويه ويقول انا سمعته من رسول الله ص
فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو علم هو انه وهم لرفضه
ورجل ثالث سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله شيئا امر به ثم
نهى عنه وهو لا يعلم او سمعه ينهى عن رسول الله شيء ثم امر به وهو لا
يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ ولو علم انه منسوخ لرفضه ولو
علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه وآخر رابع لم يكذب
على رسول الله صلى الله عليه وآله مبغض للكذب خوفا من الله
وتعظيما لرسول الله صلى الله عليه وآله لم ينسه بل حفظ ما سمع على
وجهه فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم الناسخ من المنسوخ
فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فان امر النبي صلى الله عليه وآله مثل القرآن
ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه وقد كان يكون من
رسول الله صلى الله عليه وآله الكلام له وجهان كلام عام و
كلام خاص مثل القرآن وقال الله عز وجل في كتابه ما آتاكم الرسول
فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فيشتبه على من لا يعرف ولم يدر ما
عنى الله به ورسوله وليس كل اصحاب رسول الله صلى الله عليه
وآله كان يسأله عن الشيء فيفهم وكان منهم من يسأله و لا
يستفهمه حتى ان كانوا ليحبون ان يجيء الاعرابي والطاري فيسأل رسول الله

صلى الله



صلى الله عليه وآله كل يوم دخلة وكل ليلة دخلة فيخليني فيها أدور معه
حيث دار وقد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله انه لم يصنع ذلك
باحد من الناس غيري وربما كان يأتيني رسول الله صلى الله عليه و
آله اكثر ذلك في بيتي وكنت اذا دخلت عليه بعض منازله اخلاني و
اقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري واذا اتاني للخلوة معي في منزلي
لم تقم عني فاطمة ولا احد من بني وكنت اذا سألته اجابني واذا سكت
عنه وفنيت مسائلي ابتدأني فما نزلت على رسول الله صلى الله عليه
وآله آية من القرآن الا اقرأنيها واملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني
تأويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها وخاصها
وعامها ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت آية من كتاب
الله عز وجل ولا علما املاه علي وكتبته منذ دعا لي بما دعا وما ترك شيئا
علمه الله من حلال ولا حرام امر ولا نهي او شيء كان او يكون ولا كتاب
منزلا على احد قبله من طاعة او معصية الا علمنيه وحفظته فلم انس
حرفا واحدا ثم وضع يده على صدري ودعا الله لي ان يملأ قلبي علما
وحكما ونورا فقلت يا نبي الله بابي انت وامي منذ دعوت الله بما
دعوت لم انس شيئا ولم يفتني شيء لم اكتبه افتتخوف علي النسيان فيما
بعد فقال لا لست اتخوف عليك النسيان والجهل **شرح** كلام لا غث نظام
در ضمن آغاز و تمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **مشتمل** بر ادای که مخصوص بامیر المؤمنین علیه

حتى سمعوا وقد كنت ادخل على رسول الله صلى الله عليه وآله

بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم که من شنیده‌ام از سلمان فارسی و مقداد اسود و ابی
ذر غفاری چیزی از تفسیر قرآن و احادیث که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله روایت
میکنند غیر آنچه در دست مردم است و شنیده‌ام از تو تصدیق آنچه از ایشان شنیده‌ام
و دیده‌ام در دست مردم چیزهای بسیار از تفسیر قرآن و احادیث مصطفوی صلوات
الله علیه وآله که شما مخالفت میکنید ایشان را در آنها و زعم شما آنست که همهٔ آنها
باطل و کذبست آیا می‌بینید مردم را که بر پیغمبر خدای صلوات الله علیه دروغ می
بسته باشند از روی دانستگی و عمد و تفسیر میکرده باشند کلام خدای را از پیش
خود بی آنکه از کسی شنیده باشند ~~کلام خدای را از پیش خود بی آنکه از کسی شنیده باشند~~ راوی
گوید بعد از این سوال امیر المؤمنین علی علیه السلام روی بمن آورده فرمود که سوالی
کردی جواب آنرا بفهم بدرستی که در دست مردم حق هست و باطل هست و راست هست
و دروغ هست ناسخ هست که رفع حکم از آیه و حدیث دیگر کرده و منسوخ هست ~~که حکم آن~~
و آیت دیگر کرده و منسوخ هست که حکم آن بآیت دیگر یا حدیث دیگر باطل شده هست
عام هست که شامل چند چیز است و خاص هست که به بعض افراد اختصاص یافته است و
محکم هست که معنی مراد از آن واضح است برجمی که عارف بلغة باشند و متشابه هست
که برخلاف آنست محفوظ هست که آنچه هست بیاد مانده است و موهوم هست
که توهم آن کرده اند و در واقع نه آنچنان است و بتحقیق که دروغ بستند مردم بر رسول
خدا صلی الله علیه وآله در عهد آنحضرت تا آنکه برخاست روزی باراده خطبه خواندن
و گفت در آن خطبه که ای گروه مردم بدرستی که بسیار شده است دروغ گوی بر من

یا حدیث دیگر باطل

پس هر که بر من از روی دانستگی و عمد دروغ ببندد هر آینه قرار یابد منزل و نشیمنگاه
او در آتش و همچنین دروغ بستند مردم بر وی صلی الله علیه وآله بعد از وی و بدرستی که
حدیث از چهار کس بشما میرسد که ایشان را پنجمی نیست **اول** مردی که ببلای نفاق
مبتلاست بظاهر خود را مؤمن وا مینماید و اسلام ساختگی بر خود بسته و در باطن
بر کفر خود باقی است و متوجب گناه نمی داند و حرجی بر آن اعتقاد ندارد که از روی
عمد و دانستگی بر رسول خدای صلوات الله علیه وآله دروغ ببندد و اگر مردم بدانند
که او منافق و دروغگوست سخن او را در معرض قبول در نمی آورند و آنچه او نقل نماید درست
نمیدانند ولیکن میگویند این مرد از اصحاب رسول خداست صلی الله علیه وآله و بشرف
رؤیت آنحضرت مستسعد شده است و حدیث از آنحضرت استماع نموده و از وی حدیث
فرا میگیرند و ایشان را از حقیقت حال و نفاق او معرفتی حاصل نیست و حال آنکه خبر داده است
حضرت عزت از ارباب نفاق بآنچه خبر داده است و وصف کرده است ایشان را بآنچه وصف
ایشان را بآنچه ~~وصف ایشان~~ کرده است پس گفته است در حق ایشان وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ
تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ
آورده اند که ابن ابی مردی جسیم بود و خوشروی و شیرین سخن و جمعی از منافقان
نزدیک بهمین صورت بودند چون بمجلس پیغمبر صلوات الله علیه وآله می آمدند
مشاهده ایشان باعث تعجب آنحضرت میشد حضرت عزت این آیه فرستاد و نیز چون
می بینی منافقان را بشگفت می آورد ترا جسمهای ایشان از فربهی و تری و تازگی و
اگر سخن میگویند گوش میکنی مر سخن ایشان را و حال آنکه در عدم عقل و فطنت تفکر گویا

هم

ایشان چوبهای خشک شده اند بدیوار ها باز نهاده اند یعنی شبحی چنداند خالی از علم
و فطرت پس ماندند بعد از آن حضرت صلوات الله علیه و آله و تقرب جستند
بائمهٔ ضلال و جمعی که مردم را بآتش دوزخ میخوانند بسبب دروغ و بهتان که می بندند
پس ایشان را متوالی امور ساختند و رقاب مردم را در ربقهٔ اطاعت ایشان
نهادند و خوردند بسبب ایشان دنیا را و بدرستی که مردم بالطبع با پادشاهان و
دنیا اند مگر کسی که حضرت عزت نگاه داشته باشد او را و او را در پناه خود امنیت یکی از چهار
کس که مذکور شد دویم مردی که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده است چیزی را
و آنچه شنیده است حفظ نکرده است و در وهم افتاده پس اگر چه از روی دانستگی
و عمد بر آنحضرت دروغ نبسته اما آنرا که اعتقاد دارد که از پیغمبر شنیده است در دستش
چنان نیست در دست گرفته بمردم میگوید و عمل بمضمون آن مینماید و بهر کس روایت
آن میکند و میگوید که من از رسول خدای صلوات الله علیه چنین شنیده ام و اگر مسلمانان
دانند که او در آن وهم کرده و آنچه حفظ کرده است در معرض قبولش
در نمی آورند و عمل بمضمونش نمیکنند و اگر او خود نیز بداند که وهم کرده است هر آینه ترک
آن مینماید سیم مردی که از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده است چیزی که آنحضرت
امر بآن کرده است و بعد از آن نهی از آن کرده و او را علم بآن نیست یا شنیده است از آنحضرت
که نهی از چیزی کرده است و بعد از آن امر بآن فرموده و او نمیداند آنرا پس حفظ کرده است
منسوخ حدیث را ای اگر علم بناسخ نداشته باشد و اگر بداند که آن منسوخ شده است هر آینه
ترک میکند آنرا و اگر بدانند مسلمانان وقتی که از وی شنوند که آن منسوخ است هر آینه

در مقام ترک آن میشوند چهارم کسی که هرگز دروغ بر رسول خدای نبسته است و دشمن
میدارد دروغ را بسبب ترسی که از خدای دارد و بجهت تعظیمی که درباره رسول
خدای رعایت میکند و فراموش نکرده است بلکه آنچه شنیده است چنانچه بوده حفظ کرده
است و چنانچه شنیده نقل آن میکند نه اینکه چیزی بر آن زیاده کند یا از آن کم نماید و میداند
که ناسخ کدام است و منسوخ کدام و بناسخ عمل میکند و منسوخ را ترک میدهد چرا که امر پیغمبر
صلوات الله علیه و آله مثل قرآن ناسخ میباشد و منسوخ میباشد خاص میباشد
و عام میباشد محکم میباشد و متشابه میباشد و لیکن بود اینکه از رسول خدای صلوات
علیه و آله کلام صادر میشد که آنرا دو روی بود و کلام صادر میشد که عام بود و کلامی میفرمود
که خاص بود مثل قرآن و حضرت عزت در کلام مجید فرموده است ما آتاکم الرسول
فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر آنچه امر کند شما را رسول خدای آنرا فرا
گیرید ای قبولش و فرمان برید و هر چه نهی کند شما را از آن ترک آن کنید که هر که مرتکب
امر او شود نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطهٔ هلاکت افتد
پس مشتبه میشود بر کسی که معرفت بآن ندارد و نمیداند که خدای تعالی و رسول او صلی الله
علیه و آله از آن چه معنی خواسته اند و نبودند چنین که هر یک از اصحاب رسول خدای
صلوات الله و سلامه علیه و آله آنچه سؤال میکردند از آنحضرت جواب آنرا میفهمیدند
از چه بود و بعضی از ایشان که سؤال میکردند و جواب آنرا خوب نمیفهمیدند چنانچه دوست
میداشتند که اعرابی تازه بیاید و مسئله از رسول علیه السلم بپرسد تا ایشان
بشنوند آنرا و بدرستی که بودم من که داخل میشدم بر رسول صلوات الله علیه و آله

هر روز یکمرتبه و هر شب یکمرتبه پس خلوت میکردند با من در آن داخل شدنها و من با آن
حضرت می‌گشتم هر جا که می‌گردیدند چنانچه اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله
همه میدانستند که با کسی دیگر غیر از من حضرت بر آن وجه سلوک نمی‌داشتند و آن
سلوک مخصوص من بود و بسیار بود که رسول خدای صلی الله علیه و آله بخانهٔ من می‌آمدند
و هرگاه من داخل میشدم بخدمت آنحضرت در بعضی منازل ایشان برای من خلوت
میکردند و ازواج طاهره خود را از پیش من برمیخیزانیدند چنانچه کسی غیر از من با آنحضرت نمی
ماند و چون آنحضرت از جهت خلوت با من در می‌آمدند در منزل من نه فاطمه را
علیها السلام از پیش من برمیخیزانیدند و نه کسی را از فرزندان من بواسطهٔ محرمیت آنحضرت
با ایشان یا محرمیت ایشان با پسر آنحضرت برخلاف ازواج طاهره و هرگاه سوال
میکردم از آنحضرت جواب من میفرمودند و چون خاموش میشدم و سوالهای من تمام
میشد خود ابتدا بکلام میکردند و نازل نشد بر رسول خدای آیتی از قرآن مجید مگر آنکه
مرا بخواندند آن را و املا داشتند بر من خواندند آنرا و پس نوشتم آنرا بخط خود و تعلیم
کردند بمن تأویل آنرا و تفسیر آنرا و بر من ظاهر ساختند که ناسخ است یا منسوخ محکم
است یا متشابه خاص است یا عام و دعا کردند بخدای تعالی که توفیق فهمیدن و یاد گرفتن
آن بمن کرامت نماید پس من برکت آن دعا فراموش نکردم آیتی را از کتاب خدای
که عزیز است و بزرگ و از یاد نبردم علمی را که املا آن بمن کرده آنرا نوشتم از
وقتی که دعا کرده بجهت من با آنچه دعا کرده و نگذاشت چیزی را که حضرت عزت یاد
تعلیم داده بود نه از حلال و نه از حرام و نه از امر و نه از نهی و نه چیزی که قبل از این بود و نه

ونه چیزی

ونه چیزی که بعد از این خواهد بود و نه کتابی را که بیکی از انبیای سابق نازل بود قبل از او
در طاعت یا معصیت مگر آنکه تعلیم کرد آنرا بمن و من یاد گرفتم و حفظ کردم آنرا و فراموش
نکردم حرفی را از آن و بعد از آن دست مبارک را بر سینهٔ من گذاشتند و دعا کردند که
دل مرا از علم و حکمت و نور معرفت پر کند گفتم ای رسول خدای پدر و مادر من فدای تو
از وقتی که دعا کرده خدای را با آنچه دعا کرده چیزی را فراموش نکرده‌ام و چیزی از من فوت
نشده که ننوشته باشم آیا می‌ترسی بر من که بعد از این چیزی را فراموش کنم حضرت فرمودند
نمی‌ترسم بر تو چیزی را فراموش کنی یا جهل بچیزی داشته باشی **بخش دوم** محکم در
لغت بمعنی مضبوط و استوار است و در اصطلاح اطلاق میکنند بر کلامی که معنی آن واضح باشد
و مقصود از آن بر کسی که عارف بلغت باشد ظاهر و بر کلامی که از نسخ یا تخصیص یا از هر دو
محفوظ باشد و بر آنچه نظم آن مستقیم و خالی از خلل باشد و بر آنچه در تأویل آن بسوای یک وجه
نگنجد و هر یک از معانی مذکوره متشابه در مقابل آنست یعنی بر معنی اول متشابه آنست
که معنی آن وضوح نداشته باشد و مقصود از آن ظاهر نباشد و بر معنی ثانی آنکه نسخ یا تخصیص
یا هر دو در آن راه یافته باشد و برین قیاس و اینجا از محکم و متشابه هر یک از معانی
مذکوره مراد می‌تواند بود و الله اعلم و الحکم قد کثرت علی الکذابة کذابه بفتح کاف
و تشدید ذال بروزن ستاره صیغهٔ مبالغه است و جار و مجرور که علی باشد میتواند بود
که بآن متعلق باشد یعنی بسیار شده است دروغگوی بر من و میتواند بود که متعلق
بکثرت باشد بتضمین معنی اجتمعت و مانند آن یعنی بسیار شده اند در حالتی که مجتمعند
بر من از ارباب کذب و دروغ فلیتبوأ مقعده من النار یعنی [illegible]

که فرود آیه در منزل خود که از آتش مهیا شده کنایه از دوزخ واین حدیث را یعنی من
کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار از احادیث متواتره شمرده اند وحکم تبواتر
آن تبواتر کرده متقمّص بالاسلام یعنی بزور خود را بر اسلام می چسپاند واز روی نفس
خود را مسلمان وامی نماید بی آنکه در نفس الامر متصف باسلام باشد ولا تیاثم
ولا تحرج عطف لا تحرج بر آن عطف تفسیر است یعنی نفس خود را آثم وگناهکار نمی
داند بدروغ بستن بر رسول خدای صلی الله علیه وآله وقد اخبره الله عن المنافقین
با اخبره مراد آنست که منافقان ظاهری داشتند نیکو وبسیار خوش کلام وشیرین
گوی بودند وبخسان روی آمده وداشتند که موجب فریفتن مردم بود وآن
وباعث تصدیق مردم ایشان را در آنچه نقل میکردند از رسول علیه السلام از احادیث
درشد با آنکه کلامی که حضرت عزت بپیغمبر خود را صلوات الله علیه وآله در
معرض خطاب آن در آورده است که واذا رایتهم تعجبک اجسامهم یعنی
چون بینی ایشان را یعنی منافقان را شگفت می آرد ترا اجسام ایشان از غایت
صباحت وحسن منظر که ظاهر ایشان آن آراسته است وان یقولوا تسمع لقولهم
وچون سخن در می آیند گوش می نهازی بر آن بواسطه طلاقت لسان وحسن بیان که
کسب کرده اند بالزور والکذب متعلق است بتقربوا یعنی تقرب وتزدیکی ایشان بائمه
ضلال که مردم را باتش دوزخ میخوانند بسبب زور وکذب است عطف کذب بر زور
عطف تفسیر است چه زور بمعنی کذب است ناسخ ومنسوخ خبر ثانی آن آنست وخبر اول
مثل القرآن است ومیتواند بود که خبر مبتدا محذوف باشد یعنی بعضه ناسخ وبعضه

منسوخ یا بدل باشد از مثل وممکن است که مجرور خوانده شود که بدل از قرآن باشد و
کسی نگوید چون تواند بود که بدل از قرآن باشد وحال آنکه نمی تواند قایم مقام او شد
چه مثل اگر بجای او در آید فاسد میشود زیرا که نزد اکثر محققین لازم نیست که بدل قایم
مقام مبدل منه واقع شود چنانچه صاحب کشاف الجن در آیه کریمه وجعلوا لله
شرکاء الجن جن بدل شرکا داشته وحال آنکه در آیه مذکوره قایم مقام شرکا
واقع نمیتواند شد چنانچه ظاهر است وقد کان یکذب علی رسول الله صلی الله علیه
وآله الکلام له دو جهان اسم کان درین فقره ضمیر شان است مستتر در کان وضمیر
شان عبارت از ضمیر یست که قبل از جمله می آورند بمرجع یا راجع بموضوع جمله مشروح
در آیه کریمه قل هو الله احد که بمذهب بعضی بمعنی شان وقصه است ومرجع ندارد
وبمذهب بعضی راجع است بالله ویکون از افعال تامه است که بخبر احتیاج ندارد
واو با اسمش که الکلام است خبر کان است وله دو جهان صفت الکلام است چه
الکلام اگرچه معرف بالف ولام است وصفت آن نمی باید واقع شود بالف ولام
که لا یوصف ذو اللام الا بمثله اما اینجا در حکم نکره است بواسطه عموم که از آن اراده
شده ومی تواند بود که حال باشد از وجه اسم کان بمنزله فاعل است ومیتواند
بود که یکون ناقصه باشد که بخبر محتاج است وبرین تقدیر له دو جهان خبر او خواهد بود
فیشتبه فافای تفریع است وجمله متفرع است بر ما قبل آیت که له دو جهان
خاص وعام باشد ولم یدر ما عنی به مای موصول مفعول یدر است ومحتمل است
که فاعل یشتبه باشد ومفعول لم یعرف ولم یدر در کلام مقدر باشد که تقدیر

ضمیر شان

کلام چنین باشد که تسبیحا معنی الله به علی بن لم یوف و لم یدر ان له وجهان فخلینی
هیهات در معنی یخلینی یا از خلوت مأخوذ است یا از تخلیه و حاصل معنی آنکه میگذاشت
مرا که با او دوران کنیم هرجای میگشت ظاهر است که مراد از دوران بجسم نیست
بلکه مراد دوران بعقل است یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مطلع میساخت مرا
بر اسراری که از دیگران آن را مخفی میداشت و میگذاشت مرا که خوض کنم با او
در معارف الهی و علوم ملکوتی که مرتبه اش بلندتر است از آنکه هر کسی پی بآن برد
یا زیاده از اینکه کسی بر آن مطلع تواند شد و علمنی تأویلها و تفسیرها تأویل عبارت
از برگردانیدن و منصرف ساختن کلام است از معنی ظاهری بمعنی که از آن مخفی تر باشد
و آن را از آل یؤول گرفته اند بمعنی رجع یرجع و مقرر شده است که هر آیتی را ظاهری
و باطنی هست و مراد اینجا آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مطلع ساخت او را
بر باطن هر آیت که بر هر کس ظاهر نیست و تعلیم کرد باو علیه السلام اسراری را که بر
هیچ کس ظاهر نیست و تعلیم کرد باو علیه السلام اسراری را که بر هیچ کس منکشف نبود و تفسیر
در لغت بمعنی کشف و هویدا ساختن معنی لفظ است مأخوذ از فسر که مقلوب سفر
است بمعنی کشف عرب میگوید اسفرت المرأة عن وجهها اذا کشفته و اسفر
الصبح اذا ظهر و در اصطلاح علمیست که بحث کنند در آن از کلام خدای تعالی که بقصد
اعجاز نازل شده از حیثیت دلالت کردن آن بر معنی که مراد خداست لیکن آن و قید قصد
اعجاز بواسطه بیرون رفتن بحث از حدیث قدسی است که عبارت از کلامی است که
از جانب حضرت عزت نازل شده باشد و نه بقصد اعجاز باشد من طاعة او معصیة یعنی

از امری که موجب طاعت خدای عز و جل باشد یا باعث معصیت او ان علماء قبلی
علما و حکما یعنی حکمة جمع حکیم بضم حاء و سکون کاف بمعنی حکمت نیز آمده است و درست
که حکما بکسر حاء و فتح کاف تواند بود که خوانده شود که جمع حکمت باشد نمایش
هیچ شک نیست که بنابر بعضی اغراض فاسده و مطالب باطله مثل قرب ملوک
و رواج یافتن آرای ضایعه باطله دروغ بسیار بر رسول خدای صلوات الله علیه
و آله بسته شده است و آنکه بعضی دعوی کرده اند که صرف قلوب از آن شده است
و کسی را تمکین اراده آن نداده اند ظاهر البطلان است و نقل راوی درین حدیث
از پیغمبر صلواة الله علیه و آله که قد کثرت علی الکذابه دلیل است بر وقوع آن
زیرا که کلام مذکور خالی از آن نیست که کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله هست یا نه
و بر هر تقدیر مطلوب حاصل است و دلیل دیگر بر مطلب مذکور وجود بعض احادیث
است که مضامین ایشان منافی یکدیگر است چنانچه جمع میان ایشان بهیچوجه ممکن نیست
و بتعیین معلوم است که بعضی از آن ناسخ بعضی نیستند و بالجمله وضع احادیث
بواسطه قرب ملوک که حضرت امیر المؤمنین درین حدیث اشارت بآن کرده اند
بسیار واقع شده است از آنجمله حکایت غیاث بن ابراهیم بمجلس مهدی عباسی
داخل شد و چون مهدی را محبت و میل بسیار بلعب کبوتر بود بواسطه خوش
آمد او گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که لا سبق الا فی خف او حافر او نصل
او جناح و حال آنکه چنانچه در شرح حدیث دال سبق ذکر یافت او جناح داخل حدیث
نیست مهدی را الحاق او خوش آمد فرمود که ده هزار درهم در وجه انعام او رسانند

وچون از مجلس مذکور رخصت انصراف یافته برآمد مهدی بفراست دریافت که حال چه
گفت اشهد ان قفاه قفا کذاب علی رسول الله گواهی میدهم که قفای او قفای
کسی است که بر رسول خدای صلوات الله علیه وآله دروغ بسته است هرگز پیغمبر
صلی الله علیه وآله نگفته است او بجناح نحاشیش امیز خواست که بما نزدیکی نماید
خوش آمدی در کار ما کرد و در حال فرمود که کبوتر را ذبح کنند و گفت من او را برین عمل
داشتم یعنی میلی که از من بلعب کبوتر ظاهر بود او را برین الحاق داشته و بعضی از زنادقه
حدیث بسیار وضع کرده اند و همچنین غلات وخوارج چنانچه از بعضی ایشان روایت
کرده اند که بعد از انکه از گمراهی ونفاق خود برگشته هدایت یافته اند گفته اند مردم
که نظر کنید باین احادیث و بخاطر آورید که از که فرا میگیرید زیرا که ما چنان بودیم
که هرگاه رایی میپسندیدیم از برای برواج آن حدیث بسیاری وضع میکردیم که مطابق
واقع نمود و بعضی علماء مثل حسن بن محمد صغانی که در علم لغت امام وقت بوده و تصنیفات
بسیار در هر علم دارد و غیر او از امثال او چند کتاب در بیان احادیث موضوعه
ترتیب داده اند و از آنجمله این احادیث را شمرده اند که السعید من وعظ بغیره سعادتمند
کسی است که بغیر خود پندیاب شده باشد و از مشاهده اخلاق واحوال او پند خود حاصل
کرده باشد یعنی که آنچه از افعال واخلاق او بنظر عقلش خوش آمده باشد خود را بان متخلق
ومتصف ساخته باشد و آنچه خوش نیامده باشد اجتناب واحتراز از آن لازم
شناخته مترجم گوید اگر اندک آگاهی باشد مشاهده خود درین باب کفایت
واحتیاج بغیر خود نیست چنانچه از آن خبر میدهد حدیثی که منسوبست بامیرالمؤمنین علیه السلام

که انظر وجهک فی المرآت فان کان حسنا فاعمل ما یناسبه وان کان قبیحا فلا تجمع بین القبیحین
یعنی نظر در آینه کن اگر روی تو نیکو نماید بعمل آر آنچه مناسب روی نیکوست و
اگر زشت باشد میان دو زشتی که روی زشت و فعل بد باشد جمع مکن و زشتی روی را
به نیکویی کردار مجبور ساز الشقی من شقی فی بطن امه بدبخت وبی سعادت کسی است
که در شکم مادر بدبخت وبی سعادت باشد کنایه از آنکه کسی که بدبخت وبی سعادت
است در ازل خلقت او بر آن وجه مقدر است واز ابتدای خلقت آثار آن از و بظهور
میرسد الجنة دار الاسخیاء بهشت خانه ارباب سخاوت وکرم کنایه از آنکه سخاوت
وکرم و مثل آن بوجوه خیر بیشتر از اعمال حسنه دیگر باعث دخول بهشت میشود طاعة
النساء ندامة پیروی و اطاعت زنان در کارها باعث ندامت و پشیمانی است
در آن کار کنایه از آنکه در باب ایشان می باید بمصداق حدیث شاوروهن و
خالفوهن عمل آید تا پشیمانی روی ندهد دفن البنات من المکرمات دفن
کردن ودر قبر گذاشتن دختران از امور گرامی داشته شده است نزد عقلا.
اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه طلب کنید وبجویید خیر را و نیکی را از نزد خوبرویان که
گفته اند ع روی نیکو دلیل خلق نکوست لا همّ الا همّ الدین ولا وجع الا
العین نیست اندوه مگر اندوه قرض ونیست درد مگر درد چشم کنایه
از آنکه صعوبت اندوه قرض و شدت درد چشم بمرتبه ایست که اندوه ودردهای
دیگر در جنب آن هیچ نمی نماید الموت کفارة لکل مسلم مرگ کفاره است مر
هر مسلمان را یعنی کسی که بنور اسلام متحلی است می باید غم گناه نداشته باشد که الم مردن

مردن او که او را از آن کریزی نیست کفاره کناهان او خواهد شد ان التجار هم الفجار
بدرستی که سوداکران همه فاجرانند و فاجر یعنی مالدار و دروغکو هر دو آمده است
هر دو مناسب مقام است تحقیقش شاید بعد ثانیا کتب بشد والله اعلم
و صغانی مذکور که منسوبست بصغانیان که دهی بزرگست از ولایت ماوراء النهر در کتاب
در الملتقط که از مصنفات اوست ذکر کرده است که از جمله احادیث موضوعه
احادیثی است که بعضی کمان برده اند که پیغمبر صلوات الله علیه در شان ابی بکر آنها
کفته است مثل ان الله تجلی للخلایق یوم القیمة عامة و یتجلی لک یا ابابکر خاصة یعنی
بدرستی که حضرت عزت جلوه میدهد خود را روز قیامت بر جمیع خلایق عموما و
جلوه میکند برتو ای ابابکر بخصوصه و حدیثی جبرئیل ان الله تعالی لما خلق الارواح اختار
روح ابی بکر من بین الارواح یعنی جبرئیل میکفت بدرستی که چون حضرت عزت
خلق ارواح میکرد روح ابی بکر را از میان ارواح برکزید و امثال این حدیث بسیار
در شان ابابکر نقل کرده بعد از آن صغانی میکوید که من با آنکه نسبت عمری با عمر دارم
اویم میکویم در باب او آنچه حق است بواسطه آنکه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
فرموده اند که قولوا الحق و لو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین یعنی بکویید
راست را و حق را پنهان مکنید اکرچه ضرر آن بنفسهای شما و به پدر و مادر شما و اقارب
شما عاید باشد پس میکویم از جمله موضوعات آنست که روایت کرده اند از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که آنحضرت فرموده اند اول من یعطی کتابه بیمینه عمر بن الخطاب و له شعاع کشعاع
الشمس قیل فاین ابوبکر قال سرقته الملائکة یعنی اول کسی که روز قیامت نامه اعمال او را بد

راست او دهند عمر بن خطاب خواهد بود و او را درخشندکی خواهد بود در آن روز مثل درخشندکی
آفتاب کفتند پس کجا خواهد بود ابوبکر فرمودند ملایکه او را دزدیده خواهند بود از غایت
میل خاطر که با او داشته و از جمله موضوعات اینست که من سب ابابکر و عمر قتل و من سب
عثمان و علیا جلد یعنی کسی که دشنام دهد و ناسزا کوید ابابکر و عمر را مستوجب قتل
است و کسی که دشنام دهد و ناسزا کوید عثمان و علی را مستوجب حد و امثال این احادیث
بسیار که در باب عمر وضع کرده اند و از جمله موضوعات زر غبا تزدد حبا یعنی
زیارت کنید و ببینید یکدیکر را یکروز در میان که زیارت برین وجه باعث زیادتی
محبت است کنایه از آنکه هر روز نباید دید النظر الی الخضرة تزید فی البصر یعنی دیدن
سبزه زیاده میکند نور چشم را من قاد اعمی اربعین خطوة غفر الله له یعنی هر کس که بکشد
کوری را راه بردن آمرزد خدای تعالی او را العلم علمان علم الادیان و علم الابدان
یعنی علمی که علمیت را می شاید منحصر است در دو علم علم ادیان که عبارت از فقه و تفسیر
و حدیث و کلام باشد و علم ابدان که مراد از آن علم طب است علما و عقلا تا اینجا
ترجمه کلام صغانی بود بطریق انتخاب و نقل است که در ولایت هندوستان بعد
از ششصد سال از هجرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله تا امروز مانده ام و جمعی از ابطال
هند تصدیق دعوی او کرده بودند و او احادیث بسیار وضع کرده است و
میکفته که من اینها را از پیغمبر شنیده ام و صاحب قاموس که محمود بن یعقوب
فیروزآبادی باشد میکوید که آن احادیث را از اصحاب او شنیده ام و در
کتابی تصنیف کرده است در اثبات کذب حدیث مذکور و آنرا کسر وثن بابا رتن

مردی پیدا شد که بود نام او بابا رتن دعوی میکرد که من از اصحاب رسولم

نام نهاده است و بالجمله احادیث موضوعه زیاده برآنست که زبان بیان از عهده تواند
آمد انجام باید دانست که آن حدیث معنی آنست که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
تعلیم کرده‌اند حضرت امیر المؤمنین را علیه السلام آنچه شده است و آنچه خواهد شد ممکن است که
محمول شود بر احکام شرعی در مسایلی که واقع شده است و مسایلی که واقع خواهد شد
و میتواند بود که محمول شود بر بعضی علوم غیبی که حضرت عزت جل ذکره رسول را
صلی الله علیه و آله بر آن اطلاع داده بود چه بدرستی که اصحاب سیر و تواریخ از سنی
و شیعه نقل کرده‌اند که امیر المؤمنین علیه السلام از اکثر مغیبات خبر میدادند مثل آنکه
وقتی که طلحه و زبیر از آن حضرت اذن خواستند که بقصد عمره از مدینه متوجه حرم
شوند فرمودند که والله ما یریدان العمرة و لکن یریدان البصرة و ان الله تعالی
سیرد کیدهما و یظفرنی بهما یعنی بخدا قسم که ایشان اراده عمره ندارند بلکه اراده دارند
که بصره رفته در مقام فتنه انگیزی و فساد شوند بدرستی که حضرت عزت حیله و مکر ایشان را
برخواهد گردانید کید و مکر ایشان را بر ایشان و ظفر خواهد داد مرا بر ایشان و مثل
اخبار آنحضرت عدم عبور خوارج نهروان از نهر و فرمودن که کیف یعبرونه و قد اخبر
و قد اخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله ان مصرعهم دونه یعنی چگونه تواند بود که عبور
کرده باشند از نهر و حال آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله
خبر داده‌اند بمن که محل در افتادن ایشان بر خاک فنا که کنایه از مکان کشته شدن
ایشان باشد اینجانب نهر خواهد بود و مثل خبر دادن آنحضرت بکشته شدن خود و قبل از
وقوع آن بسه شب چنانچه در آن سه شب زیاده بر مقداری که سد رمق تواند کرد

مثلا تا قول نمیفرمودند و گفتند القی الله خمیصا یعنی ملاقات میکنم بخدای تعالی تشنه در حالتی
که گرسنه‌ام و مثل اخبار حضرت کمیل بن زیاد را بآنکه حجاج بن یوسف قصد او خواهد کرد و
آخر چنان شد و مثل خبر دادن ایشان وقتی که بجانب صفین متوجه بودند چون بزمین
کربلا رسیدند بشهادت امام حسین علیه السلام در آن زمین و مثل خبر دادن آن
حضرت بزوال دولت بنی عباس بر دست ترکان و غیر اینها از آنچه در کتب سیر
و تواریخ مذکور است و در السنه و افواه مشهور و در کثیری از اخبار وارد است که
پیغمبر صلوات الله علیه و آله املا میکردند و تقریر میفرمودند و حضرت امیری نوشتند
کتاب جفر و کتاب جامعه که علم آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت
در آن ثبت بود و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق
علیه السلام احادیث بسیار نقل کرده است مشعر بر آنکه کتابهای مذکور نزد آنحضرت
علیه السلام بود و بعد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یک یک از اولاد امجاد
ایشان که بمرتبه امامت و عصمت فایز بودند صلوات الله علیهم انتقال می یافت و از
یکدیگر بمیراث می بردند تا بصاحب الامر علیه السلام رسیده و میر سید شریف در شرح
مواقف در مبحث تعلق علم واحد بدو معلوم کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست
جفر و جامعه دو کتاب اند منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام که بطریق علم حروف
جمیع حوادث روزگار تا انقراض عالم در آنها ثبت است و امامان معروف از اولاد
آنحضرت را همه علم آنها حاصل بود و از روی آنها حکم میکردند و از وقایع آینده خبر میدادند
و در کتابت قبول عهدی که امام رضا علیه السلام بمامون عباسی نوشته است

مذکورات الکف قد عرفت من حقوقنا ما لم یعرفه آباؤک فقبلت منک عهدک

الا ان الجفر والجامعة یدلان علی انه لا یتم یعنی بدرستی که تو ای مأمون دانسته از حقوق

که ما را بر مردم است که حق امامت و ریاست باشد آن را که پدران تو ندانسته بودند

پس قبول کردم من عهد ترا که با من در میان داری ولیکن جفر و جامعه دلالت میکنند

بر خلاف آن و خبر میدهد از آنکه این عهد با تمام نخواهد رسید و زود در موضع

نقص در خواهد آمد و بعضی از مشایخ منسوبین را که از علم حروف بهره هست که

بعد آن خبر از بعضی وقایع عالم کون و فساد میدهند و خود را در آن نسبت میدهند

با اهل بیت علیهم السلام و من نظم دیده ام در شام که متضمن رمزی چند بود از احوال

پادشاهان مصر شنیده ام که آن را از جفر و جامعه استخراج کرده اند والله اعلم تا اینجا ترجمه

کلام سید شریف بود و در شرح مواقف

حدیث بیست و دوم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطائفه محمد بن حسن الطوسی که او

گفت روایت کرده است مرا شیخ محمد بن محمد بن نعمان المفید در اثنای ماه مبارک

رمضان سال چهارصد و نه از هجرت که روایت کرده است مرا محمد بن علی

الصیرفی معروف بابن الزیات که روایت کرده است مرا ابو علی محمد بن همام الاسکافی

که از ثقات رجال و جلیل القدر است و ابو محمد هارون بن موسی از او نقل کرده است

که پدر من با امام حسن عسکری علیه السلام نوشت که فرزند من هرگز نمی ماند در مدت

اهل مرا حملی بهم رسیده و دعا کن بدرگاه احدیت که فرزند من درین حمل پسر باشد

و هیچ نماند و امام علیه السلام بر صدر رقعه هم بخط مبارک نوشتند که دعا کردم

و حضرت فرزند زینه عنایت کرامت کرد و بعد از آن در وجود آمد و کتاب

الانوار

الانوار فی تاریخ الائمة الاطهار از مصنفات اوست که روایت کرده است مرا جعفر بن محمد

بن مالک که اکثر علمای رجال تضعیفش دانسته اند و بعضی نسبت وضع حدیث باو داده

اما شیخ طوسی در رجال خود ثقه اش دانسته و حکم بتوثیقش کرده والله اعلم که روایت

کرده است مرا احمد بن سلامت غنوی که روایت کرده است مرا محمد بن حسین عامری

که روایت کرده است مرا ابو سمیر انا ابو بکر بن عیاش انا نجیح الفقیه که گفت حدیث

کرد مرا حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام و گفت لما حضرت ابی الوفاة اقبل

یوصی فقال هذا ما اوصی به علی بن ابی طالب اخو محمد رسول

الله صلی الله علیه و آله وابن عمه وصاحبه اول وصیتی انی اشهد ان

لا اله الا الله وان محمدا رسول الله اختاره بعلمه وارتضاه بخیرته

وان الله باعث من فی القبور وسائل الناس عن اعمالهم عالم

بما فی الصدور ثم انی اوصیک یا حسن وکفی بک وصیا بما اوصانی

به رسول الله صلی الله علیه و آله فاذا کان ذلک یا بنی فالزم

بیتک وابک علی خطیئتک ولا تکن الدنیا اکبر همک واوصیک یا بنی

بالصلوة عند وقتها والزکوة فی اهلها عند محلها والصمت عند الشبهة

والعدل فی الرضا والغضب وحسن الجوار واکرام الضیف

ورحمة المجهود واصحاب البلاء وصلة الرحم وحب المساکین و

مجالستهم والتواضع فانه من افضل العبادة وقصر الامل و

ذکر الموت والزهد فانک رهین الموت وغرض بلاء وطریح

واوصيك بخشية الله في سر امرك وعلانيتك وانهاك عن التسرع في
القول والفعل واذا عرض شيء من امر الآخرة فابدء به واذا عرض شيء
من امر الدنيا فتانه حتى تصيب رشدك فيه واياك ومواطن التهمة
والمجلس المظنون به السوء فان قرين السوء يغر جليسه وكن لله يا بني
عاملا وعن الخنا زجورا وبالمعروف آمرا وعن المنكر ناهيا وواخ
الاخوان في الله واحب الصالح ودار الفاسق عن دينك وابغضه
بقلبك وزايله باعمالك لئلا تكون مثله واياك والجلوس في
الطرقات ودع المماراة ومجاراة من لا عقل له ولا علم واقتصد
يا بني في معيشتك واقتصد في عبادتك وعليك فيهما بالامر الدائم
الذي تطيقه والزم الصمت تسلم وقدم لنفسك تغنم وتعلم الخير تعلم
وكن لله ذاكرا على كل حال وارحم من اهلك الصغير ووقر
منهم الكبير ولا تاكلن طعاما حتى تصدق منه قبل اكله وعليك
بالصوم فانه زكوة البدن وجنة لاهله وجاهد نفسك واحذر جليسك
واجتنب عدوك وعليك بمجالس الذكر واكثر من الدعا فاني لم آلك
يا بني نصحا وهذا فراق بيني وبينك **شرح** كلام بلاغت نظام متضمن اغاز وانجام
آغاز مشتمل بر دو مبحث **مبحث اول** خلاصه كلام امام عليه السلام آنكه چون پدر مرا اوان وفات
نزديك رسيد روى بمن آورده و در مقام وصيت شد پس گفت اينست آنچه وصيت
ميكند بآن علي بن ابي طالب برادر رسول خداي صلوات الله عليه وآله وسلم

مصاحب آنحضرت اول وصيت من آنست كه اي پسر كه من گواهي ميدهم بآنكه نيست خداي
سزاوار پرستش و معبود بحق سواي يكتاي بي همتا و بآنكه محمد رسول و فرستاده اوست
بر عالميان كه برگزيده است او را و واسطه علم او و پسنديده است او را از ميان مردم
بسبب دانش و آگاهي او و بآنكه خداي تعالي برانگيزاننده جمعيت كه در قبرها آسوده
و سوال كننده مردمست از اعمال ايشان و داناست بآنچه در سينه ها مركوزست
و در خاطرها منقوش پس اي پسر بدرستي كه وصيت ميكنم ترا اي حسن و كفايتست مرا
تو وصيتي بآنچه وصيت كرده است مرا بآن رسول خدا صلوات الله وسلامه پس
چون آنچه واقع شدنيست و قضاي من در رسيد اي فرزند من ملازم خانه خود باش
و بر گناهي كه از تو در وجود آمده بگري و بايد كه بزرگترين غمهاي تو غم دنيا نباشد
و وصيت ميكنم ترا اي فرزند به برپاي داشتن نماز نزد رسيدن اوقات آن و بادا
كردن زكوة بجمعي كه مستحق آنند چون وقت آن در رسد و باختيار صمت و خاموشي جايي
كه شبه بوده باشد يعني راست و دروغ و حق و باطل مشتبه باشد و در رعايت كردن عدل و
انصاف در حالت رضا و حال غضب و حسن سلوك بهمسايگان و گرامي داشتن
مهمانان و رحم آوردن بر ارباب تعب و مشقت و جمعي كه ببلا و محنت گرفتار باشند
صله رحم و نيكي با خويشان و دوست داشتن فقرا و مساكين و همنشيني ايشان و تواضع
بسيار با ايشان زيرا كه تواضع و فروتني كردن با مردم بهترين عبادتهاست و كوتاه كردن
امل و اميد و بياد آوردن مرگ و ترك دادن دنيا كه بدرستي كه نفس تو مرهون مرگ
و نشانه تير بلاست و افتاده و خوار شده امراض و بيماريهاست و همچنين وصيت ميكنم

ترا ترس الهی در سر و علانیه و پنهان و آشکار او نهی میکنم ترا از شتاب کردن در
قول و فعل و باید که چون امری از امور آخرت ترا پیش آید زود بآن مبادرت
نمایی و بوقت دیگر نیندازی و چون بکاری از کارهای دنیا مبادرت باید نمود
زود بر سر آن نروی و صبر کنی تا رشد خود را در آن بیابی که اقدام بآن متضمن ضرر
دنیا و آخرت تو نیست و بر تو باد که از مواطن تهمت و مجالسی که بدی در آن
مظنون تو باشد احتراز نمایی که همنشین بد همیشه در مقام فریب دادن و از راه
بردن جلیس خود است و چنین باش ای فرزند من که عمل تو خالص از برای خدای باشد
و از فحش و سخنان قبیح مجتنب و محترز باش و مردم را بمعروف و کردار نیک
امر کننده باش و از منکر و امور بد باز دارنده و ملایمت و نرمی کن با برادران خدایی
و دوست دار مردم صالح را و مدارا کن با کسی که از دین تو بیگانه است و در دل او
دشمن باش و در اعمال و کردار با او مباین تا مثل او نباشی و بر تو باد که در میان راهها
و محل عبور مردم ننشینی و واگذار مجادله و ستیزه کردن را و مکالمه بیاشامی با کسی
که از حلیه عقل و علم عاری باشد و میانه گزین باش در معیشت یعنی چنان کن که از
امساک و تنگ گیری بگذرد و بحد اسراف و تبذیر نرسد **بیت** راه اندازه گزین
راه انداز خویش ** که باشد میانه نه اندک نه بیش ** نه بذلی که طوفان برآرد ز مال **
نه صرفی که بختی درآرد بحال ** و میانه گزین باش در عبادت خود یعنی در تقلیل آن
آنقدر مکوش که در آن کاهل نمایی و در اکثار و بسیاری آن آنقدر اهتمام نداشته
باشی که طبع تو از آن کلال گیرد و رغبت تو بآن زوال پذیرد و بر تو باد در عبادت

باری که همیشه طاقت آن داشته باشی و لازم ساز بر خود خاموشی را تا از هر
خطری سلامت مانی و از پیش فرست چیزی را از برای نفس خود تا غنیمت یابی
و تعلیم کن خیر را تا عالم باشی و مر خدای را یاد آورنده در همه حال و رحم کن از اهل
و عشیرت خود بر کوچکان و خردان و بزرگ و گرامی دار پیران ایشان را و طعامی تناول
مکن تا پیش از خوردن آن چیزی تصدق کنی و بر تو باد که بروزه داشتن مبادرت کنی
که روزه زکوة بدنست و سپر نیست مباشر خود را از آتش دوزخ و با نفس خود جهاد کنی
و از همنشین خود در حذر باش و از اختلاط دشمن خود احتراز و اجتناب نمایی و
بر تو باد که بمجالس ذکر حاضر شونده باشی و بدعای بسیار اقدام نمایی که بدرستی که من
باز نداشتم از تو نصیحت را و اینست جدایی میانه من و تو **بخش دوم** و از قضاء بجیم نخر و جر
بجای نقطه دار مضمومه و رای یکنقطه ساکنه مرادف علم است و هر دو بیک معنی
اند و این جمله بمنزله تاکید جمله ما قبل است فاذا کان ذلک فی رمقام اشارت
بحلول اجل و وقت وصول رحلت آنحضرت و کان تامه است که بلی خبر تمات عند
محلها بکسر حاست و ضمیر مجرور راجع است بزکوة یعنی نزد فرا رسیدن وقت زکوة و مراد
بآن انقضای سال است در زر طلا و نقره و حیوانات و سال زکوة در مذهب
امامیه یازده ماه است زیرا که بعد از گذشتن یازده ماه است زیرا که بعد از گذشتن
یازده ماه تمام بر مالک بودن قدر نصاب از اجناس مذکوره شروع در ماه دوازدهم
زکات آن واجب میشود و حسن الجوار از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مرویست که ما زال
جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه یعنی همیشه جبرئیل وصیت میکرد مرا در باب

همسایه و حسن سلوک با او تا آنکه گمان بردم که عنقریب او را وارث مال نیز خواهد
ساخت و درین باب احادیث بسیار وارد است و بباید دانست که حسن سلوک
با همسایه منحصر در رفع آزار خود از ایشان نیست بلکه تحمل آزار ایشان نیز می باید نمود
و از جمله حسن سلوک با همسایه آنست که در سلام بر وی پیشی گیرند و در بیماری بعیادت
و پرسش او قیام نمایند و چون فرح و سروری روی نماید تهنیه گویند و اگر ذلت
و تقصیری در اختلاط و آشنائیها از جانب او واقع شود در گذرانند و در
مقام اطلاع بر معایب و عورات او نباشند و در بعضی چیزها که او را احتیاج
افتد با او مضایقه ننمایند مثل آنکه خواهد سر چوبی بر دیوار خانه ایشان گذارد یا ناودانی
رو بخانه ایشان نصب نماید که شرعا او را رسد و آنچه مانند این و اکرام الضیف در
حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که من کان یؤمن بالله
وبالیوم الآخر فلیکرم ضیفه یعنی کسی که ایمان آورده باشد بخدا و روز قیامت باید که
گرامی دارد مهمان خود را و امثال این درین باب احادیث بسیار وارد است و از
جمله اموری که گرامی داشتن مهمان در ضمن آن متحقق است زود حاضر ساختن طعام است
که انتظار بسیار نبرد و شگفته رویی و بشاشت با او که فهم دلگرانی میزبان از صحبت خود
ننماید و سخنان نیکو گفتن با او در وقت طعام خوردن و مشایعت و همراهی کردن
با او هنگام رفتن تا در دروازه خانه و رعایت امثال این امور که مبنی بر تواضع
و تعظیم باشد و از جمله اموری که از این باب شمرده اند حاضر ساختن میوه است
نزد او پیش از طعام بواسطه آنکه طبع موافق نزهت است و از فرزند در ترجمه گفته اند

حسن جوار همسایه

حضرت عزت بواسطه تنبیه این معنی در کلام مجید فاکهه را بر طعام مقدم آورده است که
وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون و رفق المهد و در لغت بمعنی مهربانی
کردن و رحم آوردن بر کسی و مایل ساختن دلست و مهد بفتح میم و سکون میم بمعنی تعب و
مشقت قال فی القاموس المهد و تعب المشقة یعنی مهربانی کردن و رحم آوردن بر
کسی که بتعب و مشقت گرفتار باشد و حب المساکین و مجالستهم روایت شده از امام البرره
العصر امام حسن علیه السلام که روزی در مدینه طیبه براهی سواره عبور می نمود دید که
جماعتی از مساکین نشسته اند و خشک پاره پیش نهاده بخوردن آن مشغولند پس بر ایشان
سلام کرد ایشان گفتند خوش آمدی ای فرزند رسول خدای فرود آی اگر با غذای ما
تناول میکنی پس امام علیه السلام فرود آمد و با ایشان بر روی زمین نشست و در خوردن
آن خشک پاره با ایشان رفاقت نمود تا از اکل آن فارغ شدند پس برخاست و سوار
شد و هم روایت که آنحضرت علیه السلام روزی مرور کردند بر جماعتی که بمرض جذام
گرفتار بودند و با هم نشسته اکلی در میان داشتند و امام علیه السلام آنروز روزه بودند
ایشان گفتند غذایی حاضر است که اگر شما را رغبت آن می افتد حضرت فرمودند من روزه
دارم بار نجاطر مبارک آوردند که مبادا امر مذکور باعث شکست خاطر ایشان باشد
و برین حمل کنند که حضرت از ایشان مجتنب است فرمودند که امشب مهمان منید باید
تا با شما افطار نمائیم پس ایشان وقت افطار بخدمت امام علیه السلام استسعاد
یافتند و حضرت با ایشان بر یک سفره طعام تناول کردند بنا بر جبر خاطر ایشان
و بعضی این معنی را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند و الله اعلم

وقصر الامل در حدیث وارد است که اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء واذا
امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح وخذ من حیاتک لموتک ومن صحتک لسقمک
فانک لا تدری ما اسمک غدا یعنی چون صباح بر تو بگذرد با نفس خود حکایت
شام مکن و چون شام کنی در فکر صباح مباش و در حال حیات بواسطه موت خود
ذخیره بردار و در وقت صحت فکر اوان مرض بکن که تو نمیدانی فردا چه نام
خواهی داشت یعنی در سلک زندها شطانم خواهی داشت یا در شمار مردها در خواهی
آمد ترا تن درست خواهند گفت یا بیمار خواهند نامید و می تواند بود که مراد بفردا فردای
قیامت باشد یعنی نمیدانی که فردای قیامت کردار نیک ترا مرتبه قبول داده
ترا سعید خواهند نامید یا شآمت افعال زشت و بدکرداری در جرگه اشقیا در
آمده نام ترا شقی خواهند گذاشت و از امیر المؤمنین علیه السلام نقلست که آنحضرت
فرموده انما اخاف علیکم اثنتین اتباع الهوی وطول الامل اما اتباع الهوی
فانه یصد عن الحق واما طول الامل فانه ینسی الآخرة یعنی بدرستی که بر شما نمی ترسم
مگر از دو چیز تبعیت هوای نفس که فرمان برداری اوست در افعال و اعمال وطول
امل که عبارت از درازی آرزو و امیدست اما از تبعیت هوای نفس بواسطه
آنکه آن مانع می آید شما را از تبعیت و فرمان برداری حق که بیک خانه دو مهمان نگنجد
واما از طول امل بجهت آنکه فراموش میسازد از خاطر شما آخرت را و فکر آنرا از یاد شما می برد
و روایت شده است از اسامه بن زید که کنیزکی خرید بموعد یکماه بصد دینار طلا چون
این خبر بسمع مقدس نبوی رسید فرمودند لا تعجبون من الاسامة المشتری الی شهران اسامة

لطویل الامل یعنی آیا تعجب نمی کنید از فعل اسامه که بموعد یکماه چیزی میخرد بدرستی که اسامه
بطول امل گرفتار است و باید دانست که سبب طول امل نیست مگر دوستی دنیا و میل
بزخارف و لذات آن زیرا که چون انسان را موانست و الفت بدنیا و لذات او
بهم رسید مفارقت و جدایی آنها بر او گران می آید و همیشگی آن در نظر او شیرین میشود
پس خود را از فکر مرگ و خیال مردن که سبب جدایی اوست از دنیا دور می دارد
بجهت آنکه چون دوستی چیزی در دل کسی جا کرد فکر امری را که سبب زوال آنست بخاطر
راه نمیدهد پس همیشه در فکر بقا و دوام دنیاست و همگی اوقات او صرف
آرزوی بهم رسیدن یا محتاج زندگانی میشود مثل اهل و مال و اسباب و ادوات و احجار آن
قبل باشد چنانچه فکر او مستغرق آن میشود و امری که بخاطر او نمی رسد مرگ است و اگر
بر سبیل ندرت بخاطر او خطور کند که می باید مرد و توبه و انابتی پیش می باید گرفت و در بعض
اعمال آخرت نیز مشغول می باید شد چون قرار بقا و دوامی بخود داده است تاخیر
می اندازد و آنرا از روزی بروزی و از ماهی بماهی و از سالی بسالی و میگوید جوانان
جوانی بگذرد و بسن کهولت برسم در آن مقام خواهم شد و چون توفیق وصول بآن سن
یافت میگوید چون بسن شیخوخیت و اوان پیری رسیم و چون آن نیز رسید میگوید
تا فلان عمارت باتمام رسد و چون آن نیز شد میگوید تا فلان فرزند خود را داماد کنم
و از فلان سفر مراجعت نمایم و هم چنین توبه و تدارک ما فات را از ماهی بماهی می اندازد
و از سالی بسالی حواله مینماید و هرگاه از شغلی که ما قبل او و مانع آنست فارغ شد شغل
دیگر او را پیش می آید بلکه شغلها تا آنکه یکبارگی می بیند که رایت اجل در رسید و می باید مرد و

هیچکار نمانده واو ازین معنی غافل بوده واصلا استعدادی از برای آن نکرده که بسهولت تن
بآن تواند در داد وچیزی که بادی مانده حسرت وندامت بسیارست در آمرزت که چرا
بر آن وجه سلوک داشته است وذلک هو الخسران المبین نعوذ بالله منه فالک رهین خوف
رهین فعیل بمعنی مفعولست یعنی مرهون کنایه از آنکه چنانچه مرهون مال راهن است که
چند روزی بتصرف مرتهن داده است وچون حلول اجل شد ومدت رهانت
بسر رسید باز بتصرف او در می آید انسان نیز مال مرکبست که چند روزی او را بهون
حیات مستعار ساخته است وعند حلول اجل موعود ومدتی که در آن مقرر شده منقضی خواهد
وفلک رهانت مذکور شده باز بتصرف او در خواهد آمد غرض بالمعجمه بفتحتین
وضاد نقطه دار بمعنی هدف ونشانه تیر است که غرض بلا بمعنی هدف ونشانه سهام
بلا باشد وطریح سقم طریح فعیل بمعنی مفعول است که بمعنی مطروح باشد کنایه از آنکه
چنانچه مطروح واقتاده شده کسی ذلیل وخوار ادمی باشد چنانچه نهایت قدرت
وتمکن خود را بر وی یابد انسان نیز خوار وذلیل سقم وبیماری است که هر نوع تصرفی
که میخواهد در مملکت بدن او می کند زیرا که بدن انسان ترکیب یافته است از اجزای
که ضد یکدیگرانند وتلاش جدا شدن از هم دارند ومستعد ورود اسقام والمراض
است وسقم بفتح سین وقاف وبضم سین وسکون قاف هردو آمده است
مانند حزن وحزن واو صیک نجسته ابنه خواجه نصیر طوسی قدس سره در بعضی
از مولفات خود کلامی ایراد کرده است که حاصل ترجمه اش اینست که خوف
وخشیت اگرچه در لغت هردو یک معنی اند اما صوفیه وارباب قلوب میان

ایشان فرقی کرده اند واشیان را غیر هم میدانند وگفته اند خوف عبارت از متالم شدن
نفس است از عقابی که این کس گمان آن داشته باشد بسبب گناهانی که میداند که ازو
در وجود آمده است وتقصیری که در قیام بطاعت وعبادات ازو واقع شده و
آن اکثر خلایق را حاصل است اگرچه نسبت بهر کس مراتب آن متفاوتست ونهایت
اختلاف دارد واعلی مراتب آن میسر نیست مگر بعضی قلیل را وخشیت عبارت از
حالتی است که نزد دریافت عظمت وکبریای الهی ودر اکرفتن هیبت او در خاطر ترس
بسیار از وقوع امری که مانع لقای او باشد نفس را بهم میرسد واین حالت حاصل نیست مگر
کسی را که اطلاع یافته باشد بر رتبه جلال وعظمت ولذت قرب در رضای او
باشد وازین جهت که تخصیص در کلام مجید مقرر باید که انما یخشی الله من عباده
العلماء این خشیت خوف خاصی باشد نه مطلق خوف وگاه هست که اطلاق خوف
نیز بر آن میکنند انتهی ترجمه کلامه ومراد بخشیت بر علانیه که در این حدیث وارد است
ظاهر ساختن آثار وعلامات آنست در افعال وصفات خود مثل بسیاری گریه
سوزش وگدازش همیشه ومداومت طاعات وعبادات وقلع وقمع شهوات
ولذات از صفحه خاطر بحدی که جمیع اینها مکروه طبیعت گردد چنانچه طعم عسل بمذاق کسی که
داند که زهری بآن ممزوجست مکروه میشود وهرگاه جمیع شهوات ولذات بآتش
خوف الهی سوخته شد بالضروره دل را تذلل وخشوع وانکساری که مطلوبست بهم
میرسد وصفات مذمومه مثل حقد وحسد وکبر وامثال آن ازو زایل میشود وهمگی همت او
مصروف فکر خطر عاقبت ومآل میشود وبس راه نمیدهد بخاطر خود غیر حق را وشغل وکار او منحصر

میشود در مراقبه با حق و محاسبه با نفس و جهاد کردن با او چنانچه از پیش رفت و احتراز
و اجتناب تمام از ضایع گذاشتن انفاس عمر و اوقات زندگانی و اما خوفی که هیچ
یک از آثار مذکوره بر آن مترتب نباشد و این علامات از آن بظهور نرسید
صلاحیت آن ندارد که اسم خوف بر آن اطلاق کنند بلکه آن نیست مگر حدیث نفس
و حکایت دل و از این جهت است که بعضی از ارباب عرفان گفته اند که اذا قیل
لک هل تخاف الله فاسکت عن الجواب فانک ان قلت لا کفرت و ان قلت
نعم کذبت یعنی چون از تو پرسند که از خدای میترسی ساکت باش چه اگر گویی نه کافر
میشوی و اگر گویی آری کاذب خواهی بود و انهاک عن التسرع فی القول و الفعل
مراد بتسرع در قول و فعل شتاب کردن و بر سر آن رفتن است بی آنکه تامل و تد
بری در آن واقع شود و فتانه های فتانه های سکت که در وقت انقطاع کلام
در آخر کلمه در می آورند و می تواند بود که از باب حذف و ایصال باشد و کلام درین
تقدیر باشد که فتان فیه که فی حرف جر را حذف کرده باشند و متصل ساخته باشند
ما را الفعل مواطن التهمة تهمه بتحریک تا نه بسکون قال فی القاموس اتهمه کافتعله
ادخل علیه التهمة کهمزة ای ما یتهم علیه و در اصل وهمه بود که واو قلب یافته
است بتا و غره علیه بغیر مشتق از غرر بمعنی خدعه و فریب و در اینجا بمعنی باطل است
قال فی القاموس غره غرا و غرورا فهو مغرور خدعه و اطمعه بالباطل و حاصل معنی در ضمن
منش اول مذکور شد و لکن العقد یا بنی عاملا التقدیم ظرف درین فقره بواسطه
افاده حصر است یعنی می باید عمل تو نباشد مگر از برای خدای و تحصیل رضای او پیش بیه

عرض

غرض دیگر حتی آنکه فایز شدن بثواب و خلاصی از عذاب نیز در آن منظور نباشد چنانچه
حضرت امیر المومنین فرموده اند والله ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک
و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی بخدا قسم که من عبادت نکردم ترا بواسطه
ترسی که از دوزخ تو داشتم و نه بواسطه طمعی که در بهشت آوردم و لیکن ترا اهل آن
یافتم که عبادت تو کنند پس بعبادت تو قیام نمودم و این مرتبه ایست بس بلند و پایه ایست بس
رفیع و این که کلام را برین معنی حمل کردیم بواسطه آنست که باقی مراتب اخلاص ظاهر
تر از آنست که احتیاج بوصیت آن باشد و درین باب تفصیل ازین شنیده خواهد شد در
شرح حدیث سی و هفتم ان شاء الله تعالی و عن الخنا زجورا خنا بمعنی فحش و بیهوده گفتن است
و زجور صیغه مفعول است بمعنی فاعل یعنی باید که زاجر باشی از فحش و از گفتن آن مانع آیی
خود را و غیر خود را و راخ الاخوان فی الله راخ بجای منقوطه ماخوذ از مراخات بمعنی
نرمی و ملایمت کردن است در مقابل تشدد و سخت گیری و زایل باعمالک مزایله
بمعنی مباینت است یعنی باید که اعمال تو مباین و مخالف باشد با اعمال او و دع الممارات را
و مجارات من لا عقل له ممارات بمعنی خصومت و ستیزه کردن است و مجارات با
کسی سخن راندن و اقتصد یا بنی فی معیشتک و اقتصد فی عبادتک اقتصاد بمعنی میانه
گزینی و توسط میان افراط و تفریط است که مراد باقتصاد در معیشت که این فقره متضمن
امر بآنست توسط میان اسراف و تبذیر و تنگ گیری و تقتیر باشد و سعدی درین مقام گفته است
بیت فراخ دستی را ندازه نگذران چندان :: که آفتاب معیشت بدل شود بسها :: نه نیز
در پی امساک لاابالی باش :: چنانچه دامن همت کنی ز دست رها :: چه هر دو قسم نکوهیده خصلتی

آمده بر بصیرت ارباب فضل صدق و صفا که خیر اختیار توسط بمیان امور و بدان دلیل که
خیر الامور اوسطها و مراد با قتصاد و رعایت اتیان طاعات بر وجهی که بنابر مشقت
و تعب زیاده دست ندهد تا باعث تنفر و عدم رغبت طبع بآن نشود در روایت
کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله لامیر المؤمنین علیه السلام
یا علی ان هذا الدین متین فاوغل فیه برفق لا تبغض الی نفسک عبادة ربک
ان المنبت یعنی المفرط فی السیر لا ظهرا ابقی و لا ارضا قطع فاعمل عمل من یرجوا ان یموت
هرما واحذر حذر من یتخوف ان یموت غدا یعنی گفت رسول خدا صلوات الله
علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السلام که ای علی بدرستی که این دینی که من بآن مبعوث
شده ام دینی است متین و محکم پس بآن درآیی بنرمی و سهولت و دشمن مساز بر
نفس خود عبادت خدای را بدرستی که کسی که در سیر سرعت می نماید نه مرکبی را میگذارد
که فگار نکند و نه زمین را قطع می نماید کنایه از آنکه اگر خواهد زمینی قطع شود و مسافتی را طی
نماید می باید بشتاب سیر نکند و بنرمی و آهستگی راه رود و پس باید که قیام تو بعبادت
و اعمال مثل قیام کسی باشد بآن که امید آن داشته باشد که بعد از آنکه بمرتبه پیری برسد
خواهد مرد یعنی شتاب و غلو ننماید در بسیاری آن عمل چنانچه کسی که آن امید دارد
بتانی و آهستگی بآن قیام می نماید و باید که ترس تو از خدای خود مثل ترس کسی باشد
که گمان داشته باشد که فردا خواهد مرد یعنی بامید آنکه بعد از این توبه و تدارک خواهد
کرد مرتکب مناهی مشو و تعویق و تسویف در عبادات موظفه منمای که بر عمر اعتمادی نیست

والزم الصمت تسلم یعنی خاموشی را بر خود لازم ساز تا سلامت یابی از آفات زبان
و کنایاتی که از زبان ناشی میشود و آن بسیار است زیرا که نیست هیچ موجودی و معدومی
و خالقی و مخلوقی و معلومی و موهومی که زبان او را در نیابد و متعرض او نشود بنفی
یا اثبات و این خاصیت هیچ عضو دیگر از اعضای انسان را حاصل نیست بواسطه
آنکه ادراک چشم نمیرسد مگر بالوان و اضواء و گوش درنمی یابد غیر آوازها و اصوات را
و دست نمیرسد مگر باجسام و زبان را میدان فراخ است و او را در هر خیر و شری مدخل
هست چنانچه روایت شده است از معاذ جبل که گفت گفتم ای رسول خدا آیا بآنچه
میگوییم روز قیامت مواخذ خواهیم بود و ما را بسخنی که از ما صادر شود عقاب خواهند
کرد حضرت فرمودند ثکلتک امک و هل یکب الناس فی النار علی مناخرهم
الا حصائد السنتهم یعنی مادر برای تو گریه کناد آیا مردم را بروی در می اندازند با آتش
دوزخ چیزی سوای آنچه از زبانهای ایشان در وجود می آید و نیز روایت شده است از
آنحضرت صلوات الله علیه و آله من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت
یعنی هر کس ایمان آورده است بخدای تعالی و روز قیامت باید که بگوید آنچه متضمن خیرات
یا ساکت شود کنایه از آنکه بغیر آنچه متضمن خیر او و دیگران باشد تکلم ننماید که در تکلم
خطرهاست و دیگر احادیث درین باب بسیار وارد است که ذکر آن موجب تطویل
است فانی لم آلک یا بنی نصحی الو در اصل بمعنی تقصیر است لکن بسیار هست که تضمین
معنی منع در وی میشود و بآن اعتبار متعدی میشود بدو مفعول چنانچه درین مقام
شده زیرا که لم آلک اینجا باین معنی است که لم امنعک و ما را درین مقام بر بعض علل

علما بحثی هست که در حاشیهٔ خطایی نوشته‌ایم ایراد آن شده کسی که اراده آن داشته
باشد بکتاب مذکور رجوع نماید و هذا فراق بینی و بینک می تواند بود که بطریق
اضافه مصدر بظرف خوانده شود چه در ظرف توسع آن هست و می تواند
بود که فراق بتنوین خوانده شود که ظرف صفت او باشد و برین دو وجه خوانده
شده است قوله تعالی هذا فراق بینی و بینک انجام باید دانست
که آنچه صدر این حدیث متضمن آنست یعنی قول حضرت که واقلب علی خطیئتک بحسب
ظاهر موافقت ندارد بقواعد مذهب امامیه که قایل بعصمت ائمه اثنا عشر اند صلوات
الله علیهم و مثل این عبارات که ظاهرش با آن مخالف است در بعض ادعیه که از
ائمه اطهار صلوات الله علیهم نقل آن بصحت رسیده بسیار واقع است چنانچه روایت
شده است از امام موسی کاظم علیه السلام که در سجدهٔ شکر میفرمودند رب
عصیتک بلسانی و لو شئت و عزتک لاخرستنی و عصیتک ببصری و لو شئت و عزتک
لاکمهتنی و عصیتک بسمعی و لو شئت و عزتک لاصممتنی یعنی بار خدایا عصیان تو کردم
بزبان خود اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا گنگ میکردی و عصیان
تو نمودم بچشم خود و اگر میخواستی بآن تعلق میگرفت بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه
مرا کور میکردی و عصیان تو نمودم بگوش خود یعنی اموری که نبایست شنید میشنیدم
و اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا کر می کردی که هیچ چیز نتوانم
شنید و در صحیفه کامله که منسوب بامام الموحدین امام زین العابدین علیه السلام
از این قبیل فقرات بسیار واقع است که اشعار بر صدور عصیان از ایشان صلوات الله

صممتنی

علیهم

علیهم دارد و بعد از حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله نیز حدیثی چند روایت شده است که
بحسب ظاهر اشعار بر عدم عصمت آنحضرت دارد و از آنجمله روایت کرده است شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی در باب استغفار از کتاب کافی از امام جعفر صادق ع
که ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یتوب الی الله عز و جل کل یوم سبعین
مرة یعنی بدرستی که رسول خدای صلی الله علیه و آله رجوع مینمودند از معاصی و کردار
ناشایست بسوی خدای که عزیز و بزرگست هر روز هفتاد مرتبه و اهل سنت نیز در کتب
حدیث خود روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند که انی
لاستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة یعنی بدرستی که من استغفار
می نمایم و طلب آمرزش میکنم از خدای خود و رجوع میکنم بسوی او از معاصی در روزی بیشتر
از هفتاد مرتبه و امثال این روایت و عبارات در طرق سنی و شیعه بسیار وارد است
و بهترین جوابی که در دفع این شبهه توان کرد آنست که بهاء الدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب
کشف الغمة در کتاب مذکور افاده آن کرده و آن آنست که ائمه علیهم السلام بر وجهی
سلوک میداشته اند که جمیع اوقات عمر ایشان مستغرق یاد خدا بوده است چنانچه
ظاهر آن دلهای خود را فارغ نمی داشته اند و خاطرهای ایشان متعلق بملا اعلی و مربوط
بعالم بالا بوده و ایشان حق را همیشه در نظر بصیرت خود داشته و در مراقبت و مواصلت
او بسر می برده اند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند اعبد الله کانک تراه
فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی بعبادت خدای قیام نمای چنانچه گویا او را می بینی
چه اگر تو او را نمی بینی بدرستی که او ترا می بیند پس چون از این مرتبه رفیعه فرود می آمده

مشغول بکار دیگر شده اند از اموری که لازمهٔ زندگانیست مثل خوردن غذای یا آشامیدن
آبی یا مباشرت حلالی یا مثل آن امری از امور مباح آنرا پیش خود گناه بزرگ
می شمرده اند و خطایی عظیم میدانسته اند و در حال در مقام استغفار از آن در می
آمده آمرزش آنرا از خدای خود می خواسته اند نمی بینی که بعض خدم و بندگان ارباب
دنیا اگر در جایی که نظر صاحب ایشان بر ایشان باشد و دانند که صاحب ایشان ایشانرا
می بیند مثلا باکل و شرب یا جماع مشغول شوند در نظر مردم گناهکار و مستحق ملامت می نمایند
پس چه گمان داری که گاهی که این امر نسبت بصاحب همه صاحبان و مالک جمیع
مالکان وقوع یابد و باین اشارتست کلام حضرت علیه السلام که انه لیغان علی قلبی
و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و قول او علیه السلام که حسنات الابرار سیئات
المقربین این بود خلاصهٔ کلام صاحب کشف الغمه رحمه الله و قاضی بیضاوی صاحب
تفسیر انوار التنزیل در کتاب شرح مصابیح که هم از مصنفات اوست جایی که شرح
حدیث پیغمبر صلوات الله علیه و آله که انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم
مائة مرة مینماید گفته است که غین در لغت بمعنی غیم و ابر است استعمال یافته و غان علی کذا
بمعنی غطا علیه است و ابو عبیده که از ائمهٔ لغتست درین وجه این حدیث را
معنی گفته است پرستی که در پوشیدن دل من چیزی را که می پوشید او را و از اصمعی بمن
رسیده است که از معنی این حدیث از و سوال کردند در جواب آن سایل گفت
در باب دل که روایت شده است این حدیث گفت در باب دل پیغمبر
صلوات الله علیه و آله اصمعی گفت اگر غیر دل پیغمبر صلوات الله علیه و آله

می بود

می بود در مقام تفسیر آن از برای تو در می آمدم قاضی گوید خدای خیر دهاد اصمعی را که
درین مقام سلوک طریق ادب نموده و در مقام تعظیم و بزرگ داشتن دلی
شده است که حضرت عزت جل ذکره آنرا موقع وحی و منزل تنزیل خود ساخته و بدرستی
که دریافت این معنی از مرتبه ایست که راه رسیدن بآن بر ارباب بیان و اصحاب
قال مسدود است و طریق وصول بآن بر اهل حقیقت و ارباب حال مفتوح و توضیح
دادن و بعبارت در آوردن آن نیز مکرر حق مشایخ صوفیه که رازداران انجمن قرب
و آشنایان اسرار حق اند و ما نیز بنوری که از مشکات هدایت ایشان مقتبس است براه
در آمده میگوییم که چون دل مبارک آنحضرت که مستغرق دریای عرفان بوده در صفا و
ضیا بر جمیع دلها زیادتی داشته است و آنحضرت با آنحال تعیین شرایع بود که قوانین شرع و
حکمت و بنای دین و سنت را تجدید دهد بر وجهی که متضمن سهولت و آسانی باشد
نه عسرت و اشکال ناچار بود او را که از مرتبهٔ قرب و اتصال بجانب بعض حظهای
الهی نزول نموده و بعض حظوظ نفسانی التفات نماید بآنچه از جانب خدا در سخن
امتحان بآن در آمده بود و مکلف بآن شده از احکامی که لازم بشریت است پس
هرگاه مرتکب چیزی از آن می شد غباری از آن بر آینهٔ دل ایشان می نشست و بواسطه
نهایت صفا و نورانیتی که داشت از آن متاثر می شد زیرا که هر چند رقت و صفای
و صفای اشیا بیشتر است تاثیر کدورات در آن زودتر ظاهر میشود و آنحضرت صلی الله
علیه و آله هرگاه احساس چیزی از آن میکردند آنرا بر نفس خود گناهی بزرگ میشمردند
و در مقام استغفار و طلب آمرزش از آن در می آمدند تا اینجا بود خلاصهٔ کلام قاضی

بیضاوی در کتاب مصابیح و زبده العارفین شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشی را
درین مقام کلامیست بغایت لطیف که بواسطه خوف تطویل انجامیدن کلام
ترک او نمود

حدیث بیست و سیوم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه از جعفر بن علی بن
الحسن الکوفی از جد او حسن بن علی بن عبد الله از جد او عبد الله بن المغیرة از اسمعیل بن مسلم
از امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلم از آبای بزرگوار آنحضرت
بترتیب معلوم علیهم سلام الله الملک القیوم از امیر المؤمنین اسد الله الغالب
علی بن ابی طالب علیه السلم که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله
عجبت لمن یحتمی عن الطعام مخافة الداء کیف لا یحتمی عن الذنوب مخافة النار
یعنی عجب دارم از کسی که پرهیز میکند از طعام از ترس آنکه مبادا مرضی یا دردی باو عاید
شود چگونه پرهیز نمی نماید از گناهان از ترس آتش دوزخ و مخفی نماند که اطلاق حمیه که
بمعنی پرهیز کردن است بر اجتناب از گناهان مجاز است از باب مشاکله بفقره سابق
که حمیة در آن در معنی خود استعمال یافته است فتذکر والله الهادی الی الصواب

حدیث بیست و چهارم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از
بعض اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد البرقی که در صدر حدیث هشتم احوال
ایشان مذکور شد از عثمان بن عیسی عامری کلابی که مکنی بابی عمرو است و از وکلاء معتمد
علیه امام موسی کاظم علیه السلم است و اگرچه در مذهب واقفی بود اما کسی که از علمای رجال

است جو

محمد
حدیث روایت کرده است از ابان بن ابی عیاش تابعی که بخدمت امام زین العابدین و امام
باقر و امام جعفر صادق علیه السلم رسیده و علمای رجال ضعیفش میدانند از سلیم بن قیس
که مکنی بابی صادق است و کتابی در حدیث تصنیف کرده و از اصحاب امیر المؤمنین علی است
و بخدمت امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیه السلم استسعاد
یافته از امیر المؤمنین علی علیه السلم که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله حرم الجنة
علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء لا یبالی ما قال ولا ما قیل له فانک
ان فتشته لم تجده الا لغیة او شرک شیطان قیل یا رسول الله وفی
الناس شرک شیطان فقال صلی الله علیه و آله اما تقرا قول الله عز و جل
و شارکهم فی الاموال و الاولاد **شرح** کلام معجز نظام در ضمن
آغاز و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** گفت رسول خدای صلی الله علیه
و آله بدرستی که حضرت عزت حرام ساخته است دخول بهشت را بر هر فحش گویی کم حیایی
که هیچ پروا نکند در آنچه میگوید و در آنچه باو میگویند پس بدرستی که اگر در مقام تفتیش و تفحص
احوال او درآیی نخواهی یافت او را مگر انداخته شده یعنی متولد از زنا یا شریک شیطان
گفتند ای رسول خدای در میان بنی آدم شریک شیطان می باشد حضرت صلوات الله علیه و آله
فرمودند نخوانده اید در قرآن قول خدای تعالی را که و شارکهم فی الاموال و الاولاد
یعنی شریک شو ای شیطان بنی آدم را در اموال و اولاد که ترا بر بندگان خالص دست
نخواهد بود **بینش دوم** ان الله حرم الجنة گویا مراد حضرت از حرام ساختن خدای تعالی
بهشت را بر ایشان حرام ساختن است مدتی طویل و زمانی بسیار نه حرام ساختن دائمی زیرا که

داعی نیز آنکه اگر مراد مرام ساختن داعی نیز آنکه اگر مراد مرام داعی باشد بعض عاصیان است
اجابت که بزیور ایمان محلی اند مشکل میشود چه باتفاق برجوع ایشان بهشت خواهد بود و اگرچه
مکث ایشان در دوزخ بطول کشد بذی بذی بیا یک نقطه مفتوحه و ذال منقوطه مکسوره
و یای مشدده بذیل است بمعنی فاعل از بذا بفتح با و مد الف که بمعنی فحش است قال فی
القاموس والبذی کرضی الرجل الفاحش من البذاء وهو الکلام القبیح قلیل الحیا مراد آن
بانکه ظاهر است که کم حیا باشد چنانچه در بیش اول مذکور شد یا مراد بی حیاست
که این عبارت ادا شده چنانچه میگویند فلان کم خبر است و از آن بیخبر اراده میکنند لم
تجده الالغیة میتواند بود که بضم لام باشد و سکون غین نقطه دار و فتح یای دو نقطه
تحتانی بوده باشد بمعنی ملغی یعنی انداخته شده کنایه از آنکه از زنا مخلوق شده چنانچه گذشت
و میتواند بود که بضم لام و فتح عین بی نقطه یا ساکنه و نون مفتوحه بوده باشد از لعن بمعنی
که عادت او آن باشد که لعن مردم می کرده باشد یا مردم لعن او می کرده باشند از خباثت
خبث ذات که داشته باشد و در کتب ادب الکاتب آورده است که هر چه بضم فاء و
سکون عین از صفات مفعول است و بفتح عین از صفات فاعل جمزه و همزه که بکسر
میم بمعنی من یهزء است و بفتح میم بمعنی من یهزء بالناس و لعنه و لعنة بفتح عین و سکون
عین انتهی ترجمه کلام مترجم ره اگرچه درین مقام احتمال دیگر نیز باقی است که مصنف ره ظاهرا
ذکر آن نکرده اند و آن کسر لام و فتح یا و کسر غین نقطه دار و تشدید یاست که جار و مجروری
باشد متعلق بمحذوف مقدر صفته در لغت بمعنی زنیه آمده است قال فی القاموس
ولدغیة و یکسر ای زنیة و از بعض اکابر شنیده شد که شمس الفضلاء مولانا میرزا محمد استرآبادی

محا و ذخیر البلاد و خند طلاله که اجتهاد و تدرب او در فن حدیث و رجال در نزد اذعان
فضلای عصر است این حدیث را در کلینی برین وجه تصحیح کرده است و هیچ شک نیست که برین
تقدیر عطف او شرک شیطان را آن بمعنی ظاهری خود صحیح خواهد بود و بتاویل تلاقی که مذ
کور خواهد شد احتیاج نخواهد داشت اما در متن حدیث وثوق و اعتماد بر تصحیح مشایخ سلف
و نقل از ایشان نیست نه مساعدت کلام صاحب صحاح و قاموس و غیر ایشان از ائمه لغت
از مصنف بالمشافهه شنیده شد که شقوق محتملة این لفظ در حدیث زیاده بر آنچه در اصل
مذکور شده است از مشایخ سند بما رسیده است و این شق اگرچه بنا بر آنچه از کلام ارباب
لغت ظاهر میشود محتمل آن در نصوص احتمال است اما چون منقول نبود مذکور نشد او شرک
شیطان مصدر بمعنی اسم فاعل است یا بمعنی اسم مفعول یعنی شریک شده پدر او در وی
بشیطان یا شیطان شریک باشد با پدر او در او انجام مفسرین نزد تفسیر کریمه و شارکهم
فی الاموال والاولاد گفته اند که شارکت و شریک شدن شیطان با ایشان در اموال
آنست که ایشان را بر تحصیل و جمع آن از وجوه حرام دارد و بر صرف آن در جایی که جایز نیست
ترغیب نماید و دور دارد ایشان را از رعایت اعتدال در انفاق آن برین وجه
که بسر حد اسراف و تبذیر رسانند که زیاده از آنچه باید خرج کنند یا بخیلی و تنگ گیری
اندازند که آنچه باید کرد نکنند و امثال این امور و مشارکت او ایشان را در اولاد آنکه ایشان را
بر پیدا کردن اولاد با سباب حرام مثل زنا و امثال آن تحریص نماید یا برین دارد
که اولاد خود را نامهای بد گذارند مثل عبد العزی و عبد اللات و امثال آن یا کراه
کند اولاد ایشان را بر انداختن ایشان در مذاهب باطله و ارتکاب افعال قبیحه و امور

ناشایست و شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره حدیثی روایت کرده است که از آن معنی دیگر از
برای مشارکت او در اولاد فهم میشود و آن آنست که در کتاب تهذیب حدیث
در باب استخاره کردن از برای نکاح روایت کرده است از ابی بصیر که امام محمد ناطق
امام جعفر صادق علیه السلم خطاب بمن کرده فرمودند که اذا تزوج احدکم کیف
یصنع یعنی چون یکی از شما کدخدا شود چه باید بیش کرد گفتم نمی دانم جان من فدای تو باد
فرمودند فاذا هم بذلک فلیصل رکعتین و یحمد الله و یقول اللهم انی ارید
ان اتزوج فاقدر لی من النساء اعفهن فرجا و احفظهن لی فی نفسها و فی مالی
واوسعهن رزقا واعظمهن برکة واقدر لی منها ولدا طیبا تجعله خلفا
صالحا فی حیوتی و بعد موتی فاذا ادخلت علیه فلیضع یده
علی ناصیتها و یقول اللهم علی کتابک تزوجتها و فی امانتک اخذتها
و بکلماتک استحللت فرجها فان قضیت فی رحمها شیئا فاجعله مسلما
سویا ولا تجعله شرک شیطان یعنی چون قصد کدخدایی نماید باید که دو رکعت
نماز بگذارد و وظایف شکر الهی بجای آورد و این دعا را بخواند که اللهم انی
ارید ان اتزوج تا آخر دعایی که گذشت و خلاصه معنیش آنست که بار خدایا بدرستی
که اراده دارم که کدخدا شوم پس روزی کن مرا از زنان کسی را که از همه در ناموس
از همه پرهیزکارتر باشد و در محافظت نفس خود و اسباب من و نگاهبانی
مال من از همه در پیش باشد و از همه فراخ روزی تر و بزرگ برکت تر باشد
و روزی کن از برای من از او فرزند نیکو و بگردان او را خلف صالح در حیات من

و بعد از موت من پس چون زن بخلوت او درآید دست خود بر پیشانی او نهاده بگوید اللهم
علی کتابک تزوجتها تا آخر دعایی که در حدیث گذشت یعنی بار خدایا بر موجب
کتاب تو خواستم او را و با مانت تو گرفتم او را و بکلام تو بر خود حلال کردم مباشرت
او را پس اگر تقدیر کرده باشی که در رحم او نطفه از من بهم رسد بگردان آن را مسلمان
مستوی الخلقه و مگردان او را شرک شیطان راوی گوید که گفتم چگونه می باشد شرک
شیطان حضرت فرمودند ان الرجل اذا دنی من المرأة و جلس مجلسه حضره
الشیطان فان هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان عنه و ان فعل و لم یسم ادخل الشیطان
ذکره فکان العمل منهما جمیعا و النطفة واحدة یعنی بدرستی که چون مرد نزدیکی کند زن خود
و با او مباشرت او نشیند حاضر میشود او را شیطان پس اگر نام خدا بر زبان آورد
شیطان از او دور میشود و آسیبی از او باو نمیرسد و اگر بنام خدای توسل نجوید و بجماع
بجوید شیطان در آن عمل با او شارکت می نماید و چنان میشود که عمل از هر دو واقع
شده باشد و نطفه یکی باشد گفتم بچه چیز این معنی ظاهر میشود ای فرزند رسول خدا
حضرت فرمودند بحبنا و بغضنا یعنی بدوستی و دشمنی ما که نشانه آنست که شیطان در مجامعت
پدر او با او در او شرکت نموده باشد دشمنی ما را اختیار میکند و این حدیث مناسب
قول جمعی است که شیاطین را اجسام شفافه لطیفه میدانند که قادرند بر آنکه در شکم
حیوانات داخل شوند و ممکن است ایشان را که بهر شکل که خواهند درآیند و موجب
ضعف مذهب جمعی است از حکمای فلاسفه که میگویند ایشان نفوس ارضیه اند که تدبیر
عالم عناصر میکنند و امور از اصلاح و فساد می آورند یا نفوس ناطقه انسانیه

اند بواسطه شرارتی که داشته‌اند چون از بدنهای خود جدا شده اند و ایشان را انواع لعنت
و سوانستی بنفوس شریری متعلق به بعض ابدانند بهر سیده و پس مدد و معاون آنها می
شوند در احداث شرور و فساد و الله اعلم بحقیقة مخلوقاته ٥٥

حدیث بیست و پنجم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی
بن ابراهیم از پدر او ابراهیم که در حدیث پنجم احوال شیخ ایشان ذکر یافت از ابن
ابی عمیر از حماد بن عثمان الناب که از مشاهیر رجال است و ثقه و جلیل القدر بوده و از
جماعت است که اجماع علما نقل شده در آنکه آنچه روایت آن ازو بصحت رسیده باشد
صحیح است و کتابی در علم دین باو نسبت یافته است از محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی که کنیه
ابو جعفر است و از وجوه اصحاب شیعه است و ثقه و معتمد علیه است و کتابها در تفسیر قرآن
تصنیف کرده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام قال ان بریرة کانت عند
زوج لها وهی مملوکة فاشترتها عائشة فاعتقتها فخیرها رسول
الله صلی الله علیه وآله وقال ان شاءت ان تقر عند زوجها و
ان شاءت فارقته وکان موالیها الذین باعوها اشترطوا علی عائشة
ان لهم ولاءها فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الولاء
لمن اعتق وتصدق علی بریرة بلحم فاهدته الی رسول الله صلی
الله علیه وآله فعلقته عائشة وقالت ان رسول الله صلی الله علیه
وآله لا یاکل لحم الصدقة فجاء رسول الله صلی الله علیه وآله

واللحم معلق فقال ما شأن هذا اللحم لم یطبخ فقالت یا رسول الله صدق به
علی بریرة وانت لا تاکل الصدقة فقال صلی الله علیه وآله هو لها
صدقة ولنا هدیة ثم امر بطبخه فجاء فیها ثلاث من السنن **شرح** کلام بلاغت
نظام در ضمن ... آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** امام علیه السلام
فرموده‌اند بدرستی که بریره نزد شوهری که او را بود قرار داشت و او کنیزی بود و در رقبه
بندگی پس عائشه او را خرید و آزاد کرد چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بر آن مطلع
شد او را اختیار داد میان آنکه اگر خواهد نزد شوهر خود برقرار باشد و اگر خواهد ازو مفارقت
نماید و جمعی که آن کنیز را بعائشه فروخته بودند شرط کرده بودند بر عائشه که ولایت و
میراث آن کنیز ایشان را باشد یعنی چون آزاد شود و بمیرد میراث او از ایشان باشد چون این
معنی بسمع مقدس نبوی صلی الله علیه وآله رسید فرمودند که ولایت و میراث مر کسی راست
که او را آزاد کرده است کنایه از آنکه ایشان چون او را فروخته اند ایشان را ولایت و میراث
نیست و شرط مذکور باطل است . روزی پاره گوشت به بریره مذکور بصدقه داده
بودند و او گوشت را برسم هدیه بخدمت حضرت مقدس نبوی مصطفوی صلوات الله علیه و
آله آورد و عائشه آن را گرفته در جایی آویخت و گفت بدرستی که رسول خدا گوشت
صدقه را نمی خورد پس رسول صلی الله علیه وآله بخانه در آمد و گوشت آنجا آویخته بود
فرمود که این گوشت را چه واقع است که پخته نشده است و آنچنین آویخته عائشه گفت
گوشتی است که بریره را صدقه داده اند و چون صدقه بر شما حرام است در مقام طبخ
آن بواسطه شما نشدیم حضرت فرمودند که آن بر او صدقه و بر ما هدیه است بعد از آن

بطلع آن فرمان دادند پس در باب بریره سه حکم از شریعت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله بمنصه ظهور رسیده نبشت دوم ان بریرة کانت عند زوج لها بریره
بباء یک نقطه و یاء دو نقطه زیرین که در میان دو راء بی نقطه واقع است
و در آخر آن هاء تصغیر نام آن کنیز است و نام شوهرش مغیث بود بضم میم و کسر غین
نقطه دار و سکون یاء دو نقطه زیرین و ثاء سه نقطه و خلاف شده است
در آنکه او بنده بوده است یا آزاد از جهت است که فقها خلاف کرده اند در آنکه هرگاه
کنیزی که شوهر او آزاد شود آیا او را اختیار هست در فسخ نکاح یا نه ان شاءت ان
تقر بفتح قاف یعنی بماند و بکسر قاف نیز جایز است عرب میگوید قررت بالمکان
اقر بکسر را در ماضی و فتح قاف در مستقبل و قررت اقر بفتح را و کسر قاف برعکس
آن ان طعم و الولاء بفتح واو است و در اصل بمعنی نزدیکی است و در اصطلاح اهل
شرع اطلاق میکنند آنرا بر علاقه میان دو شخص که باعث آن شود که یکی از ایشان از دیگری
میراث برد غیر علاقه نسب و علاقه زن و شوهری و مراد اینجا علاقه ایست که بر آزادی
مترتب است لا یاکل لحم الصدقة و صدقة آنرا گویند که بجهت آن از القصد قربت که هدیه
نباشد پس بنا برین تعریف داخل است در آن زکات واجب و نذر و کفاره و امثال
آن و بعضی فقها برین وجه تعریف کرده اند که صدقه عطیه ایست که از روی تبرع یعنی
بخشش بی عوض کسی دهند بقصد قربت بی آنکه نصابی داشته باشد و برین تعریف شامل
زکات نیست فی آخر فیما شرحنا من السنن این کلام امام علیه السلام است نه کلام پیغمبر صلوات الله
علیه و آله و احکام ثلثه اول مخیر بودن کنیزی که آزاد شود در تحت شوهری که آزاد باشد

باشد و او آزاد

یا بنده و علی الخلاف میان فسخ نکاح خود و باقی گذاشتن آن دوم ثبوت ولای میراث
مر آزاد کننده را و عدم آن مر فروشنده را اگر شرط آن کرده باشد سیوم آنکه صدقه
که بر بنی هاشم حرام است هرگاه مستحقی که آنرا بصدقه گرفته باشد بجهت هاشمی هدیه آورد
گرفتن آن بر هاشمی حرام نیست فایده اول باید دانست که در مخیر بودن کنیز شوهر داری
که آزاد شود میان فسخ نکاح و برقرار گذاشتن آن که این حدیث متضمن آنست کسی خلاف
نکرده است گاهی که شوهر او بنده باشد اما اگر شوهر او آزاد باشد اکثر علما حکم بثبوت
خیار مذکور کرده اند و ابوحنیفه نیز با ایشان موافق است بواسطه آنکه در بعضی روایات
وارد است که شوهر بریره که حضرت حکم بثبوت خیار او کردند آزاد بوده است و
بواسطه حدیث صحیح که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است
وان ایما امة اعتقت فامرها بیدها ان شاءت اقامت وان شاءت
فارقت یعنی هر کنیزی که آزاد شود امر او بدست اوست اگر خواهد برقرار باشد و
اگر خواهد جدایی کند جابر حدیث بظاهر خود که عموم است شامل هر دو قسم است
و بعضی از علما بر عدم ثبوت خیار مذکور رفته اند و شافعی و مالک و حنبل با ایشان موافق
اند بواسطه آنکه از ابن عباس روایت شده است که ان زوج بریره کان عبدا اسود
وکانی انظر الیه یطوف خلفها فی سکک المدینة و دموعه تسیل علی لحیته یعنی بدرستی
که شوهر بریره غلامی بود سیاه و گویا من میدیدم او را وقتی که بریره از و جدا شده
بود که از عقب او در کوچهای مدینه میگردید و گریه میکرد و اشک او بر اطراف محاسن
او سیلان مینمود و باید دانست که اگر چه این حدیث متضمن آنست که عایشه بریره را

آزاد کرد ظاهرش آنست که تمام او را آزاد کرده باشد نه بعضی را و همچنین ظاهر حدیث
صحیح که از ابی الصباح کنانی روایت کردیم لمة مُبَعَّضة را یعنی کنیزی را که پاره‌ای او آزاد شده
باشد و پاره‌ای بنده باشد خیار مذکور نباشد و اگر چه آنچه آزاد شده بیشتر باشد از آنچه بنده
باشد چه هرگاه نص بر خلاف اصل واقع باشد بر فرد ظاهر آن محمول میشود و اصل اینجا
بقای نکاح است و عدم ثبوت خیار پس نصی که بر خلاف آن وارد است بر فرد ظاهر
حمل باید کرد و نیز باید دانست که از بعض احادیث و اخبار مستفاد میشود که آزادی
بریره بعد از دخول بوده است چه روایت شده است که مغیث شوهر او بواسطه او عجز
بسیار بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میکرد حضرت بواسطه خاطر او بریره را گفتند
لو راجعته فانه ابو ولدک یعنی چه شود اگر بشوهر خود بازگردی و او را شوهر
خود اختیار نمائی چرا که او پدر فرزندان تست بریره گفت ای رسول خدای مرا امر میکنی
آن حضرت فرمودند لا انما انا شافع یعنی نه امر میکنم و خیار تو باقی است و لیکن شفاعت
میکنم بجهت او بریره گفت مرا باو حاجت نیست و او را نمی‌خواهم بنا بر این علمای خیار مذکور را
ثابت دانسته‌اند خواه آزادی مذکور قبل از دخول باشد و خواه بعد از دخول بنا بر عمومی که
از صحیح ابی الصباح فهم میشود و گفته‌اند اگر قبل از دخول بوده باشد و فسخ کند مهر او
ساقط میشود و اگر بعد از دخول باشد ساقط نمیشود و صاحب او را میرسد که طلب مهر
او نماید **طراز** استثنا کرده‌اند فقها از صور تخییر امه معتقه یک صورت را و آن
صورتیست که مهر کنیز مساوی ثلث مال صاحبش باشد و بهای او مساوی ثلث دیگر مثل
آنکه مهر ده دینار باشد و بهای او ده دینار و مال صاحب منحصر در ده دینار که مجموع

سی دینار باشد و صاحب او وصیت کرده باشد که بعد از فوت او او را از مال او آزاد
کنند و آزادی مذکور پیش از دخول شوهر باو واقع شده باشد زیرا که درین صورت
اگر خیار داشته باشد و فسخ نکاح کند چون فرض اینست که پیش از دخول است مهر او
ساقط میشود و هرگاه مهر ساقط شد آزادی در تمام او سرایت نخواهد کرد چرا که وصیت
در ثلث مال معتبر است و برین تقدیر بهای او ثلث مال نخواهد بود بلکه آنچه ازو بازای
ثلث مال است که بر فرض مذکور بیست دینار است آزاد خواهد شد و باقی در رقیت خود
باقی خواهد ماند و از پیش رفت که هرگاه تمام او آزاد نشود او را در فسخ و ابقا اختیار نیست
پس خیار او مستلزم رفع خیار او باشد پس درین صورت خیار محقق نباشد **مترجم گوید** اگر چه ظاهر
عبارت مصنف دام ظله درین مقام که و استثنی الفقهاء من صور تخییر الامة المعتقة صورة
واحدة الی آخره موهم اینست که صورت مستثنی منحصر درین صورت باشد که تصویر
یافته است و صورت دیگر نداشته باشد اما بعد از تأمل ظاهر میشود که دیگر صور نیز متصور
است که چون درین مفسده شریک‌اند ظاهر اینست که همین حکم داشته باشد مثل آنکه
آنکه در ماده مذکور فرض کنیم که قیمه کنیز ضعف مهر باشد و باقی مال صاحب او
مساوی مجموع قیمت و مهر مثلا مهر ده دینار باشد و قیمت بیست دینار و باقی مال
سی دینار چنانچه مجموع شصت دینار باشد چه درین صورت نیز هرگاه مهر ساقط شد
آنچه از کنیز بازای ثلث باقی مال است که برین فرض پنجاه خواهد بود آزاد خواهد شد و باقی
در رقیت باقی خواهد ماند پس خیار که موقوف است بر آزادی کل متحقق نخواهد بود و برین قیاس

حضرت

نمایش دوم باید دانست که تقریر مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه و آله مر قول عایشه را که
لا تاکل الصدقة و نفی آن کردن چنانچه این حدیث دلالت بر آن دارد بحسب ظاهر اشعار
بر آن دارد که مطلق صدقه بر آن حضرت حرام بوده خواه صدقهٔ واجب باشد و خواه
صدقهٔ سنت زیرا که الف لام در الصدقه یا الف لام جنس است یا الف لام استغراق
چه بحسب ظاهر عهدی در میان نبود که الف لام عهد تواند بود و بر هر تقدیر عموم مذکور
فهم میشود و همچنین دلالت بر عموم مذکور دارد آنچه روایت شده است که حضرت امام
حسن در اوان صغر خرمایی که از صدقه بوده بر داشتند که تناول نمایند پیغمبر صلی الله علیه
و آله او خطاب کرده گفتند کخ کخ یا مینداز و فرمودند که ما شعرت انا لا نأکل الصدقة یعنی
شعور نبود ترا که ما صدقه نمی خوریم و تناول آن بر ما حرام است و بالجمله خلافی نیست
میان اهل اسلام در آنکه صدقهٔ واجبی بر آنحضرت حرام بوده است و خلاف در صدقهٔ سنتی
است که آیا بر ایشان حرام بوده است یا نه علامه در کتاب تذکرة الفقها حکم بحرمت آن
بر آن حضرت کرده است بواسطه علو شان و رفعت رتبهٔ آنحضرت و عدم لیاقت
آن مرتبهٔ نبوت و منزلت رسالت او چه هیچ شک نیست که قبول آن متضمن ذلت و
خواریست نسبت بآخذ و تسلط و تفوق صدقه دهنده بر او و منصب نبوت و رتبت
رسالت بلندتر است از تحمل آن و این یکی از دو قول شافعی است درین مسئله
و اما ائمه عالیمقام که در حقیقت بارهای نگراویند علیه و علیهم السلام ظاهر است
که درین حکم با آن سرور شریک باشند و بر ایشان نیز قبول صدقهٔ سنتی حرام باشد
چنانچه واجبی حرام است و علامه نیز در کتاب مذکور رجحان این قول داده است و حکم

بر حرمت آن بر ایشان کرده و اما آنچه اهل سنت از امام محمد باقر روایت کرده اند که آن
حضرت از سقایه‌ها که در میان مکه و مدینه واقع اند آب می آشامیدند روزی با آن
حضرت گفتند از روی تعجب و انکار که آب صدقه می آشامید حضرت در جواب فرمودند
انما حرم علینا الصدقة المفروضة یعنی مر حق که بر ما حرام شده است همین صدقات
واجبی است آن حدیث که اهل سنت در روایت آن متفرداند و در طریق آن ضعف
تمام هست اما غیر بنی هاشم و سادات جمیع علمای اتفاق دارند بر آنکه صدقهٔ سنتی بر
ایشان حرام نیست و قبول آن بر ایشان جایز است خواه از مثل خود باشد و خواه
از غیر و شافعی را در جواز آن دو قول است در بعضی تصنیفات خود جایز داشته و در بعضی
حکم بحرمت کرده و در حرمت صدقهٔ واجبی بر ایشان نیز خلاف کرده اند در آنکه حرمت
مذکور مخصوص زکات است یا شامل دیگر صدقات واجبی نیز هست مثل نذر و کفارات
و امثال آن ظاهر اکثر علمای ما عموم است و در بعض روایات و احادیث اشعاری
بر تخصیص آن بزکات هست که مستند علامه رحمه الله که قایل به تخصیص مذکور شده
و جایز داشته است که نذر و کفاره را بایشان دهند آنست و در استثنای مذکور الکلام
و هیچ کس خلاف نکرده است در آنکه بنی هاشم را اخذ زکات و دیگر صدقات
واجبی از بنی هاشم مثل خود جایز است اما آیا حکم مذکور مخصوص است بما عدای پیغمبر
صلوات الله علیه و آله و ائمهٔ اطهار علیهم السلام که درین حکم ملحق اند بایشان یا شامل
ایشان نیز هست که بر ایشان جایز است که از بنی هاشم قبول صدقه نمایند از علما
تصریحی درین باب بنظر نرسیده و نهایتش مناسب علو شان و رفعت رتبهٔ ایشان

آنست که مطلق صدقه بر ایشان حرام باشد خواه صدقه واجبی و خواه سنتی و خواه از هاشمی
باشد و خواه از غیر هاشمی والله اعلم **انجام** بعضی از اصحاب حال و ارباب کمال که
عبارت از ملا جلال الدین محمد دوانیست در حاشیه شرح هیاکل در تحقیق آنکه چرا آل پیغمبر
که صدقات بر ایشان روا نیست کیاست از او کلامی کرده است که چون ذکر آن مناسب
مقام است مبادرت بآن واقع میشود و حاصل آن آنست که آل پیغمبر هر آن کسی است
که بآن حضرت آیل شود و رجوع او بآنحضرت باشد و آن دو قسم است اول جمعی که رجوع
ایشان بآن سرور رجوع صوری جسمانیست مثل اولاد آنحضرت و جمعی که در مرتبه اولاد هم
از اقارب و عشایر که در شریعت طاهره زکوة بر ایشان حرام شده و دوم برخی
که رجوع ایشان بآنحضرت رجوع معنوی روحانیست و ایشان اولاد روحانی
اند از علمای اعلام که در علم رسوخ تمام دارند و اولیای کرام که بمرتبه کمال رسیده اند
و حکمای عالیمقام که در حکمت الهی خوض تمام نموده اند و از مشکات انوار آنحضرت اقتباس
نور تحقیق نموده خواه در زمان آن حضرت سبقت یافته باشند و خواه بعد از آن
حضرت بآن علیه السلام ملحق شده باشند یا ملحق شوند و هیچ شک نیست که نسبت طبقه دوم
بیشتر و تمام تر است از نسبت طبقه اولی و اگر هر دو نسبت در یک کس جمع شده باشد
نور علی نور خواهد بود مثل ائمه معصومین از عترت طاهره آن سرور صلوات الله علیه و
آله و علیهم اجمعین پس همچنانکه بر اولاد صوری صدقه صوری حرام است چنانکه گذشت بر اولاد
معنوی که عبارت از تقلید غیر است در علوم و معارف و کسب کمالات حرام است
تا اینجا بود خلاصه کلام او و الحق سزاوار آنست که بآب طلا بر مردمک دیده نوشته شود

نیز صدقه معنوی

نهاد

نه عباد و براوراق نم کشیده **حدیث بیست و ششم** والله الموفق الی الهدی
روایت شده است بسندی که اتصال یافته بشیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی **از** شیخ مفید علیه الرحمه
از عمر بن محمد **از** علی بن مهرویه القزوینی که کتابی باو نسبت یافته و جرح و تعدیل او در
کتاب رجال مذکور نیست **از** داود بن سلیمان بن جعفر ابو محمد القزوینی که کتابی از امام رضا
علیه السلام روایت کرده و شیخ مفید در کتاب ارشاد خود او را از خواص اصحاب امام موسی کاظم
علیه السلام شمرده و از کتاب مذکور ظاهر میشود که ثقه و با ورع و از اهل علم و فقه بوده
والله اعلم **از** امام الوری ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام **از** آبای بزرگوار آنحضرت
بترتیب معصوم علیهم سلام الله الملک القیوم **از** امیر المومنین که گفت قال رسول الله صلی الله
علیه و آله قال الله عز و جل یا بنی آدم کلکم ضال الا من هدیت و کلکم
عائل الا من اغنیت و کلکم هالک الا من انجیت فاسئلونی اکفکم
واهدکم سبیل رشدکم وان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر ولو
اغنیته لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا الصحة
ولو امرضته لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا المرض
ولو اصححت جسمه لافسده ذلک وان من عبادی من یجتهد فی عبادتی
وقیام اللیل فالقی علیه النعاس نظرا منی الیه فیرقد حتی یصبح
ویقوم حین یقوم وهو ماقت لنفسه زار علیها ولو خلیت بینه
وبین ما یرید لدخله العجب بعمله ثم کان هلاکه فی عجبه ورضاه
عن نفسه فیظن انه قد فاق العابدین وجاز باجتهاده حد المقصرین

الا الغنی ولو افقرته لافسده ذلک
وان من عبادی من لا یصلحه

فیتباعد بذلک منی وهو یظن انه یتقرب الیّ فلا یتّکل العاملون
علی اعمالهم وان حسنت ولا ییأس المذنبون من مغفرتی لذنوبهم
وان کثرت لکن برحمتی فلیثقوا وبفضلی فلیرجوا والی حسن نظری
فلیطمئنوا وذلک انی ادبّر عبادی بما یصلحهم وانا بهم لطیف
خبیر **شرح** کلام آن خلاصهٔ آفرینش در ضمن دو بخش **بخش اول** گفت رسول خدای صلی
الله علیه وآله که حضرت عزت جل ذکره العزیز فرموده است که ای فرزندان آدم شما همه
گمراهید و راه حق نمی برید مگر کسی که من هدایت کرده ام او را و شما همه در معرض فساد و بلائید
مگر کسی که من نجات داده ام او را پس سوال کنید و بطلبید مرا که باز میدارم شما را از اعمال
و کردار ناشایست و هدایت میکنم شما را براهی که رشد شما در سلوک آنست و بدرستی که
از بندگان من کسی هست که بصلاح نمی آرد حال او را مگر فقر و بیچیزی پس اگر غنی سازم او را هر آینه
در فساد می اندازد غنی او را و از بندگان من کسی هست که حال او را بصلاح نمی آرد مگر
غنا و مالداری پس اگر فقیر و محتاج سازم او را هر آینه بفساد میکشد فقر و بیچیزی کار او را
و از بندگان من کسی هست که او را بصلاح نمی آرد مگر صحت مزاج و سلامتی از جمیع امراض پس
اگر بیمار سازم او را هر آینه بفساد می اندازد بیماری او را و از بندگان من کسی هست که
صلاح حال او در بیماریست پس اگر صحیح و سالم دارم او را بفساد می آرد صحت حال او را
و بدرستی که از بندگان من کسی هست که نهایت جد و جهد در عبادت و برپای داشتن شبها کرده
میبرد و پس شبی را بر او غالب میسازم بواسطهٔ نظر عنایتی که مرا بسوی او هست پس بخواب
آسایش میرود تا صباح شود و برمیخیزد از خواب وقتی که از برای برخواستن او مقرر است

و دشمن است در آن حال بر نفس خود و او عتاب میکند با او که چرا وقت او را بخواب
گذرانیده است و اگر واگذارم او را میان خود و آنچه اراده میکند یعنی بگذارم
که عبادتی که اراده کرده است از و بعمل آید هر آینه عمل مذکور باعث عجب و نخوت او
خواهد شد و بعد از آن هلاک او در آن عجب خواهد بود و در رضایی که از نفس
خود دارد بسبب آن عبادت بهم خواهد رسید و گمان خواهد کرد که بسبب آن عمل بر جمیع
ارباب عبادت فایق آمده است و در بهٔ زیادتی کرده است و بآن عمل از حد
تقصیر در گذشته است و کاری که او را میبایست کرد کرده است پس دور خواهد شد
بسبب آن از مرتبهٔ قرب من و او را گمان خواهد بود که من نزدیک شده است
نمی باید که ارباب عمل بعمل خود اعتماد نمایند و اگرچه در نظر ایشان نیکو نماید و گنه
کاران از رحمت من نا امید نشوند اگرچه گناهان ایشان بسیار باشند بلکه باید که برحمت
من وثوق و اعتماد کنند و بفضل و احسان من ~~وثوق و اعتماد کنند و بفضل و احسان~~
من امیدوار باشند و بحسن نظر نیکویی من بسوی ایشان مطمئن خاطر و با آرام
باشند چه بدرستی که من میدانم بندگان خود را بآنچه صلاح حال ایشان در آنست و
من با ایشان بر سر لطفم و از حال ایشان خبردارم **بخش دوم** کلهم ضال الا من هدیت لفظ
کل هرگاه اضافه شود بضمیر جمع چنانچه درین فقره واقع است چون لفظ او مفرد است
و در معنی جمع جایز است که جانب لفظ او رعایت شود و ضمیری که راجع باشد باو یا
صفتی که محمول شود بر او مفرد آورده شود و جایز است که جانب معنی رعایت شود و ضمیر
یا صفت مذکور بصیغهٔ جمع ادا شود و میگویند کلهم قائم و کلهم قائمون و اینجا جانب لفظ

رعایت شده است چنانچه در آیه کریمه وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا اتیان بعن[?] آمده و خلاصه معنیش والله اعلم آنست که جمیع افراد انسان روز حشر فرد و تنها بعرصه گاه قیامت در خواهند آمد و هدایت بمعنی دلالت مطلقست یعنی دلالتی که متلبس بلطف باشد یعنی نزدیک گرداننده باشد بطاعت و دور گرداننده باشد از معصیت خواه در ضمن دلالت موصل مطلوب متحقق شود مثل قوله تعالی وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا که در شرح حدیث یازدهم تفسیر آن گذشت و قوله تعالی وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ یعنی آنها که کشته شده اند در راه خدا ضایع نگذاشته اند اعمال خود را زود باشد که هدایت کند خدای تعالی ایشان را و بصلاح آید حال ایشان و خواه در ضمن دلالت علی ما یوصل الی المطلوب و ارائه طریق مثل قوله تعالی وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى و قوله تعالی إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا که تفسیرش در شرح حدیث یازدهم از پیش رفت و قوله تعالی وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ که چنانچه گذشت عبارت از راه خیر و راه شر است و مراد نمودن آنست نه رسانیدن بآن زیرا که آیت در معرض امتنان نازل است و ظاهر است که در ضمن رسانیدن براه شر امتنانی نیست و از این تحقیق ظاهر شد که تفصیلی که متأخرین علما داده اند و گفته اند که اگر هدایت بمفعول ثانی بنفس متعدی شود مراد از آن موصل مطلوب است و اگر بالی متعدی شود دلالت علی ما یوصل الی المطلوب ضعیف است مرجح کو [illegible] بسیاق این کلام آنکه بعضی از متقدمین هدایت را تفسیر کرده اند بدلالت موصله بمطلوب که عبارت از

رسانیدن مطلوبست و بعضی دیگر بدلالت علی ما یوصل الی المطلوب که بمعنی ارائه طریق و نمودن راهست و بر تفسیر اول اعتراض کرده اند که منتقض است بآیه کریمه وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى زیرا که معنی آیه والله اعلم آنست که اما ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر پس ما هدایت کردیم ایشان را پس ایشان اختیار کردند کوری و ضلالت را بر هدایت یافتن و هدایت نیافتند و اگر معنی هدایت آن باشد معنی چنین خواهد بود که ما ایشان را بمطلوب که دین حق است رسانیدیم پس ایشان اختیار ضلالت بر آن کردند و ظاهر است که بعد از رسیدن بمطلوب و در آمدن بدین حق دیگر اختیار عمی و ضلالت بر آن متصور نیست پس معنی هدایت آن نباشد و بر تفسیر ثانی وارد می آید که منتقض است بآیه کریمه إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ یعنی هر که تو ای محمد هدایت نمیکنی هر کس را دوست میداری و میخواهی که هدایت یابد و لیکن حضرت عزت هر کس را که مشیت او بآن تعلق گیرد هدایت میکند زیرا که اگر معنی هدایت ارائه طریق و نمودن راه باشد نفی آن از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مناسب نخواهد بود زیرا که او علیه السلام بواسطه آن مبعوث بود که راه حق را بهمه کس بنماید و هیچ کس را از آن محروم نگذارد و متأخرین علما بواسطه تفصی از اعتراضات مذکوره قایل بتفصیل شده اند و گفته اند هدایت در مفعولیت و تعدیه آن بمفعول ثانی گاه بنفسه است و گاه بالی مثل قوله تعالی اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و قوله تعالی وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ پس جایی که بمفعول ثانی بنفس متعدی شده باشد مراد از آن دلالت موصله است و جایی که بالی یا لام متعدی شده باشد مراد از آن دلالت علی ما یوصل و اگر مفعول ثانی در کلام

مذکور نباشد باید دید که مقام تقاضای کدام معنی دارد و کدام معنی مناسب مقام است
و موافق آن تقدیر باید کرد مثلا در آیه ثمود چون بر تفسیر اول معنی فاسد می شود یا لام یا الی
تقدیر باید کرد و باید گفت تقدیر آیه اینست که اما ثمود فهدیناهم للحق او الی
الحق و در آیه من الخبث باید گفت که تقدیر آنست که انک لا تهدی للحق من احببت تا معنی
کلام باستقامت آید و اعتراض مندفع شود و چون این تفصیل منتقض است بایه کریمه و هدیناه
النجدین که با آنکه در آیت مذکوره هدایت بمفعول ثانی که نجدین است بنفس متعدی شده
تواند بود که از آن دلالت موصله مراد باشد زیرا که آیت مذکوره در معرض امتنان
نازل است و مراد بنجدین چنانچه از پیش رفت راه خیر و راه شر است و اگر مراد از هدایت
دلالت موصله باشد معنی این چنین خواهد بود که رسانیدیم ایشان را براه خیر و راه شر و
ظاهر است که در ضمن رسانیدن براه شر امتنان تحقق نیست پس نتواند بود که هدایت به
آن معنی محمول شود و هم چنین منتقض است بایه کریمه انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا
که آنجا متعدی بنفس است اگر بر معنی ایصال مطلوب محمول شود معنی فاسد میشود چه کفران
در آنصورت متحقق نخواهد بود و لهذا امام طه از آن عدول کرده هدایت را
بلطف تفسیر کرده است که مشترک معنوی باشد میان هر دو معنی و مستند او کلام قاضی بیضاوی
حیث قال عند قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم والهدایة الدلالة بلطف و مراد بلطف
امریست که نزدیک گرداننده بطاعت باشد و دور سازنده از معصیت و این معنی چنانچه
گذشت اعم است از ایصال مطلوب و از ارائه طریق و نمودن راه حق پس هر چه
مقام اقتضا کند بر آن محمول باید ساخت خواه متعدی بنفس باشد و خواه بحرف جر و

در تفسیر خود

لکم عاید الا من الغیث عاید بمعنی محتاج است قال فی القاموس عال یعیل عیلا و عیلة و عیولا
افتقر و اهدکم سبیل رشد که مراد بهدایت اینجا دلالت موصله است زیرا که دلالت علی ما
یوصل و ارائه طریق بی آنکه سوال کنند حاصل است پس آنرا بر سوال مترتب ساختن
چنانچه میگویند فاسئلونی اهدکم و اهدکم یعنی سوال کنید از من تا شما را هدایت کنم وجهی
نداشته باشد و باید دانست که هدایت خدای تعالی مر بندگان را چنانچه از کلام بعض
اعلام فهم میشود بر پنج نوع است اول عطا کردن قوتها چند که ایشان بسبب آن استعداد
هدایت بهم رسد مثل قوت عقلیه که عبارت از قوت دراکه است و حواس پنجگانه
ظاهری که عبارت از باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه است و مدارک پنج
گانه باطنی که عبارت است از حس مشترک و خیال و واهمه و متخیله و حافظه دوم نصب
دلایل عقلیه که جدا میکنند در نظر بصیرت ایشان حق را از باطل و صلاح را از فساد چنانچه
قوله تعالی و هدیناه النجدین اشارت بآنست سیم ارسال پیغمبران و انزال کتب بایشان
چنانچه میفرماید ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم چهارم آنکه منکشف سازد بر دلهای ایشان
آنچه مخفی و مستور است و بنماید بایشان اشیایی را که باعث هدایت ایشان شود مثل
خوابهای راست و الهام و وحی و امثال آن چنانچه میفرماید و الذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا پنجم آنکه دور کند از ایشان ظلمت بشریت را و نفس ایشان را از کدورات
شهویه و تصرف آن فارغ سازد و پرده تعلق بر آنرا از پیش نظر ایشان بردارد که
تجلیات الهی را بالمعاینه مشاهده توانند نمود و سبب آن کوههای انانیت خود بریشان
که سنگ راه ایشان شده از هم پاشیده شود و خود را هباء منثورا دیده همراه شوند

عزاوست همه را در معرض هلاک و فنا آورند و پرده تعلق بما سوی را که در پیش نظر
دارند از هم دریده بگویند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار کان بلاکه فی عجبه وزنا
عن نفسه هیچ شک نیست که کسی که مبادرت باعمال صالحه و کردار نیک می نماید مثل روزه
و نماز در پای داشتن شب بعبادت و امثال آن نفس را ابتهاج و مسرتی دست میدهد
پس اگر از آن حیثیت باشد که توفیق آن عطیه ایست که از جانب حضرت عزت بادراک
شده و نعمتی است که از جانب حق باو رسیده است و با آن خایف و هراسان باشد که مبادا
دیگر بار توفیق آن نیابد و همیشه از خدای تعالی توفیق زیاده کردن آن را درخواست میکرده باشد
هرآینه ابتهاج و مسرت مذکور عجب نخواهد بود بلکه باعث نجات و رستگاری او خواهد
بود و اگر والعیاذ بالله از آنجهت باشد که کاری از وی بعمل آمده است و متصف بصفتی شده
که او را از ناحیت تقصیر برکنار دارند چنان پندارد که بسبب آن منتی بر خدای دارد که بواسطه
او کاری کرده است عین عجب خواهد بود و او را از آن بزرگتر گناهی نخواهد بود چنانچه
روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که فرموده اند لو لم تذنبوا لخشیت
علیکم ما هو اکبر من ذلک العجب العجب یعنی اگر از شما گناهی در وجود نیاید می ترسم بر شما از
امری که بدتر از گناه است و آن عجب است عجب و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست
که سیئة تسوءک خیر من حسنة تعجبک یعنی گناهی که ترا بعذر آورد بهتر است از حسنه که ترا بعجب
آورد فلا یتکل العاملون علی اعمالهم در جنت یعنی باید که اعتماد نکنند ارباب عمل
صالح در دخول بهشت بمحض اعمال صالحه که از ایشان در وجود می آید و اگرچه بر وجه نیکو
بعمل آمده باشند و رعایت جمیع ارکان و شرایط نموده باشند زیرا که اعمال را مفسدات

پنهان بسیار است که اکثر از آن اطلاعی نیست و کم عملی است که از آن خالی باشد چنانچه
مؤید آنست حدیثی که روایت کرده است شیخ عارف جمال الدین احمد بن محمد بن فهد
در کتاب عدة الداعی از معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ان الله
تعالی خلق سبع املاک قبل ان یخلق السموات فجعل فی کل سماء
ملکا قد جللها بعظمته وجعل علی کل باب من ابواب السموات ملکا
بوابا فتکتب الحفظة عمل العبد من حین یصبح الی حین یمسی ثم ترتفع الحفظة
بعمله وله نور کنور الشمس حتی اذا بلغ سماء الدنیا فتزکیه وتکثره فیقول
قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملک الغیبة فمن اغتاب لا
ادع عمله یجاوزنی الی غیری امرنی بذلک ربی قال ثم تجیء الحفظة
من الغد ومعهم عمل صالح فتمر به فتزکیه وتکثره حتی تبلغ السماء
الثانیة فیقول الملک الذی فی الثانیة فیقول الملک الذی فی
السماء الثانیة قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انما اراد بهذا
عرض الدنیا لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری قال ثم تصعد الحفظة
بعمل العبد مبتهجا بصدقة وصلوة فتعجب به الحفظة وتجاوزه الی
السماء الثالثة فیقول الملک قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه
وظهره انا صاحب الکبر انه عمل وتکبر علی الناس فی مجالسهم
امرنی ربی ان لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری قال وتصعد الحفظة
بعمل العبد یزهر کالکوکب الدری فی السماء له دوی بالتسبیح والصوم

والحج فيمر به الى السماء الرابعة فيقول لهم الملك قفوا واضربوا
بهذا العمل وجه صاحبه وبطنه انا ملك العجب انه كان يعجب بنفسه
وانه عمل وادخل نفسه العجب امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني
الى غيري قال ويصعد الحفظة بعمل العبد كالعروس المزفوفة الى
بعلها فيمر به الى ملك السماء الخامسة بالجهاد والصدقة ما بين الصلاتين
ولذلك العمل ضوء كضوء الشمس فيقول الملك قفوا انا ملك الحسد اضربوا
بهذا العمل وجه صاحبه واحملوه على عاتقه انه كان يحسد من يتعلم ويعمل لله
بطاعته واذا راى لاحد فضلا في العمل والعبادة حسده ومن يتعلم ويعمل لله
بطاعته ووقعوا فيه فيحمله على عاتقه ويلعنه عمله قال ويصعد الحفظة بعمل
العبد فيجاوز السماء السادسة فيقول الملك قفوا انا صاحب الرحمة
اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واطمسوا عينيه ان صاحبه لا يرحم
شيئا اذا اصاب عبد من عباد الله ذنبا للآخرة او ضرا في الدنيا
شمت به امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني قال وتصعد الحفظة
بعمل العبد بفقه واجتهاد وورع وله صوت كالرعد وضوء كضوء
البرق ومعه ثلثة آلاف ملك فيمر بهم الى ملك السماء السابعة
فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الحجاب
احجب كل عمل ليس لله انه اراد رفعة عند القواد وذكرا في المجالس
وصيتا في المداين امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني الى غيري ما

لم يكن لله خالصا قال ويصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا به من صلوة و
زكوة وصيام وحج وعمرة وخلق حسن وصمت وذكر كثير تشيعه
ملائكة السموات والملائكة السبعة بجماعتهم فيطؤن الحجب كلها
ذكر كثير تشيعه ملائكة حتى يقوموا بين يديه سبحانه فيشهدوا له
بعمل ودعاء فيقول انتم حفظة على عبدي وانا رقيب على ما في
نفسه انه لم يردني بهذا العمل عليه لعنتي فيقول انتم حفظة عمل الملائكة
عليه لعنتك ولعنتنا الحديث يعني بدرستی که حضرت عزت جل برهانه بقدرت
وعظمت خود هفت فرشته آفریده است قبل از آنکه آسمانها بیافریند و گذاشته است در
هر آسمانی فرشته را از ملائکه سبعه که احاطه کرده است و فرا گرفته است آن آسمان را به بزرگی
خود و بر در هر آسمانی فرشته را دربان ساخته است پس حفظه که کاتبان اعمال اند می
نویسند عمل بنده مومن را از وقتی که صباح میشود تا وقتی که شام دست میدهد بعد از آن
بالا می برند آن عمل را که بموقف عرض رسانند در حالتی که مر آن عمل را از غایت نیکویی
نوری باشد درخشنده مثل آفتاب تا آنکه با آسمان دنیا که آسمان اول است میرسند
و عمل مذکور را بپاکی و بسیاری بستایند پس بگوید با ایشان فرشته که موکل آن آسمان
است که بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که من فرشته غیبتم و کسی
که مرتکب غیبت شده نمیگذارم که عمل او از من درگذرد و برود و کار من مرا این کار روا
داشته است حضرت مر فرموده که بعد از آن روز دیگر فرشتگان مذکور بیایند و با ایشان
عمل صالحی باشد که از صاحب آن در آن روز غیبت واقع نشده باشد پس با آن

عمل از آسمان اول بگذرند تا آنکه برسند باسمان دوم پس فرشته که در آسمان دوم است
بگوید بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که او باین عمل غرض دنیا اراده کرده است
و من صاحب دنیا ام نمیگذارم که عمل او از من بگذرد و بدیگری برسد حضرت فرمودند
بعد از آن فرشتگان مذکور عمل بنده را بدست آورند که از غرض دنیا پاک و با آن
عمل عروج نمایند تا باسمان سیوم برسند پس بگوید باشان فرشته که در آن مقام دارد
بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بر پشت او که من فرشته کبرم هر بنده که او این عمل
را بجای آورده است و بر مردم در مجالس او تکبر نموده پروردگار من مرا امر نموده است
که نگذارم عمل او از من درگذرد و بدیگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان
عمل بنده بالا روند که میدرخشیده باشد مانند ستاره درخشنده در آسمان و مر آن را آوازی
باشد بتسبیح و روزه و حج نگامی برسانید باشد که من این اعمال و حال آنکه صاحب او در
عمل مذکور غرض دنیا نداشته باشد و مرتکب غیبت و تکبر در مجالس نشده باشد پس صعود
کنند تا باسمان چهارم برسند پس بگوید باشان فرشته که جای او آنجاست بایستید و بزنید
این عمل را بر روی و بر شکم صاحبش که من ملک عجبم هر بنده که او را [illegible] این عمل در
نفس خود عجبی بهم رسیده است امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او از من
درگذرد حضرت فرمودند بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان
که مانند عروس آراسته کرده باشد که بسوی داماد میبرده باشند پس بسبب
پاکی صاحب آن عمل از ذمایم مذکوره عروج نمایند تا باسمان پنجم رسند و آن عمل متضمن
جهاد و صدقه ما بین الصلوتین بوده باشد و بوده باشد مر آن را روشنی مانند آفتاب

پس

پس بگوید باشان فرشته آسمان پنجم که بایستید که من ملک حسدم و بزنید این عمل را
بر روی صاحبش و بار کنید آن را بر کتف او هر بنده که او حسد برده است بر کسی که علمی آموخته
است و بر کسی که عبادت خدای خود میکرده است و هر گاه در کسی یا ذکری در عمل
و عبادت میدیده بر و حسد می برده است و باو در افتاده در مقام بدی او
شده است پس فرشتگان مذکور عمل مذکور را بر و تاوان کرده بر کتف او بار
کنند و آن عمل بر و لعنت میکرده باشد حضرت فرمودند که باز صعود کنند کاتبان اعمال
بعمل بنده که از این ذمیمه نیز بری باشد پس بگذرند تا باسمان ششم برسند پس فرشته
آسمان ششم باشان بگوید بایستید که من فرشته رحمتم و بزنید این عمل را بر روی
صاحبش و بپوشانید بآن بصیرت چشمهای او را هر بنده که صاحب این عمل اصلا رحم
بر کسی نمی کند و چون بنده از بندگان خدای اراده گناهی نماید که در آخرت باعث
عقاب او باشد یا ضرری در دنیا باو عاید شود شماتت می نماید او را با آن و از آن
فرحناک میشود امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او از من درگذرد
حضرت فرمودند بعد از آن حفظه بالا روند بعمل بنده که از روی دانایی و اجتهاد و
نهایت پرهیزکاری بفعل آمده باشد و مر او را آوازی باشد در شدت و صلابت
مانند آواز رعد و روشنی بوده باشد مثل روشنی برق و با او سه هزار فرشته همراه
باشند تا باسمان هفتم برسند پس بگوید باشان فرشته که موکل آسمان هفتم است
بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش من فرشته حجابم حاجب مر آنم هر عملی را
که محض از برای خدای تعالی نباشد هر بنده که او اراده کرده است باین عمل بلندی نزد

خود را از ذوارباب حکم و مذکور شدن خود را در مجالس و محافل و صیت و آوازه
خود را در شهرها و ولایتها امر کرده است مرا پروردگار من که بگذارم عمل او را زمین در گذرد
و به دیگری برسد مادام که خالص لوجه الله نباشد حضرت فرمودند بعد از آن
صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان و حال آنکه آن عمل مشتمل باشد بر نماز
و زکوة و روزه و حج و عمره و حسن خلق و خاموشی و ذکر بسیار و متابعت آن نموده باشند
ملائکه جمیع آسمانها و فرشتگان هفتگانه مذکوره با جمیعهم پس طی کنند جمیع مرتبها و حجابها را تا
بموقف قرب الهی برسند و در برابر پروردگار بایستاده شهادت دهند از برای
او به نیکویی عمل مذکور و دعا کنند که از جانب او درجه قبول یابد پس خطاب الهی
در رسد بایشان که شما نگاهبانان عمل بنده من اید و من مطلع ام بآنچه در باطن
اوست بدرستی که او باین عمل مرا اراده نکرده است که لعنت من بر او باد پس ایشان
در مقابل گویند لعنت تو بر او باد و لعنت ما هم که ما بر سرایر او اطلاع نداشتیم و این
حدیثی است بزرگ که ما بقدر احتیاج از آن ذکر کردیم و ترا آگاه ساختیم بر آنکه عملی که از
شوایب نفس خالص باشد بغایت کم است نسئل الله العصمة والتوفیق و لا ییأس
المذنبون من مغفرة الله تعالی و ان کثرت یعنی باید که مایوس و نا امید نشوند گناهکاران
از مغفرت و آمرزش من و اگرچه گناه ایشان بسیار باشد چنانچه حضرت عزت در
کلام مجید میفرماید ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم یعنی بدرستی که پروردگار
تو ای محمد آمرزنده است مر مردم را بر ظلمی که از ایشان بر نفس خود وقوع می یابد بسبب
ارتکاب معاصی مبادرت بمناهی نا امید مشوید ای اقدام بمناهی و نیز میفرماید قل

یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی بگو ای محمد که ای بندگان
که ظلم کرده اید بر نفسهای خود بواسطه ارتکاب معاصی و مبادرت بمناهی نا امید
مشوید از رحمت خدای بدرستی که خدای تعالی می آمرزد گناهان را تمامه بدرستی که
او نیک آمرزنده است مر بندگان خود مترجم گوید در روضة الاحباب آورده است
که در بعضی کتب سیر اسلام وحشی که قاتل حمزه بن عبد المطلب است در روز حرب
احد مسلمانان حرص تمام بر قتل او داشتند و در روز فتح مکه زاده الله شرفا و تکریما
بگریخت باین طریق منقول شده است و نقل آن از ابن عباس بصحت پیوسته که گفت
وحشی نزد حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله آمد و گفت آمده ام که
مرا امان دهی تا کلام الهی را بشنوم شاید باعث هدایت من شود حضرت فرمودند دوست
میداشتم که چشم من بر تو افتد بی آنکه طالب امان باشی ولیکن چون طالب امانی امانت
دادم تا کلام حق تعالی بشنوی وحشی گفت من شرک ورزیده ام و خون ناحق کرده ام
بزنا و دیگر مناهی اشتغال نموده ام آیا با این حالات تواند بود که حضرت عزت توبه مرا
در معرض قبول در آورد رسول صلی الله علیه و آله چنانچه عادت ایشان بود خاموش
شده منتظر وحی الهی شد که این آیه نازل شد الذین لا یدعون مع الله الها آخر
و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلک
یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا الا
من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و

و مهربان هم

کان الله غفوراً رحیماً یعنی عباد الرحمن آنند که نخوانند و نپرستند با خدای
تعالی خدای دیگر را و نکشند نفسی را که حرام کرده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق
یعنی بموجبات شرعی قتل چون ردت و زنا و خون بحق و امثال آن و زنا نکنند و هر که بکند این سه
گناه را که از امهات معاصی است ببیند جزای بدکرداری خود را در دوزخ اماده و دو
چندان سوز و عذاب مرکند که این اعمال را روز قیامت و جاوید بمانند در عذاب
در حالتی که خوار و بی اعتبار باشند مگر کسی که توبه کند از شرک و ایمان آورد و مرتکب
شود عمل صالح و کردار شایسته را پس آن گروه مبدل میکند خدای تعالی گناهان ایشان را بحسنات
یعنی سوابق ایشان را از معاصی محو میکند و لواحق طاعات بجای آن ثبت می نماید و هست
خدای تعالی آمرزنده گناه گناهکاران توبه کننده مهربان بآن بتوفیق توبه حضرت آیه را بر وحشی
خواند وحشی گفت درین آیه شرط کرده است که آمرزش گناهان مر کسی را حاصل میشود که او بجا آورد
توبه و عمل صالح کند شاید عمل صالح از من در وجود نیاید در جوار تو ام تا کلام حق شنوم و بهتر
ازین مرا امید بهم رسد آنگاه این آیه نازل شد که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر
ما دون ذلک لمن یشاء یعنی بدرستی که حضرت عزت نمی آمرزد آنرا که شرک
آورده باو یعنی کفر را و می آمرزد آنچه کمتر از کفر و شرک باشد هر کس را که مشیت الهی بآمرزش او
تعلق گیرد وحشی را طلبیده و برو خواند گفت شاید من از جمله آنها نیم که مشیت خداوند بغفران
من تعلق نگیرد در جوار تو ام تا آیتی شنوم که در آن هیچ قیدی نباشد بعد از آن
این آیه نازل شد قل یا عبادی الآیه که با ترجمه اش مذکور شد وحشی گفت این آیه را
هیچ قیدی و شرطی نیست و مسلمان شد و در حدیث وارد است از پیغمبر صلوات الله

علیه و آله لیغفرن الله تعالی یوم القیمة مغفرة ما خطرت قط علی
قلب احد حتی ان ابلیس لیتطاول لها رجاء ان تصیبه یعنی هر آینه می آمرزد
خدای تعالی گناهان را روز قیامت آمرزیدنی که هرگز بخاطر کسی خطور نکرده باشد تا آنکه
شیطان را امیدواری تمام دست دهد که او نیز بهره از آن خواهد رسید بیت
اگر در دهد یک ندای کرم ✿ عزازیل گوید نصیبی برم ✿ و در روایت شده است در کتاب
کافی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که فرموده اند که لولا انکم تذنبون و تستغفرون
الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا ثم یستغفروا الله فیغفر لهم یعنی اگر نبود
اینکه شما گناه میکنید و طلب آمرزش می نمائید از خدای تعالی هر آینه خدای تعالی
می آفرید قومی را که مرتکب گناه شوند و طلب آمرزش از و نمایند تا بیامرزد ایشان را و آثار
مغفرت و رحمت خود را ظاهر سازد و نقل کرده است غزالی در کتاب احیای علوم
از امام محمد باقر علیه السلام که می فرموده است باصحاب خود که انتم اهل العراق تقولون ارجی
آیة فی کتاب الله عز و جل قوله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا
تقنطوا من رحمة الله و نحن اهل البیت نقول ارجی آیة فی کتاب الله قوله سبحانه
و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی شما ای اهل عراق عرب میگوئید امیدمندتر
آیتی که در کتاب الهی است این آیت که قل یا عبادی الذین اسرفوا الآیه و ما که اهل بیتیم میگوئیم
که امیدمندتر آیتی در این آیات است که و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی و هر آینه زود
خواهد داشت بتو پروردگار تو ای محمد آنقدر که تو راضی شوی زیرا که پیغمبر صلوات الله علیه و
آله تا یک کس از امت او در آتش باشد راضی نخواهد بود و رضای او وقتی حاصل خواهد شد

شوی م

که جمیع امت او آمرزیده شوند و بالجمله احادیثی که در باب شمول مغفرت و آمرزش الهی
مر بندگان را و وفور رحمت او بر ایشان وارد است بسیار است ولیکن با جرأت
کسی را که امید برحمت او دارد و او را چشم آن هست که گناهان او آمرزیده شود از
اقدام ببعض اعمال صالحه که مورث استعداد وصول آنست و فرو رفتن در گناه و معاصی که
باعث زوال استعداد مذکور است ازو خیالکه جمیع همت او مصروف آن باشد و همگی
اوقات او صرف آن شود چه بدون آن نفعی از امید و رجا مترتب نیست و بجز
یأس و ناامیدی ثمره از آن حاصل نه مثلا کسی که تخم بنشاند در زمین و در وقت خود
آب دهد آنرا و از سنگ و خاشاک پاک سازد و گیاههای بیگانه را که باعث فساد
زراعت از آن دور کند و بعد از آن بنشیند و انتظار برد کرم الهی و لطف او در باره
خود امید داشته باشد که وقت درو صد قفیز غله مثلا او را حاصل خواهد شد این امید را
ارباب عقل ممدوح میدانند و خوب میشمرند اما کسی که زراعت را شعار خود نسازد
و مطلقا تحمل مشقت زراعت و تعب آن ننمود و تمام سال همت بر آسایش و راحت
خود گمارد و همگی اوقات خود را صرف هوا و هوس و لهو و لعب می نموده باشد پس
بنشیند و انتظار میبرده باشد که خدای تعالی ورا زرعی خواهد رویانید و بواسطه او
غله حاصل خواهد ساخت و بی آنکه سعی و کدی در آن نموده باشد طمع آن داشته باشد
که مثل آنچه از برای آن کسی که شب و روز در سعی و تعب و کد تمام کرده بوده است حاصل
شده شد از برای او نیز بآسانی حاصل شود و هیچ شک نیست که این معنی بر حماقت و
فریب دادن خود محمول خواهد شد نه بر رجا و امیدی که ممدوح است پس دنیا زرا

کاه آخرتست که الدنیا مزرعة الآخرة و دل مؤمن زمین است و تخم که در آن کاشته میشود
ایمان و طاعات و عبادات بمنزله آبیست که بآن داده میشود و پاک ساختن
نفس از اخلاق بد و صفات ذمیمه و باز داشتن آن از معاصی و امور ناشایست
بمنزله دور کردن سنگ ریزه و خاشاک از آن زمین و کندن گیاههای بیگانه که
باعث فساد زراعت است و روز قیامت وقت درو است پس بر حذر باش
از آنکه شیطان ترا فریب دهد و بمحض رجا و امیدی که تعریف آن شنیده تسلی
شوی و از مبادرت باعمال صالحه و کردار پسندیده باز نیاوری و نظر کن بر حال انبیا و اولیا
و مشقتی که در اقدام بطاعات و صرف عمر در عبادات متحمل شده اند و شب و
روز خود را از آن فارغ نمی داشته اند آیا ایشان از رجا و امیدی که ما را برحمت و مغفرت
حق تعالی حاصل است حاصل نبوده و نمی توانسته اند که بآن اکتفا نموده متحمل این قدر تعب و
مشقت نشوند بلی بلکه بمراتب شمول رحمت او مر بندگان عاصی را و عموم آمرزش او از تو و
امثال تو عالمتر بوده اند نهایتش چون میدانسته اند که امید برحمت و مغفرت او بی اقدام
بعمل صالح محض غرور و سفاهت است با وجود نهایت امید و رجا جمیع عمر خود را صرف
طاعات و عبادات می کرده اند و شب و روز خود را از آن فارغ نمیداشته اند نسئل
الله التوفیق و الهدایة و نعوذ من الذلل و الغوایة ۵۵۵

حدیث بیست و هفتم

روایت شده باسناد سندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابوجعفر طوسی از شیخ
مفید علیه الرحمه از ابی القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه که از ثقات

اصحاب حدیث و استاد شیخ مفید علیه الرحمة است و در فن فقه و حدیث رتبهٔ
بزرگ داشته و تصانیف بسیار دارد و در سال سیصد و هشتاد و نه هجری بجوار رحمت
ایزدی پیوسته رحمة الله علیه از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی
از علی بن ابراهیم بن هاشم از ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر که احوال ایشان سبق
ذکر یافت از منصور بن حازم که از ثقات راویان امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم است علیهما السلام و فقیه و مصنف کتب بوده از امام ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یمین
لولد مع والده و لا للمملوک مع مولاه و لا للمرأة مع زوجها و لا نذر فی
معصیة و لا یمین فی قطیعة رحم کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش
بخش اول خلاصهٔ کلام امام علیه السلام آنکه فرموده اند رسول خدای صلی الله علیه و
آله که نیست سوگندی مر فرزند را با وجود پدر و نه مر بنده را با وجود خداوند و نه
مر زن را با وجود شوهر یعنی سوگند فرزند بی اذن پدر گاهی که پدر در حیات باشد
و سوگند زن شوهردار بی اذن شوهر و سوگند بنده بی اذن خداوند منعقد نیست
یا منعقد هست و عمل بآن لازم نیست و باذن ایشان موقوف است علی اختلاف
المذهبین و روا نیست نذر کردن برامری که متضمن عصیان خدا باشد و سوگند خوردن
در قطع صلهٔ رحم یعنی در اموری که متضمن عصیان خدا باشد نذر نباید کرد و اگر واقع
شود منعقد نیست و در قطع صلهٔ رحم و رفع رابطهٔ خویشان سوگند نباید کرد و اگر
کند منعقد نیست و در قطع صلهٔ رحم و رفع رابطهٔ خویشان سوگند نباید کرد و اگر کند عذر آن

لازم نیست بخش دویم لا یمین یمین اینجا بمعنی سوگند است و در ماخذ اشتقاق
آن سه قول است اول آنکه از یمین بمعنی قوتست زیرا که بسوگند قوت می یابد
بر فعل آنچه بسوگند می خورند که آن را بفعل آورند و بر ترک آنچه بر ترک آن سوگند
یاد می کنند دویم آنکه مشتق از یمین بمعنی یمنست و برکت است بواسطهٔ حصول
برکت و یمنیت بذکر نام خدا که در ضمن آن متحقق است سیوم آنکه از یمین بمعنی دست
راست ماخوذ است بواسطهٔ آنکه در زمان پیش که سوگندی خورده اند دست راست
خود را بر دست راست کسی که بر دعوی او سوگند می خورده اند می داده اند و این
قول را شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود مجمع البیان است ذکر کرده است لولد مع والده
ولد اینجا اعم از آن است که پسر باشد یا دختر و والد اعم از آن که آزاد باشد یا بنده
اما اگر کافر باشد آیا حکم او درین ماده حکم مسلم است یا نه تصریح از علمای امامیه
رضوان الله علیهم درین باب بنظر نرسیده و عموم حدیث اگرچه شامل کافر نیز هست
و لیکن محتمل است که کافر بآیت رفع سبیل بیرون رفته باشد و آن این آیه است
لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا یعنی نگردانیده است
خدای تعالی مر کافران را بر مؤمنان سبیلی و لا للمملوک مع مولاه مراد بمملوک بنده است
خواه غلام باشد و خواه کنیز و مراد بمولا خداوند آن خواه یکی باشد و خواه متعدد
باشند و ظاهر آنست که مملوک نیز اعم باشد از آنکه کل او بنده باشد یا بعض و از آن
اعم و لا للمرأة مع زوجها ابا متعه نیز درین حکم بازن شریک است و او را نیز بی
بی اذن ممتع سوگند یاد کند یا این حکم مخصوص زن دایم است و آیا شرط است که شوهر

بالغ باشد یا نه از اصحاب کلامی درین باب دیده نشده لهذا تفتیش ظاهر حدیث مشعر بتعمیم است
و تعمیم مذکور محل تأمل است و باید دانست که مطلقهٔ رجعیه در ایام عده که شوهر او را رجوع
باو میرسد نیز درین حکم حکم زن دارد و النذر فی معصیة نذر در لغت بمعنی وعده است
و در عرف اهل شرع لازم ساختن فعلی است یا ترک فعلی بر خود بگفتن صیغهٔ مخصوصه غالباً
متقرباً و فعل ماضی آن مفتوح العین است و در مضارع ضم عین و کسر عین هر دو
جایز است و لا یمین فی قطیعة مراد بقطیعه قطع صلهٔ رحم است و مراد از نفی آن بنفی
صحت آن یعنی سوگند بر قطع صلهٔ رحم صحیح نیست و منعقد نمیشود مثل آنکه کسی سوگند خورد
که با پدر خود سخن نگوید یا با مادر خود مصاحبت ننماید و می تواند بود که اراده کرده باشند
حضرت صلوات الله علیه و آله بقطیعهٔ رحم آنچه شامل برادران دینی نیز باشد
که در قطع از ایشان نیز سوگند صحیح نباشد والله اعلم تم شرح الحدیث باید دانست که
نفی که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله درین حدیث فرموده اند سوگند
فرزند را با وجود پدر و مملوک را با وجود خداوند و زن را با وجود شوهر می تواند
بود که بر نفی صحت محمول شود و اراده کرده باشد حضرت بآن این معنی را که سوگند
مذکوران ایشان صحیح نیست و در اصل منعقد نمیشود تا پیشتر از آن اذن پدر و مولی و
شوهر از ایشان حاصل نشود و آنچه که از ایشان بعد از سوگند ظاهر شود از منع
اعتبار ساقط است و می تواند بود که مراد نفی لزوم آن باشد که اصل سوگند منعقد باشد
و هر یک از پدر و مولی و شوهر را رسد که رفع آن کنند یعنی اگر تفویض آن کنند عمل
مقتضای آن واجب باشد و اگر تفویض نکنند نه و باین احتمال اکثر علمای امامیه رضوان

نذر

الله

الله علیهم مثل شیخ ابو القاسم مصنف شرایع الاسلام و غیر آن فتوی داده اند و شیخ
جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در کتاب قواعد الاحکام مایل آن شده و این قول را
ترجیح داده و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بعموم آیاتی که دلالت بر
وجوب وفای سوگند مثل قوله تعالی و لا تنقضوا الایمان یعنی هرگاه در امری
سوگند یاد کنید نقض آن مکنید و بر مقتضای سوگند عمل نمایید مگر جایی که دلیل اخراج آن
نماید و دلیلی نیست مگر در ماده که پدر یا مالک یا شوهر تفویض آن کنند پس در غیر
آن منعقد باشد و نفی که ازین حدیث فهم میشود چنانچه مذکور شد همچنانکه احتمال
نفی صحت دارد احتمال نفی لزوم نیز دارد و بنابر آن استدلال به نفی صحت نتوان کرد
و درین استدلال نظر است و وجه نظر بنابر آنچه مصنف دام ظله در حاشیه ذکر آن
کرده آنکه یمینی که آیه مذکوره دلالت بر وجوب عمل بمقتضای آن دارد یمین صحیح است
که شارع اعتبار آن کرده باشد و هیچ شک نیست که بمذهب جمعی که اذن زوج
و مولی را شرط میدانند یمین زوجه بی اذن زوج و یمین بنده بی اذن مولی صحیح و
معتبر نیست پس عموم ظاهر آیه بر ایشان حجت نتواند شد و بعض متأخرین مذهب
اول را که عدم انعقاد سوگند است اختیار کرده اند و استدلال کرده اند باین حدیث
زیرا که معنی حقیقی نفی یمین که منطوق این حدیث است نفی حقیقت یمین است و در اصول
مقرر است که هرگاه در معنی حقیقی محمول نتواند شد بر معنی مجازی حمل باید کرد که اقرب
باشد بحقیقت و اقرب بمعنی حقیقت یمین نفی صحت آنست پس نفی یمین را که این
حدیث دلالت بر آن دارد بر نفی صحت حمل باید کرد نه بر نفی لزوم که از آن ابعد است از حقیقت

قول ثانی مشهورتر است اما این قول از دلیل ظاهرتر است و الله اعلم و بباید دانست
که خلاف مذکور در غیر سوگند بر فعل واجب است یا ترک حرام اما در سوگند بر فعل
واجب است یا ترک حرام اما در سوگند بر فعل واجب یا ترک حرام هیچکس را در لزوم
آن نهی نیست و در آنکه هیچ یک از پدر و مولی و شوهر را ولایت آن نیست که منع
آن کنند شکی نه و مخفی نماند که نفی گو در باب ولایت اولیای ثلثه در تفویض و
عدم تفویض مذکور وارد است در ماده یمین است و پس و در ماده نذر نفی وارد نیست
و بعضی از متاخرین علمای امامیه نذر را بر یمین حمل کرده اند و گفته اند که نذر اینجماعت
نیز بی اذن ایشان منعقد نیست یا منعقد است و لازم نه علی اختلاف القولین
و دلیل ایشان درین حکم چندان وضوحی ندارد و لیکن روایت کرده است شیخ ابو
جعفر طوسی در کتاب تهذیب حدیثی از حسن بن [illegible] که گفت گفتم با امام
موسی کاظم علیه السلام که ان لی جاریة حلفت منها بیمین فقلت لله علی ان لا
ابیعها ابدا فقال و لله بنذرک یعنی مر بتی که مرا کنیزی است که سوگند یاد کرده ام
گفته ام که خدای راست بر من که هرگز او را نفروشم امام علیه السلام فرمود که
وفا کن مر خدای را بوعده که یاد کرده و بنذر خود عمل نمای و شیخ شهید علیه الرحمه
در کتاب دروس بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده گفته است که درین حدیث
دقیقه ایست و اراده کرده است بآن این دقیقه را که دلالت دارد بر آنکه
نذر را نیز یمین می نامند پس از آن استنباط توان کرد که نذر فرزند و بنده و زن نیز
موقوف بر اذن پدر و مولی و شوهر است بنا بر نفی که در باب توقف یمین

ایشان بر اذن اینجماعت وارد شده و این تسمیه اگرچه از کلام راوی مفهوم نشد اما تقریر
امام علیه السلام آنرا در قوت تلفظ امام علیه السلام است بآن و توهم ای که
تقریر امام علیه السلام بر تسمیه مذکوره بر تقدیر تسلیم آن دلالت ندارد بر آنکه تسمیه
مذکور از روی حقیقت باشد چه جائز است که راوی بطریق مجاز استعمال کرده باشد
و تقریر حضرت بر مجازیت آن باشد نه بر حقیقت بودن بلکه ظاهر از کلام حضرت
که و لله بنذرک و تعبیر از آنچه راوی یمین نامیده است در کلام خود بنذر آنست
که تنبیه بر رد آن باشد نه تقریر آن و بالجمله امثال این دلایل ضعیفه را صلاحیت
آن نیست که اثبات احکام شرعی بآن توان نمود پس اولی آنست که بر آنچه ظاهر
نص اقتضای آن دارد اقتصار شود و الله اعلم بحقایق الامور مسألة دوم بباید دانست
که نذر که تعریفش مسبوق گردانیده شد بر دو قسمت مطلق و معلق نذر مطلق آنست که
بشرطی موقوف نباشد مثل آنکه روزه فردا را نذر کند و بگوید لله علی ان اصوم
غدا یعنی خدایراست بر من که فردا روزه دارم بی آنکه بشفای بیماری یا آمدن
مسافری مشروط سازد و بگوید ان شفی مریضی یا ان قدم فلان من سفره فلله علی
کذا و نذر معلق آنکه بامری از این امور موقوف باشد مثل ان شفی مریضی یا ان قدم
مسافری فلله علی ان اصوم یوما یعنی اگر بیمار من شفا یابد یا فلان مسافر من بیاید
پس خدایراست بر من که یکروز روزه دارم و کلام حضرت رسالت پناه صلوات
الله علیه و آله درین حدیث لا نذر فی معصیة شامل هر دو قسم است چه نذر
معصیت چنانچه در ضمن نذر مطلق میتواند بود که متحقق شده باشد مثل قطع علاقه

ان اتزوج خامسة یعنی خدای راست بر من که با آنکه چهار زن دارم زن دیگر که
پنجم ایشان باشد بخواهم در ضمن نذر معلق نیز می تواند متحقق شد خواه معصیت
مذکور شرط باشد و نذر زجر مثل ان شربت خمرا فلله علی ان اصلی رکعتین یعنی اگر
میسر شود مرا که شراب بخورم پس خدای راست بر من که دو رکعت نماز
گذارم گاهی که غرض زجر نفس از آن نباشد چرا که اگر غرض آن باشد نذر مذکور منعقد
است بلا خلاف و خلف آن موجب کفاره است و خواه معصیت زجر نباشد و نذر شکر مثل
ان شفی مریضی فلله علی ان اصوم یوم العید یعنی اگر بیمار من شفا یابد پس خدای را است
بر من که روز عید را که روزه اش حرام است روزه دارم و سید مرتضی علیه الرحمه
نذر مطلق را مطلقا صحیح نمیداند و حکم ببطلان آن کرده است خواه معصیت باشد
و خواه طاعت و گفته است که عرب از نذر نمی فهمند مگر چیزی را که معلق بشرط
باشد چنانکه تغلب که از ائمه لغت است تصریح بآن کرده است و قرآن و سنت هم
بر زبان ایشان وارد است پس نذری که از قرآن و حدیث حکم بصحت آن شود
می باید برین معنی محمول شود و اینکه از معنی لغوی معنی دیگر نقل شرعی باشد خلاف
اصل است پس بی آنکه دلیلی دلالت بر آن کند اعتبار آن نباید کرد و اکثر علمای
امامیه رضوان الله علیهم درین مسئله با او خلاف کرده اند حکم کرده اند بآنکه نذر
مطلق نیز صحیح است بچند دلیل اول اجماع علما بر صحت آن چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی
علیه الرحمه نقل آن کرده دوم آنکه نذر در قرآن مجید مطلق وارد شده و تقیید بشرط
نیافته مثل قوله تعالی انی نذرت للرحمن صوما که بعد از آن که عیسی علیه السلام

از مریم در وجود آمده او را شسته در حریر پیچیدند و در کنار او گذاشتند با او این ندا رسید
یعنی اگر ببینی ای مریم از آدمیان یکی را و از تو پرسند که این فرزند از کجاست بگوی بدرستی
که من نذر کرده ام از برای خدای تعالی روزه را یعنی خاموشی را چه روزه در شریعت
ایشان ترک کلام بوده است و قوله تعالی انی نذرت لک ما فی بطنی
محررا و قوله تعالی یوفون بالنذر و یخافون و اگر تقیید آن بشرط لازم می بود هر آینه
بود در قرآن مطلق واقع نمیشد سیوم آنکه مطلق واقع شده در کلام حضرت مقدس نبوی
صلی الله علیه و آله آنجا که فرموده است من نذر ان یطیع الله فلیطعه و من نذر ان یعصیه فلا یعصیه
یعنی کسی که نذر کرده باشد که اطاعت خدا نماید در امری باید که وفا بنذر خود کرده آن
اطاعت بجا آورد و کسی که نذر کرده باشد که عصیان خدا کند نباید که از عصیان
واقع شود اگر نذر مخصوص می بود بشرط چنانچه مذهب سید مرتضی است امر طاعت
مذکور بمجرد نذر مناسب نمی بود بلکه می بایست گفته شود که فلیطع اذا حصل الشرط المعلق
علیه یعنی باید که وفا بآن بکند گاهی که شرطی که نذر را بآن معلق ساخته بحصول رسد چهارم ظاهر
حدیث صحیح که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و
گفته است سوال کردم از آنحضرت علیه السلام از مردی که گفته باشد علی نذر یعنی بر منست
نذری آیا بودن این گفتن امری واجب میشود حضرت فرمودند لیس النذر بشیء حتی یسمی شیئا لله
صیاما او صدقة او هدیا او حجا یعنی نذر چیزی لازم نیست تا نام چیزی از برای خدا نبرد مثل روزه
یا صدقه یا هدی یا حج امام علیه السلام صحیح نذر بمجرد نام بردن روزه یا صدقه یا حج را داشته
اند و اگر شرط نیز از جمله مصححات می بود آنرا نیز ذکر میکرد و نه مانند خلاصه آنچه در استدلال بر

مطلب ذکر کرده اند و آنچه بخاطر میرسد که هیچ یک از دلایل مذکوره امری نیست که بر سید
مرتضی حجت تواند بود در مخالفت مذهبی که او اختیار کرده و شبهه اما اجماعی که
شیخ نقل کرده ظاهر است چه او اجماع را قبول نخواهد داشت و اما آیات مذکوره پس بواسطه
آنکه زیاده برین دلالت ندارد که نذر بروزه داشتن و آنچه ما فی البطن و وفای
بآن وقوع یافته و هیچ شک نیست که سید مرتضی علم الهدی حمل خواهد کرد آنرا بر آنکه مشروط
بشرطی بوده زیرا که مدعای نذر مشروط نیست او نذر نیست و در آیات مذکوره تصریح نیست
بآنکه نذر مذکور از ایشان بشرط واقع شده اما آیت اول بواسطه آنکه ما آنکه حکایت است
از آنچه در شریعت پیغمبر دیگر بوده زیاده برین دلالت ندارد که مریم علیها السلام مامور شد
بآنکه خود به مردم را بآنکه خود بمردم بگوید بآنکه نذر کرده است که روزه بدارد یعنی خاموشی
اختیار کند و آنکه درین جز ذکر شرط نکرده باشد تقاضای آن نمیکند که در نذر خود نیز
ذکر نکرده باشد و ثابت نشده است که صیغه نذر او همین کلام بوده تا آنکه توان گفت
که چون خالی از شرط مذکور شده ظاهر است که شرط در میان نباشد بلکه در بعض تفاسیر
مذکور است که کلام مذکور خبریست که او از نذر خود داده است که پیشتر از و واقع شده
و اگر گویند نذر مذکور از و بر خاموشی و عدم تکلم واقع شده بوده است پس اگر این
کلام صیغه نذر نباشد و پیشتر از آن نذر مذکور واقع شده باشد لازم می آید که مریم
علیها السلام باین کلام مخالفت نذر کرده باشد پس ناچار باید برین حمل کرد که نذر او عین این
کلام بوده است تا مخالفت نذر که لایق مرتبه او علیها السلام نیست لازم نیاید جوابش
آنست که می تواند بود که در وقتی که نذر کرده باشد که سخن نکند اخبار بنذر خود را استثنی

کرده

کرده باشد یا آنکه بگوییم که او را تکلم باین کلام ضرور شده بوده تا رفع تهمت از و بشود
و قوم او باو گمان نبرند که آنکه او سخن با ایشان نکرد و جواب ایشان نداد از روی
عناد بود یا از نهایت شرمندگی و خجلت بود که از ایشان داشت بواسطه
کاری که ایشان باو گمان برده بودند و بعض مفسرین را اعتقاد آنست که اخبار
مذکوره با ایما و اشارات واقع شده بوده است و اطلاق قول که در قرآن واقع
شده از روی مجاز است و شیخ علی طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است که مریم ع
بعد از نذر مذکور اذن یافته از جانب حضرت عزت تعالی باین قدر کلام بواسطه
رفع گمان قوم او و بعد از آن خاموش شد و دیگر سخن نکرد و این صریح است در
آنکه کلام مذکور صیغه نذر نبوده بلکه اخبار از نذر سابق بوده چنانچه گذشت اما آیه دوم
اگرچه احتمال دارد که آن کلام که از زن عمران صادر شده صیغه نذر باشد نهایتش کلام
مفسرین صریح است در آنکه صدور کلام مذکور از و بعد از نذر بوده چنانچه صاحب
کشاف میگوید روایت شده است که زن عمران عقیم بود یعنی او را فرزند نمیشد
تا آنکه پیر شد و از آن گذشت که دیگر احتمال حمل بفرزند در و گنجد وقتی در سایه درختی
نشسته بود مرغی را دید که بچه خود را چینه میخوراند او را آن حال خوش آمد و مایل بفرزند
شد و در مقام دعا آمد و گفت اللهم ان لک علی نذرا شکرا ان رزقتنی ولدا ان
اتصدق علی بیت المقدس فیکون من سدنته و خدمه یعنی بار خدایا مر تراست که بر
من از روی شکر اگر روزی من کنی فرزندی که تصدق کنم او را بر بیت المقدس
که بجای کعبه ایشان بود تا از جمله مجاوران و خدمتکاران آن مکان شریف باشد

دعای او در معرض اجابت در آمده بمریم علیها السلام حامله شد تا اینجا بود ترجمهٔ کلام
صاحب کشاف اگر گویند شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نیز روایت کرده است در کتاب
مجمع البیان جایی که تفسیر این آیه میکند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق که آن حضرت
فرموده انه ان الله عز و جل اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا بریا الاکمه والا
برص ویحیی الموتی باذن الله وجاعله رسولا الی بنی اسرائیل فحدث امراته بذلک
وهی ام مریم علیها السلام فلما حملت بها قالت رب انی نذرت لک ما فی بطنی
محررا یعنی بدرستی که حضرت عزت جل ذکره وحی فرستاد بعمران پدر مریم که بدرستی
که من بخشنده ام مر ترا ازینه که بری کرده باشد بلطف نبوت نابینای مادرزاد و را از
علت کوری و پاک ساخته باشد بدن مبروص را از داغ پیسی و زنده میکرده
باشد مردگان را بفرمان خدای تعالی و گردانیده او را رسول از جانب خود بنی
اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب چرا که اسرائیل نام یعقوب پیغمبر است علیه السلام پس
عمران این سخن را بزن خود که مادر مریم علیها السلام بوده نقل کرد پس چون حمل گرفت
او بمریم گفت پروردگارا بدرستی که من نذر کردم برای تو که آنچه در شکم منست
آزاد کرده شود از قید تعلقات دنیا و خاص از برای تو بوده باشد و خدمت
مسجد تو کند که بیت المقدس است و در آن زمان خدمت مسجد قدس را بسیار
بزرگ داشته اند چنانکه درین زمان خدمت خانه کعبه را و فرزندان خود را از برای
آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در امثال
این نذرها واجب بود و این حدیث مشعر است باآنکه اینقول مادر مریم علیها السلام

صیغهٔ نذر بوده و نذر دیگر از پیش رفته بوده است و نبوده است چنانکه صاحب
کشاف میگوید چه بعد از اخبار الهی بخشیدن فرزند استدعای او آنرا نبند که منقول دعا است
که باو نسبت داده معنی ندارد و جوابش آنست که درین آیه اشعاری برین معنی نیست چه
حدیث زیاده برین دلالت نکرد که اینقول از مادر مریم علیها السلام بعد از حمل
او بمریم واقع بوده و ازین فهم نمیشود که قبل از حمل از وی این نذر واقع نشده بود و اخبار
خدای تعالی عمران را بخشیدن فرزند با و منافاتی نیست نذر مذکور که از زن او واقع شده
باشد ندارد چه اخبار مذکور بان نبود که فرزند مذکور ازین زن حاصل خواهد شد و بتقدیر
علم زن او بانکه فرزند از او در وجود خواهد آمد میتواند بود که نذر مذکور از و پیش از اخبار
مذکور واقع شده باشد و بالجمله درین آیه هیچ وجه دلالت نیست بر امری که منافات
داشته باشد بمذهب سید مرتضی علم الهدی و اما آیه سیوم ذکر آن در مقام
استدلال بر مطلب مذکور بغایت عجیب می نماید زیرا که آیه دلالت ندارد مگر بر مدح
وفای بنذر و حال آنکه نذری که سبب نزول این آیه بوده است مشروط بشرط بوده
است باتفاق جمیع امت و وجه آن مشهورتر است از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد
و لیکن ما باسامی جمعی که آیه مذکوره بلکه سوره که این آیه در آن سوره است در شان
ایشان نازل است ذکر آن میکنیم قاضی بیضاوی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده است
که امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند و رسول خدای صلوات الله علیه
و آله بعیادت ایشان آمدند در میان جمعی پس ایشان روی بامیر المؤمنین علی علیه السلام
آورده گفتند یا ابا الحسن چه شود که نذری بواسطه به شدن فرزندان خود بکنی پس حضرت

و بطلهٔ حسن و حسین م

امیر و فاطمه علیهما السلام و فضه کنیز ایشان نذر کردند که اگر ایشان از این بیماری شفا یابند
هر کدام سه روز روزه بدارند و هیچ چیز با ایشان نبود که قوت ایشان توانند شد
پس امیرالمؤمنین علیه السلام از شمعون خیبری سه صاع جو قرض کرد و فاطمه علیها السلام
صاعی جو قرض کرد و فاطمه علیها السلام صاعی را از آن بدست مبارک آرد کرد و پنج
قرص نان پخت پس چون وقت افطار شد نانهای مذکور را پیش خود گذاشتند
که بآن افطار نمایند که مسکینی بر ایشان وارد شده و از ایشان دریوزه قوتی کرد
پس طعام او را بر خود اختیار کردند و آن پنج قرص نان را باو دادند و آن شب را با
آنکه در آن سوای دمی آب چیزی تناول کرده باشند بروز آوردند و روز دیگر باز
روزه گرفتند چون شام شد و طعامی که بدستور روز گذشته ترتیب داده بودند پیش
خود گذاشتند که با آن افطار نمایند یتیمی آمد و طعامی از ایشان خواست همه را باو داده
خود همچنان بدم آبی اکتفا کردند تا روز دیگر شد و ایشان بر همان نسبت بروزه آن
قیام نموده وقت افطار اراده صرف تتمه قوتی که داشتند نمودند که ناگاه اسیری
رو در ایستاده و چیزی طلب کرد و ایشان بر همان منوال روزهای گذشته سلوک
داشتند پس جبرئیل علیه السلام نازل شده و این سوره را بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله
فرود آورد و تا اینجا ترجمه کلام قاضی بیضاوی بود در تفسیر خود و اما استدلال بحدیث من
نذر ان یطیع الله فلیطعه اگر بیانی که در انطباق آن بر مدعای مذکور شد تمام
شود هر آینه دلالت خواهد کرد بر آنکه نذر مشروط مشروع نباشد چنانچه بعد از تأمل
صادق ظاهر میشود و شما بآن قایل نیستید پس آنچه جواب شما شود در حدیث آن جواب

نیز

نیز می تواند بود با آنکه سید مرتضی علیه الرحمه چنانچه سبق ذکر یافت در فتوی خبر احاد را
حجت نمیداند و بمدلول آن عمل نمیکند پس امثال این اخبار بر وی حجت نتواند شد
و حدیثی که ابی الصباح کنانی روایت کرده سید مرتضی نیز گفته که از آن مستفاد میشود
قابلیت چیز زیاده بر این از آن مفهوم نشد که نام بردن عبادتی که متعلق نذر است
از جمله مصححات نذر است چنانچه حتی که از برای انتهای غایت است اشعار بآن دارد
و از آن معلوم نشد که چیز دیگر مصحح نذر نیست پس میتواند بود که نام بردن عبادت
مصحح آن باشد و دیگر مصححات نیز داشته باشد مثل تعلق بشرط و غیر آن و نیز باشد
که استدلال کنند بر مطلب مذکور که صحت نذر مطلق است بحدیثی که روایت کرده است
آنرا شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام
که اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله و هو محرم بحجة او علی هدی کذا و کذا فلیس
بشیء حتی یقول لله علی المشی الی بیته و یقول لله علی هدی کذا و کذا ان لم افعل کذا و
کذا یعنی اگر گوید بخصر که بر من است پیاده رفتن بخانه خدای بقصد بجای آوردن
حج یا بر من است که این و آن هدی باشد و بر حرم برد از قول مذکور چیزی لازم نمیشود
تا آنکه بگوید خدای راست بر من پیاده رفتن بخانه او و یا بگوید خدا را بر من است
این هدی و این هدی اگر بعمل نیاورم این را و این را و بواسطه آنکه حضرت
در این حدیث بیان کرده است نذر مطلق را با آنکه بگوید لله علی المشی الی بیته و نذر
معلق را با آنکه بگوید لله علی هدی کذا و کذا ان لم افعل کذا و کذا پس هر دو
قسم صحیح باشد و مخفی نخواهد بود که همچنانچه این حدیث احتمال این معنی دارد که مذکور شد

احتمال معنی دیگر نیز دارد و آن آنست که قول حضرت که ان لم افعل کذا او کذا فیقید مجموع
هر دو نذر باشد با هم و نذر آخر اختصاص نداشته و مع قیام الاحتمال بطل الاستدلال
انجام باید دانست که متعلق یمین یعنی امری که سوگند بر آن میخورند خواه فعل
باشد و خواه ترک می باید در وقت سوگند خوردن رجحان و بهتری داشته باشد
بحسب آخرت مثل غسل جمعه و روزه عرفه و ترک خوردن بدست چپ و خوابیدن
بعد از نماز صبح و امثال آن از افعال مستحبه و مکروهه یا بحسب دنیا مثل پوشیدن ثیاب
فاخره و خوردن طعام لذیذ و ترک مباشرت عجز و مجالست اراذل و آنچه مانند
آن باشد یا آنکه مساوی الطرفین باشد یعنی فعل و ترک آن در مرتبه مساوی باشد
و هیچکدام بر دیگری رجحان نداشته باشد مثل افعال مباحه که فعل و ترک آن بحسب
دنیا مساوی باشد و سوگند بر امر مرجوح یعنی بر فعلی که ترکش برو رجحان داشته
باشد مثل افعال مکروهه یا بر ترکی که فعلش راجح باشد مثل امور مستحبه منعقد نیست و اگر
امور مذکوره در وقت سوگند رجحان اخروی یا دنیوی داشته باشد یا مساوی الطرفین
باشد و بعد از آن مرجوح شود نزد علمای ما رضوان الله علیهم در حین مرجوحیت مخالفت
سوگند جایز است و اگر باز مرجوحیت مذکوره زایل شود در حکم سوگند رفتن واجب
و درین قیاس چون مرجوحیت عود نماید جایز و چون زایل شود واجب و اما متعلق
نذر آیا همان حکم دارد یا نه مشهور علمای اصحاب آنست که در نذر لازم است که متعلق
آن رجحان و بهتری بحسب آخرت داشته باشد خواه فعل باشد مثل سنت و خواه ترک
باشد مثل مکروه پس نذر مباح صحیح نباشد نزد بعضی که نذر را نیز درین حکم مثل یمین دانسته‌اند

کی

کسی گوید که کسی که نذر کند صدقه را بخصوص دیناری مثلا واجب میشود برو تصدق
بخصوص همان دینار و حال آنکه خصوصیت مذکور را رجحانی نیست نه در دین و نه در دنیا
پس رجحان در نذر نیز شرط نباشد و اسلط آنکه منذور درین فرض صدقه بدینار
خاص نه نفس تخصیص و هیچ شک نیست که تصدق بدینار خاص قبل از نذر رجحان
داشته است بر ترک آن بلی آنکه تبدیل یابد بدینار دیگر و اگر فرض کنیم که کسی نفس تخصیص
را نذر کرده باشد مثل آنکه دیناری برو واجب باشد که تصدق کند نذر کند که
این واجب مذکور را در ضمن فلان دینار خاص بعمل آورد باز هیچ خواهد بود بهمین معنی
زیرا که صادق است بر آنکه فعلش بر ترک فی الجمله رجحان دارد و آن ترک مطلق است
یا آنکه بابدل باشد فقیر مترجم گوید مصنف دام ظله وجه دیگر برابرین وجه
ایراد کرده است که جواب مذکور چنانچه مخفی نیست ناتمام است و گویا پیش این باشد
که جمعی که قایل بلزوم رجحان متعلق نذر شده اند رجحان آن را بر ترک مطلق میخواهند
و در ماده مذکور فعل مندوب قبل از نذر بر ترک مطلق رجحان ندارد بلکه بر ترک
لا الی بدل رجحان دارد پس نقض مذکور بمذهب ایشان وارد باشد یا آین
باشد که رجحان مذکور من حیث الخصوصیة در حیز منع است چه خصوصیت را در رجحان
مذکور بر تقدیر تسلیم هیچ دخلی نیست و بی ملاحظه آن نیز ثابت است و در ماده مذکور
من حیث الخصوصیة متعلق نذر واقع شده است پس نقض وارد باشد والله اعلم بحقایق

حدیث بیست و هشتم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی

از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ابن محبوب که احوال ایشان در صد [illegible]ش
یزدهم مذکور شد از عبد الرحمن بن الحجاج که گفت شنیدم از ابن ابی لیلی که ما بجای خود
حکایت میکرد و میگفت قضی امیر المؤمنین علی علیه السلام بین رجلین
اصطحبا فی سفر فلما ارادا الغداء اخرج احدهما من زاده
خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلثة ارغفة فمر بهما عابر سبیل فدعواه الی
طعامهما فاکل الرجل معهما حتی لم یبق شیء فلما فرغوا اعطاهما العابر
بهما ثمانیة دراهم ثواب ما اکل من طعامهما فقال صاحب الثلثة ارغفة
اقسمها نصفین بینی وبینک وقال صاحب الخمسة لا بل یأخذ کل واحد منا
من الدراهم علی عدد ما اخرج من الزاد قال فأتیا امیر المؤمنین علیه
السلام فی ذلک فلما سمع مقالتهما قال لهما اصطلحا فان قضیتکما دنیة
فقالا اقض بیننا بالحق قال فاعطی صاحب الخمسة ارغفة سبعة دراهم
واعطی صاحب الثلثة ارغفة درهما وقال لهما الیس اخرج احدکما من
زاده خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلثة قالا نعم قال الیس اکل معکما ضیفکما
مثل ما اکلتما قالا نعم قال الیس اکل واحد منکما ثلثة ارغفة
غیر ثلث قالا نعم قال الیس اکلت انت یا صاحب الثلثة ثلثة
ارغفة غیر ثلث واکلت انت یا صاحب الخمسة ثلثة ارغفة غیر
ثلث الیس بقی لک یا صاحب الثلثة ثلث رغیف من زادک
وبقی لک یا صاحب الرغیفین وثلث سبعة دراهم واعطی

واکل الضیف ثلثة ارغفة
غیر ثلث
للخمسة رغیفان وثلث والثلث
ثلثة ارغفة غیر ثلث فاعطاکما
بکل ثلث رغیف درهما واعطی صاحب

صاحب

صاحب الثلثة ارغفة درهما یعنی حکم نمود روزی امیر المؤمنین علیه السلام
در میان دو مرد که در سفری با هم رفیق بودند و چون اراده خوردن غذای باهم نمودند
یکی از ایشان پنج قرص نان از توشه خود بر آورد و دیگری سه قرص نان پس بر ایشان راه
گذری گذشت ایشان او را بر سفره خود دعوت کردند او دعوت ایشان را اجابت
کرده با ایشان بنان خوردن مشغول شد تا چیزی از آن نانها باقی نماند پس چون از نان
خوردن فارغ شدند آن مرد راهگذری بازای آنچه از نان ایشان خورده بود هشت
درهم بر آورد و با ایشان داد پس رفیقی که صاحب سه قرص نان بود گفت با رفیق که
پنج قرص نان بر آورده بود که این وجه را دو قسم برابر کن میان ما و خود و صاحب پنج قرص نان
گفت نه بلکه هر کدام بعدد نانی که از توشه خود بر آورده ایم زر میگیریم یعنی من پنج درهم
بر میدارم و تو سه درهم برداری راوی گوید چون میان ایشان بر سر این تقسیم نزاع شد
هر دو واقعه خود را پیش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند که میان ایشان براستی
حکم نماید پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ~~آوردند که میان ایشان براستی~~
~~حکم نماید~~ چون سخن هر دو را شنید و بر حقیقت قصه ایشان اطلاع یافت با ایشان گفت
با هم صلح کنید که قضیه شما سهل است و قابلیت نزاع ندارد ایشان قبول نکردند و گفتند
حکم کن میان ما براستی که ما بغیر از آن راضی نمیشویم راوی گوید حضرت امیر چون دید
که میان ایشان سازگاری نمیشود در مقام تقسیم آن بر ایشان در آمده هفت
درهم از آنجمله بصاحب پنج قرص نان داد و یک درهم بصاحب سه قرص نان و چون
ایشان از آن تقسیم متعجب شدند فرمودند با ایشان که نه یکی از شما پنج قرص نان بر آورد

بود و دیگری سه قرص نان کشند بلی فرمودند که نه مهمان شما مثل آنچه هر یک از شما خورد
است با شما خورده گفتند بلی نه هر یک از شما سه قرص نان خورده است الا ثلثی گفتند بلی
گفت نه تو ای صاحب سه قرص نان سه قرص نان خورده الا ثلثی و نه تو ای صاحب
پنج قرص نان سه قرص خورده الا ثلثی و نه مهمان شما سه قرص نان خورده است الا ثلثی و نه باقی
ماند از برای تو ای صاحب سه قرص از آنچه از توشه خود بر آورده بودی ثلث قرص و از برای
تو ای صاحب پنج قرص نان دو قرص و ثلثی پس او داد شما در عوض آنچه از نان شما خورده
بود از برای هر ثلث قرصی یک درهم پس صاحب پنج قرص که دو قرص و ثلثی از نان او خورده
که عبارت از هفت ثلث باشد هفت درهم داده باشد و صاحب سه قرص نان که ثلث
قرصی را او خورده بود یک درهم جامع این احادیث گوید که امثال این قضایای
غریب و احکام عجیب که از امیر المؤمنین علیه السلام واقع شده بسیار است و کتاب
تهذیب الاحکام و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه بسیاری از آن اشتمال دارد و بعض
علما کتاب بزرگی در این باب نوشته اند که نهایت بسط دارد و من آن کتاب را
در خراسان دیده ام در تاریخ هشتصد و هشتاد و دو از هجرت و بالله التوفیق و التکلان

جامع این احادیث گوید که امثال
این قضایای غریب از حضرت علیه السلام
بسیار واقع شده

حدیث شصت و نهم

روایت شده است بسندی که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب
ما از احمد بن محمد بن خالد که احوال ایشان سبق ذکر یافت از عثمان بن عیسی از کسی که او ذکر
کرده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت جاء رجل موسر الی رسول
الله صلی الله علیه و آله نقی الثوب فجلس الی رسول الله صلی الله علیه و آله فجاء رجل

معسر درن الثوب فجلس الی جنب الموسر فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه فقال
له رسول الله صلی الله علیه و آله اخفت ان یمسک من فقره شیء قال لا قال فخفت
ان یصیبه من غناک شیء قال لا قال فخفت ان یوسخ ثیابک قال لا قال فما حملک
علی ما صنعت فقال یا رسول الله ان لی قرینا یزین لی کل قبیح و یقبح لی کل حسن و
قد جعلت له نصف مالی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله للمعسر اتقبل قال لا فقال
له الرجل و لم قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک **شرح** کلام بلاغت روش و مجمل
دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه آمد مرد مالداری پیش رسول خدای
صلوات الله علیه که رخت پاکیزه بود و نزد آنحضرت نشست پس مرد مفلس که رخت او
چرکین بود آمد و در پهلوی او قرار گرفت چون مرد مالدار بر آن مطلع شد رخت خود را جمع
کرد و بزیر رانهای خود در آورد که رخت او بجوز نخورد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
از روی ملامت با او خطاب کرده فرمودند ترسیدی که چیزی از فقر و بی چیزی او دامن گیر
تو شود گفت نه فرمودند ترسیدی که از غنا و ثروت تو چیزی باو عاید گردد گفت نه
فرمودند پس چه چیز ترا برین داشت که خاطر او را آزرده کردی گفت ای رسول خدای
مرا رفیقی که مرا همراهی هست که در نظر من هر چیز را از زینت میدهد و هر خوبی را قبیح مینماید و
دو بد وامی نماید و من بازای این قباحتی که با خوابی او از من سر زده نصف مال خود را
باو دادم پس رسول خدای صلی الله علیه و آله با آن مرد مفلس گفتند قبول میکنی از و آنچه بازای
آن خاطری که از و بتو رسیده بتو میدهد گفت نه آن مرد مالدار گفت چرا گفت میترسم
که آنچه در نفس تو در آمده است که باعث اقدام باین عمل شده در نفس من در آید **بخش**

پرسیده

دویم مجلس الی رسول الله صلی الله علیه و آله الی درین فقره یا بمعنی مع است چنانچه در آیه
من انصاری الی الله بنا برانچه بعض مفسرین گفته اند برآنوجه استعمال یافته یا بمعنی
عند است و چنانچه درین بیت که شعر یکی از فصحای عرب واقعست شعر فلا یسئل الی
الشباب فذکره انتهی الی من الرحیق السلسل یعنی آیا او بجوانی هست که بدست تو آنرا
آورد و آنرا هر آینه یاد آن خوش آینده تراست نزد من از شراب نیکوی خوشگوار و
می تواند بود که همان در معنی خود مستعمل باشد بتضمین معنی توجه در مجلس یعنی مجلس متوجها
الی رسول الله صلی الله علیه و آله درن الثوب درن بفتح دال و کسر رای منقطه
صفت مشبهه است از درن بفتح دال و را که بمعنی وسخ و چرکست فقبض المؤسر
ثیابه من تحت فخذیه ضمیر فخذیه می تواند بود که راجع بموسر باشد یعنی موسر جمع کرد رخت
خود را در زیر رانهای خود و در آورد تا برخت معسر ملاصق نشود و میتواند بود که
راجع بمعسر باشد یعنی موسر رخت خود را از جمع نمود تا چرکین نشود و من در تحت
فخذیه بر تقدیر اول بمعنی فی است یا من زایده است چه بمعنی خود چنانچه ظاهرست
موافقت با آن حل ندارد و بر تقدیر ثانی از برای ابتدای غایت است و در معنی خود
مستعمل ولیکن ظاهر آنست که ضمیر مذکور راجع باشد بموسر چنانچه مرشد با آنست قول
حضرت که گفت ان یوسخ ثیابک چرا که غرض ازین کلام ملامت شدید است
مر مخاطب را و تنبیه او بر آن که خوف مذکور گنجایش ندارد و ظاهرست که اگر
رخت در زیر رانهای معسر در آمده بوده است گنجایش ترس مذکور بوده است
پس ملامت و تنبیه مذکور مناسب نباشد ان لی قرینا یزین لی کل قبیح مراد بقرین

التسبیل

شیطان است یعنی بدرستی که مرا شیطانیست که اغوای من میکند و بد را در نظر من خوب
وامی نماید تا بعمل آورم و مستوجب ملامت شوم و خوب را در کسوت بد در می آورد
تا از آن اجتناب نمایم و از اجر آن محروم مانم و این فعل شنیعی که از من در خدمت
تو سرزد از جمله اغوای او در راه بدبری او بود و مرا قد جعلت له نصف مالی یعنی در تدارک
آنچه از من نسبت باو صادر شد نصف مال خود را باو دادم تا تدارک خاطر او بشود
و نفس مرا زجری بوده باشد که دیگر این قسم عملی از او سر نزند قال اتخاف ان یدخلنی
ما دخلک یعنی می ترسیم که آنچه از کبر و غرور و در تو سرزد که جستن بر مردم و حقیر داشتن فقرا و سایر
اخلاق ذمیمه که از لوازم تمول و مالداری است و در تو بسبب آن جمع است در نفس من
در آید و من نیز بآنها متصف شوم والله الموفق الی الهادی الی الصواب

حدیث ش[illegible] پنجم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن بابویه
از حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
علیه السلام که گفت روایت کرده است بمن ابو عبدالله عبدالعزیز بن محمد بن عیسی
الابهری که گفت بمن ابو عبدالله محمد بن زکریای جوهری بصری که گفت بمن شعیب
بن واقد که گفت روایت کرد بمن حسین بن زید از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام از آبای بزرگوار خود صلوات الله علیهم اماما عن امام از امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام که قال نهی رسول الله صلی الله علیه و
آله عن الاکل علی الجنابة فانه یورث الفقر و نهی عن تقلیم الاظفار

بالاسنان وقال لا تجعلوا المساجد طرقا حتى تصلوا فيها ركعتين
ونهى ان يبول احد تحت شجرة مثمرة او على قارعة الطريق و
نهى ان يبول الرجل وفرجه باد للشمس او القمر وقال اذا دخلتم
الغائط فتجنبوا القبلة ونهى ان يدخل الرجل في سوم اخيه المؤمن
ونهى ان يكثر الكلام عند المجامعة وقال منه يكون خرس الولد و
نهى ان تتكلم المرأة عند غير زوجها وغير ذي محرم منها اكثر
من خمس كلمات مما لا بد لها منه ونهى عن الشرب في آنية
الذهب والفضة ونهى عن لبس الحرير والديباج والقز للرجال واما النساء
فلا بأس وقال صلى الله عليه وآله لعن الله الخمر وعاصرها وغارسها
وشاربها وساقيها وبايعها ومشتريها وآكل ثمنها وحاملها والمحمولة
اليه وقال صلى الله عليه وآله من شربها لم تقبل له صلوة اربعين
يوما وان مات وفي بطنه شيء منها كان حقا على الله ان يسقيه
من طينة خبال وهو صديد اهل النار وما يخرج من فروج الزناة
فيجمع ذلك في قدور جهنم فيشربه اهل النار فيصهر ما في بطونهم
والجلود ونهى عن ضرب وجوه البهائم ونهى ان يقول الرجل للرجل
لا وحيوتك وحيوة فلان ونهى عن الكلام يوم الجمعة والامام
يخطب ونهى ان يستعمل اجير حتى يعلم ما اجرته ونهى ان يختال الرجل
في مشيته وقال النبي صلى الله عليه وآله من عرضت له فاحشة

او شهوة فاجتنبها من مخافة الله عز وجل حرم الله عليه النار وامنه
من الفزع الاكبر وانجز له ما وعده في كتابه في قوله تعالى ولمن خاف
مقام ربه جنتان ومن ملأ عينه من حرام ملأ الله عينه يوم
القيمة من النار الا ان يتوب ويرجع ونهى عن الغيبة وقال صلى الله عليه
وآله من اغتاب امرءا مسلما بطل صومه ونقض وضوءه وجاء يوم القيمة
تفوح من فيه رائحة انتن من الجيفة يتأذى به اهل الموقف وقال صم
من ذرفت عيناه من خشية الله كان له بكل قطرة قطرت من دموعه
قصر في الجنة مكلل بالدر والجواهر فيه ما لا عين رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر على قلب بشر وقال صلى الله عليه وآله لا تحقروا شيئا من
الشر وان صغر في اعينكم ولا تستكثروا الخير وان كثر في اعينكم
وقال صلى الله عليه وآله لا كبيرة مع الاستغفار ولا صغيرة
مع الاصرار **شرح** كلام معجز نظام در ضمن آغاز وشش نمایش وانجام **آغاز** مشتمل بر
دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام حضرت امیر علیه السلم آنکه نهی کرده است رسول
خدای صلی الله علیه وآله از خوردن چیزی در حال جنابت بواسطه آنکه مورث
فقر است ودرویشی می آورد ونهی کرده است از گرفتن ناخنها بدندان وفرموده است
که نگرداند مسجد را راه خود مگر آنکه بگذارد در آنجا دو رکعت نماز ونهی کرده است از
آنکه بول کند کسی زیر درختی میوه دار یا بر میان جاده های راه که محل عبور مردم است
ونهی کرده است از آنکه بول کند شخصی وعورت او پیدا باشد بجانب قرص آفتاب

یا ماه و فرموده است که هرگاه داخل بیت الخلا شوید باید که از جهت قبله یک جانب
بگردید و چنان نکنید که داخل شود شخصی در سوم برادر مومن خود بر نوعی که اراده نماید خریدن
چیزی را که در مقام خریدن آن در آمده است یا فروختن چیزی بمشتری که قرار خریدن
آن چیز از شخص دیگر داده است و از سخن کردن بسیار در هنگام مجامعت و فرموده است
که گنگی فرزندان از آن بهم میرسد و نهی کرده است از آنکه زنی نزد غیر شوهر خود یا کسی که
محرم او نباشد سخن کند زیاده بر پنج کلمه که ناچار باشد از تکلم آن و نهی کرده است
از خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره و نهی کرده است مردان را از پوشیدن
حریر و دیباج اما زنان را مرخص است از پوشیدن آنها و فرموده است صلوات الله
علیه و آله که لعنت کرده است و از رحمت خود دور داشته حضرت عزت شراب را و
کسی را که شراب می افشرد و کسی که درخت انگور بقصد شراب میکارد و کسی را که مباشر
شرب آن میشود و ساقی آنرا و فروشنده آنرا و کسی را که آن را میخرد و کسی را که بهای
آنرا صرف خورش خود می نماید و بردارنده آنرا و کسی را که بجهت او برمی دارند و
فرموده است که کسی که مباشر شرب آن میشود قبول نمیشود نماز او تا چهل روز و اگر
بمیرد و چیزی از شراب در شکم او باشد بر خدای تعالی لازم است که بخوراند او را در روز
قیامت شربت خبال را که عبارت از زیم تن دوزخیانست و آنچه از فرج
زنان زانیه برمی آید و جمع می نمایند آنرا در دیگهای دوزخ که چون اهل دوزخ
تشنه شوند بجای آب بیاشامند و گداخته شود بسبب آن جمیع آنچه در شکمهای
ایشانست و پوستهای بدن ایشان و نهی کرده است از زدن چهار پایان

۲ رو بقبله بنشیند یا پشت بقبله
و نهی کرده است از آنکه ع

و نهی کرده است

و نهی کرده است از آنکه بگوید شخصی بشخصی که لا و حیوتک و حیات فلان یعنی قسم بخورد
بنفی چیزی بر نوعی که بگوید نه چنین است بزندگانی تو یا بزندگی فلان و نهی کرده است
از سخن کردن در روز آدینه وقتی که خطیب بخواندن خطبه قیام داشته باشد و نهی
کرده است از آنکه مزدوری را کار فرمایند تا ندانند که مزدوری او چند است یعنی اول
قرار مزدوری او باید داد و بعد از آن بکار فرمود و نهی کرده است از آنکه
تکبر نمایند در رفتار خود و بطریق ارباب تکبر راه روند و فرموده است پیغمبر صلوات
الله علیه و آله که کسی که کار بدی او را که از جانب شرع تجویز آن نشده باشد یا شهوتی دست
دهد او را و بواسطه ترس خدای تعالی از آن اجتناب نماید حرام میگرداند خدای تعالی بر
آتش دوزخ را و ایمن میسازد او را از فزع اکبر که عبارت از روز عرض اعمال تا وقت
انقطاع آجال است و وفا میکند باو آنچه باو وعده کرده است در کتاب خود جایی که
فرموده است وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ یعنی از برای کسی که بترسد از موقف
پروردگار خود که بندگان را آنجا در برابر او وا میدارند یا از ایستادن نزد پروردگار
خود تا کردار خود را بعرض رساند علی اختلاف التفسیرین دو بهشت آماده است بهشت
عدن و بهشت نعیم که یکی را بسبب ایمان و عقاید درست مستحق میشود و دیگری را
بسبب قیام باعمال صالحه و کردار نیک یا یکی را بسبب اعمال صالحه و دیگری را بسبب
اجتناب مناهی و ترک معصیتها یا یکی را در مقابل عمل باو میدهند و دیگری را محض تفضل
و موهبت یا یکی را بجهت التذاذ روح او مقرر میدارند و دیگری را بسبب آسایش
جسم که عبارات از جنت روحانی و جنت جسمانی باشد علی اختلاف التفاسیر و کسی که

پرکند چشمهای خود را از حرام در چیزی که دیدن آن اورا روا نیست نظر کار و پُر میکند
خدای تعالی روز قیامت چشم اورا از آتش مگر آنکه توبه کند و از آن رجوع نماید و نهی کرده است
از غیبت کردن و فرموده است صلی الله علیه و آله که کسی که غیبت کند مسلمانی را هر آینه
باطل میشود روزهٔ او و وضوی او می شکند و می آید بر سر کاه قیامت با بوی
دهانی زشتر از نفس مردهٔ بوی آمده که اهل عرصات از آن ایذا داشته باشند
و فرموده است صلوات الله علیه و آله که کسی که اشک ریزد چشمهای او از ترس خدای
تعالی هر آینه باشد اورا بهر قطرهٔ که از اشک او حاصل شود قصری در بهشت مرصّع
مرصّع بجواهر که چشم هیچ بینندهٔ مثل آن ندیده باشد و گوش هیچ شنوندهٔ مانند آن
نشنیده و ادراک هیچ بشری بآن نرسیده و فرموده است صلوات الله علیه و آله که حقیر
مدانید شرّ او اگرچه در چشم شما خورد و کم نماید و بسیار مدانید خیر او اگرچه در چشم
شما بسیار نماید و فرموده است صلوات الله علیه و آله که نیست کبیره با استغفار و نیست
صغیره با اصرار یعنی هر کبیره که بعد از ارتکاب آن استغفار نمایند و توبه کنند مغفور و آمرزیده
است و هر صغیره که بر آن اصرار نمایند و قصد مکرر بعمل آوردن آن داشته باشند کبیره می شود
بخش دوم حتی تغتسلوا اغتسال گفتن حتی اینجا از برای انتهای غایت یعنی تعیین نهایت
فعل بمعنی الی یا از برای استثنا سوی کردن ما بعد خود است از ما قبل بمعنی الا و اما آن
حتی چنانچه بمعنی الی شایع است بمعنی الا نیز در میان عرب مشهور است و بسیار استعمال
یافته چنانچه شاعر گوید شعر لیس العطاء من الفضول سماحة ۞ حتی تجود و ما لدیک قلیل
یعنی نیست بخشش و لیس جود کسی ۞ مگر آن کان بوقت ناداری است و معنی کلام بر تقدیر

از غیبت
باطل میشود روزه
و میشکند وضو را

اولا باشد آنست که راه ساختن مساجد بر شما مکروه است تا وقتی که دو رکعت
نماز در آن بجای آورید و بعد از آن کراهت آن زایل میشود و بر تقدیر ثانی آنکه
راه ساختن مساجد مکروه است مگر آنکه دو رکعت نماز کنید در آن و هر دو معنی
اگرچه نزدیک بهم است اما اندک تفرقهٔ میان ایشان هست چنانچه بعد از تأمل
بظهور میرسد مترجم گوید مراد مصنف دام ظله بتفرقهٔ مذکور غالبا اینست
که بر تقدیر دوم اگر کسی بقصد گذاردن دو رکعت نماز کند و مسجد را راه سازد و در
اثنای عبور نماز مذکور را بجای آورد راه ساختن مذکور از بر وجه مکروه بعمل نمی
آید نه پیش از ادای نماز و نه بعد از آن و بر تقدیر اول تا نماز نگذارده فعل مذکور
از بر وجه مکروه بعمل می آید و چون نماز گذارد بر وجه مباح بی کراهت
خانچه اگر خواهد مکروه از و بعمل نیاید می باید مقارن وارد ادای نماز را
با ابتدای دخول خود در جزو اول مسجد اما اگر قصد آن نکند بر هر دو تقدیر اباحت
مخصوص بعبور بعد از نماز است چنانچه بعد از رجوع معنی الی و الا وضوح می یابد
او جاء احد منکم من الغائط غایط بکسر یا در اصل بمعنی زمین هموار گود است که سکان
بادیه و صحرا نشینان اغلب در وقت تقاضای حاجت بآنجا میروند و مراد اینجا حدث
اطلاق است بر موضع که باشد فی سوم اخبیه خلاف شده است میان علما در
آنکه نهی از دخول در سوم برادر مؤمن که در بن حدیث واقع شده بمعنی که در بخش
اول مذکور شد از برای تحریم اوست و دلالت بر حرام بودن آن دارد یا نهی تنزیه
است و مفاد آن کراهت است و علی ای حال حرمت یا کراهت دخول مذکور که

کلاهاست که دخول مذکور از روی التماس واقع نشود اما اگر کسی که در سوم او دخل
میشود التماس نماید که از سر بیع یا شری دیگذرد و بیاو گذارد در هیچ کس خلاف نکرده است
در اینکه حرام نیست وظاهر اینست که مکروه نیز نباشد والله اعلم ان یکثر الکلام عند المجامعة
نهی اینجا باتفاق علما محمول بر کراهت است چه هیچ کس بر حرام بودن سخن کردن بسیار
در وقت مجامعت قایل نشده ولفظ یکثر می تواند بود که بصیغه مجهول خوانده شود و
معنی چنین باشد که نهی کرده است پیغمبر صلوات الله علیه وآله از آنکه سخن در آن وقت
بسیار شود اعم از آنکه از فاعل واقع شود یا از مفعول وامر مذکور بر هردو مکروه باشد
ومعاضد آنست کلام امام جعفر صادق علیه السلام که اتقوا الکلام عند التقاء الختانین
یعنی پرهیز کنید از سخن کردن نزد بهم رسیدن ختانین که عبارتست از محل ختنه زن و مرد
و می تواند بود که بصیغه معلوم خوانده شود و معنی چنان باشد که نهی کرده است از آنکه
وقت مجامعت بسیار سخن کند برین تقدیر ظاهر آنست که ضمیر فاعل راجع بمرد باشد
بر جلی که در فقره پیشتر است و کراهت کلام مخصوص بمرد شده و مؤید اینست کلام رسول
خدای صلی الله علیه وآله که یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا ولیکن باعث ضعف آنست
آنکه مراد از رجل در فقره پیشتر که و نهی ان یدخل الرجل فی سوم اخیه مخصوص است اعم از آنکه
مرد باشد یا زن چنانچه در فقره پیشتر از آن که و نهی ان یبول الرجل وفرجه باد للشمس نیز
چنان است چه مکروه بودن دخول در سوم وبول کردن بر آن وجه اختصاص بمرد ندارد
بلکه چنانچه بر مرد مکروه است بر زن نیز مکروه است ولینه خبال طینة بمعنی سرشت است و
خبال بفتح خای نقطه دار و بای یک نقطه در اصل لغت بمعنی فساد و مراد اینجا چنانچه

در

در پیش اول مذکور شد ریم بدن دوزخیانست فیصهر ما فی بطونهم بصیغه بضاد و بی نقطه
ماخوذ از صهر بمعنی گداختن است قال فی الصحاح صهرت الشیء فانصهر ای اذبته فذاب
ومراد اینجا آنست که ریم مذکور رسیده از اندازه نهایت حدتی که دارد و احشای درون
و پوست بدن جمعی را که بشکم ایشان در می آید ونهی ان یختال الرجل فی مشیه مراد
باختیال تبختر و سنگین راه رفتن است چنانچه عادت متکبران و ارباب نخوت است
و نهی درین فقره و در فقراتی که پیش ازین است باتفاق علما محمول بر کراهت است زیرا
که عدم حرمت آنها از دلایل دیگر ظاهر شده است سوی سخن کردن در وقت خطبه
که در حرام بودن آن خلافست ولمن خاف مقام ربه جنتان مقام اینجا بمعنی
مکان است و مراد بآن والله اعلم موقفی است که خدای تعالی بندگان خود را
آنجا وامی دارد تا از عهده حساب او بر آیند یا مصدر میمیست بمعنی قیام بر احوال
بندگان و مراقبت ایشان یا کلام درین تقدیر است که مقام الخایف عند ربه
یعنی که نزد پروردگار خود ترس داشته باشد ذرفت عیناه ذرف بفتح ذال
نقطه دار و سکون را بمعنی سیلان اشک است قال فی الصحاح ذرف الدمع یذرف
ذرفا و ذرفانا ای سال یقال ذرفت عینه اذا سال دمعها ما بیش اول تفسیر کرده اند
بعضی درخت میوه دار که حدیث متضمن نهی از بول کردن در زیر آنست بدرختی
که از شان آن باشد که میوه بار آورد و اگر چه در زمان آینده باشد و بنا نهاده اند
کلام خود را بر قاعده که در علم اصول مقرر شده که بقای مشتق منه در صدق مشتق
از روی حقیقت شرط نیست و این بنا میست بغایت عجیب زیرا که آنچه در اصول

مقرر شده بر تقدیری که تمام باشد تقاضای زیاده ازین میکند که چنانچه بول
کردن در زیر درختی که بالفعل میوه دار داشته باشد مکروه است در زیر درختی
که یک وقتی میوه دار بوده نیز مکروه باشد و اگرچه بالفعل میوه نداشته باشد
نه درختی که از شان آن باشد که در زمان آینده میوه بار آورد و اگرچه هرگز میوه
بار نیاورده چه اطلاق مشتق بر چیزی که بعد ازین متصف بمعنی مشتق منه خواهد بود
باتفاق مجازست خلاف در آنست که اطلاق مشتق بر آنچه وقتی بمعنی مشتق اتصاف
داشته است و بعد از آن اتصاف مذکور زایل شده حقیقت است یا مجاز [نمایش دویم]
ظاهر آنست که مراد بما لا بد منه در نهی از تکلم زیاده بر پنج کلمه که حدیث متضمن
آنست کلامی باشد که تکلم بآن بحسب شرع ضرور باشد مثل اقرار کردن بر حقی که در ذمه
اوست که اگر نکند ذمه او از حق مذکور بری نشود یا ادای شهادت گاهی که از
جانب حاکم شرع بآن مکلف شده باشد و امثال آن پس برین تقدیر تحدید
آن بپنج کلمه وجهی نخواهد داشت زیرا که حد جواز کلام بر تقدیر مذکور قدر ضرورتست
باجماع علما اگر کمتر از پنج کلمه رفع ضرورت می شده باشد زیاده جایز نخواهد بود و اگر
به پنج کلمه نیز رفع نشود بیشتر جایز خواهد بود و بعضی حمل کرده اند ضرورت را بضرورت
عرفی که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج باشد بی آنکه ضرورت شرعی تقاضای
آن نماید مثل پرسیدن احوال غایب از اجنبی که از سفر آمده باشد که اگر نپرسد
اورا علم باحوال او بهم نتواند رسید و استفسار احوال بیمار از طبیب یا از کسی که از عیادت
او آمده باشد و امثال آن و باین حمل اگرچه رفع اشکال مذکور میشود و لیکن در جواز

تکلم به پنج کلمه و کمتر نیز در مثل این موضع جای بحث است و دور نیست که توان گفت
که بعض علما قایل شده اند بآنکه شنیدن آواز زن اجنبی گاهی حرامست که شایبه
شهوتی و بیم در افتادن بفعل حرامی بوده باشد و بدون آن حرام نیست چنانچه شیخ
جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقها این مذهب را اختیار
کرده پس بنا برین حدیث محمولست بر آنکه جایی که از آن قبیل نباشد که شایبه
شهوتی یا بیم در افتادن بفعل حرامی بوده باشد تکلم زیاده بر پنج کلمه مکروه است
و همچنین کمتر از پنج کلمه گاهی که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج نباشد و ممکن
است که عدد پنج کنایه از قلت و کمی باشد چنانچه عدد هفتاد در کریمه ان تستغفر لهم
سبعین مرة بنا بر آنچه در شرح حدیث پنجم سبق ذکر یافت کنایه از کثرت و
بسیاریست و خصوص پنج را در کراهت و عدم آن دخلی نیست لکن اشکالی که مذکور شد
چنانچه مخفی نیست برین تقدیر نیز وارد است [نمایش سیم] گویا مراد بعدم قبول نماز
کسی که شراب خورده باشد تا چهل روز آنست که بر نمازهای او در مدت مذکوره
ثواب مترتب نیست نه آنکه نماز او درین مدت مجزی نیست و اعاده آن قضای
آنها می باید کرد زیرا که باتفاق علما نماز او مجزیست و بر قضای آنها لازم نیست
و این معنی موید آنست که از کلام سید مرتضی علم الهدی مستفاد میشود که قبول عبادت
امریست مغایر مجزی بودن آن زیرا که عبادت مجزی آنست که ادای آن متضمن برائت
ذمه مکلف بآن باشد یعنی مکلف چون آن را بجای آورد ذمت او بری
شود از عقابی که از جانب شارع بر ترک آن مقرر شده خلاصی یابد و عبادت

مقبول آنکه بر فعل آن ثواب مترتب باشد و اداى آن چنانچه رفع عقاب مذکور نمایم
مورث ثواب نیز باشد و میان این دو معنی تلازم نیست و هردو چنانچه بعضی گمان
برده اند یک معنی نیست برینج دلیل اول کلام خدای تعالی در قرآن مجید جایی
که میفرماید اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ یعنی خدای تعالی قبول نمیکند مگر عبادت
پرهیزکاران را با آنکه عبادت غیر پرهیزکاران نیز مجزیست باجماع علما دوم کلام
او جل و علا جایی که حکایت میکند از ابرهیم و اسمعیل علی نبینا و علیهما السلام که گفته اند
رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا یعنی بارخدایا در معرض قبول خود آر عبادت ما را با آنکه ظاهرست
که از ایشان عبادت غیر مجزی بعمل نمی آمده سیوم هم کلام او تعالی شانه جایی که می
فرماید فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا وَلَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ یعنی خدای تعالی قبول کرد قربانی
یکی ایشان را که هابیل و قابیل فرزندان آدم علیه السلام باشند و از دیگری قبول
نکرد با آنکه هردو با آنچه مامور بودند عمل کرده بودند و از عهدهٔ تکلیف بآن برآمد
مترجم گوید نقل است که چون آدم علی نبینا و علیه السلام مامور شد بآنکه دختر
هر بطن از فرزندان خود را به پسر بطن دیگر دهد توام هابیل را که لیوذا نام داشت
و چندان شکلی نداشت بقابیل داد و توام قابیل را که اقلیما نام داشت و در
نهایت حسن بود بهابیل نامزد کرد و قابیل ازین حکم ابا نمود و گفت خواهر من
شکیل ترست و با من در رحم بوده و او بمن اولیست آدم علیه السلام گفت حکم خدای
تعالی برین وجه صدور یافته و مرا درین امر اختیاری نیست قابیل مستلم نشد و
گفت تو هابیل را بشیر زن من دوست میداری لاجرم آنچه خوب بود بوی راست باد

میدهی آدم علیه السلام گفت اگر سخن مرا باور نمیکنی هر یک از شما قربانی کنید با آنچه توانید
قربانی هر کدام قبول کرد اقلیما از آن او باشد گوسفند دار بود گوسفند فربهی که نیافت
دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول کند ترک
اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان
موضع نهاد و با خود گفت این قربانی اگر قبول شود و اگر نشود من از خواهر خود دست
باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا وَلَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ پس قربانی یکی از ایشان که هابیل باشد
در معرض قبول در آمد برین وجه که آتش سفیدی بی دود از آسمان فرود آمد
و گوسفند او را بجز و دارو دیگری که قابیل باشد قبول نشد و آتش از قربانی او در گذشت
و بخوردن آن ملتفت نشد قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده و درد حسد دیده بصیرت
او را کور ساخت تا کرد آنچه کرد و جزای آن یافت آنچه یافت چنانچه در محل خود تفصیل مذکور است
چهارم حدیث پیغمبر صلوات الله علیه و آله که اِنَّ مِنَ الصَّلٰوةِ لَمَا یُقْبَلُ نِصْفُهَا
وَثُلُثُهَا وَرُبُعُهَا وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا تُلَفُّ کَمَا یُلَفُّ الثَّوْبُ الْخَلَقُ فَیُضْرَبُ
بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا یعنی بدرستی که از جمله نمازها نمازیست که قبول میشود
نصف آن و ثلث آن و ربع آن و باقی بواسطهٔ قصوری که دارد در مرتبهٔ قبول نمی
یابد و بدرستی که از جمله نمازها نمازیست که در هم نوردیده میشود چنانچه جامهٔ کهنه در
هم نوردیده میشود چنانچه جامهٔ کهنه در هم نوردیده میشود و زده میشود بآن روی
صاحبش یعنی هیچ فردش قبول نمیشود بلکه تمام آنرا بر روی صاحبش میزنند
که بر وجه مرضی بآن قیام ننموده و ظاهرست که مراد بنماز در حدیث مذکور نماز

مجزی در حقیقت نماز نیست پس حاصل معنی حدیث آنست که بعض نمازها اگرچه مجزیست
اما مرتبهٔ قبولش نمیدهند و ثوابی بر آن مترتب نمیشود بلکه امری که بر آن مترتب
میشود اسقاط عقابیست که بر ترک آن مترتب است و بعضی نمازها نصف یا ثلث
یا ربعش مقبول میشود و نفی گذارندهٔ آن نصف یا ثلث یا ربع ثوابی که بر قبول آن مترتبست
می یابد و از باقی محروم میشود والله اعلم **پنجم** آنکه مردم همیشه در هر عصری و هر شهری
که عملی بجای می آورند بعد از فراغ از آن قبول آنرا از خدای خود درخواست میکنند اگر
قبول و اجزا بیک معنی می بود دعای مذکور نیکو نمی بود بعد از قیام بآن عمل زیرا
که آنچه بر وجه غیر مجزی بعمل آید به هیچ وجه بدعا چنانچه مخفی نیست مجزی نمیشود و بعضی که قایل بعدم فرق شده اند
و قبول و اجزا را بیک معنی میدانند از دلیل اول برین وجه جواب گفته اند
که تقوی در بعضی از کارها سه مرتبه است اول بری شدن از شرک چنانچه درین مرتبه
استعمال یافته است قوله تعالی وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ چه مفسرین گفته اند
که مراد بکلمهٔ تقوی درین آیه کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله است که بگفتن آن از ظلمات کفر
نجات می یابند دوم اجتناب از معاصی و منهیات سیوم بری شدن از آنچه
این کس را از یاد حق باز آرد پس تواند که مراد بمتقین در آیهٔ مذکوره اصحاب مرتبهٔ
اول باشند یعنی جمعی که خود را از شرک و کفر بری ساخته اند و هیچ شک نیست که عبادت
غیر ایشان مجزی نیست چه اسلام باتفاق در مجزی بودن عبادت شرطست و
عبادت ارباب شرک و نفاق مجزی نیست و اینکه بعد از اسلام قضای عبادت
بر ایشان واجب نیست بواسطهٔ آنست که اسلام باعث اسقاط اعمال ماقبل میشود

و از دلیل دوم برین وجه که گاه هست از انسان طلب امری که حاصل است و واقع
میشود و مقصود بسط کلام و همین ساختن سخن است با محبوب و خود را در معرض
احتیاج و افتقار او در آوردن چنانچه در تفسیر آیهٔ کریمهٔ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا
أَوْ أَخْطَأْنَا یعنی ای پروردگار ما بر ما مگیر اگر چیزی را فراموش کنیم یا خطائی
از ما بعمل آمده باشد از وجوهی که بواسطهٔ درخواست کردن امر واقع که عدم مواخذه
بر نسیانست ذکر کرده اند یکی این وجه است و از دلیل سیوم برینوجه که تعبیر
شده است در آیهٔ مذکوره از عدم اجزا بعدم قبول یعنی مراد بعدم قبول در قوله
تعالی وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ عدم اجزاست که معنی آیه چنین باشد که عمل یکی از ایشان
مجزی و صحیح بود و عمل دیگری غیر مجزی نماید گویا بواسطهٔ خللی که در نیت یا یکی از واجبات
و شرط آن بود و از دلیل چهارم که مراد بعدم قبول نماز در حدیث مذکور عدم ترتب
ثواب مطلق نیست بلکه مراد کم شدن و فوت شدن معظم آنست و از دلیل پنجم
اینکه بسا باشد که دعای که بعد از فراغ عمل بواسطهٔ قبول آن از مردم واقع میشود
بواسطهٔ طلب زیادتی ثواب و عدم تنقیص آن باشد و درین جوابها بحث
چند بخاطر میرسد که ذکر آن موجب اطناب و درازی سخن است و بآنچه در جواب
از دلیل چهارم مذکور شد محمول است عدم قبول نماز شارب خمر تا چهل روز نزد
غیر سید مرتضی علیه الرحمه که عدم ترتب معظم ثواب باشد **نمایش چهارم**
بباید دانست که نهی پیغمبر صلوات الله علیه و آله از غیبت بیقین محمول بر تحریم است
و معاندان باجماع علما حرام بودن غیبت است در غیر مواضعی که تجویز شده و حکم

حضرت صلوات الله علیه و آله بباطل شدن روزه و وضو که حدیث متضمن آنست
مبنی بر نهایت مبالغه است در کم شدن ثواب آنها چنانچه گویا باطل شده است
و از این قبیل است حدیثی که روایت کرده است آن شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه در
کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که سمع رسول الله صلی
الله علیه و آله امرأة تسابّ جاریة لها وهی صائمة فدعا رسول
الله صلی الله علیه و آله بطعام فقال لها کلی فقالت انی صائمة
فقال کیف تکونین صائمة قد سببت جاریتک ان الصوم لیس من الطعام
والشراب یعنی شنید رسول صلی الله علیه و آله که زنی دشنام میداد به کنیزی که در
بندگی او بود و آن زن روزه دار بود پس پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند
طعامی حاضر سازند چون حاضر ساختند خطاب بآن زن کرده فرمودند که از این طعام
بخور آن زن گفت من روزه دارم حضرت فرمودند چون میتواند بود که روزه
داشته باشی و حال آنکه دشنام دادی کنیز خود را بدرستی که روزه همین باز داشتن
نفس از خوردن طعام و شراب نیست کنایه از آنکه کسی که روزه میدارد می باید از
جمیع مناهی مجتنب باشد و بباید دانست که غیبت را بعضی برین وجه تعریف کرده اند
که آگاهی ساختن غیر است در حال غیبت انسان معین یا کسی که در حکم انسان معین
باشد بر امری که در وی حاصل باشد و نسبت آن باو مکروه طبیعت او باشد و در عرف
و عادت نسبت امر مذکور را باو نقص و عیب دانند خواه آگاه نمودن مذکور بطریق
نطق باشد و خواه بطریق اشارت و ایما و خواه بکتابت او اشود و خواه بصریح

و قید انسان ~~بواسطه آنست که غیبت انسان~~ غیر معین بواسطه آنست که غیبت انسان غیر
معین بیرون رود چه آن جایز است باتفاق مثل آنکه بگویند یکی از مردم فلان شهر
یا از مردم فلان قبیله که عددش محصور نباشد فلان عیب دارد و مراد از کسی که در حکم
انسان معین است انسان غیر معین است از جماعتی که عدد ایشان محصور باشد مثل آنکه بگویند
یکی از قاضیان شهر فاسق است وقتی که معلوم باشد که چند قاضی در آن شهر است
چه ظاهر آنست که آن نیز غیبت است و اگرچه هیچ کس از علما متعرض آن نشده اند
و تقیید بامری که در وی حاصل باشد بواسطه آنست که بهتان و افترا از تعریف غیبت
بیرون رود زیرا که آن نیز اگرچه حرامست اما غیبت نیست و فایده میشود دیگر که نسبت
آن باو مکروه طبع او باشد و در عرف و عادت نسبت آن را باو نقص و عیب دانند
ظاهر است و بباید دانست که غیبت را در ده موضع جایز دانسته اند اول گاهی که نزد
حاکم شرع گواهی باید داد که از فلان عمل واقع شده است مثل آنکه کسی شراب خورده
باشد و حاکم خواهد که برو اقامت حد نماید و از کسی گواهی طلبد یا خون کرده باشد
بر خلاف حق و وارث مقتول نزد حاکم شرع از کسی که بر آن مطلع باشد گواهی
طلبد تا قصاص حق او تواند کرد که درین دو حال نسبت فعل مذکور باو جایز است بلکه
واجب دویم جایی که خواهد نهی منکر کند و باید جمعی را بخود معاون ساخت که از عهده
آن برآید یا قصد او این باشد که غیبت او بآن شخص رسد و از فعل خود باز ایستد
سیوم گاهی که خواهد از کسی که برو ظلم کرده باشد شکایت نماید تا رفع ظلم مذکور از او
شود و چهارم گاهی که کسی با او مشورت کند که با فلان میخواهم هم سفر شوم یا معامله

بیان غیبت در چند جا مستثنی

نمایم و آنچه مانند این باشد چه درین حال آنکه ساختن مشتمل بر صفات ذمیمه او که از و
دیده باشد تجویز شده **پنجم** جرح گواه و نسبت دادن فسق با و در حضور حاکم شرع
چه امر مذکور بر مدعی علیه و وکیل او باتفاق جایز است و هم چنین جرح راوی حدیث
که علما همه تجویز کرده اند **ششم** تفضیل بعض علما و هنرمندان بر بعضی مثل آنکه گویند
فلان عالم افضل از فلان عالم است یا فلانی از فلانی بهتر می نویسد و امثال آن گاهی
که متضمن اهانت و تخفیف او نباشد **هفتم** غیبت کسی که متظاهر بفسق باشد یعنی بر
علانیه فسق میکرده باشد و از نسبت آن باو استنکاف نداشته باشد بنا بر یک قول
هشتم یاد کردن کسی که بصفت بدی یا لقب ناخوشی مشهور شده باشد چنانچه او را
بهمان بشناسند مثل فلان اعور یا فلان لنگ و امثال آن گاهی که قصد احتقار و
خفت او نداشته باشد **نهم** یاد کردن عیب کسی پیش بعضی که بر آن مطلع باشند بشرط
که کسی که بر آن مطلع نباشد نمی شنیده باشد بنا بر قول **دهم** تنبیه بر خطای کسی در مسئله از
مسائل علم که حکم بر آن کرده باشد و یا بر کذب او در خبری که دهد و آنچه مثل آن باشد
بقصد آنکه دیگری تابع او در آن مسئله نشود و بضلالت نیفتد و کسی آن خبر را راست نداند

اصرار بر صغیره

فائده بیست و پنجم از کلام حضرت صلوات الله علیه و آله در آخر این حدیث لا صغیرة مع
الاصرار فهمیده میشود که گناه صغیره گاهی که بر آن مصر باشند کبیره میشود مثل آنکه مردی
جامه ابریشم پوشیده باشد و بر آن اصرار نماید هر آینه پوشیدن مذکور با آنکه در اصل
آن از صغایر شمرده اند کبیره خواهد بود و مشهور میان علما آنست که نفس اصرار بر صغیره
کبیره است نه آنکه صغیره با صرار کبیره می شود پس گویا ایشان این حدیث را که بظاهر

دلالت بر

دلالت بر خلاف مقصود ایشان دارد بر معنی خلاف ظاهرش حمل خواهند کرد و خواهند
گفت معنی این حدیث آنست که بر اصل صغیره با صرار عقابی مترتب نیست بلکه بر نفس
اصرار مترتب گناهی از آنکه عقابی که بر صغیره مترتب است در جنب عقابی که بر اصرار
آن می باید قدر محسوسی ندارد و بمنزله هیچ است و اصرار در اصل مأخوذ از صره
که بمعنی شده بستن است و ازین جهت است که همیان زر را صره میگویند چه موضوعست
از برای آنکه در آن زر بندند یا آنرا بر کمر بندند بعد از آن اطلاق شده است بر ثبات
ورزیدن بر گناه بی آنکه بعد از ضد و در آن در مقام استغفار از آن در آیند چنانچه
گویا او را بر گناه با بر ثبات بر آن بسته اند و این وجه تسمیه مأخوذ است از کلام بعض
مفسرین نزد تفسیر آیه کریمه لم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون و بعضی علما
تقسیم کرده اند اصرار بر گناه را بر فعلی و حکمی و گفته اند اصرار فعلی آنست که بر فعل واحد
معاصی دوام ورزند بی آنکه توبه در میان در آید یا آنکه در مقام اکثار و بسیاری
جنس صغایر در آیند بی توبه و اگرچه صغیره واحد را مکرر بعمل نیاورند و اصرار حکمی آنکه
بر اعاده صغیره دو داشته باشند و بعد از فراغ از آن بر صغیره دیگر غیر آن صغیره اصرار بر صغیره
را در عمل نیامده باشد و ظاهر از اقوال علما آنست که آن نیز اصرار بر صغیره داشت و
تصمیم عزم بعد از فراغ از آن نیز که در کلام او واقع است بحسب ظاهر بر تقاضای آن میکند که
طول حال عازم بپوشیدن جامه ابریشم باشد مثلا بواسطه عدم قدرت بر آن بعمل نیاید
باشد او را مصر گویند و این حکم نیز محل نظر است **فائده بیست و ششم** در تحقیق عدد کبایر و معنی
کبیره میان اکابر علما اختلاف بسیار واقع است جمعی از ایشان گفته اند کبیره هر گناهیست

عزم

که خدای تعالی در قرآن مجید عقاب برآن وعده کرده است و بعضی گفته اند هر گناهی
است که شارع از برای آن حدی قرار داده یا تصریح بوعید در آن کرده و طایفه
برآن رفته اند که هر معصیت است که اقدام برآن یا از کم باکی و بی پروایی فاعل در
در امور دینی و گروهی این قول را اختیار کرده اند که هر گناهی که حرمتش بدلیل قطعی
معلوم شده باشد و برخی این قول را که هر گناهی که در قرآن و احادیث وعید
عقاب شدیدی بر آن شده باشد و از ابن مسعود رضی الله عنه نقلست که گفته
است از اول سورهٔ نساء تا این آیه بخوانید ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه
نکفر عنکم سیئاتکم آنچه این سوره متضمن نهی از آن باشد
کبیره است و باقی صغیره و جماعتی گفته اند که جمیع گناهان کبیره اند زیرا که همه در معنی
شریکند که در ضمن آن مخالفت امر الهی بفعل می آید و اگر اطلاق کبیره و صغیره بر آن میکنند
بطریق اضافه بما فوق و ما تحت است یعنی گناهی که عقابی که بر آن مترتب است بیشتر
از عقاب گناه دیگر است نسبت بآن کبیره است و نسبت بآنچه عقاب آن کمتر است
از آن صغیره مثلا بوسه نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر و لمس کبیره و شیخ ابو علی
طبرسی در کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل این قول کرده است کلامی ایراد کرده است
که ترجمه اش اینست این قول علمای ماست رضوان الله علیهم زیرا که ایشان گفته اند گناهان
همه کبیره اند نهایتش که بعضی از بعضی اکبرند و صغیره در میان گناهان نیست و اینکه
بعضی را صغیره می گویند قیاس بگناهی است که از آن بزرگتر است و استحقاق عقاب
بفعل آن بیشتر هم میرسد انتهی ترجمة کلامه و بعضی گفته اند گناهان کبیره هفت اند

شرک

شرک بخدا و قتل نفس که خدای تعالی حرام کرده است آنرا و قذف محصنه و خوردن
مال یتیم و زنا و گریختن از جنگ کفار و عقوق مترجم گوید بیان این اجمال آنکه
بعضی از علما برآن رفته اند که گناهان کبیره که آیهٔ مذکور متضمن آنست منحصر اند در هفت
گناه اول شرک باشد یعنی شریک گرفتن از برای خدای تعالی در پرستش و عبادت
و او را یکتا و بی همتا ندانستن قال تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به یعنی بدرستی
که حضرت عزت نمی آمرزد گناهی را که متضمن شرک باو باشد و قال الله تعالی و من
یشرک بالله فقد حرم علیه الجنة و مأویه النار یعنی هر کس شرک آرد
بخدای تعالی و مر او را در پرستش و عبادت شریک قرار دهد و او را یکتا و بی همتا
نداند بتحقیق که حرام میشود در وی بهشت و جا و مقام او همیشه در دوزخ خواهد بود دویم
خون ناحق یعنی مرتکب کشتن کسی شدن بی آنکه از جانب شرع اقدس رخصت آن
حاصل شده باشد که و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی
هر کس بکشد از روی قصد و عمد مؤمنی را که عالم بآن باشد بایمان او و داند که کشتن
او حرام است پاداش عمل او دوزخ است که جاوید در آن مقام کند سیم قذف
محصنات یعنی زنا نسبت دادن بزنان شوهردار که ان الذین یرمون المحصنات
الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم
یعنی آنانی که نسبت زنا میدهند بزنان شوهردار که بزیور عقل و ایمان آراسته باشند
لعنت کرده شده اند و در معرض سخط و غضب الهی در آمده در دنیا و آخرت
و مر ایشان را خواهد بود عذاب بزرگ شدید و در حدیث وارد است که من رمی

مُحصِناً او محصنة احبط الله عمله و يسلّط عليه يوم القيمة الف
ملكٍ بين يديه و من خلفه ينهشون لحمه ثمّ يومر به الى النّار
یعنی هرکس دشنام زنا دهد مردی را که زن داشته باشد یا زنی که شوهر داشته باشد
مرتبهٔ قبول نه بد خدای تعالی عمل او را هرگز و مسلط سازد بر او روز بازپسین هزار فرشته که
از پیش و پس او درآیند و گوشت بدن او را ببرایند و بخشند بعد از آن فرمان
دهد که او را بسوی آتش دوزخ برند **چهارم** تصرف در مال یتیم برخلاف حق که
اِنَّ الَّذِيْنَ يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتٰمٰى ظُلْمًا اِنَّمَا يَأْكُلُوْنَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ
نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيْرًا یعنی بدرستی که آنان که میخورند مال یتیم را و انتفاع می برند
از آن از روی ستم و بیداد اینست و جز این نیست که میخورند بشکمهای خود آتش را
در زود باشد که درگرفته شوند بآتش دوزخ و بباید دانست که مراد بخوردن مال یتیم
درین آیه مجرد خوردن که عبارت از مضغ و ابتلاع است نیست بلکه مراد مطلق نفع یافتن
از آنست خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بجز دیگر و تعبیر از آن بخوردن بواسطه آنست
که ظاهرترین منافع آن خوردن است و تقیید بظلم بواسطه آنست که اگر نفع بردن
از آن بر وجه حق باشد مثل آنکه در عوض اجرهٔ عملی که بجهت ایشان کرده باشد گرفته
باشد یا آنکه بعد از رعایت حفظ یتیم بعنوان قرض باز یافت آنکرده باشد
حرام نخواهد بود و عقاب مذکور بر آن ترتب نخواهد داشت اگر گویند هرگاه گرفتن
آن بعنوان اجرهٔ عمل یا بر سبیل قرض باشد هرآینه انتفاع از آن انتفاع از مال خود
خواهد بود نه از مال یتیم پس بعد از اضافه مال یتیم بجهت اخراج آن احتیاج بتقیید ظلما نباشد

جوابش آنست که مسلم نمیداریم که انتفاع مذکور را در عرف انتفاع بمال یتیم نگویند
بلکه انتفاع بمال یتیم هست نهایتش نه بر وجه غیر مشروع زیرا که در صدق معنی مشتق
چنانچه سبق ذکر یافت بقای معنی مشتق منه لازم نیست و بر تقدیر تسلیم آن می تواند
بود که تقیید بظلم بواسطه زیادتی تاکید و مبالغه باشد تنبیه بر آنکه تصرف در مال
یتیم نیست مگر نفس ظلم و ستمکاری و در تفسیر کبیر آورده است که در روز قیامت
خورندگان مال یتیم بعرصه گاه قیامت درآیند در حالتی که آتش که درون ایشان
از آن زبانه میکشیده باشد و بر دهان و بینی و گوش و چشم
ایشان ظاهر میشده باشد و اهل عرصات ایشان را باین علامات می
شناخته باشند که ایشانند که در دار دنیا مبادرت بخوردن مال
یتیم کرده اند همگنان را توفیق در گذشتن از آن روزی باد **پنجم** زنا کردن
و برخلاف قانون شریعت غرا مبادرت بزنان شدن که وَ مَنْ يَّفْعَلْ
ذٰلِكَ يَلْقَ اَثَامًا يُضٰعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ يَخْلُدْ فِيْهِ
مُهَانًا یعنی کسی که بفعل آورد شرک بخدا و خون ناحق و زنا را بیابد جزای بدکرداری خود را و دوچندان شود مر او را عذاب روز بازپسین و جاوید بماند
در آن عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد از عبدالله مسعود روایت
شده است که گفت از رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است و
عقاب آن گناهان دیگر بیشتر فرمودند آنکه با خدای خود دیگری را در عبادت
شریک سازی و او را کتای بی همتا نداند گفتم بعد از آن کدام گناه فرمودند

انکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه مبادا قسمی از طعام تو با تو بخورد و گفتم بعد از آن
کدام گناه فرمودند آنکه زنا کنی با زن همسایه خود و بعد از آن بواسطه تصدیق کلام
آن حضرت این آیه نازل شد و اول آیه اینست وَالَّذِینَ لَا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا
آخَرَ وَلَا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا یَزْنُونَ و در حدیث
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که آنحضرت از پدر بزرگوار خود
امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند که وللزانی ست خصال ثلث فی الدنیا و
ثلث فی الآخرة اما اللواتی فی الدنیا فانه یذهب نور الوجه ویورث
الفقر ویعجل الفناء واما اللواتی فی الآخرة فسخط الرب عز وجل وسوء
الحساب والخلود فی النار یعنی مرد زناکننده را شش خصلت حاصل است
در دنیا سه و در آخرت سه اما آن سه که در دنیاست آنست که نور روی را می برد و در
ویشی می آورد و فنا و زوال حیات را نزدیک میگرداند و اما آن سه که در آخرت
است سخط و غضب پروردگار عز وجل است که روز قیامت او را فرا خواهد گرفت
و ناخوشی و صعوبت حساب که از دادن آن گریزی نخواهد داشت و جاوید بودن
در آتش دوزخ که جزای مرتکبان و کافرانست ششم گریختن از جنگ کافران
گاهی که در رکاب معصوم یا نایب او باشد قال الله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار
ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد
باء بغضب من الله وبئس المصیر یعنی ای آنان که ایمان آورده اید و گرویده

بپیغمبر خدای چون ببینند آنان را که کافران انبوه شده و در هم پیوسته برای جنگ
مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید و مگریزید و هر کس بگرداند بر ایشان
در آن روز پشت خود را و بگریزد مگر آنکه برگردیدن او بقصد آن باشد که دشمن را
بر جانب دلیر سازد پس بجانب او بازگردد یا پناه جوید بگروهی از مسلمانان
تا مدد او شوند بتحقیق که بازگردد بخشم بزرگی از خدای تعالی و بازگشت او دوزخ
باشد و بد جای بازگشتیست دوزخ هفتم عاق شدن پدر یا مادر و عصیان ایشان
ورزیدن زیرا که حضرت عزت عاق پدر و مادر را جبار شقی خوانده است
آنجا که فرموده است وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جبارا شقیا و فرموده است
ولا تقل لهما اف یعنی بر روی پدر و مادر کلمه خشونت آمیز مگوی و از
ایشان تنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمر و بانگ بر ایشان مزن که خشنودی
خدای تعالی از تو بخشنودی و رضای ایشان مربوطه است و در حدیث وارد است که
فلیعمل العاق ما شاء فلن یدخل الجنة یعنی هر کس عاق پدر و مادر شود گو هر
گناهی که خواهد بعمل آرد که هرگز روی بهشت نخواهد دید و در این باب که گناهان
کبیره منحصر اند درین هفت گناه که امهات معاصی اند و آیات قرآنی بر ذم
ایشان ناطق است حدیثی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز روایت شده است
و آن اینست الکبائر سبع اعظمهن الاشراك بالله وقتل النفس والزنا و
اکل مال الیتیم وقذف المحصنة وعقوق الوالدین والفرار من
الزحف فمن لقی الله سبحانه وهو بریء منهن کان معی فی بحبوحة

جنّته مصاریعها من ذهب یعنی گناهان کبیره هفت اند چنانکه مذکور
شد پس هرکس در موقف لقای الهی درآید و ازین هفت گناه پاک باشد هرآینه
با من مقام خواهد داشت در وسط بهشتی که دروازهای آن از طلای احمر باشد
و بعضی سیزده گناه دیگر را نیز از کبایر شمرده اند که با آنچه در اصل بطریق اجمال مذکور است
بتفصیل ذکر می باید اوّل لواطه که عبارت از نزدیکی کردن پسران و مردان است
آن گناهی است بزرگ و خطاییست عظیم چنانچه در حدیث از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله روایت شده است که لما عمل قوم لوط ما عملوا بکت الارض الی ربّها
حتی بلغت دموعها الی السماء و بکت السماء حتی بلغت دموعها
العرش فاوحی الله عزّ و جلّ ان امطری علیهم الحجارة و اوحی الی
الارض ان اخسفی بهم یعنی چون قوم لوط پیغمبر علی نبینا و علیه السلام بعمل آوردند
آنچه بعمل آوردند گریست زمین از عظمت آن گناه بسوی پروردگار خود چندانکه اشکهای او بآسمان
رسید و بگریست چندانکه آسمان اشکهای او بعرش رسید پس وحی فرستاد حضرت
عزت بآسمان که بر ایشان سنگ ببارد و وحی فرستاد بزمین که ایشان را بخود در کش و فرو برد
ایشان از بخود ده عمل نمودند تا رسید با ایشان آنچه رسید و نقل است که قبل از قوم لوط
علیه السلام از کسی اقدام باین عمل واقع نشده بود ما سبقکم بها من احد من العالمین
و در حدیث وارد است از امیر المؤمنین علیه السلام که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله ان الله تعالی حین امر ان هبط آدم و زوجته و هبط
ابلیس و لا زوجة له و هبطت الحیّة و لا زوج لها فکان اول من

بلوط بنفسه ابلیس فکانت ذریّته من نفسه و کذلک الحیّة یعنی بدرستی
که خدای تعالی وقتی که فرمود آدم علی نبینا و علیه السلام فرود آمد بزمین با زن
خود و ابلیس فرود آمد و زن با خود نداشت و مار فرود آمد و جفت او با او نبود
پس اول کسی که اقدام بلواطه نمود با نفس خود ابلیس بود پس ذریه او از و بوجود
آمدند و همچنین مار و از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که کان قوم لوط افضل
قوم خلقهم الله فطلبهم ابلیس الطلب الشدید و کان من فضلهم و خیرهم انّهم اذا خرجوا
الی العمل خرجوا باجمعهم و تبقی النساء خلفهم فلم یزل ابلیس یعتادهم و کانوا اذا رجعوا خرّب
ابلیس ما کانوا یعملون فقال بعضهم لبعض تعالوا نرصد هذا الذی یخرّب متاعنا
فرصدوا فاذا هو ابلیس کاحسن ما یکون من الغلمان فقالوا انت الذی تخرّب متاعنا
فقال نعم مرة بعد مرة فاخذوه و اجتمع آراؤهم علی ان یقتلوه فبیّتوه عند رجل فلما کان اللیل
صاح فقال له الرجل ما لک فقال کان ابی ینومنی علی بطنه فقال الرجل قم فنم علی بطنی قال
فلم یزل یدلک الرجل حتی علّمه ان یعمل بنفسه فالاول علّمه ابلیس والثانی علّمه هو
ثم انسلّ ففرّ منهم فاصبحوا فجعل الرجل یخبرهم بما فعل الغلام و یعجبهم منه شیء لا یعرفونه
فوضعوا ایدیهم فیه حتی اکتفی الرجال بعضهم ببعض ثم جعلوا یرصدون مارّة الطریق
فیفعلون بهم حتی ترک مدینتهم الناس ثم ترکوا نساءهم فاقبلوا علی الغلمان
فلما رای ابلیس لعنه الله انه قد احکم امره فی الرجال دار الی النساء فصیّر نفسه امرأة ثم
قال انّ رجالکن یفعلون بعضهم ببعض فافعلن انتنّ فیما بینکن ففعلن و علی ذلک
یعظهم لوط علیه السلام و یوصیهم فلم یقبلوا منه و لم یطیعوا حتی استغنت الرجال

بالرجال والنساء بالنساء فلما تمّت عليهم الحجة بعث الله عزّ وجلّ جبرئيل وميكائيل
واسرافيل عليهم السلام في زيّ غلمان عليهم اقبية فمرّوا بلوط وهو يحرث فقال اين
تريدون فما رأيت اجمل منكم قط فقالوا ارسلنا سيدنا الى ربّ هذه البلدة قال
اولم يبلغ سيدكم ما يفعل اهل هذه المدينة انهم يأخذون الرجال فيفعلون بهم حتى
يخرج الدم فقالوا امرنا سيدنا ان نمرّ وسطها قال فلي اليكم حاجة قالوا وما هي قال تصبرون
ههنا حتى يأتي اختلاط الظلام قال فجلسوا فبعث ابنته فقال جيئي لهم بخبز وجيئي لهم بماء في
القرعة وجيئي لهم بعباء يستظلون بها من الحر فلما ان ذهبت الى البيت اقبل المطر والوادي
فقال لوط الساعة يذهب بالصبيان الوادي قالوا قوموا حتى نمضي فجعل لوط يمشي في
اصل الحائط وجعل جبرئيل وميكائيل واسرافيل يمشون وسط القرية فقال يا بنيّ ههنا
فقالوا امرنا ان نمرّ في وسطها وكان لوط يستغنم الظلام ومرّ ابليس لعنه الله فاخذ
من حجر امرأته صبيا وطرحه في البئر فتصايح اهل المدينة كلهم على باب لوط فلما نظروا
الى الغلمان في منزل لوط فقالوا يا لوط قد دخلت في عملنا فقال هؤلاء ضيفي فلا تفضحون
قالوا هم ثلاثة خذ واحدا واعطنا اثنين قال فادخلهم الحجرة وقال لوط لو ان لي
بكم قوة اهل بيت يمنعوني منكم قال فتدافعوا فكسروا الباب وطرحوا لوطا
فقال له جبرئيل عليه السلام انا رسل ربك لن يصلوا اليك واخذ كفا من بطحاء فضرب
بها وجوههم وقال شاهت الوجوه فعمي اهل المدينة كلهم فقال لهم لوط يا رسل ربي بما امركم
فيهم قالوا امرنا ان نأخذهم بالسحر قال فلي اليكم حاجة قالوا وما حاجتك قال تأخذونهم
الساعة قالوا يا لوط ان موعدهم الصبح أليس الصبح بقريب لمن يريد ان يأخذوا فخذ

انت

انت نبا لك واصص ودع امرأتك يعني قوم لوط پیغمبر علیه السلام فاضل ترین قومها
بودند که حضرت عزت آفریده بود ایشان را ابلیس طلب کرد و بسوی خود خواند شیطان
ایشان را خواند فی ارزدی شدت وجد تمام واز جمله فضل ایشان آن بود که چون
سبجی بیرون می آمدند همه یکبار بیرون می آمدند و مردان خود را پیش میکردند و زنان در عقب
می بودند پس شیطان نپسندید آن را از ایشان و خود را بر عبادت ایشان زدو
آن چنان بود که چون بر می گشتند آنچه پیش ساخته و پرداخته بودند همه را خراب
و ابتر می یافتند ونمیدانستند که آن عمل از که صادر میشود پس بهم گفتند بیایید
تا کمین کنیم و ببینیم که کیست این که متاع ما را خراب میکند پس همچنین کردند
و دیدند شیطان را بصورت پسری امرد در کمال حسن و ملاحت با او گفتند تویی که
متاع ما را همیشه خراب میکنی گفت بلی منم که چندین مرتبه این کار کرده ام و میکنم
پس همه اتفاق کردند و رایهای خود را بآن قرار دادند که او را بگیرند و او را بیکی
از مردان خود بسپرند که شب پیش او ببرد و چون صباح شود بسزای خودش رسانند
چون شب دست داد آن پسر شروع در فریاد کرد و آمد پس فریاد رسید
گفت هر شب که با پدر خود می خوابیدم پدرم مرا بر روی سینه خود می خوابانید
آمد و از سادگی که داشت گفت بیا و بر روی سینه من بخواب چون آنچنان کرد
خود را بر وی مالید و او را رهنمونی کار بد میکرد تا آنکه او را از آن تعلیم داشت
که با او آن کار بکنند پس اول کسی که تعلیم آن عمل کرد ابلیس بود و دوم آنکه بود که از
ابلیس آموخته بود و بعد از آن راهنمونی این عمل از ایشان بدیگران واقع شد پس

چون

آن شب را بصباح آوردند آنمرد باقی قوم را از آنچه شب واقع شده بود خبر داد و خوش
افتاد ایشانرا آن عمل که تا آن وقت ندانسته بودند پس دست در آن عمل نهاده مردان
ایشان با مردان ایشان تا آن کار در آمدند بعد از آن در سر راهها کمین میکردند
و هر کس میگذشت او را میگرفتند و با او این عمل میکردند تا مردم ترک آمدن بشهر ایشان
نمودند و ایشان دست از زنان باز داشتند و بمباشرت پسران مشغول شدند
چون شیطان دید که کار او در مردان ایشان استحکام یافت و همه فریفته عمل
او شدند متوجه زنان شد و خود را بصورت زنی بر آورده در برابر ایشان آمد
و گفت مردان شما بعضی ببعضی باین عمل مشغول شده اند شما نیز در مقابل ایشان خود را
بکاری مشغول سازید تا تلافی آن بکنید و ایشان را بسحق و طبق زدن ترغیب نمود
و ایشان نیز بآن کار در افتادند پس لوط علیه السلام چون آن حال را از قوم خود
ملاحظه نمود در مقام وعظ و نصیحت ایشان در آمد و ایشانرا وصیت بترک آن
مینمود ایشان قبول نمیکردند و سر با طاعت او در نمی آوردند تا آنکه چنان شد
که مردان ایشان بمردان از زنان مستغنی شدند و زنان بزنان از مردان غنا حاصل کردند
پس خدای سبحانه و تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را برایشان فرستاد
در صورت پسران صاحب جمال با لباسهای نیکو و ایشان بر لوط علیه السلام
گذشتند در وقتی که او بزراعت اشتغال داشت لوط چون ایشانرا دید گفت اراده
کجا دارید که من بزیبایی شما هرگز کسی ندیده ام گفتند ما را خواجه ما فرستاده است نزد
بزرگ این شهر لوط گفت مگر بخواجه شما نرسیده است که مردم این شهر چه کار میکنند

ایشان مردمی را که بر ایشان وارد میشوند میگیرند و با ایشان مباشرت مینمایند تا آنکه
خون از ایشان روان میشود ایشان گفتند خواجه ما فرموده است که ما از میان این
شهر بگذریم لوط گفت پس مرا با شما حاجتی است گفتند حاجت تو چیست گفت حاجت
من آنست که اینجا صبر کنید تا شب دست دهد و عالم تاریک گردد پس ایشان نزد او
نشستند و او دختر خود را فرستاد و گفت از برای ایشان پاره نان حاضر کن و از برای
ایشان آب بیاور و عبایی بیاور که خود را بآن بپوشند و از سرما ایمن گردند
چون دختر بخانه رفت باران در رودخانه سر کرد لوط با خود گفت همین ساعت
رودخانه طغیان خواهد کرد و این پسران را آب خواهد برد و با ایشان گفت برخیزید که با
شما بشهر رویم و چون بشهر آمدند لوط در پناه دیوار راه میرفت و ایشان در میان
شهر میخرامیدند لوط گفت ای پسران از اینجا راه روید که من میترسم ایشان گفتند خواجه ما
ما را فرموده است که از میان شهر میگذشته باشیم و ما تخلف حکم او نمی توانیم کرد و لوط
تاریکی شب را غنیمت میدانست و بدان اعتماد کرده بود که کسی ایشانرا نخواهد دید تا ایشانرا
بخانه خود در آورد پس شیطان حیله برانگیخت و طفلی را از کنار زنی برگرفت و در
چاهی انداخت شورش در مردم شهر افتاد و هجوم بدر خانه لوط آوردند و فریاد آغاز
نهادند چون بخانه لوط در آمدند آن پسران را آنجا دیدند زبان تشنیع بر او گشودند که
ای لوط تو نیز بعمل ما در آمدی و آنچه ما را از آن منع میکردی خود بآن قیام نمودی
لوط گفت ای قوم این پسران مهمانان منند زینهار که مرا فضیحت مکنید و پیرامون
ایشان مگردید ایشان گفتند ما از سر اینها نمیگذریم دو نفر از ایشان را بما گذار و خود یکی را

تصرف نمای راوی گوید پس لوط ایشان را داخل حجره ساخت و گفت چه میشد اگر مرا
اهل بیتی می بود که قوت میداشتند که ایشان را از من منع کنند راوی گوید ایشان
در در خانه لوط مدافعت میکردند و لجاجت مینمودند تا آنکه در خانه را شکستند و لوط را
برکناری انداختند پس جبرئیل علیه السلام در مقام الهام از حال خود در آمده گفت ای لوط
دغدغه بخاطر راه مده که ما رسولان پروردگار توییم که بواسطه دفع ایشان آمده ایم
ایشان را بتو دستی نیست در حال کف خاک برگرفت و بر رویهای ایشان بیخت
و گفت شاهت الوجوه در حال جمیع اهل آن شهر کور شدند و چشمهای ایشان از دیدن
افتاد و لوط علیه السلام دانست که ایشان بکاری آمده اند گفت ای رسولان پروردگار [illegible]
از جانب خدای بچه کار مامور شده اید گفتند ما ماموریم بآنکه ایشان را بسحرگاهی خود رسانیم
لوط گفت پس هر آینه شما حاجت کشید چه قدر است حاجت تو گفت حاجت من آنست که
در ساعت بعذاب ایشان عمل کنید و ایشان را یکساعت دیگر مهلت ندهید گفتند ای لوط موعد
امر مذکور صباح است و نه صباح نزدیک است زیرا که هلاک جمعی که میخواهی هلاک
ایشان را پس بگیر دست دختران خود را بکناری کش و زن خود را بگذار که او نیز بواسطه
کفر خود مستوجب عذابست تا اینجا بود ترجمه حدیث مذکور و در کلام مجید وارد است که
وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ یعنی از ظالمان امت تو ای محمد بعید نیست که
مرتکب عمل قوم لوط شوند کنایه از آنکه کسی که مرتکب آن میشود از اهل ظلم و عدوان
خواهد بود و پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده است که مَن کانَ مولعا
لوطی الرجال لم یمت حتی یدعو الی نفسه یعنی کسی که حریص باشد بشهوت

مردان

مردان تا مردان را بجانب خود نخوانند که با او همان عمل بجای آورند و نیز از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله روایت شده است که من نکح امرأة في دبرها او رجلا
او غلاما حشره الله یوم القیمة انتن من الجیفة یتاذی به الناس
حتی یدخل جهنم ولا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا واحبط
الله عمله ویدخل في تابوت مسدودة بمسامیر من حدید ویضرب
علیه التابوت بصفایح حتی تشتبك في تلك المسامیر فلو وضع
عرق من عروقه علی اربعمایة الف امة لماتوا جمیعا وهو اشد اهل النار
عذابا یعنی هر کس مباشرت نماید با زن از راه دیگر یا زن دیگری کند با پسری یا مردی
محشور کند خدای تعالی او را روز قیامت بحالی که بد بوی تر باشد بدن او از مردار
داری چنانچه در آزار باشند اهل محشر از آن بوی تا داخل دوزخ شود و قبول
نکند خدای تعالی از وصرف کردن مالی را در راه خدای تعالی و عدالتی که در احکام
بکار برد و عمل او را از مرتبه قبول یافتن باز دارد و در آورد او را در تابوتی
که آنرا بمسمارهای آهنین در هم آورده باشند و بر روی او زده میشده باشد
صفایح آن تابوت تا از هم بپاشند و ریزریز شود در آن مسامیر پس اگر یکی از
رگهای بدن او را بر بدن چهار صد هزار کس بگذارند همه هلاک شوند و عذاب
او بدترین عذابهای اهل دوزخ باشد و از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت
شده است که اللواطة ما دون الدبر واما الدبر فهو الکفر یعنی
لواطه که این احادیث در باب عقاب آن وارد است ملاعبه بازیر موضع

مخصوص است و اما وطی مخصوص است و اما وطی موضع مخصوص کفر محض است اجاز
نا الله و ایاکم معاشر المسلمین من ذلک سوم ربا یعنی سود زر خوردن که
الذین یأکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان
من المس یعنی آنانکه سود زر میخورند بر نمی خیزند از قبرهای خود مگر چنانچه بر میخیزد
از قبرهای خود مگر چنانچه بر میخیزد کسی که دیوانه باشد او را جن از مس زعم عرب
این بوده که چون جن مس آن آدمی نماید بدن خود را سایدن او رساند عقل
او ضایع میشود و خبط دماغ بهم میرساند پس کلام الهی بر طبق زعم ایشان نازل شده
حاصل کلام آنست که خورندگان سود زر روز قیامت بشکل دیوانها و مجانین محشور
خواهند شد و اهل عرصات ایشان را باین علامت خواهند شناخت و در مجمع البیان
روایت کرده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که لما اسری بی الی
السماء رایت رجالا بطونهم کالبیوت فیها الحیات تری من خارج
بطونهم فقلت یا جبرئیل من هولاء فقال هولاء اکلة الربا یعنی
شبی که مرا باسمان میبردند گروهی را دیدم که شکمهای ایشان در بزرگی مانند خانها بود
و در آن ماران جا کرده بودند که از بیرون آن خانها دیده میشدند گفتم ای جبرئیل
اینها کیانند و چه گناه متوجب آن عقوبت شده اند جبرئیل گفت اینها جمعی اند که در
دنیا سود زر خورده اند و مراد بخوردن سود زر گرفتن آن و نفع بردن از آنست
خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بغیر آن و تعبیر از آن بخوردن که در آیت و
حدیث ارتکاب شده بنا بر آنست که شیوع یافته فتذکر و باید دانست

که ربا بر دو قسم است ربای در بیع و شری و ربای در قرض ربای در بیع و شری
آنست که جنسی را بفروشند بهمان جنس را بفروشند که بعد از مدتی بگیرند یا نوع
ادون از آن جنس بگیرند مثلا بچیزی زیاده بر مقدار آن و ربای در قرض آنکه نقدی
یا جنسی را بقرض بدهند بمدت معین و بازای آن مدت چیزی زیاده بر نقد یا جنس
مذکور بگیرند و ربای در بیع و شری باتفاق حرامست مگر در جنسی که معتاد در بیع و
شری آن بوزن و کیل نباشد یعنی بترازو کشیده نمیشده باشد و بکیل در نمی آمده باشد
مثل تخم مرغ و گردکان و امثال آن که در آنها نزد بعضی جایز است مثل آنکه ده تخم مرغ
را بفروشند که بعد از یکماه دوازده بگیرند و ربای در قرض مطلقا حرام است
سیم سحر و جادوی که لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق
یعنی هر آینه بتحقیق که دانسته اند یهود که هر کس بخرد سحر یعنی بیاموزد و بکار برد نیست او را
در آخرت بهره از نیکویی چهارم غیبت یعنی کسی را ببدی ذکر یافت قال الله تعالی و
لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه
میتا فکرهتموه یعنی می باید که غیبت نکنند بعضی از شما ای امت
محمد بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورده باشد گوشت برادر مؤمن
خود را در حالتی که مرده باشد یعنی چنانچه مکروه میدارد خوردن آن را باید که
غیبت را نیز مکروه دارد که غیبت بمنزله آن است و در حدیث وارد است که
پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده است که ایاکم والغیبة فان الغیبة
اشد من الزنا ان الرجل قد یزنی و یتوب فیتوب الله له و ایاکم

والغيبة فان صاحب الغيبة لا يغفر الله له حتى يغفر له صاحبه يعني
بر شما باد که از غیبت احتراز نمایید که غیبت از زنا بدتر است و عقوبت آن از عقوبت
زنا سخت تر است چه مرد گاه هست که مرتکب زنا میشود و چون از آن توبه کرد
خدای تعالی توبه او را قبول میکند و او را می آمرزد و بر شما باد که غیبت نکنید که غیبت
کننده با وجود توبه آمرزیده نمی شود تا شخصی که غیبت او کرده است از و در گذرد
و منقولست که خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران علی نبینا و علیه السلم که غیبت کر
اگر توبه کند توبه او قبول شود و آخرین کسی که به بهشت داخل شود او خواهد بود و اگر
توبه نکند اول کسی که داخل دوزخ شود او خواهد بود و از امام جعفر صادق علیه السلم
مرویست که هر که روایت کند بر مومنی سخنی و مراد او غیبت و قدح در مرتبت آن
مومن باشد حضرت عزت او را از ولایت خود اخراج نموده در ولایت شیطان
داخل سازد و پس شیطان نیز او را قبول نکند و خال بزرگم روح الله روحه در بعض
مصنفات خود آورده است که حکمت و سببی که موجب این مقدار مبالغه و
تشدید در باب غیبت شده است و آنرا از اکثر معاصی بزرگ تر داشته اند اینست
که غیبت اشتمال دارد بر مفاسد عظیمه که منافات دارد با حکمت بالغه بخلاف
دیگر مناهی بواسطه آنکه شارع را اهتمام تمام در اجتماع نفوس و مخالطت و
معاشرت مردمان با یکدیگر واقع است زیرا که اجرای اوامر و نواهی و ترغیب غزا
بدون تعاون و توافق میانه بنی نوع میسر نیست و اتفاق موقوفست بر حصول ا[لفت]
و محبت و رفع عداوت و نفاق و این حالت صورت پذیر نیست مگر برفع غیبت و

اظهار وداد و شفقت والله سبحانه اعلم بحثم سوگند خوردن بدروغ در حالتی
که داند که دروغ است که ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا
قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة و لا یکلمهم الله
و لا ینظر الیهم یوم القیمة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم
چه این آیت در شان جمعی نازل است از علمای یهود که بواسطه اندک نفعی که شاید
با ایشان عاید شود پنهان کردند صفات پیغمبر صلوات الله علیه و آله که در توریة
دیده بودند و بدل آن آنچه موافق مدعای ایشان بود نوشتند و سوگند یاد کردند بدروغ
که از پیش خدای تعالی بر آنوجه نازل شده تا نباشد که پیغمبر صلوات الله علیه و
آله بر ایشان غالب آید و بعضی گفته اند در شان مردی نازل است که سوگند دروغ یاد
کرده بود که متاعی که خریده است و تصرف نموده کم بر آمده است و خلاف صدق مبنی
آن والله اعلم آنست که در شان کسانی که میفروشند و بدل میکنند عهدی را که با خدای
تعالی بسته اند و سوگند آمیز دروغ خود را که در باب صفات مصطفی صلوات الله
علیه و آله و غیر آن بصفات دیگر یاد کرده اند بهای اندک و گفته اند که آن متاعی
چند جو و ذرتی چند کرباسی بود که از کعب بن الاشرف گرفته بودند و اقدام باین عمل
نموده اند و هیچ نصیبی نیست مر ایشان را در آخرت از ثواب خدای تعالی و نگفته با ایشان
سخنی که بدان خوشدل گردند یا مطلقا سخن نکند با ایشان و محاسبه و پرسش ایشان را
سخن کردن ملائکه با ایشان مفوض سازد علی اختلاف المفسرین و بنظر رحمت در
ایشان ننگرد روز قیامت و پاک نسازد ایشان را از آلایش گناه و مر ایشان راست باشد

عذابی که الم آن از ایشان انقطاع نیابد و در حدیث از امام جعفر صادق روایت
شده است که من حلف یمینا بالله وهو یعلم انه کاذب فقد بارز الله
یعنی هر کس سوگند یاد کند بنام خدای تعالی و او داند که آن سوگند دروغ است بتحقیق
که بجنگ خدای تعالی بیرون آمده است یعنی مثل آنست که بجنگ خدای تعالی رفته
باشد و ظاهر آنست که مراد بسوگند اینجا سوگندی باشد که اهل شرع اعتبار آن
کرده اند و آن سوگند بخداست مثل آنکه بگوید والذی نفسی بیده سوگند بکسی که نفس
من در قبضهٔ قدرت اوست والذی فلق الحبة وبرأ النسمة یعنی بکسی که شکافنده
دانه است وقت رویدن گیاه و آفریننده انسانست و امثال آن یا بنام
های خدای که مخصوص باوست مثل والله و بالله و تالله والرحمن و امثال آن
یا بنامهای که مخصوص او نیست لیکن هرگاه چون آن را مطلق ذکر کنند ذهن منتقل میشود
بکردگار تعالی وحده مثل والرب والخالق والرازق و آنچه مانند اینها باشد و
اما سوگند بنامهای او که از این قبیل نباشد بلکه مشترک باشد میان او تعالی شانه و غیر
او مثل الموجود والحی و امثال آن یا سوگند بغیر خدای تعالی و نامهای مقدسه او مثل
سوگند بپیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام یا بمصحف و کعبه و امثال آن یا سوگند بصفات
خدای مثل آنکه بگوید بجلال الله و بقدرة الله و امثال آن سوگند شرعی نیست و
تخلف از آن کفاره لازم نمیشود و همچنین بعضی عبارتها که در وقت اراده سوگند
بعض عوام بر زبان می آورند مثل آنکه خدای تعالی از دین بری باشد یا او از خدای
تعالی بری باشد یا دشمنی پیغمبر و ائمه کرده باشد یا کافر باشد یا مصحف را سوخته

باشد یا از دین بیگانه باشد و آنچه از آن قبیل باشد سوگند شرعی نیست و از موضع
اعتبار ساقط است ششم گواهی ناحق که واقیموا الشهادة لله یعنی بر پای
دارید گواهی را از برای خدای و از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده
که من شهد شهادة الزور علی رجل مسلم او ذمی او من کان من الناس
علق بلسانه یوم القیمة وهو من المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار یعنی کسی که گواهی دهد بدروغ بر مرد مسلمانی یا کافری که اهل ذمه
باشد یعنی کتابی از کتابهای خدای که بر پیغمبران او نازل شده ایمان داشته باشد
و بقبول جزیه از اهل اسلام کرده باشد و بامان ایشان در آمده هر آینه آویخته خواهد شد
روز قیامت بزبان خود و او با منافقان خواهد بود در طبقهٔ پایین تر از طبقات
دوزخ که موسوم بدرک الاسفل است و از امام جعفر صادق علیه السلام نقلست که
توبة شهادة الزور ان یؤدی المال الذی اتلفه بشهادته وان
شهد معه آخر یغرم نصف المال وان کانوا ثلثة یغرمون بالسویه یعنی
توبه گواهی ناحق آنست که مالی را که بسبب شهادت او از کسی تلف شده باشد
بآن کس باز دهد و اگر با او دیگری در آن گواهی شریک باشد نصفی را از آن
او بدهد و نصفی را آن دیگر و اگر سه کس یا زیاده باشند همه شراکت بدهند برابر یک
دیگر هفتم شراب خوردن که انما الخمر والمیسر والانصاب والاز
لام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون یعنی ا
جز این نیست که شراب و قمار و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت و تیرهای

اقداح که بدان فال میگیرند پلیدیست که دست حیله و تزویر شیطان بعمل آورده است
آنرا پس اجتناب کنید و خود را از آن باز دارید تا باشد که رستگار شوید و فلاح
و فیروزی یابید چه درین آیه شرب خمر را در مقابل پرستش اصنام یاد کرده است
کنایه از آنکه هر دو در گناه یکمرتبه دارند و در حدیث وارد است از امام جعفر صادق
علیه السلم که مدمن الخمر یلقی الله کعابد الوثن یعنی شارب خمر در موقف تعالی
الهی در می آید مانند عبادت کننده صنم و فرقی میان ایشان نخواهد بود و در کتاب
عقاب الاعمال که از مصنفات ابن بابویه است آورده اند که امام جعفر صادق
علیه السلم فرمودند که شرب الخمر یعنی خوردن شراب بعد از آن فرمودند می دانی
سبب چیست آن شخص گفت نه ای فرزند رسول خدای فرمودند لانه یصیر فی حال لا
یعرف ربه یعنی او را بسبب خوردن آن حالتی دست میدهد که از شناخت پروردگار
خود باز می ماند و هم در کتاب مذکور روایت کرده است از عبدالله عباس
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در ضمن موعظتی که در خطبه آخرین خود بیان
فرمودند و من شرب الخمر فی الدنیا سقاه الله عز و جل من الاساود
و من سم العقارب شربة یتساقط لحم وجهه فی الاناء قبل ان یشربها ثم تفسخ لحمه و
جلده کالجیفة یتأذی به اهل الجمع حتی یؤمر به الی النار و شاربها و عاصرها و
معتصرها فی النار و بائعها و مبتاعها و حاملها و المحمولة الیه و آکل ثمنها سواء فی
عارها و اثمها الا و من سقاها کان یهودیا او نصرانیا او صابیا و من کان
یشربها من الناس فعلیه کوزر من شربها الا و من باعها و اشتراها لغیره لم یقبل

یفسخ

الله عز و جل منه صلوة و لا صیاما و لا حجا و لا اعتمارا حتی یتوب منها و ان مات
قبل ان یتوب کان حقا علی الله تعالی ان یسقیه بکل جرعة فی الدنیا شربة
من صدید جهنم یعنی کسی که شراب خورد در دنیا می خوراند او را خدای تعالی
در آخرت از چرکهای فاسد شده و زهر عقربها شربتی که بریزد از عفونت
حدت آن تمام گوشت روی او در ظرف قبل از آنکه بر لب گذارد و پس از
هم بپاشد گوشت و پوست او مانند مرداری و آزار رسیده باشند از آن اهل
قیامت تا آنکه فرمان دهند که او را بسوی دوزخ برند و خورنده شراب و
فشارنده آن در آتش دوزخ خواهند بود و فروشنده آن و خرنده آن و برنده
آن و کسی که بجهت او میبرند و خورنده بهای آن مساوی اند در احداث
مرض و برابر اند در گناهان چه آنچه هر کس بمردم خوراند آنرا یهودی باشد
یا نصرانی یا از دین برگشته و هر کس بخورد آنرا بمردم بنویسند در گناهی
که خود خورده است بان و کسی که بخرد آنرا یا بفروشد آنرا بغیر خود قبول نکند خدای
تعالی از و نمازی را و نه روزه را و نه حجی را و نه عمره را تا آنکه توبه کند از آن و اگر
بمیرد پیش از آنکه توبه کند بر خدای تعالی لازم خواهد بود که بخوراند او را بجرعه
که در دنیا از آن خورده است شربتی در آخرت از صدید جهنم که عبارت
از زرد آب دوزخیانست که در دیگهای دوزخ جمع می کنند تا اهل
دوزخ ~~جمع میکنند تا چون اهل دوزخ~~ تشنه شوند رفع تشنگی خود بآن نمایند
هشتم استحلال کعبه یعنی حلال داشتن امری که در حرم کعبه اقدام بآن حرامست

مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و امثال آن که در محل خود بتفصیل مذکور
است قال الله تعالی وَمَن یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ
أَلِیمٍ یعنی هر کس اراده کند در آن کردیدن از راه راست را از روی ظلم و ستم
کاری بچشانیم ما او را عذاب دردناک و الحاد در حرم بقول بعض مفسرین
رجوع و حلال ساختن حرامست در آن و گفته اند که الحاد در حرم ارتکاب
هر چیزیست که گناه باشد حتی دشنام دادن خادم و خوار داشتن طعام و امثال
آن و اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم کعبه موجب استحقاق عذابست و
اگر چه اقدام بآن واقع نشود بخلاف مواضع دیگر غیر حرم که چون کسی اندیشه گناه
نماید تا بفعل نیاورد آنرا مستوجب عذاب نمیشود و بر مجرد اراده آن عقابی مترتب
نیست چنانچه در همین کتاب عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و ابن
مسعود رضی الله عنه نقل کرده است که اگر کسی در عدن اندیشه نماید که کسی را در
حرم مکه بقتل آورد عذاب الیم خواهد چشید و گفته اند که چنانچه حرم مکه مخصوص
است بتضاعف حسنات و زیاده شدن ثواب عبادات چنانچه
نماز در آن مثلا با چندین نماز در غیر آن برابر است و احادیث بسیار درین
باب وارد شده جزای مساوی و عقابی که بر مناهی مترتب است نیز در آن
بیشتر است از سایر مواضع **نهم** دزدی که وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَا
قْطَعُوا أَیْدِیَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا یعنی مردی که دزدی کند و زنی که مرتکب
دزدی شود ببرید دستهای ایشان را جزای عملی که مرتکب شده قال رسول

الله صلی الله علیه و آله اربعة لا یدخل بیتا الا خرب و لا یعمر بالبرکة الخیانة و السرقة
و شرب الخمر و الزنا یعنی چهار چیز اند که خراب کنند آنخانه را چنانچه هرگز عمارت
نیابد امانت را خیانت کردن و دزدی نمودن و مباشر شرب خمر شدن
و زناکاری **دهم** نقض عهد و شکستن پیمان که با خدای تعالی یا پیغمبر یا یکی از ائمه معصومین
بسته شده باشد که أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ یعنی آنانکه شکستند
عهدی را که با خدای خود بسته اند بعد از محکم ساختن آن بقبول و اعتراف و ببریدند آنچه
خدای تعالی فرموده است که بهم پیوندد آن باشند که ایمان بانبیا و کتابهای
اوست و فساد کردند بسبب آن در زمین مر ایشانراست سخط و غضب الهی
و دوری از رحمت او و مر ایشانراست بدی عاقبت در دنیا و آخرت
یازدهم توبه بعد از هجرت کردن از دیار کفر ببلاد اسلام و بشرف اسلام
فایز شدن باز بدیار کفر نقل کردن و قرار اقامت آنجا دادن و لفظ توبه
درین مقام بعین و غین هر دو روایت شده است یعنی در آمدن بمیان
اعراب بادیه نشین یا مأخوذ از غربت که بمعنی دور افتادن از وطن است
و در نهایه ابن اثیر بی نقطه مذکور است و روایت غین نقطه دار ذکر نشده است
و در کلام بعض علما مذکور است که درین زمان بعد از اشتغال بتحصیل علم بهره از
آن یافتن ترک آن دادن است و خود را از آن غایب ساختن و الله اعلم
دوازدهم یأس از خدای تعالی و نا امید شدن از رحمت او که وَلَا تَيْأَسُوا
مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ

داخل نمیشوند بخانه ای که

یعنی ناامید مشوید از رحمت خدای تعالی بدرستی که شان اینست که ناامید نشود از
رحمت او مگر کافران پانزدهم ایمن بودن از مکر خدای فلا یامن مکر الله الا
القوم الخاسرون یعنی ایمن نمیشود از مکر خدای تعالی مگر گروهی از زیان
کاران که بسبب کفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند و مکر خدای کنایه
از ناگاه گرفتن وی است که آگاهی آن بهم رسد مواخذه نمودن است و بعضی
چهارده گناه دیگر را نیز از کبایر شمرده اند سوای آنچه مذکور است بتفصیل و دلیل
در معرض بیان می آید اول میته خوردن و مراد بمیته هر مرده هر صنف از حیوانات
و مرغان بریست که نفس سایله داشته باشند یعنی در وقت بریدن ع و ق
خون او بقوت و دفق بیرون آید و روح او بی تذکیه که عبارت از ذبح بر قانون
شریعت غراست از بدن رفته باشد خواه اهلی باشد مثل گوسفند و مرغ خانگی
و خواه وحشی مثل آهو و نخچیر و مرغان صحرایی دوم خوردن خون و مراد بآن خونیست
که روان باشد خواه از حیوان ماکول اللحم باشد و خواه از حیوان غیر ماکول اللحم
اما خونی که روان نباشد و مخلوط باشد بگوشت حکم آن حکم گوشت است اگر از
حیوان ماکول اللحم است مثل گوسفند و گاو و امثال آن حلالست و اگر از حیوان غیر
ماکول اللحم است مثل شیر و پلنگ و مانند آن حرام و همچنین خونی که شبیه بگوشت
شده است مانند جگر مثل آنست یعنی تابع گوشت است نخاعیش در سپرز خلاف
میان علما بعضی حرام دانسته اند و بعضی مکروه و اجماع علمای امامیه بر حرمت آن
منعقد است سیم خوردن گوشت خوک و پوست و استخوان و خون او مطلقا

تابع

ذبح

تابع گوشت است چهارم خوردن گوشت حیوانی که در وقت ذبح آن نام خدای بر زبان
آورده نشود و دلیل بر حرمت این چهار چیز نص قرآن است که حرمت علیکم
المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله و اجماع علمای اسلام
نیز بر حرمت آن منعقد است و احادیث نبوی علیه السلام بر طبق آن وارد پنجم
خوردن سحت که و تری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم والعدوان
واکلهم السحت لبئس ما کانوا یعملون یعنی می بینی ای محمد بسیاری از منافقان
را که شتاب میکنند در اقدام بگناه و در مبادرت بظلم و تعدی بر مسلمانان
و خوردن ایشان سحت را هرآینه بد امریست که مرتکب شده اند ایشان آنرا و بعمل
می آورند و سحت در اصل لغت بمعنی حرام است قال فی الصحاح السحت الحرام و مراد
اینجا بنابر آنچه بعضی مفسرین گفته اند والله اعلم رشوه است و اینکه رشوه را
سحت گفته اند از قبیل اطلاق عام است بر خاص بنابر زیادتی مبالغه در حرمت
آن چنانچه گویا حرام منحصر است در آن و غیر آن نسبت بآن حرام نیست یا بواسطه آنکه
که سحت بمعنی استیصال نیز آمده که عبارت از بیخ کنده شدن و از پای در آمدن
است قال فی الصحاح سحته واسحته استاصله و رشوه مؤدی باستیصال و از بیخ کنده
شدن حق است یا باعث استیصال مال کسی که رشوه داخل مال خود میکند و بالجمله رشوه
دادن و رشوه گرفتن خطاییست بزرگ که لعن الله علی الراشی والمرتشی
نهایتش رشوه دادن گاهی حرام است که آنرا وسیله آن سازند که حاکم بحقی بر خلاف
حق حکم کند اما اگر از جانب او حق باشد و حاکم چیزی خواهد تا حکم کند رشوه دادن تا

حق او ضایع نشود جایز است اما رشوه گرفتن بر حاکم شرع مطلقا حرامست خواه بحق
حکم کند و خواه بباطل و بعد از آنکه بگیرد واجبست که بصاحبش پس دهد و اگر نه چه پیش
او تلف شود ضامن است که عوض آن یا بهای آن را باو رسانند و بعضی گفته‌اند
که مراد بسحت در این آیه ربا و سود زر است والله اعلم **ششم** قمار باختن انما الخمر و
المیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان چه مراد بمیسر قمار است
و مراد بقماری که از جمله کبایر شمرده‌اند هر لعبتیست که در آن شرط بر چیزی شده باشد
که هر کدام ببرد آن را بگیرند و لعب بدون شرط مثل نرد و شطرنج و امثال آن که
بی شرط باخته شود اگرچه اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است اما قمار نیست
و تا اصرار بر آن نشود صغیره است و قمار بجمیع آنها حرامست الا مسابقت در
تیراندازی و اسب دوانی و آنچه ملحق است بآن چنانچه در شرح حدیث اول سبق
ذکر یافت **هفتم** بخس در کیل و وزن که عبارتست از کم کشیدن و کم کیل کردن
است گاهی که چیزی فروشند و همچنین زیاده کشیدن و زیاده کیل کردن گاهی که
خرند قال تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون
و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون یعنی وای مر کاهندگان در کیل
و وزن را آنکه چون می‌ستانند پیمانه از مردمان برای خود تمام می‌ستانند و چون
بپیمایند برایشان یا بسنجند ترازو حق ایشان را کم کنند و زیان بایشان می‌رسانند
در فصول سعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردای قیامت
او را در قعر دوزخ درآورند و میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند کلهما زر بهای خیانت

به جای و بسنج این دو کوه آتش را و او اینها را می‌پیموده باشد و میسوخته باشد
نظم تو کم دهی و بیش ستانی نگاه ور نه روزی بود که تفت خبر کنند *ه*   از کم و ز
هشتم اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و کافیست درین باب آنچه در شرح
حدیث یازدهم بتفصیل و بیان بتوضیح یافت **نهم** تأخیر در ادای حق مردم با وجود
قدرت بر ادای آن زیرا که در حدیث وارد است از امام جعفر علیه السلم که من حبس
حق المؤمن اقامه الله یوم القیمة خمسمائة عام علی رجلیه حتی یسیل من عرقه او
اودیة و ینادی مناد من عند الله عز و جل هذا الظالم الذی حبس علی المؤمن حقه فیؤمر
اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار یعنی هر کس حبس کند و پیش خود نگاه دارد حق مؤمن
را ایستاده دارد او را خدای تعالی روز قیامت در عرصه عرصات موازی
پانصد سال دنیا بر پاهای او تا از رگهای او رودخانهای عرق بسیلان آید و منادی
ندا کند از جانب خدای تعالی که این ظالمیست که حبس کرده است بر مؤمن
حق او را با وجود قدرت بر ادای آن در مقام ادای آن نشده پس چهل روز سرزنش
او میکرده باشند و بعد از آن فرمان در رسد که بدوزخش برند و نیز در حدیث روایت
شده است از امام مذکور علیه السلم که ایما مؤمن حبس مؤمنا عن ماله و هو محتاج الیه
لم یذق والله من طعام الجنة ولا یشرب من الرحیق المختوم یعنی هر آن مؤمنی
که در مقام حبس مؤمن درآید از مال خود و او بآن مال احتیاج داشته باشد بخدا
قسم که هرگز نچشد طعام بهشت را و نیاشامد هرگز از رحیق مختوم که عبارت
از شراب اهل بهشت است **دهم** اسراف در مال خود یعنی زیاده بر آنچه در کار باشد

صرف کردن کما ان الله لا یحب المسرفین یعنی بدرستی که خدای تعالی دوست
نمیدارد اسراف کنندگان را و در کتاب نزهة القلوب آورده است که دو
نوبت خوردن در روزی اسرافست و از بعض پیشینیان نقل کرده اند که کم
ترین مردمان آنست که همت او مصروف اکل و شرب باشد نظم خواجه را
بین که از سحر تا شام ٭ دارد اندیشهٔ شراب و طعام ٭ شکم از نوش لی ز خوش
حالی ٭ گاه پر میکند گهی خالی ٭ فارغ از خدا ایمن از دوزخ ٭ جای او مزبله است یا
مطبخ ٭ شیخ الاسلام عبد الله انصاری که از اعیان صوفیه است فرموده
است فرموده که اگر دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف
نباشد اسراف آن بود که آنرا بر رضای خدای تعالی صرف ننمایی و از مجاهد نقل
کرده است اگر برابر کوه احد در وجوه خیر صرف نمایند اسراف نباشد
اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد نظم بجوانی که نیز ایم
داشت ٭ پند میداد راهبی در دیر ٭ کای پسر خیر نیست در اسراف ٭ گفت اسراف
نیست اندر خیر ٭ یازدهم تبذیر یعنی ضایع کردن مال و در جایی که نباید صرف کرد
صرف آن کردن ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین یعنی بدرستی که
ضایع کنندگان مال در معنی برادران شیطان اند که در عمل مذکور پیروی ایشان او
کرده اند و در دوزخ قرین او خواهند بود دوازدهم خیانت کردن در مال غیر
چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که در ضمن خطبهٔ آخرین
خود فرموده اند من خان امانة فی الدنیا و لم یردها علی اربابها مات علی غیر

دین الاسلام و لقی الله و هو علیه غضبان فیؤمر به الی النار فیهوی به فی شفیر جهنم ابد
الآبدین یعنی هر که خیانتی کند امانتی را در دار دنیا و آنرا به صاحبانش نرساند تا بمیرد
هر آینه بر غیر دین اسلام مرده خواهد بود و در معرض لقای الهی در خواهد آمد در حالتی که
غضبناک باشد خدای تعالی بر وی پس فرمان دهد که او را به دوزخ برند پس او را از
برکنار دوزخ بیندازند تا بر قرار افتادن در آن ابد الآباد سیزدهم اشتغال بملاهی که عبارت
از شنیدن نواختن ساز و غناست که باجماع علمای امامیه جمیع اقسام آن حرام است سوای
دف بی جلاجل که در عروسی یا ختنه سوری زنان نوازند بشرط که نامحرم آواز ایشان را
نشنیده باشد و شعر باطل که مبتنی بر کذب و معایب مردم باشد با آن خواندن نبود
بخاتینش مداوم کرا طرب آن داشته باشد بعضی صغیره اش میدانند و بعضی از جمله کبایر
شمرده اند و استدلال کرده اند بحدیث حسنی که محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که گفته است از آنحضرت شنیدم که میفرمودند الغناء مما اوعد
الله علیه النار یعنی غنا از جمله گناهانیست که خدای تعالی آتش دوزخ را بر آن
وعده کرده است و این آیه را از کلام مجید تلاوت کردند که و من الناس من یشتری
لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم
عذاب مهین یعنی از مردمان کسی هست که می خرد سخن فریب دهنده و
مشغول کننده از ذکر حق را یعنی میل میکند سخن حق را بآن تا گمراه سازد مردم را از
راه خدای تعالی یعنی تا باز دارد از شنیدن قرآن و خواندن مسایلش و بر ما نه
و فرا میگیرد آیات قرآنرا بسخریت و افسوس آن گروه مراتب سزاست عذاب.

خوار کنند و که سببی وافک است در دنیا و عذاب و زجر در آخرت چنانچه گروهی بنابر
آنچه بعضی مفسرین گفته‌اند در شأن آن‌هاست که کنیزان مغنیه میخریدندی و مردمان را
باستماع اصوات و الحان ایشان از شنیدن سخن حق باز داشتندی پس مذهب
جمعی که کبیره هر گناهی را میدانند که حضرت عزت در کلام مجید عقاب بر آن را
وعده کرده است فنا کبیره باشند چهاردهم اصرار بر صغیره چنانچه از پیش رفت و این
چهارده گناه را ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام
نقل کرده است که آنحضرت از کبایر شمرده‌اند و این ده مذهب که مذکور شد در عدد
گناهان کبیره بر هر مذهب جمعی از علما رفته‌اند و هیچ دلیلی بر هیچ کدام از مذاهب
عشره قایم نیست که باعث اطمینان خاطری در آن باب تواند شد و لیکن در اخفا
و ظاهر نبودن آن‌ها بر مردم مصلحتی باشد که عقول بآن نشوانند برد چنانچه در اخفاء عدم
ظهور شب قدر و صلوات وسطی که در آیه کریمه حافظوا علی الصلوات و
الصلوة الوسطی واقع است و اسم اعظم بر آن نیز است و از ابن عباس
نقل کرده‌اند که از او سؤال کردند که آیا گناهان کبیره هفت‌اند یا نه گفت عدد آن
بهفتصد نزدیکتر است که بهفت طراز شاید بخاطر رسد که آنچه علمای امامیه رضوان
الله علیهم بر آن رفته‌اند که گناهان همه کبیره‌اند چنانچه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله تصریح
کرده منافات دارد با آنچه مقرر شده است که اجتناب کبیره باعث آمرزش
گناهان صغیره است کما قال تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم
سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما و بر تقدیر اخیر سبق ذکر

ذکر یافت زیرا که امر مذکور تقاضای آن میکند که کبایر گناهانی چند باشند
مخصوص و ممتاز از گناهان صغیره تا چون از آن‌ها اجتناب نمایند دانند
که صغایر ایشان آمرزیده است و حاصل آنکه آمرزش صغایر با اجتناب
از کبایر چنانچه مدلول آیه کریمه است بر تقدیری که کبایر از صغایر ممتاز باشند
و هر کدام گناهی چند باشند علیحده صورت معقول دارد اما اگر گناهان
همه کبیره باشند و وصف بصغیره و کبیره اضافی باشد چنانچه از پیش رفت امر مذکور
متصور نیست و مفاد آیه را ما حصلی نباشد پس چون علم مذکور صحیح تواند بود و جواب
آنست که مراد از آمرزش صغایر بسبب اجتناب کبایر که مدلول آیت آن
تقدیر آنست که اگر کسی دو امر مثلا واقع شود از اموری که ارتکاب آن
گناه باشد و نفس او بهر دو رغبت نماید چنانچه شوانند خود را از هر دو باز آورد
چون از گناه بزرگ تر باشد و خود را باز آورد ثوابی که بر ترک گناه
بزرگتر او را حاصل میشود باعث رفع عقاب ارتکاب گناه خورد تر
و بسبب آن ترک فعل آمرزیده میشود و مثل آنکه کسی را نسبت بزنی که بر او حرام
باشد بوسه از روی شهوت و نظر بحرام میسر شود و نفس او بهر دو رغبت
نمود اگر نظر را اختیار کند و بر او مثل بوسه نکرد نظر کردن مذکور معفو خواهد
بود در توجیه ذکر کرده‌اند و در این سخن نظر است و وجه نظر چنانچه محقق نیست
ظاهر انجام از آنچه در معرض بیان آید ظاهر میشود که اینکه گفته‌اند عادل آنست
که از گناهان کبیره مجتنب باشد و بر صغیره اصرار ننماید میباید مراد از آن این باشد

که هر گاه دوام بر وی وارد شود که گناه یکی پیش از گناه دیگری باشد خود را از ار
تکاب گناه بزرگ تر باز آورد و بر گناه خورد تر اصرار ننماید و این معنی اگر چه
میان علما مشهور نیست و در هیچ یک از مصنفات ایشان مذکور نه بلکه مشهور
میان ایشان خلاف آنست لیکن ظاهراً تفریع بر مذهب مذکور فکر صایب تقاضای
غیر ازین معنی نمی نماید پس آنکه بعضی اعلام گفته اند که هر گاه گناهان همه کبیره باشند
و وصف بصغیره و کبیره باضافه باشد لازم می آید که هر گناهی باعث رفع عدالت
باشد وارد نباشد و مخفی نماند که کلام شیخ ابو علی طبرسی چنانچه گذشت مشعر است
بر آنکه این که گناهان همه کبیره اند متفق علیه علمای امامیه است رضوان الله علیهم
و مرتبه او میان علما با آن مشابه است که کلام او در صدق دعوی کافی باشد چنانچه
گفته اند بیت هر کلامی که گو میگوید ٭ راست آنست که او میگوید ٭ اما بعضی افاضل
از متاخرین تصریح کرده اند بآنکه علمای امامیه درین مسئله مختلفند و بعضی از ایشان
بعض اقوال سابقه قایل شده اند و قول مذکور را بشیخ مفید و ابن البراج و ابی
الصلاح و ابن ادریس و شیخ ابو علی طبرسی نسبت داده اند و تحقیق الحق آنست که
درین باب احتیاج به بسطی درین مقام دارد که مقام را گنجایش آن نیست والله اعلم

حدیث سی و یکم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی
از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر که احوالش
مشرف از هشام بن سالم که از راویان ثقه امام جعفر صادق علیه السلام است

و از امام موسی کاظم علیه السلام نیز حدیث روایت کرده است از امام ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند من سمع شیئا من
الثواب علی شیء فصنعه کان له اجره و ان لم یکن علی ما بلغه
شرح کلام باعث نظام آن نور دیده آفرینش در ضمن آغاز و دو نمایش
آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه هر کس بشنود در
خبری را از ثواب بر عملی وجوداً یا عدماً یعنی با و رسد که اقدام بفلان عمل یا ترک
فلان عمل فلان ثواب دارد و بفعل آورد آنرا یا ترک نماید این را البته
مراد را ثواب آن و اگر چه نبوده باشد آن بر وجهی که با و رسیده نمایش دوم من سمع
شیئا من الثواب می تواند بود که مراد شنیدن ثواب اینجا مطلق رسیدن
با و باشد خواه بعنوان شنیدن از راوی یا مفتی باشد و خواه بعنوان دیگر مثل
آنکه در کتابی از کتب حدیث یافته شد که بر آن وجه نوشته اند و مؤید این تعمیم
است آنکه در بعض احادیث که درین باب بطریق دیگر منقول است بجای من
سمع شیئا من الثواب من بلغه شیء من الثواب واقع است و می تواند بود که مراد
شنیدن از زبان راوی یا مفتی باشد و از بلوغ که در حدیث دیگر واقع است نیز
بلوغ بطریق سماع اراده شده باشد زیرا که در آن زمان چنانچه در شرح حدیث
اول سبق ذکر یافت برین وجه شایع بوده و نوشتن احادیث و تدوین کتب
احکام بعد از آن بهم رسیده و اما آنکه محمول شود سماع و بلوغ مذکور بر تحمل آن بر یکی
از وجوه شش گانه که در شرح حدیث مذکور اشاره بآن از پیش رفت اگر چه ممکن

است امّا بقدر دو راست و چون عبارت مطلق واقع شده ظاهر آنست که
ظن راست گوئی ناقل در ترتب ثواب مذکور شرط نباشد بلکه اگر احتمال صدق و
کذب او هر دو در نظر سامع یکمرتبه داشته باشد و عمل بقول او کند ثواب
مذکور را در می یابد بلی شرطست که ظن دروغ باو نداشته باشد بواسطه قیام
بعض شواهد و قراین بر آن و ظاهر آنست که تصحیح راوی بخصوص ثواب نیز
نباشد بلکه ذکر ثواب نیز در کار نیست و مجرد شنیدن آنکه فلان عمل سنتست یا
فلان عمل مکروه است در ترتب بر فعل آن و ترک این کافی است کان له اجره وغیر
اجره یا عاید است بشیء یعنی خواهد بود مراو را ثواب آن یعنی ثوابی که بطمع آن اقدام
بفعل یا ترک مذکور نموده و ان لم یکن علی ما بلغه اسم کان درین فقره ضمیر
شانست که در یکن مستتر است و می تواند بود که راجع باشد بشیء یعنی و اگرچه نبوده
باشد آن شیء که استحباب یا کراهت آنرا شنیده است بر وجهی که شنیده است
یا بثواب یعنی و اگرچه نبوده باشد ثوابی که ترتب آن را بر فعل یا ترک مذکور
شنیده بر وجهی که باو رسیده یا مسموع یعنی و اگرچه نبوده باشد آنچه شنیده است بر وجهی
که شنیده است یعنی بر آن وجه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله صادر نشده باشد
و مؤید این احتمال است آنکه در حدیث دیگر وارد ان لم یکن الحدیث کما بلغه
وارد است فائده اول باید دانست که طریق این حدیث حسن است و علما همه
در معرض قبولش در آورده اند و بعض احادیث دیگر نیز تایید یافته مثل حدیثی
که روایت کرده است آنرا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی در باب کافی

از محمد بن یحیی از محمد بن الحسین از محمد بن سنان از عمران زعفرانی از محمد بن مروان که
گفت شنیدم از امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر علیه السلام که میفرمودند
من بلغه ثواب من الله علی عمل ففعل ذلک العمل التماس ذلک الثواب
اوتیه و ان لم یکن الحدیث کما بلغه یعنی هر کس برسد باو ثوابی از جانب خدای
تعالی بر عملی پس بجای آورد آن عمل را بطمع آن ثواب می یابد آنرا و اگرچه نبوده باشد
الحدیث چنانچه باو رسیده است و حدیثی که روایت کرده است آنرا محمد بن بابویه
در کتاب ثواب الاعمال از پدر خود علی بن بابویه از علی بن موسی از احمد بن محمد از
علی بن الحکم از هشام از صفوان از امام جعفر صادق علیه السلام و آن اینست من بلغه
شیء من الثواب علی شیء من الخیر فعمله کان له اجر ذلک و ان کان رسول الله
صلی الله علیه و آله لم یقله یعنی هر کس رسیده باشد باو خبر چیزی از ثواب بر
چیزی از اعمال خیر پس بعمل آورده باشد آنرا بوده باشد مراو را اجر آن عمل چنانچه
باو رسیده و اگرچه رسول خدای صلی الله علیه و آله نگفته باشد آنرا و باین سبب
است که فقهای ما رضوان الله علیهم در بحث از دلایل سنت بودن بعض اعمال
مساهله بسیار نموده اند باحادیث ضعیفه بعضی اعمال را سنت دانسته اند
و حکم کرده اند بترتب ثواب بر آن پس بر ایشان وارد نیاید که آنچه
متفق علیه جمیع علماست که بحدیث ضعیف اثبات حکم شرعی نمیشود و ایشان
استحباب را که حکمیست از احکام خمسه بحدیث ضعیف حکم شرعی ثابت نمیشود و
ایشان اثبات کرده اند زیرا که حکم باستحباب آن اعمال با آن احادیث ضعیف

نیست بلکه این حدیث حسنست که ما آنکه مشهورست معتقدند ببعض احادیث دیگر
نیز هست چنانچه مذکور شد بنابر مذهب جمعی که اثبات حکم شرعی نزد ایشان صحیح
نیست مگر باحادیث صحیح و بحدیث حسن و موثق حکم شرعی ثابت نمیشود و اگرچه
مشهور و معتقدند باحادیث دیگر باشد این بحث وارد است تحقیقش آنکه مذهب
نادر است و جمعی که اختیار آن کرده اند بغایت قلیلند و سبب آنکه در حکم بوجوب
بعض اعمال که احادیث ضعیفه دلالت بر آن دارد متمسک باین حدیث نشده
اند و این معنی را مخصوص باعمال سنتی دانسته اند ظاهر است زیرا که این حدیث
دلالت ندارد مگر بر ترتب ثواب بر قیام ببعض اعمال که حدیث ضعیف در
باب استحباب آن وارد باشد و این معنی تقاضای امر بقیام بآن عمل نمیکند و متمسک وجوب
امر بقیام علت **تحقیق دوم** ظاهر شد که وجه آنکه اصحاب ما رضوان الله علیهم
در اعمال سنتی عمل باحادیث ضعیف را تجویز کرده اند چه چیز است و در حقیقت
دلیل ایشان در استحباب عمل مذکور این حدیث حسنست نه آن حدیث ضعیف
تحقیقش چون بطریق مخالفین این حدیث نقل نشده است بعض علما از علمای
ایشان بعد از نقل این اشکال که قوم تجویز کرده اند که سنت است عمل کردن بحدیث
ضعیف را در اعمال سنتی چنانچه نووی که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب
اذکار تصریح بآن کرده است با آنکه همه اتفاق دارند بر آنکه احکام شرعی باحادیث
ضعیف ثابت نمیشود و بر نهجی از آن بیرون شد کرده اینست که تجویز مذکور
که از ایشان واقع شده این معنی دارد هرگاه حدیث ضعیفی یافت شود که دلالت

بر استحباب

بر استحباب عملی از اعمال داشته باشد و آن عمل از آن قبیل باشد که احتمال حرمت یا
کراهت در آن نرود جایز است بلکه سنت است عمل بمدلول آن حدیث و اقدام بآن عمل
بواسطه رعایت جانب احتیاط چه در اقدام بآن گمان حصول نفع و ادراک ثواب
هست و احتمال خطر و در افتادن بمکروهی نیست زیرا که عمل مذکور بر آن تقدیر دایر خواهد
بود میان اباحت و استحباب پس احتیاط تقاضای جواز بلکه استحباب آن خواهد کرد و اما
اگر دایر باشد میان حرمت و استحباب مثل آنکه حدیثی ضعیفی در باب استحباب عملی
وارد باشد که احتمال حرمت در آن رود حکم باستحباب آن وجهی ندارد و احتیاط
مقتضی آن نیست و اگر دایر باشد میان مکروه و مستحب مثل آنکه حدیثی ضعیفی در باب
استحباب عملی وارد باشد که احتمال کراهت در آن گنجد باید دید اگر مرتبه استحبابش
در مرتبه کراهت رجحان داشته باشد مثل آنکه ثوابی که بر تقدیر استحباب بر فعلش
مترتب باشد زیاده باشد بر ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش مترتب است
احتیاط مقتضی بعمل آوردن آن خواهد بود و اگر مرتبه کراهت راجح باشد و ثوابی
که بر تقدیر کراهت بر ترکش مترتب دارد زیاده تر داشته باشد بر ثوابی که بر تقدیر
استحباب بر فعلش مترتبست احتیاط تقاضای ترکش خواهد کرد و اقدام بآن سنت
نخواهد بود و اگر هر دو در یک مرتبه باشند و مبلغ هر دو ثواب مساوی
باشد یا مرتبه هر یک معلوم نباشد جای توقفست و گمان اینست که در این وقت
عمل اولی باشد زیرا که مباحات بمحض نیت قربت عبادت میشود و ثواب
بر آن مترتب است چه جای مباحی که احتمال استحباب بواسطه حدیث ضعیف

در آن رود و پس جواز عمل بحدیث ضعیف در اعمال سنتی مشروط باشد بآنکه احتمال
حرمت در آن رود و استحباب عمل مشروط بانکه احتمال حرمت نباشد و جانب
احتمال کراهت رجحان نداشته باشد بعد از آن گفته است و درین مقام بحثی
ماند و آن آنست که هرگاه احتمال حرمت در فعل رود جواز آن بواسطه حدیث
ضعیف نخواهد بود چه بر تقدیری که حدیث ضعیف نباشد نیز اقدام بآن جایز
خواهد بود زیرا که مفروض انتفای احتمال حرمت است مگر کسی گوید که حدیث ضعیف
باعث انتفای احتمال حرمت است زیرا که انتفای حرمت نفس اباحت و اباحت
حکمی است از احکام شرعی و دانسته شد که حکم شرعی بحدیث ضعیف ثابت نمیشود پس
حدیث ضعیف سبب انتفای حرمت نتواند شد و شاید باشد که غرض نوعی از ذکر جواز
توطیه استحباب باشد و حاصل جواب او آن باشد که در ماده مذکور جواز عمل
از خارج معلوم است بواسطه آنکه مفروض انتفای حرمت است و استحباب
آن بقاعده اصولی ثابت میشود که مبتنی بر استحباب احتیاط در اعمال دین
است پس هیچ کدام از جواز و استحباب مذکور بحدیث ضعیف ثابت نشده
باشد تا خلاف متفق علیه ایشان لازم آید بلکه حدیث ضعیف باعث تحقق
ماده احتیاط است و سبب آنکه عمل باحتیاط که استحبابش بدلیل دیگر ثابت
شده باید کرد مانند دخول وقت از برای وجوب نماز تا اینجا بود خلاصه
کلام بعض اعلام و درین نظر است زیرا که خوف در افتادن بحرام در
ماده عملی که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن دارد حاصل است هر وقت

بعمل آورده

بعمل

آورد و مکلف آنرا باميد آنکه ثواب آن باو عاید شود چه حصول ثواب متفرع نیست
مادام که قصد قربت در آن نکند و فعل آنرا بر ترک راجح نداند زیرا که مدار
صحت اعمال بر نیت است که انما الاعمال بالنیات ~~که انما الاعمال بالنیات~~
پس فعل او بر هر تقدیر دایر خواهد بود میان آنکه چنانچه مفاد حدیث ضعیف
است سنت باشد و ثواب بر آن مترتب شود و میان آنکه بدعت و تشریع در امور
دین باشد و ارتکاب آن متوجب عقاب و هیچ شک نیست که ترک
سنت اولیست از در افتادن ببدعت و تشریع پس فعل مذکور در هیچ وقت
نتواند بود که دایر باشد میان مباح و سنت و نه میان مکروه و سنت بلکه همیشه
دایر است میان حرام و سنت و تارک آن یقین معاقب نیست و فاعل آنرا
استخلاص از عقاب متیقن نه بلکه اینکه گفتیم عمل مذکور دایر است میان حرام و
سنت از روی مماشات و همراهی با خصم است و الا می توان دعوی کرد که
احتمال غیر حرمت در آن نمیگنجد و بر تقدیری که دست باین جمیع حیث حسن زنیم
و گوییم که استحباب آن باین حدیث ثابت است البته فعل مذکور حرام بعمل می آید
چه صادق است بر آنکه اقدام بفعل است بقصد قربت که دلیلی مثبت
احکام شرعی تواند بود دلالت بر استحباب آن نکرده است و اقدام بفعل که این
باتفاق بدعت و تشریع است والله اعلم و بعض فضلا برین وجه بیرون شده از
اشکال مذکور کرده اند که مراد قوم از آنکه گفته اند در اعمال سنتی عمل بحدیث
ضعیف می توان کرد در اعمال واجبی و افعال حرام نمی توان کرد آنست که هرگاه

در باب استحباب عملی حدیث صحیح وارد شده استحباب آن بآن حدیث ثابت
شود و حدیث ضعیفی نیز باشد که دلالت بر آن کند که ثواب آن فعل بحسب فلان
چیز است جایز است عمل کردن بآن حدیث ضعیف و حکم کردن باینکه ثواب مذکور
بر آن مترتب است و هیچ شک نیست که حکم مذکور از احکام خمسه شرعیه نیست که بحدیث
ضعیف ثابت نمیشود و این معنی دارد که حدیث ضعیف در اثبات حکم مذکور مستقل
نیست و بانفراده نمی تواند اثبات آن نمود بلکه مؤید و مؤکد حدیث دیگر نیز می
تواند بود و تجویز ایشان عمل بحدیث ضعیف را در اعمال سنتی این معنی دارد که هرگاه دو
حدیث در باب استحباب عملی وارد شود یکی صحیح و یکی ضعیف مکلف را جایز
است که در حال اقدام بآن عمل حدیث ملاحظ ضعیف نیز بر آن نموده مؤید حدیث
صحیح داند و غلطی که درین هر دو وجه است مخفی نیست اما در وجه اول بواسطه آنکه تقریر
مخالفت دارد با منطوق عبارت قوم زیرا که کلام ایشان صریح است در جواز
اتیان بعمل کاهی که حدیث ضعیفی بر استحباب آن کند و اصلا قابل این تأویل دور
از کار نیست اما وجه ثانی بواسطه آنکه با وجود ناخوشی و دوری آن تقاضای آن
میکند که تخصیص حکم مذکور را باعمال سنتی وجهی نباشد چه عمل بحدیث ضعیف باین
معنی که مؤکد و مؤید حدیث صحیح سازند مطلقا جایز است خواه در اعمال سنتی باشد
و خواه در اعمال واجب و حرام والله اعلم بحقایق الامور الی یوم النشور

حدیث سی و دوم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی

از پدر او علی بن بابویه که فقیه و عظیم الشان و مصنف کتب و ثقه بوده است و
نقل کرده اند که بعد از آنکه در بغداد بملاقات ابوالقاسم حسین بن روح رسید و
از و استکشاف بعض مسایل نموده برگشت باو نامه نوشته التماس نمود که رقعه
با آن نامه همراه بود بصاحب الامر رساند در آن رقعه از آن حضرت التماس
دعای فرزند کرده بود و حسین بن روح حاجت او را بر آورده آن رقعه را در عالم
باطن بحضرت رسانید پس دیدند که در حاشیه آن رقعه نوشته شده است باو
که قد دعونا الله لک فرزق ولدین ذکرین خیرین و بعد از آن ابوجعفر و ابو
عبدالله از و در وجود آمدند و ابوجعفر رحمه الله بر اقران خود فخر میکرد است
باینکه من بدعای صاحب الامر علیه السلام در وجود آمده ام و نعم الافتخار و در
سال سیصد و بیست و نه از هجرت دعوت حق را لبیک اجابت گفته بجوار رحمت
ایزدی پیوست از سعید بن عبدالله بن ابی الخلف قمی که از عمده و عین علمای رجال
است و بعضی گفته اند که بسعادت ملاقات امام حسن عسکری علیه السلام
رسیده و در سنه احدی و ثلثمایه از دنیا رحلت کرده است از احمد بن محمد
از حسین بن سعید بن حماد بن مهران که ثقه و عظیم الشان و صاحب تصنیفات
بوده و اصل او از کوفه است از انجا باهواز آمده و از اهواز بقم نقل شده و در
قم مدفون است از ابن ابی عمیر که احوالش سبق ذکر یافت از معویه بن وهب
البجلی که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است و علمای رجال
حکم بتوثیقش کرده اند از عمر بن نهیک النخعی الکوفی از سلام المکی که هر دو از راویان

مخبر راویان امام جعفر صادق علیه السلام اند از امام محمد باقر علیه السلام که گفت
اتی رجل النبی صلی الله علیه و آله یقال له شیبة الهذلی فقال یا رسول الله
انا شیخ قد کبرت سنی و ضعفت قوتی عن عمل کنت عودته نفسی من صلوة و
صیام و حج و جهاد فعلمنی یا رسول الله کلاما ینفعنی الله به و خفف علی یا رسول
الله فقال اعدها فاعادها ثلث مرات فقال رسول الله صلعم ما حولک
شجرة و لا مدرة الا و قد بکت من رحمتک فاذا صلیت الصبح فقل عشر مرات
سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فان الله عز و جل
یعافیک بذلک من العمی و الجنون و الجذام و الفقر و الهرم فقال یا رسول الله
هذا للدنیا فما للآخرة قال تقول فی دبر کل صلوة اللهم اهدنی من عندک و افض
علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک قال فقبض
علیهن بیده ثم مضی فقال رجل لابن عباس ما اشد ما قبض علیها خالک فقال
النبی صلعم اما انه ان وافی بها یوم القیمة لم یدعها متعمدا لیفتحن له ثمانیة ابواب الجنة
یدخل من ایها شاء شرح کلام بلاغت روش در ضمن دو بینش بینش اول خلاصه کلام
امام علیه السلام آنکه آمد شخصی نزد پیغمبر صلعم که او را شیبه هذلی میگفتند و گفت ای
رسول خدا من پیر شده ام و سن من بالا رفته است و مرا توانایی آن نمانده که بعملی
که نفس من خود را بآن عادت فرموده بودم از نماز و روزه و حج بیت الله
الحرام و جهاد با کفار بسهولت قیام توانم نمود تعلیم ده مرا ای رسول خدای
کلامی که منتفع سازد مرا خدای تعالی بآن و سبک سازد عمل را بر من ای

رسول

خدای حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند اعاده کن این کلمات را و او سه مرتبه
اعاده کرد پس حضرت رسول صلوات الله علیه و آله فرمودند نیست در گرد
پیش تو درختی و نه کلوخی مگر آنکه گریه افتاده است از عجز و رقت قلبی که بکار بردی
پس چون نماز صبح را گذاردی ده مرتبه بگوی سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستی که خدای عز و جل نگاه میدارد ترا بسبب
گفتن آن از کوری و دیوانگی و جذام و ناداری و مشقت پیری پس گفت ای
رسول خدای این از برای دنیای من است از برای آخرت چه باید کرد فرمودند
بگوی در عقب هر نماز که گذاردی اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک
و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک امام علیه السلام گفت فراهم
آورد شیبه هذلی این کلمات را بدست خود یعنی بواسطه شمردن آن انگشتان
خود را بهم نهاد و برفت پس گفت شخصی که آنجا حاضر بود با ابن عباس که چه ارزوی
سخت فراهم آورد این کلمات را بدست خود خال تو پس پیغمبر صلعم فرمودند هر
آینه بدرستی که اگر وفا کند بانچه یاد گرفته یعنی بعد از هر نماز بگفتن این کلمات قیام
نماید و از آن نگذارد و گشوده شود از برای او هشت در بهشت که از هر کدام خواهد داخل
بهشت شود بینش دویم یقال له شیبة الهذلی شیبه بحرف نقطه دار است و هذلی
بضم ها و فتح دال نقطه دار منسوب است بهذیل بضم ها که نام طایفه است از عرب
و قیاس تقاضای آن میکند که منسوب بهذیل هذیلی بیاید با اثبات یا بعد از
ذال نه هذلی به حذف یای مذکور نمیکنند مگر از مخففها تا که مضاعف نباشد

هشت در

مانند جبنی که بجبنیه منسوبست و انچه که یا با وجود عدم تحقق شرط مذکور حذف
شده است شاذ است یعنی مخالف قیاس است نهایتش چون موافق استعمال
است و وقوع آن در قرآن و حدیث منافی بلاغت نیست بخلاف شاذی که
مخالف قیاس و استعمال هر دو باشد که آن در قرآن و حدیث واقع نمیشود
فقال اعدها تانیث ضمیر بواسطه آنست که راجع است بکلماتی که مذکور گشت
یعنی آنچه گفتی مرتبه دیگر بگوی بالکلمات ضعف و ناتوانی او یعنی کلمات
مذکور را باز از سرگیر یا مبتدا و یعنی سوالی که کردی اعاده نمای فاعادها
ثلث مرات درین فقره صنعت تغلیب بکار رفته زیرا که در گفتن اول معنی
حقیقی اعاده که ایقاع ثانویست متحقق نیست و اگر اعاده حقیقی حمل شود می باید
چهار مرتبه گفته شده باشد والله اعلم شجرة ولا مدرة مدرة به فتحه مانند شجره
پارچه گل خشک شده را میگویند سبحان الله العظیم وبحمده بیان معنی آن در
شرح حدیث هفتم سبق ذکر یافت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
حول بمعنی قدرتست یعنی نیست قدرت و توانایی کسی را مگر بامر خدای بلند
مرتبه بزرگ والفقر والهرم مراد تنگ فقر بحری(?) و احتیاج بخلقست که الفقر سواد
الوجه فی الدارین کنایت از آنست و هرم بفتح ها در انتهای(?) مرتبه پیریست
و مراد اینجا ضعف و سستی که لازم رسیدن باین مرتبه است از قبیل تسمیه لازم
باسم ملزوم نه در کبر(?) صلوة و بر بضم باء و دال و بضم باء و سکون با هر دو وارد(?)
است بمعنی عصب(?) شیء اللهم اهدنا من عندک یعنی هدایت خدای تعالی و بیان

المنة هدایت او بر پنج نوعست در ضمن حدیث بیست و ششم سبق ذکر یافت و مراد
اینجا ما عدای نوع اول و نوع پنجم است وافض علی من فضلک فیض در لغت
بمعنی کثرت و سیلان آبست قال فی القاموس فاض الماء یفیض فیضا و فیضوضة
ای کثر حتی سال یعنی بسیار کن و بسیلان در آر بر من فیض و کرم خود را و کلام از قبیل
استعاره با کنایه است یا تخییل چه تشبیه شده است فیض الکرم در زیاده شدن و سیلان
بآب و اکتفا شده است بذکر مشبه و ذکر افاضه که از ملایمات مشبه به است
تخییل آنست وانزل علی من برکاتک یعنی نازل ساز و فرو فرست بر من از برکتها
و نعمتهای خود تشبیه شده است درین فقره رسانیدن خدای تعالی برکتهای خود را
بما بانزال که عبارت از ایصال چیزی است از بالا به شیب بر سبیل استعاره چه تشبیه
شده است بلندی و شیبی بحسب رتبه به بلندی و شیبی مکانی و استعاره شده
لفظی که از برای آن موضوعست که در معنی استعمال یابد در آن معنی فقبضهن علیهن بیده
ظاهر اینست که ضمیر علیهن راجع بکلمات چهارگانه آخر باشد و ظاهر مراد از تقبیض
را آن بدست شمردن آنها باشد بانگشتان و بهم نهادن انگشتان بواسطه شمردن
آن باشد ما قبض علیها خالکم مراد بخال اینجا مصاحبست عرب گاهی که او را زیاده
نسبت و اختصاص یا سببی بهم رسیده میگویند انا خال هذا الفرس و می تواند بود که
مراد بخال معنی خودش باشد و در واقع عبدالله عباس قرابت نسبیه هذلی بوده باشد
از جانب مادر والله اعلم **حدیث سی و سیوم**
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد

بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از سدیر الصیرفی که از معتمدین
روات امام جعفر صادق ع است و نقل است از زید شحام که گفت روزی در دور خانهٔ
کعبه طواف می نمودم و دست من بدست امام جعفر صادق ع بود و آنحضرت
سرشک بر روی مبارک میریخت و میگفت یا شحام ما رایت ما صنع ربی الیّ
ثم بکی و دعا ثم قال یا شحام انی طلبت الی الهی فی سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن
و کانا فی السجن فوهبهما و خلی سبیلهما یعنی ای شحام میدیدی که چه کرد با من پروردگار
من بعد از آن گریه کردند و دعا فرمودند و گفتند ای شحام بدرستی که من از پروردگار
خود طلب کردم سدیر را و عبد السلام بن عبد الرحمن را که ایشان را بمن بخشد
و ایشان در زندان بودند پس خدای تعالی دعای مرا در معرض قبول و اجابت در
آورده ایشان را بمن بخشید و از زندان رهایی یافتند و کافی است همین حدیث
در مدح او از امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیثی بزرگ که اذا بعث الله
المؤمن من قبره خرج معه مثال یقدمه امامه کلما رای المؤمن هولاً من اهوال
یوم القیمة قال له المثال لا تفزع و لا تحزن و ابشر بالسرور و الکرامة من الله عز و جل
حتی یقف بین یدی الله عز و جل فیحاسبه حسابا یسیرا و یامر به الی الجنة و المثال امامه
فیقول له المؤمن یرحمک الله نعم الخارج خرجت معی من قبری و ما زلت
تبشرنی بالسرور و الکرامة من الله عز و جل حتی رایت ذلک فمن انت فیقول انا السرور
الذی کنت ادخلته علی اخیک المؤمن فی الدنیا خلقنی الله عز و جل منه **شرح**
کلام باعث نظام در ضمن دو بخش **بخش اول** خلاصهٔ کلام امام علیه السلام

هرگاه برانگیزاند خدای تعالی مومنی را از قبر او و بعرصه گاه محشر در آورد و بیرون
می آید با او صورتی که پیش پیش او میرفته باشد و او را دل میداده باشد و از خوف
و هراس آن روز میرهانیده باشد و هرگاه میدید آن مومن هولی را از اهوال قیامت
باو میگفته باشد فزع مکن و اندوه مکن میباش و بشارت یاب بشاد شدن
و نوازش یافتن از جانب خدای عز و جل تا وقتی که بایستد در برابر خدای عز و جل
پس حساب او را آسانی بگذارند و بسوی بهشتش فرمایند و همچنان آن مثال
پیش پیش او میرفته باشد پس بگوید آن مومن باو که رحمت خدای تعالی بر تو باد خوش
همراهی بودی که از قبر من بیرون آمدی و همیشه مرا بشارت میدادی بشاد
شدن و نوازش یافتن از جانب خدای عز و جل تا آنکه دیدم آن را و با آنچه میگفتی
رسیدم بگو که تو کیستی که مصدر این نیکی شدی پس بگوید باو آن صورت
که من سرور و خوشی ام که در دار دنیا بخاطر برادر مومن خود در آورده خلق کرده
است مرا خدای [illegible] که عزیز است و بزرگ از آن سرور و خوشحالی
بخش دوم خرج معه مثال یقدمه امامه مثال بمعنی صورتست و یقدم بضم یا و سکون
قاف ماخوذ است از اقدام در حرب که عبارت از شجاعت و عدم ترس
است یعنی میرهانیده باشد از ترس قوی دل و شجاع میساخته باشد آن صورت
او را و میتواند که بفتح یا بوده باشد بر وزن ینصر ماضی او قدم بفتح دال باشد
همچون نصر بمعنی متقدم یعنی مقدم شود او را چنانچه برین وجهست قوله تعالی یقدم
یوم القیمة و برین تقدیر لفظ امام تاکید خواهد بود نه تاسیس نعم الخارج خرجت معی

من قرّی نعم از افعال مدح است و مخصوص عبدی میخواهد که فاعل آن باشد و مخصوص
عبدی می‌خواهد که فاعل آن باشد و مخصوص بمدح اینجا محذوف است بسبب دلالت
ما بعد آن بر آن و کلام درین تقدیر است که نعم الخارج است و جمله فرجت عنی
که بعد از آن واقع شده مفسّر آنست یا بدل آن و می‌تواند بود که حال بوده باشد
از آن بتقدیر قد یعنی چه خوب بیرون آینده‌ای تو در حالتی که بیرون آمده‌ای با من از
از قبر من انا السرور الذی کنت تدخلینه درین کلام اشارتست باینکه اعمال
در آن نشأه مجسم میشود و در بعضی احادیث وارد است که اعتقادات نیز در
آن نشأه بصورت جسم در می‌آیند پس اعمال صالحه و اعتقادات صحیحه بصورتهای
نورانی نیکو در می‌آیند که دیدن ایشان نیز موجب باعث مسرت و لذت دیگر باشند
و اعمال سیئه و اعتقادات باطله بصورتهای ظلمانی کریه می‌گرایند که دیدن
ایشان نیز باعث حزن و اندوه تمام بوده باشد صاحبان آنرا چنانچه بعضی مفسرین
گفته‌اند در تفسیر آیه کریمه یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت
من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا الخ تا و زمانی بکنید و بترسید از روزی
که بیابد هر کسی آنچه کرده باشد از نیکوی حاضر گردانیده شده نزدیک خود و آنچه
کرده باشد از بدی دوست دارد که میان او و میان آن عمل مسافتی دور باشد
تا نه بیند آنرا که دیدن آن باعث زیادتی حزن او نباشد و نیز مرشد باین معنیست
قوله تعالی یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
و من یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی آن روز که عبارت از روز قیامت باشد

بازگردند مردمان از موقف حساب پراکنده گروه گروه بعضی بجانب راست و
بعضی بجانب چپ تا نموده شوند اعمال خود را پس هر که بعمل آرد هم سنگ ذرهٔ
نیکی به بیند آنرا او هر که بعمل آرد هم سنگ ذره بدی به بیند آنرا و وجه ارشاد
این آیه بدین جزای عمل یا بدیدن آنرا که در صحایف اعمال ضمیر را بعمل راجع
ندانسته حمل کرده است کلام را بر معنی غیر ظاهر و بسیار دور رفته است و در
شرح حدیث نهم بعض سخنان بیشتر ذکر یافت و در بعض احادیث آینده نیز بآن
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وحده العزیز ه ه ه

حدیث سی و چهارم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه از حمزة
بن محمد العلوی از عبد العزیز بن محمد الابهری از محمد بن زکریا الجوهری از شعیب
بن واقد از حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلم که از اصحاب صادق
علیه السلم است از امام جعفر صادق علیه السلم
از آبای بزرگوار آنحضرت از امیر المؤمنین علیه السلم که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله من سمع فاحشة فافشاها فهو کالذی اتاها و من تطول علی اخیه فی غیبة
سمعها فیه فی مجلس رد الله عنه الف باب من الشر فی الدنیا و الاخرة و من
کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه اعطاه الله اجر شهید و من سعی لاخیه فی
حاجة قضاها او لم یقضها خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه و من فرج عن مؤمن
کربة فرج الله عنه اثنین و سبعین کربة من کرب الدنیا و من مشی علی میت

علیه سبعون الف ملک و غفر الله له ما تقدم من ذنبه فان مات ثم حتی ید من
و یحثی علیه التراب کان له بکل قدم نقلها قیراط من الاجر و القیراط مثل جبل احد
شرح هر کس تکاهل کند و بتعویق اندازد حقی را که در ذمه او ثابت باشد
و قال صلی الله علیه و آله من مطل علی ذی حق حقه و هو یقدر علی اداء حقه فعلیه کل
یوم خطیئة عشار **شرح** کلام آنخلاصه آفرینش در ضمن وصیتش **مشتمل** بر خلاصه قول
امیر المؤمنین علیه السلام است که فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر کس
عالم شود بر گناه کسی و بشنود که از و فاحشه صادر شده و در مقام افشای آن
در آمده بر مردم ظاهر سازد مثل آنست که خود بآن اقدام نموده است و کسی که
نیکی کند و منت نهد بر برادر مومن خود بسبب باز گردانیدن غیبت او که هرگاه
غیبت او را در مجلس شنود بر گرداند خدای تعالی هزار باب از بدی را در
دنیا و آخرت و هر کس در مقام کظم غیظ شود و خشم خود را فرو نشاند در حالتی
که قدرت بر انفاذ داشته باشد که مقتضای آن را بعمل آورد بیابد از جانب خدای تعالی
ثواب شهیدی و هر کس سعی کند در بر آوردن حاجات بیماری خواه حاجات
مذکور بر آورده شود و خواه نه بیرون آید از گناهان خود مانند روزی که از
مادر متولد شده و هر کس اندوهی را از خاطر برادر مومن خود رفع کند خدای
تعالی هفتاد و دو اندوه از اندوههای دنیا و آخرت او مرتفع سازد و کسی که نماز
گذارد بر میتی نماز گذارند بر و هفتاد هزار فرشته و بیامرزد خدای تعالی آنچه از
گناهان او گذشته است پس اگر مقام کند در سر قبر او تا او را دفن کنند و بر خاک
سازند قبر او را هر آینه باشد مر او را بهر قدمی که برداشته است قیراطی از ثواب

که آن قیراط هم سنگ کوه احد باشد و فرموده است رسول خدای صلی
الله علیه و آله که هر کس تکاهل کند و بتعویق اندازد حقی را که در ذمه او ثابت باشد
در حالتی که قدرت بر ادای آن داشته باشد بر وی می نویسند بازای هر روز
که آن بگذرد گناه کسی که آن روز زر از صرف گرفتن عشار کرده باشد **مبین** و من
سمع فاحشة مراد بفاحشه هر چیزیست که خدای تعالی از اقدام بآن نهی کرده است
و گاه باشد که اختصاص بزنا داشته باشد بمناهی که قبح آن در نظر عقل و شرع زیاده باشد
و مراد بشنیدن آن اعم از آنست که از ناقل بشنود و یا از فاعل مثل آنکه از کسی بشنود
که دروغ میگوید یا دشنام میدهد یا غیبت میکند در غیر موضعی که مستثنی شده
چنانچه در شرح حدیث سی ام سبق ذکر یافت **مترجم گوید** ظاهر آنست که مراد بشنیدن
مطلق اطلاع بر آن باشد خواه بعنوان دیدن یا از نوشته بر آن مطلع شدن چنانچه
در حدیث سی و یکم در متن تیمم شیئا من التراب بر همین معنی محمول شده بود و من
تطول علی اخیه فی غیبة یعنی فی رد غیبته بحذف مضاف و فی از برای سببیت است
و شاید از اینجا استنباط توان کرد که شنیدن غیبت کسی بقصد آنکه باز گرداند از جایز
باشد و در کلام هیچ یک از علما دیده نشده است که تجویز آن کرده باشد و تجویز
مذکور خالی از قوتی نیست و من کظم غیظا کظم غیظ باز خوردن و فرو خوردن خشم است
اعطاه الله اجر شهید ظاهر این کلام منافات دارد با آنچه مشهور شده است
نقل آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملی است
که تعب و مشقت در اقدام آن بیشتر باشد زیرا که مشقت شهادت ظاهرتر است

از مشقت فرو نشانیدن خشم و ابا باشد که در جواب آن گفته شود که شهید
و فاعل هر حسنه اجر او ده مثل اجر آن عمل است که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
پس میتواند بود که اجر کظم غیظ بعد از آنکه ده مرتبه تضعیف یافته باشد
مثل اجر شهیدی باشد که تضعیف نیافته باشد و باید دانست که در کظم
غیظ و فرو نشاندن خشم ثواب بسیار حاصل است و همیشه شعار رسل و اولیا
بوده است و روایت کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از
امام زین العابدین علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
احب السبل الی الله عز و جل جرعتان جرعة غیظ ترد بحلم و جرعة مصیبة ترد بصبر
یعنی فرموده است رسول خدای تعالی در کشیدن دو جرعه است جرعه خشمی که بر
گردانند آن را بحلم و جرعه مصیبتی که باز گردانند آن را بصبر و روایت کرده است از امام
محمد باقر علیه السلام که من کظم غیظا و هو یقدر علی امضائه حشی الله قلبه امنا و
ایمانا یعنی کسی که فرو نشاند خشم خود را در حالتی که قدرت داشته باشد بر عمل کردن
بمقتضای آن پر سازد خدای تعالی دل او را از ایمنی و گرویدن بحق و بطریق اهل
سنت و شیعه روایت شده است از امام زین العابدین علیه السلام که روزی
وضو میساختند و کنیزی ایستاده بود و آب بر دست مبارک ایشان میریخت
که ناگاه ابریق از دست او افتاده و بر روی حضرت آمده روی مبارک ایشان
را مجروح ساخت پس امام علیه السلام سر مبارک خود را بالا کردند و بجانب
آن کنیز از روی خشم نظر کردند در ساعت آن کنیز خواند که والکاظمین الغیظ حضرت

فرمودند فرو نشاندم خشم خود را بعد از آن بروی خواند که والعافین عن الناس
فرمودند عفو کردم و از گناه تو در گذشتم پس تتمه آیت را خواند که والله یحب
المحسنین حضرت فرمودند انت حرة لوجه الله یعنی تو آزادی از مال من در راه
خدای تعالی و نقل است از ابی ذر غفاری رحمه الله که شخصی در مقام درشتی
با او شد و دشنام بسیار باو داد و او شیوه حلم و بردباری پیش گرفته باو گفت
ای برادرزادهٔ من بدر رستی که مرا در پیش عقبه صعبی است اگر از آن نجات یابم
آنچه تو مرا گفتی نقصان من نخواهد کرد و اگر نجات نیابم و بتوبه آن گرفتار
شوم پس من بدتر باشم از آنچه تو گفتی خرج من ذنوبه ذنوب بضم ذال نقطه
دار جمع ذنب است بفتح ذال و سکون نون بمعنی گناه و فعل آن اذنب می آید قال
فی الصحاح الذنب الجرم و قد اذنب الرجل و بیرون آمدن از گناه از قبیل استعاره
است چنانچه در شرح حدیث و هم از پیش رفت و من مطل علی ذی حق حقه مطل
تعویق و تعلل در ادای حق است و تاخیر آن از وقتی بوقتی و حق اینجا شامل است حق مالی
و غیر مالی را از حقوق الناس و حقوق الله چنانچه داخل است در آن تاخیر در
اخراج زکات و ادای حج بعد از وجوب و تاخیر نماز از وقت خود و آنچه مانند
آن باشد خطیئة عشار بفتح عین بی نقطه و شین مشدده نقطه دار بمعنی تعشار
است ماخوذ است از تعشیر که بمعنی گرفتن عشر است از مال مردم بحکم ظالم

حدیث سی و پنجم

روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی

ازجمیع از اصحاب ما کہ از آنجملہ علی بن ابراهیم است کہ چنانچہ سبق ذکر یافت از ثقات
معتمد است از احمد بن محمد بن خالد از اسمعیل بن مهران بن محمد بن ابی نصر السکونی
الکوفی کہ از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است و در کتب رجال تصریح بثقه
بودن او شده و اسم او خالد بن سعید الکوفی است از ابان بن تغلب که
بسعادت خدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام
استسعاد یافته است و از هر سه ایشان حدیث روایت کرده است و در هر فن
خصوصا فنون عربیت و قرآت و فقه مهارت تمام داشته چنانچه قراءت
علیحده میان قرا بنام او اشتهار یافته و چند جلد کتاب تصنیف داد و علمای
رجال ثقه و جلیل القدرش میدانند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است
که باو گفت اجلس فی مسجد المدینه و افت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی
مثلک یعنی بنشین در مسجد مدینه و فتوی ده مردم را که من دوست میدارم که
دیده شود در میان شیعه من مثل تو مردی و چون خبر فوت او بامام جعفر صادق
علیه السلام رسید گفت اما و الله لقد اوجع قلبی موت ابان یعنی بخدا قسم که دل
مرا بدرد آورد مردن ابان روح الله روحه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه
السلم که گفت لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله قال یا رب ما حال المؤمن
عندک قال یا محمد من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة و انا اسرع شیء الی
نصرة اولیائی ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی وفات المؤمن یکره
الموت و اکره مسائته و ان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی و لو صرفته الی غیر ذلک

لهلک و ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر و لو صرفته الی غیر ذلک لهلک و ما یتقرب
الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته
کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی
یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سالنی اعطیته شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز
و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه چون
که پیغمبر صلوات الله علیه و آله بجانب آسمان عروج فرمود چون بموقف مکالمه
پروردگار جل برهانه رسید گفت ای پروردگار من چیست حال مومن نزد تو و قدر
و منزلت او پیش تو تا چه مرتبه است از جانب حضرت عزت خطاب در رسید که ای
محمد کسی که خواری رساند بدوستی از من بدرستی که مثل آنست که بیرون آمده باشد
بمن بقصد جنگ و شتاب من در یاری دادن دوستان خود از همه کس
بیشتر است و تردد نکرده ام هرگز در چیزی که من فاعل آنم مثل ترددی که در وقت وفات
مومن مرا دست میدهد زیرا که او را ناخوش می آید مردن و مرا ناخوش می آید
ناخوش آمدن او و بدرستی که از بندگان من بنده ایست که صلاح
حال او نیست مگر توانگری اگر گردانم او را از آن حال و درویش سازم هر آینه
هلاک میشود و بدرستی که از بندگان من بنده ایست که صلاح حال او نیست مگر درویشی
اگر بگردانم او را از آن حال و توانگر سازم او را هر آینه حال او بهلاکت میرسد و نزدیک
نمیشود بمن بنده مومن بسبب چیزی که دوست تر دارم آنرا از چیزهای که واجب
گردانیده ام بر او اقدام بآن را یعنی اقدام بواجبات را از همه چیز دوست تر میدارم

وازهمه چیز بیشتر باعث نزدیکی بمن میشود و بدرستی که او باید نزدیکی جوید بمن باعمال
سنتی نیز تا من دوست دارم او را پس چون دوست داشتم او را هر آینه گوش
میشنود و زبان او میگردم که بآن سخن میگوید او خواهم بود که باو میشنود و چشم او خواهم بود که بآن میبیند چیزها را اگر دعا کند
بمن اجابت میکنم دعای او را و اگر چیزی طلبد از من باو میدهم پیش دوم لما اسری
بالنبی صلی الله علیه وآله اسری بصیغه مجهول مشتق است از سری بضم سین بر وزن
هدی بمعنی سیر در شب قال فی الصحاح سریت سری ومسرا واسریت بمعنی اذا سرت
لیلا ویقال اسراه واسری به مثل اخذه واخذ به وتقیید آن بشب که در آیه کریمه سبحان
الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی واقع شده است بواسطه
آنست که تنکیر آوردن لیل دلالت کند بر کمی مدت آنشب روی با آنکه مسافتی که میان
مسجد الحرام و مسجد الاقصی بود چهل شبه راه بوده قال المومن عندک مراد بحال مومن
انجا چنانچه در حدیث اول نیز فهم آن شد قدر و منزلت اوست من اهان لی ولیا
مراد بولی اینجا دوست است و مراد بمبارزت او بمحاربه بظاهر ساختن محاربه ظاهر ساختن
و تصدی جنگ اوست ما ترددت فی شیء انا فاعله ذکر تردد اینجا بر سبیل استعاره است
چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد وجمله اسمیه انا فاعله صفت شیء است واسم فاعل
در آن یعنی لفظ فاعل در انا فاعله میتواند بود که بمعنی حال باشد یعنی در شیء که الحال
من بفعل آورنده ام ومی تواند که جمله حالی باشد که بیان حال مومن میکرده باشد یعنی
مثل تردد من در وفات بنده مومن در حالتی که او موت را مکروه میدارد در مرگ او
و من مکروه میدارم مکروه داشتن او را الخ تتمه حمل بر استیناف اولیت و مناسب

آنمقام

آنمقام چنانچه مخفی نیست متبادر است ومساءة بر وزن سلامت مصدر میمی است از
ساء یسوء بمعنی فعل ما یکره وان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی قاعده نحوی تقاضای
آن میکند که من موصول درین فقره اسم ان باشد وجار و مجرور خبر ان مقدم بر
اسم ان تا نیتش بر آن تقدیر معنی کلام اینچنین میشود که بدرستی که کسی که صلاح حال او نیست
مگر در توانگری از بندگان منست وظاهر است که غرض اخبار از بنده بودن او نیست
بلکه بنده بودن او معلوم است ومقصود اخبار حال اوست با آنکه صلاح حال او در غناست
پس اولی آنست که جار و مجرور را اسم ان بگیریم واسم موصول را خبر تا معنی
اینچنین شود که بدرستی که از جمله بندگان من بنده ایست که نیست صلاح او مگر در
توانگری وغرض خبر دادن از حالی باشد که صلاح وی در آنست نه خبر دادن از حالی
کسی که صلاح او در توانگری است با آنکه از بندگان من است واینمعنی که موصول خبر
باشد وظرف اسم اگرچه مخالفت دارد با آنچه متعارف ارباب نحو است اما مثل آن در
معرض تجویز بعض مفسرین در آمده چه میر سید شریف در حاشیه کشاف جایی که
تفسیر آیه کریمه ومن الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر میکند چون بنا بر آنچه
متعارف علمای نحو است که در مثل این ترکیب می باید ظرف خبر باشد و موصول اسم
می باید غرض اخبار حال گوینده کلام مذکور باشد با آنکه از جمله ناس است گفته است اگر
گویند که فایده نیست در خبر دادن از حال گوینده کلام مذکور با آنکه از جمله ناس است
پس این کلام چون صحیح تواند بود جوابش آنست که فایده اخبار مذکور تنبیه بر آنست
که صفات مذکوره منافی انسانیت است چنانچه کسی که متصف بآن باشد سزاوار آنست

که از آن نیست او خبر دهند و تعجب نمایند که با وجود آن نیست متصف بآنست بعد از آن
جواب مذکور را رد کرده است بآنکه مثل این ترکیب در بعض جاها واقع است که گنجایش
این توجیه نیست و مقصد نشده است در آن مگر خبر دادن از آنکه ایشان چنین طایفه هستند
که باین صفت و این صفات اتصاف دارند مثل قوله تعالی من المؤمنین رجال
صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر که در باب جمعی
نازلست از صحابه کرام که نذر کرده بودند که چون در معرکه ملازم رکاب حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه وآله باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله
بر بندند تا بمرتبه شهادت فایز شوند از پای ننشینند و معنی آن والله اعلم
آنست که از مؤمنان مردانی هستند که راست کردند آنچیز را که عهد بستند با خدای آن
که ثبات بر قتال است و کوشش نمودن در تحصیل رضای ایزد متعال پس از ایشان
کسی هست که وفا کرد به نذر خود و کارزار کرد تا شهید شد مثل حمزه و مصعب و انس
رضی الله عنهم و از ایشان کسی هست که انتظار آن می برد مثل عثمان و طلحه و بعضی
دیگر از ایشان چه ظاهر است که صفات مذکور درین آیه منافات با بیان ندارد
تا بران معنی حمل توان کرد پس اولی آنست که مضمون جار و مجرور را مبتدا سازیم بگوییم
معنی کلام آنست که بعضی از ناس یا بعضی از مؤمنین متصف باین صفات اند و مطمح
فایده ذکر صفات مذکوره باشد از برای ایشان و استبعادی نیست در آنکه ظرف
بعد از تاویل معنی آن مبتدا واقع شود انتهی ترجمه کلامه و چون این معنی در معرض انکار
و تردد بود مناسب نمود که آن تاکید یابد اگر گویند مخاطب درین کلام حضرت

مقدسه

مقدسه نبوی بودند صلوات الله علیه وآله و هیچ شکی نیست که ایشان ترددی
نداشتند در آنکه افعال الهی مبتنی بر حکمت و مصلحت حال عباد است پس چه احتیاج بتاکید
بود جوابش آنست که در امثال آن خطابهای که در قرآن واقع است اگرچه مخاطب
حضرت رسول است صلوات الله علیه وآله اما غرض اخبار امت است بآن
از قبیل اسمعی یا جاره که گاهی که می خواهند معنی را بکسی بشنوانند و خطاب باو نکنند آن
مثل میزنند یعنی بشنو ای همسایه که چه میگوییم و غرض شنیدن اهل خانه است و اکثر
خطابها که از جانب حضرت عزت بجانب انبیا صلوات الله علیهم واقع شده
ازین قبیل است و هیچ شکی نیست که اکثر مردم را در مثل این چیزی تردد خاطر حاصل
است بلکه بعضی از ایشان انکار نموده اند و قایل آن نیستند لو صرفته الی غیر ذلک
لهلک جدا کرده اند حضرت اینجا جمله شرطیه را از جمله صله که سابق بر آنست و بواو عطف
میان ایشان جمع نکرده اند بواسطه آنکه این جمله کاشفه و مبین آنست زیرا که
هلاک دین در روشنی بودن مبین این معنی است که صلاح دین درو است اگر نیست
پس میان ایشان نهایت اتصال بوده باشد و اما آنچه در حدیث بیست و ششم
گذشت که عطف شده بود مثل این جمله شرطیه بر جمله صله بواو و عبارت حدیث این
بود که ان من عبادی لا یصلحه الا الفقر ولو اغنیته لافسده ذلک الی آخره بنا بر
ملاحظه معنی بود که حصول فساد امریست مغایر عدم اصلاح و در تحت جنس آن
مندرج نیست و علمای معانی و بیان تصریح کرده اند بآنکه دو جمله که میان ایشان از جهتی
نهایت اتصال باشد که موجب فصل و جدا کردن ایشان از یکدیگر است گاهست

که میان ایشان از جهتی دیگر انقطاع و مغایرت ملاحظه میشود و عطف میکنند
یکی را بر دیگری و حرف عطف در میان در می آورند تا میانه باشد نسبت ایشان
میان کمال اتصال و کمال انفصال بمعنی که مفسرین در تفسیر آیه کریمه یسومونکم
سوء العذاب یذبحون ابناءکم گفته اند که سبب آنکه در سوره بقره برین وجه واقع
و در سوره بقره برین وجه واقع است و در سوره ابراهیم برین وجه که و یذبحون
ابناءکم بعطف یذبحون بر یسومونکم آنست که درین سوره ملاحظه آن شده است
که ذبح کردن فرزندان بیان عذاب کردن ایشان است و تفسیر عذاب میکند
و در سوره ابراهیم ملاحظه آن شده است که ذبح کردن فرزند مرتبه اش فوق مرتبه
عذاب است و شدت آن زیاده است بر آن پس گویا جنس او مغایر است با جنس
عذاب و در تحت جنس مندرج نیست و ما یتقرب الی عبدی بشیء احب الی مما
افترضت علیه این کلام صریح است در آنکه افعال واجب را ثواب زیاده است بر
افعال سنت چنانچه عنقریب بتفصیل بیان خواهد شد و عموم موصول شامل است
واجب بالاصاله را و واجبی که مکلف خود بنذر یا یمین و امثال آن بر خود واجب
کرده باشد اگر گویند مدلول این کلام آنست که غیر واجب نزد خدای تعالی دوست تر
نیست از واجب نه آنکه واجب دوست تر است از غیر واجب تا صریح در آن معنی باشد
تا صریح در آن معنی باشد که مذکور شد چه لیکن باشد که هر دو مساوی یکدیگر باشند
جوابش آنست که آنچه ارباب لسان ازین کلام می فهمند زیادتی مرتبه واجب است
بر غیر واجب چنانچه اگر گفته شود که در شهر کسی بهتر از زید نیست کسی از آن نخواهد فهمید مگر

ایمنی

ایمنی را که زید از جمیع اهل شهر بهتر است نه آنکه بهتر از وی کسی در شهر نیست و می تواند بود
که مساوی او باشد و اراده کردن ایمنی از مثل این کلام در اکثر زبانها شایع است و لا یزال
یتقرب الی بالنوافل حتی احبه نوافل جمع نافله است و مراد بنافله هر عمل غیر واجبی
است که خالص برای خدای تعالی بعمل آید خواه نماز باشد و خواه غیر نماز و تخصیص آن
بنمازهای سنتی که در زبانها دایر است عرف جدید است و موافق معنی لغوی نیست و
اصطلاحی از اهل شرع بر آن نشده است و معنی دوست داشتن خدای تعالی مر بنده را
آنست که حجاب بیگانگی را از پیش دل او بردارد و تمکین دهد او را که بر بساط قرب
و آشنایی او پردازد زیرا که امثال این صفات را که بخدای تعالی نسبت میدهد
چنانچه از پیش رفت باعتبار اثر و فایده است که بر آن صفات مترتب است نه باعتبار
مبادی آن صفات مترتب است نه باعتبار مبادی آن صفات و علامت دوستی
خدای تعالی مر بنده را آنست که توفیق دهد او را که قطع تعلق از دار غرور نموده بعالم
نور که عبارت از عالم انس بخدا و آشنایی اوست عروج نماید و از آنچه غیر
اوست بالکلیه بریده شود و چنان شود که جمیع فکرها و خیالات او یکی شود و بعد
و دوری از میان او و خدا برداشته شود و چنان شود که جمیع فکرها و خیالات او
یکی شود و بعد و دوری از میان او و خدا برداشته شود و بعضی از ارباب عرفان
گفته اند که اذا اردت ان تعرف مقامک فانظر فیما اقامک یعنی چون خواهی
که مرا بدانی مقام خود را از پروردگار خود در نزد او آنچه ترا بر پای داشته است در آن
فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به باید دانست که صوفیه و ارباب قلوب را درین

مشام بخان روح افزا و اشارتهای غمزه که مشام جان از استشمام روایح آن معطر
و قالب بیجان از شنیدن آن روان پرور جانبخش دریافتن معنی آن هر کسی را میسر نیست
و فهمیدن آنچه از آن مرادست هر کسی را مقدور نی بلکه بی مقصود و از آن نتوان
برد مگر کسی که احشای خود را با آتش تعب در ریاضت در اندازد و تن خود را در بوته
تعب و محنت گدازد و از غش تعلقات پاک سازد و خود را بریاضت و تصفیه
باطن بمشرب ایشان آشنایی دهد و بمطلب ایشان مربوط سازد اگر کسی که بی رمز
ایشان شوند بر در مشرب ایشان آشنا شوند شد و اسطه گرفتاری بحظوظ فانیه
دنیه و در افتادن در لذات مناهیه دنیه او را از شنیدن این کلمات خطری
عظیم است در افتادن بظلمات زندقه و الحاد و گرفتار شدن بمهالک حلول و
اتحاد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اما آنچه بیان میکنیم مقصود ایشان را
ازین کلمات و خطابها زیم مطلوب ایشان را ازین فقرات بر وجهی که فهم
آن بر تو آسان شود و بی برون معنی آن بر تو مشکل نماند و میگوییم این سخن کنایه
از نهایت قرب و نزدیکی بنده است بمعبود و بیان غلبه و تسلط محبت الهی
بر ظاهر و باطن و نهان و آشکار و مراد حضرت عزت تعالی و عده العزیز
و الله اعلم آنست که من چون دوست داشتم بنده را از بندگان خود میکشانم
او را بمقام الفت و موانست خود میرسانم او را بعالم آشنایی و اتصال با خود
و چنان میکنم که فکر او همه مستغرق دریای اسرار ملکوتی گردد و حواس او حیران
انوار جبروتی شود پس غایت ورزد در مقام قرب من اقدام جرأت

او د ممزوج شود محبت و دوستی من برگ و پی و گوشت و خون او تا آنکه خود را
از خود غایب بیند و حواس و قوای خود را در میان نه بیند پس بجذب دوستی
من پرده مغایرت را در هم درد و با آتش محبت من خرمن دویی را در هم سوزد
و بگوید **نظم** جز نظر و فکر دل و در زبانم ** یار است و همین یار و همین یار
دگر هیچ ** تا آنکه چنان شود که گوش او سوای ذکر من نشنود و چشم او غیر از من نبیند
بلکه گوش و چشم خود را من پندارد و چنانچه شاعر گوید **نظم** جنونی فلک لا اطیق
و ما زی ملک لا اکتوا ** فانت السمع و الابصار و الارکان و القلب ** و یده
التی یبطش بها یبطش بکسر طاء و ضم طا هر دو آمده بمعنی باخذ و در اصل از بطش
بمعنی اخذ بعنف و تعدی ماخوذ است و بباید دانست که این حدیث از احادیث
صحیح است و چنانچه بطریق شیعه نقل آن بصحت رسیده در میان اهل سنت نیز شهرت
تمام دارد و ایشان نیز باندک تغیری در صحاح خود آورده اند و برین وجه
از سید صلوات الله علیه و آله روایت کرده اند که ان الله تعالی قال من عادی
لی ولیا فقد اذنته بالحرب و ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت
علیه و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی
یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها ان سألنی
لاعطینه و ان استعاذنی لاعیذنه و ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی
قبض نفس المؤمن یکره الموت و اکره مسائته و لا بد له منه یعنی کسی که دشمنی کند
با دوست من بتحقیق که او ان مید بیم بحرب او یعنی او را در معرض حرب خود در می آرم

ونزدیک میشود بمن بنده من بچیزی که نزد من دوست تر باشد از آنچه واجب ساختم
آنرا بر او و همیشه نزدیکی می کند بنده من بسوی من باعمال نفلی تا آنکه دوست دارم
او را پس چون دوست داشتم او را گوش او میشوم که بآن می شنود و چشم او
میشوم که بآن می بیند و دست او میشوم که بآن میگیرد و ~~پای او میشوم که بآن میگیرد~~ و پای
او میشوم که بآن راه میرود و هرگاه از من چیزی طلبید باو عطا میکنم آنرا و هرگاه پناه
میبرد بمن پناه میدهم او را بخود و تردد نکرده ام هرگز در چیزی که من فاعل آن باشم
مثل ترددی که مرا دست میدهد در وقت گرفتن نفس مومن که ناخوش می آید مرگ
او را و مرا ناخوش می آید ناخوش آمدن مرگ او و او را گریزی از آن نیست نمایش
اول نسبت تردد خاطر بخدای تعالی که این حدیث متضمن آنست چنانچه مخفی نیست
محتاج بتوجیه و تاویل است و بر چند وجه تاویل کرده اند اول آنکه در کلام حرفی
تقدیر شده باشد و تقدیر کلام این باشد که لو جاز علیّ التردد ما ترددت فی
شیء یعنی اگر بر من تردد آمد و شد خاطر روا می بود در تردد خاطر نمیداشتم هرگز در چیزی
مثل تردد آمد و شد خاطری که در وفات مومن میداشتم دوم آنکه چون عادت
بر این جاری شده است که در میانه کسی که اکرام و عزت او در لازم داند و خاطر را
تعلقی باو باشد مثل دوست نزدیک و یار موافق تردد بهم رسد و در میانه کسی که
او را نزد او اینقدر قدر و منزلت نباشد مثل دشمن و مار و عقرب و امثال آن تردد
خاطر بهم نرسد بلکه چون بخاطر کسی گذرد که بدی باو رسید در خاطر جای می یابد با آنکه
ترددی و آمد شدی خاطر را دست دهد می تواند بود که تعبیر کند از توقیر مر

اکرام

و اکرام او بحصول تردد در حال مساءت او از خواری و مذلت او و بعدم حصول تردد
در آن حال پس بنابرین میتواند بود که مراد حضرت عزت تعالی شانه ازین کلام
والله اعلم آن باشد که هیچ کس از مخلوقات مرا نزد من قدر و منزلت و حرمتی
نیست مثل قدر و منزلت بنده مومن و حرمت او و کلام از قبیل استعاره تمثیلیه
بوده باشد که معنی آن در ضمن شرح بعض احادیث سابقه بسبق ذکر یافته است
سیم در حدیث وارد است از طریق خاصه و عامه که خدای تعالی در وقت
احتضار بنده مومن ظاهر میسازد برو از لطف و نوازش و بشارت بنعیم
بهشت و امثال آن آن قدر که کراهت مرگ از طبیعت او زایل میشود و او را رغبت
تمام باشتغال ازین عالم فانی بعالم باقی بهم میرسد پس کم میشود بسبب آن ایذا
و تشویش او از الم مرگ و مصاعب آن و چنان میشود که او را نهایت رضا
بمردن بهم میرسد ~~که او را نهایت رضا بمردن بهم میرسد~~ و رغبت تمام
بآن حاصل میشود پس تشبیه کرده است خدای تعالی این معامله را بمعامله کسی که
اراده کرده باشد که المی برساند بدوست خود بقصد آنکه در عقب آن نفع عظیم
باو عاید شود پس تردد داشته باشد در آنکه بچه نحو این الم را باو برساند
که باو آزار بسیاری نرسد و همیشه مرغبات و محسنات میکشیده باشد و نفعی که آن
الم در عقب دارد ذکر میکرده باشد تا آنکه او را بآن رغبت تمام بهم رسد و
الم مذکور را از جود راحت انگارد و درین صورت نیز کلام از قبیل استعاره
تمثیلیه خواهد بود نمایش دوم بیان باشد که توهم منافات و تخالف میشود میان

این حدیث و امثال این احادیثی که دلالت دارند بر آنکه مومن خالص را مردن
ناخوش می آید و رغبت تمام بحیات دارد و میان آنچه از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله روایت شده است که من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره
لقاء الله کره الله لقاءه یعنی کسی که دوست دارد لقای خدا را که بعد از مفارقت
روح میسر خواهد بود دوست میدارد خدای تعالی نیز لقای او را و کسی که ناخوش
آید او را لقای خدای تعالی و بمرگ رغبت ننماید خوش ندارد خدای تعالی او را لو
بزار میشود از وجه حدیث مذکور بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه مومن خالص
کراهت از مردن نمیدارد و بلکه همیشه نهایت رغبت و میل بآن میدارد و بواسطه
رغبت و دوستی که بلقای الهی دارد و میداند که آن بدون مردن حاصل نمیشود
چنانچه از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که میفرموده اند که ان
ابن ابی طالب انس بالموت من الطفل بثدی امه یعنی بدرستی که پسر ابو طالب
را موانست و الفت بمرگ بیشتر است از موانست و الفت طفل به پستان مادر
خود و نیز فرموده اند در وقتی که ضربت ابن ملجم ملعون را متحمل شدند که فزت
و رب الکعبه یعنی فوز یافتم و بنعیم ابدی رسیدم به پروردگار کعبه قسم و شیخ
شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری از این اشکال برین وجه جواب گفته است
که دوستی لقای الهی مقید بوقتی دون وقتی نیست پس میتواند بود که دوستی مذکور
در حال احتضار و هنگام مشاهده آنچه مطلوب او است باشد چنانچه در حدیث
~~شده است در طریق ابن ابی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند ابن~~

از بدن و

~~در صحاح احتضار و هنگام مشاهده آنچه مطلوب او است باشد چنانچه در حدیث~~
شده است در طریق ابن ابی از امام جعفر صادق علیه السلام و روایت کرده اند ایشان نیز
در صحاح خود از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که آنحضرت فرموده اند من احب
لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه قیل یا رسول
الله انا لنکره الموت فقال لیس ذلک و لکن المومن اذا حضره الموت بشر
برضوان الله و کرامته فلیس شیء احب الیه مما امامه فاحب لقاء الله و احب
الله لقاءه و ان الکافر اذا حضره بشر بعذاب الله فلیس شیء اکره الیه مما امامه
کره لقاء الله فکره الله لقاءه یعنی کسی که دوست دارد لقای الهی را حضرت
عزت نیز دوست میدارد لقای او را و کسی که ناخوش آید او را لقای خدای
تعالی خدای تعالی نیز ناخوش میدارد لقای او را گفت شخصی که ای رسول خدای
بدرستی که ما همه ناخوش میداریم مرگ را و بآن رغبت نمیداریم پس حال ما چون
خواهد بود حضرت فرمودند مراد مرگ نیست و لیکن مومن را چون وقت
احتضار و حال نزع روح در رسد بشارت میدهند او را برضای الهی و ثواب
خدای تعالی او را بدخول بهشت و آمرزش گناهان پس او را در آن حال هیچ چیز را
دوست نخواهد داشت و لقای خدای تعالی را دوست خواهد داشت و خدای
تعالی لقای او را و کافر را چون وقت احتضار در رسد خبر میدهند او را بعذاب
الهی که از برای او مهیا و آماده شده است پس هیچ چیز نزد او دشمن تر نخواهد بود
از آنچه در پیش او است پس مکروه خواهد بود بر او لقای خدای تعالی و مکروه خواهد داشت

خدای تعالی نیز لقای او را و بعضی گفته اند که مرگ نفس لقای الهی نیست پس مکروه بودن
آن بواسطه زیادتی آنچه که لازم آن است مستلزم کراهت لقای خدای تعالی نیست
و این ظاهر است و نیز دوستی خدای تعالی موجب تحصیل استعدادی میشود مر
لقای او را مثل قیام باعمال صالحه و مبادرت بر دار نیک که فمن کان
یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و این معنی لازم دارد کراهت مرگ را چه
باعث انقطاع عمل صالح میشود و انجام این حدیث چنانچه از ترجمه اش ظاهر شد
صریح است در آنکه واجب افضل است از سنت و در اقدام بآن ثواب بیشتر
است و شیخ شهید علیه الرحمه و بعضی دیگر از علما چند موضع را از آن استثنا
کرده اند که در آن موضع سنت افضل است از واجب اول ابرای ذمه مفلس از قرضی که
بر ذمه او باشد چه آن سنت است باتفاق و مهلت دادن او گاهی که افلاس
او ثابت باشد واجب و حال آنکه ابرا افضل است از امهال و ثوابش بیشتر
دوم پیشی گرفتن در سلام چه آن افضل است از جواب دادن سلام و حال
آنکه جواب سلام واجب است و سلام سنت سیوم اعاده کردن نمازی که تنها
گذارده شود گاهی که جماعت منعقد شود چه ثواب آن چنانچه حدیث بآن
ناطق است بیست و هفت درجه از ثواب نماز تنها در پیش است و حال آنکه اعاده
سنت است و آن واجب چهارم نماز کردن در اماکن شریفه مثل مساجد و حرم
مدینه و روضات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه ثواب آن
با آنکه نماز گذاردن در آن اماکن سنت است بیشتر از نمازی که در غیر آن گذارند

پنجم خشوع و تانی در نماز سنت است با آنکه تجویز کرده اند که جهت آن ترک کند سرعت
مبادرت بنماز جمعه را که واجب است اگر چه چنان شود که بعضی از نماز جمعه از و
فوت شود و نتواند آن را اتمام اعرابه دریافت و در استثنای بعضی ازین
مواضع از حکم مذکور جای مناقشه و در حاشیه برین وجه بیان شده که در مو
ضع اول میتوان گفت که واجب ترک مطالبه بیش است خواه در ضمن ابرا
متحقق شود و خواه در ضمن امهال پس ابرا فرد واجب باشد مثل امهال نه سنت
و همچنین در موضع چهارم گذاردن واجب است خواه در مواضع مذکور واقع
شود و خواه در غیر آنها پس گذاردن در آن موضع فرد واجب باشد که بر فرد دیگر
رجحان دارد نه سنت نهایتش تخصیص امکان بنماز سنت باشد و آن لا نسلم
که از واجبی افضل باشد و در وجه سیوم گفته است جایز است که نماز اعاده
را بنیت وجوب کند پس میتواند بود که زیادتی ثواب مذکور گاهی باشد که بنیت
وجوب گذارده شود و هیچ سنگ نیست که بعد از نیت وجوب واجب خواهد
بود نه سنت نهایتش قصد کردن وجوب امری که استحباب آن معلوم باشد
خالی از اشکالی نیست والله اعلم بحقایق الامور

حدیث سی و ششم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن
علی بن بابویه از محمد بن القسم ماجیلویه از محمد بن علی الصیرفی از نضر
بن مزاحم منقری که از ممدوحین رجال است از عمرو بن سعد از فضیل بن

بحدیث صحیح از کمیل بن زیاد النخعی الیمنی که گفت کنت مع امیر المؤمنین علیه السلام فی مسجد الکوفة

وقد صلینا عشاء الآخرة فاخذ بیدی حتی خرجنا من المسجد فمشی حتی خرج الی ظهر الکوفة

لا یکلمنی بکلمة فلما اصحر تنفس الصعداء ثم قال یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها

احفظ عنی ما اقول لک الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل النجاة وهمج رعاع

اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق

یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک وانت تحرس المال والمال تنقصه النفقة

والعلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله به یکسب الانسان الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد

وفاته یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة و

امثالهم فی القلوب موجودة آه آه ان ههنا واشار علیه السلام بیده الی صدره

لعلما جما لو اصبت له حملة بلی اصبت لقنا غیر مامون علیه یستعمل آلة الدین فی الدنیا

ویستظهر بحجج الله علی خلقه وبنعمه علی عباده او منقادا للحق لا بصیرة له فی احنائه

ینقدح الشک فی قلبه باول عارض من شبهة الا لا ذا ولا ذاک او منهوما باللذات

سلس القیاد للشهوات او مغرما بالجمع والادخار لیسا من رعاة الدین فی شیء

اقرب شیء شبها بهما الانعام السائمة کذلک یموت العلم بموت حاملیه اللهم بلی لا تخلو

الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله وبیناته

واین اولئک اولئک والله الاقلون عددا الاعظمون خطرا بهم یحفظ الله عز وجل

حججه وبیناته حتی یودعوها نظراءهم ویزرعوها فی قلوب اشباههم

هجم بهم العلم علی حقائق الامور وباشروا روح الیقین واستلانوا ما استوعره المترفون

قال

یزکو

والعلم یزکو علی الانفاق یا

الا لا ذا ولا ذاک

خائف

لم ذا

وانسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی

اولئک خلفاء الله فی ارضه والدعاة الی دینه آه آه شوقا الی رؤیتهم ثم نزع

یده من یدی وقال انصرف اذا شئت شرح کلام بلاغت نظام در ضمن

آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه کلام کمیل بن

زیاد رضی الله عنه آنکه در خدمت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بودم در مسجد

کوفه در حالتی که گذارده بودیم نماز خفتن را پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست مرا

گرفتند روان شدیم تا آنکه بیرون آمدیم از مسجد و حضرت امیر علیه السلام همچنان میرفتند

تا آنکه به پشت کوفه برآمدند و درین مدت با من یک کلمه سخن نکردند پس چون بصحرا

در آمدند نفسی از روی حزن برآوردند مرا در معرض خطاب در آوردند فرمودند

ای کمیل بدرستی که این دلها ظرف هاییست مر علوم و معارف را پس بهترین

آنها دلیست که گیرنده تر و نگاهدارنده تر باشد یاد گیر از من آنچه میگویم بتو بدرستی که مردم

بر سه قسم اند دانشمند خدایی و آموزنده علوم بقصد حصول نجات و ریسکاری در

آخرت و کمی چند عوام که پیرو اند از ضعف عقیده خود او از هر شبانی را که بواسطه

راندن گوسفندان میکند کنایه از آنکه هر کس ایشان را ابی بخواند تابع او میشوند و حالت

این ندارند که محق را از مبطل تمیز کنند مایل میشوند از سمت استقامت بهر بادی که

بر ایشان میوزد دور و شنی نمی گیرند بنور علم و دانش و پناه نمی برند برکن استوار که

~~علم و دانش~~ و پناه نمی برند برکن استوار که علم و دانش است ای کمیل علم بهتر از مال

است زیرا که علم نگاهبانی تو میکند و تو نگاهبانی مال می باید کرد و مال نفقه کردن کم

میشود و علم بنفقه کردن زیاده میشود ای کمیل علم طاعتیست که اطاعت کرده میشود
بآن خدای تعالی و حاصل میکند مرات پر از اطاعت در ایام حیات او یعنی باعث این
میشود که او اطاعت خدای تعالی کند یا مردم اطاعت او نمایند و نیکنامی و مدح و
ستایش را بعد از وفات او ای کمیل ذخیره کنندگان مال مردند و علما پایدار فضل
خود همچنان باقی اند و باقی خواهند بود مادام که دنیا باقیست بدنهای ایشان در میان
نخواهد بود اما مثالهای ایشان در دلها جا خواهد داشت آه آه بدرستی که اینجا اشارت
کرد حضرت امیر علیه السلام بدست مبارک بسینه خود هر آینه علمی بسیار مخزون است
اگر می یافتم جمعی را که حالت برداشت آن داشته باشند یعنی اگر می یافتم هر آینه بذل
میکردم بایشان ولیکن نمی یابم آن چنان کسی که بواسطه آن مرخواهم بلی یافت میشود
بواسطه تحمل آن فهیم زیرکی که محل اعتماد نیست بکار در دنیا آنچه در دین بکار می آید
برد و تفوق و برتری مجوید بسبب دلایلی که در معرفت خدا حاصل کرده است و
بسبب نعمتی که از جانب خدای باو رسیده بر بندگان او یا کسی که مطیع و منقاد حق است
و در بعضه دینا نیست لیکن بصیرت آن ندارد که باطراف و جوانب سخن تواند رسید
و غور و تعمق بسیار در دقایق علوم تواند نمود با اول شبهه که او را عارض شود
شک بخاطر او راه می یابد هر آینه نه این و نه آن یا کسی که حریص بلذتهای فانیست
و بی ملاحظه است در امور شهوانی یا کسی که در بعضه جمع کردن و ذخیره گذاشتن است
نیستند ایشان یعنی حریص بلذات و در بعضه جمع و ادخار از متکفلان امر دین
در هیچ چیز یعنی ایشان را لیاقت و قابلیت والی بودن امری از امور دین نیست

و نزدیکتر کسی بشباهت ایشان حیوانات چرنده اند و همچنین میمیرد علم بمردن بردارندگان
ان یعنی همچنانکه معدوم میشوند جمعی که بمرتبه دانشمندی رسیده اند و کسب علوم و
معارف الهی نموده علم نیز معدوم میشود چه هر کس را بهره ایست از آن که دیگری را منت
آری و لیکن خالی نمی ماند روی زمین از کسی که اقامت دلایل و حجج الهی تواند نمود
و عالم باوامر و نواهی او تواند بود یا ظاهر می باشد و مشهور یا مخفی و مستور تا حجتهای
خدای تعالی بر مردم مرتفع نشود و دلیلهای او از هم نپاشد اما کجایند آن گروه ایشان
بخدا قسم که کمترین مردم اند از روی عدد و بزرگترانند از روی قدر و
منزلت ایشان از همه بهترانند و حدد ایشان از هر صنفی کمتر بایشان نگاه میدارد
خدای تعالی شواهد و حجتهای خود را در امر دین تا آنکه بسپارند آنرا بجمعی که مانند
ایشان باشند و بکارند تخم آنرا در دلهای امثال خود که اطلاع داده است
ایشانرا علم لدنی بر حقایق اشیا چنانچه هر چیزی را میدانند که در نفس امر چه چیز است
و دریافته اند راحت یقین در امور دین چنانچه ایشانرا شک در امری نمانده
و آسان کرده اند بر خود آنچه ارباب تنعم و اهل دنیا مشکل انگاشته اند آنرا از ترک
لذات دنیه و قطع تعلق از دنیا و زخارف آن و ملازمت خاموشی و بیدار
خوابی و امثال آن و انس گرفته اند بآنچه وحشت دارند از آن جاهلان صحبت
میدارند با دنیا ببدنهای که روحهای ایشان متعلق بعالم بالاست ایشان خلیفه
های خدای اند در زمین او و خوانندگان مردم اند بدین او آه آه زهی شوق که
مرا بدیدن ایشان است بعد از آن دست مبارک از دست من جدا کردند و فرمودند

بروا کرا ارادهٔ رفتن داشته باشی نحیت دوم فلما اصحر اصحار در لغت رفتن بصحراست
قال فی الصحاح اصحر الرجل ای خرج الی الصحرا تنفس الصعدا صعدا بضم صاد و فتح
عین بی نقطه و مد الف نوعی از نفس است که از روی حزن بر آید و نصبش بحسب
ترکیب بر مفعول مطلق بودن است که از برای نوع می باشد مثل جلست القرفصا و
قرفصا بضم قاف و فا نوعی از نشستن است یا کمیل کمیل مذکور از اعاظم اصحاب
امیر المومنین علیه السلام و محرم راز او بود و در زمان حجاج بن یوسف در دست او
کشته شد بعد از آنکه امیر المومنین علیه السلام خبر از آن داده بود ان هذه القلوب
اوعیة و عا بکسر واو بمعنی ظرفست و دعی الشی یعیه بمعنی حفظه و جمعه کاوعا در
فخیرها اوعاها بمعنی احفظها و اجمعها باشد عالم ربانی یای ربانی یای نسبت است که
ربانی بمعنی منسوب برب باشد و زیاده شدن الف و نون مثل زیاده خلاف
قیاس است مثل رقبانی و مراد بربانی کسی است که در شناخت پروردگار خود حظ و فر
بسیاری حاصل کرده باشد قال فی الصحاح الربانی المتاله العارف بالله تعالی
و صاحب قاموس نیز موافق او گفته اند و صاحب کشاف جایی که تفسیر این آیه
میکند که و لکن کونوا ربانیین ذکر کرده است که الربانی هو شدید التمسک بدین
الله تعالی و طاعته یعنی ربانی کسی است که نهایت غلو در طاعت خدای تعالی
خدای تعالی داشته باشد و مستند قول خود ساخته است کلام محمد بن الحنفیه را بعد از فوت
عبد الله عباس که گفت الیوم مات ربانی هذه الامة یعنی امروز مرد ربانی این
است و شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان آورده که الربانی هو الذی یرب امر الناس

بتدبیره و اصلاحها یا ربانی کسی است که نظام یابد امور مردم بتدبیر او و آنرا
وصلاح پذیرد و صلاح حال ایشان باصلاح او و متعلم علی سبیل نجاة یعنی آموزنده
علم بقصد حصول نجات یعنی مقصد او از آموختن علم نجات یافتن در آخرت
باشد از مهالک و آفات آن نشاه نه تحصیل حظوظ دنیا و لذات آن فانیه شیوه
اکثر ابنای این زمان است و همج رعاع همج جمع همجه است و همجه مگس کوچک را
میگویند که بر روی و چشم حیوانات می نشیند استعاره کرده اند حضرت آن را از اوساط
جهال عوام از روی حقیر داشتن و خواری ایشان و مراد برعاع بفتح را و عین بی نقطه
عوام الناس و مردم دنی و زبون است اتباع کل ناعق نعیق آواز چوپانست که
در وقت راندن گوسفندان بکار می برد و آواز کلاغ را نیز میگویند و مراد آنست
که ایشان بواسطه عدم ثبات خود بر عقیده از عقاید و تزلزل که در امر دین
خود دارند تابع میشوند هر کسی را که ایشان را براهی بخوانند و اعتقاد میدارند که هر کس
دعوی میکند حق است و پیرو او می باید شد و گول هر کسی را میخورند و نمی دانند
که حق کدام است و باطل کدام و محق کیست و مبطل که و شاید این قسم از مردم
را بصیغهٔ جمع آوردن و دو قسم اول را بصیغهٔ مفرد از برای این باشد که این صنف
از مردم بسیارند و آن دو صنف کم اند ~~قلیل~~ ~~کم~~ بر کوه علی الاتفاق ر کانت [العلم in margin]
اینجا بمعنی میل کردن و زیاده شدن است و علی می تواند بود که بمعنی مع استعمال
یافته باشد چنانکه در آیهٔ کریمه و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم گفته اند که
بمعنی مع ظلمهم است و میتواند بود که از برای سببیت و تعلیل باشد چنانکه در آیهٔ

وتذکروا الله علی ما هدیکم گفته‌اند که این معنی استعمال اوّلیه است و معنی آیه آنست که تذکروا
الله بسبب هدایته ایّاکم یعنی به بزرگی یاد آورید خدای را بسبب هدایتی
که شما را کرده است العلم دین یدان به شدید دین اینجا بمعنی طاعت است و تنوین
از برای تعظیم است یعنی علم طاعت بزرگیست که طاعت خدای تعالی در ضمن آن
حاصل است یکسب لان اتیان الطاعة یکسب بضم یا است از باب افعال در اول آنست
که در بیت اول مذکور شد وجمیل الاحدوثة یعنی سخنان نیکو و مدح و ستایش
واحدوثة مفرد احادیث است بجوار جوفه و اراجیف وامثالهم فی القلوب
موجودة امثال جمع مثل بضم میم و ثاء مثل در اصل بمعنی نظیر و شبیه است بعد از آن
شایع شده است استعمال آن در کلامی که بر زبانها دایر شده باشد باشارت بامر
مشهوری که مورد خاص داشته باشد بعد از آن استعمال کرده اند در کلامی که شانی
و غرابتی داشته باشد اینجا بمعنی مثل است یعنی حکم و مواعظ ایشان در دلهای مردم
باقی و محفوظ خواهد بود که با آن عمل میکرده باشند و از آن بهره یافته باشند تا روز
قیامت لو اصبت له حملة لقلابسه فتحه جمع حامل است یعنی کسانی که اهلیت و قابلیت
تحمل آن داشته باشند جواب لو در کلام محذوفست و کلام در تقدیر است که
لو اصبت ذلك لبذلته لهم یعنی اگر یافتمی آنچنان کسانی را هر آینه بذل میکردم این علم
علم بسیار را بایشان بلی اصبت له لقنا لقن بفتح لام و کسر قاف یعنی زیرک
و فهیم است مشتق است از لقانه که بمعنی نیکویی فهم است یستعمل آلة الدین فی الدنیا
یعنی میگرداند علم را که آلت و سبب فوز بسعادت ابدیه دینیه است وسیله حصول

لذات

لذات دنیوی و حظوظ نفسانی دنیوی مثل زیاده کردن مال و حصول جاه و جلال و
اقبال خلایق و میل خاطرها بسوی او لا بصیرة له فی احنائه احنا بفتح همزه و حای مهمله
و بعد از آن نون جمع حنواست بمعنی جانب قال فی الصحاح الحنو واحد الاحناء و هی
الجوانب یعنی نیست او را بصیرتی که باطراف و جوانب سخن او تواند رسید و
غور و تعمق در آن تواند کرد و در بعض نسخ فی احنائه واقع شده بکسر همزه و سکون
حای مهمله و بعد از آن یای و نقطه زیرین یعنی او را بصیرت آن نیست که آن را رواج
دهد و در مقام تقویت و تایید آن در آید الا لا ذا و لا ذاک یعنی نه منقاد بصیرت
را اهلیت آن هست که علم خود را با او بسپارم و نه زیرک و فهیم را که محل اعتماد است
و این کلام جمله معترضه ایست میان معطوف و معطوف علیه او منهوما باللذات
یا حریص بلذتهای فانیه و کوشش کننده در تحصیل آنست قال فی الصحاح نهم بکذا فهو منهوم
ای مولع به و منهوم در اصل لغت بمعنی کسی است که از طعام سیر نمیشود و مناسبت بین
المعنیین ظاهر است سلس القیاد للشهوات یعنی سهل الانقیادی که بی توقف و تامل
در عاقبت امور مباشر مشتهیات نفس میشود و لذات دنیوی کرا ایده او مغری بالجمع و
الادخار اغرا بمعنی حریص ساختن و برانگیختن است چنانکه میگویند اغریت الکلب بالصید
یعنی برانگیختم سگ را بجانب شکار و حاصل معنی آنکه یا فریفته جمع کردن مال است و مایل
ذخیره کرده داشتن آن چنانچه گویا تحصیل او را انگیخته و حریص ساخته لیسا من رعاة الدین
فی شیء رعاة بضم را جمع راعی است بمعنی والی و حاکم یعنی هیچ کدام از منهوم بلذات و
مغری بجمع و ادخار از والیان دین نیستند یعنی ایشان را قابلیت و اهلیت آن نیست که

متولی امور دین باشند و در این کلام اشعاری بآن هست که دانشمند حقیقی والی دین است
یعنی امور دین منوط برای و روی اوست که آنچه گوید بآن عمل باید کرد و آنچه نهی کند
از آن احتراز باید جست مخفی نماند که حضرت امیر ع درین حدیث منقسم ساخته‌اند جمعی را که
احتمال تعلم و آموختن علم در ایشان میرود بر چهار قسم **اول** جمعی اند از ارباب فسق و فجور
که با آنکه استعداد فهم آغاز نموده‌اند و درک آن بسهولت می‌توانند کرد اراده و همت نمایند با آن
رضای خدای تعالی را او بقصد قربت متوجه بتحصیل علم نمیشوند بلکه عمل ایشان مبتنی بر
ریا و دنی شهرت میان خلق است و علم خود را دامی ساخته‌اند که آن صید مینمایند
وصول بلذات دنیوی و شهوات نفسانی را **دوم** جماعتی که از اهل صلاح و سداد اند
و پیرامون فسق و فجور نمیگردند لیکن ایشان را بصیرت آن نیست که بکنه هر سخنی توانند
رسید و بر رموز و اسرار کلام اطلاع توانند یافت بلکه همین بظاهر آن بسنده‌اند و با دل شبهتی
که برایشان وارد شود شک و تزلزل بخاطر ایشان راه می‌یابد و در حال از راه بگردد
سیم گروهی که علم را وسیله رسیدن بمطالب دنیوی و اعتبار میان خلق و شهرت
خود مینمایند و آنچنان نیست که بصیرت و فهم سخن نداشته باشند و باطراف و جوانب
کلام نتوانند رسید ولیکن گرفتار شهوات نفس اند و در دست قوای بهیمی و سبعی اسیر
و ذلیل و در میل بلذات و هوا و هوس داهیه فرو رفته‌اند چنانکه همگی اوقات ایشان
صرف آن میشود و بکار دیگر نمیتوانند پرداخت **چهارم** جمعی که از صفات ذمیمه مذکوره
خلاصی یافته‌اند و سلوک براه راست و طریق حق را شعار خود دارند ولیکن بصفت
ناخوش دیگر گرفتارند که آن حب مال و میل به جمع آن است و ذوق ذخیره گذاشتن و

بیار

بیار کردن مال را و جهت جمع ساختن علم را وسیله آن میسازند و این ناهنجار است کسی را که طالب
علم حقیقی است که اول نفس خود را از لوث اخلاق ذمیمه و اوصاف ناپسندیده شست
و شوی دهد زیرا که دانش و علم عبادت دل است و بجای نماز اوست و چنانچه نماز
که وظیفه جوارح ظاهر است درست نیست مگر بپاک ساختن اعضای ظاهر از آلایش
خبث و نجاست حدث عبادت دل و نماز او درست نیست مگر به پاک ساختن آن از
آلایش اخلاق ذمیمه و خباثت اوصاف ناشایسته کذلک یموت العلم بموت حامله
یعنی چنانچه جمعی که اهلیت تحمل علوم حقیقی و فرا گرفتن معارف الهی دارند معدوم
میشوند و زوال می‌پذیرند علوم و معارف مذکوره نیز در معرض فنا و زوال ا
و مردن علما و ارباب عرفان علم و معرفت برطرف میشود زیرا که نمی‌یابند آنچنان
کسی را که در وقت رفتن توانند علم خود را بایشان سپرد و چنان کرد که بعد از ایشان
آثار دانش ایشان باقی ماند و چون نمی‌باید که سلسله علم و معارف بالکلیه انقطاع
یابد و ما دام که نوع انسان باقیست می‌باید تا آن در میان خلق باشد بلکه ناچار است
زمان را از امامی که نگاه دارنده دین و حافظ علوم و معارف آن باشد چنانچه
مقتضای قواعد ارباب عدل و توحید است رضوان الله علیهم باز یافت کردند
حضرت این کلام را بانکه اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور
او خائف مغمور یعنی آری خالی نمی‌ماند روی زمین از امامی که برپای دارنده دلایل دین
حق و آثار علوم حقیقی و معارف الهی را یا بعنوان ظاهر و پیدا مثل امامت حضرت
امیر در ایام خلافت ظاهری ایشان که جمیع اهل اسلام از مخالف و موالف بر آن

اتفاق دارند یا بعنوان اختفا و بر وجه پنهان یعنی آنکه متظاهر بدعوت امامت و رعایت
مراسم آن باشند مثل امامت آنحضرت صلوات الله علیه در زمان خلفای دیگر که
پیش از ایام مذکور بودند و مثل حالت امامانی که از ذریت آنحضرت بر وجه مخفی بامر
امامت قیام داشتند و نمیتوانستند اظهار نمود و چنانچه درین زمانست از حال صاحب
الامر علیه السلام و اخفای آنحضرت از نظر خلایق تا وقتی که اراده الهی تعلق بظهور
او بگیرد هجم بهم العلم علی حقایق الامور و باشروا روح الیقین بعد از آن شروع کردند
حضرت در ذکر اوصاف امامان مذکور و فرمودند که ایشان کسانی اند که اطلاع یافته اند
بعلم لدنی که محتاج بتعلیم و تعلم نیست بر حقایق اشیا آن چنانچه هست از محسوسات و
معقولات منکشف شده است بر ایشان آنچه در پرده اختفا محجوب و مخفی بوده پس جمیع
آنرا دانسته اند و چنانچه هست در نفس الامر بعین الیقین مشاهده کرده اند و اثر از شک
و تردد در آن باقی نمانده و دلهای ایشان بالاطمینان تمام بهم رسیده و ارواح ایشان
از بهمزدان اشراحت یافته و عبارت ازین حال است حکمت حقیقی که در قرآن وارد است که
من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که حکمت داده شد بدرستی که داده شده است
خیر بسیار و روح بفتح را چنانچه گذشت بمعنی راحت است و استلانوا ما استوعره المترفون
وعر بفتح واو بسکون عین در اصل لغت بمعنی زمین سخت و ناهموار است در مقابل سهل
و از آنجا اخذ کرده بمعنی مشکل استعمال میکنند قال فی الصحاح توعر ای صعب و وعر و مطلب وعر
و ترف بمعنی متنعم است ماخوذ از ترفه بضم تا که بمعنی نعمت است یعنی آنچه را ساختند دشوار خود
انگار ارباب نعم بر خود مشکل ساخته اند آنرا مثل ترک شهوتهای دنیوی و قطع تعلقات

دنیوی و مداومت خاموشی و بیداری و تحمل گرسنگی و تشنگی و احتراز ازانکه ساعتی
عمر عزیز ایشان صرف شود در چیزی که موجب زیادتی قرب الهی و انقولی مرتبه
ایشان در آن نباشد و امثال آن از آنچه شعار و دثار ارباب ریاضت و اصحاب
عرفان است و صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی یعنی نگاهداشته اند ازدامان
دلهای خود غبار تعلق این خرابه وحشت انگیز را و روی آورده است ارواح ایشان
بمشاهده جمال الهی بلکه ابدان ایشان اگرچه در صحبت ارباب دنیا و ابنای زمان است
ارواح ایشان معلق است در عالم بالا با ملاء اعلی که ملایکه مقربین و ارواح قدسی
اند و حسن اولئک رفیقا اولئک خلفاء الله فی ارضه معرفه ساختن مسند الیه
درین فقره باسم اشارت بواسطه آنست که دلالت کند بر آنکه ایشان سزاوار آنند
بآنکه این صفات بایشان اسناد یابد بواسطه اتصاف بصفاتی که پیشتر گذشت
چنانچه در تفسیر کریمه اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون تعریف
مذکور را برین وجه نکته گفته اند آه آه شوقا الی رؤیتهم هیچ شک نیست در آنکه
شوق آنحضرت بدیدار ایشان در مرتبه اعلی بوده است زیرا که جنسیت علت ضم
است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر صلعم استاد ارباب عرفان و
مقتدای اصحاب هدایت و اهل ایقان بوده است چنانچه از مشکات انوار معرفت
او مقتبس و از انوار ارشاد هدایت او مستنیر بوده اند پس بالضرورت نفس نفیس
همیشه مشتاق مشاهده جمال ابنای جنس خود بوده و خاطر مبارکش دایم متعلق بدیدار
لقای اصحاب طریقه خود و سلام الله علیهم اجمعین نمایش اول استقامت آنچه این

حدیث اشعار بران دارد که روی زمین هرگز خالی نمی باشد از امامی که متصف
بصفات مذکوره باشد و همچنین آنچه مفاد حدیث مشهور من مات و لم یعرف امام
زمانه مات میتة جاهلیة است که متفق علیه سنی و شیعه است یعنی کسی که بمیرد و نشناسد
امام زمان خود را بمیرد و مردن ارباب جهالت و جهی که از دین بیگانه اند بنا بر مذهب
امامیه که قایلند باینکه امام زمان ایشان امام محمد مهدی است علیه السلام ظاهر است و
مخالفان ایشان از اهل سنت و جماعت درین امر تشنیع بسیار بر ایشان میکنند و میگویند
امامی که وصول بآن کسی را ممکن نباشد و فرا گرفتن مسایل و احکام دین از وی هیچ کس را
میسر نه بمجرد شناختن او چه فایده مترتب خواهد بود که کسی که بمیرد و نشناخت او را
حاصل کرده باشد از دین بیگانه میمیرد و امامیه رضوان الله علیهم در جواب ایشان
میگویند که فایدهٔ شناختن امام زمان خود همین دیدن و فرا گرفتن مسایل و احکام
نیست بلکه نفس تصدیق بوجود او و اعتقاد اینکه او خلیفه خداست در زمین
امریست که فی ذاته مطلوبست و رکنیست از ارکان اسلام همچنانکه جمعی که در عصر پیغمبر
ص بودند تصدیق بوجود آنحضرت و اعتقاد بنبوت او ضروری دین ایشان بود قطع
نظر از دیدن و فرا گرفتن مسایل و احکام دین از وی و روایت شده است از جابر بن عبد الله
انصاری که پیغمبر ص ذکر احوال امام محمد مهدی ع کردند و فرمودند که ذلک الذی
یفتح الله عز و جل علی یدیه مشارق الارض و مغاربها یغیب عن اولیائه غیبة
لا یثبت فیها الا من امتحن الله قلبه للایمان یعنی اوست آنکه فتح خواهد کرد خدای عز
و جل بر دست او تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب غایب میشود از دوستان

خود غایب شدنی که بر تصدیق بآن ثابت نمی ماند مگر کسی که خدای تعالی امتحان کرده
باشد دل او را از جهت ایمان جابر انصاری گوید گفتم ای رسول خدای آیا شیعه و دوستان
او را انتفاعی خواهد بود از وی در ایام غیبت او حضرت ص فرمودند که ای و الذی
بعثنی بالحق نبیا انهم لیستضیئون بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع الناس
بالشمس و ان جللها السحاب یعنی آری بخدای قسم که مرا فرستاده است بحق و راستی
که ایشان یعنی شیعه و اولیای او روشنی میگیرند بنور او و منتفع میشوند بدوستی او در ایام
غیبت او همچنانکه منتفع میشوند مردم از آفتاب و اگرچه در زیر ابر پنهان باشد
و امامیه میگویند بایشان نشنوی که شما درین باب ابرام میکنید و تعنت بر شما وارد است
زیرا که شما بر آن رفته اید که مراد بامام زمان در حدیث مذکور صاحبان شوکت اند
در پادشاهان و سلاطین دنیا هر کس باشد خواه عالم باشد و خواه جاهل خواه عادل
و خواه فاسق پس میگوییم چه فایده مترتب تواند بود بر شناختن جاهل فاسقی تا آنکه
کسی که بمیرد و او را نشناخته باشد کافر و بیگانه از دین میرده باشد و بعضی از مخالفان
برین معنی متفطن شده اند و بر آن رفته اند که مراد بامام زمان درین حدیث کتاب
الهی است که قرآن مجید باشد و امامیه میگویند بنا برین تخصیص امام زمان آنچنان
که از حدیث مذکور فهم میشود وجهی نداشته خواهد بود چه تخصیص مذکور اشعار
بآن دارد که امام هر عصری غیر امام عصری دیگر باشد و قرآن در همه عصری یکیست و
تغیر و تبدل در آن راه نمی یابد تا انقراض عالم و نیز چه معنی اراده شده است از
معرفت قرآن که کسی که آنرا حاصل نکرده باشد کافر میمیرد اگر مراد بآن معرفت الفاظ

وعبارت ودانستن معانی آنست چنانچه مخفی نیست بر بسیاری از مردم مشکل میشود اگر مراد
مجرد تصدیق بوجود آنست همان نفعی که بر آن مترتب میگردد بدیر شمار میکرده خواهیم گفت
هرگاه معرفت آن کسی را حاصل نباشد و علم بمعنی آن نداشته باشد و نتواند که استنباط
مسایل و احکام از آن نمود چه فایده مترتب خواهد بود بر تصدیق بوجود آن که کسی را
که حاصل نکرده باشد آنرا چون بمیرد کافر مرده باشد پس تشنیع شما بر ما درین باب
وجهی ندارند بنده و استاد الهادی علیه الغفران [illegible] حکایت کرده است سید
بزرگوار سید رضی الدین علی بن طاوس علیه الرحمه در بعضی از کتب خود که روزی
اجتماع دست داد مرا در بغداد با بعضی از فضلای آنجا و گفتگو شدم سخن را با ایشان
با امام محمد مهدی ع که امامیه در باب او میگویند که او تا غایت در حیات
و بواسطه مصلحتی از نظر مردم غیبت اختیار کرده است تا وقتی که امر الهی بظهور
او تعلق گیرد فاضلی از ایشان که طرف بحث بود در مقام تشنیع و اعتراض شد
بر کسی که تصدیق بوجود او کرده است و اعتقاد دارد که او درین مدت مدیده زنده است
و انکاری تمامی نمود او را من با او گفتم که اگر امروز مردی حاضر شود و دعوی کند که
من بر روی آب راه میروم جمع مردم این شهر در مقام تعجب شده بدیدن او بر
می آیند پس چون بر طبق دعوی خود عمل آورد و بر روی آب رفتن مشاهده کردند
تعجبات فرمودند بعد از آن اگر باز روز دیگر شخصی آید همان دعوی کند و جمعی بتماشای
او بر آیند و رفتن او را بر روی آب مشاهده نمایند تعجب ایشان از روز اول کمتر خواهد
بود بعد از آن اگر مرتبه سیوم باز کسی آید همان دعوی ثالث باشد که کسی بتماشای

او بر نیاید و در مقام دیدن آن نشوند مگر جمعی قلیل از مردم پس چون بعمل مذکور قیام نماید
در مرتبه دیگر رفتن او را بر روی آب به بینند بالکلیه رفع تعجب هم خواهد شد بعد
از آن اگر باز کسی آید و این دعوی نماید جمعی رو جمع نشوند و از رفتن او بر روی آب
تعجب بسیار نمی نموده باشند پس از تعجبی که مرتبه اول و دوم و سیوم نموده اند
جمیع عقلای آن شهر از تعجب ایشان متعجب خواهند شد و بر ایشان مسخره خواهند کرد
و سخنان سخیف بر روی ایشان خواهند گفت پس بعینه حال مهدی ع و تعجب شما از
درازی عمر او و باقی ماندن او تا امروز از ین قبیل است چه شما روایت کرده اید
که ادریس علیه السلام موجود است در آسمان و او زنده است از زمان خود تا حال
و روایت کرده اید که عیسی ع نیز موجود است در آسمان چهارم و چون مهدی ع
ظاهر شود بزمین خواهد آمد و در نماز باو اقتدا خواهد کرد و پس این سه نفر نه از آدمی
زاد که عمر ایشان دراز تر شده است از عمری که ما از مهدی ثابت میکنیم
و شما بآن اذعان کرده اید و از آن تعجب نمیکنید چرا تعجب میکنید از آنکه شخصی از ذریه
پیغمبر آخر الزمان مثل یکی از ایشان باشد و انکار دارید این را که این منجی باشد از
جمله معجزات پیغمبر ص که یکی از ذریت او زیاده بر آنچه متعارف عمرهای زمان است
عمر یابد اتمام مدرسی که خوش آمده است مرا درین مقام ذکر کلامی که شیخ العارفین
شیخ محیی الدین عربی در کتاب فتوحات مکی در باب سیصد و شصت و ششم
از آن ایراد کرده است آن اینست ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله ص من ولد
فاطمه علیها یواطی اسمه اسم رسول الله جده الحسین بن علی ع یبایع بین الرکن و المقام

يشبه رسول الله صلى الله عليه وآله في الخلق بفتح الخا وينزل عنه في الخلق بضم الخا اسعد الناس
به اهل الكوفه يعيش خمسا او سبعا او تسعا يضع الجزية ويدعو الى الله بالسيف ويرفع
المذاهب عن الارض فلا يبقى الا الدين الخالص اعداؤه مقلدة العلما اهل الاجتهاد لما يرونه
من الحكم بخلاف ما ذهب اليه ائمتهم فيدخلون كرها تحت حكمه خوفا من سيفه يفرح به عامة
المسلمين اكثر من خواصهم يبايعه العارفون من اهل الحقايق عن شهود وكشف بتعريف
الهي له رجال الهيون يقيمون دعوته وينصرونه ولولا ان السيف بيده لافتى الفقها
بقتله ولكن الله يظهره بالسيف والكرم فيطيعون ويخافون ويقبلون حكمه من غير ايمان
ويضمرون خلافه ويعتقدون فيه اذا حكم فيهم بغير مذهب ائمتهم انه على ضلال في ذلك
لانهم يعتقدون ان اهل الاجتهاد وزمانه قد انقطع وما بقي مجتهد في العالم وان الله
لا يوجد بعد ائمتهم احدا له درجة الاجتهاد واما من يدعي التعريف الالهي بالاحكام الشرعية
فهو عندهم مجنون فاسد الخيال یعنی مهدی بهیتی که مر خدا را خلیفه است که بیرون خواهد آمد
از عترت رسول خدای صلعم از فرزندان فاطمه رض که نام او موافقت با نام رسول خدای صلعم
(در حاشیه: در نسخه) وجد او حسین بن علی علیهما السلام است بیعت خواهند کرد با او مردم در حرم خدای تعالی
میان رکن یمانی و مقام ابراهیم شباهت دارد در خلق بفتح خا یعنی در نیکوی خلقت و
صورت به رسول خدای صلعم و فروتر است از وی صلعم در خلق بضم خا یعنی در حسن اخلاق و نیکوی
سلوک سعادت یابنده ترین مردم بصحبت او اهل کوفه خواهند بود زندگانی خواهد کرد
میان مردم پنج سال یا هفت سال یا نه سال و جزیه خواهد نهاد بر کافران که یهود از
یهود و نصاری و امثال ایشان و خواهند خواند مردم را به دین خدای تعالی بشمشیر و برطرف

برطرف خواهد ساخت مذاهب مختلف را از زمین و باقی نخواهد گذاشت مگر دین حق را دشمنان او
که مقلد علما و ارباب اجتهاد باشند چون می‌بینند او را که برخلاف آنچه امامان ایشان بر آن
رفته اند حکم میکند در تحت حکم او در خواهند آمد از روی اکراه و اطاعت خواهند کرد اوامر
و نواهی او را بالجبر از بیم شمشیر او داشته باشند و شادان و فرحناک باشند بوجود او
عامه مسلمانان بیشتر از خاصان ایشان و بیعت کنند با او عارفان و دانایان از اهل حقایق و
ارباب عرفان از روی شهود و کشف و تعریف الهی یعنی بشناختی که از جانب خدای
تعالی بهدایت بآن مر یافته باشند و او را مردم باشند از جانب خدای تعالی که بر پای
دارند دعوت او را و یاری میداده باشند او را در دعوت مردم بدین حق و اگر نباشد
که شمشیر در دست او باشد هر آینه فتوی دهند فقها بقتل او و لیکن ظاهر سازد خدای او را
بشمشیر و کرم که نفع نمایند و فایده گیرند فقها و مجتهدین بکرم و اطعام او و هم ترسیده باشند
از شمشیر او و قبول کنند احکام او را بی آنکه ایمان باو آورده باشند و در باطن برخلاف
او باشند و اعتقاد داشته باشند در باره او که هر گاهی که میان ایشان حکم کند بغیر حکم که امامان ایشان با
کرده باشند که او بر ضلالت است در حکم او در حق ایشان بواسطه آنکه ایشان را اعتقاد آنست
که مجتهدین و زمان اجتهاد انقطاع یافته است و مجتهدی در عالم باقی نیست و خدای
تعالی بعد از امامان ایشان کسی را موجود نخواهد ساخت که بمرتبه اجتهاد برسد و اما کسی که دعوی
تعریف الهی و شناخت خدای نماید مر احکام شرعی را از و ایشان به دیوانگی و فساد
خیال و رای منسوبیت تا اینجا بود ترجمه کلام مذکور پس تامل کن در آن و بدیده بصیرت در
نگر و بدستی که کوتاه نباشد از رسیدن بشاخسار فهم آن بچیدن میوه مقصود و از آن

اقدام نمای خصوصاً در قول او که ان لله خلیفة فی الارض مر خدا راست خلیفه در روی زمین

و قول او که اسعد الناس به اهل الکوفة سعادتمندترین مردم بصحبت او اهل کوفه خواهند بود

و قول او که اعداؤه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد دشمنان او که مقلد علما و ارباب اجتهاد اند و

قول او که لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد در زمانه قد انقطع ای زیرا اعتقاد دارند که اهل

اجتهاد در زمان مجتهد شدن انقطاع یافته و مجتهد دیگر در عالم نخواهد بود و باشد که

بیانی که مقصود او درین عبارات چیست و ازین کلام چه اراده دارد یعنی محیی الدین که باعتقاد

او صاحب الامر الآن بر روی زمین موجود است و سعادت یافتگان او شیعه او یند و زمان

اجتهاد و انقطاع نیافته است و چنانچه در صدر سلف مردم سعی و بذل جهد بسعادت اجتهاد

و استنباط احکام و مسایل دینی از قرآن و حدیث فایز می شده اند الحال نیز بامانی از آن حیثیت و

در فیض منزلت و هر کس سعی نماید ممکن است که بآن مرتبه برسد که الذین جاهدوا فینا لنهدینهم

سبلنا و این معنی زیست محض تشیع والله الهادی و ولی التوفیق

حدیث سی و هفتم

روایت کرده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن

ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم از قاسم بن محمد از منقری از سفیان بن عیینة از امام جعفر صادق

علیه السلام در قول الله عز و جل لیبلوکم ایکم احسن عملا قال لیس یعنی اکثرکم عملا ولکن اصوبکم عملا

وانما الاصابة خشیة الله والنیة الصادقة ثم قال العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه

احد الا الله عز و جل والنیة افضل من العمل شرح کلام امام علیه السلام در ضمن آغاز و بیخ

نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام در تفسیر آیه کریمه

الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی اوست آن خدایی که آفریده است مرگ را

و زندگانی را جهة آنکه امتحان کند شما را ای بنی آدم و ببیند که کدام یک از شما نیکوترید عملا که

مراد به نیکویی عمل درین آیه بسیاری عمل نیست و از ایکم احسن عملا این معنی خواسته نشده است

که کدام یک از شما در بسیاری عمل بیشتر کوشیده اید بلکه مراد آنست که عمل کدام یک

از شما صواب تر است و مراد از صواب بودن عمل آنست که مقرون باشد بترس خدای و نیت

صادق بعد از آن فرمودند که عمل خالص آنست که در بعمل آوردن آن اراده نکرده باشی مدح

و ستایش کسی را از آن غیر از خدای که عزیز است و بزرگ و نیت بهتر است از عمل بخش دوم لیبلوکم

ایکم احسن عملا این جمله بجهت بیان علت خلق موت و حیات است که در جمله سابق بر آن

مذکور است و معنی آیه والله اعلم آنست که حضرت عزت تعالی شانه تقدیر کرد مردن را

که خوانده میرود است بحسن عمل و نیکویی کردار و موجب آنست که مردم وثوق بسیار و

اعتماد تمام بر دنیا و زندگانی آن نداشته باشند و لذات و نعمتهای آن که در معرض

فنا و زوال است فریفته نشوند و عطا کرد حیات را که بسبب آن قدرت بهم رسانند

بر قیام باعمال صالحه و کردار نیکو تا بعمل آرند با ایشان در دار دنیا معامله کسی که در مقام

امتحان و خبر گرفتن آن باشد که کدام یک از شما نیکوعمل ترید و مقدم داشت درین

آیه موت را بر حیات بواسطه آنکه موت بیشتر داعیست بر حسن عمل و مردم را بیشتر

بر نیکویی کردار میدارد و باید دانست که این تفسیر که مذکور شد کلامی است که محمول شود

موت بر عدم اصلی که پیش از ایام حیات و قبل از دخول به دنیاست بنابر آنکه آن را

نیز موت میگویند چنانچه حضرت عزت در کلام مجید می فرمایند و کنتم امواتا فا

ناحیاکم یعنی شما مرده کان بودید لیس زنده کردانید شما را خدای تعالی آنچه معنی والله اعلم این خواهد بود
که تقدیر کرد خدای تعالی عدم اصلی شما را پس نقل کرد شما را از آن حال و خلعت حیات
در پوشانید بجهة آنکه امتحان کند شما را یعنی که گذشت و تقدیم موت بر این تقدیر
بواسطه آنست که عدم اصلی مقدم است بر حیات لیس یعنی لیس از افعال ناقصه است که
اسم و خبر میخواهد و اسم او اینجا ضمیر مستتر است و راجع بخدای تعالی یا ضمیر شان است
که راجع است بمسند الیه جمله آینده یا بمرجع است علی اختلاف المذهبین منه و جمله یخشی خبر
آنست خشیة الله و النیة الصادقة در معنی خشیت و بیان فرق میان آن و خوف و کلامی
که از خواجه نصیر الدین محمد طوسی رحمة الله علیه منقول است در شرح حدیث بیست و دوم
ازین کتاب سبقت گرفت بآنجا رجوع باید کرد و مراد به نیت صادق میل ساختن دل است
بجانب طاعت خدا یعنی آنکه ملاحظه شود در آن چیزی سوای قرب و حصول رضای او
مثل کسی که آزاد کند بنده خود را مثلا و ملاحظه کند در آن با قصد قربت خلاصی خود را از مشقت
نفقه و کسوه او یا از زشتی خلق و بدخویی اعمال او یا آنکه تصدق کند در حضور مردم مالی را
بواسطه غرض ثواب الهی و ستایش مردم او را در آن بر وجهی که اگر ستایش مذکور ملحوظ
او نباشد تصدق مذکور ازو صادر نیاید و اگر چه داند که اگر رغبت بثواب آخرت
مجرد رغبت بستایش مردم او را بر آن نمیداشت که تصدق مذکور ازو بعمل آید و مثل
آن کسی که او را اورادی در نماز سنتی مثلا و عادتی در بعض تصدقات بوده باشد که همیشه
بآن قیام داشته باشد و اتفاق افتد که در وقتی که بآن قیام داشته بعضی جمعی حاضر شوند
و او در آن وقت عمل مذکور را از خود نیکوتر بعمل آورد از اوقات دیگر بسبب حضور آن

جماعت در آن وقت در خود زیاده تر مسرت و نشاطی احساس نماید بسبب آنکه ایشان بر عبادت
او اطلاع یافتند و اگر چه داند که اگر ایشان حاضر نمیشدند نیز عمل مذکور ازو ترک نمیشد و
فتوری در آن بهم نمیرسید زیرا که امثال این امور از اموریست که خلل دارد در صدق
نیت و اخلاص کامل و بالجمله هر عملی که قصد کنی در آن قربت و حصول رضای الهی را و ضم
کنی بآن چیزی از حظوظ دنیا انفسی که ترکیب یابد باعث بر قیام بآن عمل از غرض دینی و
غرض دنیوی نیت تو در آن صادق نخواهد بود خواه باعث دینی قوی تر باشد از غرض
دنیوی خواه ضعیف تر و خواه هر دو مساوی باشند العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمد
علیه احد الا الله عز و جل خالص در لغت هر چیزیست که صاف و بیغش باشد و بچیز دیگر
غیر جنس خود ممزوج نشده باشد خواه آن غیر ازو در مرتبه فروتر باشد و خواه نه پس کسی
که تصدق کند محض ریا بی آنکه منت او ممزوج بقصد قربت باشد صدقه او بحسب لغت خالص
خواهد بود و همچنان صدقه که محض ثواب باشد و بریا مخلوط نباشد اما در عرف تخصیص
یافته است عمل خالص بعملی که بقصد قربت در آن مجرد باشد از جمیع آمیزشها و این معنی
را اخلاص مینامند و اصحاب قلوب و ارباب حقیقت عمل خالص را بعض تعریفات
دیگر نیز کرده اند بعضی گفته اند هو تنزیه العمل عن ان یکون لغیر الله فیه نصیب یعنی بری بودن
عمل است از آنکه غیر خدا را در وی نصیبی بوده باشد و بعضی گفته اند هو اخراج الخلق عن الخلایق
والتصفیه عن العلایق یعنی پوشیده داشتن عمل است از نظر خلایق صافی و پاک ساختن آن از جمیع
تعلقات و گروهی گفته اند ان لا ترید عامله علیه عوضا فی الدارین یعنی عمل خالص آنست که
اراده نکرده باشد و نخواسته باشد عمل آورنده آن بازای آن عمل عوضی را از خدای نه در دنیا و نه در

عن معامله الهی بیرون کردن خلق است از معا
که با حق تعالی کنند و بعضی گفته اند هو التبر

ونیز در قوت واین درجه ایست بلند و پایه ایست عالی که کمتر باین میتوان رسیدن و
اشارت باینست کلام امیر المؤمنین و سید الموحدین صلوات الله علیه و آله در حال
مناجات با پروردگار خود که ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی جنتک ولکن وجدتک
اهلا للعبادة فعبدتک یعنی عبادت نکردم ترا از ترس عذاب تو و نه بواسطه طمع که در بهشت
تو داشتم ولیکن یافتم ترا لایق آنکه عبادت تو کنم پس بعبادت تو قیام نمودم تنبیهات
اول باید دانست که بسیاری از علمای خاصه و عامه یعنی علمای شیعه و سنی بر آن
رفته اند که هرگاه در عبادت حصول ثواب اخروی یا خلاصی از عقاب الهی
مقصود شود آن عبادت صحیح نیست و گفته اند که این مقصد منافات دارد با خلاصی که عبادت
از اراده محض حصول رضای الهی و اطاعت امر اوست و کسی که مقصدش حصول ثواب
یا خلاصی از عذاب نماید هر آینه قصد کرده خواهد بود جلب نفع و دفع ضرر از خود
نه محض رضا و اطاعت امر او جل شأنه چه کسی که تعظیم شخصی نماید و ثنا و ستایش او کند بواسطه
طمع که در مال او داشته باشد یا بجهة ترسی که او را از اهانت و آزار او باشد هر آینه او را
در آن فعل مخلص نخواهند گفت و از جمله کسانی که درین باب مبالغه و غلو بسیار کرده اند
رضی الدین علی بن طاوس است قدس الله روحه و از کلام شیخ شهید رحمه الله در قواعد
شهیدی نیز مستفاد میشود که مذهب اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم اینست و امام
فخر رازی در تفسیر کبیر اتفاق متکلمین را بر آن نقل کرده است و گفته است که جمیع ایشان
متفق اند بر آنکه کسی که عبادت خدای کند از جهت ترس عذاب او یا بواسطه طمع
ثواب او عبادتش صحیح نیست و نقل نموده که او در تفسیر قوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیة

واقع است و جزم کرده است در اوایل سوره فاتحة الکتاب بآنکه اگر کسی نماز برین وجه کند
که نماز میکنم بواسطه حصول ثواب خدای تعالی یا بجهة گریز از عقاب او نماز او باطل است و
کسی گفته است که این قصد باعث فساد و بطلان عبادت نیست قبول ندارد که قصد مذکور منافی
اخلاص باشد و میگوید اراده ثواب الهی و سالم ماندن از غضب و عذاب او امری است که مخالفت
داشته باشد با طلب حصول رضای او و چون چنین باشد حال آنکه در کلام مجید مدح انبیای
خود باین کرده است که کانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغبا و رهبا یعنی بودند
ایشان که مسارعت میکردند در امور خیر و میخواندند ما را بواسطه رغبتی که در ثواب ما داشتند
و بجهة ترسی که از عذاب ما داشتند و نیز در کلام مجید فرموده است که وادعوه خوفا و
طمعا یعنی بخوانید خدای را و عبادت او کنید بنا بر ترسی که از عذاب او شما را هست و
و بواسطه طمعی که بثواب او دارید و جای دیگر فرموده که یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا
واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون یعنی ای آنکسانی که ایمان آورده اید و گرویده اید بخدا و
نبی که رسول او است شما را بآن دعوت کرده است رکوع کنید و سجده نمائید یعنی نماز کنید و
عبادت نمائید پروردگار خود را و بکوشید در بفعل آوردن امور خیر در حالتی که بوده
باشید شما امیدوار بفلاح از جانب او یا تا آنکه فلاح یابید از جانب او و علی الاحتمالین
فلاح عبارت از دریافتن ثواب است جناب شیخ ابو علی طبرسی نقل بر آن کرده است
تا این غایت بود آنچه از کلام جمعی که قصد مذکور را منافی اخلاص میدانند بنظر رسیده است
و بحث و مناقشه را درین دلایل مجال هست و تسبیح و مبدأ آنست فراغ اما در آنکه گفته اند که اراده
مذکور منافی لفظ بقصد قربت و اراده وجه الله ندارد و منافی اخلاص نیست بالکلیه کلام

با منزلهٔ تخمی است بی ته که بحسب ظاهر صورت تا بافته زیرا که فرق میان اطاعت محبوب حقیقی
و پیروی اوامر و نواهی او بنا بر محض دوستی و محبت و حصول رضای او و میان اطاعت
و پیروی او بواسطهٔ غرضهای دیگر از آفتاب ظاهرتر است و هیچ شک نیست که تشویق مردم
نزد ارباب بصیرت و عرفان از غرض اعتبار ساقط است و از درجهٔ اعتماد نازل
و اما در استدلال به دو آیهٔ قرآنی که اول مذکور شد اگر بنای او بر تفسیرین ذکر کرده اند که
معنی رجا و رجا آنچه مذکور شد نیست بلکه بمعنی رغبت در اجابت و قبول طاعت است
و ترس از رد و عدم قبول آن اما در آیت سیوم که شیخ ابو علی طبرسی در کتاب
مجمع البیان ذکر کرده است که معنی لعلکم تفلحون آنست که باشد که سعادتمند شوید و فیروزی
یابید و هیچ شک نیست که حصول رضای او تعالی و صلاح از اعظم سعادات است و
فوز بسعادت قبول طاعت بهترین فیروزیها و تعبیر کرده است شیخ مذکور فلاح را در
قول خدای تعالی که اولئک هم المفلحون بنجاح و فیروزی اند یعنی آنانکه ادراک
کرده اند و یافته اند آنچه میخواستند از خدای تعالی بسبب اعمال خیری که از ایشان در وجود
آمده است و بازای ایمانی که به پیغمبر و دین او آورده اند و آن نیست مگر فیروزی
و سعادتمندی و در تفسیر قاضی بیضاوی واقع است که المفلح هو الفائز بالمطلوب
و همین معنی در کشاف نیز واقع است آری تفسیر کرده است شیخ ابو علی طبرسی
فلاح را در آیهٔ کریمهٔ قد افلح المؤمنون بفوز بثواب [illegible] آمدن فلاح در آیهٔ مذکور
باین معنی لازم ندارد که هر جا واقع شود بر آن معنی حمل باید کرد و بر تقدیری که بر آن معنی
محمول شود استدلال به آن بر مطلب مذکور که ظاهر است که جملهٔ لعلکم تفلحون حال [illegible]

اما اگر بر تعلیل محمول شود همچنانچه شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نقل کرده است آیهٔ مذکور را
مطلق دلالت بر مدعی نخواهد بود چه بر آن تقدیر معنی چنین خواهد بود که بر آن وجه عبادت
آرید تا بعبادت آوردن مذکور سبب آن شود که شما بثواب فائز شوید و از عذاب نجات یابید
و این معنی لازم ندارد که اگر باین قصد کنند عمل صحیح باشد غرض که دخول بهشت و سبب سرد شدن
و نظافت اعضا میشود و اگر در وضو آنرا قصد کنند باتفاق باطل است اگر ضم کنند قصد آنرا
با قصد قربت در صحت آن خلاف کرده اند چنانچه خواهد آمد پس هر عمل سبب آن شود
لازم نیست که قصد آن صحیح باشد و اولی آنست که استدلال کنند بر مطلب مذکور بحدیثی
که روایت کرده است آنرا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بطریقی که
حسن است از هارون بن خارجه از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت العباد ثلثة قوم عبدوا
الله عز و جل خوفا فتلک عبادة العبید و قوم عبدوا الله تبارک و تعالی طلب الثواب
فتلک عبادة الاجراء و قوم عبدوا الله عز و جل حبا له فتلک عبادة الاحرار و هی افضل
العبادة یعنی عبادت کنندگان سه صنف اند گروهی عبادت خدا میکنند و قصد ایشان
ترس از عذاب او است و این عبادت بندگان است که بواسطهٔ تادیب خداوندان
باوامر و نواهی ایشان قیام مینمایند و برخی عبادت او قیام مینمایند بواسطهٔ خواهش
ثواب او و این عبادت مزدوران است که بدست آوردن اجرت آن بعمل قیام می
نمایند و جمعی عبادت او را برای این بجا میآورند بواسطهٔ محبتی که با او دارند و این عبادت
خردمندان و آزادان و مقربان است و این عبادت بهترین عبادتهاست بر این وجه
که بگویند قول حضرت در این حدیث که هی افضل العبادة یعنی این عبادت بهترین عبادتها [illegible]

اشعار بر آن دارد که آن هر قسم اول نیز اتفاق بهی دارد پس صحیح باشد چه عبادت
باطل بهیچ نحو بهی تعیّن نیست بین مطلوب که صحت عبادت است گاهی که بقصد حصول
ثواب و خلاص از عذاب بعمل آمده باشد ثابت باشد **نمایش دوم** جمعی که مانع اند از آنکه
در نیت بقصد تحصیل ثواب و خلاص از عذاب واقع شود قصد مذکور را چنانچه از کلام ایشان
فهم میشود باعث فساد عبادت میدانند اگر چه با قصد قربت جمع شود و اما باقی ضمایم
که غایات سبب حصول آن میشود خواه قصد شود و خواه نه مثل خلاص شدن از نفقه دادن بنده
بسبب آزاد کردن او در کفاره و پرهیز از طعام در روزه داشتن و تبرد و خنک شدن
اعضا در وضو و اعلام ماموین بدخول در نماز بتکبیر احرام و دفع الوقت کردن غریم
باشتغال نماز و ملازمت طواف خانهٔ کعبه و امثال آن از عبادت و محافظت متاع خود
در برخواستن نماز شب و امثال آن ظاهر آنست که قصد آنها نیز مثل ایشان بطریق اولی
باعث فساد عبادت باشد و اما آنانکه بقصد تحصیل ثواب را باعث فساد عبادت نمی
دانند خلاف کرده اند در آنکه این قصدها مبطل هست یا نه اکثر ایشان بر آن
رفته اند که مبطل نیست چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در کتاب مبسوط و شیخ
ابو القاسم در معتبر شرح مختصر نافع و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تحریر
الاحکام و منتهی جزم باین کرده اند و گفته اند که امور مذکوره چون البته حاصل است
قصد آن بعد از آنکه قصد قربت متحقق باشد نقصانی ندارد و بر ایشان وارد می آید که لازم
حصول آن چنانچه سبق ذکر یافت لازم ندارد صحت قصد آن را و متاخرین علمای ما رضوان
الله علیهم حکم کرده اند ببطلان عبادت گاهی که با قصد قربت یکی از قصدهای مذکوره جمع شود

و شیخ جمال الدین در کتاب تحریر و قواعد الاحکام اختیار این قول کرده و شیخ
فخر الدین ولد او در شرح قواعد و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب بیان نیز تابع او شده
و این قول را رجحان داده اند بنا بر آنکه خلاصی که در عبادت مطلوبست با انضمام
قصد مذکور فوت میشود و این مذهب اصح است و شیخ شهید در قواعد خود احتمال
تفصیل نیز راه داده برین وجه که اگر مقصود بالذات قصد قربت باشد و قصدهای
دیگر بتبعیت آن واقع شود عبادت صحیح است و اگر امر بر عکس باشد یا هر دو مقصود
بالذات باشند باطل و باید دانست که آنچه قصد آن با نیت قربت منضم شود اگر
فی نفسه رجحان شرعی داشته باشد یعنی واجب باشد یا سنت و قصد آن از روی وجوب
یا سنت کند مثل امساک از طعام در روزه داشتن گاهی که بواسطه حفظ بدن امساک
مذکور واجب شده باشد و اعلام ماموین بدخول در نماز بقصد راهنمونی بر چیز
مناسب نیست که فرد در صحت عبادت نکند چه قصد آن منافی بقصد قربت نیست
بلکه موکد آنست بحث در امور است که در ضمن آن با نیت قربت ملاحظه رجحان آن شود
و آن مثل روزه کسی که با نیت قربت در آن قصد امساک از طعام کرده باشد بواسطه
حفظ بدن صحیح خواه بود خواه روزهٔ مذکور واجب باشد خواه سنت و خواه واجب
مذکور متعین باشد مثل روزهٔ رمضان و نذر معین خواه غیر معین باشد مثل روزهٔ قضا
و نذر غیر معین نهایتش در خاطر از صحت روزهٔ غیر معین شکی هست و عدم صحت نیز
احتمال دارد و الله اعلم **نمایش سیوم** تعریف کرده اند بعض فقهای ما نیت را بارادهٔ
ایجاد الفعل علی الوجه المامور به شرعا یعنی ارادهٔ موجود ساختن فعل بر وجهی که از جانب

شارع امر بآن شده و مراد او باراده ارادهٔ فاعل است و بعضی آنچه اعم باشد از عزم و ارادهٔ داشتن
نفس بر ترک فعل تا بیرون رود از تعریف مذکور ارادهٔ خدای تعالی مر افعال بندگان را از آنرا
که آن ارادهٔ فاعل نیست و داخل شود نیت روزه و نیت احرام حج و امثال آن با آنکه
بحسب ظاهر اراده فعل نیست بلکه ارادهٔ ترک فعل است و معنی او وجه المامور به شرعا متعلق است
ما بداده نه با ایجاد و مراد نیست که اراده بر آن وجه باشد تا لازم آید از تعریف بیرون رود
چه در عزم لازم نیست که اراده بر آن وجه باشد بلکه عزم بر فعل ارادهٔ ایجاد آنست بر سبیل
خواه بر وجه مامور به باشد و خواه نه و این تعریف را علامه در کتاب قواعد
الاحکام ذکر کرده و شیخ علی رحمه الله بر آن اعتراض کرده است که اگر مامور به واجب
اراده کرده بنا بر آنکه امر در حقیقت از برای وجوبست و در غیر وجوب بطریق مجاز استعمال
میشود لازم می آید که شامل سنت نباشد پس تعریف جامع نخواهد بود و اگر اراده کرده
بآن مطلق آنچه فعل آن مطلوب باشد و از جانب شارع رخصت آن حاصل اگرچه بر وجه اباحت
بوده باشد مثل آنچه مطلوبست در قول خدای تعالی که و اذا حللتم فاصطادوا یعنی هرگاه محل
شدید و احرام خود را باتمام رسانید رخصتست شما را که صید کنید با آنکه مدلول کلام استحباب
معنی مجازی صادق نخواهد بود بر ارادهٔ وجوب و اراده در افعال مباحه و حکم بر نیت بودن آن
نزد فقها تعذر دارد تمام شد ترجمه کلام شیخ علی رحمه الله علیه در شرح قواعد و در کلام
او نظر است زیرا که مامور به عبادات از امور است که بفعل آوردن آن بحسب شرع رجحان داشته
باشد بر ترک آن پس سنت داخل باشد و مباح خارج نزد غیر کعبی که قایل است بآنکه
رخصت آن نیز از جانب شارع واقع شده باشد فعلش بر ترکش رجحان دارد و اینکه ملاحظه

میشود که دخول سنت در مامور به منافات دارد با آنچه مختار محققین است که استعمال
امر در وجوب بحسب حقیقتست و در غیر وجوب بحسب مجاز و هر لفظی که در تعریف
استعمال می یابد ظاهر آنست که در معنی حقیقی مستعمل باشد اصلی ندارد و بواسطه آنکه مراد
ایشان با مری که گفته اند بحسب حقیقت از برای وجوبست صیغه افعل است و آنچه در معنی
آن باشد نه لفظ امر که مرکب از الف و میم و راست چه امر مذکور نزد ایشان از برای
است که مشترکست میان واجب و سنت یعنی مطلق ترجیح و ظاهر این زیرا که حکم کرده اند
با آنکه سنت نیز حقیقة مامور به است چنانچه قاضی عضد در شرح مختصر اصول نقل آن کرده است
و حکم مذکور چنانچه مخفی نیست تقاضای اشتراک میکند و نهایت آنچه توان گفت در این
باب آنست که اعتراض شیخ علی مبنی بر اغماض عین باشد از آنکه مامور به شامل سنت نیز
هست و ایشان حکم بر شمول مذکور کرده اند و غرض او ضایع ساختن تعریف در محل
نباشد بلکه بحث او با علامه قدس سره بحث الزامی باشد زیرا که اگرچه علامه در کتاب
نهایه نزد کرده است در آنکه سنت مامور به است بحسب حقیقت بآنه اما در تهذیب
اصول جزم کرده است بآنکه سنت مامور به نیست و بحث مذکور مترتب نخواهد بود با آنکه
ظاهر از کلام او آنست که مراد او اعتراض بر اصل تعریف باشد و اثبات آنکه تعریف
بر این وجه خوب نیست نه بحث الزامی و الله اعلم نمایش چهارم اشتهار یافته است میان
علمای ما رضوان الله علیهم که از جمله دلایل آنکه در عبادت ناچار است از نیت و بی نیت
نکنند عبادت صحیح نیست قول خدای تعالی است در کلام مجید که و ما امروا الا لیعبدوا الله
مخلصین له الدین و در دلالت این آیه بر مطلب مذکور نظر است زیرا که دین ...

بحسب ترکیب مفعول مخلصین واقع است و ضمیر له راجع است باهل تورات و
انجیل و ادله اینست والله اعلم که مأمور نشده اند یهود و نصاری مگر بآنکه بپرستند خدا را
در حالتی که مخلص باشند در بندگی خود که کسی را مثل عزیر و عیسی شریک او نسازند
در بندگی او چنانچه شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود که موسوم بجوامع الجامع است جایی که
تفسیر این آیه میکند گفته است که معنی آیه آنست که مأمور نشده اند ایشان در تورات و
انجیل مگر برین بر کنیه و لیکن تحریف کرده اند کتاب خود را و مبدل کرده اند احکام
آنرا بآنچه میخواستند و صاحب کشاف نیز در کتاب خود معنی این آیه برین وجه ذکر
کرده و نیز شیخ مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده است که مخلصین له الدین این
آیه کنایه از آنست که مرا بند مخلوط نسازند عبادت او را بعبادت غیر او و قاضی بیضاوی
در تفسیر خود گفته است که مخلصین له الدین یعنی معنی آنست که در بندگی او کسی را شریک
او نسازند و ملا نظام الدین نیشابوری نیز در تفسیر خود میگوید استدلال کرده اند باین
آیه بر آنکه ایمان عبارت از مجموع اعتقاد بجنان و عمل بارکان است زیرا که خدای تعالی
یاد کرده است عبادت خود را بوجهی که باخلاص باشد و اخلاص عبارت از توحید
و یگانه دانستن خداست و شریک نساختن کسی را بوی در عبادت او و بعد از آن عطف
کرده است بر آن قیام بنماز و ادای زکوة را ... پس اشارت کرده است
بمجموع و گفته است و ذلک دین القیمة و رد کرده اند بعضی این استدلال را بآنکه ممکن
که ذلک اشارت بمجموع توحید و قیام بنماز و ادای زکوة ...... باشد چرا نشاید بود که
اشارت بتوحید تنها باشد و اعمال مذکور جزو دین قیم نباشد و باطل از تحق ن

این جماعت بظهور رسیده که آیه مذکور بغیر این دلالت ندارد که اهل کتاب مأمور اند
بآنکه عبادت ایشان خدا را در حالتی از ایشان واقع شود که قایل باشند بوحدانیت
او و کسی را در عبادت خود شریک او نسازند و اصلا دلالت ندارد بر آنکه
ریا ناجایز است در عبادت از جهت هیچ یک از دلالات مشهوره بلکه نهایت
آنچه از آیه استنباط توان کرد آنست که عبادت مشرکین صحیح نیست و کجاست این
مطلب بآنچه مدعای ایشان است فقیر مترجم گوید وجه تدبر در حاشیه برین وجه مذکور است
که ممکن تواند بود که مراد از شریک ساختن کسی در عبادت این باشد که عابد قصد کند در عبادت
خود محض تقرب بخدای را و نیت عبارت از آنست و ممکن است که بخاطر مفسرین که
مذکور شد نیز برین معنی محمول شود و بخاطر میرسد که این احتمال رفع بحث مذکور را از دلیل
نمیکند زیرا که با وجود این احتمال هیچ شک نیست که احتمال اول نیز قایم است و اذا قام
الاحتمال بطل الاستدلال خصوصا که اصل عدم وجوب نیت است فقیر و بباید دانست
که آیه مذکور اگر چه در باب یهود و نصاری نازل است و حکایت از تکلیف ایشان میکند
بان و از تکلیف ایشان بر ما تکلیف ما بآن امر لازم نمی آید تا قول خدای تعالی
در آخر آن و ذلک الدین القیمة یعنی و آن عبادت باخلاص طریقه ملت مستقیم است
اشعار بر آن دارد و کلام مذکور باین آیه استدلال کرده اند والله اعلم تنقیح بحث باید
دانست که ناجایز است در نیت از قصد بوجود آوردن فعل پس کسی که تصور فعلی کند بی آنکه
قصد کند بوجود آوردن آن زاد حقیقت نیت نکرده خواهد بود و گاه هست که اطلاق میکنند
نیت را بر نفس تصور مذکور هر چند مقرون بقصد ایجاد نباشد هم چنانچه در عبارت فقها

واقع است که اگر متوضی نیت کند رفع حدثی را در واقع آن حدث از و واقع نشده باشد اگر نیت مذکور از روی غلط باشد و او را در آن اشتباه شده باشد وضوی او
صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد باطل زیرا که در صورت غلط هیچ
شک نیست که قاصد رفع حدث فی الجمله هست اما در صورت عمد قصد مذکور
نمی تواند بود که از و واقع شده باشد بلکه آنچه از و واقع شده مجرد تصور و حکایت
نفس است و ازین جهت است که حکم به بطلان عبادت او کرده اند چه عبادت او
در آن صورت در حقیقت مقرون به نیت نیست و آنچه او صورت نیت داده آن را
از قبیل ملاعبه و بازی کردن بعبادت است قال العلامة فی بحث نیة الوضوء من
نهایة الاحکام لا یجب التعرض لنفی حدث معین فان نواه و کان هو الثابت
صح اجماعا و لو کان غیره فان کان غالطا فالاقرب الصحة لعدم اشتراط التعرض لها
فلا یضر الغلط فیها و ان کان عامدا فالاقرب البطلان لتلاعبه بالطهارة یعنی
واجب نیست در وضو قصد رفع حدث معین پس اگر نیت کند آن را و او در واقع محدث
بآن حدث باشد وضوی او باجماع صحیح است و اگر حدث دیگر موجب وضوی او شده
باشد اگر قصد او از روی غلط و اشتباه باشد اقرب در فتوی آنست که وضوی او
صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد اقرب بطلان آنست بواسطه ملاعب
و بازی کردن او بطهارت بر قول او که لتلاعبه بالطهارة و مثل او را بازی و
ملاعبه بطهارت حمل کردن اشارتست بآنکه در آنصورت نیت در واقع حاصل نیست
و الا از قبیل ملاعبت و بازی نبود و راقمی که از علمای اهل سنت است در کتاب

غیرکه

غیری که از مصنفات اوست میگوید اذا نوی رفع حدث النوم و لم یکن نام و انما بال نظر فان
کان غالطا صح وضوءه و ان کان عامدا لم یصح لانه متلاعب بطهارته یعنی اگر نیت
کند متوضی رفع حدث خواب مثلا و در واقع خواب نکرده باشد بلکه موجب وضوی
او بول باشد بخاطر آورد و اگر نیت مذکور بر سبیل غلط از و واقع شده است وضوی
او باطل است زیرا که در آنصورت ملاعب و بازی کننده خواهد بود بطهارت
پس دانسته شد که فقها غلط کننده را ناوی گفته اند و عامد را لاعب و بازی کننده
بواسطه آنکه در صورت غلط قصد رفع حدث فی الجمله از و واقع است و در صورت
عمد نه و نیت گفتن آن که در عبارات مذکور از ایشان واقع شده از روی مجاز
است بعلاقه تشبیه چه بسیار هست که فقها بر آنچه بصورت چیزی باشد باسم
آن چیز اطلاق میکنند چنانچه گفته اند هرگاه کشتگان مسلمانان و کشتگان کفار مخلوط
شوند چنانچه تمیز ایشان از یکدیگر نتوان کرد واجب است که بر همه نماز گذارند و قصد
کنند در نیت نماز بر مسلمانان را با آنکه بعد از آن که نیت مخصوص مسلمانان باشد در حقیقت
بر کافران نماز نخواهد بود که انما الاعمال بالنیات و هم چنین گفته اند واجب
است غسل حیض بر زن ذمیه که شوهر او مسلمان باشد کاهی که از حیض پاک شود
بمذهب جمعی که قایل اند بآنکه جواز وطی او موقوف بر غسل است با آنکه آنچه از و بصورت
غسل واقع میشود در واقع غسل نیست بواسطه شرط غسل نیت است و نیت
چون قصد قربت جزو اوست از کافر نمیتواند واقع شد زیرا که قصد قربت
که مراد از آنچه قصد امتثال امر شارع است از کافر متصور نیست چه او خود را بهیچ

و اگر نیت مذکور بر سبیل غلط از و واقع شده باشد وضوی او صحیح است و اگر از
عمد و دانستگی باشد [illegible]

یک از اوامر شرعی مأمور نمی‌داند اطلاق غسل بر آن کرده‌اند بنا بر آنکه صورت غسل دارد
و بالجمله ایشان بر آنچه بصورت نیت است اطلاق نیت کرده‌اند از روی مجاز و اراده
نکرده‌اند تا آنکه در صورت عمد در واقع مأمور به امر غیر واقع است تا وارد آید
بر ایشان آنچه ملا جلال دوانی در رساله انموذج بر ایشان وارد دانسته است و
گفته است نیت عبارت از قصد است و قصد رفع آنچه اعتقاد حصول آن نداشته
باشد محال است که از عنوان واقع شود چه جای ایشان پس قصد رفع حدث که می‌داند
که از او واقع نشده است متصور نباشد مگر آنکه از روی غلط و اشتباه باشد پس تغلیط
این تغلیط که در کلام ایشان واقع شده غلط باشد مترجم گوید اگرچه دفع ایراد
فاضل دوانی درین مقام که از مصنف دام ظله وقوع یافته است در نهایت دقت
و لطف است و تحقیق مذکور بحث او مندفع نهایتش مسئله که عنوان بحث ساخته
بخاطر قاصر میرسد که عباراتی که از فقها نقل کرده‌اند ظاهر آنست که بر سبیل
استشهاد باشد نه بر سبیل تنظیر استشهاد آن نتوانند شد با آنکه دعوی مذکور که اطلاق
فقهاست نیت را بر مجرد تصور فعل بی آنکه مقرون بقصد ایقاع باشد چنانکه مقتضی نسبت
محتاج باستشهاد است پس اگر عباراتی از فقها نقل میشد که متضمن آن اطلاق می‌بود
تا ذکر آن بی تکلف بر سبیل استشهاد وقوع می‌یافت انسب می‌بود و بر آن وارد [illegible]
که چون غرض چنانچه ظاهر است دفع بحث فاضل دوانی است از عبارات فقها این
عبارتها را که بحث او با ایشان بر آن عبارتست بر وجهی ساختن بقدر از طور مناظره
دور است فتدبر الحاصل از این حدیث ظاهر شد که نیت از اصل عمل بهتر است

وفضل

و فضل آن از عمل بیشتر است و نیز در طریق خاصه و عامه روایت شده است از پیغمبر صلعم
که نیة المؤمن خیر من عمله و علما در توجیه این معنی چند وجه ذکر کرده‌اند اول مراد به نیت
مؤمن اعتقاد حق او است که عبارت از ایمان او باشد و هیچ شک نیست که ایمان
او بهترین اعمال اوست زیرا که اثری که بر آن مترتب میشود جاوید بودن در بهشت
است و عدم آن جاوید بودن در دوزخ بخلاف سایر اعمال حسنه که آن چنان
نیست و باین توجیه رفع اشکال دیگر از آنچه در تتمه این حدیث روایت شده است
نیز میشود چه تتمه این حدیث بدین وجه منقولست که نیة الکافر شر من عمله یعنی نیت
کافر بدتر است از عمل او و این معنی بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه در حدیث وارد است
که ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة لم یکتب علیه شیء حتی یعملها یعنی بدرستی که فرزند آدم هرگاه قصد
کند اقدام بگناهی را بر او عقوبت آن را و عقابی بر آن مترتب نمیشود تا عمل بیاورد
آن را چه هرگاه بمقتضای مضمون این حدیث بر نیت معصیت فی نفسها عقابی مترتب
نباشد و عقاب بر مجرد عمل مترتب باشد چون تواند بود که نیت کافر بدتر از عمل او باشد
پس چون بنا بر توجیه مذکور نیت کافر عبارت از اعتقاد باطل و کفر او خواهد بود و معنی
تتمه حدیث مذکور این که اعتقاد باطل و کفر کافر از عمل او بدتر است و ظاهر است که
این معنی منافات ندارد با آنچه مفاد حدیث مذکور است اشکال مذکور مندفع باشد
فتدبر دوم آنکه مراد اینست که نیت با عمل بهتر است از عمل بی نیت و این توجیه را رد کرده‌اند
که بهتر بودن از بی نیتی تقاضای آن میکند که در آن خیریتی بالجمله خوبی باشد و در عمل بی نیت مطلقا خوبی
نیست سیوم آنکه مؤمن نیت بسیاری خیر میکند که زمانه یاری او نمیکند که همه از قوه بفعل آید پس

ثوابی که او را از رهگذر نیت بهم میرسد بیشتر باشد از ثوابی که از تمام عمل حاصل میشود و این
توجیه را با این دریه لغوی نسبت میدهند چهارم آنکه طبیعت نیت بهتر است از طبیعت
عمل زیرا که بر نیت تنها عقابی مترتب نمیشود بلکه اگر نیت خیر است بر آن ثواب مترتب
است و اگر نیت شر است وجودش مثل عدم است و عقابی بر آن مترتب نیست
بخلاف عمل که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره پس باین
اعتبار نیت بهتر از عمل باشد و این توجیه از نتایج طبع والد بزرگوار است پنجم
آنکه نیت کار دل است و عمل کار اعضا و دل اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف
باشد از عمل اعضا مخفی نماند که خدای تعالی در کلام مجید نماز را که عمل اعضاست وسیله یاد
خود ساخته است که عمل دلست جایی که میفرماید اقم الصلوة لذکری یعنی بر پای دار
ای محمد نماز را بواسطه آنکه وسیله ذکر من است و ظاهر است که مقصود اشرف است از
وسیله و نیز اعمال دل از نظر مردم مستور است و احتمال ریا در آن نمی کند بخلاف عمل
اعضا که اغلب مقرون بریاست پس از این رهگذر عمل دل بهتر باشد از عمل اعضا ششم آنکه
مراد آنست که نیت بعضی اعمال شاقه مثل حج و جهاد و امثال آن بهتر است از نفس بعضی اعمال
خفیفه مثل تلاوت آیت از قرآن و تصدق بیک درهم و آنچه از این قبیل باشد هفتم
آنکه لفظ خیر درین حدیث اسم تفضیل نیست بلکه مدعی آنست که نیت مومن عمل خیر است از
جمله اعمال او نه مثل عمل خیر و من تبعیض است و این توجیه از سید مرتضی علم الهدی منقول است
و باین رفع میشود تنافی که میان حدیث مذکور است و میان حدیثی که از پیغمبر صلعم مرویست
که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که مشقت در آن بیشتر باشد چه مدلول حدیث

مذکور

مذکور تقاضای آن میکند که عمل بهتر باشد از نیت زیرا که مشقت در آن بیشتر است و
اشکال مشهوری که چنانچه سبق ذکر یافت در آخر آن حدیث کرده اند که نیة الکافر شر من عمله
چه بنا برین توجیه لفظ شر نیز در آن فقره اسم تفضیل نخواهد بود و حاصل معنی این خواهد
بود که نیت کافر شریست از جمله اعمال او و نهایتش این توجیه چنانچه محقق ثبت درین
حدیث که ما در صدد بیان آنیم جاری نمی تواند شد مترجم گوید در رفع اشکال
مذکور را آخر حدیث با این توجیه نظر است چه اشکال مذکور بنا بر آنچه گذشت تنافی
است میان مفاد آن فقره و میان حدیث ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة [illegible] و هیچ
شک نیست که چنانچه حدیث مذکور بحسب ظاهر تقاضای آن میکند که نیت کافر بدتر
از عمل او نباشد تقاضای آن میکند که نیت او شر نیز نباشد زیرا که شر در اینجا معنی ندارد
که موجب عقاب باشد و مفاد حدیث آنست که قبل از اقدام بعمل عقابی بر نیت مترتب
نیست پس منافات مذکور بحال خود باشد اگر گویند مفاد حدیث ان ابن آدم [illegible]
اینست که قبل از اقدام بعمل شر بر نیت آن عقابی مترتب نیست و این معنی منافات
ندارد با آنکه بعد از اقدام بعمل مترتب باید برین وجه که بر نیت جدا عقاب کنند و بر عمل
جدا و شر بودن نیت کافر میتواند بود که از این جهت باشد میگوییم اگر این تقریر تمام شود
بدون این توجیه نیز تنافی میان حدیثین نخواهد بود زیرا که چنانچه میتواند بود که بعد از
اقدام بعمل بر نیت کافر جدا عقاب مترتب باشد و بر عمل جدا میتواند بود که عقابی که
بر نیت او بعد از اتیان بعمل مترتب میشود زیاده باشد از عقابی که بر عمل مترتب است پس
نسبت رفع اشکال بتوجیه مذکور بلکه بتوجیه اول نیز وجهی نداشته باشد فتدبر و رفع این

ان بعام سوای

منافی واستکمال نوعی دیگر نیز کرده‌اند و آن آنست که مراد بقول حضرت که افضل الاعمال
احمزها آن باشد که هر عملی را که ممکن باشد که بانحای مختلف بجا آورند بهترین آن انحا نحوی است
که تحمل مشقت و تعب در آن بیشتر باشد مثل آنکه روزه که در ایام تابستان و ملاذ کرم
بسر داشته شود ثوابش بیشتر است از روزه که در ایام زمستان ~~تابستان~~ و ملاذ کرم بسر داشته
شود و زکوتی که در وقت گرانی غله یا در حال ناداری داده شود بهتر است از زکوتی
که در وقت ارزانی غله یا در حال توانگری بدهند پس منافات نباشد میان آن و میان
حدیث نیة المؤمن خیر من عمله بلکه نیت نیز بانحای مختلف میتواند بود که واقع شود و
هیچ شک نیست که نیتی که مقرون باخلاص صرف باشد نهایت مشقت خواهد داشت
و ثواب آن بیشتر خواهد بود از بعض نیتها هشتم اگر مراد به نیت متاثر شدن دلست نزد
عمل و انقیاد وی بسبب طاعت پروردگار در روی آوردن او بآن طاعت و برگشتن او
بآن طاعت از دنیا و لذات آن و هیچ شک نیست که اینمعنی شدت میل میکند زیاده شود
گاهی که جوارح و اعضا نیز مشغول طاعات و عبادات باشند و از مباشرت معاصی و
منهیات باز آیند زیرا که میان دل و اعضا بر مشغول طاعات و عبادات علاقه ایست
تام که منشا تاثیر ایشان از یکدیگر میشود و غرضش که اگر یکی از اعضا آفتی راه یابد سرایت میکند
اثر آن مرض و دل نیز متاثر میشود و اگر مرض دل را دریافت مثل ترس و دهشت و امثال
آن اعضا در لرزه و رعشه و اضطراب و برقرار نمی ماند و دل در حقیقت حاکم و متبوع است و
جوارح و اعضا بمنزله رعایا و اتباع و مقصود اصلی از عمل جوارح تاثر دلست پس گمان مبر که
نهادن پیشانی بر زمین که در نماز واجب شده است غرض رسیدن پیشانی بر زمین است

غرض آنست که بحکم عادت باعث زیادتی تواضع دل شود زیرا که کسی که نفس خود را در
مقام تواضع و انقیاد دریافت اگر استعانت از اعضا بجوید و اعضای خود را نیز در صورت
تواضع در آورد تواضع قلبی و شدت می یابد اما کسی که سجده کند و از معنی تواضع غافل باشد
و دل خود را باشغال دنیوی و لذات آن مشغول دارد هیچ شک نیست که اثری از سجده او بدل
نخواهد رسید بلکه وجود سجود او با عدمش مساوی خواهد بود نظر بغرضی که از آن مطلوبست پس
نیت در حقیقت روح عمل است و میوه دل و ماده حیات او پس افضل از او باشد و این وجه
نزدیک است بوجه پنجم که سابق گذشت نهم اگر نیت عبارت از مجرد اینقول نیست
که در وقت نماز و روزه و درس گفتن مثلا بگویی نماز میکنم یا روزه میدارم یا درس
گفتن قیام مینمایم تقرب بخدا و معانی این الفاظ را بخاطر گذرانی هیهات بلکه است این
سخن با آنچه ارباب تحقیق نیت مراد داشته‌اند زیرا که این مجرد حرکت دادن زبانی و حکایت
نفسی است و نیت در حقیقت برانگیزانیدن نفس است و مایل ساختن او بآنچه غرض و مطلوب
اوست که عبارت از حصول رضا و قرب حق است و این برانگیختن و میل هرگاه او را
حاصل نباشد مجرد تکلم باین کلمات و تصور معانی آن بهم نتواند رسید
~~کلمات و تصور معانی آن بهم نتواند رسید~~ و تکلم او باین کلمات در آنحال از قبیل گفتن
سیر خواهد بود که اشتهای طعام بهم میرسانم و مایل آن میشوم بقصد آنکه او را باین کلام
اشتها و میل مذکور بهم رسد و مثل گفتن کسی که دل او از محبت شخصی فارغ باشد عاشق میشوم
فلان را و قدم در بادیه دوستی و اطاعت و ... میزنم بلکه راهی نیست برای بدست آوردن میلان
خاطر بچیزی و اقبال دل بسوی آن مگر تحصیل اسبابی که باعث میل خاطر و اقبال مذکور باشد

از اموری که منافی آنست و نفس بر آنکه مُغرّ شود بجانب غلو و میل بآن بنماید مگر بسبب
بدست آوردن اموری که مناسبتی بآن داشته باشد و مربوط بآن باشد بحسب معنا تا که
غالب است بر آن و احتراز جستن از اموری که ضد آنست پس هرگاه غالب شود در دل
مدرس مثلا دوستی و میل بشهوت نفس و اظهار فضیلت و رو آوردن طلبه علم باو و انقیاد
ایشان بسخنان او را هرآینه او را همگی نخواهد بود درس گفتن بقصد قربت و غرض انتشار علم
و ارشاد جاهلان و هدایت گمراهان بلکه درس گفتن او نخواهد بود مگر بواسطه تحصیل مقاصد مطلبه
و اغراض فاسده و اگرچه بر زبان آورد که درس میگویم بتقرب بخدا و نجا گردد ازان منع
آزاد مادام که نقش صفات مذکور از لوح خاطر محو نسازد اصلا اعتنای بنیت او
نخواهد بود و همچنین هرگاه در دل تو زینت نماز فرو رفته باشد بلکه از لذات دنیا و
بکلی همت خود را مصروف تحصیل آن داشته باشی میسر نخواهد بود که بکلی میل خود را متوجه
اقبال بنماز سازی و بدست داری میلان خاطر خود را بسوی آن بلکه دخول تو در نماز از روی
تکلف و خود را بر آن داشتن خواهد بود و گفتن تو که نماز میکنم از قبیل گفتن سیر خواهد بود
که تشنه باهم میرسانم و گفتن فارغ دل که عاشق میشوم حاصل آنکه نیت کما یلیق که در عبادت
بکار تواند آمد بر وجهی که مخلوط بمیل خاطر و اقبال بدنیا نباشد قطع و قمع آنچه منافی خلوص و
تقرب باشد از خاطر کرده باشد میسر نیست تا دل خود را بالکلیه از امور دنیا و فکر آن
باز نگرداند و دامان خاطر خود را از آلایش بصفات ذمیمه دنیه پاک نسازی و قطع نظر از حظوظ
عاجله دنیویه نکنی پس نیت بی اتباع این شرایط اشق و اتم باشد از سایر اعمال و منافات نباشد میان
نیة المؤمن خیر من عمله و اگر این حدیث متضمن آنست و میان حدیث افضل الاعمال احمزها بلکه گوید

ومقرر

ومقرر بکدیگر باشند والله ولی التوفیق و هو الهادی علی التحقیق

حدیث سی و هشتم

روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از جمعی از اصحاب ما از احمد بن محمد از ابن فضال از کسی که از و نقل کرده است از
امام جعفر صادق علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله من تاب قبل
موته بسنة قبل الله توبته ثم قال ان السنة لکثیر من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم
قال ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بیوم قبل الله توبته ثم قال ان یوما لکثیر من تاب
قبل ان یعاین قبل الله توبته **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش
و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده رسول
خدا که هر کس توبه کند از گناهان خود پیش از رسیدن اجل موعود بیک سال هرآینه قبول
میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن فرموده بدرستی که سال هرآینه بسیار است هر
کس توبه کند پیش از مردن خود بیکماه قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرموده
بدرستی که ماه هرآینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود بجمعه یعنی بیک هفته
قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن فرموده بدرستی که هفته هرآینه بسیار است
هر کس توبه کند قبل از مردن خود بیک روز قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن
فرموده بدرستی که روز هرآینه بسیار است هر کس در مقام توبه بشود قبل از آنکه معاینه
کند قبول میکند خدای تعالی توبه او را **بخش دوم** من تاب قبل موته بسنة
توبه در لغت بمعنی رجوع و برگشتن است از امری که آن را به بنده نسبت میدهند و

بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان الجمعة لکثیر
من تاب قبل موته بیوم

کاه بخدای چون به بنده میدهند معنی آن برگشتن از معصیت و گناه بکار بستن سوی طاعت
و فرمان برداری و چون بخدای اسناد میکنند برگشتن از عقوبت و عذاب بجانب
لطف و آمرزگاری و در اصطلاح پشیمانی از گناهست بواسطه آنکه گناه است و قید آخر بواسطه
آنست که بیرون رود از توبه پشیمانی از شراب خوردن مثلا بواسطه آنکه مضر است
ببدن و بعضی زیاده کرده اند بر آن عزم بر ترک معاودت بگناه را ابد الآباد یعنی
دل نهادن بر آنکه دیگر هرگز ازو آن سر نزد و ظاهر آنست که عزم مذکور لازم آن پشیمانیست
و هرگز از آن منفک نمیشود و کلام تمام درین مقام آنست که توبه دست نمیدهد
مگر بحصول سه امر اول دانستن آنکه گناه حجابیست میان بنده و خداوند که مانع میآید از سعادت
لقای او و زهر بست قاتل است بمعنی که مباشر آن میشود پس چون این معنی را دانست و
یقین کرد هر آینه او را حالت دیگر دست میدهد که آن امر دوم است از امور ثلثه مذکوره
و آن اندوهگین شدن نفس است بواسطه از دست رفتن سعادت لقای محبوب
حقیقی و تاسف داشتن او بر ارتکاب اموری که باعث آن شده و این تالم و تاسف
است که تعبیر از آن بندامت و پشیمانی میکنند و هرگاه این تالم و تاسف زیاده گردد و بسیار
شد حالت دیگر دست میدهد که امر سیوم است از امور مذکوره و آن قصد سه
چیز است که یکی تعلق بزمان حال دارد و ترک گناهیست که مباشر آن بوده و آنکه بزمان
آینده متعلق است دل نهادن بر عدم ارتکاب آنست و قرار دادن با خود که دیگر
بر سر آن نرود تا آخر عمر و آنکه بزمان گذشته نسبت دارد تدارک و تلافی طاعات و
عبادات است که از او فوت شده مثل قضا کردن نمازهای که ادای آن نکرده و بیرون

درجبر آمدن از مظالم و حقوق مردم که در ذمه او قرار گرفته و امثال آن و این
سه حالت یعنی دانستن ضرر گناه و پشیمانی از ارتکاب آن و قصد امور مذکوره
که تعلق بازمنه ثلثه دارد نظامی چند اند بر یکدیگر مترتب که حصول هر یک از آن
لازم دارد حاصل بودن دیگری را گاه هست که بر مجموع این سه حالت اسم
توبه اطلاق میکنند و هر سه را باسم توبه میگویند و بسیار است که توبه را بر حالت
دوم که پشیمانی مذکور است اطلاق میکنند و حالت اول را مقدمه آن میشمارند و حالت
سیوم را ثمره و نتیجه آن و گاه هست که مجموع پشیمانی و عزم مذکور را توبه میگویند
و بعضی از اصحاب قلوب و ارباب عرفان توبه را بر وجوه دیگر نیز تعریف کرده اند
بعضی گفته اند التوبة رجوع الآبق عن الجرم السابق توبه باز گشتن غلام گریخته است
از گناهی که پیشتر مرتکب آن شده و بعضی گفته اند اذابة الاحشاء لما سلف من الهفوات گداز
گردانیدن دل و اعضای درونیست بآتش ندامت آنچه از پیش صادر شده است از گناهان و بعضی
گفته اند خلع لباس الجفا و بسط بساط الوفا کندن لباس جفا و بدکرداریست و گستردن
بساط وفا و نیکوکاری قبول التوبه مراد بقبول خدای تعالی توبه بندگان را اسقاط
ساختن عقابیست که مترتب بر گناهی که از آن توبه میکنند و اینکه توبه باعث سقوط
عذابست مجمع علیه اهل اسلام است و هیچکس از علمای خاصه و عامه درین معنی خلاف
نکرده است خلاف درین است که قبول توبه و اسقاط عذاب مذکور از تائب آیا
بر خدای تعالی واجب است که اگر نکند ظلم او لازم میآید تعالی عن ذلک یا بر
سبیل تفضل و موهبت که از روی کرم و احسان بر بندگان خود بعمل میآورد و متفرع

بر قول اول رفته‌اند و قبول توبه را بر خدای تعالی واجب میدانند اشاعره قول ثانی اختیار
کرده‌اند و میگویند از روی محض تفضل و احسان است و برو واجب نیست و از علمای شیعه
شیخ ابوجعفر طوسی درین مسئله موافقت نموده است یعنی و در کتاب اقتصاد حکم بعدم وجوب
آن بر خدا کرده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در بعض کتب کلامی خود این قول
را اختیار کرده و خواجه نصیر علیه الرحمه نیز در بعض کتب کلامی خود این قول را اختیار کرده
و خواجه نصیر علیه الرحمه در متن تجرید درین مسئله توقف نموده است و هیچ یک از مذهبین را
رجحان نداده و ظاهر درین مسئله با شیخ و علامه است و دلایل وجوب مدخولست من
تاب قبل ان یعاین مراد بمعاینه اینجا دیدن ملک الموت است چنانچه از ابن عباس
رضی الله عنه آن چنان روایت شده است و میتواند بود که مراد بمعاینه اینجا دیدن
ملک الموت است چنانچه از ابن عباس رضی الله عنه آنچنان روایت شده است و
میتواند بود که مراد بمعاینه یقین کردن موت و ناامید شدن از حیات باشد
چنانچه گویا مرگ را بالمعاینه میبیند و میتواند بود که مراد دیدن پیغمبر صلوات الله علیه و آله
یا امیر المؤمنین ع باشد زیرا که روایت شده است در کتاب کافی از ابی بصیر که گفت
قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع اذا حیل بینه و بین الکلام اتاه رسول الله
ص و من شاء الله فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله عن یمینه و الآخر عن شماله فیقول له رسول الله اما ما کنت ترجو فهو ذا امامک و اما ما کنت
تخاف فقد امنت منه ثم یفتح له بابا الی الجنة فیقول هذا منزلک من الجنة فان شئت
رددناک الی الدنیا و لک فیها ذهب و فضة فیقول لا حاجة لی فی الدنیا الحدیث یعنی
فرموده است امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه حایل شود در مرگ میان مؤمن و سخن

او یعنی

کردن او یعنی چنان شود که از سخن کردن بیفتد میآید نزد او رسول خدا ص و کسی که خدای تعالی
خواسته باشد یعنی امیر المؤمنین ع و می‌نشیند رسول خدا از جانب راست او و آن دیگری یعنی
حضرت امیر المؤمنین ع از جانب چپ او پس میگوید باو رسول خدا ص که اما آنچه آرزوی آن
داشتی اینک در پیش توست و آنچه از آن میترسیدی بدرستی که از آن ایمن شدی پس میگشاید
از برای او دری بسوی بهشت و میگوید باو که اینست جا و مقام تو از بهشت اگر میخواهی
ترا باز گردانیم بدنیا و ترا در آن طلا و نقره بسیار بوده باشد پس آن شخص چون حسن بهشت و امکان
و استماع آن بشارت نماید میگوید مرا بدنیا حاجتی نیست و باز گشتن بدنیا را نمیخواهم
و مراد بمن شاء الله درین حدیث چنانچه در حدیث ترجمه آن ظاهر شد امیر المؤمنین ع است
بنابر آنکه در بسیاری احادیث که درین باب وارد است تصریح باسم مبارک آن حضرت
شده و گویا مبهم آوردن اسم آن حضرت درین حدیث و الله اعلم از برای تقیه و خوف
از مخالفان است **تمام بحث اول** هیچ شک نیست که وجوب توبه بر عاصیان از قبیل فوریست
و تأخیر و تعویق در آن جایز نه زیرا که گناه بمنزله زهر قاتل است و دین بمنزله بدن پس
چنانچه هرگاه زهر بر بدن وارد شود در حال مبادرت باستفراغ آن میباید
نمود تا بدن که اشرف بر هلاک یافته باقی ماند و باندک تعویقی و تأخیری آنچنان نشود که از قبول
دوا باز ماند واجب است بر صاحب گناه که در حال مبادرت بتوبه نماید و دین خود را
که مشرف شده است بر هلاک و از هم پاشیدن نگاه دارد و کسی که در توبه اهمال جایز دارد
و از وقتی بوقت دیگر اندازد دو خطر عظیم او را در پیش است که اگر از یکی سالم ماند گمان است
که از دیگری رخت سلامت نتواند بر کنار کشید یکی در رسیدن اجل موعود که وقتی خبردار میشود که

می باید مرد و فرصت هیچ کار رفته نمانده است و تدارک و تلافی ممکن نیست و وقت آن رسیده ا
که حضرت عزت در کلام مجید در ضمن این آیه اشارت بآن کرده است و حیل بینهم و بین ما یشتهون
یعنی جدایی افتاد میان ایشان و میان آنچه مایلند بآن و هر چند الحاح نماید که یکروز دیگر یا یک ساعت
مرا فرصت دهید جواب بشنود که وقت فرصت گذشته است و ترا مهلت آن نیست چنانچه
حضرت عزت در کلام مجید میفرماید که من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی
الی اجل قریب و بعضی مفسرین گفته اند معنی این آیه و الله اعلم آنست که در وقت جان کندن
بعد از آنکه پرده از روی کار برداشته شود و این کس بر زشتی کردار خود اطلاع یابد میگوید
ای ملک الموت چه شود اگر روزی مرا مهلت دهی که در آن عذر گناهان خود را از
رو برده کار خود بخواهم و در مقام توبه و انابت درآمده بواسطه عذر تو شرافت صالح
بردارم جواب میشنود که فنیت الایام ایام تو منقضی شده است و روزی بواسطه
تو نمانده است که ترا فرصت آن توانیم داد پس بگوید یک ساعت مهلت ده مراد جواب بشنود
که فنیت الساعات ساعتهای تو در معرض فنا و زوال درآمده است و مهلت آن نیز
نیست پس در توبه بر روی او بسته شود و روح او را بعد از نزع کشند و ساقی یاس و ناامیدی
شراب حسرت و ندامت بر تضییع عمر و تلف کردن اوقات بر وجه بیهوده باشد و بسیار
باشد که از هول صدمات آن حال تزلزل در بنیان ایمان او راه یابد و اصل دین او نیز بر جای
نماند نعوذ بالله من ذلک و خطر دوم آنکه از تراکم ظلمت معاصی و بر هم نشستن غبار معاصی
آینه دل او زنگ گیرد مثل به که بصیقل توبه و انابت نتوان در مقام جلای آن شد چرا که
هر معصیتی که انسان مرتکب آن میشود در دل او تاریکی از آن بهم میرسد بجهت آنکه نفس آدمی مربی



آینه و چون گناهان او بسیار شد آن تاریکی مرتبه بمرتبه زیاده میشود تا آنکه تمام دل را فرا میگیرد
و سیاه و مسیاه میسازد و چون بر آن ثبات ورزید و در مقام رفع آن بتوبه و انابت نشد
آن سیاهی مرتبه بمرتبه در سرشت او جا میکند و طبیعی او میشود چنانچه غبار نفسی که بر روی آینه
نشست و بسیار شد آن آینه زنگ میگیرد و چون در مقام رفع آن نشد و بسیار ماند آن
زنگ در جرم آن جا میکند و جوهر آن را فاسد میسازد و چنان میکند که دیگر پذیرای
صیقل نگردد چنانچه شاعر گوید بیت آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد از و بصیقل زنگ
و از این دل گاه بقلب منکوس تعبیر میکنند که دیگر هرگز صیقل نگیرد چنانچه گاه بقلب اسود
روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق
علیه السلم که گفت کان ابی یقول ما من شی افسد للقلب من خطیئة ان القلب لیواقع
الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله یعنی بود پدرم که میگفت هیچ چیز
از گناه باعث فساد دل نمیشود و بدرستی که دل بآن آینه گناه در می افتد و همیشه با گناه
زد و خورد میکند تا مغلوب او شود پس چون مغلوب او شد گناه بر او غالب آمد
بالای او زیر میگردد یعنی سرا زیر میشود و برو در می افتد چنانچه هرگز شوانده بر جانب نشست و روایت
شده است در کتاب کافی از امام محمد باقر ع که ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذ
ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد
ذلک السواد حتی تغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا و هو قول الله
عز و جل کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نیست بنده از بندگان مگر آنکه در دل او
نقطه ایست سفید پس چون مرتکب گناهی شد در آن نقطه سفید نقطه سیاهی بهم میرسد

زاد ه

بنا اگر در مقام استغفار شد و از آن گناه توبه کرد آن سیاهی برطرف میگردد و اگر در گناه
باقی ماند و باز گناه دیگر کرد آن سیاهی زیاده میشود و هم چنین تا آنکه جمیع سفیدی را بپوشد
چون سفیدی تمام پوشیده شد دیگر هرگز صاحب آن دل روی خیر نمیبیند و اشارت باین معنی
است قول خدای تعالی در کلام مجید که کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نه آنچنانست
که کافران میگویند بلکه غشاوه و غبار و غفلت بر دلهای ایشان پوشانیده و بازنگار انکار
بر دلهای ایشان نهاده آنچه بودند ایشان که کسب آن میکردند از آثام و معاصی یعنی بنا بر ثبت
سیئات و معاصی دلهای ایشان زنگ خورده بی صیقل شده است پس قول امام علیه السلم
درین حدیث که لم یرجع صاحبه الی خیر یعنی هرگز دیگر باز گشت نمی نماید صاحب آن دل را بسوی خیر دلالت
دارد بر آنکه هر کس حال او آنچنان شد دیگر هرگز از گناه خود باز گشت نمی نماید و در مقام
توبه از آن بر نمی آید و اگر بزبان گوید تبت الی الله رجوع و بازگشت نمودم بسوی خدای
خدا قول مذکور او از روی نادانی او حرکت دادن زبانش خواهد بود و دل او از آن آگاهی نخواهد داشت
پس هیچ اثری بر آن مترتب نخواهد بود و قول مذکور او مثل قول کاذب خواهد بود که گفتم
و باید سبب نیستم جامه که اگر هزار بار این سخن را بزبان آورد جامه از چرک پاک نمیشود
و سفید نمیگردد و دل بیمار بسیار که آیل شود حال صاحب این دل بجایی که عدم پروا در اوامر
و نواهی شرع و خفیف شود که ضروریات دین در نظر او سهل نماید و وقع و اعتبار احکام
الهی از ضمیر او بر گردد و در طبع او نفوذ ما بعد از قبول آن نفرت کردن تا آنکه منجر شود حال
او بضعف عقیده و زوال ایمان و بی ایمان از دنیا برود و این حالت است که نعوذ بالله از آن
بسوء خاتمه مینامند اجارنا الله وایاکم عن ذلک تنبیه دوم خلاف شده است

میان علما در آنکه ناچار است در توبه از عزم بر عدم عود بگناه یعنی دل نهادن
بر آنکه دیگر بار بر سر گناه نرود اما آیا امکان صدور گناه و ارتکاب شرط است
چنانچه کسی که مباشر زنا شده باشد اگر بعد از آنکه عنین شود توبه کند بعزم آنکه اگر
قدرت بر زنا یابد پیرامون آن نگردد توبه آن شخص صحیح نیست یا شرط نیست و توبه عنین
از زنا صحیح است اکثر علما قول دوم را اختیار کرده اند و توبه را مطلقا صحیح میدانند
خواه در حال قدرت بر گناه باشد و خواه بعد از زوال قدرت بلکه بعض متکلمین
اجماع علمای سلف را برین قول دعوی کرده اند و از این اولی است بصحیح بودن توبه
که در مرضی واقع شود که غالب ظن در آن مردن باشد اما توبه که بعد از حضور مردن
و یقین شدن مرگ بعمل آید که حال معاینه عبارت از آنست همه اتفاق دارند
بر آنکه قبول نیست و اجماع بر عدم صحت آن منعقد است و کلام الهی نیز بآن ناطق که و
لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن
ولا الذین یموتون وهم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما یعنی قبول نیست
توبه مر آنانرا که بعمل می آورند گناهان را و از آن باز نمی ایستند تا آنکه چون حاضر میشود
یکی از ایشانرا مرگ میگوید بدرستی که اکنون توبه میکنم و توبه هم چنین قبول نیست
مر آنانرا که میمیرند و ایشان کافرانند یعنی کافرانی را که بعد از یقین شدن موت در
مقام توبه از کفر در می آیند که آن کرده بر کفر همگاری ثابت ورزند تا رسیدن وقت
رحلت و آنگروه که بر کفر میمیرند آماده ساخته ایم ما بجهت ایشان عذاب دردناک

راه در حدیث از پیغمبر صلعم روایت شده است که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر
یعنی بدرستی که خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که او را غرغره نرسیده
و غرغره عبارت از تردد و حرکت اب و امثال آنست از اجسام مایعه در حلق و مراد
اینجا تردد روح است در وقت جان کندن و محدثین امامیه رضوان الله علیهم
حدیث بسیار روایت کرده اند از ائمه علیهم السلام در باب انکه وقت حضور موت و
ظهور علامات مردن و مشاهده احوال ان توبه مقبول نیست و بعضی استدلال کرده اند
برین وجه که ایمان بر امیست یعنی انسان مکلفست بانکه بدلیل و برهان تحصیل
آن نماید و مشاهده علامات موت حقیقت امر را عیان میکند و عاقبت کار را بالمعاینه
باو مینماید پس در آن حال تکلیف ساقط باشد چنانچه در آخرت که جمیع معارف و
اعتقادیات بدیهی میشود و جمیع تکالیف ساقط و بعض مفسرین گفته اند که از جمله
الطاف الهی آنست که امر کرده است قابض ارواح را که روح را از جانب انگشتان پا بیرون
آورد و مرتبه مرتبه بالا برده باشد تا بسینه رسد و بعد از آن بحلق رسد که تا او را مهلتی
باشد از برای روی آوردن بخدا و مبادرت بوصیت و توبه و امثال آن پیش از آنکه مرگ
بر و معاینه شود و وقت توبه بگذرد و چون روح از سینه بگذرد و بحلق رسد امر مردن برو
متیقن میشود چنانچه گفته اند بیت نه چنین است که میرد تا نمیرد ٭ امید از زندگانی بر نگیرد ٭ پس
چنان میشود که در وقتی که روح از بدن بیرون میرود و ذکر خدای بر زبان باشد و او را
امید بلطف و غفران خدا حاصل بهمکنان زاد و دریافت آن حال روزی باد بمنه و کرمه

نمایش سیزدهم پوشیده نماند که در قرآن مجید امر توبه نصوح واقع شده است
قال الله تعالی فی سورة التحریم یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا و مفسرین در
معنی توبه نصوح چند وجه ذکر کرده اند اول انکه مراد توبه نصوح توبه ایست که نصیحت میکرده
باشد مردم را که بان کار آیند یعنی بخوانند و بشنوند اثر آن بتوبه خود و بر آن مداومت نمایند
که بمثل آن قیام نمایند از غایت حسن آثار و نیکوی کردار که در صاحب آن ظاهر باشد
یا توبه که صاحب خود را نصیحت میکرده باشد که دیگر تا آخر عمر پیرامون گناه نگردد و روایت
کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از ابی الصباح کنانی
که سوال کرد از امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر قول تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی
الله توبة نصوحا حضرت فرمودند یتوب العبد عن الذنب ثم لا یعود فیه یعنی توبه میکند
بنده از گناه و دیگر هرگز بر سر آن نمیرود و گناه یا از آنکه توبه نصوح انچنین توبه ایست دوم انکه نصوح
در لغت بمعنی خالص است چنانچه عسل هر گاه از موم خوب پاک شده باشد آنرا عسل نصوح
گویند پس مراد توبه نصوح توبه ایست که خالصا لوجه الله باشد یعنی پشیمانی و ندامت او از گناه
محض این باشد که ارتکاب قبیح منهی عنه خداست نه بواسطه ترس آتش و ترس و بیم گرفتاری بعذاب
چنانچه خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در کتاب تجرید حکم کرده است بانکه پشیمانی از گناه بواسطه
ترس آتش دوزخ توبه نیست و در شرح حدیث سی و هفتم نیز درین باب بعضی سخنان گذشت
که تذکر آن درین مقام نفع تمام دارد سیم انکه نصوح ماخوذ از نصاحت بمعنی خیاطت
و دوختن جامه و بنابرین مراد توبه نصوح توبه ایست که پاره های که بناخن معصیت در جامه دین
و شریعت بهم رسیده است بدوزد و باصلاح آورد و با انکه جمع کند میان تایب و اولیا الله

خیاط بهم می‌آورد پارچهای جامه را چهارم آنکه نصوح در واقع صفت تائب باشد
صفت توبه و اسناد آن بتوبه از روی مجاز باشد و حاصل معنی آیه والله اعلم آنکه ای
آن گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید از گناهان خود بسوی خدای تعالی توبه که
بسبب آن ناصح باشید مر نفسهای خود را یا آنکه اتیان کنید آن به بهترین وجهی چنانچه
بسبب آن بنیان گناه شما از بیخ برکنده شود و اثر آن بالکلیه از نامه اعمال شما محو
گردد و آن نمیشود مگر بگدازانیدن نفس خود بآتش حسرت و ندامت و دور کردن ظلمت
مناهی و سیئات از آئینه خاطر خود بنور اعمال صالحه و حسنات چنانچه روایت
کرده شیخ ابو علی طبرسی نزد تفسیر آیه مذکوره از امیر المؤمنین علیه السلام که ان التوبة
یجمعها ستة اشیاء علی الماضی من الذنوب الندامة و للفرائض الاعادة و رد
المظالم و استحلال الخصوم و ان تعزم علی ان لا تعود و ان تربی نفسک فی
طاعة الله کما ربیتها فی المعاصی و ان تذیقها مرارة الطاعات کما اذقتها حلاوة
المعاصی یعنی در بستی که توبه می باید فراهم آمده باشد از شش چیز پشیمانی از گناهان گذشته
و اعاده فرایض و واجباتی که از تائب فوت شده باشد و رد مظالم و حلالی
خواستن از دشمنان و در دل نهادن بر آنکه دیگر بر سر گناه نروی و آنکه بگدازانی نفس خود را
در طاعات خدای تعالی همچنانکه ترتیب داده او را در معصیت و بچشانی او را تلخی
عبادات همچنانکه چشانیده او را شیرینی گناهان و سید رضی الدین علیه الرحمه در کتاب
نهج البلاغه ذکر کرده است که شخصی در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام گفت استغفر الله حضرت
فرمودند ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار ان الاستغفار درجة العلیین و هو اسم

واقع علی ستة معان اولها الندم علی ما مضی الثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا الثالث ان
تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه املس لیس علیک تبعة الرابع ان تعمد
الی کل فریضة علیک ضیعتها فتؤدی حقها الخامس ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی
السحت فتذیبه بالاحزان حتی تلصق الجلد بالعظم و ینشأ بینهما لحم جدید السادس ان تذیق
الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة یعنی مادر برای تو گریه کند و آیا میدانی که
استغفار چه معنی دارد که بان قیام مرتبه ایست بدرستی که استغفار درجه ملاء اعلی و مرتبه
بزرگان عالم بالاست و آن اسمیست واقع بر شش معنی اول پشیمانی بر گناهان گذشته دوم عزم
بر آنکه دیگر بر سر آن نروی سیوم ادا کردن حقوق مردم بایشان تا آنکه چون در معرض
لقای الهی درآیی لوح کردار تو از نقش گناه ساده باشد و دامان اعمال تو از لوث
مناهی پاک چنانچه بسبب آن عقوبتی نبوده باشد ترا چهارم آنکه توجه نمایی بهر فریضه
که از تو فوت شده باشد و چنانچه باید ادا نمایی حق آن را پنجم آنکه توجه نمایی بسوی
گوشت بدن خود که از حرام روییده باشد پس بگدازی آن را بآتش حزن و اندوه
تا اتصال یابد گوشت بدن تو باستخوان و بعد از آن گوشت تازه بروید ششم آنکه بچشانی
جسم خود را تلخی طاعت و فرمانبرداری همچنانچه چشانیده بودی آن را حلاوت معصیت و
گناهکاری و در کلام بعضی اکابر واقع است که چنانچه کافی نیست در جلای آینه که از
بسیاری زنگ که بر آن دمیده شده باشد و از کثرت بخارهای سیاه که بر روی نشسته
رنگ گرفته باشد مجرد باز گذاشتن صیقل زدن و مانع آمدن از آنکه دیگر بخاری بر آن
ننشیند بلکه تا آنچه اول نشسته است و باعث زنگ آن شده از آن بصیقل سعی زایل نسازی

تذویق و مرار

وجرم آنرا از زنگ پاک نکنی چنانچه به همین کافی نیست در جلا دادن آینهٔ دل از
ظلمتهای معاصی و کدورات مناهی مجرد ترک مناهی و بازداشتن نفس از اقدام معاصی
بلکه ناچار است که تاریکی آنرا بنور طاعات و عبادات مرتفع سازی و زنگی که از
گناه در آن نشسته است بصیقل اعمال صالحه که داری زایل کنی زیرا که چنانچه از هر گناه
ظلمتی در دل مینشیند و هر تقصیری که در واجبات واقع شود کدورتی در ان بهم میرسد
از هر طاعتی نوری در آن احداث میشود و هر عمل صالحی روشنی در آن بهم میرسد
و اولی آنست که هر ظلمتی را که از گناهی در آن بهم رسیده باشد بنور عملی از آن زایل سازی
که در مقابل آن گناه باشد بر نوعی که گناهان خود در نظر آوری و همه را بتفصیل ملاحظه نمائی
و طلب کنی حسنه را که در مقابل آنست بر نوعی که بآن گناه قیام نموده بآن حسنه که در مقابل
آنست قیام نمائی مثلا رفع کنی گناه شنیدن ساز و غنی را بشنیدن قرآن و حدیث
و مسایل دینیه و برطرف سازی گناه مس کردن مصحف را که بی طهارت از تو واقع شده
باشد بتعظیم مصحف و بوسیدن و بر چشم نهادن آن و کثرت تلاوت آن و گناه جنب
رفتن مساجد را باعتکاف در آن مساجد و بر نماز و عبادت در کنجهای آن
و مباشر جاروب کردن آن شدن و آنچه از این قبیل باشد و اما در حقوق الناس
آنچه متعلق بحق مردم و ذمه باشد باید که اولا در مقام ادای ایشان برآیی و حلالی طلبی
از ایشان بعد از آن رفع کنی گناه آزاری را که از تو بایشان رسیده است باحسان و نوازش
بایشان و گناه غصب مال ایشان را بتصدق بسیار از مال خود بواسطه ایشان
و گناه غیبت ایشان را که از تو واقع شده باشد بنا مدح ایشان در مجالس و محافل و

منتشر

ومنتشر ساختن اوصاف نیکوی ایشان و بر این قیاس رفع کنی هر گناه از گناهان
خود را از حقوق الله و حقوق الناس بحسنه از جنس او که در مقابل آن باشد
هم چنانچه طبیب علاج هر مرض را بضد آن مرض مینماید حضرت عزت همگنان را
توفیق این روزی کناد بمنه وجوده **نمایش چهارم** مشهور است میان علمای ما
رضوان الله علیهم که سنت است بعد از فراغ از توبه غسل کردن خواه توبه از کفر باشد
که عبارت از اسلام آوردن کافر است و خواه از فسق و مناهی و مستند ایشان
در توبه از کفر آنست که روایت شده است از پیغمبر صلعم که امر کرد آنحضرت ثمامه
حنفی و قیس بن عاصم را بعد از آنکه اسلام آوردند بغسل و در توبه از فسق حدیثی
است که روایت کرده است شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار
از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی نزد آنحضرت آمد و گفت در بستی که مرا
همسایه است دختران و کنیزان چند هستند خنیاگر که از برای او گویند و میسکنند و عود
مینوازند گاه هست که چون داخل طهارت خانه میشوم بواسطه شنیدن آن نغمه خود را
طول میدهم و زیاده از قدر احتیاج در آن مینشینم امام علیه السلام فرمودند لا تفعل یعنی
مکن آن مرد گفت بخدا قسم که این کاری نیست که من بپای خود بر سر آن رفته باشم بلکه
کاریست که مردم بگوش من آنرا میرسانند حضرت فرمودند تالله انت اما سمعت الله
یقول یعنی وای بر تو مگر نشنیده قول خدای تعالی را در کلام مجید که ان السمع والبصر
والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی بدرستی که گوش و چشم و دل همه
یک یک از ایشان روز قیامت در معرض سوال در خواهند آمد و از گناهی که از ایشان

شیخ ابوجعفر

بعمل آمده پرسش خواهند نمود آنمرد گفت گویا من هرگز این آیه را از کتاب خدای
نشنیده ام نه از عربی و نه از عجمی لاجرم ترک کردم این عمل را و از آنچه بعمل آمده توبه و
استغفار میکنم بخدای پس امام علیه السلم فرمودند قم فاغتسل وصل ما بدا لک
فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ما کان اسوء حالک لو مت علی ذلک استغفر الله و
اسئله التوبة من کل ما یکره فانه لا یکره الا القبیح و القبیح دعه الی اهله فان لکل اهلا یعنی
برخیز و غسل کن و نماز گذار آنچه توانا گذار دو هر چیستی که مقیم بوده بر کار بزرگی چه بد
بود حال تو اگر بر آن حال میمردی استغفار کن و طلب آمرزش نمای از خدای تعالی و
سوال کن از او توفیق توبه را از آنچه نزد او ناخوش باشد زیرا که نزد او ناخوش نیست
مگر آنچه نزد عقل قبیح باشد و قبیح را با اهل آن گذار که هر کاری اهلی هست دارد و این حدیث
را شیخ اگرچه در کتاب مذکور مرسل نقل کرده است دسندش را درست ذکر کرده
و در هیچ یک از کتب حدیث که بنظر رسیده و دیده شده است که آنرا مسند نقل
کرده باشند یعنی رجال سند آنرا تا معصوم همه ذکر کرده باشند سوای کلینی نهایتش
مرسل بودن آن ضرر در مقصود نمی نماید زیرا که بنا بر آنچه در حدیث سی و یکم گذشت
درین ابواب حدیث ضعیف نیز کافی است و ای عزیز نیکو در یاب که هرگاه نه زیاده نشستن
در طهارتخانه را بواسطه شنیدن آواز عودی که در خانه همسایه نوازند با این شتاب
بر دارند آنرا گناه عظیم شمرده مرتکب آنرا باین تخویف نمایند در باب او
گویند ما اسوء حالک لو مت علی ذلک و تاکید تمام از آن توبه و استغفار فرمایند
آیا چون خواهد بود حال اهالی این زمان با آنچه مشاهده میشود از ایشان هرگاه باتوبه از آنها

ار د

از دنیا برود نسل الله العصمة و التوفیق و مخفی نماند که هم چنانچه این حدیث دلالت
استحباب غسل بعد از توبه دارد متضمن امر بنماز هست پس چنانچه در توبه غسل سنت
است می باید نماز نیز در توبه سنت باشد و اکثر فقهای ما رضوان الله علیهم همان
باستحباب غسل اکتفا نموده اند و سنت بودن نماز را ذکر نکرده اند و باید دانست که
اکثر علمای ما غسل توبه را مطلقا سنت دانسته اند خواه توبه از صغایر باشد و خواه از
کبایر و از کلام شیخ مفید رحمه الله علیه فهم میشود که استحباب غسل مذکور مخصوص است
بتوبه که از کبایر باشد و توبه از صغایر را غسل در کار نیست و شیخ علا اعلی الله درجاته
متمسک باین حدیث شده بر او اعتراض کرده است زیرا که این حدیث صحیح است در
آنکه توبه آنمرد از شنیدن سازی بوده که کنیزان همسایه او می نواختند و شنیدن
ساز اگر از کبایر نشمرده بخاطر میرسد که بحث مذکور بر شیخ مفید علیه الرحمه وارد
نیست چه حدیث مذکور دلالت دارد بر آنکه از آن مرد اصرار بر آن فعل واقع شده
بوده است چنانچه از قول او که گاه هست که چون داخل طهارتخانه میشوم بواسطه
شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم ظاهر میشود و چه تعبیر از این معنی باین عبارت
کرده است که ربما دخلت الکنیف فاطیل الجلوس استماعا منی و رب در اغلب از برای تکثیر
و بسیار واقع نمودن امری استعمال می یابد چنانچه در کتاب مغنی اللبیب تصریح باین نموده
کرده بلکه شیخ رضی رحمه الله علیه ذکر کرده است که شیوع استعمال رب در تکثیر
بحدیست که تکثیر بمنزله معنی حقیقی او شده است و گاهی که در تقلیل استعمال میفرمایند
از قبیل مجاز است که تا قرینه بر آن نباشد فهم آن نمیتوان کرد و شیخ مفید قدس سره

تصریح کرده است بآنکه اصرار بر صغیره هم و بسیاری آن حاصل می‌شود و هیچ شک نیست
که اصرار بر صغیره کبیره است و قول امام علیه السلام لقد کنت مقیما علی امر عظیم یعنی هر
آینه بتحقیق که قیام داشته بر امر بزرگی و ما اسوء حالک لو مت علی ذلک یعنی
چه بد حال می‌بود حال تو اگر بر آن حال میمردی نیز اشعار بر معنی دارد خصوصا که از شیخ
مفید علیه الرحمه نقل شده است که او مطلق گناه را کبیره میداند بواسطه مشارکتی
که در مخالفت امر الهی و خروج از طاعت او دارند چنانچه در حدیث وارد است
که لا تنظر الی ما فعلت و انظر الی من عصیت یعنی منگر در آنچه کرده و بنگر بسوی کسی که
که عصیان و فرمان نابرداری او قیام نموده و گفته است که بهتر که اطلاق صغیره
و کبیره بر گناه میکنند باضافه ما تحت و ما فوق مثل بوسیدن زن بیگانه که نسبت
بدیدن او کبیره است و نسبت بوطی صغیره چنانچه بتفصیل در بیان در حدیث
سیوم سبق گذارش یافت و هیچ شک نیست که آنچه از آن مرد صادر شده بود مشتمل
بر سه نوع از گناه بود شنیدن آواز زن نامحرم مطلقا حرام است خواه غنا باشد
و خواه غیر غنا و شنیدن غنا و گویندگان ایشان و شنیدن ساز و دبس مجموع امور مذکوره
باهم نسبت بهر یک تنها کبیره باشد بلکه میتوان گفت که شنیدن غنای تنها نیز
نظر بشنیدن آواز کبیره است و نیز ما آنچه ذکر کردیم منع نمیشود آنچه وارد دانسته
است شیخ شهید علیه الرحمه بر کسی که استحباب غسل توبه را مخصوص میداند بتوبه از کفر
و توبه از فسق و گفته است که از قول او لازم می‌آید که در توبه از صغایر که با
اصرار باشد غسل سنت است نه بواسطه آنکه صغایر مذکور نه کفر است و نه فسق

زیرا که ارتکاب آن خلل در عدالت نمی‌کند و هر چه خلل در عدالت نکند فسق نیست و
حال آنکه حدیث دلالت دارد بر آنکه در توبه از آن نیز غسل سنت است انجام بباید دانست
که اگر گناه تابع نداشته باشد امر دیگر را که بحسب شرع قیام بآن لازم باشد مثل پوشیدن
حریر و شنیدن غنا و امثال آن همین پشیمان شدن از آن بر وجهی که لازم داشته باشد عزم بر ترک
آن بالعقید قربت کافی نیست و اگر امر دیگر را تابع داشته باشد از حقوق الله یا حقوق الناس
خواه مالی باشد و خواه غیر مالی واجب است با پشیمانی مذکور اتیان بآن امر و گاه باشد که
مکلف مخیر باشد میان اکتفا بتوبه تنها و میان توبه و اتیان بآن امر اما حقوق الله مالی
مثل آزاد کردن بنده در کفاره صوم مثلا واجب است با توبه اتیان بآن نیز گاهی که قدرت
بر آن داشته باشد و اما حقوق الله غیر مالی اگر غیر حدی باشد که از جانب شارع از برای بعضی
گناهان تعیین شده مثل قضای نماز و روزه و کفاره و امثال آن نیز واجب است بجای آوردن آن
آن با توبه گاهی که قدرت بر آن داشته باشد و اگر چه حد شرعی باشد مکلف مخیر است
که آنرا اعتراف کند بآن نزد حاکم شرع تا حاکم اقامت حد نماید یا آنکه پنهان دارد و آنرا
و توبه و انابتی که میان او و خدای تعالی واقع شود اکتفا نماید و در این وقت حد از او
ساقط خواهد بود گاهی که توبه مذکور قبل از ادای شهادت جمعی بر آن نزد حاکم شرع
و اما حقوق الناس مالی هیچ شک نیست که واجب است بری ساختن ذمت خود را
از آن و در مقام ادای آن بصاحبان حق در آمدن تا ممکن باشد و اگر صاحب حق مرده باشد
بوارثان او و وارثان وارثان او در هر طبقه قائم مقام او خواهند بود چون بایشان برسانند
در ایام حیات خود یا بعد از فوت او وارثان او از ترکه او برسانند یا بیکاکه در ایام حیات

۷ است و چیز دیگر سوای آن واجب

یا بعد از موت از روی تبرع از جانب او بایشان رسانند ذمّت او بری خواهد شد
و اگر کسی که در مقام آن نشود نه بصاحب اصلی و نه بوارث او و در ذمّت او عاید تا روز
قیامت فقهای ما را در مستحق آن روز قیامت چند قول است اول آنکه مستحق آن
صاحب اولست که در دنیا حق او غصب شده دوم آنکه حق وارث آخر است اگر چه
امام باشد سیوم آنکه منتقل بخدا میشود و بحقوق الله باز میگردد و او ثواب آنرا در آن حق مر
میدهد و قول اول اصح است چنانچه از حدیث صحیح که درین باب از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده است استنباط آن میشود اما حقوق النفس غیر مالی باید دید اگر اضلال و
از راه بردن جمعی باشد واجب خواهد بود هدایت و براه آوردن ایشان و اگر قصاصی باشد
مثل آنکه کسی را کشته باشد و او را بازای آن باید کشت واجبست که مستحق آن قصاص را اعلام نماید
و تمکین دهد او را از احقاق آن مثل آنکه در ماده مذکور بگوید به پسر او مثلا منم که پدر ترا
کشته‌ام اگر خواهی بکش مرا و اگر خواهی ببخش و اگر حد باشد مثل آنکه دشنام زنا داده باشد
مؤمنی را اگر آن شخص عالم باشد بآن واجبست تمکین آن در اقامت حد و گذاشتن که
او را حد زند و اگر عالم نباشد آیا واجبست اعلام او بآن یا نه هردو محتمل است وجوب
اعلام بواسطه آنکه حق آدمی است و ساقط نمیشود تا او ساقط نسازد و اما عدم وجوب
بواسطه آنکه اعلام امر مذکور ما باعث تجدید ایذا و آزار اوست و تنبیه اوست بر
امری که باعث دشمنی و عداوت میشود و این تفصیل در غیبت نیز میگردد و کلام خواجه
نصیر طوسی و عبارت مولانا قطب الدین محمد شاگرد او اشعاری بر عدم وجوب اعلام دارد
بنابر وجهی که مذکور شد و بباید دانست که اتیان با آنچه اقدام بگناه لازم و شرط باشد آنرا

شر

مثل قضای عباداتی که ادا نشده باشد و ادای حقوق و تمکین وارث از قصاص و
اقامت حد و امثال آن که مذکور شد در صحت توبه شرط نیست بلکه آنها واجبات
برخود و توبه بدون آن صحیح است نهایتش بآن کامل نمیشود و عاصی میشود و بباید دانست
که توبه بر چند قسم است توبه از جمیع گناهان که متضمن عزم بر عدم آن باشد تا آخر عمر و توبه
متبعضه و آن توبه از بعض گناهان است دون بعضی و توبه موقته و آن توبه تا وقت
معین است مثل آنکه توبه کند از گناهان تا آخر سال یا تا آمدن شخصی از سفر و امثال آن و توبه
مجمله و آن توبه از گناه است بی آنکه ملاحظه کل یا بعض یا تا آخر عمر یا تا وقت معین در
آن شده باشد و علما را در صحت سه قسم آخر خلاف است و اصح آنست که توبه متبعضه
صحیح است و الا لازم می‌آید که توبه از کفر صحیح نباشد هرگاه اصرار بر صغیره داشته باشد
و اما توبه موقته معین که گذشت چون شرط کرده اند در توبه عزم بر ترک گناه را تا آخر عمر ظاهر
آنست که صحیح نباشد و اما توبه مجمله خواجه نصیر الدین طوسی در آن توقف کرده است و حکم بصحت
و عدم صحت آن نکرده و اگر قایل بصحت شویم چندان دور نخواهد بود و جهه دلیلی نیست بر آنکه ملاحظه
تفصیل در توبه شرط باشد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

حدیث سی و نهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن
ابراهیم از پدرش ابراهیم از عمرو بن عثمان و بعضی از اصحاب ما از سهل بن زیاد از احمد
بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی از ابی جمیله مفضل بن صالح از جابر از عبد الاعلی و علی بن
ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابراهیم بن عبد الاعلی از سوید بن غفله که گفت فرمود

امير المؤمنين علي عليه السلام ان ابن آدم اذا كان في آخر يوم من ايام الدنيا
واول يوم من ايام الآخرة مثل له ماله وولده
وعمله فيلتفت الى ماله فيقول والله اني كنت عليك حريصا شحيحا فما لي
عندك فيقول خذ مني كفنك قال فيلتفت الى ولده فيقول والله اني
كنت لكم محبا واني كنت عليكم محاميا فما لي عندكم فيقولون نؤديك الى حفرتك
نواريك فيها قال فيلتفت الى عمله فيقول والله اني كنت فيك لزاهدا وان
كنت علي لثقيلا فما عندك فيقول انا قرينك في قبرك ويوم نشرك حتى
اعرض انا وانت على ربك قال فان كان لله وليا اتاه اطيب الناس ريحا واحسنهم
منظرا واحسنهم رياشا فقال ابشر بروح وريحان وجنة نعيم ومقدمك
خير مقدم فيقول له من انت فيقول انا عملك الصالح ارتحل من الدنيا الى
الجنة وانه ليعرف غاسله ويناشد حامله ان يعجله فاذا دخل قبره اتاه ملكا
القبر يجران اشعارهما ويخدان الارض باقدامهما اصواتهما كالرعد القاصف
وابصارهما كالبرق الخاطف فيقولان له من ربك وما دينك ومن نبيك
فيقول الله ربي وديني الاسلام ونبيي محمد صلى الله عليه وآله فيقولان
ثبتك الله فيما تحب وترضى وهو قول الله عز وجل يثبت الله الذين آمنوا بالقول
الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ثم يفسحان له في قبره مد بصره ثم
يفتحان له بابا الى الجنة ثم يقولان له نم قرير العين نوم الشاب الناعم فان الله عز
وجل يقول اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا قال واذا كان

لربه عدوا فانه يأتيه اقبح من خلق الله زيا وانتنه ريحا فيقول ابشر
بنزل من حميم وتصلية جحيم وانه ليعرف غاسله ويناشد حملته ان
يحبسوه فاذا دخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقيا اكفانه ثم يقولان له من ربك
وما دينك ومن نبيك فيقول لا ادري فيقولان لا دريت و
لا هديت فيضربان يافوخه بمرزبة معهما ضربة ما خلق الله عز وجل من
دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلين ثم يفتحان له بابا الى النار ثم يقولان له نم
بشر حال ويسلط الله عليه حيات الارض وعقاربها وهوامها فتنهشه
حتى يبعثه الله من قبره **شرح** كلام معجز نظام در ضمن آغاز و عاقبتش را انجام
آغاز مشتمل بر دو بينش **بينش اول** خلاصه كلام حضرت امير عليه السلام آنكه بدرستى
كه فرزند آدم را چون رسد روزى كه آخر ايام دنياست و اول ايام آخرت
ممثل ميشود يعنى بصورت مثالى در آورده ميشود در نظر او مال او و فرزندان او و عمل او
كه در ايام زندگانى از و اقدام بآن واقع شده پس باز ميگردد بسوى مال خود و ميگويد
بخداى قسم كه بتو رغبت تمام داشتم و بواسطه حصول تو حرص و بخل بسيار ميورزيدم
اكنون مرا از تو چيست و چه بهره ميتوانى رسانيد پس او بگويد بگير از من كفن خود را
كه زياده ازين بر من فرى منت حضرت امير فرمودند بعد از آن باز ميگردد بجانب فرزندان
خود و ميگويد بخداى قسم كه من شما را دوست ميداشتم و هميشه حامى شما بودم و ضرر رفع ايذا
و آزار از شما مينمودم درين وقت مرا از شما چه خبر است و چه مدد از شما بمن ميتواند رسيد
ايشان بگويند در جواب او كه ميرسانيم ترا بقبر تو و پنهان ميكنيم ترا در آن كه آنچه از ما تو

در بارهٔ تو همین است حضرت فرمودند پس باز نزد بجانب عمل خود و بگوید بخدای قسم که من
تو را برغبت بودم و با آنکه بر غم گران بودی بتو قیام می‌نمودم اکنون مرا بر تو حجت است و از تو بمن
چه می‌تواند رسید عمل بگوید در جواب که من قرین و مصاحب توام در قبر تو و در روز
برآمدن تو از قبر با تو خواهم بود تا من و تو بموقف عرض پروردگار تو درآییم حضرت
امیر فرمودند پس اگر مرد خدای را دوست باشد در برابر او می‌آید آن صورت بر وجهی
که بهترین مردم باشد بحسب بوی خوش و خوش آینده‌ترین ایشان باشد بحسب صورت
و حسن منظر و نیکوترین ایشان بحسب لباس فاخر و رخت خوب و میگوید بشارت باد
ترا براحت ابدی و روزی نیکو و بهشت پر نعمت هر آینه مقدم تو بهترین مقدمهاست
و آمدن تو نیکوترین آمدنها پس بگوید با آن صورت که تو کیستی که این بشارت می‌دهی
و باین عنایت در مقام جبر خاطر ما برستیدگان در هر آیی داد در مقابل گوید منم
عمل صالح توام که باین صورت درآمده‌ام حال رحلت کن از دار دنیا بسوی بهشت عنبر
سرشت پس او از دار دنیا رحلت نماید و قبض روح او بشود و حال آنکه او می‌شناخته
باشد غاسل خود را و سوگند می‌داده باشد حاملان خود را که او را بشتاب ببرده
باشند پس چون بقبر درآید درآیند نزد او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر در حالتی
که برکشیده باشند از دنبال خود موهای خود را از نهایت درازی و می‌شکافته
باشند زمین را از شدت زدن پاهای خود و آن آواز ایشان مثل رعد غرنده باشد
و چشمهای ایشان مانند برق درخشنده پس بگویند باو که کیست پروردگار تو و چیست
دینی که اختیار کرده و کیست پیغمبری که باو ایمان آورده او بگوید در جواب که خدای

سزای پرستش پروردگار من است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد صلعم پس گویند
فرشتگان مر او را بگویند ثبتک الله فیما تحب و ترضی یعنی برقرار دارد خدای تعالی ترا
در آنچه دوست میدارد و آنرا و رضای او بآن مقرون است و این قول ایشان مأخوذ است
از قول الهی در کلام مجید که یُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیٰوةِ
الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ یعنی ثابت و برقرار میدارد حضرت عزت آنانی را که ایمان آورده‌اند
بقول ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت بعد از آن وسیع میسازند برای او قبر او را
آنقدر که نظر او کار کند پس میگشایند بواسطهٔ راحت او دری از قبر او بسوی بهشت
و میگویند بجانب آسایش درآی باد بر تو خنک و خواب کن خواب جوانان نعمت
پرورده شده که حضرت عزت فرموده است اِنَّ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ
مُسْتَقَرًّا وَ اَحْسَنُ مَقِیلًا حضرت امیر فرمودند و اگر بوده باشد مرد خدا را دشمن بدر
که خواهد آمد عمل او بصورتی که بدترین صورتها باشد که خدای تعالی آفریده است آنرا
بحسب هیئات و زشت‌ترین ایشان باشد بحسب نتن و بوی ناخوش پس بگوید باو
ارزوی تحیت دهشتناک که بشارت باد ترا بطعام و شرابی که از حمیم است و بسوزند که
آتش که عبارت از نار جحیم است و آدمی شناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده
باشد حاملان خود را که او را نگاه دارند و بشتاب نمی‌برده باشند و چون بقبر در
آید بیایند نزد او آزمایش کنندگان قبر یعنی منکر و نکیر و بگشایند از کفن او و بگویند که
کیست پروردگار تو و چیست دین تو و چه کس است پیغمبر تو پس او از غایت جهل خود نمیداند
در جواب ایشان بگوید نمیدانم پس ایشان در مقام نفرین او درآمده بگویند یا در

ولا هدیت یعنی هرگز نداناد و هرگز راه دانستن آن نیابی بعد از آن زنند بر سر او بعصای
آهنی که با ایشان باشد ضربتی که نیافریده باشد حضرت عزت حیوانی را مگر انکه بفزع
و اضطراب آید از شنیدن او از آن سوای جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان
نیست بعد از آن بگشایند از برای او دری از عذاب و دری از قبر او بسوی دوزخ و بگویند
بخواب بزشت ترین حالی و مسلط میکند خدای تعالی بر او مارها و عقربها و سایر گزندگان
زمین را که میگزند او را تا وقتی که برانگیزاند خدای تعالی او را از قبر او پیش دوم
مثل له ماله و ولده و عمله مثل بصیغه مجهول و تشدید ثای سه نقطه است بمعنی متصور یعنی
مصور میشوند و بصورت مثالی در می آیند هر یک از اشیای سه گانه و سخن میکنند
با او و او سخن میکند با ایشان و میتواند بود که مراد از تمثیل و بصورت مثالی در آمدن
انها نزد او خطور ایشان باشد در خاطر او و حضور صورت ایشان باشد در خیال
و برین تقدیر سخن کردن ایشان با یکدیگر چنانچه مخفی نیست بزبان حال خواهد بود که بمراتب
فصیح تر و خوش بیان تر از زبان قال است مریضا تحتاج نحیل است بمعنی
فاعل از نحل بفتح شین و کسر و ضم شین هر سه آمده است بمعنی نحل با مرض قال فی القاموس
الشیخ مثلثة النحول المرض نو دیک الی حرکت نو دیک بهمزه است بمعنی حرکت
و مراد از حرکة قرأت یعنی میرسانم ترا تغیر نوائی کنت فیک لزاهدا زهد در شی
بمعنی بی رغبتی و عدم میل بان چیز است قال فی الصحاح الزهد ضد الرغبة یقول زهد فی
الشیء و عن الشیء ضد الرغبة فیه و ماضی آن بفتح عین و کسر و ضم آن هر سه آمده و
احسنهم ریاشا ریاش بکسر رای بی نقطه و بعد از و یای بدو نقطه زیر و بعد الف و شین

نقطه دار بمعنی لباس فاخر است ابشر بروح و ریحان و جنة نعیم روح بفتح را چنانچه
از پیش رفت بمعنی راحت و بضم را بمعنی رحمت یا حیات ابدی و بهر دو وجه خوانده شد
در آیه کریمه فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم چنانچه در کشف
قرائت بضم را در آیه مذکور از پیغمبر روایت کرده است و در مجمع البیان از امام محمد
باقر هم و تفسیر کرده اند آیه مذکوره را برزق طیب و روزی نیکو و شیخ ابو علی طبرسی از بعض
مفسرین نقل کرده اند که مراد بریحان همین گیاه خوشبوست که باین اسم موسوم است
موسوم است در وقت مردن مومن از بهشت بواسطه او می آورند تا ببوی او رحلت
یابد فیقول انا عملک الصالح در کتاب کافی در ضمن حدیث دیگر از امام جعفر صادق
علیه السلام بدین وجه روایت شده که فیقول انا رایک الحسن الذی کنت علیه و
عملک الصالح الذی کنت تعمله یعنی من رای نیکو و اعتقاد حق توام که در دنیا بران
بودی و عمل صالح توکه بعمل می آوردی آنرا و این کلام صریح است در انکه چنانچه عمل در آن
نشا بصورت جسم در می آید و اعتقاد نیز در آن نشا الجسم میشود ارتحل من
الدنیا ارتحل من الدنیا بصیغه امر حاضر است نه فعل ماضی و انه لیعرف غاسله در کلام
فعل مقدر است بقرینه دلالت سوق کلام بر آن و واو وانه واو حالیت و تقدیر کلام
اینست که فیرتحل والحال انه لیعرف غاسله یعنی پس رحلت میکند بسوی آخرت و حال
انکه می شناسد شوینده خود را و هوش آنقدر دارد که بداند که غاسل او کیست و میتواند
بود که واو وانه واو عطف باشد و جمله وانه لیعرف غاسله معطوف باشد
بر اتاه اطیب الناس و برین تقدیر احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد بود و نیا شد

ریحان را دو رحم

حامه قال في الصحاح نشدت فلاناً انشده نشداً اذا قلت له انشدك الله
اي سألتك بالله یعنی عرب گاهی که گوید نشدت فلاناً انشده باین معنی
است که گفتم با وانشدک الله یعنی از تو درخواست میکنم بخدای یخذان الارض
بضم خای نقطه دار و تشدید دال منقوطه بمعنی شقاق است قال في الصحاح خذ
الارض یخذها شقها والرعد القاصف رعد آواز کردن و غریدن ابر است و قاصف
ماخوذ است از قصف بفتح قاف بمعنی شدت و صلابت آواز رعد قال في الصحاح
والرعد القاصف ای شدید الصوت و من نبیک در بعضی از احادیث
وارد است که از امام او نیز سوال میکنند و اینکه حضرت امیر علیه السلم ذکر آن نکرده
بنابر شهرت آنست اشارت باینکه شهرت آن بمرتبه ایست که احتیاج بذکر نیست
و بواسطه رعایت کسر نفس اقدس خود و سلام الله علیه روایت کرده اند اصحاب
رضوان الله علیهم که در وقت دفن فاطمه بنت اسد والده حضرت امیر المومنین
علیه السلم رسول خدای صلوات علیه و آله بنفس اقدس مباشر تلقین او بودند
بعد از آن فرمودند ابنک ابنک جون اصحاب از علم آن پرسیدند فرمودند که از امام
او سوال میکردند و او نمیدانست که در جواب آن چگوید من یاد او دادم و گفتم
بر تو بر تو یعنی بگوی که امام من پسر من علی بن ابی طالب مما تحب و ترضی میتواند بود که
هر دو بیا خوانده شود بصیغه غایب یعنی ثابت دارد خدای تعالی ترا بر چیزی که دوست
میدارد آنرا و رضای او بآن متعلق است و میتواند بود که بتا باشد بصیغه خطاب
یعنی بر چیزی که دوست داری تو آن چیز را و از آن راضی باشی و هو قول الله عز وجل

نجد این

احتمال دارد که ضمیر هو راجع باشد بقول ملکین که ثبتک الله فیما تحب و ترضی
بحذف و تقدیر کلام این باشد که هو مدلول قول الله عز وجل و بهتر آنست که عاید
بتثبیت در جای داشتن خدای تعالی مومن را بر آنچه جواب ملکین بآن داده است
و کلمات الله ربی الی آخره یعنی تثبیت و بر جای داشتن مومن بر آن جواب
مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید چنانچه دلالت بر آن دارد آنچه
روایت شده است از پیغمبر صلعم که آنحضرت ذکر قبض روح بنده مومن میکردند پس
فرمودند ثم یعاد روحه في جسده و یاتیه ملکان فیجلسانه في قبره و یقولان له من
ربک و ما دینک و من نبیک فیقول ربي الله و دیني الاسلام و نبیي محمد فینادي
منادٍ من السماء ان صدق عبدي فذلک قول الله تعالی یثبت الله الذین
آمنوا بالقول الثابت یعنی بعد از آنکه قبض روح بنده مومن شد باز عود میکند
روح او بجسد و مرآیند نزد او دو فرشته نشانده او را در قبر او و میگویند مر او را
که کیست پروردگار تو که بپرستش او قیام نموده و چیست دین تو که بر آن از دنیا
رفته و کیست پیغمبر تو که باو ایمان آورده پس میگوید او در جواب که پروردگار من
حضرت عزت است تعالی و جل العزیز و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است
پس ندا میکند منادی از آسمان که راست گفت بنده من و این مصداق قول
خدای تعالی است که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت یعنی ثابت و
بر جای میدارد خدای تعالی آنانرا که ایمان آورده اند بقول ثابت و محکم بر جای دار
آنچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که ان المسلم اذا سئل في القبر

نشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فذلک قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا
یعنی هر ریستی که مسلم چون سوال کرده شود در قبر گواهی میدهد بآنکه نیست خدای
سزای پرستش سوای معبود ولی بحق و بآنکه محمد رسول و فرستادهٔ اوست پس این
تثبیت و برقرار داشتن او درین شهادت مصداق قول خدای تعالی است در قرآن
مجید که یثبت الله الذین آمنوا الآیه ثم یفسحان له فی قبره مد بصره فسح بفتح فا و سکون
سین در هر دو معنی وسع است از فتحت بضم فا که معنی وسعت و فراخیست و مراد مد بصر
ادنهایت دوریست که نظر بآن تواند رسید یعنی وسیع و فراخ میسازند قبر او را
آنقدر که چشم او کار تواند کرد و گمان نشود که منافات و تخالف است میان مضمون
این حدیث و میان آنچه از پیغمبر صلعم در ضمن حدیث دیگر روایت شده است که یفسح له فی
قبره سبعون ذراعا فی سبعین یعنی فراخ میسازند قبر او را هفتاد گز در هفتاد گز و آنچه
در کتاب کافی روایت شده است از امام جعفر صادق ع که یفسح له فی قبره سبعة
اذرع یعنی وسیع میسازند برای او قبر او را هفت گز زیرا که وسعت و فراخی قبر باختلاف
درجات و مراتب هر کسی مختلف میشود پس میتواند بود که مرتبهٔ ادنی وسعت هفت گز
باشد و مرتبهٔ وسط هفتاد در هفتاد و مرتبهٔ اعلی مد بصر والله اعلم ثم یفتحان
له بابا الی الجنة در بعضی روایات بعد ازین فقره این عبارت واقع است که فلا یزال
یاتیه من روحها و طیبها الی یوم القیمة یعنی بعد از آن میگشایند بواسطهٔ آسایش
او دری از قبر او به بهشت که همیشه میرسیده باشد باو راحت و نکهت بهشت
تا روز قیامت ثم یقولان له نم قریر العین قر عین خشک شدن چشم در لغت

شدن گریهٔ اوست و دیدن او آنچه اشتیاق دیدن آن داشته باشد و قر بضم قاف ضد
گرمی است چون عرب گمان برده است که اشک گریندهٔ از بسیاری فرح و خوشحالی
سرد است و اشک گریندهٔ از بسیاری اندوه و حزن گرم تعبیر میکنند از فرح و خوشحالی
بسیار و ظفر بر دشمن بقر عین خنک شدن چشم و میگویند قرت عینه بفتح قاف و کسر قاف
قره بفتح و همزه قاف نوم الناس ناعم ناعم از نعمت بکسر نون مأخوذ است بمعنی ما یتنعم
به یعنی آنچه تنعم بدان باشد از مال و امثال آن یا از نعمت بفتح نون که بمعنی نفس تنعم
است و گویا احتمال دوم درین مقام اقربست چه گفته اند کم ذی نعمة لا نعمة له یعنی
بسیار صاحب نعمتی هست که مراد و را تنعم نیست قال الله عز و جل یقول میتواند بود
که این کلام از جملهٔ کلام امام علیه السلام بوده باشد مؤید آنچه از کلام سابق بر آن فهم
شد یعنی وسعت قبر و گشوده شدن دری به بهشت در آن خواهند یا خنکی چشم و هم
تواند بود که تتمهٔ کلام ملکین باشد اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا یعنی
مجاوران بهشت آن روز بهتراند از روی جاه و مکان و نیکوترند بجهت جای استراحت
که مستقر و مقیل هر دو اسم مکان باشند و میتواند بود که یکی اسم مکان باشد
و دیگری اسم زمان کنایه از آنکه زمان و مکان ایشان بهترین زمانها و مکانهاست
که در خیال تواند آمد و میتواند بود که هر دو یا یکی از ایشان مصدر میمی باشد و معنی مصدری
از آن اراده شده باشد یعنی بهترند از روی قرار گرفتن و نیکوترند بجهت استراحت
و مقیل بر هر تقدیر مأخوذ است از محل خواب قیلوله که چون در بهشت خواب
نمیباشد بر معنی لازم محمول شده و مراد بآن روز که در آیت واقع است [illegible]

که در آیهٔ سابق بر آن مذکور است یعنی قوله تعالی یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلٰئِکَةَ لَا بُشْرٰی
یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِینَ وَیَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا که بعد از آن که کفار بعد اقتراح دیدن
ملایکه و لقای خدا کردند و گفتند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَیْنَا الْمَلٰئِکَةُ أَوْ نَرٰی رَبَّنَا یعنی چرا
فرستاده نمیشود بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار صدق محمد یا چرا نمی‌بینیم با آشکارا
پروردگار خود را تا با ما سخن گوید بتصدیق و حقیت محمد فرمان دهد علی اختلاف التفاسیر
نازل شده و حاصل معنی آن والله اعلم آنست که روزی که ببینند کافران فرشتگان را هیچ
مژده نیست آن روز مر کافران را یعنی از دو چیز که طلب کرده اند ملایکه را ببینند و در دیدن
خدای تعالی حدیث لا بشری شنوند و بگویند فرشتگان مر ایشان را که لقای الهی بر شما حرام
و باز داشته شده است و گویند این قول کفار است که چون ملایکه بر ایشان ظاهر شوند
همین کلمه پناه جویند بخدای تعالی از لقای ایشان چه شایع بوده است میان آنجماعت
که چون در شهر کسی را دیدندی و از وی ترسیدندی گفتندی حجرا محجورا و از شر او ایمن شدندی
اینجا نیز خیال بستند که مگر گفتن این کلمه از شدت مرگ و صدمات آن خلاصی خواهند
یافت و این حدیث دلالت میکند بر آنکه آن روز روز مرگ و وقت رحلت از
دار دنیاست و مراد بملایکه ملایکه موت‌اند و این معنی موافق است بقول اکثر مفسرین
و بعض مفسرین آن روز را بروز قیامت تفسیر کرده‌اند و ملایکه را بملایکه که موکل دوزخند
والله اعلم و ان کان لربه عدوا ظاهر آنست که مراد بعداوت اینجا اعم باشد
از کافر و از فاسقی که در فسق و ظلم ورزد و روایت شده است در کافی بطرق
متعدده که بعضی از آن خالی از قوت و اعتبار نیست از امام جعفر صادق علیه السلام

که لا یسئل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا یعنی سوال نمیکنند در قبر مگر
از کسی که خالص کرده باشد ایمان خود را یا خالص کرده باشد کفر را یعنی دین خود را
خواه کفر درست اخذ کرده باشد و تزلزل در آن نداشته باشد و کسی که ایمان او مشوب
بکفر باشد یا کفر او مخلوط بایمان قابل آن نخواهند بود که در قبر از و سوال کنند و بی سوال
قبر محشور خواهد شد مستضعف باشد یا عامی عام باشد یا عارف خاص یعنی میسند این دین
خود را و این مذهب اگرچه غیر مشهور است اما بعضی باین حدیث متمسک شده آن
قایل شده‌اند والله اعلم اقبح من حلف الله زنیا و در کلینی در ضمن حدیث دیگر که از امام
جعفر صادق علیه السلام روایت شده این کلام بر این وجه واقع است که فیقول له
یا عبد الله من انت فما رأیت شیئا اقبح منک فیقول انا عملک السیئ الذی
کنت تعمله و رأیک الخبیث یعنی میگوید با آنصورت که ای بندهٔ خدای کیستی که
من ناخوش‌تر از تو کسی ندیده‌ام و او در جواب میگوید من عمل بد توام که بآن اقدام
مینمودی و عقیدهٔ زشت توام که بر آن بوده و زنیا بکسر زای نقطه‌دار و تشدید یا بمعنی
هیئت و صورت است فبشره بنزل من حمیم استعمال بشارت اینجا بر سبیل تحکم و
استهزاست همچنانچه در آیهٔ فبشرهم بعذاب الیم بر آن وجه واقع است و نزل
بضم نون و زای نقطه‌دار چیزیست که بواسطهٔ مهمان مهیا میکنند از طعام و شراب
و امثال آن و این نیز چنانچه مذکور شد بر سبیل تهکم و استهزاست و حمیم آب بسیار
گرم است که اهل دوزخ وقتی که تشنه میشوند بایشان میدهند که رفع تشنگی از خود بآن
نمایند که دوزخیان بدن خود را میشویند نهایتش تنزل بنا بر معنی که سبق ذکر یافت

معنی اول السب است و تصلیه بمعنی در انداختن در آتش است چنانکه گویا قصد سوزانیدن
دارد قال فی الصحاح و صلیت الرجل نارا اذا ادخلته النار و جعلته یصلاها فان القیته فیها القاء
کانک ترید الاحراق قلت اصلیته و صلیته تصلیة آتاه المحیا القبر اضافه شده است
درین فقره اسم فاعل بمفعول خود بر حذف مضاف و کلام درین تقدیر است
که آتاه محیا صاحب القبر و می تواند بود که اضافه مذکور از قبیل اضافه صفت
باشد بغیر معمول مثل مصارع مصر و کریم البلد و چون این توجیه متضمن تقدیری
در کلام نیست اولی است از توجیه اول و باید دانست که احادیث بسیار
وارد است در باب آنکه ملکین مذکور یعنی منکر و نکیر ند و بعض از اهل اسلام
انکار این معنی کرده اند و گفته اند منکر عبارت از چیزیست که در قبر از کافر صادر
میشود مثل لرزیدن زبان در وقت سوال ملکین و طپش دل و امثال آن و نکیر
عبارت از چیزی که از ملکین بعمل می آید مثل زدن گرز آتشین و توبیخ و ملامت
میت و امثال آن پس مومنان را باعتقاد ایشان منکر و نکیری نخواهد بود و نهایتش
احادیث بسیار درین باب وارد است که صریح است در خلاف آن و الله
اعلم فالقیا الکفانه وجه تخصیص القا و دور افکندن کفن بعد و الله ظاهر است
زیرا که در آن شناعتی و ناخوشی هست که مناسب است بحال او و منیغر بابن یا فوقیه
بمرتبه معها فرتبه ما خلق الله عز و جل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلین یا فوخ بیای
دو نقطه تحتانی و بعد از آن الف و فا و آخرش خای نقطه دار موضعی است از سر
اطفال را وقتی که نزدیک بوقت ولادت آنموضع حرکت میکند و جمع آن یآفیخ

یافیخ می آید بر وزن مصابیح و مرزبه بکسر میم و بسکون رای بی نقطه و رای نقطه دار و
بای یک نقطه بمعنی عصای آهنی و مشهور تخفیف باست قال فی الصحاح الارزبة التی یکسر بها
المدر فان قلتها بالمیم خففت فقلت المرزبة یعنی ارزبه بتشدید با آنچیزیست که
کلوخ را بآن میشکنند و هرگاه قلب کنی همزه را بمیم بتخفیف با خواهی خواند و قاضی
بیضاوی در کتاب شرح مصابیح که از مصنفات اوست میگوید ارباب حدیث
مرزبه را بتشدید با خوانده اند و صواب تخفیف باست و با را بتشدید گاهی باید خواند
که بدل کنی میم را بهمزه و لیکن صاحب قاموس تصریح کرده است بآنکه مرزبه به
تشدید با نیز آمده است و بآنچه صاحب صحاح نقل کرده است اصلا متعرض
نشده و تذعر بذال نقطه دار و عین بی نقطه از ذعر بضم ذال ماخوذ است که مرادف
فزع است و مراد بثقلین جن و انس است و سبب آنکه جن و انس را ثقلین گفته اند بنا بر
شان ایشان است نسبت بسیاری آنچه بر روی زمین است از حیوانات زیرا که
عرب گاهی که میخواهد نفاست و شان چیزی را ادا نماید اسم ثقیل بر آن اطلاق
میکند چنانچه در حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی بنا بر آنچه
صاحب قاموس میگوید برین وجه بعمل آمده و معنی حدیث آنست که بدرستی
که گذاشته ام در میان شما بعد از خود ثقلین را که کتاب خدا و ذریه من اند
بعد از من با ایشان اقتدا کنید و آثار و سیر ایشان را وسیله نجات و هدایت خود سازید
بعضی گفته اند ثقلین نامیدن جن و انس بواسطه رزانت گرانباری ایشان است نظر

بسایر حیوانات و مخفی کرده‌اند بواسطهٔ ثقیل نمودن ایشانست بتکالیف شرعیه و گویا
حکمت در آنکه ایشان آواز عذاب قبر را نشنوند آنست که اگر بشنوند احوال آن
نشأه مر ایشان را بدیهی خواهد شد و فایدهٔ تکلیف که امتحان و آزمایش ایشانست
در بندگی بر تکلیف ایشان مترتب نخواهد بود و احادیث بسیار بطریق شیعه
و سنی وارد است که اشعار بر آن دارد که حیوانات عجم آواز عذاب قبر را
می‌شنوند و احساس آن می‌نمایند از آنجمله روایت شده است از امام محمد باقر ع که آنحضرت
فرمودند قال النبی صلعم انی کنت لانظر الی الابل والغنم و انا ارعاها و لیس من
نبی الا و قد رعی الغنم فکنت انظر الیها و هی متمکنة فی المکینة ما حولها شیء یهیجها حتی
تذعر فتطیر فاقول ما هذا و اتعجب حتی حدثنی جبرئیل علیه السلم فقال ان الکافر یضرب
ضربة ما خلق الله شیئا الا سمعها و یذعر بها الا الثقلین یعنی پیغمبر صلعم فرموده اند
که بودم من که میدیدم بسوی بعضی شتران و گوسفندان در حالیکه من میچرانیدم ایشان
میکردم و نبوده است هیچ پیغمبری که شبانی گوسفند کرده باشد پس بودم من که نظر میکردم
بسوی ایشان و ایشان ممتلی و مجتمع بودند در مکانی که داشتند و در حوالی ایشان
چیزی نبود که باعث تفرقه و رم ایشان شود پس دیدم که ناگاه رم کردند و متفرق
شدند تا بخود گفتم آیا چه چیز است این و تعجب میکردم تا آنکه جبرئیل ع بر من نازل شد و گفت
بدرستیکه کافری را در قبر ضربتی زده اند که نیافریده است خدای تعالی چیزی را مگر
آنکه او آواز آن را می‌شنود سوی ثقلین یعنی جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدن
ایشان نیست و روایت شده است در کتاب کافی از زید بن ثابت که گفت بینا

بینا رسول الله صلعم فی حایط لبنی النجار علی بغلة له و نحن معه اذ حادت به فکادت
تلقیه و اذا اقبر ستة او خمسة فقال صلعم من یعرف اصحاب هذه الاقبر قال رجل انا
قال فمتی ماتوا قال فی الشرک فقال ان هذه الامة تبتلی فی قبورها فلولا ان لا
تدافنوا لدعوت الله ان یسمعکم من عذاب القبر الذی اسمع منه یعنی وقتی
رسول خدای صلعم در محوطهٔ بنی النجار بر استری خود سوار بود و ما با آن حضرت بودیم
که ناگاه استر مذکور رم کرده در هم گردید چنانچه نزدیک بود که آنحضرت
را بیندازد که در بین این نظر ما بر قبری چند افتاد که عدد آن شش بود یا پنج پس حضرت
از صاحبان قبور مذکوره استفسار کردند و فرمودند که میشناسد ایشان را مردی
گفت من می‌شناسم حضرت از او پرسیدند که در چه زمان مرده‌اند آن جماعت گفت
در زمان شرک و کفر حضرت فرمودند بدرستیکه این گروه مبتلی اند در قبرهای
خود بعذاب اگر نبود خوف اینکه شما از دفن یکدیگر باز ایستاده و در مقام
و در دریا انداختن یا بسباع و هوام دادن موتای خود در آیید از ترس آنکه مبادا
توبیخ و سرزنش کرده شماتت یکدیگر نموده باشید که پدر فلان بفلان عذاب
گرفتار است یا خویش فلان زاد در دنیا عملش این بود که در قبر بدین وجه عذاب
کنند و امثال این امور هر آینه دعا کردم بدرگاه احدیت که بشنواند شما را از
عذاب قبر آنچه من می‌شنوم از آن و یسلط الله علیه حیات الارض و عقاربها
روایت شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق ع که ان الله یسلط علیه
تسعة و تسعین تنینا لو ان تنینا واحدا منها نفخ علی الارض ما انبتت شجرا ابدا یعنی

که خدای تعالی مسلط می‌سازد بر کافر نود و نه مار بزرگ که اگر یکی از آن ماران نفس
بر زمین دمد گیاه نروید و اهل سنت نیز روایت کرده‌اند همین عدد خاص را از پیغمبر
صلوات الله علیه و آله و بعضی از اصحاب حال گفته‌اند که نباید تعجب نمود از تخصیص
ماران باین عدد خاص چه شاید باشد که عدد ماران مذکور بقدر عدد صفات
ذمیمه او باشد مثل کبر و حسد و حقد و سایر اخلاق زشت و صفات ناپسند زیرا که آن
بانواع بسیار می‌گردد پس می‌تواند بود که عدد انواع آن در واقع نود و نه باشد و هر یک
از آن بعینه در آن نشأه متبدل بماری شود و بعضی از ارباب حدیث در تخصیص
ماران مذکور بنود و نه وجه ظاهری اقناعی ایراد کرده‌اند که حاصل آن آنست که
در حدیث وارد شده است که ان الله تعالی تسعة و تسعین اسما من احصاها دخل
الجنة یعنی مر حضرت عزت را اسمای حسنی العزیز نود و نه نامست که هر کس احصا کند و ضبط
نماید آنرا داخل بهشت میشود و مراد از احصا و ضبط آن آنست که تصدیق نماید
و اذعان کند باتصاف خدای تعالی بجمیع آنها و نیز روایت شده است از پیغمبر
که ان الله مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة بین الجن والانس والبهائم واخر
تسعة و تسعین رحمة یرحم بها عباده یعنی حضرت عزت را صد رحمت است که یکی
را از آن نازل ساخته است در میان جن و انس و بهایم و نود و نه رحمت دیگر را گذاشته
است که در آخرت شامل بندگان خود سازد و ایشان را با آنها بیامرزد پس از حدیث
اول معلوم شد که حضرت عزت بیان کرده است از برای بندگان خود مراتب معرفت
خود را به نود و نه نام مبارک خود و از حدیث دوم ظاهر شد که هر بنده که از خدای

تعالی نود و نه رحمت باقی است پس چون کافران را بهیچ یک از آن رحمتهای نود و نه گانه بهره
حاصل نیست بازای هر اسمی و در مقابل هر رحمتی که بمقتضای حدیث دوم از برای مؤمن
در آن نشأه خواهد بود بجهت کافر ماری مخلوق شده است که او را آزار بدنماید
میکرده باشند اینست حاصل وجه مذکور و هو کما تری و شاید باشد که بخاطر
خطور کرده باشد که بسیار رسیده است که بر سر قبر می‌ایستیم بعد از دفن و گوش می‌اندازیم
اصلا خبری از سوال و جواب مذکور و خطاب و عتاب ملکین نمی‌شنویم و بسیار هست
که قبر را میشکافیم و می‌بینیم میت را در قبر همان چنانچه که گذاشته بودیم یا آنکه ظاهر شود
که او را نشانیده‌اند و از آن حال تغییر داده و اصلا ماری و عقربی نمی‌بینیم که در گرد او
جمع باشند چون تصدیق توانیم کرد امری را که مشاهده عیان دلالت بر خلاف
آن داشته باشد پس باید دانست که نشنیدن ما سوال و جواب قبر را
و ندیدن ما حیات و عقارب مذکور را در عالم ملک یعنی مشاهده و عیان
مانع نمی‌آید از تصدیق بآن چه تحقق امور مذکور در عالم ملکوت یعنی عالم غیب
و این گوش و چشم را قابلیت آن نیست که استماع و مشاهده امور ملکوتیه
نماید بلکه ادراک مذکور بحس دیگر است غیر این حواس ظاهر چنانچه صحابه که بسعادت خدمت
پیغمبر صلی الله علیه و آله استسعاد داشتند ایمان آورده بودند بآنکه جبرئیل بر آن حضرت نازل
میشود و اذعان کرده بودند بآنکه حضرت مشاهده او می‌کنند و با هم مکالمه می‌نمایند
و حال آنکه ایشان با آنکه حاضر بودند او را نمی‌دیدند و آواز مکالمه ایشان را نمی‌شنیدند
پس اگر باین معنی ایمان نیاورده تصحیح اصل ایمان و تصدیق ملایکه و نزول جبرئیل

اهم و واجب است از نتیجه ایمان بعذاب قبر گوش کن که آن را بدست آوری و اگر ایمان آوردی
و تجویز کرده که انبیا علیهم السلام مشاهده چیزی نمایند که دیده امت را قابلیت مشاهده
آن نباشد و چیزی را شنوند که امت آن را نتوانند شنید ایمان بعذاب قبر نیز بیار
و تجویز این بکن که میت چیزی را بیند و شنود که ما نه بینیم و نشنویم و از جمله اموری
که سعادت استعداد ترا از این میکند آنست که فکر کنی بحال کسی که در عالم خواب
در مجلسی که جامعی نشسته اند می بیند که مار و عقرب بسیار بگرد و پیش او در آمده او را
می گزند با جمعی از اهل عذاب و انواع عذاب و عقاب بسیار مبتلی داشته اند و می آزارند
و فریادهای مهیب بر روی او می کنند و او از آنها نهایت الم و آزار می یابد چنانچه
گاه هست که در اثنای خواب از شدت آن الم و ان فریادهای مهیب اندوه
بسطح میرسد و بدن او بلرزش در آمده عرق بر روی می نشیند و حال آنکه مردم که نزد او
حاضر اند نه آواز میشنوند و نه چیزی را از مار و عقرب میبینند که او را آزار
می رسانند پس قیاس کن برین حالت عذاب قبر و مار و عقرب آن را و بآن ایمان بیار
و غافل مشو از این بمجرد تشبیه این حالت با آن حال و شبهه بر امکان آن نه آنکه مار و عقرب
قبر مانند مار و عقرب خواب و دیدن در عالم خیال است و در خارج تحقق ندارد
هیهات هیهات بهیچ جای آنست زیراکه تحقق و وجود آن در خارج بمرتبه ای باشد
و اتم از وجود مار و عقرب بیداریست بلکه نسبت حیات و عقاب بیداری با آن
از قبیل نسبت حیات و عقارب عالم خوابست بحیات و عقارب بیداری
فان الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا **نظم** مردمان غافل اند از عیش همه گویا

همه گویی بخفتگان مانند ** هر دو غفلتی که می ورزند چون بمیرند آگهی دانند ** بباید دانست
که عذاب قبر که عبارت از عذابیست در برزخ ما بین موت و قیامت متفق علیه جمهور
امتست و اکثر ملتها بآن قائلند و از اهل اسلام کسی را انکار آن نکرده مگر گروهی اندک
که در معرض اعتنا و اعتبار نیستند و اجماع امت بر خلاف ایشان منعقد است و احادیث
نبوی بطریق مخالف و موالف در آن باب متواتر المعنی چنانچه از حد ضبط و شمار تجاوز کرده است
و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بسیاری از آن از طرق اهل بیت
علیهم السلام روایت کرده است و همچنین صدوق محمد بن بابویه در کتاب امالی
و غیر آن از مصنفات خود و کتاب مشکات و مصابیح از طرق اهل سنت نیز به
بسیاری از آن اشتمال دارد و آیات قرآنی مساعد آنست مثل قوله تعالی کیف
تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون
یعنی چگونه کافر میشوید بخدای تعالی و ایمان نمی آورید بوحدانیت او و حال آنکه شما بودید
مردگان یعنی اجسامی که از حیات بود پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در بدنهای
شما و بعد از این میراند شما را چون اجلهای شما در رسید بعد از آن باز زنده گردانید شما را
پس بسوی او باز گردانیده شوید برای مجازات زیراکه خدای تعالی درین آیه رجوع
و باز گشتن بسوی او را که عبارت از برانگیخته شدن در قیامت است عطف کرده است
بثم بر زنده گردانیدن پس لا جرم البته در قبر خواهد بود و چنانچه بعضی از مفسرین بر آن رفته اند که از
آنجا که قرار یافت در تفسیر کبیر و هر کس قایل شده است بزنده شدن در قبر قائل است
بعذاب قبر پس مدلول آیه تحقق عذاب قبر باشد و قوله تعالی حکایة عن آل فرعون

النار یعرضون علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون
اشد العذاب یعنی هر روز کرفت آل فرعون را آتش عرض کرده میشود بر آن بامداد
و شبانکاه و در روزی که قیامت قایم شود کویند فرشتکان ایشان را که در آیید ای کسان
فرعون در سخت ترین عذابها که عذاب جهنم است زیرا که عطف در آمدن ایشان با
عذاب در روز قیامت بر عرض ایشان بر آتش هر بامداد و شبانکاه تقاضای
آن میکند که عرض بر آتش غیر کور غیر عذابی باشد که در قیامت است و آن نخواهد بود مکر
در قبر و از امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده است که هذا فی نار البرزخ قبل
القیمة اذ لا غدو و لا عشی فی القیمة یعنی این عرض بامداد و شبانکاه بر آتش در برزخ خواهد
بود پیش از قیامت زیرا که بامدادی و شبانکاهی در قیامت نیست بعد از آن امام علیه السلم
فرمودند مکر نشنیده قول خدای عز و جل را که ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون
اشد العذاب کنایه از انکه عطف نیز تقاضای آن میکند که عرض مذکور در برزخ
باشد نه در قیامت و قوله تعالی ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة
ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی یعنی کسی که اعراض کند و روی بکرداند از یاد من پس
بدرستی که مر او راست زیستن تنک و زندکانی ناخوش و حشر کنیم او را در روز قیامت
نابینا که هیچ چیز را نبیند مکر جهنم و اصناف عقوبتهای آن را چه اکثر مفسرین کفته اند که مراد
بزیستن تنک و زندکانی ناخوش عذاب قبر است بقرینه ذکر قیامت بعد از آن و نمی
تواند بود که مراد آن زندکانی دنیا باشد بواسطه آنکه بسیاری از کفار را زندکانی دنیا
خوشکوار است و ناخوشی و تنکی ندارد و مومنان را بر خلاف آن زندکانی است در

کمال

کمال ناخوشی و تنکی چنانچه حدیث مشهور الدنیا سجن المومن وجنة الکافر ناظر آنست و قوله
تعالی فی حق قوم نوح اغرقوا فادخلوا نارا یعنی غرق شدند پس داخل شدند آتش را
زیرا که فا چنانچه کذشت از برای تعقیب بلا تراخیست و ظاهرست که در آمدن ایشان بآتش
قیامت متصل نیست بغرق شدن ایشان پس مراد از آن آتش برزخ باشد و
اکر مراد حضرت عزت تعالی شانه در آمدن ایشان بآتش روز قیامت می بود مناسب
این بود که عطف آن بر غرق شدن بثم واقع شود نه بفا چنانچه مخفی نیست
مبحث سیوم اشتهار یافته است در کتب کلام استدلال بر وقوع عذاب قبر بآیه
کریمه ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل
یعنی میکویند کافران روز قیامت که ای پروردکار ما بمیرانیدی ما را دو بار و زنده
کردانیدی ما را دو بار پس اعتراف کردیم بکناهان خود که انکار بعث بود و تکذیب
پیغمبر تو در آن آیا هست بسوی بیرون شدن یا بیرون آمدن از آتش دوزخ که بسبب
آن استحقاق یافته هیچ راهی یعنی طریقه که آن سلوک کنیم و از دوزخ رهایی یابیم و
تقریر استدلال مذکور برین وجه است که حضرت عزت حکایت کرده است درین
آیه از کلام ایشان بر وجهی که مشعرست بتصدیق و اعتراف ایشان بدو میرانیدن
و دو زنده کردانیدن پس یکی میرانیدن در دنیا خواهد بود بعد از حیات و یکی در قبر
بعد از سوال منکر و نکیر و یکی زنده کردانیدن در قبر خواهد بود بواسطه سوال مذکور
و یکی در قیامت بواسطه جزا دادن اعمال سکوت از
زندکی دنیا که از ایشان واقع شده نام نبرده اند بجهت آنست که غرض ایشان ذکر زنده

کردانید: میت که ایشان را بسبب آن زیادتی قدرت الهی معلوم شد بر بعث و بر
انکیختن ایشان و از این جهة است که بعد از آن کفتند فاعترفنا بذنوبنا اعتراف
کردیم بگناهانی که بسبب انکار بعث ما را حاصل است و زنده کردانیدن در دنیا
ظاهر است که بر وجهی نیست که ایشان را بسبب معرفت مذکور بوده باشد تا
اعتراف بگناهان ایشان از سبب مذکور بر آن متفرع تواند شد و میر سید شریف
در شرح مواقف کفته است تفسیر این آیه برین وجه میان مفسرین شیوع تمام دارد
و این چنین از ایشان اشتهار یافته است بعد از آن کفته است اما حمل میرانیدن
اول بر مخلوق شدن ایشان اجسام بیحیات در وقت نطفه و علقه بودن و میرانیدن
دوم بر میرانیدن که بعد از حیات دنیاست و حمل زنده کردانیدن اول بر حیات
دنیا که بعد از آن مماتست و زنده کردانیدن دوم بر حیات قیامت مردودست
باآنکه میرانیدن تحقق ندارد مکر بعد از حیات و در حالت نطفه و علقه حیات نبوده
و باآنکه باین حمل قایل نشده اند مکر کروهی اندک از مفسرین و اعتماد بر قول اکثر است
تا اینجا بود ترجمه کلام او در شرح مواقف و از آن معلوم شد که تفسیر بر وجه اول را
مشهور و قول اکثر دانسته و تفسیر بر وجه دوم را شاذ و قول اقل و بخاطر میرسد که
قضیه بر عکس اینست چه بعد از تتبع کلام اعاظم مفسرین ظاهر میشود که آنچه او
شاذ و قول اقل دانسته میان ایشان مشهورتر است و شیوع آن بیشتر و آنچه از و
مشهور کفته شاذ است و قول اقل و کویا این حکم از و سهویست که بر قلم او رفته
است زیرا که از تفاسیر مشهوری که از علمای عصر او برآنست کشاف علامه زمخشری است

در نیست و مدار

زمخشری

زمخشری است و مفاتیح الغیب امام فخر رازی که بتفسیر کبیر اشتهار یافته است و معالم
التنزیل بغوی که در میان اهل عرب بغوی مشهور است و مجمع البیان و جوامع الجامع
شیخ ابو علی طبرسی و تفسیر نیشابوری و تفسیر انوار التنزیل قاضی بیضاوی و هیچ یک از
مفسرین مذکور تفسیر این آیه را بر وجه اول مرضی ندانسته بلکه اکثر ایشان وجه دوم را
اختیار کرده اند و تفسیر بر وجه اول را بعضی نقل کرده اند و تزییف کرده و بعضی بر مجرد
نقل آن اقتصار نموده اند با آنکه ترجیح داده باشند و اکر آن شایع و مشهور می بود میان
ایشان چنانچه میر سید شریف دعوی کرده برین وجه مسلوک میشد و بواسطه
توضیح مقام در صدد ایراد کلام بعضی از ایشان در آمده میکوییم صاحب کشاف
در تفسیر آیت مذکور کفته است اراد بالاماتتین خلقهم امواتا اولا و اماتتهم عند انقضاء
آجالهم و بالاحیائین الاحیاء الاول و احیاء البعث یعنی اراده کرده است خدای
تعالی بدو میرانیدن آفریدن ایشان را اجسام بی روح در اول فطرت و میرانیدن
ایشان را بهنکام رسیدن اجلهای ایشان و بدو زنده کردانیدن زنده کردانیدن
در دنیا را بفیضان روح بر اجسام مذکور و زنده کردانیدن در قیامت بجهت بعث
از قبور و بعد از کلام مذکور عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست اکر کویند چکونه
صحیح باشد که آفریدن ایشان را اجسام بی روح در حال نطفه و علقه اماتت و میرانیدن
کویند و حال آنکه اماتت و میرانیدن تحقق ندارد مکر بعد از حیات جوابش اینست
که چنانچه صحیح است که بکویی سبحان من صغر جسم البعوضة و کبر جسم الفیل یعنی پاک
باد کسی که را که خرد کردانید جسم پشه را و چنانچه میکویی بکسی که مباشر چاه کندن میشود

پیل را و بزرک کردانید جسم

تنگ سازد همچنان چاه را و فراخ گردان با پایانش و حال آنکه در مثال اول نقل از
بزرگی بخردی و از خوردی ببزرگی نیست و در مثال ثانی نقل از تنگی بفراخی و از
فراخی به تنگی نه بلکه مراد تو آفریدن و ساختن برای او جداست و وجه صحت این قول
آنست که خردی و بزرگی جایز است که هر دو بر یک چیز وارد شود یعنی جایز است
که یک چیز خرد ساخته شود و جایز است که بزرگ پدید آید بی آنکه یکی رجحان و اولویتی
باشد بر دیگری و برین قیاس تنگی و فراخی پس هرگاه صانع در وقت ایجاد آن
یکی را از آن دو امر جایز اختیار کند با آنکه قدرت بر ایجاد دیگر نیز داشته باشد صحیح
است بر وی که گرداننده است آنرا از وجهی که روا بود که بر آن ساخته شود بوجهی که
اختیار کرده است پس برگردانیدن آنرا از آن وجه که جایز بود که بر آن وجه باشد بوجه
اختیار این وجه را بمنزله نقل آن از آن حال باین حال ساخته باین عبارت ادا می
کند و کسی که دو میرانیدن را بر میرانیدن بعد از حیات دنیا و میرانیدن بعد از حیات
قبر حمل کرده بر وی لازمست که قایل شود به سه حیات حیات دنیا و حیات قبر و حیات
قیامت و این خلاف منطوق قرآنست که ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین مگر
آنکه متحمل تکلف شود و گوید چون حیات قبر حیات مستقلی نیست و جمیع آثاری که بر حیات
مترتبست بر آن ترتب ندارد و از معرض اعتبار ساقط است یا آنکه گمان برده باشد
که بعد از زنده شدن در قبر دیگر مردنی نخواهد بود و همان زندگی باقی خواهد بود تا روز
قیامت و شمرده اند ایشانرا در سلک جمعی که استثنا شده اند از صعقه یعنی
از هوش رفتگان در قول آلهی که الا من شاء الله و آنجا مبحث که میفرماید ونفخ

فی الصور فصعق من فی السموات و الارض الا من شاء الله یعنی پس چون دردمیده شود در
صور یعنی در بوق اسرافیل یا صور اموات علی اختلاف التفسیرین پس بیهوش میشود و میمیرد
هر کسی که در آسمانها و زمینهاست مگر کسی که مشیت الهی تعلق بزنده بودن او گرفته
باشد پس اگر گویند بنابرین چگونه این معنی که ایشان بگناهان خود اعتراف نمایند و گویند
فاعترفنا بذنوبنا گوییم مترتب است که ایشان منکر بودند بعث و زنده شدن در قیامت
را و بآن ایمان نداشتند بسبب آن گناه و بدیهای ایشان از ایشان صادر شده بود دیگر که عاقبت
اندیش باشند و ملاحظه آخر کار خود نداشته باشند لاجرم در فراخ میدان معاصی
خواهند اندیشید پس چون مرده بودند که مردن و زنده شدن بر ایشان تکرار یافته است
دانستند که خدای تعالی قادرست بر اعاده حیات در ایشان روز قیامت
مثل قدرتی که بر آفریدن ایشان از اول فطرت داشت و اعتراف کردند بگناهان خود که
کسب کرده بودند و از انکار قیامت و معاد جسمانی و گناهانی که بسبب انکار زندگی
از ایشان صادر آمده بود تا اینجا بود در ترجمه کلام صاحب کشاف و امین الاسلام شیخ
ابو علی طبرسی فرموده اند در تفسیر جوامع الجامع میگوید ارادوا بالاماتتین خلقهم امواتا
اولا و اماتتهم عند انقضاء آجالهم و بالاحیائین الاحیاء الاول و احیاء البعث و قیل
الاماتتان هما التی فی الدنیا بعد الحیوة و التی فی القبر قبل البعث و الاحیاءان هما
التی فی القبر للمسائلة و التی فی البعث یعنی اراده کرده است خدای تعالی بدو میرانیدن
آفریدن ایشان را در اول فطرت اجسام بی حیات و میرانیدن ایشانرا بعد از
منقضی شدن اجلهای ایشان و بدو زنده گردانیدن زنده گردانیدن اول را و زنده

وزنده گردانیدن قیامت را و بعضی گفته‌اند که دو میرانیدن عبارت از میرانیدن
در دنیاست بعد از حیات و میرانیدن است که در قبر می‌باشد پیش از قیام قیامت
و بعث اموات و دو زنده گردانیدن عبارت است از زنده گردانیدن در قبر است
بواسطهٔ سؤال منکر و نکیر و زنده گردانیدن در وقت بعث بواسطهٔ مجازات و
مکافات در اعادهٔ مفقد کلام امین و فاضل بزرگوار اسد الهادی طراز لباس باشد
که بخاطر خطور کند که تفسیر آیت مذکوره بر وجهی که شایع و مشهور است چنانچه مذکور شد
تقاضای سکوت از ذکر زنده گردانیدن و میرانیدن در قبر میکند با آنکه آن باتفاق
واقع است یا سبب سکوت از آن و عدم ذکر آن چه باشد و چرا آیت برین وجه
نازل نشد که ربنا احییتنا ثلثا و امتنا ثلثا آن نیز باشد پس باید دانست که حیاتی که در
قبر است حیاتیست برزخی امریست میانهٔ موت و حیات کامل نیست
زیرا که چیزی از آثار حیات بر آن ترتب ندارد سوای احساس بالم و لذت
چنانچه بعضی امت توقف کرده‌اند در آنکه حکم کنند بآنکه در قبر اعادهٔ روح ببدن میت
متحقق است و گفته‌اند که میت را در قبر حالتی بهم میرسد که ادراک الم عذاب و
لذت رحمت مینماید با آنکه روح ببدن او عود کند پس ازین جهت حیات مذکور را
در معرض اعتبار نیاورده‌اند و در جنب آن دو حیات بحیات نداشته‌اند چنانچه شارح
مقاصد در کتاب خود میگوید اتفاق کرده‌اند اهل حق بر آنکه خدای تعالی باز میگرداند
بمیت نوع حیاتی که تواند بآن ادراک الم و لذت نمود و لیکن توقف کرده‌اند
در آنکه آیا روح در آن حال ببدن میت تعلق میگیرد یا نه و آنچه بوهم در می‌آید که می‌تواند بعد

حیات بهم رسد با آنکه روح ببدن تعلق گیرد در معرض منع است زیرا که آن در حیات
کامل مسلم است که با آن قدرت بر جمیع افعال اختیاری بهم میرسد نه در مطلق حیات
انتهی ترجمهٔ کلامه و حق آنست که روح ببدن میت تعلق گیرد و الا او را قدرت بر جواب
منکر و نکیر نبود و تهافتش تعلق مذکور تعلقی است ضعیف چنانچه اشعاری بر آن وارد
آنچه روایت شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث
دراز که فیدخل علیه فی قبره ملکا القبر منکر و نکیر فیلقیان فیه الروح الی حقویه یعنی در می
آید روح در قبر او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر پس میفکنند در بدن او روح را تا تهیگاه او
و چون این حکم بجمیع اموات عموم دارد و بعضی استبعاد کرده‌اند و دور دانسته‌اند تعلق
روح را ببدنهایی که طعمهٔ حیوانات درنده شده باشد یا سوخته باشد و خاکستر او بر باد رفته
و حق آنست که هیچ استبعادی در آن نیست نظر بقدرت الهی بر آنکه نگذارد که اجزای اصلیه
منسوبه ببدن از هم پاشیده و متفرق شود یا آنکه بعد از هم پاشیدن و متفرق شدن
تقدیر کند که فراهم آیند و روح بآن تعلق گیرد و از امامان ما علیهم السلام احادیث
بسیار روایت شده است که دلالت دارد بر آنکه اجزای اصلیه منسوبه بر قرار میماند
از آنجمله حدیثی است که روایت کرده است آنرا محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از
امام جعفر صادق علیه السلام که از آنحضرت سؤال کردند از حال میت در قبر که آیا جسد
او بعد از مردن از هم میپاشد حضرت فرمودند نعم حتی لا یبقی لحم و لا عظم الا الطینة التی
خلق منها فانها لا تبلی بل تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اول مرة یعنی بلی
از هم میپاشد و چنان میشود که نه گوشت باقی میماند و نه استخوان مگر طینتی که سرشته‌اند او را یعنی اجزای

اصلیه که از آن مخلوق شده که از هم پاشیده نشود و بلکه باقی می ماند در قبر او کرده شده تا وقتی که خدای تعالی آن جسد را باز از آن بیافریند چنانچه اول بقدرت او آفریده شده بود و **انجام** بباید دانست که آنچه این حدیث دلالت بر آن دارد که عملها در آن نشاه بصورت جسم در می آیند در قبر و حشر قرین و جلیس صاحبان خود می باشند در بسیاری از احادیث وارد است از طریق مخالف و موالف از آنچه حدیثی است که اصحاب ما رضوان الله علیهم روایت کرده اند از قیس بن عاصم که گفته است وارد شدم با جماعتی از طایفه بنی تمیم بر پیغمبر خدای صلوات الله علیه و آله پس در آمدم بخدمت آنحضرت و صلصال بن دلهمس در خدمت آنحضرت بود پس گفتم ای پیغمبر خدای موعظه کن ما را و پندی ده که از آن نفع بریم چه ما جماعتی بادیه نشینیم که در بیابانها بسر می بریم و بسبب آن نمی توانیم بخدمت تو استسعاد یافت پس رسول خدای صلعم فرمود یا قیس ان مع العزة ذلا و ان مع الحیوة موتا و ان مع الدنیا اخرة و ان لکل شیء رقیبا و علی کل شیء حسیبا و ان لکل اجل کتابا و انه لا بد لک یا قیس من قرین یدفن معک و هو حی و تدفن معه و انت میت فان کان کریما اکرمک و ان کان لئیما اسلمک ثم لا یحشر الا معک و لا تحشر الا معه و لا تسأل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان صلح آنست به و ان فسد لا تستوحش الا منه و هو فعلک یعنی ای قیس بدرستی که با هر عزتی خواری هست و با هر زیستنی مردنی هست و بدرستی که دنیا را آخرتی در پی است و بدرستی که مر هر چیزی را که خدای تعالی افریده است نگاهبانی مقرر است و بر هر چیزی بزرگواری متوکل و بدرستی که مر هر اجلی را که از برای هر امری مقرر شده نوشته هست بر طبق آن در لوح محفوظ

انست به هم

که تغییری بآن راه نمی یابد و بدرستی که ناچار است مر ترا ای قیس از مصاحبی که با تو بزیر خاک در آید و حال آنکه او زنده باشد و تو با او بزیر خاک در آیی و حال آنکه تو مرده باشی پس اگر آن مصاحب بزرگوار باشد بزرگوار و گرامی گرداند ترا و اگر ناکس باشد ناکس میسازد ترا و او محشور نمیشود در روز قیامت مگر با تو و تو نیز محشور نمی شوی مگر با او و از تو سوال نمیکنند مگر از نیکی و زشتی او پس مگردان او را مگر صالح و پسندیده زیرا که اگر پسندیده باشد با او موانست خواهی گرفت و از صحبت او محظوظ خواهی بود و اگر فاسد و ناپسند باشد وحشت و رمندگی تو نخواهد بود مگر از و و او کردار تست در دنیا راوی گوید پس گفتم ای پیغمبر خدا دوست میدارم که اینکلام در ضمن بعض ابیات نظم در آید که فخر میکرده باشیم بخواندن آن بر جمعی از عرب که نزدیک ما می باشند و ذخیره گذاریم آنرا در خاطرهای خود پس حضرت با حضار حسان بن ثابت که از شعرای آن زمان بود فرمان دادند و هنوز نیامده بود که مرا توفیق این نظم روزی شد و مضمون کلام حضرت را در ضمن بعض ابیات بنظم در آوردم پس گفتم ای رسول خدای بتحقیق که مرا ابیاتی چند در این معنی روی داده است که گمان من اینست که موافق باشد با آنچه اراده شما است و این ابیات را که گفته بودم بر آنحضرت خواندم **شعر** تخیر خلیطا من فعالک انما ❊ قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل ❊ و لا بد بعد الموت من ان تعده ❊ لیوم ینادی المرء فیه فیقبل ❊ فان کنت مشغولا بشیء فلا تکن ❊ بغیر الذی یرضی به الله تشغل ❊ فلن یصحب الانسان من بعد موته ❊

ومن قبله الا الذی کان یعمل : و چون ترجمهٔ ابیات مذکور در لباس نظم خوشتر
نمود در ضمن این ابیات ایراد یافت مث ز فعل خویشتن گر زین انیسی : که باشد
قبر آنکو جلیسی : جلیس قبر نبود جز فعالت : گر آن ظاهر شود حال و مآلت :
بود ناچار بعد از مرگ یاری : که ماند در وحشت غمگساری : پس از کار ری کنج
باید چنان کرد : که راضی باشد از تو ایزد فرد : مکن خود را بشغلی در جهان بند :
بجز آن کش رضا داده خداوند : که بعد از مرگ و پیش از مرگ یارش : نباشد مرد از فکر
و کارش : و در ضمن بعض احادیث سابقه نیز در باب مجسم شدن اعمال
در آن نشأه انحاء مذکور شد که تذکر آن درین باب نافع است و بعض از اصحاب
قلوب و ارباب حال گفته اند که مار و عقرب و آتشی که در قبر و قیامت ظاهر میشود
بعینه اعمال قبیحه و اخلاق ناشایسته و اعتقادات باطله و آرای فاسده است
که در آن نشأه بآن صورت در می آید و بآن متلبس میشود همچنانکه روح و ریحان
و حور عین و میوه های بهشتی که مر نیکوکاران را خواهد بود نفس اعمال صالحه و اخلاق
حسنه و اعتقادات حقه و آرای پسندیده ایشان است که در آن نشأه بآن
هیئات بر می آیند و مسما بآن اسامی میگردند زیرا که حقیقت واحد گاه هست که
بسبب اختلاف مواطن و تغیر مکان بصور مختلفه و هیئات متغایره ظاهر میگردد
چنانچه در حدیث نهم بتفصیل و بیان سبق ذکر یافت و گفته اند که اسم فاعل
در کریمه و ان جهنم لمحیطة بالکافرین یعنی مستقبل نیست که مراد این باشد که
بدرستی که جهنم محیط خواهد شد در نشأه اخروی مر کافران را چنانچه ارباب ظاهر از متن

ذکر کرده اند بلکه بر حقیقت خود واقع است بمعنی حال زیرا که قبایح اعمال و ذمایم اخلاق
و اعتقادات باطله که درین نشأه باایشان محیط شده اند و مدور ایشان در
آمده جهنم است که ظاهر خواهد شد بر ایشان در آن نشأه بصورت آتش و
حیات و عقارب آن و برین قیاس کن کلام حضرت عزت را جایی که می فرماید
الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا که
ترجمه اش در حدیث بیست و سوم سبق ذکر یافت و جایی که می فرماید یوم تجد کل نفس
ما عملت من خیر محضرا یعنی روزی که می یابد هر نفس آنچه بعمل آورده است از خیر
حاضر کرده شده و چه مراد اینست که جزای عمل خود را نزد خود حاضر می یابد بلکه مراد
اینست که بعینه عمل خود را نزد خود حاضر می یابد در لباس دیگر و همچنین آیه کریمه فالیوم
لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون الا ما کنتم تعملون نیز صریح درین معنی چه معنی
آن والله اعلم پس امروز یعنی روز بعث ستم یافته نمیشود هیچ نفس چیزی را یعنی
هیچ چیز و ستم نمیکنند و جزا داده نمیشود مگر آنچیزی که بعمل می آورید یعنی جزای مر
شما همان عمل شما خواهد بود در لباس دیگر و صورتی غیر آن صورت و مانند این
آیات کریمه در کلام مجید بسیار واقع است و احادیث نبوی نیز باین معنی بسیار وارد
شده است مثل قول پیغمبر صلعم الذی یشرب فی آنیة الذهب و الفضة انما یجرجر فی جوفه
نار جهنم یعنی کسی که بیاشامد چیزی را در ظرف طلا و نقره اینست و جز این نیست
که حرکت میکند و بجنبش در می آید در درون او آتش دوزخ و قول او صلعم الظلم ظلمات
یوم القیمة یعنی ظلمات و تاریکی روز قیامت همان ظلمیست که در دار دنیا بر کسی واقع

میشود و قول او صلی الله علیه و آله که الجنة قیعان و ان غراسها سبحان الله و التحمید یعنی بهشت
زمینهاست هموار و درختان او سبحان الله و تحمید الله است کنایه از آنکه کشتن این کلمه
در آن نشو درخت بهشت خواهد بود و امثال این حدیث بسیار است والله اعلم

حدیث چهلم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی
از شیخ مفید از ابو القاسم جعفر بن محمد قولویه از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از حماد از ابی بصیر
که گفت سئلت اباعبدالله علیه السلام عن ارواح المؤمنین فقال فی الجنة
علی صور ابدانهم لو رایته لقلت فلان **شرح** کلام راوی امام
در ضمن آغاز و سر نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام راوی
آنکه سوال کردم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع از ارواح مؤمنان حضرت فرمود که
ارواح مؤمنان در بهشتند بصورتهای بدنهای ایشان که اگر به بینی آنرا هر آینه خواهی
شناخت و خواهی شناخت و گفت این فلان است یا بنام که داشته است خواهی گفت
ای فلان علی الاصحابین **بینش** دوم عن ارواح المؤمنین یعنی از آنچه حال ارواح
ایشان بان آیل میشود بعد از کندن بدن بیا رهست که اطلاق میکنند روح
را بر جسم لطافی که بوجود می آید از خون لطیف بخار آمده و کشیده میشود بسوی
تجویفی که در جانب چپ دل واقع است و مراد اینجا آنچیزیست که انسان که میگوید من اشاره
بآن میکند یعنی نفس ناطقه و این معنی از روح اراده شده است هر جا در قرآن

و حدیث وارد شده او در حقیقت آن حیرت تمام واقع است چنانچه بسیاری
از ایشان اعتراف کرده اند بعجز از معرفت آن تا آنکه بعضی گفته اند قول حضرت امیر
المؤمنین ع من عرف نفسه فقد عرف ربه باین معنی است که چنانچه ممکن نیست راه
بردن بشناخت نفس ناطقه ممکن نیست راه بردن بمعرفت کنه پروردگار و قول
الله در قرآن مجید که و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من
العلم الا قلیلا نیز مناسب این معنی است چه معنی آیت والله اعلم آنست که سوال
میکنند از تو ای محمد از روح و حقیقت آن بگوی با ایشان که روح از امر پروردگار من
مخلوق شده است و بشما داده نشده است از علم مگر اندکی یعنی علمی که بشما عطا
شده وفا بدانستن حقیقت روح و امثال آن نمیکند **ترجمه گوید** ترا از بحر دانش چون نزادند
از آن ظرف دانش تنگ دادند ∴ نیازد با غرورت بنده بلی ∴ خداوندت
ز علم الا قلیلا ∴ بدین علم قلیل این بره دانه چیست ∴ ولی از لاف دانش ممکنی چیست ∴
خداوندا بعزم راهبر کن ∴ غرور دانشم را پا ب سر کن ∴ ز دانای محرم راز الطافی زبان
شکر باشی کن بهی ∴ بکن گران فخر از کرجوی بیجا نیاید ∴ وزین فخر بجز و میکنی نیاید ∴
و بالجمله اقوال حکما در حقیقت روح بسیار است و آنچه از آنجمله مشهور شده است چهار
قول است که ما در مجلد چهارم از مجموعه که مسمی بکشکول است ذکر آن کرده ایم و آنچه از آنجمله
راه ارباب تحقیق بر آن قرار گرفته است آنست که روح ... و اخص بدن نیست بر
که جزو بدن باشد یا در بدن حلول کرده باشد بلکه او جوهریست مجرد از صفات که
لازم جسمیت است بعد از عوارض مادیه عاری و تعلقی که به بدن دارد همین تعلق

تدبیر و تصرف است و بسیاری از قول مختار اعاظم حکمای الهی و پسندیده اکابر صوفیه و
اشراقیین است و رای اکثر متکلمین امامیه نیز بر آن قرار گرفته است مثل شیخ مفید
و بنی نوبخت و خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ جمال الدین مطهر حلی و از اشاعره نیز
جمعی با ایشان در اختیار این قول موافقت کرده اند مثل راغب اصفهانی و محمد غزالی
و امام فخر رازی و این مذهبی است پسندیده و راهی است شایسته که کتب آسمانی
بآن نازل است و احادیث مصطفوی بر آن ناطق و براهین عقلیه و علامات حدسیه
و مکاشفات ذوقیه معاضد فقال فی الجنة ظرفیه اینجا بطریق مجاز است باعتبار تجر
که روح بآن تعلق گرفته و الا چنانچه مذکور شد روح مجرد است و احتیاج بمکان ندارد
علی صور ابدانهم خبر ثانی مبتدای محذوف است که خبر اولش فی الجنة است و کلام
درین تقدیر است که ارواح المؤمنین فی الجنة علی صور ابدانهم یا حال است از ضمیر مستتر
در ظرف که فاعل ظرف است و کلام باین آیل که هم فی الجنة حال کونهم علی صور ابدانهم
و مراد آنست که قرار گرفته اند و قیام دارند بر آن صور و محتمل است که علی بمعنی
فی استعمال یافته باشد چنانچه در کریمه و دخل المدینة علی حین غفلة من
اهلها او مصدوقه و اتبعوا ما تتلو الشیاطین علی ملک سلیمان بر آن وجه
واقع است بنابر آنچه مفسرین ذکر کرده اند گفته اند که تشبیه شده است در این آیه
ملابست تعلق که میان ایشان هست بملابست ظرفیه و استعمال شده است علی
که از برای ملابست تعلق موضوع است در ملابست ظرفیه بطریق استعاره تبعیه
لو رأیته لقلت فلان ضمیر مذکر غایب در رأیته راجع است بصورت که در ضمن

صور مذکور است و چون صورت اینجا بمعنی شبح و مثال است صحیح است که ضمیری
که راجع است باو مذکر واقع شود و الا لفظ صورت مؤنث است و ضمیری که راجع
باشد باو هر آینه صیغه مؤنث باشد یعنی اگر ببینی آن شبح و تمثال را هر آینه میگوئی
این فلان است یا باو ندا میکنی و میگوئی ای فلان چنانچه در بخش اول مذکور شد
و بر تقدیر اول ناچار است از تقدیر مبتدا و بر تقدیر ثانی از تقدیر حرف ندا که
کلام درین تقدیر باشد که لقلت هذا فلان یا لقلت یا فلان زیرا که اگر تقدیر
نکنیم لفظ فلان مفرد خواهد ماند و مفرد نزد اهل عربیت صلاحیت آن ندارد که محکی
قول واقع شود نمایش اول ظاهر قول امام ع در حدیث که فی الجنة علی صور
ابدانهم دلالت دارد بر آن که بهشت الآن مخلوق و موجود است و هر گاه موجود
بودن بهشت الآن ثابت شده است موجود بودن دوزخ نیز ثابت است پس
بظاهر حدیث موجود بودن آن استدلال توان کرد و این معنی یعنی موجود بودن
بهشت و دوزخ الآن مذهب اکثر اهل اسلام است و خواجه نصیر الدین طوسی
در تجرید نیز این مذهب را اختیار کرده است و بعضی آیات قرآنی را شاهد آن
ساخته مثل قوله تعالی اعدت للمتقین که در باب بهشت نازل است و قوله تعالی
اعدت للکافرین در باره دوزخ یعنی بهشت آماده و مهیا شده است از
برای پرهیزکاران و خداترسان و دوزخ مهیا و آماده است از برای کافران
و مشرکان پس خبر داده است حضرت از آماده شدن هر دو بصیغه ماضی و
این دلالت میکند بر آنکه پیش از آن مخلوق و آماده بوده اند و الا لازم آید که

کلام الهی بر دروغ و کذب محمول شود تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و حمل کردن
آن برانکه تغییر شده است از معنی مستقبل بصیغهٔ ماضی بواسطهٔ اشعار بر تحقق وقوع آن
بر کردانیدن کلام است از ظاهر خود با آنکه ضرورتی بآن قائمی باشد برین وجه
استدلال کرده اند جمهور اشاعره بر مطلوب مذکور و والد بزرگوار قدس سره را
درین مقام کلامی است که حاصل آن اینست انطباق این دلیل بر مدعی بمذهب معتزله
که قایل شده اند بانکه قرآن حادث است یعنی بوده و پیدا شده بحسب ظاهر صورتی دارد
اما بر مذهب اشاعره که کلام نفسی را قدیم میدانند و میگویند کلام نفسی مدلول کلام
لفظی است مشکل است زیرا که بهشت و دوزخ باعتقاد ایشان حادثست پس
ناچار است ایشان را که هر صیغهٔ ماضی که در باب بهشت و دوزخ در قرآن واقع است
بر معنی مستقبل حمل کنند تا بر خدای دروغ لازم نیاید پس استدلال مذکور بر مذهب
ایشان تمام نباشد و بخاطر میرسد که کلام اشاعره را برین وجه توجیه توان کرد که مراد
ایشان ازین کلام الزام است با اکثر معتزله مثل عباد و ابو هاشم و قاضی عبد
الجبار و امثال ایشان که بهشت و دوزخ را الآن مخلوق نمیدانند و میگویند روز قیامت
مخلوق خواهد شد با آنکه قرآن پیش ایشان حادث است و بسا باشد که استدلال
کرده باشند بر مطلب مذکور باخبار الهی از قصهٔ آدم و حوا ع بانکه ایشان ساکن
بهشت بودند و باغوای شیطان ایشان را در خوردن گندم تحقق خروج از آن شد
و بامر الهی بیرون آمدند برین وجه که اگر بهشت مخلوق نباشد لازم می آید که اخبار
مذکور از جانب خدای تعالی مقرون بصدق نباشد تعالی الله عن ذلک علواً

کبیراً و این استدلال نیز ضعیف است بانچه بعض مفسرین ذکر کرده اند که خدای تعالی از
خروج آدم و حوا از ان خبر داده است باغیست از باغهای دنیا که بایشان ارزانی
داشته بود و ایشان قدر نعمت ندانسته خود را مستحق خروج از آن ساختند و
مؤید حرف ایشان است حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن
یعقوب کلینی از حسن بن بشیر که گفت سؤال کردم از امام جعفر صادق ع از صفت
بهشت آدم علی نبینا و علیه السلام حضرت فرمودند که جنة من جنان الدنیا تطلع
فیها الشمس والقمر و لو کانت من جنان الآخرة لما خرج منها ابدا یعنی بهشت آدم
باغی بود از باغهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر بهشت آخرت
می بود هرگز از آن بیرون نمی آمد و اما آنچه در شرح مقاصد و شرح جدید تجرید مذکور است
که قایل شدن بانکه بهشت مذکور باغی بود از باغهای دنیا متضمن تلاعب و بازی
کردن در امور دینیه و مخالفت اجماع مسلمین از حلیهٔ استقامت عاریست زیرا
که تلاعب و بازی بامور دین که هر لازم آید که اعاظم مفسرین نقل آن کرده باشند
و احادیث نبوی بر طبق آن وارد نباشد اما بعد از آنکه اکثر مفسرین نقل آن کرده باشند
و از ائمهٔ اطهار روایت آن بصحت رسیده باشد ظاهر است که از قبیل تلاعب و بازی نخواهد بود
و اما اجماع مسلمین که ایشان دعوی آن کرده اند ثابت بودن آن در معرض منع است
و قول الهی را که قلنا اهبطوا منها جمیعا یعنی گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را
که فرو روید از بهشت همه شما اصلا دلالتی بر آن نیست که بهشت مذکور در سوی
زمین نبوده است زیرا که نقل از زمینی بزمینی دیگر را نیز هبوط می نامند چنانچه بعد از آنکه

قوم موسی ع او را تکلیف کردند که از پروردگار خود برای ما درخواه که بدل منّ و سلوی
که از غذاهای آسمانی بود سبزی و پیاز و عدس و خیار از زمین برویاند با ایشان خطاب
رسید که أتستبدلون الذي هو أدنى بالذي هو خير اهبطوا مصراً فإن
لكم ما سألتم یعنی آیا بدل میکنید آنچیزی را که عجب و واقع زبون تر و خوارتر است
بآن چیزی که در نفس امر بهتر و نیکوتر است فرود آیید بشهری از شهرهای ارض مقدسه
مدریتی که مر شماراست در آن شهر آنچه خواستید آنرا اچه ظاهر است که مراد بهبوط در این
آیت انتقال از آن زمین است بشهری از شهرها نه فرود آمدن از زمین بزمین چنانکه شرط
قول خدای تعالی جایی که میفرماید قلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو ولكم
في الأرض مستقر ومتاع إلى حين بنا باشد که دلالت کند بر آنکه هبوط
ایشان از غیر زمین باشد بزمین زیرا که معنی آیت والله اعلم آنست که گفتیم با آدم و حوا
و طاوس و مار و ابلیس را که فرود روید از بهشت بدنیا بعضی از شما مر بعضی را دشمن
و مر شماراست در زمین قرارگاه و متاع زندگانی و برخورداری تا هنگام رسیدن
آجال و بر آمدن اعمار فقیر مترجم گوید وجه تأمل در حاشیه برین وجه مذکور است که
می‌تواند بود که الف لام الأرض الف و لام عهد باشد نه الف لام جنس و مراد بهبوط
همانچه در ترجمه آیات سابقه سبق ذکر و معنی آیه والله اعلم این باشد که انتقال نمایید ازین زمین ب
بزمین دیگر که شماراست در آن زمین قرارگاه و متاع زندگانی تا وقت رسیدن
اجلهای شما پس این آیه نیز دلالت بر مدعای مذکور نباشد والله اعلم نمایش دوم
بباید دانست که ازین حیثیت دوام منشاء رشد و اول باقی ماندن نفس ناطقه اب

بعد از خرابی و از هم پاشیدن بدن این امریست که اکثر عقلای ملل و حکمای فلاسفه بر آن
رفته اند و انکار نکرده اند مگر گروهی اندک مثل جمعی از اطبا که قایل شده اند بآنکه مزاج
ان میت و امثال ایشان از جماعتی که چندان اعتباری بایشان و سخنان ایشان نیست
و شواهد عقلی و نقلی بر بقای نفس بعد از مفارقت بدن بسیار است و کتاب
مطالب العالیه که از مصنفات امام فخر رازی است بر بسیاری از آن اشتمال دارد
و کافی است درین باب مدلول آیه کریمه ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا
بل أحياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله ويستبشرون
بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف عليهم ولا هم يحزنون یعنی
مپندار ای محمد آنان را که بصدق نیت کشته شده اند در راه خدای که ایشان مردگان اند
بلکه ایشان زندگانند نزد پروردگار خود و روزی داده میشوند از میوه‌های بهشت در
حالتی که شادمان و فرحناک اند بآنچه عطا کرده است خدای تعالی بدیشان از فضل خویش
و شادمان میشوند بیاران با آنکه هنوز در نرسیده اند بایشان از پس ایشان
و امیدوارند که بایشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند یا شادمان
میشوند بآنکه از احوال اخرویه اسلاف اطلاع یافته یقین میدانند که هیچ ترسی نیست
بر ایشان از آنچه از پیش ایشان خواهد آمد و نخواهد بود که اندوهناک شوند در مفارقت
دنیا و آنچه در آن گذارند نقل است از ابن عباس که حضرت رسالت صلعم صحابه را گفت
چون برادران شما روز احد شهید شدند حضرت عزت جانهای ایشان را در اجواف مرغان

سبز بال جای داد که در هوای بهشت طیران کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند
و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت بر حاشیه خوابگاه ایشان قنادیل
زرین باشد در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا که خبر به برادران
و یاران ما از این سعادت که یافته‌ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت
کرده سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود و بعضی گفته‌اند
پدر جابر انصاری که از شهدای احد بود از حضرت درخواست که مرا باز بدنیا فرستند تا دیگر
باره شربت شهادت بچشیم فرمان رسید که حکم ازلی بر این وجه رفته که آمدن از برزخ
ممنوع باشد گفت بار خدایا از سعادت حال و نعمت بیزوال که مرا داده یاران مرا
خبر کن این آیه نازل شد والله اعلم امر دوم آنکه بعد از مفارقت بدن تعلق میگیرند
به بدنهای مثالی که در هیئت و صورت مشابه بدنهای اصلی باشند چنانچه صوفیه
و حکمای اشراق بر آن رفته‌اند و در حدیث سابق نیز اشعاری بر آن بود و آنچه از احادیث
که از ائمه ع منقولست مستفاد میشود آنست که تعلق نفوس باشباح مذکور در عالم
برزخ که مابین موت و قیامتست خواهد بود و در صورت اشباح مذکور
تنعم خواهند داشت و احساس الم و لذت خواهند نمود تا قیام قیامت بعد از آن
از اشباح مذکور به بدنهای اصلی عود خواهند کرد بهیئتی که در دنیا بودند جلوه‌گر خواهند
شد در روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در آخر کتاب جنایز
از کتاب کافی از امام جعفر صادق ع که ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجرة فی الجنة

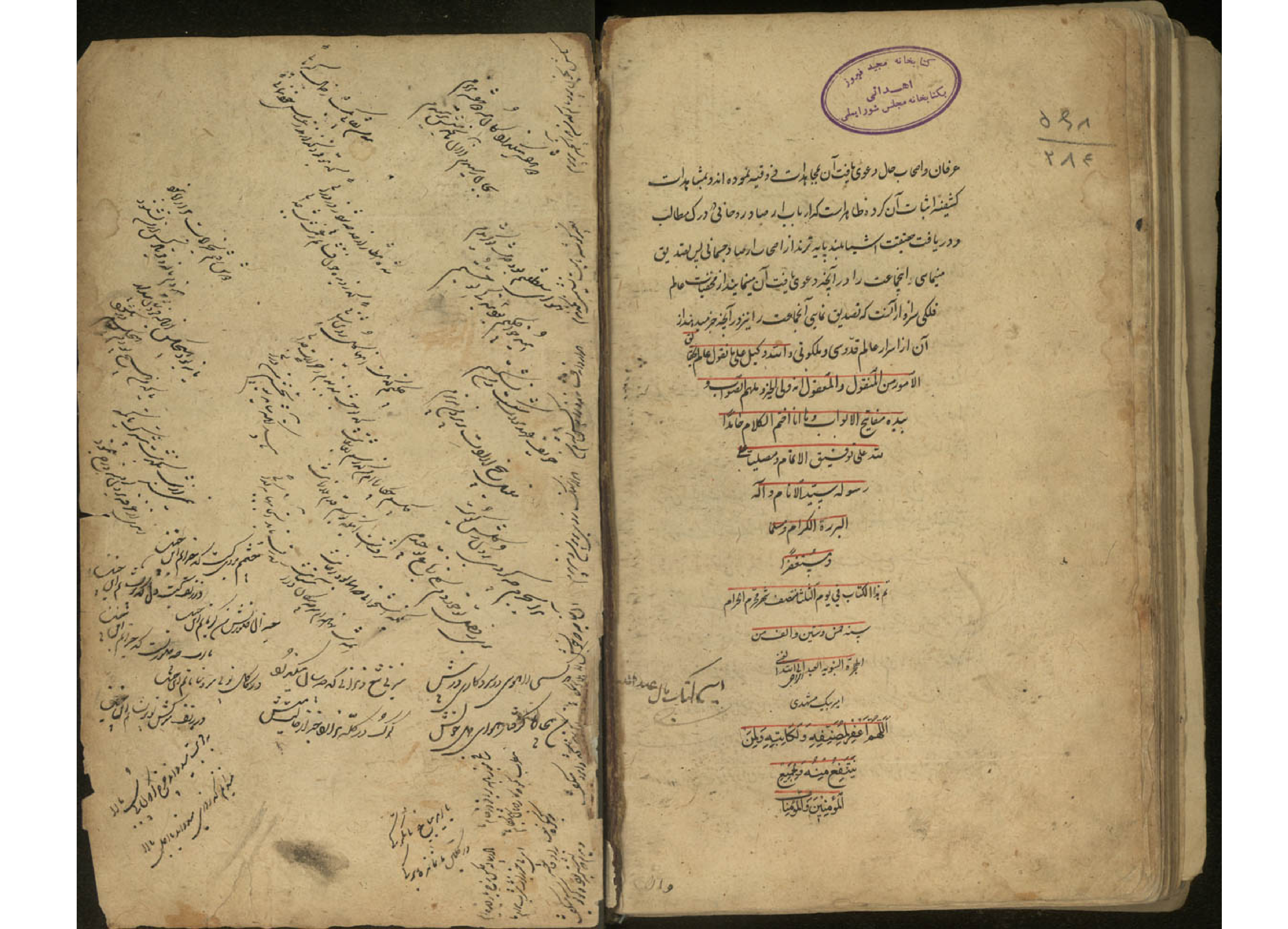
تعارف و تساءل فاذا قدمت الروح علی الارواح تقول دعوها فانها قد افلتت
من هول عظیم ثم یسألونها ما فعل فلان و ما فعل فلان فان قالت لهم ترکته حیا ارتجوه و
ان قالت لهم قد هلک قالوا قد هوی هوی یعنی بدرستی که روحهای ایشان بر
صفت بدنهای ایشان در درختی اند در بهشت یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر
خبرها میپرسند پس چون روحی از بدن مفارقت کرده بر ایشان وارد شد میگویند بگذارید
از ایشان که بگذارید لحظه او را که دل با خود آید که از هول عظیم خلاص شده روی
بما آورده است بعد از آن از وی پرسند که فلانی چه کرد و فلانی چه عمل اقدام نمود
پس اگر در جواب ایشان گوید او را زنده گذاشتم امید آمدن او میدارند و اگر گوید
هلاک شد میگویند هوی هوی یعنی فرو رفت فرو رفت کنایه از آنکه بجهنم واصل
شد چه اگر از اهل بهشت می‌بود بما ملحق میشد و در کتاب کافی از امام جعفر صادق ع
روایت شده است که ان ارواح المؤمنین فی حجرات فی الجنة یأکلون من طعامها
و یشربون من شرابها و یقولون ربنا اقم لنا الساعة و انجز لنا ما وعدتنا و الحق
آخرنا باولنا یعنی بدرستی که روحهای مؤمنان در حجرهای بهشت‌اند و از طعامهای
بهشت تناول مینمایند و شرابهای بهشت را می‌آشامند و میگویند پروردگارا قایم
ساز بواسطه قیامت را و وفا کن بوعده که با ما کرده و ملحق ساز آخر ما را با اول ما و در
باب ارواح کافران برخلاف این روایت شده است یعنی روایت شده است
که آنها در حجرهای دوزخ خواهند بود و خورش ایشان طعام و شراب دوزخ خواهد

بود و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب تهذیب الاخبار
از امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند یونس بن ظبیان که ما یقول الناس
فی ارواح المؤمنین یعنی چه میگویند در باب روح مؤمنان و حقیقت حال آن بعد از
مفارقت بدن یونس گفت میگویند در حواصل مرغان سبز خواهند بود در میان
قندیلهای که از زیر عرش آویخته است پس حضرت ع فرمودند سبحان الله المؤمن اکرم
علی الله من ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة طایر اخضر یا یونس المؤمن اذا قبضه
الله صیر روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون ویشربون فاذا قدم علیهم
القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا یعنی بپاکی یاد میکنم از جمیع
نقایص خدا را امر برین که مؤمن بزرگوار تر است نزد خدای تعالی از آنکه روح او را در چینه دان
مرغ سبز جای دهد ای یونس مؤمن را چون قبض روح شود میگرداند حضرت عزت روح
او را در قالبی مانند قالبی که در دار دنیا در آن جای داشته پس آن قالبها
میخورند و میآشامند و چون روحی از بدنها مفارقت کرده بر ایشان وارد شود
او را میشناسند بهمان صورتی که در دنیا بر آن صورت بوده و امثال این احادیث
در طریقه شیعه اهل بیت بسیار وارد است و در طریق اهل سنت نیز بعضی احادیث
که در معنی این احادیث نزدیکست نقل شده است والله اعلم بحقیقة الامر تنبیه
بعضی را توهم شده است که قایل شدن باینکه ارواح انسان بعد از مفارقت
بدنهای اصلی بشبحهای مثالی تعلق میگیرند چنانچه از احادیث مذکوره فهم آن شد

قایل شدن بتناسخ است و این توهمیست بیجا و خیالیست باطل چه تناسخی که جمیع فرق
اسلام بر باطل بودن آن اتفاق دارند تعلق ارواح است بعد از مفارقت بدنهای
اصلی باجسام دیگر در همین عالم کون و فساد یا باجسام عنصری که ترکیب یافته
باشند از عناصر اربع که عبارت از خاک و آب و هوا و آتش است چنانچه بعضی حکما گمان آن
برده اند و قسمت کرده اند آنرا بنسخ و مسخ و فسخ و رسخ برین وجه که اگر انتقال مذکور
با بدن مذکور است نسخ گفتند و اگر به بدن حیوان دیگر است از بهایم و سباع
انسان دیگر
مسخ و اگر بقالب نباتات است مثل ریاحین و اشجار فسخ و اگر بصورت جمادات
مثل زخارف و احجار رسخ بتفصیلی و بیانی که در شرح تجرید و بعض دیگر کتب کلامی
مذکور است یا باجرام فلکی که عبارت از افلاک یا آنچه در روست از کواکب و
امثال آن ابتدا یا آنکه بعد از آنکه ببعضی اجسام عنصری تعلق گرفته باشد بر اختلاف
مذاهب و آرای طایفه ایشان که در محل خود تفصیل یافته اما قایل شدن باینکه در عالم
دیگر در غیر این نشاه تعلق ببدنهای مثالی میگیرند در مدت برزخ که از وقت مردن
تا قیام قیامت در آن بدنها بعبادت پروردگار قیام مینمایند و بعد از
قایم شدن قیامت باز ببدنهای اول بقدرت الهی عود میکنند برین وجه
که اجزای بدن اصلی را که متفرق شده و از هم پاشیده جمع مینمایند و بهم ترکیب
میدهند یا برین وجه که از کتم عدم باز مثل بدن اول بدنها خلق میکنند علی اختلاف
المذهبین نزد هیچکس قول بتناسخ نیست و اگر اصطلاح تازه وضع کنند و این تعلق را
نیز تناسخ نامند فلا مشاحة معهم فی الاصطلاح و بباید دانست که اینکه ارباب تناسخ

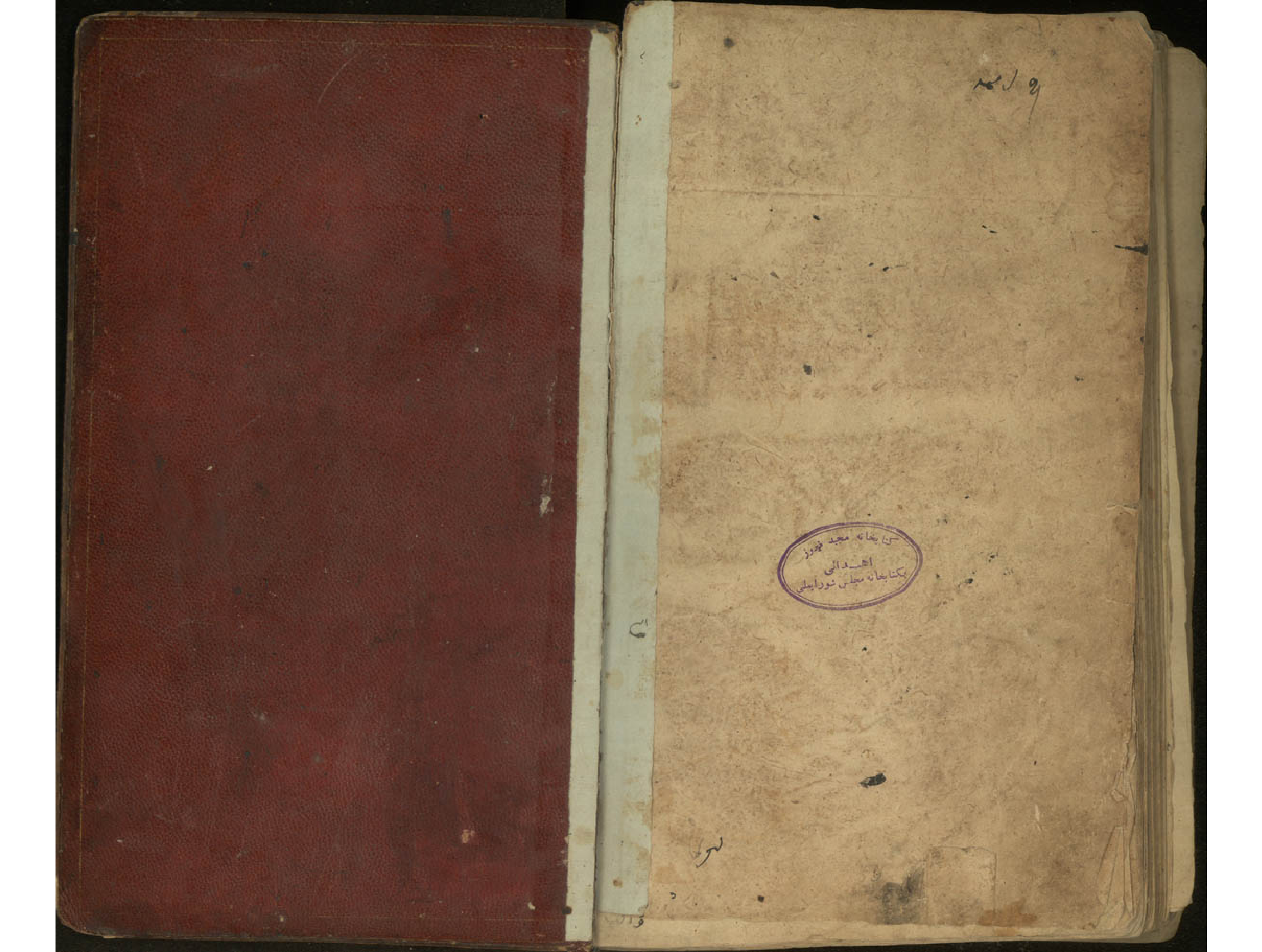
در معرض انکار امی بجهند و محققین ملت همه حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطهٔ آنست
که ایشان قایل شده اند باآنکه روح از بدن اصلی ببدن دیگر انتقال می یابد و لازم
آید که معاد جسمانی که متفق علیه اهل اسلام است تناسخ باشد چه آن نزد بسیاری
از اهل اسلام باطل است بلکه واسطهٔ آنست که ایشان نفوس ناطقهٔ انسانی را قدیم
میدانند و میگویند روح در همین عالم کون و فساد از بدن اول ببدنهای دیگر عنصری
یا فلکی انتقال می یابد و بمعاد جسمانی و آخرت که از ضروریات دین است و مخبر صادق
بآن خبر داده قایل نیستند چنانچه امام فخر رازی در کتاب نهایت العقول تصریح باین
نموده است و هذه عبارته ان المسلمین یقولون بحدوث الارواح ورد
الی الابدان لافی هذا العالم والتناسخیة یقولون بقدمها وردها الیها فی هذا العالم
وینکرون الاخرة والجنة والنار وانما کفروا من اجل هذا یعنی اهل اسلام میگویند
ارواح هم حادث اند و بعد از مفارقت ببدنها باز تعلق خواهند گرفت اما
نه درین عالم و ارباب تناسخ ارواح را قدیم میدانند و میگویند باز در همین عالم
نقل ببدنهای دیگر خواهند نمود و منکر آخرت و بهشت و دوزخ اند و اینکه
اهل اسلام حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطهٔ اینست پس ظاهر شد که فرق بسیار است
میان تناسخ که سبب کفر ایشانست و میان آنچه اهل اسلام بآن قایل شده اند و نشئه
الهادی الحادی عشر باید دانست که آنچه در بعض احادیث اصحاب وارد شده است
که شبحهای که نفوس ناطقه بعد از مفارقت ابدان مادام که در عالم برزخند بآنها تعلق
میگیرند اجسامی هستند بر صورت بدنهای عنصری که گذاشته اند حلقه حلقه می نشینند و

و با یکدیگر سخن میکنند و از اکل و شرب لذت می یابند و بسیار هست که در هوای باشند
میان آسمان و زمین و در ورود در هوا با یکدیگر ملاقات می نمایند و یکدیگر را میشناسند
و امثال این امور که دلالت دارد بر نفی جسمیت از ایشان و اثبات لوازم
جسمیت از برای ایشان بنا بر آنچه در کلینی و غیر آن از امیر المؤمنین ع و اولاد اطهار
آنحضرت که بمرتبهٔ عصمت و امامت فایز بوده اند روایت آن بثبوت رسیده ایضا
آن میکند که اشباح مذکوره از کثافت جسمانیات دور گذشته اند و بلطافت
مجردات نرسیده بلکه ایشان ذوجهتین اند و واسطه اند میان جسمانیات و
مجردات و مؤید این معنی است آنچه طایفه از اکابر حکما گفته اند که در وجود عالم
مقداری هست غیر عالم حسی که واسطه است میان عالم مجردات و عالم مادیات
نه بآن لطافت است و نه باین کثافت در آن عالم مر اجسام و انواع اعراض را
از حرکات و سکنات و اوضاع و طعمها و بوها و غیر آن شبحهای مثالی هستند که بذات
خود قایمند و تعلق ندارند بماده و آن عالمیست وسیع و بهایت فراخ
و ساکنان آن بر طبقات مختلف متفاوت اند در لطافت و کثافت و خوش
رویی [illegible] و زشتی صورتها و مر ایشان را در آن بدنهای مثالی جمیع حواس
ظاهری و باطنی موجود است که بآنها ادراک لذت و الم می نمایند و از نعیم جسمانی
و روحانی انتفاع می یابند و مولانا قطب الدین محمد علامه در شرح حکمت اشراق قول
بوجود این عالم را با انبیا و اولیا و بزرگان حکما نسبت داده است و با جمله اگر چه برهانی
از برای عقل بر وجود آن قایم نیست و لیکن بعضی ظواهر نقل تایید با ثبات آن



عرفان واصحاب حال دعوی یافت آن مجاهدات فی وقیه نموده اند و بمشاهدات
کشفیه اثبات آن کرده نظاهرست که ارباب رصاد روحانی در درک مطالب
و دریافت حقیقت اشیا مانند پایه ترند از اصحاب رصاد جسمانی پس تصدیق
منجمان اجماعت را در آنچه دعوی یافت آن مینمایند از تحقیقات عالم
فلکی سزاوارترست که تصدیق نمایی آن جماعت را نیز در آنچه خبر میدهند از
آن از اسرار عالم قدوسی و ملکوتی والله دلیل علی ما نقول عالم بحقایق
الامور من المنقول والمعقول انه ولی الخیر و ملهم الصواب و
بیده مفاتیح الابواب و ها انا اختم الکلام حامدا
لله علی توفیق الاتمام و مصلیا علی
رسوله سید الانام و آله
البررة الکرام و سلما
و مستغفرا
تم هذا الکتاب فی یوم الثلثا منتصف شهر محرم الحرام
سنه خمس و ستین و الف من
الهجرة النبویة العبد الراجی الی الله الغنی
امیر بیک مشهدی
اللهم اغفر لمصنفه و لکاتبه و لمن
ینتفع منه و لجمیع
المومنین و المومنات

این کتاب مال عبدالله


کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی